

بسم الله الرحمن الرحيم

سفر بہ کعبہ جانان

جلد چہارم

تقریرات

استاد علی اللہ وردی خانی

فهرست مطالب

۵۹	اسرار موفقیت عالم ربّانی	۹	پیشگفتار
۶۰	برخورداری از استاد کامل	۱۱	مقدمه
۶۰	ایمان به هدف		فصل اوّل - وظایف معلّم و متعلّم
۶۱	تمرکز نیروهای عقلی و روحی	۱۹	علم و معرفت، زیباترین واژه آفرینش
۶۲	رعایت نظم ظاهری	۲۲	پیوند الهی علم و عمل
۶۴	هدف و همت متعالی	۲۵	قداست معلم در تزکیه و تصفیه
۶۶	میزان در شناخت مردان الهی	۲۹	وظایف معلّم
۷۱	گمنامی و غریبی مردان الهی	۲۹	تشویق به اخلاص
۷۴	بالاترین میراث انبیاء	۳۰	روش تذکر خلافها
۷۷	تشابه و وحدت اولیاء با انبیاء	۳۱	رعایت اعتدال در تعلیم
۸۱	عالمان علوم ظاهری و باطنی	۳۲	انصاف و سعه صدر
۸۳	چشمه بی پایان الهی	۳۵	آراستگی و رعایت ظواهر
۸۶	علماء و عرفاء، حکیمان الهی	۳۶	ادب در کلام و رفتار
۹۰	صاحبان ولایت الهیه	۳۷	تنظیم مطالب و ارائه مناسب
۹۳	اولیاء، تفسیر قرآن ناطق	۳۸	روش پاسخگویی به سوالات
۹۷	اولوالالباب، مشاعل فروزان الهی	۴۱	وظایف متعلّم
۹۹	زیباترین و عالی ترین حرکت	۴۱	تقلیل گناه و تقویت حافظه
۱۰۲	هدایت، بزرگترین مأموریت انبیاء	۴۲	تحصیل علم در جوانی
۱۰۵	صالحان و مصلحان اجتماع	۴۳	رفع سدّ موانع
۱۱۱	حکمت تفاوت سیره مردان الهی	۴۴	وظایف متعلم نسبت به معلم
۱۱۴	شایستگان سلام الهی		فصل دوّم - راهنمایان ره پیموده
۱۱۸	بالاترین نعمت برای بشریت	۴۹	عظمت مقام عالم ربّانی
۱۲۴	مشاهده صورت باطنی اعمال	۵۲	صفات و علائم عالم ربّانی

۲۳۸	هماهنگ نمودن قوای متعلّم	۱۲۸	وقوف بر موقعیت باطنی انسان‌ها
۲۴۰	تداوی بعد از تشخیص علت	۱۳۱	حضرت مولی ^(ع) برترین استاد واصل
۲۴۳	شرایط سائل و مستول	۱۳۴	معلمان راستین
۲۴۵	رعایت استعدادها در تعلیم حقایق	۱۳۷	دم روح پرور اولیاء خدا
۲۴۷	رهنمونی به خدمت استاد		فصل سوم - وظایف خاص سالک در خدمت استاد الهی
۲۴۹	استقلال حقیقی در شکوفایی معنوی	۱۴۵	ضرورت استاد در سلوک
۲۵۰	تحصیل معارف حقه از اهل بیت	۱۴۹	استاد عام و استاد خاص
۲۵۴	نکاتی برجسته از وظایف مربیان	۱۵۱	اطباء روحی
	فصل پنجم - منحرفین و بازماندگان	۱۵۲	فراگیری علم طب روحی
	الف - کمینگاه‌های مهیب دشمن	۱۵۶	معنای حقیقی صحت و مرض
۲۵۹	نگرانی از عاقبت امر	۱۵۹	آداب احرام در طریقت
۲۶۰	تفرقه‌افکنی آرزوی خصم بزرگ	۱۶۴	خلوت ظاهر و خلوت باطن
۲۶۲	بدعت، گناه نابخشودنی	۱۶۶	رهایبی از شیر شرک
۲۶۵	خطر عظیم غلو در مقام	۱۷۰	توبه و تجرید از ماسوی
۲۶۷	فرقه‌سازی و تفرقه‌اندازی	۱۷۳	قابلیت، شرط بهره‌مندی
۲۷۱	معیار نبودن رؤیا و مشاهده	۱۷۶	اقتضاء محفل بزرگان
	ب - علل انحرافات	۱۷۸	فرا رفتن از عالم صورت
۲۷۶	غفلت و پراکنده‌دلی	۱۸۱	شرایطی از دعا و نماز
۲۷۹	بی‌علاقگی، تردید و ضعف ایمان	۱۸۵	ضرورت سیر در معانی باطنی کلام
۲۸۳	اکتفا به نظم و ترتیب‌های ظاهری	۱۸۹	عطیه عشق و علایم آن
۲۸۵	فرار از عتاب استاد	۱۹۷	پرورش عقل باطنی
۲۸۹	شهرت‌طلبی و عهدشکنی	۲۰۳	حضور با عشق و اخلاص
۲۹۴	علت اصلی انحراف مردم	۲۰۹	تلاش برای ورود به عوالم معنوی
	ج - آثار شوم انحرافات	۲۱۴	اشتیاق به زیارت نور محض
۲۹۸	نفس‌پرستی و سرکوب عقل و وجدان	۲۱۷	مجاهدت برای حفظ مقام معنوی
۳۰۴	نوسان و تنزل انوار دل	۲۲۰	زیارت حضرات معصومین و عنایات الهی
۳۰۵	شقاوت و قساوت دل	۲۲۳	خلاصه‌ای از وظایف سالک
۳۱۰	بیماری جان‌سوز خودفریبی		فصل چهارم - وظایف مربیان الهی
۳۱۳	مسخ‌شدگی در اثر بی‌توجهی به فقرا	۲۲۷	مقام والای مربیان
۳۱۵	تلاش در تفرقه‌اندازی	۲۲۹	ضرورت طهارت نفس
	د - اولیاء خدا، ناظرین بر اعمال	۲۳۲	تصرف و مالکیت نفس
۳۱۸	ما را چه عذری است؟!	۲۳۴	محو سلاقی در مقام فناء
۳۲۱	هشدار اولیاء خدا در قبال انحرافات	۲۳۶	تعقل و مشورت، حلال مشکلات
۳۲۹	آگاه شدن مردان الهی به سقوط سالک		

۳۳۲	خطاب به اشاره، شیوه دوستان	۳۳۲	فصل ششم - احوال جوانان الهی در
۳۳۵	دشمنان حقیقی سفراء الهی	۳۳۵	آخر الزمان
ه - عوامل نجات بخش		۳۹۹	دل های مستعد فیوضات
پذیرش تغییرات الهی		۴۰۲	راهیان دشت نینوا
هشدار گذر زمان		۴۰۴	برتری امت محمدی (ص) بر سایر امم
شکستن طلسم معاصی		۴۰۸	برخورداری از حکمت و حیات طیبه
توبه، قبل از فوت مهلت		۴۱۱	جوانان آخر الزمان، مردان دریایی
پرهیز از رذایل، شرط قبولی توبه		۴۱۵	فرزندان والا مقام اشرف کاینات
تفکر استقلالی، نه تفکر اتکایی		۴۱۸	سربازان رشید و دلاور الهی
خود را ارزان مفروش		۴۲۲	تجدید عهد عاشقان در شب قدر
ضرورت حفظ تعهد الهی		۴۲۶	منتظرین حقیقی عصر درخشان
عهد الهی، حرکت به سوی اولیاء		۴۳۰	استقبال کنندگان صبح صادق
و - ضرورت استمداد از استاد		۴۳۳	عاشقان دیدار ساقی
عالم ربّانی، سلاح مؤثر الهی		۴۳۶	رسم عاشقی در مکتب اهل بیت
پیروی از استاد، راه نیل به آمال		۴۴۳	فهرست آیات
رهایى از جاذبه دنیا به یاری استاد		۴۵۳	فهرست احادیث
غم و اندوه مردان الهی		۴۵۹	فهرست راهنما
دعوت مردان الهی به خیرخواهی		۴۷۳	گزیده منابع و مأخذ
راز ماندن در طریق حق		۳۹۲	

پیشگفتار

کتاب حاضر بخشی از مجموعه تقریرات استاد فقید جناب علی اللهوردیخانی در طی نیم قرن گذشته است که در جلسات تربیتی خویش بیان فرموده‌اند. این گنجینه ارزشمند از حقایق عالیه دین مقدس اسلام، سالیان متمادی از دسترس عموم به دور بوده تا این که در سالهای اخیر توسط متعلمین ایشان، تنظیم و به توفیق الهی برای استفاده شیفتگان مکتب اهل بیت عصمت و طهارت^(ع) به زیور طبع آراسته شده به امید آن که مقبول پیشگاه حق واقع گردد.

ضمن سپاس و قدردانی از زحمات طاقت فرسای معظّمّه، از این که در زمان حیاتشان اجازه تدوین و تنظیم این مجموعه را یافته‌ایم به درگاه الهی شکرگزاریم؛ و پیشاپیش از هرگونه سهو و خطای احتمالی به هنگام یادداشت برداری یا تنظیم و بازنویسی مطالب، پوزش می‌طلبیم. امید است که خوانندگان محترم بالاخص صاحب‌نظران و اهل فضل با نظرات عالیه خود ما را در چاپ‌های بعدی این آثار یاری فرمایند.

مقدمه

سپاس موفور و ستایش نامحصور بر صرف وجودی که مستور است از غایت ظهور و محبوب است از شدت نور. از توحّد در ذات برتر است از درک هر عارف، و از تفرد در صفات، برتر است از وصف هر واصف. اوست مختص به وجود و قدّم، و ماسوای اوست مخصوص به حدوث و عدم. اوست ابتدای هر وجود و اوست انتهای هر موجود.

درود بر سرور فرستادگان الهی، مهتر عالم، خاتم انبیاء، محمد(ص) و آل طاهرینش. حبیبی که به سبب انقطاع و تسلیم محض، به منزلگه جانان رسید. به منزل «ثُمَّ دَنَا: سپس نزدیک آمد» رسید و بر بساط «فَتَدَلَّی: و نزدیک تر شد» قدم نهاد و به «قَابِ قَوْسَیْنِ: تا به قدر دو کمان» قرب بررفته، بر بالش عزّت «أَوْ أَدْنَى: یا نزدیک تر از آن» تکیه نمود و شراب عشق نوشید و راز دوست شنید و به وصال او نایل گشت.

خداوند متعال آن محبوب الهی را اول به کمالات عالیّه متأدّب نمود، سپس او را الگو و اسوّه انسان ها قرار داده، مردم را به اقتداء او امر کرد. این معلّم اول انسان ها نه تنها معانی ظاهریه قرآن و احکام فرعی آن را به صورت سنن و قول و فعل و تقریر بیان فرمود، بلکه حکم و معارف غیبی و لطایف شهودی و براهین عقلی و آداب سیر و سلوک مردان الهی و سنن تهذیب متخلّقان خدایی را نیز بیان فرمود. سالکین الهی باید راه معلم اول بشر را طی نمایند و مراحل را بیمایند که این محبوب خدا پیمود. مسلماً بدون مراجعه به حق و این بزرگوار و عترت گرامی او، به

مقصد نتوان رسید. چه، هرگونه حرکتی که به محبت حق و اولیاء گرامی او انجام نیابد، به هدف نرسد.

البته معلم ازلی، خدای تبارک و تعالی است و جز او کسی علم‌آفرین نیست «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ: آنچه را که انسان نمی‌دانست آموخت» اما در عالم امکان، معلمین تعدّدند. گرچه در بین اهل نظر چنین رایج است که معلم اول، ارسطو و معلم ثانی، فارابی است، لکن اهل تحقیق برآنند که معلم اول بشر، حضرت رسول اکرم (ص)، معلم ثانی حضرات اوصیاء و معلم ثالث، حضرات اولیاء و علمای ربانی می‌باشند.

معلمین واقعی آنانند که سال‌ها در مکتب الهی تربیت یافته و به راه و رسم بزرگان در امر تعلیم و تربیت واقف گشته و مراحل معلمی را طی کرده باشند. آری تا انسان مجذوب جاذبه الهی نگردد و کشتی برای او از نظاره و تعلیم و تربیت الهی نباشد، نمی‌تواند مراحل تکامل را بییماید و موفق به شکوفایی استعدادهای خود و سایرین گردد، بلکه چه بسا مغلوب دشمنان بیرونی و بالاحص درونی شده، از مقام شامخ انسانیت ساقط گردد.

وقتی خداوند متعال بخواهد فردی را به سعادت برساند، به او رشد عقلی کرامت می‌نماید تا از صحبت کسانی که در طریقه باطل هستند، اجتناب ورزیده و به اهل صلاح و تقوی راغب گردد، که پیغام دوست روح را تقویت می‌کند.

دریغاً که پیغام دوست همیشه می‌رسد و به همه مبذول است، اما با غیر آشنا سازش ندارد. سخن شمع را باید به پروانه دل گفت، این حدیث تنها با سوختگان سازش می‌نماید. با پای پر آبله باید طریق حق را سیر نمود و مشقت و رنج سفر را هموار کرد. بزرگان فرموده‌اند که در طریق حق، دم نباید زد، گام باید برداشت.

محفل عالم ربانی و عارف واصل، در معنی طور سیناست و از چنان محفلی، بوی جنت و بلکه رایحه عرش معلّی می‌آید. کلام عالم حقیقی ظاهراً بیان اوست، اما در معنی کلام خداست که به زبان او جاری می‌شود. چنین مردان الهی را علایم و نشانه‌هایی است که باید جویندگان و رهروان طریق الهی با آن نشانه‌ها آنان را بشناسند.

بر مردم، علی‌الخصوص بر سالکین الهی است که این شخصیت‌های والامقام را دریابند و از آنان استقبال نمایند، و بدانند که سرانجام تکیه بر خود، سقوط در ورطه هلاکت است.

عنایت ازلی اقتضاء می‌نماید هیچ‌گاه خداوند تبارک و تعالی بشر را بی‌حجت نگذارد. اگر صلاح در این است که حضرت مولای زمان سلام‌الله علیه ظاهراً در پرده غیبت باشد، باید در هر عصری، نفس کامله یا نفوس کامله یا علمای ربانی باشند که فرموده ایشان را، تعالیم و اوامر الهی را تبلیغ کنند، و این حکم عقل سلیم است.

این عالمان ربانی و عارفان حقیقی را علایمی است و آثاری «وَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالِفًا عَلَيِّ هَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ...» و اما از بین فقیهان هر که خویشستندار و حافظ دینش و مخالف هوای نفس خود بوده و مطیع فرمان مولایش باشد...». آری منظور از پیر راه، شیخ و عارف و استاد الهی، در حقیقت فقهاء والامقام شیعه هستند که به فرموده امام صادق (ع)، دارای شرایط چهارگانه مذکور در حدیث فوق می‌باشند. به طوری که اگر شرایط مذکور به حد کمال تحقق یابد، به مقام علمای ربانی و واصلین و مخلصین نایل آیند.

در این شناخت، معیار صدق و کذب، و محور تصدیق و تکذیب، عقل است چنان که حضرت رضا علیه‌السلام فرموده: «الْعَقْلُ يُعْرِفُ بِهِ الصَّادِقَ عَلَيَّ اللَّهِ فَيَصَدِّقُهُ وَ الْكَاذِبَ عَلَيَّ اللَّهِ فَيَكْذِبُهُ: یعنی به وسیله عقل می‌توان مبلغ صادق از طرف خدا را شناخت و او را تصدیق کرد، و کاذب مدعی را شناخت و او را تکذیب نمود». این مردان الهی، کسانی هستند که از تعلقات دنیوی رهایی یافته‌اند و قلوبشان معدن تقواست، چنان که حضرت رسول اکرم (ص) فرموده «لِكُلِّ شَيْءٍ مَعْدِنٌ وَ مَعْدِنُ التَّقْوَى قُلُوبُ الْعَارِفِينَ: برای هرچیزی معدنی است و معدن تقوی، دل‌های عارفان است». آری عاشقانی که گرد دام محبت پرواز می‌کنند، آنانند که به کلی خود را تصفیه نموده‌اند.

آثار الهیه حیات واقعی از سینه‌های سوزان و چشم‌های اشکریزان و دل‌های درخشان عالمان ربانی و عاشقان الهی سرچشمه می‌گیرد. اثری از آثار آن حیات الهیه عارفان و عاشقان، کلام ایشان است. آثار و خواص باطنی کلام آنان بر کسانی روشن است که مراتب بصیرت دیدگان باطنی‌شان در حد کمال است.

بهترین کلامی که معتکفان صوامع قدس، دیباچه «کِتَابُ مَرْقُومٍ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ: کتابی است نوشته شده که مقربان آن را مشاهده می‌کنند» موشح نمایند، و عالی‌ترین مقامی که محرمان مجامع انس، فهرست «إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَيِّنَ: در حقیقت کتاب نیکان در علیون است» زینت دهند، عشق است، عشق به خدا. لذا بالاترین وظیفه علمای ربانی و اولیاء الهی نسبت به متعلمین مکتب ربوبی، تعلیم

عشق است. آنانند که متعطّشان وادی ضلالت را به شراب طهور «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ: چشمه‌ای که مقربان خدا از آن نوشند» سرمست سازند و به جام «وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ: و قدحی از باده ناب روان» سیراب گردانند.

غذای روح، معارف است و این معارف، مقامات و درجات اوست، جنت اوست بلکه فوق آن، که بهشت‌آفرین را یافته است. اگر آدمی روح خود را از معارف باز دارد، در این صورت، آن ذخایر آکنده از زخارف شده، درکات اوست؛ این است حقیقت. باید بدانیم که قلم ردّ بر معرفت فکری زدن و خط بطلان بر منشورات براهین عقلی کشیدن، در واقع خط بطلان بر هستی خویش زدن است.

عالم ربانی و عارف الهی می‌کوشد تا چراغ دقایق و لحظات انسان‌ها را از مشعل همواره روشن لاهوت که خویشتن استضائه کرده، بی‌فروزد. او در آتش عشق ربوبی می‌سوزد و از مشرب قدس احمدی (ص) و مکتب انس علوی، درس عشق و کشف و عروج می‌آموزد.

او می‌خواهد جامه جان انسان‌ها را در کوثر آرامش فروشوید تا دست از سفره سیاه عالم طبیعت برکشند. هر کلمه‌ای که عالم ربانی و عارف الهی بر تشنگان وادی رحمت گوید، و هر اشاره‌ای بر جان مشتاقان کند، گرهی از طره رحمت می‌گشاید. از اینروست که با اتکاء به نفس و بدون گرایش به محضر مردان الهی، بصیرت باطنی انسان به مقام تحقق نمی‌رسد.

مردان الهی کسانی هستند که به مقام شهود رسیده‌اند. نوشته‌ها و کلام آنان، آثار و علایم و تجلی علم شهودی آنان است. علم شهودی در کاغذ و کتاب و کتیبه و پوست نمی‌گنجد؛ علمی است که در صحیفه اول است و راقم الهی در آن رقم می‌زند و نغمه «كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ: در دل اینهاست که خدا ایمان را نوشته» را در لوح دل ایشان می‌نگارد.

اما هر دلی را این قابلیت و شایستگی نیست. آیینه دلی که زنگ زده و مکدر است، قابل انعکاس نیست و نشان نمی‌دهد مگر لیلی مجازی را. آن آیینه‌ای که لیلی حقیقی را، معشوق ازلی را می‌نمایاند، خود حقیقی است نه خود مجازی.

این است که یکی از ارکان نکات دقیقه و رقیقه برای هر معلم و مربی الهی، پاکی نفس و صفای دل است که تا این معنی یا نور الهی در او تحقق نیابد، حصول نتایج الهیه از تعلیم و تربیت او، بی‌معنی و بی‌محتوا بوده و از امور محالیه به شمار می‌آید. اسلام عالی‌ترین دانشگاهی است که بنیاد آن بر طهارت نفس بنا شده است.

آری مربی الهی علاوه بر مطالعه کتب عالیه و تلاش در تحصیل علوم و معارف حقه، باید اول از همه نفس خود را در بوته ریاضت بگدازد و تصفیه کند. به واسطه اکسیر عشق و تقوی، مس دل خود را مبدل به طلا کند و الا سزاوار این منصب خدایی نخواهد بود.

متعلمین مکتب الهی، آن جوانمردان راه حق بدانند آن که خیمه در کوی عشق زند، از دیدن جفاها و بلاها فارغ نخواهد شد. او را به زنجیر ضجرت از در حلقه بی‌نیازی، حلق نیازش را بیاویزند. اما آن که قدم در بساط دنیا نهاد، عاشق دنیا شد. علمای ربانی و واصلینی که خیر عاقبت نصیب آنان گشته، از همان مراتب عقلی و امکانات تعلیمی و تربیتی برخوردارند که یک سالک الهی بهره‌مند است، با این تفاوت که آنان تا پایان عمر ملبس به لباس تقوی شدند و الا تنزل و یا سقوط می‌کردند.

مسلماً علامتی از علایم پیروزی خصم بر انسان و به خصوص بر رهرو الهی، این است که ظواهر به او راه یابد و سیرش در ظواهر گردد، هرچند ظواهر علم باشد. اما توصیه اکید بزرگان این است که سالکا در رفع حجب کوش نه در جمع کتب، که علم بدون عمل و تزکیه و بدون تواضع، به کار ناید و بر حجاب افزاید. رهبران الهی، آن معلمین دلسوز و مربیان حقیقی بشر، سرّ تمرّد و انحراف انسان‌ها را چنین بیان می‌فرمایند که پیروی از لذات و شهوات کاذب نفسانی، موجب سرپیچی از پیروی مصلحین و بزرگان دین می‌گردد.

هرکه تابع هوی‌های نفسانی شود، لذات و شهوات او را به هبوطی کشد که در آن فروغ فطرت و عقل رو به خاموشی گراید و در آن مهبط، فطرت و فضایل انسانی ساقط گردد و بسا که به انکار حقایق و مبارزه با اهل حق منتهی شود.

کسانی که درصدد انکار حقایق برآمده و بدون تحقیق دربارهٔ مردان الهی قضاوت می‌کنند، مبتلا به بیماری جان‌سوز خودفریبی گشته‌اند. کجایند آن غفلت‌زدگان که اگر در ایشان درد طلب می‌بود، از بیماری کفر و نابینایی «صُمُّ بُكْمٌ عُمِّي فَهَمْ لَا يَعْقِلُونَ» کردند، لالند، کورند و در نمی‌یابند» رهایی می‌یافتند.

اگر آدمی این حقیقت را می‌پذیرفت که جمال و کمال بی‌حدّ و مرز الهی در انتظار اوست، هرگز خود را در راه پدیده‌های فریبندهٔ کمال‌نما و زیبایی‌های زودگذر نمی‌باخت؛ و این مجنون‌های جوامع، آن من خداجو و بی‌نهایت‌گرا را در راه وصال لیلی دنیا نمی‌فروختند.

درود بر آن سالکین زیبا دل که به توفیق حق، از احکام و اوامر الهی پیروی کردند، و بدین وسیله مراتب بصیرت و مراتب نیروی ذائقه و شامه معنوی خود را به کمال رسانیدند. در تزکیه نفس کوشیدند و از جان و دل به استقبال حقایق رفته، به مضامین و مفاهیم آن عامل گشتند.

طوبی به حال عاشقان جمال که عزم سفر به دیار عشق نمودند، آنان را به حضور دوست برگماشتند. آنان را از نامحرمان جدا کردند؛ نامحرمانی که نابینا آمدند و نابینا رفتند. وه چه سفر زیبا و با عظمتی است، آن سفری که عاشقان حق با قلبی سرشار از عشق، سرمست به محفل جانان رسند، چنان سرمستی که حتی از خود هم غایب گردند تا جز یاد او، یاد دیگر نکنند. رایحه بحر عشق خدا، جانشان را عطرآگین نماید و همه مزین به توبه نصوص گردند. از مرارت فراق، عاشقان را نائره وصال نشان دادند تا به شوق وصال آیند و نفحات آسمانی، آن نسیم جان پرور از مشرق جان عاشقان دل سوخته وزیدن گیرد، تا معطر شود جان و دل آنان هر سحری، تا به لطف حق در زمره اهل معرفت به شمار آیند؛ درود لایتناهی حق نثار آنان باد.

الهی وصال ابدی خود را بر ما نصیب فرما. الهی بر ما خلوت دل عنایت فرما. الهی کسی را که خلوت دل نیست، چگونه ذکر تو گوید؟! آن که از ذکر تو بازماند، درد و حلاوت عشق چه داند؟! عاشق دل سوخته باید تا حدیث درد عشق به تو گوید. سلام و درود بی منتها بر خمسة النجباء، آن عاشقان واصل و راهبران کامل و آل طاهرینشان باد.

فصل اوّل

وظایف معلّم و متعلّم

وظایف معلّم و متعلّم

علم و معرفت، زیباترین واژه آفرینش

کمال شخصیت انسان بر اساس دانش و بینش او استوار است، زیرا در ظلّ آن می‌تواند در ردیف فرشتگان و بالاتر از آنها قرار گیرد، و برای وصول به مقامات رفیع باطنی کسب آمادگی کند.

خداوند متعال، علم و بینش را علت اساسی آفرینش معرفی نموده و این خود برای ارزش آن، بهترین دلیل گویا و قاطع‌ترین گواه می‌باشد. علم به توحید اساس و بنیاد هر دانش و محور هرگونه شناخت و معرفتی است، به همین جهت حق تعالی ارزش علم و بینش را در اوج همه مراتب و مقامات قرار داده است.

خداوند متعال چون آدم را بیافرید و او را از بوتۀ عدم رهایی بخشید و لباس هستی بر قامت او انداخت، به واسطۀ علم بر او منت نهاد که دل او را به زیور علم بیاراست. در اولین سوره‌ای که خداوند متعال به حضرت رسول اکرم (ص) فرو فرستاد، در آن ارزش علم و بینش را آشکار نمود و بر تمام افراد بشر منت گذاشت که در میان همه پدیده‌های هستی، آنان را با علم و بینش مشخص و ممتاز فرمود «إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ، إِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ: بخوان به نام پروردگارت که آفرید، انسان را از علق آفرید، بخوان و پروردگار تو کریم‌ترین است، همان که به وسیله قلم آموخت».

جای بسی تأمل است که با چه کیفیتی این کتاب آسمانی مسلمین افتتاح گشت، و با چه طلّیعه‌ای برگ‌های زرّین این نبشتار اعجاز‌آمیز آغاز شد. کتابی که سخن بیهوده از پس و پیش ندارد. کتابی که نخست از سخن آفرینش عالم و آدم آغاز نمود، سپس علم و دانش را بلافاصله به گوش هوش انسان برخواند.

کمترین دقت در آیات این سورۀ شریفه انسان را به اندیشه وامی‌دارد که اگر بالاتر از دانش و بینش نعمتی بود، خداوند انسان را با این نعمت برتری نمی‌داد.

بخشی از آیات این سوره درباره خلقت عالم و آدم است و بخشی نیز در بیان این حقیقت است که خداوند متعال حقایقی را به انسان آموخت که قبلاً از آن اطلاعی نداشت.

خداوند متعال در قسمتی از این آیات مراحل و حالات دوران جنینی انسان را یادآوری کرده که در چه شرایطی زندگی خود را آغاز کرده است. همین وجود غیر قابل توجه و اشمئزاز آور، در اثر تکامل به جایی می‌رسد که در اوج همه پدیده‌های هستی قرار می‌گیرد.

گویا خدا از رهگذر این آیات می‌فرماید: ای انسان! تو در شرایطی زندگی خود را آغاز کردی که منتهای پستی و ابتذال بوده است. ای انسان! تویی که در همین مراحل واپسین به پایه و مرتبه‌ای تعالی می‌یابی که پربهاترین منازل شرافت و پراج‌ترین دوران زندگی و والاترین نحوه وجود است.

خداوند پس از بیان خلقت عالم و آدم می‌فرماید «وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ: و پروردگار تو کریم‌ترین است، همان که به وسیله قلم آموخت، انسان را آنچه نمی‌دانست، آموخت» این تعبیر و کیفیت گفتار الهی، نکته‌ای را به ما اعلام می‌کند که در توضیح آن ذکر مقدمه‌ای لازم است:

در علم اصول فقه چنین مقرر گردیده که ترتب حکم بر صفت، مُشعر بر علیّت آن صفت برای حکم مذکور است. به عبارت دیگر اگر حکمی مبتنی بر صفت و حالتی خاص باشد، آن صفت و حالت، علت آن حکم است. بنابر این قاعده اصولی، علت این که خداوند در آیات شریفه مذکور به صفت اکرَمیت توصیف شده، این است که علم و بینش را به بشر ارزانی داشته است. اگر بالاتر از علم و بینش نعمتی بود، آن را یادآوری می‌فرمود. پس باید «اکرمیت» و کرامت نامحدود الهی را در اعطاء علم و بینش و بیان و قلم، نسبت به بشر جستجو کرد.

در خلال آیاتی از قرآن مجید، سلسله واژه‌هایی پرمعنی مقابل هم قرار داده شده تا از این رهگذر، اوصاف و مزایایی درباره دانشمندان متذکر گردد. واژه‌هایی نیز در اوصاف و احوال افراد بی‌بهره از علم بیان گشته که بیانگر شرایط دردناک آنان است.

قرآن مجید، کلمه «خبیث» را برای افراد نادان و «طیب» را برای دانایان بیان فرموده، دانشمندان را به داوری دعوت می‌نماید که آیا میان دو عنصر «آلوده» و

«پاکیزه» تفاوتی وجود ندارد؟ «قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ: بگو پلید و پاک یکسان نیستند».

در این آیه شریفه، خبیث در نقطه مقابل طیب قرار گرفته، چنان که در آیات دیگر کور در برابر بینا و حرارت آزاردهنده در برابر سایه آرامبخش قرار گرفته است. اندکی تأمل و ژرفنگری در تفسیر این آیات معلوم می‌نماید که مقصود از مفاهیم کلمات «نور» و «بصیر» و «ظل»، علم و دانش و دانشمند است و مقصود از مفاهیم «ظلمات» و «اعمی» و «حرور»، جهل و نادانی و نادان می‌باشد.

خداوند متعال ارباب علم و دانش را در ردیف نام خود و ملائکه قرار داده و به چنین افتخاری آنان را سزاوار فرموده است «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ: خدا و فرشتگان و دانشوران گواهی می‌دهند که جز او هیچ معبودی نیست». به این درجه نیز اکتفا نکرده، بلکه دانشمندان را از جهت آگاهی به اسرار و رموز قرآن مجید، مانند خود معرفی کرده است «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ: و تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند». و نیز می‌فرماید «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ: بگو کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است میان من و شما گواه باشد».

رسول گرامی (ص) فرمود: اگر کسی با این هدف از خانه خود خارج شود که بابت علم فراسوی او گشوده گردد و به وسیله آن امر باطل را به مأمّن و جایگاه حق برگرداند، در این صورت خروج او با عبادت چهل سال برابری می‌کند.

و نیز فرمود: هدایت و ارشاد مردم که هدف نبوت و رسالت است، مانند باران است که در مناطق مختلف فرو می‌ریزد. برخی از سرزمین‌ها پاک و آماده‌اند و آب را در خود نگه می‌دارند و گیاه می‌رویانند. برخی از سرزمین‌ها مانند سنگستان، سخت و سفتند و آب در آنها نفوذ نمی‌کند بلکه آب، روی زمین جمع شده و مردم برای آشامیدن و آبیاری کشتزار خود از آن استفاده می‌کنند. برخی سرزمین‌ها کویر و شنزارند که نه آب را روی خود نگه می‌دارند و نه گیاه می‌رویانند. این مثل، بازگوکننده حال افرادی است که در زیر بارش هدایت‌ها و ارشادهای من قرار می‌گیرند، که از جهت برخورداری و عدم برخورداری متفاوتند.

و نیز فرمود: علما در روی زمین مانند ستارگانند که انسان به مدد درخشش آنها در خشکی و دریا، در دل شب و تاریکی‌ها راه خود را باز می‌یابد.

حضرت رسول اکرم (ص) فرمود: هیچ هدیه‌ای پربهتر نسبت به برادر دینی از سخن حکمت‌آمیز نیست؛ سخنی که خداوند متعال بر مراتب هدایت او بیفزاید و از ابتدال و فرومایگی او جلوگیری کند.

حضرت رسول اکرم (ص) فرمود: بهترین و پرارزش‌ترین بخشش و صدقه آن است که کسی به علم دست یابد و آن را به برادر دینی خود تعلیم کند. رسول گرامی اسلام (ص) چنین فرمود: اگر از باغ‌های بهشت عبور کنید، خود را اشباع سازید. سؤال کردند: باغ‌های بهشت چیست؟ فرمود: جلسات بحث و مذاکره‌های علمی است. خدا را فرشتگانی است که همواره روی زمین در سیر و گردشند و در هر جا که جلسه علمی ببینند، وارد آن محفل شده و اهل جلسه را احاطه کنند.

حضرت علی علیه‌السلام به جناب کمیل فرمود: یا کمیل، علم بهتر از مال است زیرا که علم از تو نگهداری و پاسداری کند و ترا در پناه خود قرار دهد ولی مال، تو باید نگهدار و پاسدار آن باشی. صرف مال و انفاق آن موجب کاهش مال است، ولی صرف علم یعنی تعلیم آن به دیگران سبب افزایش اندوخته‌های علمی عالم است. از توصیه‌های آن بزرگوار است که: علم بیاموزید که آموختن علم حسنه است. در ادعیه قرآنی آمده «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ: پروردگارا در این دنیا به ما نیکی و در آخرت نیز نیکی عطا کن و ما را از عذاب آتش نگهدار»، حسنه بسیار است ولی اصل آنها عبارت است از علم. همچنین حضرت مولای متقیان می‌فرماید: بحث علمی، جهاد است و تعلیم آن صدقه. علم برای اهلش سبب قرب و نزدیکی به خداست. علم، زینت دوستان خداست و حربه و اسلحه است علیه دشمنان.

اگر ما همه وسایل و تجهیزات ظاهری را داشته باشیم ولیکن فاقد علم باشیم، نمی‌توانیم بر دشمن غالب گردیم، این است که آن بزرگوار می‌فرماید: علم، حربه و اسلحه است برای غلبه بر دشمن. زندگی دل‌ها به علم است، علم روشنی دیدگان دل و قوت جان است. علم فرمانده عقل است و عقل پیرو علم، خداوند تبارک و تعالی علم الهی را بر سعاداء الهام می‌کند و اشقیاء را از آن محروم می‌گرداند.

پیوند الهی علم و عمل

آثار علم و ارزش حقیقی آن وقتی ظاهر می‌گردد که توأم با عمل باشد. حضرت رسول اکرم (ص) چنین می‌فرماید: علمی که توأم با عمل باشد، نزد خدا

محبوب‌تر است از عبادت و پرستشی که توأم با علم نباشد. به واسطه علم است که انسان می‌تواند حلال و حرام و منکرات را بشناسد و مراتب طریق حق را طی کند. حضرت سجاد^(ع) می‌فرماید: تشخیص حلال و حرام و واجبات و محرمات به وسیله علم است و نیز می‌فرماید: پرهیزکارترین مردم کسی است که به واجبات عمل کند، و بی‌نیازترین مردم کسی است که به قسمت الهی راضی باشد. حضرت مولای متقیان می‌فرماید: علم وابسته به عمل است. علمی که توأم با عمل نباشد، علم نبوده و با جهل فرقی ندارد. علم، عمل را ندا می‌دهد، اگر پذیرفت از آن علم سودی حاصل آید و آلا علم از او دوری می‌جوید. و نیز می‌فرماید: علمی که توأم با عمل نباشد، با جهل در سود نرسانیدن یکی است. عمل به علم را علایمی است: کسی که تحصیل علم الهی می‌کند، آنگاه در ردیف علمای ربانی محسوب شود که بداند تحصیل علم برای چیست و علایم عمل به علم از او ظاهر گردد. تحصیل علم در مرتبه اول و در مرتبه آخر برای خداشناسی است.

فردی که تحصیل علم او به رضای حق است، او خدا را شناخته و نعمت‌های الهی را یادآوری می‌کند و به وظایف و تکالیف فردی و اجتماعی آشناست و می‌داند که علل تقویت و تضعیف روح چیست؛ چنین سالکی به غیر خدا متکی و امیدوار نمی‌شود.

حضرت صادق^(ع) می‌فرماید من علوم مردم را در چهار چیز یافتم:

اول - خدای خود را بشناسی.

دوم - بدانی خداوند تبارک و تعالی با تو چه کرده، یعنی کدام نعمت‌ها را بر تو ارزانی داشته است.

سوم - بدانی که وظیفه تو در قبال این همه نعمت چیست تا به مقام عمل برآیی.

چهارم - بدانی چه اعمالی ترا از جاده حق دور می‌کند تا از آن اجتناب کنی.

کسی که تحصیل علم کرده اما بدان عامل نیست، علل تقویت و تضعیف روح را نمی‌شناسد، چنین عالمی چگونه می‌تواند مردم را ارشاد نماید؟!

حضرت مولای متقیان می‌فرماید: ای مردم شما را سفارش و توصیه می‌کنم به پنج چیز که اگر سوار شتر شوید و رنج راه‌های طولانی را بر خود هموار سازید، شایسته آنید: جز خدا به کسی امید نبندید، چه طالب حق و حقیقت امیدش تنها به خداست. از چیزی جز گناهتان نترسید. آنچه از تو می‌پرسند اگر نمی‌دانی، عدم علم

خود را نسبت به آن اظهار کنی. و آنچه را که نمی‌دانی از اهلش بپرسی. و صبر و استقامت را در هر کار پیشه کنی؛ چنان که در تن بی سر یا فاقد روح، خیری نیست، در ایمانی هم که توأم با صبر نباشد خیری نیست.

خوشا به حال افرادی که به رضای حق تعلیم می‌دهند، و خوشا به آنان که به رضای الهی حرکت می‌کنند تا از استاد ربانی تحصیل علم کنند. حضرت امیرالمؤمنین^(ع) می‌فرماید: زاهدین در دنیا کسانی هستند که چون وعظ و اندرزی داده شود، می‌پذیرند.

سالکین طریق حق، وعظ استاد را می‌شنوند و چون هشدار می‌دهد، ترسان شوند و چون تعلیم دهد، عمل کنند. اگر از مال دنیا به ایشان کم برسد، شاکر باشند و اگر در آتش فقر و فاقه بسوزند، صبر کنند. آنان به فریضه مهم امر به معروف و نهی از منکر پردازند.

طایفه‌ای پرسیدند یا علی ما امر به معروف و نهی از منکر می‌کنیم وقتی که کاملاً به آن عمل می‌کنیم، اما موقعی که کاملاً عامل نیستیم به آن امر نمی‌کنیم و مادام که به طور کامل از گناه اجتناب نکرده‌ایم، نهی از منکر نمی‌کنیم. آن حضرت فرمود: امر به معروف کنید ولو این که خودتان در حد کمال به آن عمل نکنید و نهی از منکر نمایید، هرچند خودتان در حد کمال از آن اجتناب نمی‌ورزید. البته منظور این نیست که امر به معروف و ناهی از منکر خود اهل مراعات نباشد.

حضرت امام صادق^(ع) می‌فرماید: دانشمند واقعی آن است که عملش علم او را تصدیق کند، اما آن علم و گفتاری که مصدّقش عمل و کردار نیست، آن علم و گفتار، الهی نیست.

هیچ مجموعه و پیوندی مانند پیوند «علم» و «حلم» نیست. کسی که علم او توأم با حلم است، شخصیت او از معجونی پرداخته شده که هیچ معجونی از جهت بها و ارزش به پای آن نرسد.

قرآن مجید و پیشوایان الهی ما را به تدبیر و تفکر امر فرموده‌اند. حضرت صادق^(ع) می‌فرماید: آگاه باشید، خیری نیست در علمی که فهمی در آن نباشد، خیری نیست در خواندن چیزی که تأمل در آن نباشد و نیز خیری نیست در پرسشی که در آن تفکر نباشد.

بزرگان دین فرموده‌اند که تفکر یک ساعت برتر است از عبادت هزار سال، و در بعضی موارد از عبادات ثقلین افضل است. عالم ربّانی باید در هر امری تفکر کند و تفکر باید مقدم بر گفتار و تکلم و هر اقدام او باشد.

حضرت امیرالمؤمنین می‌فرماید: قوام دین بر چند چیز است که بدون آنها دین پایدار نمی‌شود:

- اول - عالم سخنوری که به علم خود عمل کند.
- دوم - ثروتمندی که از مازاد خود به فقرا احسان نماید.
- سوم - فقیری که آخرت خود را به دنیایش نفروشد.
- چهارم - کسی که بعد از اخذ علم، تکبر نکند.

پس شرطی از شروط قوام دین، معاونت علمی و مالی است. هرگاه عالم سخنور به علم خود عمل نکند و ثروتمند به اهل دین کمک ننماید و فقیر آخرت خود را به دنیای خود بفروشد و عالم تکبر کند، پایه دین ضعیف و ضعیف‌تر گردد. امروز نیز علت ضعف دین در اثر این است که عالم نمایان به علم خود عمل نکردند، ثروتمندان از مستحقین دستگیری ننمودند، فقرا آخرت خود را به دنیا فروختند و برخی علماء شرط تواضع به جا نیاورده و چنان که باید به وظایف خود عمل نکردند. حضرت صادق (ع) می‌فرماید: علم وزیر ایمان است، چه علم و ایمانی که با هم توأم نباشند، فاقد ارزش است، و حلم وزیر علم است، و رفق وزیر حلم، و صبر وزیر رفق است.

بنابراین طالب حقیقی باید دارای ایمان و علم و حلم و رفق و صبر باشد، چنین عالمی نور خداست.

قداست معلم در تزکیه و تصفیه

گرچه روح شهداء در ملکوت اعلی است، اما خامه‌ای که دانشمند در طریق ارشاد مردم به جریان می‌اندازد، از خون شهداء و جانبازان راه حق گرانقدرتر و ارجمندتر است. دانشمندی که شبانگاه و یا لحظه‌ای بر بستر خواب قرار می‌گیرد و یا به چیزی تکیه می‌کند تا بدین وسیله برای نشر علم و ارشاد مردم تجدید قوا کند، به فرموده بزرگان خواب و استراحت او بر عبادت و نیایش هفتاد ساله پارسایان برتری دارد.

در حقیقت، ترقی و تنزل یک جامعه بلکه همه جوامع بشری در فرهنگ آن نمایان می‌گردد. اگر فرهنگ یک ملت توسط معلمین شایسته سامان یافته باشد، ترقی و تعالی آن حتمی است و الا تنزل و سقوط آن تخلّف‌ناپذیر است.

میزان اعتلاء و ترقی یک فرهنگ در کیفیت حرکات، رفتار و افکار معلمین آن مشاهده می‌شود. لذا وجود جمعی آگاه و با اخلاص که آثار فعالیت الهی در یکایک آنان مشهود باشد، از جمله شرایط لازم تعالی فرهنگی اجتماع است.

تربیت و پرورش معلم، رکن اساسی فرهنگ است، از این رو باید در انتخاب افراد واجد شرایط برای شغل مقدس معلمی، کمال دقت به عمل آید و ابتدا در تربیت و پرورش خود معلمین، گامی اساسی برداشته شود. معلمی که خود از تعلیم و تربیت اسلامی محروم باشد، چگونه می‌تواند متعلمین را به طریق اسلامی ارشاد نماید؟! البته در این مقام منظور از تعلیم و تربیت، آن تعلیم و تربیتی است که به دل انسان رسوخ کرده و روح او را سامان دهد، چنین علمی برای صاحبش نافع و سودمند است. اما علمی که بر سر زبان متوقف گردد و به دل رسوخ نکند، برای صاحبش نکبت و مقهوریت را به ارمغان می‌آورد.

بنابراین هر علمی ضامن قرب انسان به خدا نمی‌گردد، لذا برای فراگیری علم و سر و سامان دادن دانش، ضوابط و شرایطی باید رعایت گردد. کسی که می‌خواهد به رنگ و لباس علم و دانش تعین بخشد، باید در مسیر وصول به کمال آن ضوابط و شرایط را رعایت کند تا کوشش و تلاش او تباه نگشته و دچار وقفه و ناکامی نگردد. چه بسیار افرادی که در پی تحصیل علم برآمدند و در اندوختن آن بدون هیچ گونه وقفه‌ای کوشش‌های خود را بکار بستند، لکن در برابر آن تکاپو و تحمل مشکلات، به نتیجه و بهره‌ای دست نیافتند و به هدف قابل توجهی نایل نشدند.

گروهی نیز با این که مدت‌های دور و دراز عمر خویش را در فراگرفتن علم صرف نمودند، ولی به مقدار اندکی از سرمایه‌های علمی دست یافتند، در حالی که می‌توانستند چندین برابر آن را در مدت کوتاهی حاصل نمایند.

عده‌ای هم به جای آن که در اثر علم و دانش با خدای خویش آشنا گشته و به او نزدیک گردند، بر بعد مسافت و دوری خود از خدا افزودند و گرفتار سخت‌دلی و تیرگی درون گشتند. علت این عدم موفقیت و قلت بازدهی مساعی و بروز موانعی که راه وصول به کمال را مسدود می‌سازد، مسامحه در رعایت ضوابط و شرایط تعلیم و تعلم است.

اولین شرط لازم در تعلیم و تربیت، اخلاص و پاک‌نیتی است. معلّمی که فاقد این گوهر گرانبه باشد، او چگونه می‌تواند متعلم را به طریق صلاح، ارشاد و هدایت نماید؟ در تعلیم و تربیت اسلامی، نخستین هدفی که باید به عنوان یک امر قطعی و

ضروری مورد توجه قرار گیرد، کوشا بودن معلم در تحصیل علم و خلوص نیت در بذل آن به دیگران است.

آری معلم و متعلم باید در مسیر تعلیم و تربیت، فقط در جهت هدف الهی گام بردارد و هیچ گونه شائبه انتفاع مادی به آن نیامیزد، زیرا محور اعمال و رفتار هر کسی بر نیت و هدف او مبتنی است. بر اساس این اصل، گاهی اعمال و رفتار انسان همچون کوزه شکسته فاقد هرگونه ارزش و اعتبار است؛ و حتی به علت هدفگیری‌های غیرانسانی به صورت وزر و وبال درآمد، قلب و روح او را می‌فشارد و بر تاریکی‌ها و حجب او می‌افزاید. و گاهی اعمال و رفتار انسان همانند در گرانبیهایی است که ارزش و اعتبار آن فوق هر ارزیابی و سنجشی است.

عامل اساسی و کلی در نفوذ اخلاص در رفتار انسان و به ثمر رسانیدن آن، تصفیه باطن از آلائش‌ها است. معلمی که دل خود را تصفیه نکرده و به صفای درون نرسیده، چگونه می‌تواند به امر خطیر ارشاد بپردازد و در شغل مقدس معلمی موفق باشد؟!

حضرت رسول اکرم (ص) فرموده: مقام معلم بسیار والا و مزد او در پیشگاه خداست. اما کدام معلم؟ مسلماً ارزش و اعتبار اعمال هر کسی مطابق با هدف و نیت اوست، چنان که آن بزرگوار فرموده: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ إِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ مَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ: همانا مدار کارها بر نیتهاست، و برای هر کس همان چیزی است که نیت نموده است. اگر فردی از هرگونه انتفاع مادی صرف نظر نموده و از وادی اهداف نفسانی هجرت کند و راه وصول به خدا و رسولش را اختیار نماید، او به سوی اهداف الهی حرکت کرده است. اما اگر هجرت فردی به سوی دنیا باشد و بخواهد از منافع غیرمشروع دنیوی برخوردار گردد و به تمایلات دامن زند، او به سوی اهداف پست و بی‌ارزش حرکت کرده است».

حدیث فوق یکی از اصول و ارکان مقدس اسلام و نیز از علل مهم تحصیل علم و معرفت است، که هر معلم و متعلم باید آن را ضمیمه اندوخته‌های علمی خود نماید. بزرگان دین فرموده‌اند: همه اندوخته‌ها و فرآورده‌های بشر به مدد سه عامل دل، زبان و اندام بدست می‌آید و در این میان، ارزش جنبش درونی از دو عامل بیرونی یعنی از تحرک زبان و اندام بالاتر است. زیرا تحرک درون یا نیت پاک قلبی، بدون تحرک زبان و اندام مستقلاً عبادت محسوب می‌شود؛ اما تحرک زبان و اندام بدون تحرک درون، فاقد هرگونه ارزش و اعتبار است. به این جهت دانشمندان سلف

تمام کتاب‌های خود را با این حدیث شریفه آغاز می‌کردند تا هشداری باشد که همه همت معلم و متعلم باید در پاکی و خلوص نیت باشد.

معلمی که فاقد اخلاص باشد، آموزش و فعالیت او فاقد ارزش است. بنابراین اخلاص در تعلیم و تربیت، شرط اساسی است. حضرت رسول اکرم (ص) فرموده که اگر چهار چیز هدف علم آموختن باشد، انسان را نه تنها به سعادت نمی‌رساند، که او را به سوی ضلالت و بدبختی سوق می‌دهد:

اول- برای مباحثات بر سایر دانشمندان.

دوم- برای ستیزه‌جویی با سفیهان و نابخردان.

سوم- برای جلب توجه مردم.

چهارم- برای اندوختن ثروت.

بنابراین اگر فردی با ازدیاد اندوخته‌های علمی در دلبستگی خود به دنیا بیفزاید، این دلبستگی موجب دوری از خداوند می‌گردد. حضرت رسول اکرم (ص) از جناب جبرائیل و او هم از حق تعالی نقل می‌کند که: «اخلاص سِرِّی است از اسرار من که در قلب بندگان محبوبم به ودیعه نهاده‌ام: **الْإِخْلَاصُ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِي اسْتَوْدَعْتُهُ قَلْبَ مَنْ أَحَبَبْتُ مِنْ عِبَادِي**».

«اگر معلم و دانشمندی راه و رسم خیر را بر مردم تعلیم کند، لکن خود را فراموش نماید و به خود نپردازد، مانند فتیله‌ای است که دیگران را از روشنایی خود برخوردار می‌سازد ولی خود می‌سوزد و تباہ می‌گردد: **مَثَلُ الَّذِي يُعَلِّمُ النَّاسَ الْخَيْرَ وَ يُنْسِي نَفْسَهُ، مَثَلُ الْفَتِيلَةِ تُضَيُّ لِلنَّاسِ وَ تَحْرَقُ نَفْسُهُ**».

رمز پیشرفت تعلیم و تربیت، در مقبولیت و محبوبیت معلم در نزد متعلمین است. مقبولیت معلم ناشی از امتیازات عقلی و علمی اوست که سبب جلب اعتماد متعلم و تثبیت گام او در طریق علم و کسب کمال می‌شود. اما محبوبیت معلم، علاوه بر آن به سهم اعظم منوط به پاکی و اخلاص و وارستگی معلم و بلکه صفا و امتیازات و فضایل روحی و معنوی اوست، که موجب مجذوبیت متعلم و عشق و علاقه او شده، مشکلات راه کسب علم و کمالات را بر او آسان و هموار می‌گرداند. بدینسان شخصیت معلم و رفتار و گفتار و کردار او، الگویی برای تحصیل فضیلت و کمال در نزد متعلم می‌شود.

وظایف معلّم

ارشاد و هدایت، هدف رسالت است و به حد کمال می‌توان این هدف را در آیات الهی و سخنان حضرت رسول اکرم (ص) و حضرات ائمه اطهار (ع) و بزرگان مشاهده کرد. معلم باید به شغل و حرفه تعلیم و تربیت، علاقه و دلبستگی داشته باشد و همه نیرو و توان خویش را در تفهیم و تقریب مطالب به اذهان دانشجویان بکار گیرد. او باید این وظیفه خطیر را بر همه مصالح و منافع شخصی، البته تا آنجا که ضرورت ایجاب کند، ترجیح دهد.

اگر منافع شخصی در حد ضرورت باشد، اشتغال به آنها در همان محدوده ضرورت، بلامانع است ولی در صورت عدم ضرورت، باید همه منافع و مصالح شخصی را در راه اداء وظیفه تعلیم و تربیت فدا سازد.

سیر معلم باید حتی‌المقدور در این راه و هدف باشد و آماده شود که علاوه بر درآمدن به مقام علم و عمل، با محبت الهی به تدریج مردم را به طریق هدایت سوق دهد. زیرا راه و رسم بزرگان در امر تعلیم و تربیت و ارشاد، ابتدا محبت وافر است به متعلم و سپس به تدریج سوق و ارشاد او به طریق هدایت. آری معلمین واقعی کسانی هستند که سال‌ها در مکتب الهی، خود تربیت یافته و به راه و رسم بزرگان در امر تعلیم و تربیت واقف گشته و مراحل معلمی را طی کرده باشند.

وضعیت ظاهری معلم در ورود به کلاس و نحوه رفتار و کیفیت تدریس و تعلیم، خود بابتی است. استادی که به کیفیت تدریس و ارشاد آشنا نبوده و در مراحل آن سیر ننماید، او نمی‌تواند معلمی کند. تنها ورود معلم به جلسه درس و حضورش سبب تربیت است چه رسد به کلام او. خوشا به حال افرادی که تحت تعالیم افراد واجد شرایط قرار گیرند.

تشویق به اخلاص - نخستین وظیفه معلم در ارتباط با دانشجویان، توجه و اهتمام او به آشنا ساختن آنان به آداب دینی و حقایق آیین مقدس اسلام است. باید انس و عادت به صیانت نفس را در تمام شئون زندگی در آنان ایجاد کند، و در صورت برخورداری دانشجویان از رشد عقلی مناسب، سعی نماید که این عادت مهم و پرارزش را به ثمر رساند.

گام اول معلم در مراحل تعلیم و تربیت، تشویق دانشجویان به پاک و پاکیزه نگه داشتن مساعی تحصیلی خود از هرگونه شوائب فرومایه، و محدود ساختن تلاش خویش در جهت الهی است. آنان باید این خصیصه الهی را استمرار داده و از این

حالت روحی تا واپسین دم حیات برخوردار گردند، و سعی کنند که مطامع دنیوی به این گنجینه پربهاء دستبردی نزنند.

معلم باید حقایق و آثاری را که در این زمینه از بزرگان رسیده بر دانشجو بازگو کند، و ناچیزی دنیا را در نظرش جلوه دهد و حس تعلق و دلبستگی دنیا را از دل او بزداید، و برایش معلوم کند که لذات مادی، فانی و لذات معنوی پایدار است. معلم باید این حقیقت را بر متعلم بازگو کند که دنیا گذرگاه و منزلگه و کشتزاری است که انسان باید از این معبر و رهگذر، در تحصیل کمالات و کسب علم و عمل بکوشد و ایمان را عالی‌ترین زمینه مساعد معرفی کند، زیرا دانشجو در اثر ایمان می‌تواند به مقامات والای علمی و کشف اسرار دست یابد.

معلم باید بفهماند که در سایه این حالت روحی، ابواب علوم و معارف فراسوی دانشجویان گشوده می‌گردد، و سینه ایشان از تنگنای آلام و مشکلات رهایی یافته، از قلب و درونشان سرچشمه‌های معارف و حکمت به جریان و فیضان می‌افتد.

معلم باید دانشجویان را به تحصیل علوم و معارف تشویق کند و فضایل و مزایای علم و علماء را بر آنان گوشزد نماید. باید یادآور شود که علماء و دانشمندان ربّانی، وارثان حضرات انبیایند و در پایگاه‌هایی بلند و درخشان جای دارند.

معلم باید از این گونه سخنان شوق‌آفرین که از آیات و اخبار استفاده نموده برای دانشجویان بازگو کند، و برایشان گوشزد نماید که به مسائل دنیوی باید به اندازه کفایت توجه کنند، تا از این طریق بتواند آنان را از انگیزه دنیاگرایی دور نگاه دارد.

روش تذکر خلاف‌ها - برای پیشگیری از سوء رفتار دانشجو، معلم باید در مرتبه اول با ایماء و اشاره و تعریض و کنایه او را از تخلف باز دارد و در صورت عدم ضرورت، از آشکارگویی بپرهیزد و در ارشاد او از عامل مهر و محبت و مودّت استفاده نماید. چه تصریح و آشکارگویی غالباً پرده هیبت و ابّهت را دریده و موجب جرأت و جسارت دانشجو در آن تخلف شود، و ممکن است با حرص و ولع فزون‌تری بر آن اصرار ورزد.

اگر به وسیله این ایماء و اشاره، دانشجو به خلاف خود پی برد و از آن دست برداشت، معلم به هدف تربیتی خود دست یافته، وگرنه باید با صراحت و بی‌پرده در غیاب دیگران او را گوشزد کند، و اگر این هم مؤثر نیفتاد باید علناً و با صراحت در حضور سایرین او را از خلافتش بازدارد.

اگر موقعیت و شرایط زمان و مکان مقتضی شدت لحن و خشونت در گفتار باشد، باید معلم اعمال خشونت کند تا دانشجوی متخلف و سایرین درصدد آن تخلف برنمایند.

معلم نباید رفتارش با دانشجو شکوهمندانه باشد، بلکه باید فروتنی و نرمش را در برخورد با دانشجو پیشه خود سازد. خداوند تبارک و تعالی به معلم اول بشر، حضرت رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ: و برای آن مؤمنانی که تو را پیروی کرده‌اند بال خود را فرو گستر».

رعایت اعتدال در تعلیم- معلم باید در بذل محصولات علمی بخل نورزد و اندوخته‌های علمی خود را احتکار و ذخیره نکند و از بذل آن به افراد شایسته، دریغ نورزد. در عین حال معلم باید دانشجویان خود را به صیانت اندوخته‌های علمی که در اختیار آنان نهاده، تشویق و ترغیب نماید.

البته تا زمانی که دانشجو به برخی از علوم و معارف اهلیت و شایستگی ندارد، نباید معلم این علوم و معارف را در اختیار او نهد، بلکه باید در کتمان آن کوشا و مُصرّ باشد. زیرا القاء چنین علوم و معارف برای دانشجویی که آمادگی و استعداد کافی برای درک و هضم آن ندارد، موجب پریشان‌خاطری است. اگر دانشجویی در زمینه اینگونه معارف و علوم که اهلیت ندارد پرسشی نماید، معلم باید به او بفهماند که در شرایط کنونی این علوم نه تنها برای او سودمند نبوده که زیان‌بخش است. هم چنین یادآور شود که خودداری او از بذل این علوم و معارف، نه از باب بخل که از روی حس دلسوزی است.

معلم باید دانشجو را از اشتغال به امور غیر ضروری و غیر واجب قبل از اشتغال به امور ضروری و واجب، و نیز از اشتغال به واجب کفایی قبل از اشتغال به واجب عینی، بازدارد.

نخستین قدمی که باید دانشجو در این مرحله بردارد، پیراستن دل به وسیله تقوی است و مقدم بر آن، باید معلم از نظر تقوی خویشتن را مورد بازخواست قرار دهد و پس از احرار مرتبه تقوی، به ارشاد دانشجویان دست یازد.

معلم باید از اندرز شاگردان چیزی فروگذار ننماید و در تفهیم مطالب، درجه استعداد و قدرت درک و محفوظات دانشجویان را مدّ نظر قرار دهد و از بازگو کردن مسائلی که بیش از تحمل درک آنان است، خودداری کند.

معلم باید طرز بیان خود را بیش از حد معمول گسترده و مفصل نسازد بدانگونه که ضبط و نگهداری آن امکان‌پذیر نشود، و نیز باید بیان خود را چندان

فشرده و کوتاه ایراد نکند که درک مطلب دشوار شود، بلکه باید همواره در امر تعلیم و تربیت، حد اعتدال را رعایت کند.

او با هر یک از دانشجویان در خور مقام و پایه علمی و برحسب اقتضاء فهم و استعداد او سخن گوید. با دانشجویی که دارای نیروی تشخیص زیادتری است با ایماء و اشاره و به طور فشرده توضیح دهد، ولی با سایرین خصوصاً کسانی که دچار رکود و توقف ذهنی هستند، مطلب را با بسط و تفصیل تشریح نماید.

معلم باید هر مسئله را به طور صریح و روشن مطرح کند، سپس با ذکر مثال‌ها و نمونه‌ها به توضیح آن بپردازد. باید دلایل موافق و مخالف آن را یادآور شود، برای اثبات جنبه‌های موافق دلایل لازم را متذکر گردد تا آن جنبه‌ها کاملاً تأیید و تقویت شود، و دلایل جنبه‌های مخالف را نیز بیان کند تا دانشجو شیفته آن نگردد و تحت تأثیر آن واقع نشود.

معلم باید جنبه‌های منفی و نواقص و ایرادات خود را در نظر بگیرد، و اگر رأی و نظر کسی را تضعیف می‌کند، به دانشجویان بفهماند که مراد او صرفاً بیان حق و واقعیت است، نه اظهار برتری و تفوق و تضعیف دیگری. چون بیان واقعیت متوقف بوده به تضعیف رأی و نظر فلان دانشمند، از این جهت آن را بازگو کرده است.

معلم باید دانشجویان را به خطا و لغزش بعضی مؤلفان درباره پاره‌ای از مسائل آشنا سازد، در این رهگذر باید از هدف و نیت انسانی و حقیقت‌جویی برخوردار گردد. نباید غرض او صرفاً اظهار خطا و لغزش دیگری و ابراز استوار اندیشی و ژرف‌نگری خود باشد، تا کبر و غرور و خودباختگی در او به وجود نیاید. البته همه این دستورات در صورتی به‌جا است که طرف مخاطب، اهلیت و شایستگی داشته باشد.

معلم باید دانشجویان را به اشتغالات علمی در اکثر اوقات و به اعاده و تکرار آنها در اوقات مناسب تشویق و ترغیب کند، و راجع به مسائل و مباحثی که بیان نموده پرسش‌هایی طرح کند. اگر ملاحظه کرد که دانشجویی از لحاظ سعی و کوشش و فضیلت نسبت به سایرین مزیت دارد، باید از او احترام و تجلیل به عمل آورد و علناً در حضور دیگران، در صورتی که بیم عجب و غرور و تباهی حال او در میان نباشد، مورد تقدیر قرار دهد.

انصاف و سعه صدر - معلم باید نسبت به دانشجویان خواهان اموری باشد که مورد علاقه خویش است، و هرگونه شرّ و بدی را که برای خود نمی‌پسندد به ایشان

نیز نپسندد. این گونه مواسات و برابر اندیشی حاکی از کمال ایمان معلم و نمایانگر روح تعاون و همبستگی او نسبت به آنان است.

در اخبار و احادیث صحیح و معتبر چنین آمده که: «هیچ کس نمی‌تواند عنوان مؤمن را به مفهوم واقعی احراز کند، مگر آنچه را برای خود می‌خواهد به برادر ایمانی خود نیز بخواهد: لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ».

دانشجو والاترین برادر و ارجمندترین فرزند معلم است، زیرا علم و دانش اساس یک نوع قرب و خویشاوندی روحی و معنوی است، که از هرگونه پیوند و خویشاوندی جسمی و خونی والاتر است.

معلم باید پیش از آغاز درس و قبل از خروج از خانه، هدف و نیت و برنامه خود را تنظیم کند. باید با خود بیندیشد که از راه تعلیم و تربیت بر مراتب علمی خود می‌افزاید، و حق و حقیقت را آشکار می‌سازد و از افکار و آراء باطل به سوی حق و حقیقت باز می‌گردد.

معلم باید در بحث و مذاکره با دانشجویان منصف باشد و اگر از دانشجویی گفتاری سودمند و مفید شنید، به اهمیت آن گفتار اعتراف کند اگرچه آن دانشجو فردی کم سن و سال باشد. زیرا اعتراف به اهمیت افکار صحیح دیگران، خود از برکات علم و دانش است.

معلم نباید در توجه و ابراز محبت خود نسبت به دانشجویانی که از لحاظ سن و فضیلت برابرند، تبعیضی قایل شود. تبعیض و عدم رعایت مساوات در چنین صورت، موجب ناراحتی‌های روانی عده کثیر می‌گردد. لکن اگر دانشجویی از لحاظ سعی و کوشش و فضیلت بر سایرین مزیت دارد، باید معلم از او تجلیل به عمل آورد و یادآور شود که علت این احترام و تجلیل ویژه به خاطر آن مزایا و موجبات است، در این صورت تبعیض بلامانع است. چه این تجلیل و تقدیر عامل مؤثری است در ایجاد تحرک، و انگیزه مفیدی است برای تلاش سایرین در اتصاف به آن صفات حمیده و امتیاز آفرین.

اگر معلم احساس کرد که دانشجویی با کوشش‌های فرساینده خود دچار ملال خاطر و خستگی روحی گشته و یا زمینه‌های این حالات در او نمودار است، باید به او دستور استراحت دهد و امر کند که از اشتغال علمی خویش بکاهد.

اگر دانشجویی درباره مطالعه مطلبی با معلم خود مشورت نمود، وقتی حال او بر معلم روشن نیست نباید بدون مطالعه در این باره دستوری صادر کند، مگر این

که ذهن و هوش او را بیازماید و از حالاتش از نظر استعداد و حافظه آگاهی کامل به دست آورد.

معلم و استادی که متخصص در علمی یا فنی است، نباید علوم دیگر را در نظر دانشجو تقبیح و تحقیر کند. متأسفانه این خرده‌گیری در بسیاری از معلمین به چشم می‌خورد، زیرا اکثر مردم از چیزی که آگاهی و بینش کامل ندارند، احساس نفرت می‌کنند و به قول معروف، مردم دشمن نادانسته‌های خویشند.

معلم عالم و خردمند ولو آن که در علمی یا فنی تخصص داشته باشد، نه تنها حق تحقیر سایر علوم را ندارد، بلکه باید به آن علوم نیز ارج نهد و در صورت لزوم، راهگشای دانشجو برای آموزش سایر علوم باشد. اینگونه دلسوزی‌ها و راهبری‌های معلم نسبت به مصالح دانشجو، کامل‌ترین نموداری است برای وظیفه‌شناسی معلم نسبت به شغل و حرفه تعلیم و تربیت؛ چنین ارشادی استعداد دانشجو را برای فراگیری علوم و معارف شکوفا می‌سازد.

یکی از وظایف بسیار مهم معلم این است که اگر دانشجویانی که نزد او به تحصیل علم اشتغال دارند، نزد استاد دیگری هم سرگرم تحصیل باشند، آزرده خاطر نگردد. او باید در این زمینه مصالح دانشجویان را در نظر گیرد و منافع ایشان را به هیچ وجه فدای اغراض شخصی خود نکند.

اکثر معلمین و اساتید کم‌ظرفیت به خاطر اشتغال دانشجویان آنها نزد استاد دیگر، رنجیده خاطر می‌گردند. مسلماً آنان در اداء وظیفه تعلیم، نه رضای خدا که تأمین حیثیت فزونتر در دیده مردم و ارضاء حس جاه‌طلبی خود را مدنظر قرار داده‌اند. این حالات پریشانگر آنان، روشن‌ترین دلیل گویا و رسایی است که آنان در مسیر اداء وظیفه تعلیم و تربیت، هدف الهی ندارند.

معلم باید بداند که در مقام تعلیم و تربیت بندگان خدا، اگر خداوند متعال بنده دیگری را به اداء این وظیفه مأمور سازد، نباید آزرده خاطر گردد. زیرا سپردن این مأموریت به دست افراد دیگر چیزی از مقام او نزد پروردگارش نمی‌کاهد.

پس به حکم وظیفه قطعی، اگر معلم در دانشجو از لحاظ استعداد و تحرک احساس آمادگی کرد که او می‌تواند علوم متعددی را تحصیل کند، و خود او برای تأمین این نیازمندی توانایی کافی ندارد، باید او را به استاد دیگر ارشاد کند. این گونه ارشاد و راهنمایی مقتضای طبع وظیفه‌شناسی و دلسوزی و حفظ امانت در هر معلم متعهد و مسئول است.

ولی اگر استاد دیگر فاقد صلاحیت و آگاهی کافی علمی باشد، و دانشجو به این کمبود و فقدان مهارت علمی او واقف نباشد؛ و یا استاد مذکور مردی فاجر و بدعت‌گزار و یا از لحاظ علمی، پرلغزش باشد، بدان گونه که خطر سرایت حالات زشت و نامطلوب او به دانشجویان و در نتیجه انحطاط شخصیت آنان در میان باشد، باید معلم او را از شیفتگی و فریفتگی نسبت به آن استاد برحذر دارد و در این تحذیر، هدف صحیح الهی داشته باشد.

اگر دانشجویی تا حدی به علم و دانش دست یافته و فارغ‌التحصیل گردید و شایستگی لازم را برای تصدی مقام تعلیم احراز نمود، باید استاد به ترتیب و سامان بخشیدن حرفه او قیام کند و او را در مجالس و محافل تمجید و از او احترام و تجلیل به عمل آورد. چه اگر این دانشجو بدون تأیید و ارشاد استاد به تعلیم اشتغال ورزد، ممکن است دانشجویان به علت بی‌اطلاعی به مهارت علمی او اعتماد نکنند و با او انس و الفتی برقرار نکنند.

آراستگی و رعایت ظواهر - معلم باید خود را با زمینه‌ای که نمایانگر وقار و هیبت اوست آماده کند و با لباس و بدنی نظیف و پاکیزه وارد جلسه درس شود. معلم باید لباسی در بر کند که وقار و متانت او را حفظ کند و دل ناظرین را به خود جلب نماید.

باید منظور او از این پیراستن و آراستن ظاهر، تجلیل و بزرگداشت از علم باشد. باید به هنگام ورود به جلسه درس، خود را خوشبو سازد و خویشتن را از هرگونه آثار زننده و اشمئزازآور بپیراید.

معلم باید از همان لحظه‌ای که از خانه خود بیرون می‌آید و به سوی مجلس درس گام برمی‌دارد، ذکر خدا را استمرار داده و آنگاه که وارد جلسه درس می‌شود، سلام و درود خود را بر حاضران نثار کند.

معلم باید وقت خروج از خانه دعایی را که از حضرت رسول اکرم (ص) وارد شده بر دل و زبان جاری کند و بگوید: خدایا به تو پناه می‌برم از این که مبادا گمراه گردانم و یا گمراه گردم، بلغزانم یا بلغزم، ستم کنم و یا ستم بینم، دیگران را به نادانی کشانم یا خود دچار آن گردم. الهی آن که سر به جوار تو نهاد سرافراز است، ستایش تو بس بزرگ و با شکوه است و جز تو کسی شایسته عبادت نیست.

سپس بگوید: به نام خدا، خدایی که تمام حوایج مرا کفایت می‌کند. خود را بدو می‌سپارم، همه نیروها و جنبش‌ها تحت ید و قدرت اوست. بار الهی قلبم را پایدار و استوار نگهدار و حق را بر زبانم جاری ساز.

ادب در کلام و رفتار - معلم باید وقت نشستن در محفل درس، وقار و متانت و تواضع و نرم‌خویی را عجين ساخته و در جای خود جلوس کند و از هر نوع نشستن زننده بپرهیزد.

معلم باید در صورت امکان جایگاه خود را در یک سمت و جهت مستقر بسازد، از عقب‌نشینی و جا به جا شدن و تکان‌های شدید خودداری کند. باید دست‌های خود را از حرکات بیهوده باز دارد و در صورت عدم احتیاج، چشم‌های خود را از نگاه‌های پریشان حفظ نماید. باید از کثرت شوخی و مزاح و خندیدن زیاد بپرهیزد، زیرا این کارها از هیبت معلم می‌کاهد. لکن اگر مزاح و شوخی، اندک و بر سبیل ندرت و برای تجدید نشاط و شادمانی و زدودن فرسودگی خاطر دانشجویان باشد، پسندیده و ستوده است. چنان که حضرت رسول اکرم (ص) و رهبران عظیم‌الشأن اسلام گاهی برای ایجاد انس و الفت میان خود و هم‌نشینان مزاح می‌کردند، خنده نیز به همین نسبت مطلوب است. حضرت رسول اکرم (ص) آنگاه که می‌خندید کمی از دندان‌های پیشین او نمایان می‌گشت و به قهقهه صدا بلند نمی‌نمود؛ اعتدال در خندیدن را می‌توان به تبسم و لبخند تعبیر نمود.

معلم نباید مزاح را دأب و عادت خود قرار دهد و در آن از حد اعتدال بگذرد، زیرا تجاوز از حد در این باب سبب جسارت و جرأت دانشجو نسبت به استاد گشته و احترام او را در معرض خطر می‌افکند، و درس او منجر به هرج و مرج شده و اداره مجلس درس برای او دشوار می‌گردد.

معلم باید برای نشستن جایگاهی را انتخاب کند که همه حاضران مجلس بتوانند چهره او را ببینند، و او نیز به نوبه خود بتواند التفات و توجه خود را به آنان معطوف ساخته و چهره دانشجویان را ببیند.

معلم باید نگاه خود را عادلانه بین دانشجویان توزیع کند و همه را از نظر و نگاه خود محظوظ گرداند، زیرا اختصاص التفات و توجه به افراد مترفع ظاهر و محدود ساختن نگاه به افراد مترجح صورت، شیوه ستمکاران و ریاکاران است.

معلم باید بیش از آنچه از اخلاق و رفتار خوش درباره توده مردم به کار می‌برد، نسبت به دانشجویان خود در پیش گیرد. باید دانشجویانی را که از لحاظ علمی و لیاقت و شایستگی روحی نسبت به سایرین امتیاز دارند، مورد احترام و توقیر قرار دهد، و نسبت به سایرین نیز اظهار لطف و محبت نموده و با سلام صمیمانه و گرم و با چهره گشاده و سیمایی شاداب و قیافه‌ای متبسم، مراتب احترام خود را ابراز دارد.

هر انسانی علاقه دارد که نزد دیگران محترم و محبوب باشد، و وظیفه هر انسانی نشان دادن مهر و محبت و احترام به دیگران است، لکن معلم بیش از دیگران موظف به مراعات این امر نسبت به دانشجویان خود می‌باشد.

بهترین صفات اخلاقی معلم این است که به دانشجویان خود مهر و محبت کند، زیرا دانشجو به مهر و محبت استاد شدیداً نیازمند است. برای این که دانشجو با استاد انس پیدا کند و به او اعتماد نماید، باید از توجه و محبت حقیقی او اشباع گردد. دانشجویی که از استاد خود مهر و محبت و احترام مشاهده نکند، از او بیزار می‌گردد.

تنظیم مطالب و ارائه مناسب - معلم باید در تدریس خود راه و روشی را انتخاب کند که درس او به آسان‌ترین وجه قابل فهم گردد، او باید زیباترین و دلچسب‌ترین واژه‌ها را به کار برد و در قالب بیانی آرام و روشنگر، از آن واژه‌ها در تفهیم دانشجویان استفاده نماید.

مطالبی را که از نظر زیربنایی و اهمیت در درجه اول قرار دارد، مقدم داشته و پس از آن مطالب رو بنایی را ایراد کند. معلم باید در تنظیم مطالب بنیادی دقت کند و در جایی که باید وقف کند سکوت نماید، و در جایی که باید ارتباط و پیوند جملات و عبارات را حفظ کند، پیوستگی را در کلام و سخن خود رعایت نماید.

معلم باید مطالبی را که دانشجویان به خوبی درنیافته‌اند، تکرار کند و توضیح مطالب پیچیده و الفاظ مشکل را اعاده نماید. پس از آن که از شرح و بسط فارغ گردید، کمی سکوت کند تا اگر دانشجویی اشکالی داشته باشد، آن را در میان گذارد.

اگر معلم با دروس متعددی مواجه شود، باید علم و دانشی را پیش از دروس دیگر تدریس کند که واجد شرافت فزونتری نسبت به سایر علوم می‌باشد؛ یعنی ارزشمندترین دروس خود را در نوبت نخست مورد تدریس قرار دهد.

معلم نباید در شرح و بسط مطالب آن چنان پرگویی کند که سبب ملال خاطر دانشجو گردد و مانع ضبط و درک شود. زیرا هدف از تدریس آن است که دانشجو مطالب استاد را کاملاً درک کند و به خاطر سپارد، اگر اطالۀ کلام استاد موجب فرسودگی خاطر دانشجویان گردد، این هدف و مقصود از میان خواهد رفت. معلم نباید بیان خود را آنچنان کوتاه و محدود سازد که نقص تقریر و توضیح گردد، زیرا در این صورت نیز نقض غرض پدید آید.

استاد باید در امر طولانی ساختن و کوتاه نمودن مطلب، شرایط و اوضاع

دانشجویان را در نظر گیرد و اگر دانشجویان خود را آماده احساس کند، در این صورت اطالۀ کلام در شرح و بسط و اظهار شقوق آن و شاخه‌های متنوع مطلب مذکور، بلامانع خواهد بود.

فضای جلسه درس باید از هرگونه عوامل آزاردهنده از قبیل گرد و غبار و سر و صدای زیاد و تابش سوزنده آفتاب و سایر عوامل که فکر دانشجویان را مشغول می‌دارد، مصون باشد.

معلم نباید صدای خود را بیش از اندازه نیاز حاضرین بلند کند، و نیز نباید صدای خود را به اندازه‌ای کوتاه سازد که برای برخی از دانشجویان مسموع نگردد. حضرت رسول اکرم (ص) فرمود: خدا صدای آهسته را دوست می‌دارد و از صدا و فریاد بلند بی‌مورد بیزار است.

بهتر این است که بگوییم صدای استاد نباید از فضای جلسه درس به بیرون سرایت کند، و در عین حال باید صدای او برای همه حاضران رسا باشد. اگر کسی در میان دانشجویان دچار ثقل سامعه و یا ضعف حس شنوایی باشد، در این صورت بلندتر نمودن صدا به اندازه‌ای که او بشنود، بلامانع و بلکه فضیلت است.

جلسه درس باید از سر و صدای زیاد و غوغا و همه‌همه مصون باشد، و استاد باید از مسیر مطلب مورد بحث قبل از تکمیل آن، منحرف نگردد. اگر استاد متوجه شد که عده‌ای از دانشجویان از مطلب منحرف شده وارد مسائلی شده‌اند که با اصل موضوع بیگانه است، باید با مهر و محبت پیش از آن که سخن دانشجویان فراتر رود و غوغایی به وجود آورد، آنان را به مسیر مطلب مورد بحث باز گرداند. معلم باید از بحث دانشجویی که از حدود و موازین اخلاقی یا فراتر نهاده شدیداً جلوگیری نماید.

روش پاسخگویی به سؤالات - معلم باید همواره با دانشجویان همراهی کند و به پرسش‌های آنان پاسخ دهد. اگر او متوجه شد که دانشجویی معنی و مفهوم مطلب را درک نکرده، لکن به سبب حجب و حیا نمی‌تواند اشکال خود را ایراد کند و یا بیان او از تعبیر مقصودش نارسا است، باید منظور او را توضیح داده و پاسخ لازم را به میزان معلومات و اطلاعات او ارائه دهد. اگر مطلب مورد بحث برای دانشجویی مشتبه شده و به همین جهت بدان مطلب اشکال وارد می‌کند، باید معلم راجع به آن مطلب پرسش‌هایی بنماید و به قدری به پرسش‌های خود ادامه دهد که سرانجام به هدف رسد.

اگر دانشجویی از مطلب رکیک و زننده‌ای پرسش نمود، معلم نباید او را تحقیر و استهزاء کند، زیرا وظیفه معلم است که به هرگونه پرسش بی‌غرضی پاسخ دهد. او

باید یادآور شود که تمام دانشمندان در ابتدا بدینسان پرسش می‌کردند تا سرانجام در فهم مسائل علمی موفق و کامیاب گردیدند.

اگر شخص تازه واردی در جلسه درس شرکت کند، استاد باید به او اظهار محبت نموده و با گشاده‌رویی از او استقبال کند، و بدین وسیله موجبات انبساط خاطر و شرح صدر او را فراهم سازد. چون هر شخص تازه وارد و غریب غالباً دچار دهشت می‌گردد، لذا باید از طریق اظهار محبت و گشاده‌رویی این دهشت را از دل او بیرون نمود.

چون هر تازه‌وارد و غریب احساس غربت و بیگانگی می‌کند، نباید استاد با نگاه‌های آزاردهنده بر او چشم دوخته و نگاهش را در او متمرکز سازد، زیرا این گونه نگاه ممکن است او را دچار شرم و خجلت نموده و با وجود اهلیت و شایستگی تحصیل، شرم و حیا مانع پرسش علمی و شرکت او در جلسات بحث و مذاکره گردد. یکی از وظایف مهم استاد آن است که اگر درباره موضوعی از او سؤال کردند که بدان احاطه و آگاهی ندارد، و یا در ضمن تدریس به مسئله‌ای برخورد کند که فاقد اطلاع در آن مسئله باشد، باید به بی‌اطلاعی خود اعتراف کند، و از اقرار به عدم آگاهی خویش خودداری ننماید که این اعتراف، از نشانه‌های علم و دانش است.

حضرت علی علیه‌السلام فرمود: اگر از شما راجع به مطالب و مسائلی سؤال کردند که بدانها علم و آگاهی ندارید، راه فرار و گریز را در پیش گیرید. عرض کردند این فرار و گریز چگونه است؟ فرمود بگویید که خدا بهتر می‌داند.

از حضرت محمد باقر^(ع) روایت کرده‌اند که فرمود: آنچه را که می‌دانید بگویید و مطالبی را که بدانها علم و آگاهی ندارید، بگویید خدا داناتر است. و نیز فرمود: کسی که در آیه‌ای از آیات قرآن مجید شتابزدگی کند و آن را نسجیده معنی نماید دچار سقوط گردد، سقوطی که مسافت آن بیش از فاصله آسمان و زمین باشد.

حضرت باقر علیه‌السلام فرموده که خدا را بر بندگان خویش دو حق بزرگ است:

یکی آن که درباره مطالب و مسائلی که علم و آگاهی بدانها ندارند توقف و سکوت کنند. دیگر آن که آنچه را می‌دانند به زبان آرند. حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: خداوند متعال بندگان خود را به دو علامت ویژگی بخشیده: اول از مطالبی که درباره آنها اطلاعی ندارند، سخنی نگویند. دوم مطالبی را که درباره آنها اطلاع صحیح ندارند، مردود نشانند.

یکی از بزرگان چنین فرموده: اگر از عالم و دانشمندی دربارهٔ مسائلی سؤال کردند که علم و آگاهی بر آنها ندارد، چنانچه عدم آگاهی خود را اعلام نکند و کلمه «لا أدری» را از نظر دور دارد، موجبات گرفتاری و نابودی شخصیت معنوی خود را فراهم می‌سازد.

آری اگر از عالم و دانشمندی دربارهٔ مسئله‌ای سؤال کردند که بدان علم و آگاهی ندارد، باید بگوید نمی‌دانم و چنین اعتراف به گفته یکی از دانشمندان، یک سوم علم محسوب می‌گردد. به تعبیر برخی فضلاء، شایسته است که عالم و دانشمند کلمهٔ «لا أدری» را میان یاران خویش به میراث گذارد، یعنی دربارهٔ هر مسئله‌ای که از او سؤال کنند، در صورت عدم آگاهی بگوید نمی‌دانم. باید این کلمه را به قدری تکرار کند که یارانش به آن مأنوس گردند و پس از او در موارد لازم از به کار بردن آن دریغ نورزند.

نکته جالب توجه این که اعتراف به عدم علم و آگاهی دربارهٔ برخی مطالب و مسائل، نه تنها از مقام و موقعیت علمی عالم نمی‌کاهد و او را پست و فرومایه نمی‌سازد، که بر مقام معنوی او در پیشگاه الهی می‌افزاید. این رفعت و عظمت مقام، نتیجه تفضل خدا نسبت به کسی است که پای‌بند حق و حقیقت باشد. به جای آن که مقام او پست‌تر گردد، شکوه و عظمت و شخصیت او در دل‌های مردم فزاینده‌تر شود. چنین اعتراف و اقراری، نمودار عظمت مقام و کمال تقوی و بینش عالم و دانشمند است.

اگر استادی به طور ناگهانی متوجه بیان و پاسخ صحیحی گردید، باید هرچه زودتر قبل از متفرق شدن دانشجویان، به آنان این پاسخ صحیح را تذکر دهد. باید به آنان بفهماند که در توضیح این مطلب قبلاً دچار اشتباه شده، و نباید شرم و حیا و یا خودخواهی و امثال آن، مانع تدارک اشتباه خود گردد. هوی و هوس نباید او را وادارد که این اعتراف را به تأخیر و تعویق اندازد، یا جبران این اشتباهات را به فرصت‌های دیگر موکول سازد که این چنین تأخیر، نتیجهٔ خدعه و نیرنگ‌های نفسانی است.

اگر استادی جبران اشتباهات و لغزش‌های خود را به فرصت‌های دیگر موکول سازد، این تأخیر زیان‌های متعددی به بار می‌آورد: یکی آن که توضیح مطلب از موقع و زمان ضروری آن به تأخیر می‌افتد. دیگری آن که ممکن است برخی از حاضران در جلسات دیگر او شرکت نکنند، و مبانی غلط و اشتباه علمی او در میان افکار و آراء دانشجویان برای خود جا باز کند.

استاد باید در پایان درس خود، نکات ظریف و اخلاقی و حکمت و اندرز و مطالبی که قلب و اندرون دانشجویان را تصفیه کند، القاء نماید تا آنان خالصانه و همراه با خشوع و خلوص نیت و صفای باطن از جلسه درس خارج شوند. چه بحث و مذاکره علمی صرف و عاری از مسائل اخلاقی، نیرویی در دل‌ها به هم می‌رساند که گاهی موجب قساوت و سخت‌دلی می‌گردد.

استاد باید در پایان درس خود و پس از برخاستن حاضران، کمی در جایگاه خود توقف کند. این کار برای استاد و دانشجویان فواید و نتایج سودمندی دارد، از جمله اگر در خاطر یکی از دانشجویان تتمه و بقایای پرسشی ناگفته مانده باشد، در این فرصت کوتاه آن را با استاد در میان گذارد.

وظایف متعلم

تقلیل گناه و تقویت حافظه - دانشجو باید قصد و نیت خود را تصحیح و تلطیف نموده و قلبش را از هرگونه آلودگی تصفیه نماید، تا برای پذیرش علم و حفظ و استمرار آن شایستگی و آمادگی یابد.

پاک‌سازی دل برای تحصیل علم همانند پاک‌سازی زمین برای کشت و زرع است. چنان که کشت و زرع در زمین بایر و پاک‌سازی نشده از خس و خاشاک، رشد و نمو مطلوب خود را باز نمی‌یابد و برکاتی از آن عاید انسان نمی‌گردد، بذر علم نیز در دل انسان بدون پاک‌سازی و تطهیر، رشد نمی‌کند و خیر و برکت آن رو به فزونی نمی‌گذارد.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمود: در جسد آدمی پاره گوشتی است که اگر سالم باشد تمام بدن سالم خواهد بود و اگر این پاره گوشت رو به تباهی و بیماری گذارد، تمام بدن را به تباهی و بیماری سوق دهد و این پاره گوشت، قلب و دل آدمی است، که در معنی اشاره بر قلب و دل باطن است.

بزرگان فرموده‌اند برای تقویت حافظه خود از سبک کردن بار گناهان مدد گیر، یعنی اگر می‌خواهی نیروی حافظه تو تقویت یابد، گناهانت را تقلیل ده. زیرا علم الهی رشح‌ای است از تفضل خدا، و فضل خدا در دل عاصی قرار نمی‌گیرد.

دانشجو باید ساعات عمر خود را غنیمت شمرده و در دوران آسودگی خاطر و قوت بدنی و هشیاری ذهنی و سلامتی حواس و عدم تراکم اشتغالات، به تحصیل علم اشتغال ورزد، خصوصاً پیش از آن که دارای مقام و منصبی شود و به علم و فضل مشهور گردد. و نیز فرموده‌اند پیش از آن که به مقام و منصب ظاهری برسید،

در تحصیل علم بکوشید زیرا منصب و مقام غالباً طرق و راه‌های تحصیل علم را بر آدمی مسدود می‌سازد.

تحصیل علم در جوانی - در حدیث آمده که تحصیل علم در خردسالی و جوانی از لحاظ ثبات و پایداری، مانند نقش بر سنگ است که پایدار می‌ماند. آن که در بزرگسالی به تحصیل علم اشتغال ورزد، از لحاظ عدم ثبات و پایداری مانند کسی است که مطالبی روی آب نقش کند، که این نقش و نگار حتی برای لحظه‌ای نیز باقی نمی‌ماند.

علم و دانش غالباً از آن افرادی است که در دوران خردسالی و جوانی به تحصیل علم اشتغال ورزیده‌اند. خداوند تبارک و تعالی به همین نکته در قرآن مجید اشاره فرموده «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» ما یحیی را در خردسالی از حکمت و بینش و استوار اندیشی برخوردار ساختیم.

پس مدار کار غالباً در جوانی باید باشد، در این زمان انسان قابل ترقی و تنزل است و اکتساب فضایل و ترک رذایل برای او ممکن است. هم چنین در اصغر سخن مؤثرتر است از اکابر به دو وجه: یکی آن که قابلیت بیشتر و به فطرت اقربند و تتبع قبول در مزاج سریع‌تر است. دیگر آن که غالباً تکبر حجابی است در پذیرش حکمت و در آنان این حجاب نیست. کسی که نیازمند و مُتَعَطِّش نشد و اِصْغَاء تام نکرد، برای قبول کلام حکمی در منافذ فهم او گشادگی پیدا نمی‌شود و کلام حکمی در او نفوذ نمی‌نماید.

البته ضرورت علم در خردسالی و جوانی و آثار مطلوب آن که ثبات و پایداری معلومات است، بدین معنی نیست که انسان در بزرگسالی از تحصیل علم خودداری کند که این نتیجه‌گیری، تصویری باطل و بی‌اساس است. زیرا فضل خداوند متعال بسیار گسترده و کرم او وسیع و جود او همواره در حال فیضان و بارش، و ابواب رحمت او به روی همهٔ بندگان در هر سن و سالی باز و گشوده است.

اگر کسی آمادگی داشته باشد، همواره مورد لطف پروردگار متعال واقع شده و به هدف مطلوب خود می‌رسد، و سن و کمیت عمر برای تحصیل علم، دخالت کلی ندارد. خداوند متعال به این نکته در قرآن مجید اشاره فرموده «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا» که دربارهٔ حضرت موسی علیه‌السلام می‌فرماید: پس از آن که قدرت و نیروی او به کمال رسید و اندامش اعتدال یافت، حکمت و علم را به او عطا کردیم.

این آیات شریفه و آیات دیگر به ما می‌فهماند اگرچه در خردسالی تحصیل علم از لحاظ پایداری و ثبات مؤثرتر است، لکن برای تحصیل علم، علت تامه نیست. انسان می‌تواند در بزرگسالی به تحصیل علم اشتغال ورزد و در اثر کوشش، به مقام والای علمی نایل آید.

بسیاری از دانشمندان سلف، همزمان با بزرگسالی به تحصیل اشتغال ورزیده و سرانجام در اثر کوشش از میان آنان فضایی برخاسته‌اند و آثار گرانبهایی از خود به جای گذاشته‌اند.

رفع سدّ موانع - هر فرد عاقل و خردمند باید ساعات عمر عزیز خود را غنیمت شمرده و از ضایع شدن دوران جوانی جلوگیری کند، زیرا بقیه عمر انسان به قدری گرانبهاست که نمی‌توان آن را ارزیابی نمود. دانشجو باید به قدر توانایی ریشه هرگونه مانعی را در راه تحصیل علم برکند. دانشجو باید هر پیوند و علاقه و دلبستگی مادی که میان او و تحصیل علم سدی ایجاد کرده از هم بگسلد.

دنیا و نفس مانع بزرگی است، مردم دنیا را اخذ و آخرت را رها کرده‌اند، چه سعادت‌کذایی دنیا به نقد و تلذذ به آن حالی است، اما سعادت آخرت متأخر و تمتع به آن مآلی، لذا اکثر مردم آن را به این برمی‌گزینند. از این بی‌همتی و فرومایگی و خساست است که حظوظ قلیل، آنان را چنان بی‌طاقت کرده که به واسطه آن ترک حظّ جلیل کرده‌اند. بزرگان فرموده‌اند: رهرو الهی باید در طریق حق مانند پولاد آبدیده بسوزد و مانند زر ناب در بوتّه گداخته و از هر ناپاکی پاک و پرداخته شود تا از این راه استعدادهای او رشد نموده و در نتیجه به سرمنزل مقصود رسد.

دانشجو باید بپرهیزد از معاشرانی که او را از مسیر تحصیل علم می‌خواهند منحرف سازند؛ این از مهم‌ترین وظایف اوست زیرا طبع و سرشت انسان حالات معاشران را می‌دزدد. دانشجو باید تمام عوایق و موانع را پیش از آن که سدی بین او و تحصیل علم گردند، از میان بردارد و از قدرت آنها بکاهد. در حدیث چنین آمده: وقت و فرصت آدمی مانند شمشیر برّان است که اگر آن را قطعه قطعه کنی و به نفع خویش از آن بهره‌مند گردی به هدف خویش دستیابی، وگرنه او ترا قطعه قطعه کند و وجودت را در هم نوردد و در خود هضم کند.

در پهنه زمان و عرصه گردش روزگار به سیر و سیاحت پرداز، و برای درهم کوبیدن آرزوهای مادی قیام کن، تا عمرت که به خاطر تعویق در تصمیم و اراده‌خدایی به بطلالت سپری شده، با صحت حرکت جبران گردد و اعمالت سر و سامان یابد.

وظایف متعلم نسبت به معلم

از حضرت امام سجاد علیه السلام روایت شده است که آن بزرگوار چنین فرمود: حقّ راهبر زندگانی روحی تو که وجودت را تحت مراقبت علمی خود قرار می‌دهد، این است که از او تجلیل نموده و محفل او را گرمی داری و به سخنانش گوش فرا دهی، و با چهرهٔ گشاده به وی روی آوری و صدایت را در گفتگو پیش او بلند نسازی. اگر کسی از او سؤال کند در پاسخ به او پیش‌دستی نکنی، بگذار که او خود پاسخ سؤال را الفا کند. اگر کسی نزد تو از او به بدی یاد کرد، باید در مقام دفاع از او برآیی و از او عیب‌پوشی کنی و محاسن او را به دیگران اظهار کنی. با دشمنانش همنشینی نکنی و با دوستانش دشمنی ننمایی. اگر به ادای این حقوق نسبت به استاد موفق گردی، فرشتگان آسمانی در جهت خیر تو گواهی دهند که تو آهنگ چنین استاد داشته‌ای و علم و دانش را برای خدا و هدف‌های الهی از او فرا گرفته‌ای.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که حضرت علی علیه السلام چنین فرمود: زیاده از حدّ از استاد پرسش مکن و با گوشهٔ چشم و یا دست خود در محضر استاد اشاره منما، و از طول مصاحبت و همنشینی او ملول مباش. خداوند متعال ماجرای حضرت موسی^(ع) را در قرآن مجید بازگو فرموده که به حضرت خضر علیه السلام گفت: «هَلْ أَتَيْتُكَ عَلَيَّ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتُ رُشْدًا؟ آیا ترا پیروی کنم تا در رسیدن به حق، بیاموزی مرا از آنچه که آموخته شده‌ای؟»

در این گفتار کوتاه حضرت موسی، گزیده‌ای از وظایف شاگرد نسبت به استاد معلوم می‌گردد؛ با این که می‌دانیم حضرت موسی پیغمبری عظیم‌الشان و یکی از رسولان اولوالعزم بود. این آیه شریفه خصیصه‌ها و نکته‌های تربیتی سودمندی را به ما ارائه می‌دهد:

حضرت موسی^(ع) خود را تابع حضرت خضر^(ع) معرفی کرده، این مسئله ایجاب می‌کند که مقام و منزلت موسای شاگرد از مقام و منزلت استاد خضر فروتر باشد، زیرا قاعدتاً مقام تابع باید از مقام متبوع فروتر و پایین‌تر شود.

حضرت موسی^(ع) با کلمهٔ «هَلْ» اجازه و رخصت می‌طلبد که آیا ترا پیروی کنم؟ این مسئله نیز مبالغه در تواضع را نشان می‌دهد که باید شاگرد نسبت به استاد خویش معمول دارد.

حضرت موسی^(ع) در برابر معارف و آگاهی‌های حضرت خضر^(ع) خود را نادان و فاقد علم معرفی می‌کند، و با جمله «عَلَيَّ أَنْ تُعَلِّمَنِي» تا این که مرا بیاموزی، به مقام والای استاد خویش اعتراف می‌نماید.

لزوم عمل به راه و رسم متابعت در این آیه شریفه نه به طور مقید و شرطی، که به صورت مطلق ذکر شده است؛ و این نشان‌دهنده لزوم کمال تواضع شاگرد و استاد است.

معنی متابعت متعلم، این است که اعمال خود را با اعمال و رفتار استاد تنظیم کند یعنی تابع، چنان کند که متبوع می‌کند.

در آیه شریفه وظایف شاگرد نسبت به استاد به ترتیب بیان شده: پیروی، تعلیم، خدمت، تعلّم. یعنی شاگرد باید در گام نخست از استاد پیروی کند، سپس استاد او را تعلیم دهد و در سومین مرحله خود را در خدمت استاد بدارد، تا سرانجام در نهایی‌ترین مرحله از علم و دانش استاد، برخوردار گردد.

جمله مقدس «هَلْ أَتَيْتُكَ عَلَيَّ أَنْ تُعَلِّمَنِي: آیا تو را پیروی کنم تا این که مرا بیاموزی؟» می‌رساند که حضرت موسی می‌خواهد بگوید من بر اساس این متابعت هدفی جز فراگیری علم ندارم. این مسئله نیز نشان‌دهنده این است که شاگرد باید در مقام همراهی با استاد، جز علم‌آموزی هدف دیگری نداشته باشد.

جمله «مِمَّا عُلِّمْتُ: از بینشی که آموخته شده‌ای» یعنی بخشی از علم، و حضرت موسی می‌خواهد بگوید من در این پیروی جویای برابری و هموردی با تو نیستم، بلکه می‌خواهم به بخشی از علم تو دست یابم.

و نیز جمله «مِمَّا عُلِّمْتُ» نشانگر آن است که خداوند متعال این علم را در اختیار حضرت خضر قرار داده است، لذا باید علم و عالم را ارج نهاد و مقام استاد را والا شمرد، چه معلم بودن یکی از سمت‌های الهی است.

کلمه «رُشِدًا» می‌رساند که حضرت موسی از حضرت خضر درخواست ارشاد نموده و گرنه بدون برخوردار از برکات استاد، سرگردان و حیران می‌شد؛ این مسئله نیز به ما می‌فهماند که بدون ارشاد استاد به هدف نتوان رسید. نتیجه این که مقام و منزلت استاد حقیقی بسی والا است، زیرا لازمه احاطه علمی فزونتر، آگاهی بالاتر از محتوی و اهداف علمی است.

فصل دوم

راهنمایان ره پیموده

راهنمایان ره پیموده

عظمت مقام عالم ربانی

از مکتب اسلام تعلیم و دستوراتی رسیده که اکثر مردم با وجود قبول آنها، چندان تفکری در آن نکرده‌اند؛ ظواهر آن را گرفته و به بواطن آن پی نبرده‌اند. از جمله این که مداد علماء افضل است از خون شهداء. منظور این سخن، کدام عالم و کدامین کلام است؟

بسا کلام که واجد شرایط باشد، ولی گوینده آن عالم ربانی نباشد. آن که کلامش متخذ از کلام الهی و بزرگان بوده و افضل از خون شهداء است، عارف و عالم ربانی است. اسلام آن مقدار اهمیتی که به مقبولیت داده به کثرت نداده، به طوری که در درگاه الهی، کیفیت شرط است نه کمیت. انسانی که در زندگی علاوه بر خود موفق به اصلاح فرد دیگری شده، از لحاظ باطنی و تربیت روحی، مقامش بسی بالاتر از آن مبلغی است که با وجود داشتن هزاران مستمع، عملاً نتوانسته فرد واجد شرایطی تربیت کند.

کسانی که به رضای حق کلام علمای ربانی را مطالعه نمایند و در اثر آن موفق به اصلاح و تربیت خود و دیگران گردند، آنان نیز در ردیف علمای ربانی محسوب می‌شوند. پس کمال سعادت در رسیدن به حضور وجود مقدسی است که کلامش به رضای حق بوده، و قیام به اصلاح و تربیت خود و دیگران و رسانیدن آنان به سعادت دارین نموده است.

وقتی خداوند متعال بخواهد فردی را به سعادت برساند، به او رشد عقلی کرامت می‌نماید تا از صحبت کسانی که در طریقه باطل هستند، خودداری کرده و به اهل صلاح و تقوی راغب شود؛ پیغام دوست، روح را تقویت می‌کند.

دریغاً که پیغام دوست همیشه می‌رسد و به همه مبذول است، اما با غیر آشنا سازش ندارد. سخن شمع را باید به پروانه دل گفت، این حدیث تنها با سوختگان

سازش می‌نماید. با پای پر آبله باید طریق حق را سیر نمود، و مشقت و رنج سفر را باید هموار کرد. بزرگان فرموده‌اند که در طریق حق، دم نباید زد گام باید برداشت.

خوشا به حال کسانی که به رضای حق، در پی تحصیل علم الهی به محضر علمای ربانی می‌شتابند، مسافات بعیده را طی می‌کنند و در راه خدا متحمل مشقت و سختی شده کسب علم می‌نمایند و این علم آنان توأم با عمل است، هم خود برخوردار می‌گردند و هم با نشر مطالب حقه، دیگران را بهره‌مند می‌سازند.

حضرت صادق علیه‌السلام می‌فرماید: روز قیامت که میزان‌ها برای سنجش خون شهداء و مرکب علمای ربانی آماده گردند، مرکب قلم علماء بر خون شهداء فزونی می‌یابد. وه که عالم ربانی و رجال الهی چه عظمتی در پیشگاه الهی دارند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: شتافتن به سوی عالم ربانی و نشستن در پیش او به رضای خدا، بهتر است از عبادت هزار سال. و نیز می‌فرماید: نگاه کردن به جمال عالم ربانی به رضای حق، بالاتر است از معتکف شدن یک سال در بیت الله الحرام. همچنین آن بزرگوار می‌فرماید: به زیارت علماء رفتن به قصد قربت، بهتر است از هفتاد مرتبه طواف به گرد خانه خدا، و هفتاد مرتبه حج عمره مقبول و مبرور به جا آوردن.

پس چه سعادت بزرگی است که سالک موفق شود از حضور عالم ربانی بهره‌مند گردد. در این صورت بر اوست که قدردان این نعمت عظمی باشد و شکر لایتناهی به درگاه الهی به جا آورد.

مقام عالم ربانی بسیار والاست، چه او مقدس‌ترین فرد در پیشگاه الهی بوده و احترامش واجب است و احترام به او، احترام به مولی است. حضرت امیرالمؤمنین^(ع) می‌فرماید: ای مردم به عالم ربانی احترام کنید، کسی که احترام او را نگه دارد، احترام مولای خود را نگاه داشته است.

بزرگان دین برای حضور در نزد عالم ربانی، شرایط و مقرراتی تعیین نموده‌اند که انسان باید آنها را مراعات کند. حضرت علی^(ع) می‌فرماید: حقوق عالم ربانی نسبت به تو این است که در موقع سؤال، شرایط ادب را رعایت نموده و زیاد سؤال ننمایی و موقعی که به محفلی وارد می‌شوی، به همه سلام کن اما تحیت را اختصاص ده به عالم ربانی. روبروی او بنشین و پشت سر او منشین و به چشم‌ها و دست‌های اشاره مکن... در نزد او زیاد سخن مگو و از طول کلام عالم ربانی ملول مباش. زیرا مثل عالم ربانی مانند درخت خرماست، چنان که انتظار داری خرمایی از درخت بیفتد و استفاده کنی، از کلام عالم ربانی نیز استفاده نما. و نیز آن حضرت

می‌فرماید: عالم از لحاظ اجر و پاداش برتر است از کسی که در راه خدا بجنگد. از عالم قدردانی کنید، اگر عالمی از دنیا برود چنان رخنه‌ای در دین و دنیا پیدا می‌شود که تا روز قیامت هیچ چیز آن را سدّ نمی‌کند.

از جمله علایم و ادله قطعی بر جهل انسان، این است که قدر عالم ربانی را نداند. بزرگان فرموده‌اند: دشمن‌ترین مردم در نزد خدا کسی است که خداوند او را به حال خود واگذارد. کسی که از عالم ربانی قدردانی نکند، خداوند او را به حال خود واگذارد. در این صورت او بدون راهنما سیر نماید و از صراط مستقیم عدول کند. حضرت علی^(ع) می‌فرماید: چنین اشخاص را اگر دعوت به کشت و زرع دنیا نمایند، استقبال می‌کنند لکن اگر دعوت به کشت و زرع آخرت کنند، سستی می‌نمایند. گویا آنچه را استقبال می‌کنند برایشان واجب است و از آنچه فرار می‌کنند، از ایشان ساقط!

حضرت رسول اکرم^(ص) می‌فرماید: در حضور هر عالمی منشینید زیرا علم او سبب ارشاد انسان نمی‌گردد. عالمی لایق است در حضورش بنشینید که شما را از پنج چیز به پنج چیز راهنمایی کند: از شک به یقین، اما کثیری نه تنها مردم را از شک به یقین سوق نمی‌دهند، که از مراتب یقین آنان نیز می‌کاهند. از کبر به تواضع؛ از ریا به اخلاص؛ از کینه به سوی نصیحت و خیرخواهی؛ از رغبت به زهد. البته در اینجا رغبت به عالم طبیعت منظور است و الا رغبت به سوی بزرگان و علم الهی از صفات الهیه به شمار می‌آید. رغبت سالکین راه حق و حقیقت به سوی خدا و محبوبین الهی است، آنان عاشقان الهی هستند که شیرینی محبت حق را چشیده‌اند.

الهی، کیست که شیرینی عشق و محبت ترا چشید، و جز تو کسی را خواست؟ مسلم که آن که شیرینی محبت ترا چشید، دیگر جز تو کسی را نمی‌خواهد. عالم ربانی فردی است که تو به فضل خود، لذت و شیرینی عشق خود را به او کرامت فرموده‌ای و او به جز تو به چیز دیگری دل نمی‌بندد. الهی، کیست که به مقام قرب تو انس گرفت و روی از تو برگردانید؟ آن که با خدا انس دارد، با محبوبین الهی انس دارد. از این‌رو بزرگان فرموده‌اند: کسی که از عالم ربانی اعراض می‌کند، او از خدا اعراض می‌نماید.

الهی، ما را از آن بندگان قرار ده که لذت محبت خود را بر آنان چشانده‌ای. برای عشق و محبت خود آنها را اهل گردانیده‌ای، به لقای مشتاق و به قضایت خشنود ساخته‌ای. نعمت دیدارت را برایشان کرامت فرموده‌ای، در نشیمنگاه عالم

صدق و صفا و حقیقت، آنها را جای داده‌ای. قلبشان را از هر چیز جز محبت خود خالی نموده‌ای.

الهی، ما را از آنان قرار ده که ناله شوق از دل برمی‌کشند و پیشانی‌شان در پیشگاه عظمت در سجده است. اشک دیدگان‌شان از محبت تو جاری است و قلوبشان مملو از عشق توست، چنان که عشق تو قلبشان را از کل ماسوای تو برکنده است.

صفات و علائم عالم ربّانی

محفل عالم ربّانی و عارف واصل چه محفلی است، طور سیناست یا کعبه معظمه؟! بیان عالم ربّانی و عارف کامل، بیان کیست؟ بیان موسی است یا بیان عیسی یا بیان محمد(ص)؟ از چنان محفلی بوی طور سینا، بوی بیت معظمه، بلکه بوی جنت و عرش معلّی می‌آید.

بیان عالم ربّانی و عارف واصل، نه بیان عیسی و موسی که بیان محمد(ص) بلکه در واقع بیان خداست. زیرا کسی که مطیع محض خدا گردید، به زبان او می‌گوید. آری، به ظاهر بیان عارف است اما در معنی، کلام خداست که به زبان او جاری می‌شود. چنین عالم و عارفی را علایم و نشانه‌هایی است که با آن می‌توان مرد راه حق و حقیقت را شناخت. عالم ربّانی علایم و نشانه‌هایی دارد، یکی از آن نشانه‌ها و علایم، تلاش عالم ربّانی برای برخورداری افراد واجد صلاحیت از آن گنجینه حکمت و علمی است که بر او کرامت شده است.

یکی از انواع امانات، علم است. کسی که به توفیق الهی علوم و معارف حقه و حکمت اسلامی را فراگرفته، در حقیقت خداوند تبارک و تعالی این گنجینه را به او سپرده است. آری، علمی که در سینه عالم ربّانی است گنجینه الهی است که خداوند متعال این امانت را که ماوراء امانات دیگر است، به او سپرده و در قبال آن وظایفی تعیین نموده که باید بر طبق آن عمل کند و الا در پیشگاه الهی مسئولیت بزرگی دارد.

حضرت سجاد علیه‌السلام در مورد عالم ربّانی می‌فرماید: حق رعیت به علم تو این است که باید بدانی خداوند تبارک و تعالی ترا برای آنان قیّم و سرپرست قرار داده و این گنجینه علم و حکمت را برای تو به امانت سپرده است، تو موظف هستی که از این گنجینه به نیازمندان خدمت کنی و به آنها رسیدگی نمایی.

هرگاه عالم ربانی در قبال این امانت الهی به وظایف خود عمل نماید و از این گنجینه به نیازمندان رسیدگی و به اسلام و اسلامیان خدمت کند، او برای مولای خود یک گنجینه دار امین و خیرخواه است. اما هرگاه بر طبق وظایف عمل ننموده و مردم را بهره مند نسازد و به نیازمندان رسیدگی و خدمت نکند، او بر مولای خود خزانه داری خائن است.

بنابراین عالمی که نخواهد دیگران را از آن گنجینه اعطایی خداوند بهره مند سازد، در حقیقت او جاهل است نه عالم! متأسفانه بسیاری چنین کردند و خواستند که فقط خود از علم بهره مند باشند، آنان در ردیف بخیلان به شمار می‌روند و در روایت آمده که سخیّ جاهل، بهتر است از عالم بخیل.

اگر از عالم ربّانی سهو و نسیان و یا خطایی سرزند، وقتی مورد نصیحت بی‌غرضانه فردی یا عالمی قرار گیرد، از آن استقبال و تشکر می‌نماید و خدا را شاکر است که چنین نعمت عظمی نصیب او شده که به توفیق الهی موفق به درک خطای خود گردیده است.

عالمانی که از پند و اندرز دیگران، ناراحت و آزرده خاطر می‌گردند، در حقیقت جاهلانند. کسانی که درصددند افراد فاقد اهلیت را از علم و حکمت برخوردار سازند، آنان نیز در جرگه علمای واقعی محسوب نمی‌شوند. آری، عالمی که تحصیل و تعلیم و تعلم او برای خودنمایی و خودخواهی باشد، او عالم واقعی و الهی نیست.

بزرگان کمال دقت و مراقبت را دارند که از آنان به توفیق الهی خطا و اشتباهی صادر نشود مگر این که خدا بخواهد. البته این مشیت حق تعالی در ردیف ممکنات است و اگر زمانی اشتباهی صورت گیرد، شعار بزرگان درخواست عفو و گذشت است. آنان به قدری دلباخته جمال و کمال حق هستند که در مقام استماع کلام حقه، تمام علوم را که اخذ کرده‌اند، به دیار نسیان می‌سپارند و با کمال تواضع توجه تام به آن علم و حقیقت می‌نمایند.

حضرت رسول اکرم^(ص) می‌فرماید عالم ربانی علایمی دارد: عالم ربانی همیشه واجبات خدا را به جا می‌آورد و یکی از فرایض مهم او علاوه بر بهره‌مندی خود از آن علم، برخوردار کردن دیگران است. عالم ربانی باید به قسمت خدا راضی شود و از محرمات اجتناب نماید. عالم ربانی با کسی که مصاحبت و مجاورت می‌کند، باید مصاحبت و مجاورت خود را نیک گرداند که اینها از علایم پرهیزگاری و تقوی است. چه، کسی که به واجبات الهی عمل کند، پرهیزکارترین مردم است و آن که از محرمات بپرهیزد، اورع مردم می‌باشد.

عالم ربانی کسی است که مردم از دست و زبان او آسوده و از شر او در امان باشند، کاری از او سر نمی‌زند که منتهی به ناراحتی دیگران شود. عالم ربانی راه ستمکاران نمی‌رود، او عادل است و در تمام امور خود عدالت را رعایت می‌کند. البته رعایت عدالت منوط به تفکر است، بدون تفکر اجرای عدالت ممکن نیست، از این‌رو عالم ربانی همواره قبل از انجام هر امری و قضاوتی تفکر می‌کند.

عالم ربانی تعلیم و تعلمش نه برای اشتهار که صرفاً به رضای حق است. اشتهار نیز دو قسم است: اشتهاری که منظور از آن خودخواهی و خودنمایی باشد، صفتی شیطانی است. اما اگر نظر از اشتهار، ایجاد زمینه برای برخورداری دیگران از آن گنجینه علم و حکمت، و هدایت آنان باشد، چنین اشتهار صفتی است از صفات الهیه.

عالم ربانی هم از ظواهر علم برخوردار است و هم از بواطن آن، چنین عالمی شایستگی دارد که مرجع ارشاد دیگران باشد. عالم ربانی، عالمی است که کثرت علم را موجب کثرت عقل نمی‌داند و غرض او از تحصیل، این نیست که خود را عاقل‌تر از سایرین به جامعه بنمایاند.

عالمی که فقط به کسب ظواهر علم پرداخته و از بواطن بی‌خبر است، او شایستگی هدایت و ارشاد را در جامعه بشریت ندارد. عالمی که کثرت علم ظاهری را موجب کثرت عقل بداند، جاهلی بیش نیست.

حضرت صادق (ع) می‌فرماید: بعضی از علماء علم خود را گنج می‌کنند و نمی‌خواهند که دیگران از علم ایشان منتفع باشند، چنین علماء در طبقه اول دوزخ هستند. پاره‌ای از علماء تحمل شنیدن پند و اندرز دیگران را ندارند و ناراحت می‌شوند، لکن خود در مقام پند دادن سخت‌گیری می‌کنند، آنان نیز توان هدایت جامعه را ندارند. و نیز آن بزرگوار می‌فرماید: عده‌ای از علماء به عوض سالکین طریق حق، اغنیاء را برای تحصیل علم برمی‌گزینند و راهروان الهی را شایسته و اهل نمی‌دانند. بعضی از علماء اخبار و احادیث یهود و نصاری و... و کسانی را که خارج از دین اسلامند، برای اشتهار و خودنمایی کسب می‌کنند. برخی علماء تنها ظواهر علم را اخذ کرده و از بواطن بی‌خبرند، اینان در طبقه ششم دوزخ جای دارند. آن طایفه از علماء که کثرت ظواهر علم را حمل بر کثرت عقل می‌نمایند، آنان در طبقه هفتم دوزخ هستند. چنین علمایی شیفته و فریفته مال و منال و مقامات ظاهری شده‌اند. آنان نمی‌دانند که ریاست و مال و مقام دنیا موقتی است و سرانجام مرگ گریبان

آنها را خواهد گرفت. اگر مقام و منصب و سلطنت هزاران ساله هم داشته باشند، در ساعتی همه از دست آنان خواهد رفت.

حضرت نوح^(ع) بعد از عمر طولانی از دنیا رفت. حضرت صادق^(ع) می‌فرماید: حضرت نوح^(ع) ۲۳۰۰ سال زندگی کرد، ۸۵۰ سال قبل از رسیدن به مقام نبوت، ۹۵۰ سال دوران پیغمبری قبل از طوفان که مردم را به سوی خدا دعوت نمود، و ۵۰۰ سال بعد از پیاده شدن از کشتی و دفع آبها از روی زمین مشغول آباد کردن شهرها شد.

امام صادق می‌فرماید که آن بزرگوار روزی در آفتاب نشسته بود که مردی رسید و به او سلام کرد. حضرت نوح^(ع) پس از ردّ سلام او، فرمود برای چه آمده‌ای؟ عرض کرد، ای نوح! من قابض‌الارواح هستم، آمده‌ام تا روح ترا قبض نمایم. فرمود: ای قابض‌الارواح، مهلت ده تا از این آفتاب به آن سایه بروم، عرض کرد مهلت دادم. چون نوح از آفتاب به سایه رفت فرمود: ای عزرائیل! آنچه در دنیا بر من گذشت، مانند منتقل شدن من از آفتاب به سایه بود، اکنون آنچه مأموری انجام ده.

آری، در این دنیای فانی و گذرا، عده‌ای شیفته و فریفته مال و منال و جاه و جلال و ریاست دنیایند. آنان غافل از تفکر در عاقبت و آخرت امور، راه ستمکاران می‌روند؛ تحصیل علم آنان برای کسب دنیا و مقامات آن است، در صورتی که تحصیل علم باید برای تقویت معنویات و ارشاد جامعه باشد.

علمی که وسیله ارشاد و هدایت مردم نباشد، علم محسوب نمی‌گردد. امام صادق^(ع) می‌فرماید: روزی حضرت رسول اکرم^(ص) وارد مسجد شد، دید عده کثیری دور مردی جمع شده‌اند، فرمود چه خبر است؟ گفتند آن مرد علامه است. حضرت فرمود که علامه چیست؟ گفتند داناترین مردم نسبت به انساب عرب و اخبار و احادیث ایشان و اخبار جاهلیت و اشعار عرب است. حضرت فرمود: این علمی است که اگر کسی به آن آشنا نشود، ضرری به او نمی‌رسد و کسی هم که آن را بداند، سود معنوی ندارد.

در حقیقت علم، علم الهی است که بر سه قسم است:

اول- آیه محکمه که همان اصول دین و مذهب است.

دوم- فریضة عادلّه، یعنی واجب است هر کسی دارای جنود عقل باشد و تهی از جنود جهل، و از اخذ واجب اختیار کند حد وسط را بین افراط و تفریط.

سوم- سنت قائمه، یعنی انسان باید مسائل شرعی خود را فرا بگیرد، هم ظواهر و هم بواطن آن را.

عالم ربانی کسی است که دارای آیه محکمه، فریضه عاده و سنت قائمه باشد. چنین عالمی می‌داند که وظایف و تکالیف شرعی او چیست، لذا هرگز لغو و بیهوده نمی‌گوید. اما عالمی که تفکر او مقدم بر تکلم او نباشد، کلام او در ردیف لغویات و لاهیوت محسوب می‌گردد.

عالم ربانی سخن بی‌فایده نگوید و سخن خدایی را نیز به جا و به مورد ادا نماید. امام صادق (ع) می‌فرماید: عالم ربانی سخن بی‌فایده نمی‌گوید. سخنی که از لسان انسان جاری می‌شود یا فایده مادی دارد که اگر آن فایده به رضای حق باشد، در ردیف فواید معنوی است؛ و یا دارای فواید معنوی و اخروی است، و یا هم فایده معنوی دارد و هم فایده مادی، که اگر فایده مادی آن در جهت معنویات باشد، لطف الهی است. اما از سخنی که نه فایده مادی دارد و نه معنوی، باید اجتناب کرد.

افراد بسیاری سخن با فایده گفته‌اند لکن چون به جا و به مورد نبوده، نه تنها موجب تقویت معنویات نشده که بسا منتهی به ضرر اسلام شده است، لذا سخن حکمتی باید به جا باشد.

دیگر از تعالیم آن بزرگوار است که وقتی برادرت از تو غایب گردید، او را به بهترین ذکری یاد کن که دوست داری موقعی که از او غایب شدی، ترا یاد کند. عالم ربانی از کسی غیبت نمی‌کند مگر این که جایز الغیبه باشد. عالم ربانی اهل سخاوت است.

بهترین مردم در دنیا و عقبی عالم ربانی است و بعد از آن سخاوتمندانند، و شریترین مردم در دنیا و عقبی، علمای بی‌عمل هستند و بعد از آنها بخیلانند. احسان‌کنندگان یا ثروتمندند و یا تهیدست، البته ثروتمند احسان کند و تهیدست ایشار، خداوند تبارک و تعالی کسانی را که با وجود احتیاج ایشار می‌کنند، مدح می‌فرماید.

عالم ربانی عاشق مقام و منصب ظاهری نمی‌شود، به مال و منال جز به حد کفاف اعتنا نمی‌کند، به آنچه خدا قسمت کرده راضی است. اگر زمانی عالم ربانی و مرد الهی طالب مال و منال و یا منصب و مقامی شد، مسلماً به رضای حق می‌خواهد از این قدرت و مقام ظاهری، خدمات شایانی به جامعه اسلامی انجام دهد. عالم ربانی را سه نشانه است: علم، حلم، خاموشی. البته خاموشی به جا و به مورد، زیرا خاموشی بی‌جا از گناهان کبیره است. عالم‌نما را نیز سه علامت است: اول

به نافرمانی با مافوق خود جدل کند. دوم به زیردستان ستم نماید. سوم به ستمکاران یاری رساند.

از علایم عالم ربانی این است که همیشه در مقام مباحثه و مجادله، با کلام و دلیل الهی مباحثه می‌کند تا با ادله و براهین الهیه، حقیقتی را به اثبات رساند. امر شده به مجادله و نیز از آن نهی شده اما نه به طور مطلق، یعنی امر است به مجادله به جا و به مورد. از جمله پیشوایان الهی فرموده‌اند با دو کس جدل مکن: با سفیه و حلیم. البته مراد آن شخص حلیمی است که بر حق باشد. اگر با حلیم مجادله کنی بر تو غلبه نماید، و اگر با سفیه مجادله کنی، ترا خوار سازد. آری، باید بدانیم محل مجادله کجاست و در کجا باید از آن اجتناب کرد، و در کجا مجادله واجب بوده و قصور از آن گناه است.

عالم ربانی باید با دقت موارد را ملاحظه نماید و امر است که مجادله‌اش به جا و با براهین الهیه باشد. «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: بگو اگر راست می‌گویید دلیل خود را بیاورید»، «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ: با اهل کتاب مجادله نکنید مگر با آنچه که بهترین است»، یعنی با براهین الهیه و ادله منطقیه مباحثه کنید.

«أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ: دعوت کن به راه پروردگارت با حکمت و موعظه حسنه»، «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ: و با آنان به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله نما» در اینجا امر است که مجادله باید به بهترین وجه انجام گیرد. بزرگان فرموده‌اند که مجادله با باطل، باید به وسیله حق باشد نه با باطل.

وقتی دو نفر با یکدیگر به مقام مجادله برمی‌آیند، ممکن است هر دو بر باطل باشند؛ مجادله باطل با باطل، موجب تقویت باطل است. قبل از مباحثه باید به شرایط آن واقف شد، بسا که افراد خودخواه با باطل مجادله کنند، غافل از این که نمی‌توان به وسیله باطل، باطل را از بین برد. با ضعف مراتب علمی، مجادله با اهل باطل، سبب ضایع کردن علم و تقویت باطل است. به شهادت تاریخ، از اول خلقت تا امروز همواره مردان الهی با اهل باطل مبارزه کرده‌اند، لکن مبارزه ایشان با باطل به وسیله حق بوده و توانسته‌اند باطل را محو نمایند.

امید است حقایق حقه الهی که از لسان عارفان و علمای ربانی جاری شده و به قلم حق به مقام تحریر می‌آید، وسیله انهدام باطل گردد.

یکی دیگر از خصوصیات عالم ربانی، رعایت دقت و احتیاط در قضاوت است. گرچه حقیقت و بطلان انسان از عمل او آشکار می‌گردد و عمل هر فردی معرف اوست، اما تشخیص کمیت و کیفیت عمل و صلاح و فساد آن، خود بایی از ابواب معرفت است.

هرکسی نمی‌تواند کیفیت درونی دیگران را تشخیص دهد، تشخیص‌دهنده باید اهل حقیقت باشد نه مجاز. در واقع فردی می‌تواند قضاوت کند یا به وسیله عمل کسی او را بشناسد که خود واجد شرایط باشد. لازمه شناخت و قضاوت عادلانه، برخورداری از تعالیم عالیه استاد الهی و شمول فضل و رحمت حق تعالی است که به مقامی برسد که دارای قدرت تشخیص و بصیرت گردد.

آری، عالم ربانی کسی است که دارای عقل باطنی گشته و در حد کمال از حقایق بهره‌مند باشد. او همواره در حال اعتدال قلبی است و پستی و بلندی‌ها و موفقیت‌ها و عدم موفقیت‌های ظاهری و پاره‌ای حوادث و طوفان روزگار در او مؤثر نمی‌گردد و مغلوب احساسات نمی‌شود.

چنین عالمی اگر در رأس جماعت یا اجتماعی قرار گیرد، در آن موقعیت خطیر و حساس، کمال دقت و همت را بنماید که از او قصور و گناهی سرزنند. چه قصور و گناه او قابل قیاس با دیگران نیست تا آنجا که بزرگان فرموده‌اند فساد عالم، عالمی را فاسد می‌گرداند.

از کلام حضرت مولی علی علیه‌السلام و از جمله از فرمان به مالک اشتر، چنین برمی‌آید که آن بزرگوار در وهله اول وظایف خود را تشریح نموده‌اند که رفتار حاکم و زمامدار با مردم چگونه باید باشد. اگر از آن مقام قصور و گناهی سرزنند و مرتکب افراط و تفریطی شود، مسئولیت سایر مسئولین به عهده اوست. اگر می‌خواهد شخصی را به عنوان نماینده و حاکم بگمارد، باید وی را بیازماید و بعد از انجام تحقیقات و احراز شرایط لازم نصب کند و بر عملکرد او نظارت نماید. آن بزرگوار نظارت کامل بر والیان و مأموران خود داشتند و اگر از آنان کمترین تخلف و تخطی مشاهده می‌نمودند، توبیخ کرده و در صورت عدم اصلاح، او را از آن منصب خلع می‌نمودند.

عالم ربانی اگر به مقام قضاوت برآید، واقف است به احکام مقدس اسلام که قاضی حق ندارد با مجرم، خارج از حد اعتدال برخورد کند. اگر وقتی دشمن از در صلح درآید باید مورد احترام و پذیرایی واقع گردد و در صورتی که لازم باشد

مکافات شود، باید به او اعلام گردد که بر طبق احکام اسلام و قرآن با او رفتار خواهد شد.

اگر به قضاوت‌های حضرت امیرالمؤمنین علی^(ع) بنگریم، با وجود این که آن بزرگوار امام و قلب عالم امکان است و آن مظهر علم و قدرت الهی نیازی به شاهد ندارد، ولی موقعی که مجرم را به حضور ایشان می‌آورند، تحقیق می‌کند و شاهد می‌طلبد و اگر زمانی به چهار نفر نرسید، آن شهود دیگر را نیز توبیخ و تنبیه می‌کند تا امر الهی را اجرا نماید.

آری، حاکم شرع ولو علم قطعی به مجرم بودن کسی داشته باشد، باز هم باید تحقیقات کند چه در این اقدام و تحقیق حکمت‌هایی نهفته است. بسا که مراتب امر و کیفیات و کمیاتی مخفی و پنهان، آشکار گردد؛ و یا امکان دارد که مجرم مطالبی را بازگو کند که از نتیجه آن اکثر مردم فیض‌یاب شوند.

بنابراین عالم ربانی، عالمی است دقیق و دارای تفکر و عقل سلیم، که به حرف کسی از جایش نلغزد و برای حفظ مقام به دیگری تهمت نزند. او هرگز نگران این نیست که اگر از حق طرفداری کند، به مقام و موقعیتش صدمه‌ای وارد گردد. در مقام اجرای عدالت، تفاوت و تبعیضی بین بندگان خدا قایل نگردد، چه غلام حبشی باشد و چه سید قرشی، چه خویش باشد و چه بیگانه، او مظهر عدل و داد الهی است.

الهی، ما مقرر و معترفیم که علی نتوانیم شد، ولی از تو خواستاریم که به احترام ایشان به ما هم این منصب عدالت را کرامت فرمایی تا این مقام الهی در ما نیز متجلی شود، و بلکه به توفیق تو به سبب ارشاد ما در دیگران نیز متجلی گردد.

اسرار موفقیت عالم ربانی

موفقیت و کامیابی بزرگان، علل و اسراری دارد که توسط آن به آمال نهایی خویش نایل گردیده‌اند. قسمتی از این علل مربوط به استعدادهای باطنی و نبوغ فکری است که بعضی از آنها از طریق عوامل ارثی به آنان رسیده، و برخی را خداوند متعال به مصلحتی برای نظام آفرینش در اختیار آنها نهاده است، یعنی موهبت‌های الهی است نه امور تحصیلی.

عوامل ارثی اگرچه در ترقی بشر مداخلیت دارد، اما بنا به کلام بزرگان اثر آنها چندان زیاد نیست. علل واقعی ترقیات بشر، امور دیگری است که هر کسی خواهان سعادت خویش باشد، می‌تواند آن امور را به کار بندد و به هدف نایل گردد.

برخورداری از استاد کامل- علل واقعی ترقیات مردان الهی، همانا تعلیم و تربیت و ارشاد از ناحیه استاد کامل، فعالیت‌ها و کوشش‌ها و اجرای برنامه‌های صحیح است. تأثیر عوامل ارثی در ترقی و انحطاط انسان بسیار کم است.

پیشوایان اسلام و سفرای الهی علل و عوامل ترقی و رسیدن به سعادت را بیان فرموده‌اند و علم این علل، در محضر بزرگان است. برای تحصیل این علل کمالیه، باید به سوی بزرگان رویم و با تعلیم عالیه ایشان، دریابیم که علت واقعی ترقی انسان چیست.

علمای ربانی آنانند که به دستور اکید سفرای الهی قدم در جرگه خودشناسی نهند و همچو غواص به دریای درون خود روند، با نورافکن‌های قوی درصدد تجسس و تفحص درون خویش برآیند و اسرار درونی خود را روشن کرده، سپس طبق وظایف و تکالیف خویش رفتار کنند و فعالیت‌های الهی از خود ظاهر سازند.

آری، ترقیات و خوشی‌های حقیقی انسان، مرهون فعالیت‌های الهی اوست «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى: برای انسان جز حاصل تلاش او نیست». حتی صفحات گیتی و نظام آفرینش این حقیقت را برای ما روشن می‌سازد که موفقیت در فعالیت‌های الهی است؛ تا صدها فعل و انفعال شیمیایی در نهان صورت نگیرد، درخت برومندی به وجود نخواهد آمد.

ایمان به هدف- رمزی از رموز موفقیت و پیشرفت مردان الهی، ایمان به هدف و استاد است. سالک تا در مقام شک و تردید است، تا اتحاد قلبی خود را به کمال نرسانده، این موفقیت نصیب او نخواهد شد. در مقام کمال ایمان به هدف است که انسان بی‌اختیار به سوی آن می‌رود، زیرا حبّ ذات در هر کسی ریشه عمیق دارد و او موفقیت نهایی خود را در این راه می‌داند.

گرچه خودخواهی از صفات رذیله است، اما کسی که سعادت ابدی خود را می‌خواهد، این خواست و صفت او در ردیف صفات الهیه است. کسی که یقین دارد کمال کامیابی و سعادت جاودانی او در انجام فلان امر است، قطعاً خود را آماده می‌نماید که با عشق و علاقه کامل آن را انجام دهد. لکن در صورت فقدان ایمان به هدف و ناآشنایی به علل موفقیت، و تنها با اتکاء به فکر و عقل خود و عدم آمادگی استفاده از رهنمایی بزرگان، موفق نخواهد شد.

فردی که به صحت و تندرستی خود علاقمند است، چون بیمار شود در صورت اعتماد به طبیب، با خوردن دارو و حتی تحت چاقوی جراحی قرار گرفتن، خواهان درمان و بهبود خود است. غواصی که یقین دارد در زیر دریا جواهرات گرانبهایی

نهفته است، با عشق خاصی خود را به امواج دریا می‌زند، لکن با سلب اعتماد، نه آن بیمار دارو را می‌خورد و نه غواص خود را به امواج دریا می‌زند. پس ایمان به هدف رمزی از رموز موفقیت است، لذا طالب سعادت از جان و مال خود می‌گذرد و هرگونه رنج و مشقتی را تحمل می‌کند.

سالکی که فاقد صبر و حلم بوده و متحمل رنج و مشقت نباشد، مسلماً او نمی‌تواند موفق گردد که رمزی دیگر از رموز موفقیت، صبر و بردباری است. طالب حقیقی باید شکیباء، بردبار و دارای پشتکار و استقامت باشد، چه این امور متضمن سعادت انسان است. چنین فردی صبر را که یکی از فضایل انسانی است، با کاهلی و سستی و تن به قضا دادن و زیر بار تعدی و ستم رفتن اشتباه نمی‌کند.

تمرکز نیروهای عقلی و روحی - سرّی دیگر از اسرار موفقیت علمای ربانی، اتحاد و اتفاق قلبی و تمرکز دادن نیروهای عقلی و فکری است. علاوه بر اتحاد و اتفاق قلبی در حد کمال، باید نیروهای فکری و عقلی خود را متمرکز نموده به سوی هدف بتابانیم. زیرا کلید نجات و رمز موفقیت، در تمرکز این نیروهاست که می‌تواند موانع را از میان بردارد.

نیروهای فکری و عقلی و افکار و عقول ما، مانند قطرات باران است که هرگاه در ناحیه‌ای جمع شوند، دریاچه‌ای تشکیل دهند. لکن اگر این قطرات پراکنده شوند و در زمین لَم یَزْرَعی وارد گردند، هر قطره در جایی و زمینی فرو رفته نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود.

اگر بخواهیم از افکار خود دریایی بسازیم، قطرات در این دریا محوند. یکی از دانشمندان بزرگ ایرانی که در علوم طبیعی و ریاضی و اسلامی دست توانایی داشت، چنین می‌گوید که من با دانشمندان ذی‌فنون که از علوم مختلف اطلاعات وسیعی داشتند، وارد مباحثه گشته پیروز می‌شدم، ولی در مباحثه با فردی که در یک فن تخصص داشت، سخت مغلوب می‌شدم، زیرا در نتیجه متناهی بودن نیروهای فکری و عقلی من نسبت به آن علم، زوایایی از آن بر من مخفی بود.

بزرگان چنین فرموده‌اند که نیروهای افکار و عقول ما به منزله اشعه آفتاب است، هرگاه این اشعه به وسیله‌ای مانند ذره‌بین به نقطه‌ای متمرکز شود، آنچه در مقابلش واقع گردد می‌سوزاند، اما در عدم تمرکز، فاقد چنان آثار و خواصی است. باید افکار و عقول به نقطه واحدی بتابد تا موانع از پیش پای ما برداشته شود و الا نمی‌توان بر خصم غلبه کرد. تا اشعه افکار و عقول به نقطه واحد متمرکز نشود، حقیقت را روشن نمی‌سازد.

رعایت نظم ظاهری و باطنی - یکی دیگر از علل توفیقات استاد ربانی و عارف کامل، نظم است. عالم و استادی که فاقد نظم و انضباط و ترتیب باشد، او نمی‌تواند طالبین را به سوی هدف رهبری کند. آری، رمزی از رموز کامیابی همانا نظم است. لازمه این نظم تفکر است، چه بدون تفکر حصول نظم محال است.

سیری در زندگی حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء و مردان بزرگ، به خوبی نشان می‌دهد که آنان در همه کارهای خود نظم را مراعات می‌کردند، و هریک به نحوی از انحاء تعلیم نظم می‌دادند. سالکی که خواهان نیل به هدف عالی است باید از سیره و تعالیم ایشان پند گرفته و نظم ایشان را سرمشق زندگی خود قرار دهد.

بنابراین از وظایف مهم سالک در طریق حق، رعایت نظم است بالاخص در امور باطنیه. البته امور ظاهریه سالک نیز در حکم امور باطنیه است و از آن جدا نیست. سالک باید نظم در تفکر را از استاد الهی تعلیم گیرد و در نیت، اراده، حرکت، انجام امور، اخذ نتایج و ثمرات و در کاربردشان، آن را کاملاً مراعات نماید.

همچنان که تشخیص منکر و معروف کار آسانی نیست و گاهی این دو به هم مشتبه می‌شود، گاهی نیز ممکن است نظم با بی‌نظمی اشتباه گردد. غالب مردم نظم را فقط در ظواهر می‌نگرند و معیار تشخیص آنان در نظم و بی‌نظمی، ظواهر امر است.

تشخیص نظم از بی‌نظمی بابتی است از امور حکمتیه، بسا که شخص کوتاه‌بین، نظم و انضباط را در ظواهر جستجو کند و غافل از باطن باشد. نظم صرفاً این نیست که کسی از لحاظ لباس، ظاهراً تمیز و شیک‌پوش باشد یا خود را با عطر ظاهری معطر نماید، یا خانه و حیاط او گرانبها و نظیف و مزین به زر و زیور باشد. گرچه این امور در جای خود مطرود نیست، اما توجه به این دقیقه ضروری است که نظم حقیقی ماوراء اینهاست.

یکی از دانشمندان بزرگ که به صلاح‌دید امام خود، خویشان را به دیوانگی زده بود، در مقام بحث به خلیفه زمان خود می‌گوید که ای خلیفه! تو نادانی، تو در زندگی نظم و ترتیب نداری، حتی به آداب خوردن و آشامیدن خود آگاه نیستی. خلیفه در پاسخ می‌گوید که این چه طرز صحبت است که من هنوز به آداب غذا خوردن آشنا نیستم؟ او می‌گوید اگر آشنا هستی توضیح ده که چگونه غذا می‌خوری؟ خلیفه پاسخ می‌دهد که من در موقع خوردن نام خدا را بر زبان می‌آورم، لقمه را کوچک برمی‌دارم و بسیار می‌جوم و میان غذا آب نمی‌خورم. اینک تو تشریح کن تا ببینم آداب غذا خوردن چگونه است؟ آن دانشمند می‌گوید موقعی که من

لقمه را برمی‌دارم، تفکر می‌کنم که آیا از راه حلال است یا حرام، اگر از راه حلال باشد می‌خورم و... آری، آداب ظاهری غذا خوردن، نظم فرعی است، اما نظم اصلی تفکر درباره کیفیت حصول لقمه است. همچنین نظم حقیقی در مورد لباس، فرش و خانه، نه صرفاً تمیزی و پرفیمتی آن، که اکتساب آنها از راه حلال و مراعات رضای حق و غصبی نبودن آنها است. بنابراین سالک طریق حق باید بداند نظم اصلی و فرعی چیست و الا بسا که بی‌نظمی را نظم پندارد. آری، یکی از اسرار و رموز کامیابی مردان بزرگ، نظم است.

علاوه بر پیشوایان عظام دین و اساتید ربانی که طالبین را به سوی نظم و ترتیب رهبری می‌کنند، کاخ بلند آفرینش هم به نوعی انسان‌ها را به سوی نظم و انضباط دعوت می‌کند و به نوعی تعلیم نظم می‌دهد، زیرا که خود بر نظم استوار است. آیات قرآن مجید همه انسان‌ها را امر به تفکر در خلقت آسمان‌ها و زمین و نظم و ترتیب آنها می‌کند تا از آنها درس نظم و انضباط و ترتیب فراگیرند.

استقرار شمس عالمتاب و گردش سیارات به دور آن بدون ظهور کوچک‌ترین خللی در آنها، روی اصل نظم و محاسبه است و در مرتبه‌ای از مراتب، درس توحید است. در تمام مظاهر آفرینش، از موجودات بزرگ گرفته تا کوچک‌ترین ذرات، نظم و ترتیب به کار رفته است. همان نظم و ترتیبی که در بزرگ‌ترین منظومه‌های جهان حکم‌فرماست، در کوچک‌ترین ذرات نیز حاکم است و الکترون‌ها همانند اقمار و سیارات بر گرد هسته مرکزی خود می‌گردند.

بزرگان دین علاوه بر تعلیم نظم و توصیه بر نظم در کارها، امر به تفکر در آفرینش جهان کرده‌اند. سازمان آفرینش در مرتبه‌ای از مراتب و نه در همه مراتب، بهترین راهنماست و رمز پیروزی و ثبات را تعلیم می‌دهد و می‌گوید: بقاء و حیات و استواری من بر اساس نظم است. همه موجودات جهان، زمین و آسمان و... جمادات هریک به نوعی با ما تکلم نموده و به زبان رسا و فصیح اعلام می‌دارند که استواریشان به وسیله نظمی است که خالق در نهادشان به ودیعه گذاشته، اما سخن آنها را باید به سمع دل شنید.

بر هر فردی واجب است که نظم در امور را مراعات نماید، خصوصاً استادان و مربیان باید انضباط بیشتری داشته باشند، زیرا سالکین و طالبین از این حوزه‌ها درس نظم را فرامی‌گیرند. آنان که نقش معلمین و راهنمایان جامعه را دارا هستند، باید در همه امور مراعات نظم نمایند. اگر در مراکز علمی هرج و مرج و در جامعه بشری بی‌نظمی حاکم باشد، دیگر امیدی به زندگی و بهروزی باقی نمی‌ماند. از

این‌رو مدام استادان الهی ما را به نظم دعوت می‌کنند و در صورت بروز بی‌نظمی، حتی سالک مورد عتاب استاد قرار می‌گیرد.

حضرت علی^(ع) بعد از ضربت خوردن موقعی که در بستر افتاد، اولین توصیه او نسبت به فرزندان این بود: توصیه می‌کنم شما را به پرهیز از نافرمانی خدا و رعایت نظم و ترتیب در زندگی. البته می‌دانیم کلام آن بزرگوار نه مختص فرزندان گرامی ایشان، که پند و اندرز به جامعه بود. بنابراین باید در همه امور زندگی نظم را رعایت نماییم، از جمله اوقات شبانه‌روز را به نیازهای مختلف تقسیم کنیم چه بی‌نظمی، کشندهٔ قلوب و بر باد دهندهٔ استعدادهای باطنی است.

هدف و همت متعالی - رمزی دیگر از رموز موفقیت مردان الهی این است که آنان در زندگی دارای عالی‌ترین اهداف حیاتی هستند و در طریق نیل به آن، کمال همت و اراده را به کار می‌بندند.

توصیه بزرگان دین همواره به همت بلند است و الا سالک نمی‌تواند به مقصد برسد. یکی از اجلهٔ علما که به قولی پایه‌گذار بلاغت در اسلام است، برای آگاهی از مراتب همت فرزند خود نسبت به تحصیل علم، از او می‌پرسد: پسر من، تو از تحصیل چیست؟ پسر پاسخ می‌دهد که مقصود من از تحصیل علم رسیدن به مقام علمی شماست. پدر از کوتاهی فکر فرزند متأثر شده می‌فرماید: ای پسر من، افق فکر تو فوق‌العاده کوتاه است و تو با این کیفیت، به نیمی از مقام علمی من نیز نخواهی رسید. چه من آوازهٔ مقام علمی حضرت صادق^(ع) را شنیده بودم و با مطالعه آثار ایشان از آغاز تحصیل، همتم بر این بود که در علم، خود را به مقام علمی آن بزرگوار برسانم، لکن با چنان همتی به مرتبه‌ای رسیدم که هرگز با آن بزرگوار قابل مقایسه نیست. بدان تو با این کوتاه‌فکری، پیمانهٔ عشقت در نازل‌ترین مراتب لبریز خواهد شد!

استاد ربانی، سالک را به همت عالی و نظم در امور دعوت کرده و بر او اثبات می‌نماید که نیل به هدف در گرو مراعات کاملهٔ این امور است. در حقیقت فرامین استاد ربانی نه از ناحیهٔ خود او که از ناحیه حق تعالی و حضرات انبیاء و اوصیاء است؛ دستور علمای ربانی، فرمان مولی^(ع) است.

سالک الهی با مراعات تعالیم و فرامین عالیه استاد ربانی به هدف خواهد رسید، اما ممکن است در اثنای راه با وجود نظم، با شکست مواجه شود. او نباید هرگز از این شکست هراسناک و مأیوس گردد، چه رمزی از رموز کامیابی این است که سالک از شکست نه‌راسد.

بزرگان فرموده‌اند: شکست آیین‌ها تمام‌نمایی است که اشتباهات انسان را بدون کم و زیاد به او می‌نمایاند؛ بسا شکستی که در اثر قصور باشد. بزرگان شکست را در مرتبه‌ای پل پیروزی دانسته و فرموده‌اند: بین شکست و پیروزی فاصله بسیار کم است. ای سالک، اگر در این راه با شکست مواجه شدی، شهادت نشان ده و نومیدی را به خود راه مده که نومیدی، از آثار بارز شکست بوده و از گناهان کبیره است.

مردان الهی نه از شکست می‌ترسند و نه از ناملایمات و رنج و مشقت می‌هراسند، زیرا هدف آنان عالی‌ترین اهداف بوده و برتر از مناصب مادی و جاه و مال است. البته این سعادت کسانی را سزااست که از مادیات درگذرند، لکن آنان که با عینک مادی‌گری به جهان می‌نگرند، از تفسیر فداکاری انبیاء و رادمردان الهی عاجز و ناتوانند.

کسی که ارزش هدف خود را برتر از همه چیز می‌داند، او با چهره‌ای باز به استقبال مرگ رفته و خود را در کام خطرات می‌اندازد. اگر حضرت مسیح با شدايد روبرو شده و مورد طعن و تکفیر یهودیان قرار گرفت، بر اساس هدف مقدسی بود که ارزش آن را برتر از جان خود می‌دانست. اگر حضرت علی^(ع) موقعی که دشمنان قصد جان حبیب خدا^(ص) را کردند، در بستر ایشان خوابید، از روی عشق و علاقه به حیات مقدس آن بزرگوار بود. اگر سالار شهیدان با خون خود و یارانش سرزمین کربلا را رنگین کرد، برای این بود که مرگ سرخ و شرافتمندانه را بهتر از زندگی ننگین می‌دانست.

الهی «یا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصَارِ: ای دگرگون‌کننده دل‌ها و دیده‌ها!» نظری بر دل ما کن، تا ما هم در ردیف آن عاشقان جمال و کمال به شمار آییم و این تجلی در حد اعلی در ما مشهود گردد.

الهی، آن توفیق ده که مردان الهی، اهل حق را بشناسیم.

الهی، آن توفیق ده که عالم ربانی واقعی را بشناسیم که چنان شخصیتی واجد شرایط برای ارشاد است. و آن سعادت را به ما نصیب فرما که پس از شناختن به او اقتداء کنیم.

الهی، دل‌های ما خواستار آن است که واجد شرایط باشیم تا آن مقام به ما عطا گردد که حجاب‌ها برطرف شده و باطن اعمال خود را مشاهده نماییم. الهی، می‌دانیم که واجد شرایط نیستیم ولی تکیه ما به رحمت لایتناهی توست.

الهی، تو زمانی معصیت ما را از پیامبری که اشرف مخلوقات و مولایی که قلب عالم و مظهر صفات حق است، پنهان می‌داری. الهی، به مقربین درگاهت به ما توبه

نصوح کرامت فرما. ما را چنان کن که تو خواهی و توفیق فرما چنان کنیم که تو خواهی.

الهی، تو ممکن است از حق خودت بگذری، ولی از حق الناس نمی‌گذری. الهی توفیق ده در ادای حق تو و حق نفس و حق مردم کوشا باشیم، که بدون نظر تو به اداء هیچ یک قادر نیستیم.

در مقام درخواست حلیت در حق الناس، دعا نیز ضروری است. حضرت رسول اکرم (ص) فرموده: اگر کسی بر گردن دیگری حقی دارد و او امکان اداء و جبران آن را ندارد، درباره او دعا کند و حاجتش را از درگاه الهی درخواست نماید.

الهی، توفیق عطا فرما که بر گردن ما حق الناس و حق النفس نماند. اما نمی‌توان گفت که حق الله را می‌توان اداء کرد. الهی، چه کسی می‌تواند ادعا نماید که توانسته است حق ترا اداء کند؟! الهی، مجازاً مسئلت می‌کنیم که بتوانیم از عهده ادای حق تو برآییم، تا در موقع وداع این دار فانی، حقی برگردن ما نماند و مشغول الذمه از دنیا نرویم.

میزان در شناخت مردان الهی

خداوند تبارک و تعالی در بسیاری از آیات قرآن مجید بندگان خود را توصیه بر تفکر و تعقل نموده و نیز می‌فرماید: ای بندگان من، آنچه را که نمی‌دانید نگوئید و آنچه را بدان آگاه نیستید، تکذیب ننمایید. «أَلَمْ يُوْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ...: آیا از آنان پیمان کتاب آسمانی گرفته نشده که جز به حق نسبت به خدا سخن نگویند»، همچنین می‌فرماید «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ: بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تاویل آن برایشان نیامده است». حقیقت آیه شریفه اول این است که سخن گفتن و پذیرفتن و تصدیق کردن از معارف الهیه، باید بر محور تحقیق و یقین باشد. و آیه شریفه دوم این که نپذیرفتن و تصدیق نکردن و نفی نمودن چیزی، باید بر محور عقل و احاطه علمی باشد؛ مسلماً تحقق این دو امر مستلزم تعقل و تفکر است.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی در بسیاری از آیات قرآن مجید، صاحبان تعقل و تفکر را بشارت می‌دهد. سپس فرمود «إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً وَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَيُّمَةُ، وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ: خداوند متعال برای انسان دو حجت کرامت فرموده: حجت عیان،

حجت نهان. حجت عیان رسولان الهی و انبیاء و ائمه‌اند و حجت نهان، عقول». شخصی از حضرت رضا^(ع) پرسید: امروز و در این عصر، حجت برای مردم چیست؟ آن حضرت فرمود «الْعَقْلُ يُعْرِفُ بِهِ الصَّادِقُ عَلَى اللَّهِ فَيَصَدِّقُهُ، وَالْكَاذِبُ عَلَى اللَّهِ فَيُكَذِّبُهُ: یعنی به وسیله عقل می‌توان مبلغ صادق از طرف خدا را شناخت و او را تصدیق کرد، و کاذب مدعی را شناخت و او را تکذیب نمود».

پس خداوند تبارک و تعالی این قدرت را در درون انسان به ودیعه نهاده که می‌تواند با تفکر الهی و دلایل معقول، موفق به تشخیص حق از باطل گردد. بنابراین معیار تشخیص صدق و کذب، و نیز محور تصدیق و تکذیب، عقل است. انسان بدون تفکر و تعقل نمی‌تواند حق را دریابد و مراحل طریق تکامل را طی کند و به کمال رسد. قرآن مجید بیش از همه چیز توصیه بر تعقل و تفکر می‌نماید. کسانی که اهل تعقل و تفکر نیستند، به هدف انتهایی نخواهند رسید. آنان نه تنها نسبت به سایرین ستمکارند، که بالاترین ستم را به خویشان روا می‌دارند.

عنایت ازلی اقتضاء می‌کند هیچ‌گاه خداوند تبارک و تعالی بشر را بی‌حجت نگذارد، در این زمان و این محیط نیز هرگز کسی نمی‌تواند ادعا نماید که حقیقت به او نرسیده است. اگر صلاح در این است که حضرت مولای زمان سلام‌الله علیه ظاهراً در پرده غیبت باشد، باید در هر عصری نفس کامله یا نفوس کامله یا علمای ربانی باشند که فرموده ایشان را، احکام خدا را تبلیغ کنند و این، حکم عقل سلیم است. هر چند عالم ربّانی از عالم خبر گذشته و به عیان رسیده، اما یکی از شرایط ولی کامل، وصال است. آری، خداوند متعال طوری نقشه هدایت را طرح فرموده که هیچ کس عذری ندارد که بتواند ادعا کند که حقایق را نشنیده و یا به او نرسیده است.

دین را ظاهری است و باطنی، ظاهر آن را علمای دین و باطن آن را عارفان و مشایخ نگهداری می‌کنند «الشَّيْخُ فِي قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ: پیر در میان قومش، همانند پیامبر در بین امت خود است». خدای تبارک و تعالی محافظت این دین را به وسیله این دو طایفه ضمانت فرموده است «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ: بی‌تردید ما این قرآن را به تدریج نازل کرده‌ایم و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود». البته هر فرد مؤمنی نیز باید در حفظ دین محمدی^(ص) بکوشد و بداند که وقتی وجود او در حفظ دین، مؤثر الهی خواهد بود که پاکی دل و مراتب طهارت آن را به کمال رساند.

علم الهی در سینه واصلین به خداست «أَلْعِلْمُ مَخْزُونٌ عِنْدَ أَهْلِهِ: علم، خزینه شده در نزد اهل آن است». خدای تبارک و تعالی به برکات ایشان، رحمت خود را نازل می‌فرماید. حضرت رسول اکرم (ص) می‌فرماید «عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ: به هنگام یاد نمودن افراد صالح، رحمت نازل می‌شود». عرفانی که از کتاب مقدس آسمانی و کلام بزرگان گرفته شود، پاسخی است به ندای درونی تشنگان معرفت. لازمه شناخت مردان الهی و معرفت به کمال، در وهله اول تقوی است و در ثانی، برخورداری از تعلیم عالیه الهی، چه آیات الهی ارشاد نمی‌کند مگر اهل تقوی را. اهل تقوی آناند که سال‌ها مجاهدات و ریاضات الهی دیده و در تعلیم عالیه راه طی کرده‌اند و مراحل تقوی را پیموده‌اند. چنین طالبانی می‌توانند مردان الهی را بشناسند و از کلام حضرات انبیاء و اوصیاء و بزرگان بهره‌مند گردند.

بر مردم است که این شخصیت‌های والامقام را دریابند. سالک اگر در مشرق نیابد، باید به مغرب رود و بر خود تکیه نکند که در ورطه هلاکت افتد. ای سالک بکوش این مردان الهی را بشناسی، اما بدان که برای شناختن و معرفت رساندن به آنان، بصیرت لازم است، هر دیده نتواند چنین افرادی را بشناسد. بکوش تا مراتب بصیرت خود را افزایش دهی که مقام هر کسی فُسْحَتِ میدان علم و فضل اوست، و اثر هر کسی از کیفیت قلبی او حکایت می‌کند.

این عارفان را علایمی است و آثاری «أَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِتًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَيَّ هَوِيَّهِ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ...: و اما از بین فقیهان هر که خویش‌تندار و حافظ دین خود و مخالف هوای نفسش بوده و مطیع فرمان مولایش باشد...». مردان الهی کسانی هستند که از تعلقات مربوط به دنیا رهایی یافته‌اند و قلوبشان معدن تقواست، چنان که حضرت رسول اکرم (ص) فرموده «لِكُلِّ شَيْءٍ مَعْدِنٌ وَ مَعْدِنُ التَّقْوَى قُلُوبُ الْعَارِفِينَ: برای هر چیزی معدنی است و معدن تقوی، دل‌های عارفان است». آری، عاشقانی که گرد دام محبت پرواز می‌کنند و دانه محبت می‌چینند، کسانی هستند که خود را به کلی تصفیه نموده‌اند.

از جمله علایم و نشانه‌های دیگر مردان الهی این است که حقایقی را که در اختیار ایشان نهاده‌اند، آن را بدون کوچک‌ترین آلودگی و شائبه در اختیار طالبین می‌گذارند. این شخصیت‌های الهی شایستگی آن را دارند که طالبین ظاهراً و باطناً از ایشان تقلید و تبعیت کنند، زیرا حقایق و بواطن اوامر و تعلیم الهی در پیش ایشان است.

همان طور که حبیب خدا^(ص) به حضرت امیرالمؤمنین علی^(ع) فرمود: «یا عَلِيُّ أَنْتَ فَارُوقُ الَّذِي يُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ: ای علی تو آن فاروق الهی هستی که حق را از باطل جدا می‌کنی»، این مردان الهی نیز مظهر اوصاف والای آن بزرگوارانند و لذا فاروق حق از باطل می‌باشند.

باید دانست، در مراحل جدا کردن حق از باطل بسیار مشکل شده و هر کسی از عهده آن برنمی‌آید. پاره‌ای عناصر هم ترکیب و هم تجزیه آنها آسان است، بعضی مواد ترکیب و تجزیه آنها مشکل است، و برخی ترکیبات، تجزیه آنها بسیار مشکل است. ولی ترکیبی هست که تجزیه آن نه تنها مشکل، بلکه در مراتبی در ردیف محالات است.

آن ترکیبی که تجزیه و جداسازی آن بسیار مشکل و در مراتبی غیرممکن است، اختلاط و ترکیب حق و باطل است. بسا این دو چنان در انسان ترکیب گردند که دیگر آدمی نتواند حق و باطل را تشخیص دهد و در مراحل، حق در نظر او باطل جلوه‌گر شود و باطل، حق! عشق به شهرت و مقام و امکانات مادی سبب چنین ترکیب حق با باطل می‌گردد. اما مخلصین که از دو عالم برتر رفته و به روح یقین پیوسته‌اند «هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَيَّ حَقِيقَةَ الْبَصِيرَةِ وَ بَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ: علم و حقیقت و بصیرت به آنان روی آور شده و روح یقین را یافته‌اند»، به توفیق الهی فاروق حق از باطل‌اند، لذا معارفشان خالی از ریب و آلودگی شک بوده، حقه است. آنچه از آنان در مقام تقریر و تحریر صادر می‌گردد، ظاهراً از زبان و قلم آنهاست، اما باطناً از قلم و لسان خدایی است که قلوب را مجذوب می‌نماید، و تقریر هر جمله‌ای از هدف مقدس آن بزرگواران حکایت می‌کند.

بزرگان فرموده‌اند از تأویلات شب قدر، حضرات اوصیاء و اولیاء هستند. زیرا ایشانند که از کثرت درگذشته‌اند و در محفل جانان به وحدت رسیده‌اند؛ قلوب ایشان در آن محفل وحدت است. اولیایی که به ظاهر شناخته نمی‌شوند مگر آن سعدایی که به توفیق الهی ایشان را می‌شناسند. مستورند و به عنوان ولایت کلیه ظهور ندارند؛ ظاهرند به صورت، مخفی‌اند به روحانیت.

حضرات معصومین علیهم‌السلام فرموده‌اند که خداوند تبارک و تعالی سه چیز را در سه چیز پنهان نموده است: پنهان کرده رضای خود را در طاعات، لذا هیچ طاعتی را حقیر مشمار، ممکن است رضای خدا در آن باشد. پنهان نموده غضب خود را در معاصی، لذا هیچ معصیتی را حقیر مشمار، ممکن است مورد غضب الهی

واقع شوی. پنهان فرموده اولیاء خود را در میان خلق، لذا به هیچ احدی بی‌اعتنا مباش و او را حقیر بشمار، ممکن است از اولیاء خدا باشد.

معرفت را مراتبی است: معرفتی است بر وجود شیء که انسان هنوز آن را مشاهده نکرده، لکن او را بر وجود آن شیء علمی است. معرفتی است بر وجود شیء که انسان آن را مشاهده نموده است. معرفتی است بر وجود شیء علاوه بر این که آن شیء را مشاهده کرده، آثار و خواص ظاهری و باطنی آن را نیز احساس و ادراک نموده است.

آثار الهیه حیات واقعی از سینه‌های سوزان و چشم‌های اشکریزان و دل‌های درخشان عارفان و عاشقان سرچشمه می‌گیرد. اثری از آثار آن حیات الهیه عارفان و عاشقان، کلام ایشان است. البته امکان دارد این کلام را همه بشنوند، لکن بینش و ادراک و احساس نسبت به آثار و خواص باطنی آن برای هر کسی امکان‌پذیر نیست، دیده می‌باید. آثار و خواص باطنی آن برای کسانی روشن است که مراتب بصیرت دیدگان باطنی ایشان در حد کمال است. کسانی که مراتب بصیرت دیدگان قلبشان ضعیف است، یا افرادی که در اثر طغیان و عصیان این نیروی الهی را از دست داده و دیدگان باطنی‌شان اعمی است، ایشان نمی‌توانند آن آثار و خواص الهیه را احساس و ادراک و مشاهده کنند.

کلام مردان الهی همچون مهر تابان است. هم‌چنان که مهر تابان وقتی طلوع می‌کند و وقتی غروب، کلام ایشان هم گاهی طلوع و گاهی غروب می‌کند، اما هر کسی قادر نیست این طلوع و غروب را مشاهده نماید. اهل بصیرت می‌توانند مشاهده نمایند که این شمس تابان در کجا طلوع کرد و در کجا غروب نمود، لکن کلام عارفین وقتی در کشوری غروب کند، در کشور دیگری طلوع نماید. این فروغ الهیه از کلام ایشان و از خود ایشان سلب نمی‌شود، زیرا ضامن حفاظت این فروغ ابدی خداست.

بهترین کلامی که معتکفان صوامع قدس، دیباجة «کِتَابُ مَرْقُومٍ یَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ»: کتابی است نوشته شده که مقربان آن را مشاهده می‌کنند» موشح نمایند، عالی‌ترین مقامی که محرمان مجامع انس، فهرست «إِنَّ کِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَیِّینَ: در حقیقت کتاب نیکان در علیون است» زینت دهند، عشق است، عشق به خدا. ای طالب! اگر خواهی مراتب معنوی خود را بدانی به درون خود بنگر، بین مراتب عشق تو نسبت به جمال محبوب ازلی تا چه حد است.

بالاترین وظیفه حضرات اولیاء نسبت به متعلمین مکتب ربوبی، تعلیم عشق است. اولیایی که محرمان سوره «هَلْ أَتَى» یند، وارث مقام «أَوَّاذِنِي: فَنای مطلق» اند، مظهر خطیب منبر «سَلُونِي» اند. آنانند که متعطشان وادی ضلالت را به شراب طهور «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ: چشمه‌ای که مقربان خدا از آن نوشند» سرمست سازند و به جام «وَ كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ: و قدحی از باده ناب روان» سیراب گردانند.

گمنامی و غریبی مردان الهی

علمای ربانی و اولیاء خدا شخصیت‌های والامقامی هستند که بسا عمری گمنام و غریب در بین مردم به سر برند. آنچه از غربت به ذهن متبادر است، این است که کسی هم‌افق و هم‌نظر و یآوری نداشته باشد؛ یا از وطن و دوستان و اقربا دور افتاده باشد. اما در نظر بزرگان، غربت و غریبی معانی دیگری هم دارد که برای اکثر مردم روشن نشده است.

گرچه به زادگاه انسان، وطن گویند ولی مقصود حقیقی از «حُبُّ الْوَطَنِ مِنْ الْأَيْمَانِ: دوستی وطن از ایمان است» زادگاه ظاهری او نیست. کسی که ظاهراً غریب است و انیس و آشنایی ندارد، اگر اتصال با حق دارد او غریب نیست «يَا أَيُّسَ مَنْ لَا أَيُّسَ لَهُ: ای همدم کسی که او را همدمی نیست». در حدیث است که خداوند متعال هفتاد مرتبه از پدر و مادر مهربان‌تر است، که این رقم نیز کنایه از کثرت است و الا مهر و محبت والدین ولو میلیون‌ها بار افزایش یابد، باز هم قابل قیاس با مهر و محبت خدایی نیست و برعکس بسا کسی که در میان خویشان و اقربا باشد و ظاهراً مورد استقبال واقع گردد، ولی در معنی غریب باشد.

اگر مردم از عالمی استقبال نکرده و از علم او استفاده ننمایند، او هم در مرتبه‌ای غریب است. ولی اگر از این بابت محزون باشد، چنین حزنی غرورانگیز است و او در عالم باطن در ردیف غربای واقعی محسوب نگردد.

در واقع غریبی منصبی است و غربت مکان مقدسی، ولی نه هر مکان برای هر کسی مقدس است و نه اخذ مکان مقدس برای هر فردی موجب افتخار. غریبی واقعی یک مقام الهیه است که از ناحیه حق تنها به محبوبین الهی اعطاء می‌شود. شخصیت والامقامی که محبوب الهی است و در اثر برخورداری از تعلیم عالیه الهیه و طی مراحل کمالی تصفیه و تزکیه و تجلیه، از ناحیه حق مأموریت یافته که

مردم را هدایت و ارشاد نماید، حزن و نگرانی و غم او نه از عدم استقبال مردم از علم او، که از بابت عاقبت امر آنان است. چنان که هم و غم حضرات پیشوایان عظام الهی، غم هدایت و عاقبت به خیری امت و انسان‌ها بود. ظاهراً حضرت موسی بن جعفر و حضرت علی بن موسی‌الرضا علیهماالسلام غریب بودند، اما در معنی همه حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء در زمان خود غریب بودند، چنان که قرآن هم غریب است. پیشوایان الهی فرموده‌اند: می‌آید زمانی که قرآن غریب مانده و مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد، در حالی که کلام الهی و نور حق، صراحته سعادتمند دنیا و عقبای انسان‌ها را تضمین می‌کند. و نیز حضرت رسول اکرم (ص) فرموده «إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ: همانا اسلام در آغاز غریب بود و به زودی هم غریب خواهد شد، پس خوشا بر حال غریبان».

افرادی که چنین غریبانی را استقبال نکرده و گرمی ندارند، به سوء عاقبت مبتلا می‌گردند. البته آن شخصیت‌های والامقام در قبال عدم استقبال و حتی توهین و تعرض مردم، نه تنها هیچ تزلزلی در عزم و اراده و رخنه‌ای در ایمانشان ایجاد نمی‌گردد، که حتی آنان را محکم‌تر و ثابت‌قدم‌تر نیز می‌نماید.

آری در هر زمان و عصری بین عده کثیری از اهل فساد، عده قلیلی از علمای ربانی و عارفان طریق حق وجود دارند که در میان ایشان غریب‌اند. عارفانی که در کسب حقایق و علوم ظاهری و باطنی رنج‌ها برده، می‌خواهند یافته‌های خود و حقایقی را که به ایشان افزوده شده به دیگران تحویل دهند، ولی تحویل نمی‌گیرند! می‌خواهند استعداد قبولی را در دیگران به وجود آورند، لکن امتناع می‌ورزند! و اگر ظاهراً هم امتناع نکنند در مقام عمل سستی می‌ورزند؛ همچو ذاکری که اتصالاً گویای ذکر است، اما چنان ذکری که دل او از مذکور بی‌خبر است؛ یا همچون کسی که تنها عالم در بحث و فحص است و یا غرق در اشتغال خود. حال اینان همچو پرنده‌ای است در قفس نشسته که نمی‌داند فضای آزاد یعنی چه، از حریت و آزادی بی‌خبر است، مقید به خواسته‌های نفسانی است که هر کدام بندی است که او را از طیران باز می‌دارد.

تلبیس در اصطلاح به معنی لباس پوشیدن است و معمولاً در مواردی استعمال می‌شود که غیر حق را به صورت حق ظاهر سازند و یا برعکس، حق را لباس باطل پوشانند؛ اهل تلبیس امری را برخلاف آنچه هست، نشان دهند.

اما تلبیس در کلام الهی به معنای دیگری نیز هست «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَ لَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ: و اگر او را فرشته‌ای قرار می‌دادیم، حتماً وی را به

صورت مردی می‌آوردیم و هر آینه می‌پوشانیدیم بر ایشان آنچه می‌پوشیدند» و امر را بر آنان هم‌چنان مشتبه می‌ساختیم. اگر فعل حق در دست خلق باشد، تلبیس حق است «مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى: پرتاب سنگ به دست تو نبود، به دست خدا بود».

خدای تبارک و تعالی این تلبیس را برای اهل تفرقه بیان می‌فرماید، بالاخص برای کسانی که مظاهر وجود را در امر خلقت دخالت می‌دهند و از جمله، بر واسطه و سبب و علت در امر خلقت تأکید می‌ورزند، که مثلاً بدون واسطه به معارف نتوان رسید، و بی‌دلیل به قضایا نتوان دست یافت؛ اگر علت نیست، احکام هم نیست. همه اینها برای اهل تفریق حجابند، زیرا ایشان به عالم شهود وارد نگشته‌اند تا دیده حقیقین داشته باشند، چشم‌انداز ایشان از منطقه دیدنی‌های چشم ظاهری تجاوز نمی‌کند.

گاهی این تلبیس به وسیله اولیاء به مقام تحقق می‌رسد. اولیاء خدا اوقات را مخفی دارند و کرامات را کتمان کنند تا ایشان را نشناسند؛ ظاهراً به لباس مردم ملبّس شوند به جهت عدم مزاحمت و عدم اشتها، و در بین مردم خود را مخفی کنند تا گمنام زندگی کنند.

حضرات اولیاء نمی‌خواهند که به جامعه معرفی شوند، اما از ناحیه حق، ایشان را رحمتی است. علم ایشان از افاضات و عنایات حق، و رهبری ایشان از ناحیه خداست. اسرار خلق و حد معرفت و درجات آنان را می‌دانند ولی اظهار نمی‌کنند. ایشانند که راه را یافته‌اند و جایی که استضاء نور کنند، شناخته‌اند و از ارتکاب معاصی ایمن‌اند. به کیمیای ایمان و اخلاص، بر قوه غضبیه و نفسانیه غالب آمده‌اند.

کیمیای اخلاص و ایمان و دین این است که عارف به توفیق حق آن قوا را مطیع و منقاد محض فرمان خدا گردانیده و بر آنها پیروز گشته است. چه اگر مغلوب نفس اماره می‌شد، نفس چون اسب توسن سوار خود را به چاه هلاکت می‌افکند. حضرات اولیاء به سبب تزکیه نفس و تقوی، نفس اماره را به مقام مطمئنگی رسانیده‌اند.

وقتی کمال ممارست بر تزکیه نفس و تجرد باطن از آرایش اغراض حاصل شود، و غبار افکار واهی از لوح دل شسته گردد، دل شایسته تابش انوار حقیقت شود و تجلیات حق در آن نمودار گردد.

ذات خدا را دو تجلی است: تجلی ربوبیت و تجلی الوهیت. تجلی ربوبیت موسی را بود «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا: پس چون پروردگارش به کوه جلوه نمود آن را ریز ریز ساخت و موسی بیهوش بر زمین افتاد». نصیب کوه از این تجلی، تذکدک و نصیب موسی صعه بود. اگرچه کوه پاره پاره شد و موسی بیهوش افتاد، ولی چون تجلی ربوبیت پرورنده و دارنده است، وجود کوه و موسی باقی ماند.

اما تجلی الوهیت محمد(ص) را بود که جملگی وجود محمدی را نابود کرد و در عوض، تجلی الوهیت ذات را در او به اثبات رسانید. این مقام را به هیچ یک از انبیاء ندادند، اما آنان که در مرتبه‌ای به این تشریف مشرف گردیدند از انبیاء و اوصیاء و اولیاء، از این خرمن الهی خوشه‌ای چند ایشان را دادند «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ، يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ: در حقیقت کسانی که با تو بیعت می‌کنند جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند، دست خدا بالای دست‌های آنان است» و خدای تبارک و تعالی در حق ایشان فرمود «كُنْتُ لَهُ سَمْعًا وَ بَصَرًا وَ يَدًا وَ لِسَانًا فَبِي يَسْمَعُ وَ بِي يَبْصُرُ وَ بِي يَنْطِقُ وَ بِي يَبْطِشُ: من سمع و بصر و دست و زبان او می‌گردم، پس به من می‌شنود و به من می‌بیند و به من اعمال قدرت می‌کند و به من سخن می‌گوید».

بالاترین میراث انبیاء

انسان‌هایی که مراحل طریق حق را طی می‌کنند، در هر مرحله‌ای از ناحیه حق، منصب الهی برای آنان اعطا می‌شود. البته اعطاء مناصب یکسان نبوده و برخورداری هر کسی به مراتب پاکی قلب اوست. دریافت این مناصب و مراتب سرانجام به پایه‌ای می‌رسد که آن فرد در ردیف حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء قرار گرفته و در زمره ورثه انبیاء محسوب می‌شود.

کدام عالم ورثه انبیاء است؟ نظر به سیمای کدام عالم و حتی نگاه نمودن به در خانه‌اش عبادت است؟ مسلماً اینان علمای ربانی هستند که وارثان حضرات انبیاء‌اند. چنان که به شخص وارث متاعی می‌رسد، برای فردی که در ردیف وراثت حضرات انبیاء محسوب گردد نیز حتماً متاعی می‌رسد.

تحقق مقام ورثه شدن منوط به این است که از ناحیه اعلی به او متاعی رسد، و الاّ نمی‌تواند وارث شود. میراث حضرات انبیاء و اوصیاء به علمای ربانی، همانا متاع اعلای علم و حکمت است.

جای بسی فخر و مباهات است که خدای تبارک و تعالی چنین منصبی را به کسی کرامت نماید که در ردیف حضرات انبیاء قرار گیرد، به او متاعی الهی رسد و حکم ارشاد برای او صادر گردد. چنین فردی که عالم و عامل به علم الهی است، سزاوار تعلیم و تربیت و ارشاد است.

همه حضرات انبیاء و اوصیاء برای ابلاغ حقایق و ترویج علوم و معارف حقه و نجات مردم، از خانه و وطن دور شده و انواع مشقات را تحمل کرده‌اند. حضرت رضا^(ع) مسافت طولانی مدینه تا طوس را طی فرمود و به آن مکان مقدس تشریف فرما شد. ظاهراً به عنوان ولیعهد، اما در اصل تحمل مشقات ایشان برای ترویج علوم حقه و ابلاغ حقایق بود.

در حقیقت شیعه و زایر واقعی کسی است که همان مراحل را بپیماید که حضرات انبیاء و اوصیاء و حضرت رضا^(ع) طی نمودند. طوبی بر عالمی که به توفیق و توجه خاص حضرت مولی، به پایه‌ای رسد که در ردیف وارثان حضرات انبیاء محسوب شود و به رضای حق مشغول ارشاد و ابلاغ حقایق گردد. چنین عالم ربانی زایر حقیقی حضرت رضا^(ع) است و برای او بشارت می‌رسد. طالبینی هم که با کمال عشق و علاقه، مسافت بعیده را طی نموده و به حضور چنان مرد الهی رسند، آنان هم در حکم زایرین حقیقی هستند.

خداوند تبارک و تعالی در قرآن مجید، اهل ایمان و عمل صالح را وعده خلافت الهی در زمین داده است: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ: خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین خود قرار دهد». ایشان سه گروهند:

گروه اول - علماء و فقهاء، حدّ بندگی ایشان از معرفت تا خوف عبودیت بیشتر نباشد، و ثمره توحید ایشان مقصور است به سلامت این جهان و عافیت آن جهان. دین و اسلام ایشان به الطاف حق است، اما با شواهد اغراض و شوائب حظوظ نفس ممزوج است؛ ایشان از ادراک نور معانی محجوبند.

گروه دوم - اقامت ایشان در اخلاص عبادات است و از شوائب اغراض و حظوظ نفس دورند، از تراجع فتور محروس و تا حدی دارای صدق و فضایل اخلاقی می‌باشند. اما رؤیت صدق و اوصاف بشریت و فضایل اخلاقی، سدّی گشت میان

ایشان و عالم نیستی. آری، مرد تا به عالم نیستی نرسد، حقایق توحید بر وی روی ننماید.

گروه سوم- کسانی هستند که به اقامت حق قائمند نه بر قیام خویش. حیات ایشان به فتوح تجرید است نه به روح تجنید. از حول و قوت خود محررند، از ارادت و قصد خویش مجرد. در دایره اقوال و اعمال ننمایند و در اسارت تصرف و اختیار نباشند. منشور سعادت و شقاوت خود نخوانند و از سراپرده غیبتشان بیرون نیاورند.

گروه اول مخلصانند که همه از او بینند؛ گروه دوم عارفانند که همه به او بینند؛ گروه سوم موحدانند که همه او را بینند. ایشانند که از دام تفرقه رسته به نقطه جمع رسیده‌اند و در ردیف طاهرین قرار گرفته‌اند «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ: خداوند توبه‌کاران و پاکیزگان را دوست می‌دارد»، چه مقامی که قاصد به مقصود رسیده و عابد به معبود و طالب به مطلوب و محب به محبوب. ایام فراق به سر آمده، کلام و سلام حق بی‌واسطه به او رسیده «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ: از جانب پروردگار مهربان به آنان سلام گفته می‌شود»، ایشانند که در روضه انس با جام قدس شراب وصال بیاشامند. چون سرمست این شراب طهور گشتند در طرب آیند، قفس کون بشکنند و به پر عشق سوی کعبه جانان طیران کنند و به مقصود رسند. چون به مقصود رسیدند از خود برستند، عقولشان مستغرق لطف گشته، دل‌هایشان مستهلک کشف شده، خود را گم کرده و او را دریافته‌اند، و نور روح ایشان به نور حبیب خدا پیوسته است.

نور محمدی (ص) که وجود اول بود «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي: اولین چیزی که خدا آفرید نور من بود»، اکنون مسیر ابد را گرفته که فرمود «لَا نَبِيَّ بَعْدِي: هیچ پیامبری بعد از من نخواهد بود». چون خورشید اسلام طلوع کرد، سایر ستارگان آسمان نبوت رخت برستند «إِذَا طَلَعَ الصَّبَاحُ اسْتُغْنِيَ عَنِ الْمَصْبَاحِ: چون صبح برآید، نیازی به چراغ نیست». فرمود اگرچه آفتاب صورت من در مغرب «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ: هر نفسی چشنده مرگ است» فرو شود، اما آفتاب دولت دین من به نظر خاص خدای رحمان به وسیله اوصیاء و اولیاء باقی ماند «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي قَائِمِينَ عَلَيَّ الْحَقَّ: همواره گروهی از امت من قائم بر حق هستند».

تشابه و وحدت اولیاء با انبیاء

علت غایی بودن انسان در عالم خلقت بدین معنی نیست که خداوند تبارک و تعالی دنیا و عقبی، یعنی کاینات را تنها برای یک نفر آفریده، و رسیدن قطره به دریا مختص به عده‌ای قلیل باشد، بلکه همه می‌توانند به مقام علت غایی برسند؛ هرچند الگو وجود مقدس اشرف کاینات و اهل بیت ایشان است.

بنابراین وقتی خداوند تبارک و تعالی خطاب به آن معلم اول بشر می‌فرماید «إِنَّكَ لَعَلِّي خُلِقْتَ عَظِيمٌ: به راستی که تو را خویی والا است»، این حسن خلق فقط مختص آن بزرگوار نیست، همه باید دارای حسن خلق شوند و در تحقق این امر در حد کمال بکوشند. مراد خدا از خلقت این است که همه مظهر اعلای خلق عظیم شوند، نه این که این امتیازات فقط در یک فرد باشد.

خداوند متعال می‌فرماید: «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا: من گنجی نهان بودم»، دوست داشتم آشکار شوم. مسلماً نظر این نیست که آن گنج را فقط یک نفر مشاهده نماید، بلکه همگان می‌توانند آن را مشاهده نمایند، نه این که سایرین هرچه سعی و کوشش کنند، نتوانند در کسب کمالات به آن محبوبین الهی برسند. حضرات معصومین علیهم‌السلام به توفیق حق، دارای طهارت تکوینی هستند، اما دیگران هم می‌توانند از طریق امتثال فرامین الهی به مقام طهارت تشریعی نایل گردند. حتی کسی که سال‌ها ره به خطا رفته، ممکن است دفعتهً به مقام توبه نصوح برآمده خود را به قافله برساند و مظهر اسماء و صفات حق شده دارای آن گنجینه الهی گردد.

اعتقاد بر این که انسان هرچه سعی کند، نمی‌تواند به محبوبین و مقربین الهی برسد، مسلماً موجب تفرقه و ایجاد شک و شبهه و رکود دل‌هاست. گرچه جز حضرات پیشوایان آسمانی، سایرین معصوم نیستند، اما هر کسی با استفاده از تعالیم عالیّه دین مقدس اسلام می‌تواند خود را به جایی برساند که در سلک بزرگان قرار گیرد، چنان که عارفان بسیاری رسیدند. یعنی افرادی که نه در ردیف اوصیاء بودند و نه در ردیف انبیاء، به آنان نیز خطاب رسید که تو از مایی و ما از تو. چنان که حضرت امام علی النقی علیه‌السلام خطاب به حضرت عبدالعظیم حسنی چنین فرمود: «أَنْتَ وَلِيُّنَا حَقًّا: تو به حقیقت از یاران و دوستان ما هستی». آری، انسان باید بداند که در اثر تزکیه نفس و تهذیب اخلاق و کمال انقیاد می‌تواند خود را به جایی برساند که در ردیف محبوبین درگاه الهی به شمار آید، به طوری که حضرت رسول

اکرم(ص) فرموده‌اند «إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا لَّيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ يَغْطُطُهُمُ النَّبِيُّونَ: همانا خدا را بندگان است که نبی نیستند، ولی انبیاء به آنان غبطه می‌خورند!»

خداوند متعال در قرآن مجید می‌فرماید «مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ: و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید جز از راه وحی یا از فراسوی حجابی یا فرستاده‌ای بفرستد و به اذن خود هر چه بخواهد وحی نماید. آری، اوست بلندمرتبه سنجیده‌کار». عنوان بشر در صدر آیه شریفه، مطلق است و مختص به حضرت رسول اکرم(ص) نیست. تکلم نیز مطلق است و شامل کلام تسدید و تشریعی است؛ تنها کلام تشریعی نیست که مختص حضرت رسول اکرم(ص) باشد.

در آیه شریفه فوق، تکلم خدا ظاهراً به نحو منفصله مانع الخلو است و جمع را شاید. قرینه منفصل و متصلی هم در بین نیست که تقیید عنوان بشر باشد. تکلم خداوند تبارک و تعالی با انسان به سه گونه است: گاهی بدون واسطه که در آیه شریفه با کلمه وحی یاد شده است؛ گاهی به واسطه حجاب معنوی؛ و گاهی با فرستادن رسول. این رسول هم مقید نیست، یعنی مختص به حضرت رسول اکرم(ص) نمی‌باشد، بلکه شامل آن بزرگوار و فرشتگان است.

هر حقیقتی که در این جهان به ظهور می‌رسد، اگر حقیقت علمی باشد به سبب تعلیم مربیان آسمانی است، و اگر حقیقت عملی باشد به سبب تربیت فرشتگان آسمانی است.

ای سالکین طریق خدا، بدانید وقتی علم الهی نصیب شما می‌گردد، به وسیله آن فرشتگان است. هیچ علمی نصیب هیچ دانشمندی نمی‌شود و هیچ عمل الهی نصیب هیچ انسان وارسته‌ای نمی‌گردد مگر به تعلیم و تربیت فرشتگان الهی.

هیچ فرشته‌ای نیست که او را مأموریت رسالت نباشد، همه فرشتگان علمی و عملی مأمور انجام امور رسالتند «جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا: خدایی که فرشتگان را پیام‌آورنده قرار داده است». از طرف دیگر همه فرشتگان در برابر کون جامع و انسان کامل ساجد و منقادند، بالاخص در برابر محبوبین درگاه الهی، حبیب خدا(ص) و اهل بیت ایشان. ایشانند که به تمام اسرار و علوم اولین و آخرین واقفند و به کل کاینات محیطند. در حقیقت ایشانند که کمال توانایی بر تفسیر کلام الهی را دارا هستند.

البته خداوند تبارک و تعالی چنان که گذشت در خیر و تعالی را به روی هیچ بنده‌ای نبسته است. بشر می‌تواند به سبب انقیاد به فرمان الهی همان تجلیاتی را مشاهده نماید که آن بزرگواران مشاهده می‌کنند.

مشاهدات باطنی مقربین درگاه الهی با مشاهدات ظاهری آنان از حیث مقام و مرتبت یکسان است. به طوری که در حضرات انبیاء و اوصیاء، مشاهدات عالم خواب و بیداری یا مشاهدات مابین خواب و بیداری آنان از لحاظ معنی یکسان است، زیرا که ظاهر و باطن ایشان یکی است. اما این امور در سایر افراد از لحاظ معنا متفاوت است، مگر عده معدودی که به توفیق الهی به مقامی رسیده‌اند که اغلب اوقات و نه همیشه، میان مشاهدات عالم ظاهر و باطن آنان تفاوتی نیست.

آری خداوند تبارک و تعالی فرقی مابین بندگان خویش نگذاشته است، لذا قلیلی از بندگان در اثر ریاضت و مجاهدت و تخلیه دل از رذایل و تخلیه باطن، به این مقام نایل گشته‌اند؛ اینان شبیه و ابدال حضرات انبیاء و اوصیاء هستند. چنان که حضرات ائمه اطهار^(ع) نسبت به حضرت رسول اکرم^(ص) در حکم ابدال هستند، شخصیت‌های والامقامی هم که مظهر صفات و کمالات آن بزرگواران می‌باشند، در مقامی به آنان هم ابدال اطلاق شده است.

در اخبار و احادیث معتبر آمده که روز محشر عده کثیری فوق‌العاده نورانی بوده، مردم تصور می‌کنند که آنان از جرگه حضرات انبیاء و اوصیاء هستند. ولی معلوم می‌شود که آنان نبی و وصی نیستند، بلکه در اثر تسلیم و رضا، خداوند تبارک و تعالی مقام و مرتبه آنها را تا مرتبه انبیاء بالا برده است. چه حصول امتیاز واقعی به وسیله قوه اختیاریه است که آدمی احکام الهی را اطاعت کند و برخلاف حق، رفتاری ننماید. برتری مقام انبیاء و اوصیاء نیز به وسیله طاعات و عبادات اختیاری آنان است، نه بر اساس امتیازات خاصی که از اول به آنان اعطاء شده است، زیرا در آن صورت نمی‌تواند امتیاز واقعی محسوب گردد.

تشابه ظاهری و باطنی قلیلی از اهل ایمان به حضرات انبیاء و اوصیاء تنها منحصر به عالم آخرت نیست، بلکه در مرتبه‌ای در این عالم تکلیف نیز تشابه و مشابهت صادق است. در این عالم، تشابه در اکثریت، تشابه روحی است هرچند امکان دارد زمانی تشابه جسمی نیز باشد که در این صورت به لطف پروردگار متعال، در مواقعی ظاهر هم وسیله‌ای برای مجذوبیت اهل حق می‌شود. البته مشابهت اولیاء خدا با حضرات انبیاء و اوصیاء در اصل در عالم حقیقت و معناست، چه در قبال تشابه روحی و قلبی، تشابه جسمی چندان هم مهم نیست.

بنابراین اگرچه از لحاظ ظاهر ممکن است بین اولیاء خدا با حضرات انبیاء و اوصیاء تشابهی وجود نداشته باشد، اما از دو جهت بین آنان تشابه وجود دارد:

اول- از لحاظ تحرک ظاهری و باطنی در اعمال، حتی اعمال ظاهری آنان نیز ناشی از تحرک قلبی است. اعمال خیر ظاهری صادره از آنان مشابه اعمال ظاهری انبیاء و اوصیاء و محبوبین الهی است. از این رو صاحب‌دلان و عارفان و اهل طلب، در مقام تجسس و تفحص مشابَهت، کمال دقت به اعمال ظاهر می‌نمایند، چنان اعمال ظاهری در معنا اعمال باطنی است.

دوم- از لحاظ تحرک قلبی که در واقع تشابه قلبی و روحی است. در اثر چنین تشابهی ممکن است در ساعتی تحرک ظاهری در آنان نمایان نگردد. پس در اصل، تشابه و مشابَهت از لحاظ دیده باطنی است نه دیده و سمع و شامه ظاهری.

مشابَهت روحی و معنوی مقامی است بس بزرگ که رادمردانی در سایه توفیق الهی به آن مقام رسیده‌اند. تشابه و تماثل اگرچه با یکدیگر تماثل دارند، ولی تشابه تا حدی با تماثل فاصله دارد. در اثر طی مراحل تشابه روحی و قلبی، ممکن است کسی به مقام تماثل برسد و مراحل تماثل را طی کند. حصول این مقام مستلزم ارتباط باطنی است، به طوری که محب مستهلک و فانی در محبوب شود؛ نور اعطایی به او در نور محض محبوب، فانی گردد. اما برتر از مقام تماثل، مقام وحدت است، این بالاترین مقام است و نصیب هر کسی نشود. آنان نجباء امت و اوتاد زمین‌اند، چه اوتاد وسیله استحکام موجود است. لذا چنان که به اهل بیت عصمت، نجباء و اوتاد اطلاق شده، در اخبار به اولیاء آنان نیز در مقامی نجباء و اوتاد ارض اطلاق شده است. چنان که حضرت علی (ع) فرموده: «قَدْ أَخْلَصَ لِلَّهِ فَاسْتَخْلَصَهُ، فَهُوَ مِنْ مَعَادِنِ دِينِهِ وَ أَوْتَادِ أَرْضِهِ: خود را برای خدا خالص کرد و خدا هم او را برای خود خالص نمود، پس او از معادن دین خدا، و اوتاد زمین اوست».

افرادی که در مقام تجسس و تفحص، آرزوی دیدار و زیارت حضرات انبیاء و اوصیاء را دارند، می‌توانند به نوع دیگری آن بزرگواران را زیارت کنند؛ و آن جستجوی افرادی است که از لحاظ روحی، در مقام تشابه بلکه تماثل و وحدت با آنان هستند. زیارت آنان به مثابه زیارت حضرات انبیاء و اوصیاء است که فرموده‌اند: «عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ: عالمان امت من، مانند انبیاء بنی اسرائیل هستند».

عالمان علوم ظاهری و باطنی

علم، شریف‌ترین وسیله برای قرب حق است. علم، صفت حق است به شرطی که با خشیت توأم شود. علم بی‌خشیت، علم نیست. خدای تبارک و تعالی کسی را عالم خواند که دارای خشیت باشد «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ: از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می‌ترسند». علامت خشیت آن است که تعلیم و تعلم سالک برای رسیدن به وصال باشد نه به خاطر دنیا «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا: مثل کسانی که تورات بر آنان بار شد و بدان مکلف گردیدند آنگاه آن را به کار نبستند همچون مثل درازگوشی است که کتاب‌هایی را بر پشت می‌کشد».

حضرات انبیاء از خود دو علم باقی گذاشتند: علم ظاهر و علم باطن. علم ظاهر آن علم نافع است که صحابه از قول و فعل حضرت رسول اکرم (ص) فراگرفتند و حضرات ائمه اطهار علیهم السلام از آن پیروی نمودند. علم ظاهر بسیار است از جمله کتاب و سنت و تفسیر و آثار و اخبار و فقه و توابع آنها.

علم باطن، معرفت به آن معانی است که در مقام «أَوْ أَدْنَى: فنای مطلق» و در حالت «لِي مَعَ اللَّهِ: معیت با خدا» حاصل شده است. علوم باطنی بسیار است از جمله علم ایقان، علم تصفیه، علم معرفت نفس، علم معرفت دل، علم صفات جمال، علم صفات جلال، علم تجلی صفات، علم تجلی ذات، علوم غیبی و علوم لدنی. این همه برای آن است که سالک را در راه سلوک دین و عالم یقین، تعلیم و تعلم «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا: و خدا همه اسماء را به آدم آموخت» حاصل گردد.

علماء چند طایفه‌اند: یکی آن که علم ظاهر داند. دوم آن که علم باطن داند. سوم آن که هم علم ظاهر و هم علم باطن داند، و چنین فردی از نوادر روزگار است که خیر و برکت آن به شرق و غرب عالم رسد.

علماء ظاهر سه طایفه‌اند: مفتیان، قضات، مذکران.

مفتیان دو طایفه‌اند: طایفه اول هم عالم زبانند و هم عالم دل؛ عالم عامل‌اند و دارای خشیت، تعلیم و تعلم و فتوی و نشر علوم ایشان همه به رضای حق است، نظر از دنیا منقطع دارند. طایفه دوم از لحاظ زبان، عالم و از لحاظ باطن و دل، جاهلاند؛ علم ایشان توأم با خشیت نبوده، تعلیم و تعلم و فتوی و نشر علم ایشان، توأم با اخلاص نیست.

دوم قَضَات، حضرت رسول اکرم (ص) فرمود «الْقَضَاءُ ثَلَاثَةٌ قَاضِيَانِ فِي النَّارِ وَ قَاضٍ فِي الْجَنَّةِ: قَضَات سه قسمند، دو در دوزخ‌اند و یکی در بهشت». آن دو که در دوزخ‌اند، یکی آن که به علم قضاوت عالم نیست و قضاوت او از روی جهالت و هوای نفس است. دوم این که به علم قضاوت عالم است لکن به علم قضاوت عامل نیست، او هم از سر نادانی و هوای نفس قضاوت کند. اما قاضی سعید کسی است که به علم قضاوت عالم و عامل شود.

اما مَذْکَرَان، ایشان نیز سه طایفه‌اند: طایفه‌ای از آنها فصلی چند سخنان مصنوع و مُسَجَّع بی‌معنی که فاقد علوم دینی است فراگیرند، و صد گونه تصنع و شیادگری به وجود آورند که چگونه خلق را به بدعت اندازند و عوام را به تعصب اغواء کنند.

دوم صالحین که سخن از بهر خدا گویند و خلق را به زهد و تقوی و ورع خوانند و آثار و اخبار و سیر صلحاء گویند «أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ: با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن».

سوم استادان الهی که به علم ظاهر و باطن آراسته و از مکاشفه الطاف خاص الهی، علوم لدنی دریافته‌اند. این مَذْکَرَان مدتی واعظ نفس خود بوده‌اند و خلق را از خرابات دنیا و مستی غفلت رهانیده و با شراب جمال ساقی «و سَقَاهُمْ رُبُّهُمْ: و پروردگارشان به آنان می‌نوشاند» سرمست گردانیده‌اند و سلسله ذوق و عشق ایشان را بجنبانیده‌اند. هر کسی به قدر همت خویش نصیب خود بردارد «قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ: هر گروهی آب‌شخور خود را بشناخت».

نگاهی به تاریخچه زندگی علما نمایانگر این است که علما و فقها و راهنمایان اقسامی دارند: بعضی علما تا حدی حقایق و معارف و علوم حقه را از جوامع دریافته و عین آن را به طالبین تحویل داده‌اند. برخی دیگر مقداری از آنچه را از جوامع دریافت نموده‌اند، به جامعه برگردانده و تعلیم داده‌اند. اما در میان فقها و هادیان الهی افرادی هستند که بالاتر از آنچه از جامعه دریافت کرده‌اند، به جامعه تحویل داده‌اند.

عالم ربانی و عارف الهی، مسلماً عالمی است که بیش از آنچه از جامعه دریافت کرده، به طالبین و متعلمین تعلیم داده است. این امر شایسته تأمل و تفکر است که او این علوم بالاتر را از کجا فراگرفته؟

گرچه زیبایی و جاذبیت در ارائه واقعیت‌ها به نظر عده‌ای مطلوب و مفید است، ولی چه بسا واقعیت‌ها و ظاهراً حقایق و معارفی که بسیار ناقص و نارسا ارائه شده است. لکن علمای ربانی و بزرگان که بر حقایق و واقعیت‌ها در حد کمال اشراف و احاطه دارند، آنها را برای مردم، کامل و منطقی هضم و تسهیل نموده‌اند؛ ایشان از کلام خدا و محبوبین درگاه حق برخوردار گشته‌اند.

ایشانند که بی‌پرده جمال و کمال محبوبین خدا را می‌بینند. آن منکر شوربخت حجاب افکنده شبِ ردّ ازل، نسبت از حضرت رسول اکرم (ص) جز ابوطالب نبیند. دیده‌ فاروق باید، روشن کرده قبول صبح ازل تا جمال و کمال مردان الهی ببیند، لکن غافلین را از حدیث این دولت خبری نیست.

قبلاً اشاره شد که غافلین دو قسم‌اند: یکی آن که از دین خود بی‌خبر، سر به دنیا نهاده و مست شراب غفلت شده، صلاح خود را نمی‌داند و به شقاوت ابدی دچار می‌گردد. دوم غافل الهی که از گرایش به دنیا غافل، سلطان حقیقت در دل او مستولی گشته و از مکاشفه جلال احدیت چنان مستهلک و مستغرق شده که از خویشتن غایب گشته است، نه توجه به دنیا دارد و نه عقبی، جز کمال و جمال حق نمی‌بیند.

آری واصلین، چون به مقام مناجات و راز و نیاز با حق برمی‌آیند، کلمات و جملاتی که از لسان آنان جاری می‌شود، حق تعالی آنها را به سینه ایشان نهاده و به لسان مقدسشان جاری می‌نماید؛ از این‌رو تمام احوالات آنان از ناحیه اعلی است. گرچه امر است بر تفکر قبل از تکلم، اما در این مقام، تفکری مقدم بر تکلم آنان نشده بلکه جملات خدایی به اراده حق بر زبان آنان جاری می‌گردد.

چشمه بی‌پایان الهی

یکی از موضوعات مهمی که در قرآن مجید مورد توجه واقع گردیده و به آن سوگند یاد شده است، عصر و زمان است. ظاهراً برای کلمه مقدس «وَالْعَصْرِ: سوگند به عصر» معانی مختلفی بیان گردیده، مانند زمان بعثت حضرت ختمی مرتبت (ص)، عصر درخشان ظهور حضرت مولای زمان (ع) و نیز هنگام غروب و شامگاهان. اما همه این معانی از لحاظ ظهور آثار الهیه، قرینه یکدیگرند و اختلافی مابین آنها مشهود نیست.

«وَالْعَصْرِ» از لحاظ معنی کمالیه، اشاره است بر تعلیمی بسیار عظیم و آن، کمال توجه است به استمرار حرکات زمان که هر لحظه انقطاع خود را اعلام

می‌نماید. بالاخص کمال توجه به آن عصر و لحظاتی که تعالیم عالی‌ه الهیه متجلی است، تا هر بیداردل بتواند از آن لحظات بهره‌مند گردیده به کمال مطلق رسد. چنان که بیداردلان و تشنگان آب زلال معرفت، واقعیات و حقایق را از این جویبار دایماً در جریان، اخذ نموده و در حد کمال مجذوب جاذبه الهیت می‌شوند.

بنابراین، سوگند به عصر اشاره است بر عظمت اعلای آن زمانی که عالی‌ترین استعدادهای انسانی به مقام فعلیت آیند و جوهر اصیل انسانی بارور گردد. حد اعلای این تجلی در محضر مقدس محبوبین الهی است، و تشنگان وادی حیرت و متعشان آب زلال وصال، باید آن آب حیات را از آنجا جستجو کنند.

آری عارف سالک، چشمه بی‌پایان برکات احمدی است. عارف الهی یکی از آیین‌داران دریای بی‌زوال فیض سرمدی است. آن صاحب جان پاک و روح تابناک، دست از تزکیه و تهذیب برندارد و کوشش و همت خود را جز بر پرورش ابدار الهی در کشتزار دل و جان انسان‌ها نگمارد.

عارف الهی می‌کوشد تا چراغ دقایق و لحظات انسان‌ها را از مشعل همواره روشن لاهوت که خویشتن استضاء کرده، بی‌فروزد. او در آتش عشق ربوبی می‌سوزد و از مشرب قدس احمدی (ص) و مکتب انس علوی، درس عشق و کشف و عروج می‌آموزد.

او می‌خواهد جامهٔ جان انسان‌ها را در کوثر آرامش فروشوید تا دست از سفرهٔ سیاه عالم طبیعت برکشند. هر کلمه‌ای که عارف الهی بر تشنگان وادی حیرت گوید و هر اشاره‌ای بر جان مشتاقان کند، گرهی از طرهٔ رحمت می‌گشاید. چنان کلامی سبب می‌شود که در وجود سالکین، تحرکی و در قلبشان ارتعاش و عروجی و تغییرات و تبدلات خاصی پدید آمده، از بند نفس آزاد گردند و به عقول عالی‌ه الهی پیوندند.

مأموریت حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء، برای تطهیر نفس است. تطهیر نفس به وسیله عقل سلیم امکان‌پذیر است. هرچه مراتب عقل فزونی یابد، مراتب ایمانی و هدایتی و علمی نیز بیشتر خواهد شد. منشأ همه برکات از عقل الهی است، همان عقلی که در خلقت، رتبهٔ اول را حایز است.

حضرت رسول اکرم (ص) می‌فرماید: نماز غیرعقل آثار کمالی ندارد، ولو ظاهراً عبادات او زیاد باشد. عبادات او صورت عبادت است نه حقیقت آن. رسیدن به هدف اعلی به نورانیت عقل و دل است. معراجیت نماز به وسیله عقل الهی است. نایل گشتن به مرتبه اعلای کمال به وسیله عقل الهی است که حق تعالی در شأن آن

فرموده «مَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ: چیزی محبوب‌تر از تو نزد خود نیافریدم». اتصال دل با خالق دل به واسطه عقل الهی است «إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ إِتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ إِتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا: اتصال روح مؤمن به روح خدا، شدیدتر از اتصال نور شمس به آن است».

سیری در کلام حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء، بیانگر این حقیقت است که کمال توجه به روح الهی، عقل الهی و قلم الهی شده است. «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمُ: اولین چیزی که خدا خلق کرد قلم است». «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ: اول چیزی که خدا آفرید عقل است». «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ رُوحِي: اول آنچه خدا خلق فرمود، روح من است». گرچه این سه نور الهی ظاهراً از هم جدا به نظر می‌رسد، لکن باطناً عقل الهی، قلم الهی، روح الهی همه در حکم واحد بوده و تفاوتی بین آنها مشهود نیست. اگر اشاره شده اولین چیزی که خدا آفریده، قلم است مسلماً آن قلمی است که عظمت فوق‌العاده‌ای را نشان دهد که نور کمال الهی در آن متجلی باشد. در مقام سیر الهی و عروج قلبی، در اصل «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ: نخستین چیزی که خدا آفرید»، روح مقدس محمدی^(ص) است که هستی خود را در شعله‌های عشق جمال ازلی سوزانید و همه هستی خود را به جانان باخت.

سالکان صاحب بصیرت را در مقام ارادت کشف شود «سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ: به زودی نشانه‌های خود را در افق‌های گوناگون و در دل‌هایشان بدیشان خواهیم نمود» که این سه نور الهی را هیچ یک بر دیگری تقدم و تأخیری نباشد. اگر در مراتب بعضی تقدیم و تأخیری افتد، این نه از سهو عالم کشف، که از سهو نظر نفس، در ادراک معانی غیب است، و یا از سهو قوه متفکره است که در مقام ضعف قوه عاقله، سفیره عالم غیب و شهادت می‌باشد. زیرا آنچه از عالم غیب مکشوف نظر روح گردد، قابل تفاوت و نقصان نبود، چه نظر روح مؤید به مدد نور الله است «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ: بپرهیزید از هوشیاری مؤمن زیرا که او به نور الهی می‌نگرد»، آنانند که زنگار ظلمت از آئینه دل و فطرت زدوده‌اند.

بنابراین هر جا روح الهی هست، عقل الهی هست. روح الهی بدون عقل الهی امکان‌پذیر نمی‌باشد و کمال توجه به آن قلم و روح و عقل الهی شده است. هدف از خلقت که عبادت و اطاعت و مطیع و منقاد محض فرمان حق بودن است، بدون آن روح الهی و عقل و قلم الهی تحقق نمی‌پذیرد.

مادام که سالک خود را به سبب تزکیه و تصفیه به آن مقام نرسانده، در شک و تردید است مگر این که مراحل حقیقت را طی کرده و به آن روح الهی و قلم الهی و عقل الهی برسد. این موفقیت بدون هدایت اولیاء خدا، آن صاحبان عقول الهیه، حاصل شدنی نیست.

جویندهٔ راستین باید تحت تعلیم استاد الهی قرار گیرد و برای رهایی از دام خودبینی و تشخیص حقایق و تفکیک آنها از خیالات و اوهام، دست به دامن اولیاء الهی زند. سالک طریق حق باید آینهٔ قلبش را از غبار معاصی و ظلمت شک و تردید بزدايد و دیدگانش را به نور پرفروغ هدایت مشعل‌های الهی که استاد الهی در سر راهش برافروخته منور گرداند، تا راه را از بی‌راهه شناخته و به افراط و تفریط نگراید. در این مقام است که تراوشات عقلی و فکری چنین فردی الهی خواهد بود. بدون اتکاء به استاد الهی که پرتوی از ارادهٔ خداوندی است، نمی‌توان آن قلم الهی را پرورش داد؛ قلم الهی اولیاء خداست که بال و پر طیران در فضای حق را می‌آراید. تکیه بر ظواهر کلام اوصیاء و اولیاء بدون استاد ربانی، سالک را به مقصد نمی‌رساند. تنها اولیاء خداوند که حقایق را بر تشنگان حقیقت نشان می‌دهند و عطش او را به لطف خود فرومی‌نشانند.

با اتکاء به نفس و بدون گرایش به محضر مردان الهی، بصیرت باطنی انسان به مقام تحقق نمی‌رسد. کسانی مراتب بصیرتشان به کمال رسیده که دست به حبل‌المتین الهی زده‌اند. نتایجی که آنان از ادراک معانی ارثه می‌دهند، بی‌کم و کاست بوده و فاقد افراط و تفریط است. در شأن و مقام صاحبان آن قلم و آن روح و عقل الهی، این آیه شریفه بس که خدای تبارک و تعالی آن را محل سوگند خود قرار داده است «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ: نون، سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند».

معانی عالی‌ه قرآن در حضور مقدس محبوبین درگاه الهی است. اگر عارف الهی بتواند قطره‌ای از آن دریا اخذ نماید و ذره‌ای از کل را ارثه کند، در اثر الطاف و مرحام بی‌پایان باطنیه حق است که از جملهٔ آن علل، استادان الهی و واجدین شرایط هستند. اگر فردی موفق شود که حقیقتاً آیات الهیه از زبانش جاری گردد، مسلماً در اثر کمال توجه به کلام و تعلیم بزرگان است.

علماء و عرفاء، حکیمان الهی

عنوان حکمت ظاهراً ورد زبان عام و خاص است، لکن برای اکثریت مردم معنا و مفهوم حقیقی آن آشکار نشده است. عده‌ای چنین پنداشته‌اند که منظور از

حکمت، مطالبی است با الفاظ و لغات غامض و کلماتی ظاهراً خوشایند و جذاب؛ بعضی نیز گمان کرده‌اند که حکمت، پاره‌ای جملات عرفانی یا فلسفی است. امروزه به همین سبک کتب فراوانی به نام فلسفه و عرفان و حکمت وجود دارد، اما کمتر اثری از آثار عرفان حقیقی و فلسفه و حکمت اسلامی در آنها مشاهده می‌شود.

اغلب افراد پای‌بند الفاظ و لغاتند، اما شیفتگان الفاظ و اصطلاحات باید بدانند که با این امور هرگز نمی‌توانند از محیط مادی به عالم دیگر قدم گذارند. بسا افرادی که در مدت عمر خود موفق به تألیفات زیادی شده و مفتخر باشند که مجلدات کثیری کتب عرفانی نوشته‌اند، ولی متأسفانه موقع ترک این دار فناء، چندان اثری از عرفان و حکمت اسلامی در آنان نباشد.

آری، به فرموده حضرت رسول اکرم (ص)، کلام، معرف متکلم و حال اوست، اما تشخیص و تمیز کلام هم بایی است. عرفان و فلسفه اسلامی و حکمت حقیقی، ماوراء کتب مرسوم مؤلفین و دانشمندان ظاهری است و در پیشگاه الهی، عارفان و حکیمان حقیقی شخصیت‌های دیگری هستند. در بینش الهی، ارزش حقیقی کلام به این است که از روی معرفت و حال قلبی و معنوی باشد.

غذای روح، معارف است و این معارف، مقامات و درجات اوست، جنت اوست بلکه فوق آن، که بهشت‌آفرین را یافته است. اگر آدمی روح خود را از معارف بازدارد، در این صورت آن ذخایر، آکنده از زخارف شده، درکات اوست، این است حقیقت. باید بدانیم که قلم ردّ بر معرفت فکری زدن و خط بطلان بر منشورات براهین عقلی کشیدن، در حقیقت خط بطلان بر هستی خویش زدن است.

تحصیل یقین به مطالب حقیقیه، به حکمت است و آن بر دو گونه است: یا به نظر و استدلال و یا به تصفیه و استکمال.

نظر و استدلال، شیوه اهل نظر است و ایشان را علماء و حکماء خوانند. بزرگان فرموده‌اند: در تحصیل حکمت بکوشید، زیرا مبنای پیشرفت عقلی به احتجاج و استدلال است و آن بر سه قسم است: برهان، خطابه و مجادله احسن. چنان که خدای تبارک و تعالی در قرآن مجید می‌فرماید: «أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» بخوان به راه پروردگارت به حکمت و موعظه حسنه و مجادله کن با ایشان با آنچه بهتر است.

اما تصفیه و استکمال در تحقق حکمت، شیوه اهل فقر است، همان فقری که حضرت رسول اکرم (ص) فرمود «الْفَقْرُ فَخْرِي: فقر افتخار من است» که ایشان را عرفاء و اولیاء خوانند. گرچه هر دو طایفه حکمایند لکن فاصله مابین طایفه اول و ثانیه

بی‌نهایت است. طایفه ثانیه به موهبت خدای تبارک و تعالی فایز به درجه کمال شدند و از مکتب‌خانه «وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا؛ و از نزد خود بدو دانشی آموخته بودیم» بهره‌مند گشتند. ایشانند که به وراثت انبیاء که صفوت خلایقند، اقرب و اولایند.

آری، عرفاء و اولیاء آن مردان الهی هستند که به توفیق حق از ناحیه اعلی به آنان حکمت اعطاء شده است. گرچه حکمت معانی مختلفی دارد، لکن معنای اصلی آن یعنی علمی که وسیله رسیدن انسان به کمال سعادت است. وقتی خداوند تبارک و تعالی به فردی حکمت عطا فرماید، به او علمی کرامت نموده، که هم وسیله رسیدن او به سعادت است، و هم به او این سمت و مقام اعطا شده که می‌تواند عدۀ کثیری را به سعادت نایل گرداند.

علم حکمت به افرادی اعطاء می‌شود که مراتب حکمت نظری و عملی را طی نموده‌اند. از این‌رو بزرگان فرموده‌اند: علمی که در واقع نقش مؤثری در زندگی و سعادت انسان دارد، همانا دو علم حکمت نظری و حکمت عملی است.

بنابراین شخصیت‌هایی که به آنان مقام مأموریت ارشاد مردم کرامت شده، افرادی هستند که در دانشگاه الهی مراحل عالم حکمت نظری و عملی را طی نموده و فارغ‌التحصیل دانشگاه حکمت الهی هستند. اگرچه این امر ظاهراً معلوم و آشکار نیست و هر کسی نمی‌تواند آن تعلیم و تعلّم را مشاهده نماید.

آری اولیاء خدا در مکتب آن محبوب الهی تعلیم دیده‌اند که فرمود: من آن کوه بلندم که سیل علوم و معارف الهی از من سرازیر می‌گردد. همان طور که حضرت مولای متقیان فرمود: من در دامن حضرت رسول اکرم (ص) پرورش یافته‌ام و هر روز ابوابی از علوم الهی به روی من گشوده شد، مردان الهی نیز تربیت یافتگان خاص آن مکتب‌اند. استاد آنان، استاد ظاهری نیست، بلکه تعالیم عالیه و باطنیه به آنان می‌رسد.

سیل علوم و معارف که از کوهسار بلند وجود اوصیاء سرچشمه می‌گیرد، از سینه اولیاء خدا جاری و سرازیر می‌شود و جویبارهای علم را تشکیل می‌دهد. چنان سیل عظیمی که ایستادگی در قبال آن محال است، و تنها هر کسی به نسبت پاکی قلب خود می‌تواند از کناره‌ها و سواحل آن تا حدی برخوردار گردد. اما اسیران نفس و دنیا، چگونه می‌توانند مردان الهی را بشناسند و از کلام مقدس آنان استفاده نمایند؟! حرکات غیرالهی آنان سبب شده که گمان کنند که در صف اول نیکانند

«وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند، و عده‌ای نیز عمداً حق را انکار می‌کنند.

فردی که هدفش خودنمایی و جلوه‌گری است، آیا او خویشتن خود را نمی‌شناسد؟ «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ»؛ بلکه انسان خودش از وضع خود، آگاه است» انسان به نفس خود بصیر و بلکه بصیره است. چه در اینجا «ة» نه تاء تأنیث که تاء مبالغه است، همانند اطلاق کلمه علامه به دانشمندی در مقام مبالغه در علم و دانش او. «وَلَوْ أَنِّي مَعَاذِيرُهُ» هر چند در ظاهر برای خود عذرهایی بتراشد» هرچند اعمالش را از دیگران مخفی دارد و ظاهراً با عذرهایی خود را پاک نشان دهد، اما از خود که نمی‌تواند بپوشاند. آیا او به آن ساعت آخرین توجه دارد، یا به خاطر اسارت در نفسانیت و به طمع جاه و مقام، فکر نمی‌کند که ساعتی هست؟!

آیه شریفه فوق که انسان را به کیفیت قلب خود توجه می‌دهد، در جهات مثبت هم صادق است، لذا از این بابت هم هرکس به نفس خود بصیر است. مردان الهی آن شخصیت‌های والامقامی هستند که مراحل علم حکمت نظری و حکمت عملی را طی کرده و تحت تعالیم حق و حضرات اولیاءاند. همان طور که حضرت مولای متقیان^(ع) می‌فرمود: من بوی وحی و نبوت را همیشه استشمام می‌نمایم، حضرات اولیاء نیز بوی حق و حتی بوی حقیقت وحی و نبوت را استشمام می‌کنند. البته در شامه مادی، آن قدرت نیست که بوی حقیقت و علوم لدنی را استشمام نماید، اما شامه باطنی و ملکوتی و لاهوتی می‌تواند بوی حقایق را ادراک نماید.

برادران حضرت یوسف موقعی که از مصر برگشته و پیراهن او را برای حضرت یعقوب می‌آوردند، «فَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ» و چون کاروان رهسپار شد» حضرت یعقوب از فاصله چند فرسنگی با قاطعیت تمام فرمود «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ» به درستی که بوی یوسف را می‌شنوم»: من بوی حقیقت یوسف را درک می‌نمایم. در محفل مقدس مردان الهی نیز یک نکته الهی، یک عطر باطنی وجود دارد.

حضرات اولیاء آن مردان الهی هستند که شب و روز در پی تجسس در گرانمایه علم الهی هستند. آنان به خوبی این تعلیم را فرا گرفته‌اند که ارشاد انسان‌ها با علم حکمت است و آنان شایسته‌ترین افراد برای تحصیل علوم حکمیه‌اند. چنان که حضرت رسول اکرم^(ص) فرمود «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَحَيْثُ وَجَدَهَا فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا» حکمت گمشده مؤمن است، پس هر کجا بیابد، فراگیرد که او از همه بدان

شایسته‌تر است». حضرت مولای متقیان^(ع) نیز در تشریح این جمله مقدس فرمود «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَاطْلُبُوهَا وَلَوْ عِنْدَ الْمُشْرِكِ: حکمت گمشده مؤمن است پس آن را بطلبید ولو نزد مشرکان باشد». چه بسا مطالب حکمیه را مشرک هم بتواند حفظ نماید، اما حفظ مطالب حکمی بدون عمل، حکمت نیست.

آری، ممکن است کسی از حکمت بهره‌چندانی نداشته باشد، ولی حقایق را متذکر گردد. یا فردی که پای‌بند مذهب نیست در کلامش برخی معانی باشد که خود او به آن توجهی نکرده است. همچنین امکان دارد شخصی عین حقیقت را بنویسد ولی خود او به آن حقایق که اقتباس یا استعمال نموده و یا در لحظه‌ای به قلبش خطور کرده، کاملاً پی نبرد. لذا امر است شنونده یا خواننده در آن کلام حکمتی سیر نماید تا از نتایج آن، هم خود و هم سایرین فیض‌یاب شوند.

ممکن است پاره‌ای مطالب را یکی دو قرن پیش بزرگان نوشته باشند و در آن جمله‌ای از تعلیم حضرات معصومین^(ع) را تشریح نمایند که در آن زمان مورد فهم و استفاده واقع نگردد، ولی آیندگان بهره ببرند.

قلوب شکسته، مظهر قدرت الهی است. حضرات اولیاء که مظهر اعلاى اسماء و صفات الهی هستند، مراتب شکستگی قلبشان در حد کمال است. چشمه‌های علوم و معارف از سینه‌مردان الهی جاری است و کلام آنان باران رحمت الهی است، اما کو آن طالب حقیقی، آن صاحب فطرت و قلب پاک؟ کو آن صاحبان تزکیه و تهذیب که در پیرامون این مشعل‌های فروزان الهی بنشینند؟

خوشا به آن پاکدلانی که با کمال عشق و علاقه از این مشعل‌های فروزان الهی کسب فیض می‌نمایند، و می‌دانند به هر قلبی که این مشاعل فروزان پرتو افشانی نماید، هرگز طوفان جهالت به آن راه نیابد.

صاحبان ولایت الهیه

مسئولیت هرکس در پیشگاه الهی به نسبت عقل و علم و شرایط محیط و تعلیم عالیّه دریافتی و قوای باطنی اعطا شده به اوست. ممکن است برخی افراد در شرایطی واقع شده باشند که بیش از بعضی دیگر، از حقایق و تعلیم عالیّه الهیه برخوردار گردند. لکن اگر هرکدام به نسبت قوا و تعلیم دریافتی حرکت نمایند، مقام و مرتبه آنها در پیشگاه ربوبیت مساوی بوده و یکسان مأجور هستند. اگر گروه اول به نسبت قوا و امکانات خود تحرک چندانی نداشته باشند، هرچند حرکتشان

سریع‌تر از گروه دوم به نظر رسد، اما اجرشان از گروه دوم کمتر است زیرا حرکت آنان با امکاناتشان وفق نمی‌دهد.

برخی افراد به مصلحتی ظاهراً نسبت به افراد دیگر مزیت دارند، چنان که علم و قدرت و ادراک فوق‌العاده‌ای به حضرات انبیاء حتی در ایام طفولیت اعطاء شده است، اما آن بزرگواران به نسبت امتیازات اعطایی در درگاه احدیت مسئول و مأجورند.

بسا افرادی از عالمان که در حدّ انبیاء مأجور گردند، زیرا هر کسی در درگاه الهی به نسبت قوا و استعدادهای اعطایی و تعالیم دریافتی و شرایط محیطی خود، مأجور است. عقل سلیم نیز به ضرورت وجود چنین افرادی گواهی داده و به ترجیح و امتیاز آن معترف است.

بنابراین اگر خداوند متعال از لحاظ ظاهر و باطن، عده‌ای را بر عده دیگر ترجیح داده، این امتیاز ظاهر یا باطن، دلیل بر مقام اخروی آنان نیست. هرکس می‌تواند با استعدادهای الهی داده شده به او، منشأ خیرات و برکاتی باشد و مقامات اخروی را کسب نماید.

در درگاه الهی مقبولیت شرط است و در بازار حقیقت، خریدار قلب سلیم‌اند. هر که صاحب‌دل است در آن درگاه با عظمت مقبول است و مقام صاحبان تعقل، از همه بالاتر است. مؤمن محقق در آنجا احبّ است از مؤمن مقلّد.

در واقع مقبولیت یا عدم مقبولیت و نیز مراتب سیر صعودی یا نزولی هر فردی به نسبت کیفیت نیت اوست. البته معرفت به کیفیت دل و مراتب سیر علوی یا سفلی آن، جز برای صاحبان کمال اخلاص یا مخلصین، برای سایرین مطلقاً امکان‌پذیر نیست.

اگر مراتب سیر صعودی و علوی عارف الهی به حد اعلی رسد، معرفت این سالک واصل در مرتبه کمال بوده و نور آن در قلبش متجلی است. چنین رهروی از مقام خود مجازی یا ورطه هلاکت تفرقه، رهایی یافته و به بحر بی‌کران جمع نایل گشته، در زمره حضرات اصفیاء و در جرگه معصومین قرار گرفته است؛ با این تفاوت که عصمت آنان تکوینی و عصمت آن که به مقام جمع رسیده، تشریعی است.

عصمت نوری است که خالق لم یزل از گنجینه‌های ذاتی خود عنایت فرموده است. مشاهده این مقام جز صاحبان بصیرت را میسر نیست و تشریح و تفصیل و توجیه و تفسیر آن، حتی مخلصین را نیز نشاید. چه سمع ظاهر قدرت و توانایی استماع ندای قدسی را درباره معصومین ندارد. توجیه و تفسیر این مقام و معرفت به

آن، به کلام بسیطیه است نه مرگبه، و کلام بسیطیه در عبارات نگنجد و تفصیل آن، غیر اهل معنا را نشاید.

اولیاء خدا، آن شخصیت‌های با عظمتی هستند که خدای تبارک و تعالی ایشان را از خلق برگزیده، و خوف آتش دوزخ و طمع بهشت بر دل ایشان راه نیابد «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ: آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند». عشق خدا ایشان را از تعلقات بریده و از تصرفات هوای نفس واخریده، و هرکس را به درجتی قیام داده و بابتی از ابواب معانی بر دل ایشان گشوده است. خدای تبارک و تعالی مقام ولایت بر نفس و تصرف بر دیگران را به ایشان عنایت فرموده است.

آنان به لطف حق موفق به انجام اعمال و خدماتی هستند که به مردم نفع رساند و ثمره‌ای را به وجود آورد که مدام گسترش و انبساط یابد و تا انقراض عالم برکاتش به خود آنان هم برسد، و اعمال جماعتی را که به سبب ایشان به طی راه حق موفق شده‌اند، در ترازوی اعمال خود ببینند. در حقیقت اگر از کسی اثری باقی نماند، گویا به این دنیا نیامده یا بیهوده آمده و بیهوده رفته است.

بعضی اولیاء ظاهراً از مردم کناره‌گیری نموده و به ارشاد آنان اشتغال ندارند، اما باطناً به اصلاح مردم مشغولند و انتظام عالم از آثار برکات آنهاست. مقام آنان در ولایت، مقامی عجیب و غریب است و فقط عده معدودی به حقیقت حال آنان راه دارند؛ آنان مصداق تجلی کمالیه «كُنْ فَيَكُونُ» هستند.

گرچه معنای آیه فوق را برخی آنی‌الوجود و بعضی ظهور اراده حق تعالی دانسته‌اند، اما معانی گوناگونی در آن جلوه‌گر است و تمامی جلوات آن منشعب از یک نور می‌باشد؛ لکن عارفان کامل جلوه کمالیه آن را با دیدگان دل مشاهده می‌نمایند.

وقتی ایمان و معرفت عارف به کمال رسد، سرانجام روح و کالبد جسمانی او در اثر استیلای نور کمالیه «كُنْ فَيَكُونُ: باش پس بی‌درنگ موجود می‌شود» تبدیل به آن جلوه و نور کمالیه می‌گردد. آنگاه حقیقت معنای «كُنْ فَيَكُونُ» در وجود او متجلی و به توفیق الهی مستغرق دریای جلوات جلوه کمالیه آن می‌شود. مسلماً این معنا ماوراء سایر معانی و مفاهیم آیه شریفه است که در جهات بسیاری ظاهراً و باطناً مشهود می‌باشد.

خداوند متعال گرچه عالم را برای اظهار کمالات وجود و اخراج معانی که در قوه هستی است، به سوی فعل آورده است، اما حکمت بالغه او چنین اقتضاء کرده که

بعضی از معانی، بی‌واسطه از طرف خود به فعلیت درآید، و بعضی به دست بندگانی صادر شود که از ارکان عالم معنا هستند؛ آنان جامع کمالات و مقاماتند. اشتغال به دنیا آنان را از یاد حق غافل نمی‌کند، در عین اشتغال از آن فارغ بوده و به یاد حق هستند؛ یادی که در خواب هم از آنان جدا نمی‌گردد.

اولیاء خدا، چنان یاد حق و معنا به نفسشان رسوخ کرده که نفس آنان بدان منتقش شده است. همانند کاغذی که آن را با هیئت خاصی بریزند و به آن هیئت شکل بگیرد، بعداً خروج از آن شکل و هیئت، مشکل است. یاد حق، نفس را از پراکندگی ضبط کرده، نمی‌گذارد که معطل ماند و یا تخیلات فاسد به سراغش آید. آنان هم به یاد حق هستند و هم عملشان به مقتضای یاد حق است، و هیچ امری آنان را از این یاد غافل نمی‌گرداند.

حضرات اولیاء، آن شخصیت‌های والامقامی هستند که مراحل و منازل طریق حق را پیموده و راه‌های هموار و ناهموار آن را می‌شناسند. ایشانند که می‌توانند ارشاد دیگران را متعهد گردند. مانند مردی که مراحل و منازل بیابانی را طی کرده و راه‌های هموار و ناهموار آن را شناخته و می‌تواند راهنمای دیگران در آن بیابان گردد، صاحبان ولایت نیز می‌توانند راهنمای دیگران در طریق حق شوند؛ آنان مجذوب و محبوب خدا هستند. مجذوب سالک که محبوب خداست، پس از مشاهده و مکاشفه، قدم در راه مجاهدت می‌نهد و راهنمای دیگران می‌شود.

اولیاء، تفسیر قرآن ناطق

فردی که برای او مقام آشنایی با قرآن حاصل گردد، قطعاً او به احکام الهی عالم و عامل می‌شود. آشنایی با قرآن مراتبی دارد و کمال مرتبه آن وقتی است که عارف الهی در حد کمال، به آیات قرآن عالم و عامل باشد.

مراتب علمی هر فردی به نسبت ادراک معلوم برای اوست. بزرگان فرموده‌اند علم آن است که به معلوم رسد. اگر علم به معلوم نرسد، علم ظاهری است. علم وقتی از ظواهر خارج می‌شود که به معلوم برسد. رسیدن به معلوم نیز مراتبی دارد، لذا مراتب علمی هر فردی به نسبت مراتب وصال اوست به آن معلوم.

قرآن مجید ما را به تفکر و تعقل دعوت می‌کند. تلاوت قرآن وقتی حقیقتاً سودمند است که انسان به سبب تفکر و تعقل و تعمق، متکلم را در کلامش مشاهده نماید و صاحب سخن را در بین سخن زیارت کند. این است که حضرت علی^(ع)

فرمود: خداوند متعال در قرآن مجید به بندگانش تجلی کرده، ولی ایشان آن خدای متجلی را مشاهده نمی‌نمایند.

بنا به کلام محبوبین الهی، سهم هر مفسری از قرآن مجید به مقدار ارتباط او با مجاری وحی است. کسی که فقط در محدوده علوم ادبی و معانی ظاهری بحث می‌کند و از منطقه فصاحت و قلمرو بلاغت و نظایر آنها بالاتر نمی‌رود، پیوند او با قرآن مجید فقط در محدوده علوم ادبی و معانی ظاهری و نسبت به بعضی از معابر گسترده آن است. آری، آن کس که پیوند او با قرآن مجید در محدوده علوم اعتباری است، بهره او از قرآن در محدوده علوم اعتباری است. اما کسانی که از علوم تکوینی قرآن و مشاهدات باطنی آن بهره‌مندند، درهای «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا: اگر از خدا پروا دارید برای شما نیروی تشخیص حق از باطل قرار می‌دهد» و روزنه «ثُمَّ لَتَرَوْنها عَيْنَ الْيَقِينِ: سپس آن را قطعاً به عین‌الیقین می‌بینید» به روی ایشان گشوده است. به لطف الهی و به برکت حبیب او، حجابات بسیاری از چهره دل ایشان برطرف می‌گردد؛ آنان مردان الهی و سالکین راستین طریق حقدند. امید آن که این درهای رحمت به روی همه مسلمین گشوده شود.

حبیب خدا، آن انسان کامل و قرآن ناطق، قبل از تنزل قرآن، در مقام قوس صعود از همه مجاری وحی عبور کرد، لذا به اسرار و تأویل‌های قرآن مجید، قبل از تنزل آن به جهان کثرت و تقسیم آن به آیات محکمه و متشابهه آگاه بود، زیرا که طهارت محض در ایشان به مقام تحقق رسیده بود. البته طهارت را مراتبی است و هرکس به مراتب تقوای خود از آن بهره‌مند است. همانطوری که حقیقت قرآن بدون حجاب، مشهود حضرت رسول اکرم (ص) و اولاد طاهرین او بود، درهای معانی قرآن بر اولیاء حق نیز گشوده است.

بنابراین، گرچه ما همه نسبت به کتاب آسمانی مقرر و معترفیم که «لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ: هیچ تر و خشکی نیست مگر این که در کتابی روشن ثبت است» اما به حکم قرآن باید معانی «لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ: هیچ تر و خشکی» را در تشریح و تفسیر اهل ذکر مشاهده نمود و از لسان جان و دل ایشان شنید.

شکر لایتناهی خدای راست که از فضل و رحمت نامتناهی خود در هر عصری از اعصار، این اهل ذکر را که همانا حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاءاند، عنایت فرموده است. بدون حضور در محضر اولیاء، ادراک «لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ» امکان‌پذیر نیست.

استضاء و استفاضه اولیاء از خورشید آسمان حقیقت، از حبیب خدا (ص) است. ایشان جز سخن خدا و اهل ذکر نگویند، زیرا که ایشان تفسیر قرآن ناطقاند و آنچه از آن خورشید آسمان حقیقت استضاء می کنند، به سایرین بالاخص به طالبین افاضه و اضائه می نمایند.

بنابراین، تفسیر حضرات اولیاء، تفسیر حضرت اشرف کاینات، بلکه تفسیر خداست. این افراد والامقام کسانی هستند که سخن ایشان تالی قرآن است، به شرطی که هرکس بتواند در خور فهم و عقل خود و نسبت به اخذ تعالیم عالیه از مکتب مولی از این تشریحات و تفسیرات برخوردار گردد. این تفسیرات و تشریحات را در تقریرات و تحریرات ایشان می توان دریافت، زیرا آنچه تحریر می گوید، تقریر نیز بدان گویاست.

اگر کسی اندرون خود را از اغیار و آلودگی ها مصفا دارد، کلام اولیاء را در تقریرات و تحریرات ایشان درمی یابد، و به توجه باطنی استاد، آن کلام را تحت مطالعه دقیق قرار داده و حقایق را استخراج می نماید و با ظاهر و باطن قرآن آشنا می گردد.

قرآن را از لحاظ معانی، ظاهری است و باطنی. باطن قرآن هم باطنی دارد، آن باطن هم باطن دیگر به طوری که از لحاظ معانی توقفی نیست؛ قرآن کلام خداست و باید هم چنین باشد. اما هر کسی نمی تواند بر ساحت اقدس باطن قرآن گام نهد. هر فردی به فراخور حال و به نسبت مراتب علم و یقین و ایمان و صفای قلب و تزکیه نفس و تقوای خود، می تواند از باطن قرآن برخوردار باشد.

ظواهر معانی قرآن مربوط به افراد مبتدی است، لکن معانی بطونیه آن مربوط به اهل باطن یا منتهیان است. مراد از منتهیان این نیست که ایشان به تمام معنا، معانی لایتناهی قرآن را می دانند، بلکه هر وقت بخواهند می توانند به پیشگاه انور مردان الهی راه یابند و از محضر آن راسخون در علم، از معانی باطنیه قرآن برخوردار شوند. حتی اگر وقتی در خلوتگاهی مستقیماً هم متوسل شده درخواست معانی باطنی قرآن بنمایند، خدای تبارک و تعالی خود ایشان را تعلیم می فرماید، چه او قلب انسان را موضع وحی و الهام قرار داده است.

خدای تبارک و تعالی انسان را خلق نفرموده مگر این که آن کنز مخفی را بر او آشکار نماید. باید دانست که آیات قرآن و معانی باطنیه آن از آن کنز جدا نیست و هر کسی به مراتب معرفت و بصیرت خود می تواند از این گنج برخوردار شود و آن را مشاهده نماید.

منظور از خلقت، عشق به آن کنز خفی است. کسی که آن کنز را مشاهده کند، در او محبت به وجود می‌آید و عشق در درونش شعله‌ور می‌گردد. بدون مشاهده آن کنز، چگونه ممکن است آن محبت و عشق به وجود آید؟

خلاصه ریاضات و مجاهدات حضرات انبیاء و حضرات اوصیاء و اولیاء، برای این است که دل‌ها را احیاء کنند تا بتوانند به دیده باطن آن کنز پنهانی را مشاهده نموده و عاشق شوند. آری، بالاترین نعمت الهی برای انسان، عشق است، خدا عشق است. این عشق است که عارفان کعبه جلال و جمال و عاشقان جمال ازلی و پروانگان دیوانه شمع ازل را وادار نموده که روی دل متوجه دیار حق کنند و نه با وسایل ظاهری، که به پای دل به درگاه الهی روند.

از لحظه‌ای که این عشق و اشتیاق در آنان به وجود آمده و نیت پاکشان بر این قرار می‌گیرد که به سوی دیار حق حرکت کنند، در واقع آنان در راه عشق و وصال هستند ولو خود بر حال خویشتن واقف نباشند. آنان با اقرار و اعتراف به عجز و قصور، خود را لایق پیشگاه الهی ندیده زبان حال و قالشان این است که الهی، در جایی که حضرت اشرف کائنات عرض کند «مَا عَبْدُنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَمَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ: ترا نپرستیدیم چنان که سزاوار پرستش تو بود و ترا نشناختیم چنان که شایسته شناخت تو بود» ما چه گوییم؟!

می‌دانیم یکی از شرایط اجابت دعا، امکان و ازمینه است که در قبولی دعا تأثیر به‌سزایی دارد، مانند مشاهد مقدسه، زمان‌های متبرکه، لیالی و ایام مقدسه؛ هرچه زمان و مکان مقدس‌تر، تأثیر دعا بیشتر. البته زمان و مکان بذاته شرافتی ندارد و شرافت یافتن آنها به خاطر انسان کاملی است که مظهر صفات خداست.

گرچه این مظاهر را مراتبی است ولی انسان می‌تواند به توفیق حق، مظهر تام صفات الهی شود و طهارت خود را به حد اعلی رساند و چون قطره به دریا پیوندد. سالکین حقیقی در واقع نور خدا و محبوب درگاه اویند، آنان وقتی به محضر مقدس مقربین الهی نایل می‌گردند، در حقیقت از عالم ناسوت به عالم ملکوت، از ثری به ثریای آسمان حقیقت، و از عالم ادنی^۱ به عالم «أَوْ أَدْنٰی: مقام فنای مطلق» قدم می‌گذارند. البته هر عالمی را مراتبی است و هر کسی به نسبت معرفت خود از آن عالم برخوردار می‌گردد.

محبوبین درگاه الهی در زمان و مکان متوقف نشده، می‌خواهند در عالم لازمان و لامکان قرار گیرند. ایشان می‌خواهند خلوتی اختیار کنند که دلشان خالی و فارغ از اغیار باشد تا در آن عالم لازمان و لامکان به خدا رسند. محبوبین درگاه الهی

محتاج زمان و مکان نیستند، در حضور حق زمان و مکان مطرح نیست، آنان جز خدا نمی‌بینند.

اولوالالباب، مشاغل فروزان الهی

انسان اگر بخواهد با ظواهر این عالم ارتباط پیدا کند، حواس ظاهری او کافی است. اما برای ارتباط با مغز و روح این عالم و یا ارتباط با باطن کلام حضرات اولیاء، باید دارای عقل باطنیه گردد.

در ابتدا عقل انسان با حس و وهم و خیال آمیختگی دارد، چنین عقلی نمی‌تواند حقیقت را درک و مشاهده کند. لکن وقتی علم و معرفت انسان به کمال رسید و در اثر تفکر و تزکیه توانست حقیقت را درک نماید، او صاحب عقل باطنیه است، زیرا که استقلال حقیقی خود را بازیافته است.

آری، علاوه بر ارشاد رسولان ظاهری، در درون هر کسی یک رسول باطنی وجود دارد که به نسبت تزکیه و تقوی می‌تواند کلام او را بشنود. افرادی که در اثر تزکیه و تصفیه به آن مقام رسیده‌اند که قلبشان نشیمنگاه حق تعالی است، در آن مقام به سمع باطن، حقایقی را می‌شنوند که سمع ظاهر نمی‌شنود، و حقایق را به دیده دل می‌بینند و تصدیق می‌کنند. تصدیق دیدگان ظاهر در مقابل تصدیق دیدگان قلب، در حکم عدم است.

قرآن مجید اتصالاً انسان‌ها را به تفکر وادار می‌نماید، حتی در آیات بسیاری توصیه به تفکر در باب محسوسات می‌کند، زیرا راه معقولات از محسوسات می‌گذرد. البته این تفکر باید پراکنده نباشد و تنها مربوط به حواس ظاهری نشده و ادامه یابد. تفکر باید مبتنی باشد بر مطالعات علمی باطنی، بر آزمایش‌ها و استفاده از آثار فکری بزرگان. چه از اهم عللی که انسان را به پرتگاه خذلان می‌اندازد، همانا غرور و تکبر و بی‌توجهی بر کلام بزرگان است. تفکر در کلام بزرگان، بهترین ذخیره برای روح انسان است. بالاترین تفکرات، تفکر در باب توحید است که پایه اصلی اسلام می‌باشد. این تفکر از فرائض اصلی و مهم دین مبین اسلام است.

لازمه تفکر، علم باطنی است و بدون علم، تفکر امکان‌پذیر نیست. امر به شیء، در حقیقت امر به مقدمه آن شیء است، لذا امر به تفکر، در واقع امر به تحصیل است. بدون علم، تزکیه و تهذیب ممکن نیست، زیرا در نتیجه تهذیب و تزکیه است که عقل و قلب هماهنگ می‌شود. انضباط از کانون عقل ناشی است و آشفته‌گی از کانون دل، و مراد از تهذیب و تزکیه، هماهنگ کردن این دو کانون است.

آن مردان الهی که در محسوسات و معقولات تفکر می‌کنند و این تفکر آنان را به نامحدودات مطلق می‌رساند، همانا اولوالالباب یا حضرات اولیایند؛ ایشانند که می‌توانند خدای خویش را بخوانند. اکثر مردم خدا را می‌خوانند لکن خواندن خدا دو گونه است: یکی آنگاه که علل و اسباب از انسان منقطع شود و او در مقام اضطراب قرار گیرد. در این حال، رو آوردن به خدا برای نفس کمالی در بر ندارد. دیگر آن که انسان خود را از کل اسباب و وسایل منقطع سازد. این کمال نفس است و وقتی انسان به این مقام می‌رسد که عقل او از سلطه وهم و خیال آزاد گردد، در این صورت قضاوتش صحیح است. اما عقلی که مقهور وهم و احساس است، چگونه می‌تواند حقیقت را درک کند! لذا حضرت علی^(ع) می‌فرماید: کسی که عاشق چیزی گشته و نفس او در آن باب طغیان کند، او را شب کوری دست دهد. بدین معنی که در تاریکی‌های حوادث که انسان نیازمند عقل باطنی است، محروم می‌ماند و توان درک حقایق را ندارد.

خورشید هدایت همواره در قلوب مقدس اولوالالباب تابان است. آنانند که همیشه به جهان به دیده عبرت می‌نگرند. این صاحبان عقول باطنیه، هرگز مغلوب و مقهور نفس اماره نمی‌گردند، زیر عاقبت وخیم بوالهوسان را مشاهده کرده‌اند. آنان دارای گوش شنوا و چشم بینا هستند و واقعیات امور دنیا و حالات گذشتگان را مورد مطالعه قرار داده‌اند. آدمی تا به این مقام نرسیده، قدرت شنوایی قلب او ضعیف است و نمی‌تواند ندای الهی را بشنود. لکن اولوالالباب قدرت شنوایی قلبشان در حد کمال است، و هر آن ندای الهی و وجدان را می‌شنوند. آنان را بیم سقوط در پرتگاه جهان نیست، زیرا چنگ در عروۃ‌الوثقای الهی زده‌اند. سینه آنان مخزن اسرار الهی است و شمع هدایت در دل ایشان فروزان است، آن شمعی که طوفان‌های حوادث نمی‌تواند آن را خاموش کند.

اولوالالباب همان آزادگانی هستند که هر آنچه را رنگ الهی نداشت، در سفره رنگین گذاشتند و گذشتند. مرحبا به این مردان الهی که چگونه با خدای خویش معامله کردند، جان خود را فروختند و جمال حق را خریدند، و چه معامله خوبی با خدا کردند.

اولوالالباب آن مردان الهی هستند که هرگز تردید بر وجود آنها راه نمی‌یابد. اما افرادی که هنوز در محسوسات متوقفند و نخواسته‌اند به تفکر ادامه دهند، و یا نیروهای غیررحمانی مانع آنان گردیده، مدام در مقام تردیدند و نمی‌توانند تصمیم الهی بگیرند. از این‌رو بزرگان فرموده‌اند افرادی که به مقام یقین نرسیده و در تردید

بسر می‌برند، مانند تخته سنگی هستند که در امواج اقیانوس گاهی به اوج خیزند و گاهی به حسیض، فاقد ثبات و استواری بوده و نمی‌توانند تصمیم الهی اتخاذ کنند. حضرات اولیاء، آن رادمردانی هستند که توانسته‌اند پرده تزویر و ریب و ریا را از چهره حقیقت بردارند، شاهره هدایت را از کوچه‌های باطل برای طالبان حقیقی نشان دهند و راه را برای طالبین بنمایانند.

اولوالالباب، آن مردان الهی هستند که مشعل فروزان الهی را برافراشته‌اند. گمگشتگان بیابان‌ها که از دور این مشعل‌های فروزان الهی را می‌بینند، ظاهراً به این مشعل‌ها نزدیکند، اما آنها را مشاهده نمی‌کنند.

خوشا به حال آن گمگشتگانی که طالب حقیقی و تشنه حقیقت‌اند و به دنبال این مشعل‌های فروزان در حرکتند و علم الهی را برافراشته می‌بینند. طالبانی که در زاویه جهالت و غفلت غنوده بودند و جز تاریکی محرمی نداشتند، لکن چون حقیقتاً طالب بودند، به وسیله کلام اولیاء، این مشعل‌های فروزان الهی، از خواب غفلت بیدار شدند و به محض مشاهده آن، عاشق و دلداده و شیفته جمال ازلی گشتند.

زیباترین و عالی‌ترین حرکت

همه موجودات ظاهری باشند و یا باطنی، هر آنی در حرکتند و در مقام حرکت، هر یک را نسبت به سایر موجودات، افتراقی است و اجتماعی؛ و اگر ظاهراً توقفی در آنها مشهود و یا محسوس گردد، دلیل بر سکون نیست. پس، حرکت منحصر به انتقال مکانی نبوده دارای انواع و اقسامی است، مانند حرکت ظاهری، حرکت باطنی، حرکت صعودی، حرکت نزولی، حرکت دوری. اما در عالم معنا نمی‌توان همه اینها را حرکت تلقی کرد، چه در اصل، حرکت آن است که به سوی حق باشد.

از دیدگاه حکمت، حرکت معانی وسیع‌تری دارد و از جمله معانی الهیه آن، سیر تدریجی از وصفی به وصف دیگر است. در جریان از قوه به فعلیت درآمدن، گرچه هر حرکتی را جزئاً یا کلاً می‌توان مجازاً یا عادتاً فعل نامید، لکن فعلیت واقعی وقتی تحقق یابد که طی مراحل به پایان رسد. این سیر تدریجی را که نه بالقوه است و نه بالفعل، بلکه واقع است میان قوه و فعل، حرکت گویند.

البته اوصاف بالقوه‌ای که در یک شیء وجود دارد، ممکن است حصول آنها به طور تدریجی انجام گیرد و یا دفعتاً واحده. سیری در حالات و حرکات سالکین الی الله و بزرگان بیانگر این است که بعضی از حرکات ایشان، یعنی صیور نشان از وصفی

به وصف دیگر، دفعتاً واحده است و گاهی برعکس، علایم و نشانه‌های فعلیت به تدریج ظاهر می‌گردد تا آنگاه که به حد کمال برسد.

گاه ممکن است اراده و مشیت الهی بر این تعلق گیرد که اهل ایمان یک حرکت الهی کنند و اولین مراحل فعلیت آن نیز به حصول پیوندد. اما این حرکت مقدس برای هدفی باشد که آنان از آن بی‌اطلاع بوده و دفعتاً واحده خود را در بوتۀ آزمایش مشاهده نمایند. این حرکت برای مشخص شدن عیار طلای اخلاص است که در بین آنان، طلای خالص اخلاص از آن کدامین قلب است. آری، با محک حقیقت، سرایر و اسرار و کیفیت و کمیت درون‌ها آشکار گردیده، معلوم می‌شود که مرد الهی شایستگی چه مقامی را داراست.

هر حرکتی که از موجودی ظاهر می‌شود، آثار عمیق و کثیری دارد، ولی همه آنها قابل شهود و مشاهده نیست. قسمتی از آثار بلکه حداقل آن برای همگان قابل مشاهده است، ولی افرادی که حضور قلبشان در عالم معنا در مرتبه کمال است، احساس و ادراک و مشاهده آنها نیز در حد کمال می‌باشد.

بسیاری از حرکات ظاهریه و فعل و انفعالاتی در نزدیک انجام می‌گیرد که بشر از احساس و ادراک آنها عاجز است تا چه رسد به این که حرکات باطنیه، محسوس و مشهود او گردد. بنابراین در صورتی کل آثار حرکت یک موجود، محسوس و مشهود می‌شود که احساس و ادراک انسان در حد کمال باشد.

در بین حرکات و آثار و خواص آنها، حرکت و اثری در مرتبه اول قرار دارد که ادراک و مشاهده آن بر سایر آثار، کمال غلبه و استیلا را داشته باشد و بلکه سایر خواص و آثار و ادراکات، همه مطیع و منقاد چنان ادراکات و مشاهدات خاصه گردند.

اعمال، آثار وجودی انسان است و هر عمل را آثار و خواصی است. تشخیص و تمیز اعمال و درک مراتب ارزش و بهای آن، خود بایی از ابواب معرفت است. هر چه وجود انسان پاک‌تر و خالص‌تر باشد، آثار وجودی او با ارزش‌تر است.

مسئلاً حرکتی که ماوراء سایر حرکات است، حرکت الهیه انسان کامل است، اعم از این که ظاهری باشد یا باطنی. علت برتری کیفیت حرکات مردان الهی و آثار و خواص آنها، هدف‌گیری خالص خدایی آنان در هر حرکت ظاهری و باطنی، مادی و معنوی است. حرکت معنوی اثری است از آثار قدسیه برای بشارت عظیمی، چه در مقام حصول بشارت الهی علایم و آثار معنوی ظاهر می‌گردد. بزرگان این آثار و علایم را تشبیه به ستارگان درخشان نموده‌اند. منظور از حرکت ستاره درخشان،

حرکت مرد الهی و آثار معنوی فوق‌العاده او است، چه او در واقع یکی از ستارگان پرنور آسمان حقیقت است.

اگر حرکات و آرزوها و امکانات مادی برای فرد هدف شود، موجب بدبختی است و در صورتی که وسیله برای انجام امور الهی باشد، قابل تقدیر و تقدیس است. بدا بر حال فردی که حرکتی از حرکات خود را هدف قرار دهد یا جز حق، آرزویی در کانون قلبش نهفته باشد، یا امکانات دنیوی و مقاصد ظاهری هدف او شود. برای سنجش حرکات کمی و کیفی موجودات، مقیاسی وجود دارد. چنان که واحد مقیاس کمیات و کیفیات متفاوت است، واحد مقیاس موجودات ظاهریه و باطنیه نیز متفاوت است. برای حرکت انسان الهی میزانی نیست، کیفیت حرکات مردان الهی و آثار و خواص ناشی از آن را نمی‌توان اندازه‌گیری کرد، زیرا شیئی قابل مقیاس و اندازه‌گیری است که در آن محدودیت باشد. موجودی که لایتناهی است و یا متصل به نامتناهی و دریای بیکران است، چگونه می‌توان آن را سنجش و میزان کرد؟!

چه سعادتی برتر از این که به توفیق حق، این مقام و منصب نصیب شود که همه حرکات و گفتار انسان از حق و به حق و نماینده محوریت او باشد؛ آثار و خواص چنین مأموریت و حرکت، لایتناهی است.

آری، وقتی محرک الهی است، آثار آن در همه احوال چه در مقام نگاه باشد یا گفتار و نوشتار و یا حتی ظاهراً سکوت، همه گل‌های زیبای الهی و باطناً کلمه طیبه است. مراد از کلمه طیبه، نه همان کلمه طیبه ظاهری، بلکه هر حرکتی است که از فرد عارف ظاهر شود و هر اثری است که از او باقی ماند. آثار و کلمات او در معنا سدره‌المنتهی است و در عالم الوهیت ثبت و ضبط است. این کلمات و حرکات و آثار پاک، همواره در مقام صعود به سوی حق است «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»: سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود و کار شایسته به آن رفعت می‌بخشد».

اعمال پاک و زیبای سالکین طریق حق که آثار وجودیه الهیه آنان است، مدام به سوی حق حرکت می‌کند. در واقع حرکات و آثار آنان، گل‌های زیبایی است که در بوستان حقیقت روییده و پژمردگی و زوال به آنها راه ندارد. گل‌های ظاهری در بوستان طبیعت در فصل بهار در مقام عطر افشانی است، لکن طالبین را بوستانی و بهاری دیگر است و طالب حقیقی هر آنی می‌تواند وارد آن بوستان حقیقت شده و از عطر گل‌های زیبای آن برخوردار شود و به توفیق حق دارای ثبات قدم گردد. امید

آن که همگان بالاخص دانشمندان و طالبان علم، چنان تجلی را که از وسایل الهیه برای ارشاد و سعادت ابدی آنان است، ظاهراً و باطناً مشاهده نمایند.

هدایت، بزرگ‌ترین مأموریت انبیاء

خداوند تبارک و تعالی در آیه شریفه «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ: اوست آن که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت» برای طالبین حقیقی تعلیم انقطاع داده و خود شرایط تحقق آن را فراهم می‌فرماید. هم‌چنین به نکته‌ای بسیار ظریف و باریک اشاره می‌نماید تا قلوب متوجه آن شده، به کلی از غیر او منصرف گردند و آن، «هُوَ الَّذِي بَعَثَ: اوست آن که برانگیخت» است. یعنی انگیزش برای هدایت فقط توسط خدا و مظاهر او صورت می‌گیرد. کسی می‌تواند دیگران را تزکیه نماید و علم و حکمت الهی به آنان بیاموزد که برانگیخته خداوند باشد.

رسول شامل حال عموم فرستادگان الهی است، لکن کمال مراتب معنای علیایی آن در حضرت رسول اکرم (ص) متجلی است. بنابراین افرادی که خواهان تزکیه و علم و حکمت الهی هستند، باید به خدا و مظاهر صفات وی تمسک جویند و در مقام تعلیم و تربیت، از ماسوای ایشان منقطع گردند. علت انتخاب «أُمِّيِّينَ: بی‌سوادان» نیز آن است که خداوند تبارک و تعالی اولاً بفهماند و بشارت دهد که راه کمال و وصال برای همگان باز است، و ثانیاً اعجاز الهی را بنمایاند.

آری خداوند متعال به لسان لاهوتی و جبروتی این معنی قدسیه را متجلی می‌سازد که تحقق معنی الهیه «بَعَثَ: برانگیخت» جز آن قادر مطلق، کسی را نشاید که رسولی برانگیزد درس ناخوانده و نانوشته و استاد نادیده، از میان افرادی که در غایت جهالت و ضلالت بودند، تا ایشان را به آیات آفاقی و انفسی متوجه سازد و نیروی عاقله باطنی آنان را به آثار و خواص این دو آفاق و تأثرات آن دو از یکدیگر معطوف نماید.

این آثار و خواص و نتایج قدسیه آنها که به وسیله نیروی عاقله باطنی ارائه می‌شود، در حقیقت تعالیم کبیره‌ای است برای جریان و سریان و شکوفایی عقل الهی که سبب تقویت مراتب بصیرت دیدگان دل و شکوفایی سایر حواس باطنیه است. چنان این قوا را آماده تعلم از علوم واصله می‌گرداند که دیده باطن از مقام «بِي يُبْصِرُ: به دیده من می‌نگرد» می‌نگرد و سمع باطن از مقام «فَبِي يَسْمَعُ: به سمع

من می‌شنود» می‌شنود. خلاصه آن که کل قوای ظاهری و باطنی انسان را برای اخذ کمالیه اصول بالاخص عالم توحید بسیج نموده، دل را برای پذیرش علوم علوی و لدنی که از نور حقیقت محض منور است، آماده می‌سازد.

البته تا زمین دل مستعد برای رشد و بارور شدن ابدار الهی نباشد، هرچه باغبان در آبیاری و پرورش آن بکوشد، جز تضييع بذر و خسارت جسمی و جانی، او را ثمری حاصل نگردد. اما اگر زمین دل مستعد شده و برای تربیت و پرورش باغبان قابلیت یابد، آن آبیاری و مراقبت و حفاظت او از آفات که در حقیقت تجلی معنای «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ: کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد» است چنان اشجار طیبه باطنی را که «أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ: ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است» به کمال رساند که خود را و قلوب مستعده و طالبین حقیقی را از آن ثمرات طیبه و قدسیه بهره‌مند گرداند.

روی زمین هیچگاه از برانگیختگان حق، از حجج الهی و صدیقین خالی نیست و در هر عصری شخصیت‌های بزرگ وجود دارند. آنان دارای مقامات بزرگی هستند و مأموریت خطیری دارند که باید آن را انجام دهند. البته در پیشگاه الهی اجباری در پذیرش مأموریت نیست، چنان که به حضرت رسول اکرم (ص) خطاب شد که آیا مقام نبوت را می‌پذیرد یا نه؟ همه سفراء مقدس الهی به اختیار و از روی کمال عشق و علاقه مأموریت الهی را پذیرفته‌اند. بعضی شخصیت‌های بزرگی هم بودند که این بار مسئولیت را نپذیرفتند.

سالکین طریق حق با کمال اشتیاق مأموریت‌های الهی را تقبل کرده، در جهت احیاء قلوب تلاش می‌نمایند. گرچه احیاء مرده اعجاز است ولی از آن مهم‌تر و برتر، احیاء قلوب مرده به توفیق حق است.

مأموریت از ناحیه حق، یک مأموریت باطنی است که به توفیق الهی نصیب عارف می‌گردد و از او انجام آن مطلوب است، هرچند نتایج مثبت و یا ظاهراً منفی در بر داشته باشد. مسلماً در هر مأموریت باطنی جهات مثبت آن غالب بر جهات منفی است، ولو ظاهراً جهات منفی دارای نمود بیشتری گردد.

به عبارت دیگر، از ازل تا ابد هر مأموریتی که از ناحیه اعلی بر بنده‌ای محوّل می‌شود، حرکت او حرکتی است خدایی و هرگز ممکن نیست که محصول شجره حرکات خدایی، منفی باشد. اگر احیاناً برخی جهات منفی هم نمایان گردد، در قبال جهات مثبت آن در حکم عدم است. اما مشاهده این جهات مثبت و منفی در توان

همگان نیست و تنها برای فردی میسر است که به فضل الهی، صاحب بصیرت خدایی باشد.

بنابراین همچنان که در وجود خداوند تبارک و تعالی و در وجود حضرت قائم^(ع) و در قیام قیامت هیچگونه شک و شبهه‌ای نیست، در ثمرات خدایی و جهات مثبت و شیرین مأموریت‌های الهی و غلبه آن بر جهات منفی نیز هیچ تردیدی وجود ندارد. اگر در مأموریتی که از ناحیه اعلی به حضرات معصومین محوّل شده، احياناً جهات منفی ظاهر گشته، عاقبت به مرور اثرات منفی آن ناپود و به دیار عدم رهسپار شده است. برای مرد الهی مأموریت از ناحیه اعلی، یک منصب خدایی بوده و سعادت بزرگی است و اثرات معنوی آن حرکات باطنی مافوق تصور است.

غالباً افرادی که در عالم حقیقت سیر می‌کنند، نه ادعایی دارند و نه طالب جاه و مقام و مال و منال دنیوی هستند، و نه خواهان آنند که مشکلاتشان به دست دیگران رفع شود. توجه کامل آنان به مأموریت الهی خود برای ابلاغ حقایق است، و همواره آماده استقبال از رنج‌ها و ناملایمات در برابر انجام وظایفند و جز خدا چیزی نخواهند.

اگر فردی خواهان مقام والا در پیشگاه الهی است، به مصداق آیه «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقٰیكُمْ»: در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست» باید بر مراتب تقوای خود بیفزاید، و کسی می‌تواند به مرتبه والای تزکیه و تقوی برسد که تحمل مشکلات آن را داشته باشد.

ممکن است به نظر رسد اهل وصال و افراد متقی که در طریق نیل به مرتبه کمال تزکیه و تقوی در تلاشند، با عالم و عامل شدن به تعالیم بزرگان مشکلاتی ندارند، غافل از این که سختی‌ها و مشکلات آنان از همه بیشتر و شدیدتر است، اما با توکل بر خدا عاقبت، پیروزی با آنهاست. چه تکیه آنان به قدرت بزرگی است که همیشه فاتح است و یقین دارند که سرانجام مشکلات را در قبال پایداری برطرف خواهد کرد.

علت موفقیت کمالی سالکین و عارفین الهی، مواجهه طولانی مدت آنان با مشکلات و شداید و مقاومت و ایستادگی در قبال آن است. تشخیص سختی و مشکل، کار هرکسی نبوده و رهنایمودگان به خود حق می‌دهند که از رسیدن آنان به آن مقامات عالی، تعجب کنند.

صاحبان ابتلاء و شداید را کسی غیر از باری تعالی نمی‌تواند بشناسد، هرچند مدعیان باطل با اظهار ارتباط با حضرت مولی^(ع)، مورد استقبال قرار گیرند. چرا که

لازمه بهره‌مندی از آن مقام، نه تحمل اندکی ریاضت، که دست و پنجه نرم کردن با مشکلات بسیاری است.

در راه حقیقت، کسی که خواهان سعادت است، باید بداند بدون تحمل انواع رنج و زحمت و ابتلائات به مقصد و مقصود نمی‌رسد، که بنای این کار بر تحمل محنت و زجر و مشقت نهاده‌اند. تا سالک الهی در کوره حوادث نسوزد، پاک و خالص نگردد. آنان که با بروز پیشامدی ناراحت می‌شوند، هنوز به مرتبه اول این راه قدم نهاده‌اند.

آری، سامان سخن با زبان و لب‌ها نیست، حدیث حضرت موسی باید که دم از «إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ: این جز آزمایش تو نیست» زد، اگرچه او را به ضربت «كُنْ تَرَانِي: هرگز مرا نخواهی دید» گوشمالی دادند. انسان یا باید سالک راه حق و حقیقت نگردد و سودای آن از سر به در کند، و یا اگر در این راه قدم گذاشت، پروای جان خود و عزیزان نداشته باشد. جوانمردان این طریق، نه طالب آسایش و منافع شخصی‌اند و نه طالب جاه و مقام، آنان اگر به مقامی هم نایل گردند، به رضای حق و به خاطر خدمت به اسلام و مسلمین است.

صالحان و مصلحان اجتماع

بزرگان در باب اولیاء حق در حیرتند که چگونه سخن گویند! آیا از حضرات انبیاء و اوصیاء سخن بر زبان رانند یا از نوامیس مقدس زمان غیبت! چنان که حضرات انبیاء و اوصیاء در زمان خود مردم را به صراط مستقیم ارشاد می‌نمودند، در زمان غیبت هم حضرات اولیاء، این نوامیس مقدس، سالیان دراز شب و روز به ارشاد مردم پرداخته، چه شداید و آلام، چه مصائب و تلخی‌ها و ناکامی‌ها، و چه ناملایمات و ناگواری‌هایی را که تحمل کردند.

درود بر شما ای اولیاء حق که در زمان غیبت، وظایف محوله خویش را در حد کمال انجام دادید «أَنْ لَّهُمْ أَجْرًا حَسَنًا: که برای آنان پاداشی نیکو» و «فَضْلًا كَثِيرًا: بخشایشی فراوان» درباره شماست. درود بر شما ای حضرات اولیاء که در هر عصری مردم را به صراط مستقیم دعوت می‌نمایید. صراط مستقیم حق را به طالبین نشان داده و راه رسیدن به سعادت ابدی را به مردم تعلیم می‌دهید. درود بر شما.

یکی از وظایف مهمه مؤمنین، درخواست هدایت از خدای تبارک و تعالی به صراط مستقیم است. اولیاء خدا در غیاب حضرات معصومین^(ع)، مردم را به راه راست هدایت نموده و صراط مستقیم را به مردم نشان می‌دهند.

صراط معانی مختلفی دارد، قسمی از این معانی مربوط به عالم مادی است و قسمی مربوط به دار عقبی. معانی قسم اول نیز تقسیم می‌شود به معانی مادی و معنوی. معنای ظاهری صراط، راه و طریق است اما در معنی راه و طریق نیل و وصول به هر شیء و یا به هر هدفی را صراط آن شیء و هدف نامند. پس آنچه به وسیله آن می‌توان به هدف رسید، صراط آن هدف است. اما صراط مستقیم را با صراط غیر مستقیم فرق بسیار است.

بعضی چنین پندارند که به راه مستقیم‌اند، غافل از این که در انحراف بوده، آن راه آنان را به سعادت نمی‌رساند، و سقوطشان از مقام انسانیت حتمی است. راه حق و صراط مستقیم، آن راهی است که حضرات انبیاء و اولیاء نشان می‌دهند. کسانی که غیر آن را می‌جویند، پروانه‌ای را مانند که روزنه آتش را روزنه نجات پندارد. افرادی که راه نفس و شهوت را برگزیده‌اند، سقوط آنان حتمی است. طی صراط مستقیم و رسیدن به مرتبه کمال انسانیت، مستلزم طی مراتب تکامل است.

گرچه امروزه کلمه تکامل بر سر زبان‌ها است، اما بسا که معنی واقعی تکامل و صراط مستقیم را ندانند. کمال انسانیت و آدمیت در رسیدن به قرب الهی، آن منبع کمال ازلی است. از این‌رو خدای تبارک و تعالی، صراط مستقیم را به انسان‌ها نشان می‌دهد اما تشریح آن را باید در کلام بزرگان جستجو کرد.

امر است که طالبین برای درک معانی، با رغبت و توجه تمام به راسخون در علم و در غیاب ایشان به نوامیس مقدسه مراجعه کنند تا به مقام عبودیت و قرب الهی نایل آیند «وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» و این که مرا بپرستید این است راه راست». بدون عبادت و اطاعت، ورود به صراط مستقیم الهی و رسیدن به مقصد و مقصود حقیقی امکان‌پذیر نیست.

حضرات انبیاء و اوصیاء بیش از همه از درد جامعه بشریت آگاه بودند. لذا یکی از وظایف مهم هر مسلمانی آگاهی از درد مردم و نیازهای مادی و معنوی جامعه بشریت است. حضرات اولیاء همواره بیش از دیگران از درد جامعه آگاهند، و موظفند در این سمت و منصب خطیر الهی که به عهده ایشان واگذار شده به وظایف خویش عمل کنند، و گرنه در پیشگاه الهی با مسئولیت عظیمی مواجه هستند.

آری، حضرات اولیاء باید نه تنها از درد مردم شهر و کشور خود، که از درد تمام انسان‌ها به خصوص از نیاز معنوی آنان آگاه باشند. کلام ایشان نماینده میزان اطلاع و آگاهی ایشان از دردهای مادی و معنوی جامعه است؛ آنان این آگاهی و اشراف خود را به وسیله تقریر و تحریر به جامعه می‌رسانند.

اولیاء خدا علاوه بر این که از دردهای معنوی و روحی انسان‌ها آگاهند، به کیفیت و چگونگی بهبود امراض روحی نیز در حد کمال واقفند. چه وظیفه مرد الهی تنها این نیست که از درد جامعه باخبر باشد، بلکه باید طرق مداوای آنها را نیز به مردم تعلیم دهد.

مردان الهی علاوه بر آگاهی از درد و عیوب و نقایص جامعه، راه درمان و چاره آنها را نیز نشان می‌دهند. آنان صالحانند و خدای تبارک و تعالی منصب صالحیت را از دو جهت به ایشان کرامت فرموده است: یکی تلاش در اصلاح خود و دیگری کوشش در اصلاح جامعه. فردی که تنها در اصلاح خود می‌کوشد، هنوز صالح نیست.

ظاهراً افراد بسیاری موفق به تألیف کتاب‌های ارشادی شده‌اند، ولی در میان هزاران نویسنده و مؤلف، چه قلیل‌اند آنان که در پیشگاه الهی صالح شناخته می‌شوند، که هم در اصلاح خود کوشیده باشند و هم در اصلاح جامعه. اکثریت آنان اگرچه انتقاد کرده و کم و بیش درد جامعه و مشکلات و عیوب مردم را بیان کرده‌اند، لکن راه درست درمان و اصلاح را نشان نداده‌اند.

اما مردان الهی یا صالحون، علاوه بر آگاهی و شناخت دردهای جامعه، درمان آن را بهتر از همه دانند و راه معالجه را عملاً نشان دهند تا جامعه از این امراض روحانی و مهلکه نجات یابد. درود بر آن مردان الهی که در ردیف صالحان و مصلحان قرار گرفته‌اند.

مردان الهی علاوه بر این که مأموریت دارند که اوامر و احکام الهی را به مردم برسانند و آنان را به راه حق و هدف اصلی راهنمایی کنند، مأموریت دیگر آنان انداز از عذاب الهی و ابشار به نعمت‌های اوست.

بر طبق آیات صریح قرآن، مأموریت حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء، بالاختصاص در غیاب حضرات اوصیاء از وظایف مهم اولیاء، رساندن احکام الهی و بشارت به نعمت‌های الهی و ترسانیدن از عذاب اوست. از جمله می‌فرماید: قرآنی که از ناحیه خدای تبارک و تعالی بر تو نازل شده «لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ» وظیفه تو این است که بترسانی و هشدار دهی گروهی را که پدرانشان نیز انداز شده بودند ولی در غفلت ماندند».

بعضی مفسرین «ما» در آیه شریفه «مَا أُنْذِرُ آبَاؤَهُمْ» را «ما» نافیه دانسته‌اند، یعنی پدرانشان بیم داده نشدند. گویند این آیه مربوط است به ششصد سال حد فاصل رحلت حضرت عیسی و ظهور حضرت رسول اکرم (ص) که پیغمبر مرسلی نیامد. اما این تعبیر و تفسیر نمی‌تواند به حق و منطبق بر واقع باشد، زیرا آن بزرگوار نواب و اوصیایی داشت که انذار و ابشار می‌نمودند. مگر این امور وظایف اوصیاء و اولیاء نیست؟ مگر وظایف اولیاء نیست که مردم را بترسانند و به نعمت‌های الهی بشارت دهند؟!

تفسیر دیگر این گونه بیان شده که در این آیه شریفه «ما» موصوله است؛ یعنی همچنان که آباءشان نیز بیم داده شدند، لکن از جمله «فَهُمْ غَافِلُونَ» در غفلت ماندند» معلوم می‌شود که آباء و اجدادشان غافل شده و هشیار نگشتند. بنابراین، این آیه محدود به آن فاصله مذکور نیست، بلکه مربوط به همه افرادی است که از اول خلقت در قبال انذار الهی هشیار نشده و نترسیدند.

مأموریت دیگر مردان الهی بشارت است که می‌فرماید «وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا» بشارت دهد کسانی را که ایمان آورده و عمل صالح می‌کنند که برای آنها اجر نیکویی است؛ و این که «وَتَنْزِيلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَابْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» ملائکه بر آنان نازل شده گویند نترسید و محزون نشوید، شادمان شوید به جنتی که خدای تبارک و تعالی برای شما وعده داده است».

مراحلی را که حضرات انبیاء و اوصیاء طی کرده‌اند، امروز بر اولیاء است. بر ولیّ خداست که حقایق را به مردم برساند، درد جامعه را اظهار نماید و درمان آن را نشان دهد، آنان را از عذاب الهی بترساند و به نعمت‌های الهی بشارت دهد. همان طوری که در گذشته افرادی از انذار حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء نترسیدند، امروزه نیز در قبال انذار حضرات اولیاء هشیار نشده، بلکه برعلیه ایشان اقدام می‌نمایند. چنین افرادی ایمان و حیات قلبی خود را از دست داده، تیرگی قلبی‌شان به مرحله‌ای رسیده که قرآن می‌فرماید: «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ: برابر است بر ایشان، چه بترسانی ایشان را و یا نترسانی».

حضرات اولیاء با صدای رسا حقایق را به جامعه بشریت می‌رسانند، لکن عده قلیلی از این حقایق استقبال می‌کنند و اکثریت، حیات قلبی خود را از دست داده‌اند. کسی که حیات قلبی و بینایی و شنوایی دل خود را از دست داده، مگر

می‌تواند حقیقتی را ببیند و یا بشنود؟ «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمُوتِي وَلَا تَسْمَعُ صَمَّ الدُّعَا: ای حبیب من، تو نمی‌توانی حقایق را به مرده بشنوی و کران را شنوا کنی». قرآن مجید عامل اصلی بدبختی را خود انسان می‌داند. خدای تبارک و تعالی نعمتی را که به کسی ارزانی داشته از او نمی‌گیرد، عامل تغییر نعمت خود انسان است «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَي قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ: خداوند تبارک و تعالی نعمت‌هایی را که برای بندگان خود ارزانی داشته، دگرگون نمی‌کند تا این که آنان آنچه را در نفس خود دارند تغییر دهند». و در آیتی دیگر می‌فرماید «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ: در حقیقت خدا آنچه را با قومی است تغییر نمی‌دهد تا این که آن قوم عامل تغییر را در خود ایجاد کنند».

ظاهراً کسانی ادعای ایمان می‌کنند، لکن به محض ادعا نمی‌توان کسی را مؤمن دانست. ایمان علایمی دارد و تا آن علایم در کسی پیدا نشود، مؤمن نیست. یکی از علایم ایمان، صبوری و بردباری در برابر ناملایمات و خویش‌داری از امور شهوانی و نفسانی است. مردان الهی و مؤمنین از محرمات و امور شهوانی و نفسانی اجتناب می‌کنند. مؤمنین واقعی آنانند که فرصت‌ها را غنیمت شمارند و از آن استفاده کمالی برند. آنان در راه کسب علوم و معارف، شب و روز کوشش می‌کنند.

کسی که نسبت به امور نفسانی خویش‌دار باشد، او قلبش از آلائش معاصی پاک و منزّه است. فرد پرهیزکار درصدد ارتکاب به محرمات بر نمی‌آید. آن که به رضای حق تحصیل حقایق و کسب علوم و معارف حقه نماید، در روشنی این علم می‌تواند تیرگی‌های معاصی و حتی تیرگی‌های مرگ را مشاهده کند.

مرد الهی دارای ایمان و یقین و هشیاری است. مردان الهی و حضرات اولیاء آگاه و هشیارند، هرچند به گمان عده‌ای چنین به نظر نرسند، لکن آنان در عین هشیاری، در مرتبه‌ای در انجام وظایفی مأموریت دارند.

علامت دیگر از ایمان این است که مؤمن واقعی در غرقاب حکمت فرومی‌رود. دل اولیاء در اتصال با خداست، لذا از آن منبع ازلی علومی بر دلشان جاری می‌شود. کلام معرفّ متکلم است و مشخص می‌نماید که از کدام منبع جاری است.

مردان الهی آنانند که از تحولات تاریخ و از حالات گذشتگان نتایج عالی می‌گیرند. انحراف و فساد را که ظاهربینان نمی‌توانند ریشه‌یابی کنند که از کجا آغاز شده، صاحب‌دلان از سیاهی و سپیدی حلقه پایانی امور، می‌توانند دریابند که آغاز این حلقه از کدام منبع سیاهی یا سپیدی بوده است.

مردان الهی دارای عدل و انصافند، با نفس خود جهاد می‌کنند و آن را از افراط و تفریط نگه می‌دارند، و مردم را هم به این جهاد مقدس دعوت می‌کنند. آنان با این که دریای رحمت، لکن بی‌رحمانه ناحق را در هم می‌شکنند؛ بی‌صبرانه حق را برافراشته و ستون بدان‌دیشان را برمی‌اندازند. مدام تشویق و تحذیر می‌کنند که ای مردم، پیش تازید، نزدیک است آن موعدی که هرکس کیفر و پاداش خود را ببیند، یا به عذاب الهی دچار شود و یا آن جایزه گرانبها را از دست محبوب ازلی دریافت دارد، آن پاداشی که مخصوص دل‌باختگان است.

اولیاء الهی آنانند که همواره به حکم الهی عامل هستند و مردم را فرامی‌خوانند که ای مردم، در باب مسائل سست و ناپایدار، و مسائل محکم و پایدار فکر کنید، عبرت گیرید و به مقام حیرت برآیید. آنگاه عبرت‌ها و حیرت‌ها را با حوادث روزگار تطبیق دهید و از این اجتهاد و انطباق، بر دانش خود بیفزایید.

قرآن مجید برای یک زندگی منطقی و انسانی دستور می‌دهد که حالات گذشتگان مورد تدقیق قرار گیرد «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ: آیا سیر نمی‌کنند در روی زمین تا دارای دل‌هایی باشند که بتوانند تعقل ورزند». از این رو مردان الهی، طبق فرمان خدا رفتار کرده، آثار مثبت و الهی و نیز آثار سوء و منفی گذشتگان را مطالعه نموده، به تمام معنا می‌دانند که هر علتی معلولی، و هر معلولی علتی دارد. از یک سو از حالات الهیه و حرکات مثبت ایشان استفاده کرده و در اکمال آن می‌کوشند و از سوی دیگر در محو آثار منفی فاسدین تلاش می‌کنند.

اولیاء خدا، آن مردان الهی هستند که کمالات و آثار الهی در وجودشان به ودیعه نهاده شده است. کمال سعادت نصیب فردی است که با حسن اختیار و انتخاب، همه ابعاد انسانی او به بهترین وجهی گسترده شده و همه ابعاد شخصیت او شکوفا گردد.

ممکن است زمانی مردان الهی مراحل طریق حق را به حد کمال بپیمایند و به تمام معنا انجام وظیفه کنند، لکن تغییراتی مشاهده نمایند. در این صورت، این نه تغییری نگران‌کننده، که تغییراتی الهی است «مَا نُنْسخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسخُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا: هر آیتی را نسخ کنیم یا آن را به فراموشی بسپاریم، بهتر از آن یا مانندش را می‌آوریم».

البته تشخیص تغییر کیفیت و کمیت خود بایی است، بسا که سالک الهی در قبال انجام وظیفه، تغییراتی در موقعیت‌های خود ببیند، چنان تغییراتی نشانه سقوط نبوده بلکه حق تعالی می‌خواهد بهتر از آن را به او کرامت فرماید. لذا مردان

الهی در شرایط مختلف در مقابل شداید و آلام صبر نموده و در حد کمال وظایف خود را انجام می‌دهند. حرکات آنان همه از روی عقل الهی است و هرگز مغلوب احساسات نمی‌شوند. در جایی که باید تندی کنند، تندی کرده می‌دانند که در آنجا مدارا معصیت است. مردان الهی حقایق را به مردم اظهار می‌کنند اما «رُؤَاةُ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَرِعَاةُ الْعِلْمِ قَلِيلٌ» روایت علم بسیار است و لکن رعایت، اندک.

مشعل هدایتی که به ید قدرت الهی فروزان است، بدون تردید طوفان‌های حوادث هرگز نمی‌تواند آن را خاموش گرداند.

حکمت تفاوت سیره مردان الهی

سیری در احکام و دستورات الهی و یا در آیات قرآن و در تاریخچه زندگی حضرات معصومین^(ع)، بیانگر این است که گاهی ظاهراً دو حکم یا دو آیه با یکدیگر تناقض و تعارض دارند، و یا گاهی روش دو ولیّ خدا در امری متعارض و متناقض است. باید این احکام و آیات و این روش‌های ظاهراً متناقض بیشتر مورد توجه قرار گیرد و با اقامه ادله و براهین حکمیه و عقلیه و منطقیه، علت آن تعارض و تناقض روشن شود، وگرنه هرج و مرج بزرگی در اسلام و مسلمین به وجود می‌آید! زیرا ممکن است کسی روشی را در امری اختیار کند و آن را استناد دهد به روش یک ولیّ خدا، و دیگری روشی که کاملاً متناقض با روش اولی باشد را اختیار نماید و او هم آن را استناد دهد به روش یکی دیگر از اولیاء خدا.

توان گفت که امروز ضعف اسلام و این همه مشکلات و انحرافات ناشی از همان نفاق است. تاریخچه زندگی حضرات انبیاء و اوصیاء، گویای این است که ولیّی از اولیاء و وصیّی از اوصیاء الهی مثل حضرت علی^(ع) از تجملات بیزار بوده و از مأكولات لذیذ پرهیز می‌کرد و در امر معاش، نسبت به خود و عائله‌اش سختگیر بود. ممکن است در این عصر هم فردی نسبت به امر معاش خود و عائله‌اش سختگیر باشد و در این روش خود را تابع آن بزرگوار بداند. البته اتخاذ این روش در مرتبه‌ای از مراتب تا حدّی بلامانع است، مشروط بر آن که آنان که ثروت بسیاری اندوخته‌اند، مانند آن بزرگوار اضافه درآمد خود را خرج فقرا و مساکین کرده و از نیازمندان دستگیری نمایند.

فرد دیگری که در امر معاش توسعه داشته و تا حدّی از تجملات و مأكولات عالی برخوردار است، ممکن است روش خود را استناد دهد به یکی دیگر از حضرات اوصیاء و اولیاء، همانند حضرت صادق^(ع) که تا حدّی در امر معاش توسعه داشتند.

همچنین ممکن است یک فرد اجتماعی و اهل معاشرت، روش خود را استناد دهد به یکی از حضرات اوصیاء و انبیاء، و دیگری انزوا اختیار نماید و آن را نسبت دهد به ولیّی از اولیاء خدا. یا فردی به گمان خود برای دفاع از حق و اسلام در مقابل جور و ستم برخیزد و همانند حضرت سیدالشهداء^(ع) خود را آماده جنگ و شهادت در راه خدا کند. اما دیگری راه مقابل آن را در پیش گیرد و آن را به روش حضرت امام حسن مجتبی^(ع) و صلح ایشان با معاویه مستند کند؛ و یا تمسک جوید به روش حضرت صادق^(ع) که در مقابل اعلام آمادگی برای یاری در جنگ با دشمنان، آن حضرت امتناع و تقیه نمود و به امر تعلیم و تربیت و ارشاد مردم پرداخت.

ظاهراً تناقضی در این روش‌ها و دستورات و احکام مشاهده می‌شود. چگونه می‌توان این تناقضات و تعارضات را حل و برطرف نمود؟ مسلماً که سیره و روش همه آن بزرگواران صحیح و الهی است، و مشاهده تعارض در سیره آنان ناشی از غفلت در تفکر و در نظر نگرفتن شرایط اوضاع و زمان است.

آری، زمانی سختگیری در امر معاش لازم است، مانند دوران حضرت علی بن ابیطالب^(ع) و یا سایر حضرات اوصیاء و انبیاء. در آن وقت فقرا زیاد و قحطی فراوان بود، به طوری که سیری در نهج‌البلاغه و مطالعه رفتار آن بزرگوار با برادرش جناب عقیل، به روشنی نشان می‌دهد که اکثر مردم آن زمان در آتش فقر و فاقه می‌سوختند، لکن در زمان حضرت صادق^(ع) شرایط فرق می‌کرد و اکثر مردم در رفاه و آسایش بودند.

باید دانست که دستورات و احکام الهی دو گونه است: ثابت و متغیر. دسته اول، احکام و دستوراتی است که تا قیام قیامت ثابت‌اند مانند حفظ امانت، عزت نفس، بلندهمتی، فعالیت، رعایت ادب و اخذ علم و کمال. دسته دوم، احکام و دستوراتی است که تغییرپذیرند، نظیر آن که با صلاحدید حاکم شرع در شرایطی واجب می‌شود مؤمنین در امر معاش نسبت به خود و عایله خویش سختگیری کرده و حتی‌الامکان حال فقرا را رعایت نمایند. در چنین شرایط زمانی بسا که با حکم فقیه جامع شرایط الهی، خمس و زکات و حقوق واجبه فقط مختص فقرا گردد و نتوان آن را در جاهای دیگر مصرف نمود. گرچه خداوند متعال تکلیف مالایطاق تعیین نفرموده، ولی مسلمانان باید وضع زندگی فقرا را ملاحظه نموده و از نظر دور ندارند. در اوضاع و شرایطی که عده کثیری در فقر و فاقه به سر می‌برند، در دادن قرض‌الحسنه نیز باید اولویت‌ها مراعات شود. کسی که امکانات و وسعت زندگی دارد،

یعنی از خانه و وسعت معاش برخوردار است، قرض الحسنه به او تعلق نمی‌گیرد، بلکه قرض الحسنه به کسانی تعلق می‌گیرد که در ضیق معیشتی به سر می‌برند. اما وقتی شرایط تغییر کند و اکثر مردم در رفاه باشند، اشکالی ندارد که انسان توسعی در امور خود دهد. به هر حال واجب است بر مؤمن که از فقرا دستگیری کرده و خمس خود را بپردازد، ولو دولت اسلامی باشد و طرفدار مستضعفین.

حضرت صادق^(ع) در امر معاش توسعه داشت، لکن وقتی قحطی پیش آمد از خادم خود مقدار گندم ذخیره را استفسار فرمود و معلوم شد که تا چند ماه کفاف می‌دهد. آن بزرگوار فرمود: آن گندم‌ها را بفروشید، ما هم مانند دیگران احتیاج خود را تهیه می‌نماییم، ولی مواظب باش که بعد از این نانی که تهیه می‌کنی، نیمی از گندم باشد و نیمی از جو، زیرا شرایط تغییر کرده است.

موقعی که حضرت حسین^(ع) آماده شد تا قیام سیفی کند، شرایط چنان اقتضا می‌کرد. آن حضرت ولیّ خدا بود و پیام الهی را می‌شنید. آری، عارفین الهی امر حق را می‌شنوند، او می‌بایست در آن شرایط، نهضت و قیام سیفی کند و الا امکان داشت از اسلام خبر و اثری باقی نماند. اما آنگاه که پیش حضرت صادق^(ع) برای قیام به شمشیر می‌روند، آن بزرگوار امتناع کرده و به نهضت علمی و ارشاد فکری می‌پردازد. در عصر حاضر بیشتر مردم از علوم و تعالیم عالیه بی‌خبرند، باید تحت تعلیم و ارشاد قرار گیرند و از حقایق دین مقدس اسلام آگاه گردند.

در زمان حضرت صادق^(ع) شرایط چنان بود که اگر آن حضرت روش حضرت حسین^(ع) را اختیار می‌کرد، هرج و مرج بزرگی ایجاد می‌شد. آری، این روش‌ها و دستورات ظاهراً متناقض‌اند، اما از لحاظ معانی یکسان و برابرند، منتها جامعه باید از فرد کاملی تبعیت کند که از چگونگی اوضاع و مقتضیات زمان، باخبر بوده و جبهه‌شناس باشد و از اقدامات خود نتایج الهی بگیرد؛ بداند کدام وقت قیام سیفی و چه زمانی قیام فکری و علمی به حال اسلام و مسلمانان مفید است.

در عصری اگر عده‌ای روشی را اختیار کنند و عده‌ای روش دیگری را، معلوم است که چه اختلاف و شکاف بزرگی در میان مسلمین به وجود می‌آید! بنابراین باید تمام مسلمین از یک مرد الهی، از یک انسان کامل اطاعت کنند، زیرا اوست که می‌تواند در امور مشکله با براهین و ادله عقلیه و حکمیه، روش مناسب را برگزیده و مشکلات را حل و فصل نماید. اگر هرکسی متکی به علم و تقوای خود شود و مسیری جداگانه را انتخاب کند، خلل و هرج و مرج عجیبی در صفوف مسلمین پدید می‌آید.

سالک الهی نباید متکی به خود باشد، حضرت رسول اکرم (ص) با آن مقام ممتاز مشورت می‌کرد هرچند بر نتیجه اقدام واقف بود. قرآن نیز توصیه به مشورت و پرهیز از اقدامات خودسرانه می‌کند. باید به رهبران و عارفان کامل واقعی مراجعه نمود، زیرا گفتار و رفتار و روش ایشان هدیتی است الهی بر رخساره حقیقت و سالکین طریق حق.

کلام حضرات اولیاء متخذ از آیات الهی و کلام اوصیاء و انبیاء است. آری، کلام بزرگان، زبان وحی و کلام صدق و منطوق الهی و آیات بینات و کلمات طبیبات است. کلام ایشان امداد غیبی است؛ آفتابی است در آسمان حقیقت، روشن‌تر و درخشنده‌تر از ستاره زهره و مشتری. کالایی است گرانبهاتر و ارزنده‌تر از سایر کالاها زیرا که از بازار «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرِي: در حقیقت خدا خریده است» و «وَهُدُوا إِلَيَّ الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُودُوا إِلَيَّ صِرَاطِ الْحَمِيدِ: و به گفتار پاک هدایت می‌شوند و به سوی راه خدای ستوده هدایت می‌گردند» است.

کلام و بیان عارفان و بزرگان، شرابی است به نعمت صمدیت و جلال احدیت که در قدح فرح ریخته به کأس انس به طالبین حقیقی می‌رسد. بیاییم این شراب طهور را که از لسان بزرگان و عارفین جاری می‌شود، بیاشامیم. طالبینی که به کمال سعادت رسیدند، از عارفان استقبال نمودند و این شراب طهور را بیاشامیدند، به فضل عشق پرواز نمودند و به کعبه جانان رسیدند. این است که خدای تبارک و تعالی ایشان را نوازش می‌فرماید: ای محبوبین درگاه من، منم که رنج‌های شما را می‌دیدم و راز و نیاز شما را می‌شنیدم. منم که در روضه دل، ای محبوب من، درخت هدایت و معرفت رویانیدم. منم که در مرغزار سینه تو نسیم صفا وزانیدم. منم که ای محبوب من، دل ترا از کونین پرداختم، کرم بزدم بر تو، بساط نعمت گستردم.

شایستگان سلام الهی

در میان مردم، برخی قوای باطنی خود را به حد کمال رسانده در جرگه مردان الهی قرار گرفته‌اند. خداوند تبارک و تعالی نعمت‌هایی را که برای مردان الهی در عالم عقبی وعده داده، در این دنیا هم مصداق آن نعم شامل حال ایشان شده است.

از جمله نعمت‌های موعود حق تعالی به مردان الهی در دار آخرت، سلام بلاواسطه حق است «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ»: از جانب پروردگار مهربان به آنان سلام گفته می‌شود». امر است به تفکر در آیات قرآن برای برخورداری از معانی ظاهریه و باطنیه آن. یکی از معانی باطنیه آیه شریفه فوق این است که سلام بلاواسطه حضرت احدیت، در این دنیا هم شامل حال آنان است.

حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء از این نعمت عظمی، در دنیا نیز بهره‌مندند که سلام بلاواسطه حضرت حق به ایشان می‌رسد. سلام اسمی از اسماء الهی است و از جمله معانی باطنیه آن، رحمت و اظهار سلامتی و امنیت است.

یکی از دستورات مهم اسلام، سلام است و امر است که مؤمنین در موقع ملاقات یکدیگر، سلام کنند و برای کسی که در سلام سبقت گیرد، حسنات بیشتری از پاسخ‌دهنده آن است. فردی که به برادر دینی خود سلام می‌دهد، علاوه بر این که خواستار شمول رحمت الهی به اوست، اعلام امنیت نموده می‌گوید مطمئن باش که از ناحیه من ضرر و آسیبی به تو نخواهد رسید، بلکه آماده‌ام که حتی‌الامکان ترا از منافع معنوی برخوردار سازم. بر فردی که سلام بر او داده می‌شود واجب است که جواب سلام را بدهد و متقابلاً اظهار نماید که تو هم از ناحیه من مطمئن باش، و من هم آماده‌ام که حتی‌الامکان برای تو خدمت مشروع دنیوی و اخروی نمایم. این معانی در موقع عرض سلام به پیشگاه حضرات بزرگان نیز منظور است.

در موقع زیارت، زایر به پیشگاه حضرات معصومین، مثلاً حضرت رضا(ع) اظهار می‌کند «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا عَلِیُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا: سلام بر تو ای علی بن موسی الرضا». یعنی ای محبوب الهی از ناحیه من به شما و به دین اسلام ضرری نخواهد رسید و حتی‌الامکان خود را آماده نموده‌ام که طبق اوامر الهی و دستورات شما رفتار نمایم. آن بزرگواران قلب عالم هستند و به کیفیت قلوب و عملکرد انسان‌ها واقفند. فردی که حقیقتاً خود را آماده کرده و با معرفت سلام می‌دهد، مسلماً در قبال آن پاسخی هم خواهد شنید. اما کسی که ظاهراً سلام عرض می‌کند ولی معنای آن را نمی‌داند، یا برخلاف دستورات آنها رفتار می‌کند، محال است که جوابی بشنود. مردان الهی همیشه از روی حقیقت سلام می‌کنند و این منصب بسیار با عظمتی برای آنان است.

حال اگر این سلام از ناحیه انبیاء و اوصیاء و اولیاء به فردی برسد، مسلم است که چه معانی با عظمتی در آن نهفته و او دارای چه مقامی است. از آن بالاتر سلامی

است که از ناحیه پروردگار متعال به محبوبین الهی برسد. چنان که گذشت، آیه شریفه «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ» از جانب پروردگار مهربان به آنان سلام گفته می‌شود» مختص به دار عقبی نیست و در این دنیا هم از ناحیه حضرت احدیت به مردان الهی می‌رسد. بدین معنا که: ای بنده عزیز من، مطمئن باش که این نعمت سلامتی و عافیت در دار دنیا و عقبی تراس، و بدان که سعادت ابدی از آن توست. اما در مقابل این محبوبیت و گرمی‌داشت به محبوب خویش، به گروهی دیگر می‌فرماید «وَأَمَّا زُورًا الْيَوْمَ إِلَيْهَا الْمُجْرِمُونَ» امروز ای تبهکاران و گنهکاران از آنان جدا شوید! این حکم تنها مربوط به دار عقبی نیست، مصداق آن در این دنیا نیز صادق است که باید شقی از سعید جدا شود. افراد شایسته باید قدم به حریم پاک مردان الهی بگذارند و تبهکاران باید از آنان جدا شوند.

این مباهات و افتخار مردان الهی را بس که خداوند تبارک و تعالی بلاواسطه بر آنان سلام می‌فرستد و به واسطه ملائک نیز سلام خود را به حضور بزرگان می‌رساند «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ» ملائک از هر طرف به ایشان وارد شده و سلام پروردگار را به ایشان می‌رسانند.

آری، محبوبین الهی که مورد تأیید و تصدیق حضرات انبیاء و اوصیاءاند، هم سلام بلاواسطه حق به آنان می‌رسد، و هم اغلب توسط ملائک «تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ» درودشان روزی که دیدارش کنند سلام خواهد بود». این سلام برای آنان عید عظمایی است که خداوند متعال حصول این مقام عظمی را برای بنده خود تبریک می‌فرماید که: ای مرد الهی، ای محبوب من، این مقام ترا مبارک باد.

حصول این نعمت‌های الهی در قبال صبر است. «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ» درود بر شما به پاداش آنچه صبر کردید». این مردان الهی هستند که در قبال شداید و سختی‌ها و شماتت مردم صبر کردند و همواره در انجام وظایف و تکالیف خود کوشش نمودند. چه بشارت‌ها، نعمت‌ها و مناصب علیا از ناحیه حق برای آنهاست «بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا» بشارت ده مردان الهی را که برای آنها افزونی بزرگی است».

بشارت را انواع و اقسامی است و خیر نیز مراتبی دارد. در آیات قرآن بشارت اشقیاء به عقاب، غیر از بشارت برای سعداء است و میان این دو بشارت از حیث معنا تفاوت بسیار است. در حقیقت بشارت در مقام حصول خیر است بلافاصله یا در

آینده. ولی وقتی تمایل قلبی فردی به مطلوبی باشد که مطرود و مردود است، امکان دارد ظاهراً برای او بشارت و خوشحالی باشد، اما خوشحالی که در پی خود عقبات عظیمه‌ای دارد!

آری، تشخیص خیر از شر، بابتی از علم است و این علم را به هر کسی ندهند. حصول خیر آن است که انسان را به سیر در مراتب صعودی سوق دهد تا او را بشارت دهند به آماده شدن برای وصال محبوب ازل. پس هر وسیله‌ای که انسان را از هدف اصلی دور گرداند، شر است هرچند ظاهراً مایه نشاط و سرور باشد. برای رسیدن به هر مرتبه‌ای از مراتب وصال، خیری است و هر قدر این مراتب بالاتر، وصال نزدیک‌تر. برای عارف الهی، بشارت و حصول خیر موقعی موجب سرور و شادمانی و عروج است که این خیر علاوه بر او برای همگان حاصل شود. گرچه هر خیری به عارف رسد، آثار آن به همگان نیز می‌رسد، اما عارفان کامل منتظر آن بشارتی هستند که حصول خیر سایرین در آن باشد.

در محفل مقدس بزرگان، دل‌ها خواهان آن مبشری است که از ناحیه حق آید. مبشری الهی که دیدگان بصیر قلب او را می‌بیند و غوغای درونی و انقلاب و تپش قلب‌ها شاهد بر آن است. چه نعمتی از این بالاتر که مبشر خاص الهی به قلوب پاک و مستعد، بشارت به حصول کمال خیر دهد؛ درود بر آن مبشر خدا، جان فدای او باد.

حضرات اولیاء در پیشگاه الهی خود را عاصی و دست خالی می‌بینند و لذا سلام و درود خود را به سالکین طریق حق، موجب رونق محفل نمی‌دانند، بلکه گویند: الهی رونق محفل در آن است که تو خود به همه ما خوشامد فرمایی. رونق محفل الهی در صورتی است که برگزیدگان تو، سفراء الهی خوشامد گویند. الهی اگر ما بدانیم که تو و مقربین درگاهت به ما خوشامد گفتند و ما را مورد لطف و سلام خویش قرار دادند، ما را در دنیا و عقبی کافی است.

الهی، گرچه ما ظاهراً در این عالم خاکی ساکنیم، لکن دل‌های ما در پیش بارگاه رحمت توست. آیا دل‌هایی که از همه جا منصرف شده و تنها رو به تو آورده‌اند، امکان دارد که تو از خوشامد گویی و لطف و سلام خویش محروم نمایی؟! حاشا و کلاً. تو خود فرموده‌ای و از کلام محبوبین درگاهت چنین برخوردار گشته‌ایم که شرطی از شرایط اجابت دعا، یقین بر اجابت دعاست و ما با کمال امید و یقین به در رحمت تو پناه آورده‌ایم.

بالاترین نعمت برای بشریت

آشنایی به وظایف خود، منصب بزرگی است که بر طبق آن، انسان موفق می‌گردد تکالیف خود را به مرحله عمل درآورد. خداوند تبارک و تعالی نعمت‌های بی‌شماری به بندگان خود کرامت فرموده است، ولی نعم ظاهری و باطنی او به بندگان نسبت به یکدیگر متفاوت است.

البته حصول نعم ظاهری چندان اهمیتی ندارد، بسا نعم ظاهری که برای صاحب آن در حکم نعمت است لذا نعم ظاهری، حداکثر در ردیف نعم فرعی محسوب می‌گردد نه نعم اصلی.

حصول نعم باطنی مسلماً برای هر فردی به نسبت پاکی قلب اوست. اولی این است که در این مقام از نعمت منصرف شده و توجه تنها به باب نعمت ظاهری و باطنی باشد. در مقام تعریف و توصیف نعم، اگر اهل فضل و صاحب‌دلی بخواهد حتی نعمت ظاهری را تعریف نماید، چنان که شاید و باید نمی‌تواند از عهده توصیف آن برآید، زیرا که مصنوع صانع ازلی بوده و در نوبت خود، آیتی است از آیات الهی. با توجه به پیشرفت روزافزون علم و گسترش رشته‌ها و گرایش‌های گوناگون علمی، هیچ دانشمند و محقق نمی‌تواند از عهده تعریف حتی شیء ظاهری به حد کامل برآید، بلکه تنها تا حدی می‌تواند شیء محدود را تعریف و توصیف نموده و به بیان آثار و خواص آن پردازد.

در تعریف نعم باطنی نیز مراتبی وجود دارد. اهل دل و عارف واصل در مرتبه‌ای می‌تواند نعمت باطنی را تعریف نماید اما نه در حد کمال. در میان نعمت‌های باطنی، پاره‌ای نعم وجود دارد که لایتنه‌ای بوده و در حقیقت، تجلی انوار جمال و کمال کبریایی است. واقعیت نعم لایتنه‌ای، ماوراء هرگونه تعریفی است و هرگز به تعریف و توصیف در نمی‌آید، مگر این که به صورت اشاراتی باشد که آن هم، منضم به نعم لایتنه‌ای نیست.

خداوند تبارک و تعالی به بشر نعم لایتنه‌ای از جلال کبریایی خود عطا کرده، ولی اگر تمام دانشمندان و محققین جمع شوند، نمی‌توانند جمال و زیبایی لایتنه‌ای او را توصیف نمایند، مگر این که باز هم لطف و عنایت خاصی شامل گردد که بشر بتواند تا حدی و بلکه موقعی در حد کمال در مقام تعریف و توصیف برآید.

آری اشارات، تنها سبب توجه قلوب بر آن نعم باطنی است که به مقام تعریف و توصیف نمی‌آید و به تحریر و تقریر ظاهر نمی‌گردد. اما به زبان قلب و به قلم دل می‌توان آن را تعریف نمود. البته کلام و تحریرات قلبی تا حدی به وسیله اعضاء

ظاهری نمایان می‌گردد نه بیش. این علم و مشاهده و تعریف و توصیفی است که هرگز اعضاء ظاهری نمی‌توانند آن را به مقام تقریر و تحریر درآورند. هر کسی به نسبت مراتب قلبی و باطنی خود می‌تواند نعم باطنی را توصیف و تعریف کند و حتی عیناً آن را مشاهده نماید؛ چنان مشاهده قلبی که در آن، هم مشاهده است و هم تعریف و توصیف.

از جمله نعم باطنی و بلکه سرآمد نعم لایتناهی حق تعالی در این عالم، وجود مقدس مردان الهی است. وقتی یک مرد مقدس الهی ساکن محلی است، به توفیق حق اهل بصیرت آن را درک می‌کنند، اما برخورداری هرکس از ادراک آن انوار و جلوات به فراخور حال و بصیرت اوست. اگر بصیرت فردی در مرتبه کمال باشد، می‌تواند انوار الهیه مردان الهی را از بسیاری جهات مشاهده نماید. همچنان که اهل دل در سفر به مشاهد مقدسه قبل از ورود به حریم مقدس، از فاصله چند فرسنگی آثار معنوی آن را مشاهده می‌نمایند.

شخصیت‌های الهی به هر شهر و مملکتی قدم گذارند، خداوند متعال به خاطر آنان برکات معنوی شامل آن دیار می‌گرداند. اما درک ظهور آثار معنوی آنان، به نسبت مراتب قلبی افراد است. ظهور این آثار و جلوات معنوی موقتی نبوده، ابدی است. امید است که به خواست خدا علاوه بر زندگان، آیندگان و اموات نیز از این آثار برخوردار باشند.

مقام و منصب معنوی در واقع عبارت است از مأموریت باطنی، که نصیب هر کسی نشود. منصب معنوی نصیب سالکین والامقامی گردد که موفق به زیارت حقیقی اولیاء و علمای ربانی شده‌اند. در مراتب بعدی، این سعادت در انتظار افراد شایسته‌ای است که هنوز توفیق دیدار مردان الهی نصیب آنان نگشته و بالاخره این سعادت نصیب اهالی آن جامعه و بلکه تمام شیعیان و مسلمانان است؛ و این نعمت بزرگی است که بشر از شکر آن عاجز و ناتوان است.

به فرموده حق تعالی و محبوبین الهی، فوت کاملین و واصلین حقیقتاً در ردیف مصائب عظیمه است که به عالم اسلام و تشیع وارد می‌گردد. چه مصیبت هر کسی به نسبت فقدان نعمت الهیه است، پس در مصائب عظیمه، فقدان نعمت باعظمتی است. آری، وجود مقدس اولیاء و علمای ربانی، خیر و برکت و نعمت عظمایی برای جامعه بشریت است، هرچند هر فردی نتواند به مقام آنان معرفت یابد.

سعادت‌مند کسی که در طول عمر خود از این نعمت عظمی در حد کمال برخوردار و در قبال آن سپاسگزار و قدردان باشد. توصیه اکید حق تعالی و حضرات

انبیاء و اوصیاء این است که در هر عصری، چنین نعمت عظمایی از رحمت و فضل الهی برای جامعه بشریت عنایت می‌شود، بکوشید و خود را آماده فیض‌یابی از محضر مقدس مردان الهی کنید.

حضرت رسول اکرم (ص) می‌فرماید: در هر عصری که خدای تبارک و تعالی چنین نعمت عظمایی برای جامعه بشریت کرامت می‌فرماید، بکوشید از وجود این نعمت عظمی برخوردار شوید. حتی‌الامکان در محفل علمی ایشان حاضر شوید، کلامی که از لسان آنان جاری می‌گردد را فراگیرید و به مقام عمل برآیید، بنویسید و از زوال آن علم جلوگیری کنید.

کلام حضرات اولیاء و علمای ربانی در حقیقت، کلام حضرات اوصیاء و حضرت رسول اکرم (ص) و بلکه کلام خداست. از این‌رو فرموده‌اند کسانی که این سعادت نصیب‌شان شده که در محافل علمی چنین مردان الهی حاضر شوند، اگر قدرت و توانایی حفظ کلام آنان را ندارند، آن را بنویسند تا علاوه بر برخورداری خود، دیگران را هم از آن بهره‌مند سازند. چنان که مردی که غالباً در محافل علمی حضرت رسول اکرم (ص) حاضر می‌شد لکن قدرت و توانایی حفظ آن کلام علمی را نداشت، از این ناتوانی خود شکایت نمود، حضرت فرمود: از دست راست یاری طلب، یعنی بنویس. حضرت صادق (ع) فرزندان و برادرزادگان خود را فراخواند و فرمود: شما خردسالان امید است که در آینده از بزرگان اسلام به شمار آیید. بر شماست که این مطالب علمی را فراگیرید و خود و سایرین را از آن برخوردار سازید. البته از کلام آن بزرگوار معانی بسیاری استفاده می‌شود.

طالبین و سالکینی که به توفیق الهی در محفل مردان الهی حاضر می‌شوند، امید است که به خواست الهی در آینده از بزرگان اسلام به شمار آیند و علاوه بر تکالیف دینی که فعلاً برعهده دارند، در آینده وظایف بالاتری را هم متقبل گردند. البته این امر به توفیق الهی و توجه خاص حضرت مولی (ع) است. لذا از همان ابتدای ورود باید خود را آماده کنند تا این استعداد در حد کمال در کانون قلبشان شکوفا گردد. چه سعادت‌ی بالاتر از این که خدای تبارک و تعالی چنین نعمت و استعدادی برای طالبین کرامت فرماید.

حضرت رسول اکرم (ص) فرموده است: اگر یک برگ توشه علمی از عالمی باقی ماند، همان یک برگ مابین او و آتش دوزخ حجاب بزرگی خواهد شد. وقتی یک برگ توشه علمی ولو دارای چند سطر و کلمه واجد این خواص باشد، پس آنان که

سالیان متمادی به فراگیری تعلیم عالی و عمل به آن موفق می‌شوند، به چه مقام بزرگی نایل خواهند گردید!

آنگاه که یک برگ توشه علمی را پیش حضرت امام حسن عسکری^(ع) آوردند، آن بزرگوار فرمود: خدای تبارک و تعالی به هر حرفی از آن، نوری در روز قیامت کرامت فرماید.

امروز ما همه آرزو می‌کنیم که ای کاش این سعادت نصیب ما می‌شد که در محضر حضرت رسول اکرم^(ص) و حضرات اوصیاء حاضر می‌شدیم. ولی در روایت آمده، مردی که اغلب اوقات در محافل حضرت رسول اکرم^(ص) حاضر می‌شد، آن بزرگوار به او چنین فرمود: کسانی که به توفیق الهی محافل علمای حقیقی اسلام را درک کنند، همانند این است که در حضور من و اوصیای من حاضر شده‌اند.

فردی حدیثی را یادداشت کرده بود که منسوب به حضرت صادق^(ع) بود، لکن نمی‌دانست که حقیقت دارد یا نه. آن را پیش حضرت علی بن موسی الرضا^(ع) برد. آن بزرگوار فرمود آن حدیث را قرائت کند تا حقانیت یا عدم آن معلوم شود. مضمون آن حدیث چنین بود: دنیا برای صاحب مقام ولایت همچون گردویی متمثل شده، هم از لحاظ اطلاع بر همه شئون آن و هم از لحاظ اقتدار بر همه جهات آن. حضرت فرمود: به خدا سوگند که این سخن حق است؛ آن را از کاغذ به پوست منتقل کن تا از دوام بیشتری برخوردار گردد. حال باید انصاف کرد کیست که دارای چنین مقام ولایت باشد؟ مسلم که او فردی است مدبر و شایسته. این است که اتصالاً پیشوایان مقدس آسمانی توصیه می‌کردند که ای مردم، بکوشید و محافل علمی اولیاء خدا و علمای اسلامی را دریابید.

حضرات اولیاء، آن مردان الهی هستند که قبل از شنیدن سخن، معنای آن را درک می‌کنند. اول معانی را درک می‌کنند، بعد از تنزل آن به قالب الفاظ و کلمات آن را می‌شنوند. همان طوری که حضرت رسول اکرم^(ص) اول معانی حقیقیه قرآن را درک کرد و پس از تنزل، آن را شنید. یعنی گرچه آیات قرآن مجید را آن بزرگوار در عرض چند سال شنید، لکن معانی حقیقیه آن، دفعاتاً واحده برای او معلوم گردید.

علوم و حقایق بر مردان الهی کشف شده و ایشان دارای علوم شهودیه هستند. البته می‌توان کلام اولیاء را در قالب الفاظ مشاهده نمود و حفظ کرد، لکن این الفاظ لباس و پوششی است بر آن علم شهودی. سیر در الفاظ آسان است، لکن سیر در علم شهودی به آسانی ممکن نیست. لازمه سیر در علم شهودی، تزکیه و علم و عمل

است. این علم شهودی قابل رؤیت نیست؛ علم شهودی یا علم حکمت الهی علمی است که نه در جامه تازی ظهوری می‌کند نه در لباس پارسی.

مردان الهی علمی را که فراگرفته‌اند، به مقام عمل برآمده‌اند. ایشانند که دعوت به ملکوت آسمان‌ها شده و سیرشان در ملکوت آسمان‌هاست «مَنْ تَعَلَّمَ لِلَّهِ وَ عَمِلَ لِلَّهِ دُعِيَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ عَظِيمًا: هر که برای خدا دانش آموزد و برای خدا به کار بدهد، در ملکوت آسمان‌ها بزرگش خوانند».

آری، معانی حقیقیه با حفظ وحدت در ظروف کثرت آیند، لکن باید بدانیم که وحدت مظهر بر کثرت ظروف پیروز است. مردان الهی آن علمای ربانی هستند که خدای تبارک و تعالی به ایشان منصب خشیت و ترس را کرامت فرموده، همیشه از خدا می‌ترسند و عمده ترس آنان از ناحیه گناهان گذشته و جهل به آینده است. آنان علاوه بر ترس، دارای خشیت هستند. ترس و خشیت از خدا مقام بس بزرگی است. آنان طالب مقام و جاه و زر و زیور و مال و منال دنیا نیستند، از این‌رو باید از آنان استقبال کرد و کلامشان را نوشت.

مردی که در محافل حضرت رسول اکرم (ص) حاضر می‌شد عرض کرد یا رسول‌الله آیا کلام شما را بنویسم هم در حال خشونت و هم در حال خشنودی؟ فرمود: بلی در هر دو حال بنویس، زیرا ما در هر حال جز حق نمی‌گوییم.

آری، کلام و بلکه همه حرکات و انقباض قدسیه مردان الهی در حال خشنودی و غضب، آیت حق است. خشنودی و غضب ایشان، خشنودی و غضب حضرات اوصیاء است، و خشنودی و غضب حضرات اوصیاء، همانا خشنودی و غضب حضرت رسول اکرم (ص) است، و خشنودی و غضب آن بزرگوار، خشنودی و غضب حق تعالی است.

بزرگ‌ترین وظیفه حضرات اولیاء و علمای ربانی علاوه بر ابلاغ حقایق، بشارت و انذار است. حضرات انبیاء و اوصیاء نیز برای اجرای همین منظور مبعوث شده‌اند «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ: پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم‌دهنده برانگیخت»، «وَ مَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ: و فرستادگان خود را جز بشارت‌دهنده و بیم‌رسان گسیل نمی‌داریم». بعثت حضرت رسول اکرم (ص) هم از ناحیه حق، برای این منظور بود «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا: ای پیامبر ما تو را گواه و بشارت‌دهنده و هشداردهنده فرستادیم».

سالک الهی نباید از انداز بزرگان ناراحت شود، بلکه باید در همه حال از ایشان استقبال کند. چه رسالت حضرت رسول اکرم (ص) در بشارت حصر نشده و خداوند متعال نفرموده «إِنْ أَنْتَ إِلَّا بَشِيرٌ: تو جز بشارت‌دهنده‌ای نیستی» لکن در بسیاری از آیات قرآن در «إِنْذَار» حصر شده «إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ: تو فقط هشداردهنده‌ای» و «إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ: من برای شما فقط هشداردهنده‌ای آشکارم».

صلای وحی، بامداد رسالتش با انداز آغاز گردید «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ: ای جامه بر خود پیچیده، برخیز و بترسان» برخیز که تو موظفی ایشان را بترسانی و هشدار دهی. «قُمْ فَأَنْذِرْ» ظاهراً انداز است اما باطناً چه نغمه دلپذیر و سروش شیوایی، نغمه‌ای که زیباتر از هر نواست. این ترس و خشیت که عین سرور است، مقامی است بس عظیم. کدام شهدی است که شیرین‌تر و گوارتر از شربت ترس و خشیت الهی باشد؟

مردان الهی، آناند که در اثر ترس و خشیت الهی و به سبب تقوی و علم و عمل، به ایشان علم شهودی و علم و حکمت اعطاء شده است. حضرات اولیاء علمی را می‌دانند که دیگران نمی‌دانند، زیرا اطلاع بر این علم جز به تصفیه دل و روح حاصل نمی‌گردد. علم آنان، علمی نیست که در گرو علوم طبیعی و ریاضی و کمی باشد، بلکه علمی است که از زندان طبیعت آزاد بوده و در عین حال همه علوم حتی علوم ریاضی و طبیعی و کمی را در بر دارد.

ادعای رسیدن به حقیقت با علوم طبیعی و ریاضی، اشتباه و خطاست. زیرا علوم طبیعی جز از پدیده‌های مادی سخن نمی‌گوید، و علوم ریاضی جز از محدوده کمیات فراتر نمی‌رود و نمی‌تواند شامل علم به حقایق عالیه گردد. مردان الهی شب و روز در پی علوم حکمیه‌اند «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ يَأْخُذُهَا حَيْثُ وَجَدَهَا: حکمت گمشده مؤمن است، پس هر کجا بیابد، فراگیرد».

راه باز است و این در به روی کسی بسته نیست. مردان الهی پیوسته جامعه بشریت را به سوی حقیقت سوق می‌دهند. درهای حقیقت و علوم به روی همه از مرد و زن باز است و به روی کسی بسته نیست. آری، به وسیله مردان الهی است که علوم و معارف حقه به دل‌ها راه می‌یابد.

طوبی سعادتمندی که از کلام بزرگان استقبال نماید، چه مرد و چه زن «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: هر کس از مرد یا زن کار شایسته کند و مؤمن باشد قطعاً او را با

زندگی پاکیزه‌ای حیات حقیقی بخشیم و مسلماً آنان را به بهترین آنچه انجام می‌دادند پاداش خواهیم داد». این آیه شریفه مؤمنین را به دو قسم ذکور و اناث تقسیم نمی‌فرماید، بلکه اساساً در راه تکامل، اناثیت و ذکوریت را برمی‌اندازد «مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثٰی: هر کس از مرد یا زن کار شایسته کند».

در طریق کسب کمال اناثیت و ذکوریت و اشکال مختلف، شرط نیست زیرا انجام دهنده اعمال صالح، روح پاک و مجرد است که ماده‌پذیر نبوده، نه مذکر است و نه مؤنث. تن آدمی و جوارح آن، ابزار است نه عامل کار.

اناثیت و ذکوریت تأثیری در منع و اقتضاء ندارد، همه می‌توانند به مقام ولایت برسند. فرق مابین زن و مرد در انجام بعضی امور و وظایفی است که در میان مردان و زنان تقسیم شده است. اگر زنی طبق دستور الهی کارهایی را که بر عهده اوست در حد کمال انجام دهد، در ردیف «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ: سبقت گیرندگان، آری سبقت گیرندگان» است؛ و این جز در پرتو علوم و معارف حقه امکان‌پذیر نمی‌باشد. این معارف حقه را نیز باید از اولیاء الهی فراگرفت.

ممکن است برای عالم ربانی که در حد کمال به وظایف و تکالیف خود عمل نموده، زمانی فرمان و بشارت الهی بر وی برسد که حراست فکری منطقه اسلامی، یعنی پاسداری آثار علوم عقلیه و حکمیة حضرات اوصیاء و حضرت رسول اکرم (ص) به عهده اوست. خدای تبارک و تعالی وجود مقدس مردان الهی را از تمام آفات و بلیات محفوظ دارد.

مشاهده صورت باطنی اعمال

کلیه موجودات و کاینات و کلیه اعمال همه فی‌نفسه خیرند و هیچ موجودی و هیچ عملی نیست که بنفسه شر باشد. هر عملی که در ردیف ذمائم محسوب می‌شود، از آن جهت شر است که یا به موقع صورت نگرفته و یا نیت و انگیزه آن خدایی نبوده است، و به عبارت دیگر مطابق احکام شرع اسلام انجام نیافته است. به عنوان مثال اگر دستگیری از فقرا به موقع و به جا انجام گیرد، لکن به قصد خودخواهی و نه به رضای حق، این عمل در ردیف ذمائم محسوب می‌گردد. گرچه عمل در دو حالت از لحاظ حرکات یکسان است، ولی یکی خیر است و دیگری شر. بنابراین کلیه اعمالی که انجام می‌گیرد خواه در ردیف حمائد باشد یا ذمائم، فی‌نفسه شر نیست بلکه اگر به جا و به موقع به صورت مشروع انجام نگیرد، شر

است. همانند اعمال، همه عوالم خواه اعلی و خواه آدنی، فی نفسهِ خیر است، ولو عوالمی مربوط به قلوب نباشد ولی چون همه آنها برای قلوب است، خیر می باشد. عالم ناسوت در قبال عالم ملکوت و لاهوت، آدنی است اما اگر توجه و اتصال به آن از طریق عالم باطن باشد، خود عالم اعلی است. در حقیقت چیزی آدنی است که اتصال آن به قلب، به طریق خدایی نباشد. بنابراین اتصال قلب به عالم ناسوت اگر خدایی باشد، پاک است و اعلی و الا ناپاک است و آدنی.

آثار اعمال خیر و شر و یا اثرات عالم اعلی و آدنی، چندگونه است. عمل شر و آدنی مربوط به عالم ظلمات است و آثارش تاریکی و ظلمانی است؛ اما عمل خیر و اعلی اثراتش نورانی است. چه در اعمال، قدرت خلاقیه وجود دارد و هر عمل، خالق صورت باطنی خود است لذا هر عمل ظاهری دارد و باطنی. اعمال رحمانی اهل تقوی، خالق انوار باطنی است. در اخبار و احادیث آمده که روز محشر فردی می آید که جمال و کمال و زیبایی او در حد اعلی است. خطاب می رسد به مؤمن که این صورت باطنی اعمال الهیه توست. و نیز فردی می آید که صورتش بسیار زشت و نفرت انگیز است، خطاب می شود که این صورت باطنی اعمال زشت و غیر الهیه توست؛ آری، اعمال انسان دوشادوش با او می رود.

صورت باطنی اولیاء حق بسیار زیباست، آنان ذوات مقدسی هستند که در اثر تسلیم و رضا و تحمل مشکلات و ریاضات و مجاهدات از عالم مادی و خودخواهی خارج شده اند. اگرچه جسمشان در عالم ناسوت است، اما روحشان مدام در عالم لاهوتی و ملکوتی سیر می کند. آنان به کلی از جلب رضای افراد وارسته اند و تنها خواستار جلب رضای حق هستند. در واقع معصیت و مغبونیت بزرگی است که انسان از جلب رضای حق، منصرف شود و به جلب رضای مردم و خوشایند آنها پردازد.

گرچه اکثریت افراد آثار عمل شر و خیر یا آثار آدنی و اعلی را می بینند، اما این مشاهده متفاوت است. مسلماً هر فردی نمی تواند آثار نورانی و ظلمانی اعمال خیر و شر را مشاهده نماید. برخورداری هر فردی به نسبت پاکی قلب اوست، اما بعضی اشخاص این آثار را به طور کامل مشاهده می نمایند.

افرادی که به مقام والایی از کمال رسیده اند، آنان با دیدگان قلب باطن اعمال خود، یعنی صورت ملکوتی و لاهوتی آن را می بینند و وقتی جسم آنان حالت ملکوتی و لاهوتی به خود می گیرد، با دیدگان ظاهری نیز آن را مشاهده می نمایند. بزرگان حتی مسافات بعیده را می بینند و این در معنا علمی است که انسان می تواند

خود را به جایی رساند که اشیاء را در مسافتات بعیده ببیند و حرکات آنها و گفتگوها را بشنود.

این مقام، اول از همه از آن قلب عالم امکان، حضرت مولی^(ع) است. علاوه بر آن بزرگوار افرادی نیز هستند که کلامی را هرچند آهسته گفته شود، می‌شنوند و از حرکات افراد مطلع هستند. این شخصیت‌های والامقام، این امور را می‌دانند و بر طبق مأموریتی که دارند، به طریق رمز و اشاره قصور فرد را به او گوشزد می‌کنند. گرچه محبوبین درگاه الهی غالباً از اعمال انسان‌ها خبر دارند، اما موظف نیستند که خشونت کنند مگر این که از آن مقام اذن صادر گردد. ولی رحمت خدا چنان لایتناهی است که گاهی حرکت زشت انسان را حتی به مقربین درگاهش هم نمایان نمی‌سازد.

چنان که گذشت، صورت باطنی اعمال خیر و حتی شر اقسامی دارد. از جمله آن صورت‌ها، نور است که انسان در مراتبی می‌تواند صورت باطنی عمل خود را به صورت نور ببیند. در آنجا برخی انوار صعود می‌کنند و بعضی نزول؛ نور الهی نزول می‌کند و نور عمل الهی انسان، صعود می‌نماید. اتصال دو نور صعودی و نزولی، دلیل اتحاد قلب فرد عارف به خالق متعال است. چنین فردی علاوه بر مشاهده زیبایی باطنی اعمال خیر خود، حتی انوار محبوبین الهی را نیز مشاهده می‌نماید.

صورت باطنی عمل اولیاء خدا و اخیار یکسان نیست و مشاهده هر کسی به نسبت همان نور باطنی خود اوست. هر که نور باطنی او قوی‌تر باشد، مشاهده‌اش نسبت به انبیاء و اوصیاء و اولیاء بالاتر است. از جمله آن مشاهده‌ها، انوار اقبال است که آن را به ستاره و شمس و ماه تشبیه کرده‌اند مانند ستاره اقبال.

فردی که به توفیق الهی می‌تواند تمام مراتب اعمال خیر و شر یا آثار عوالم آدنی و اعلی را مشاهده نماید، مسلماً در اثر کمال تقوی و تصفیه و تحلیه توانسته به این مقام برسد که انوار الهیه اعمال خیر خود و تمام آثار اعمال دیگران را مشاهده نماید. وقتی دیدگان قلب تلطیف شود آنگاه چشمان ظاهری، حالت ملکوتی به خود می‌گیرد و در آن صورت بیننده، دیدگان بصیرت قلب است که شمس و ستاره اقبال را مشاهده می‌نماید. آن انوار ملکوتی و لاهوتی که در ردیف مجردات است، اگرچه رنگ‌های مختلف دارند لکن رنگ‌ها و شمس آنجا ماوراء انوار و شمس ظاهری است.

ستاره اقبال از کجا ناشی می‌شود؟ خالق کل کاینات در نهاد انسان قدرت‌های بسیاری به ودیعه نهاده که از جمله آنها قدرت خلاقیه است. بشر می‌تواند در اثر

تصفیه خود را به مرتبه‌ای برساند که قدرت خلاقیه‌اش به حد کمال فعلیت یابد، به طوری که نه فقط در عالم مادی و ناسوتی اشیایی را خلق کند، که در عوالم معنوی نیز مجردات بسیاری را ایجاد نماید.

خالقیت مراتبی دارد، در حضرات انبیاء و اوصیاء که مظهر تام قدرت خلاقیه الهیه هستند، این قدرت به اذن الهی به مرتبه کمال فعلیت دارد. افرادی که به آن مقام رسیده‌اند که انوار اعمال خیر خود را مشاهده نمایند، آنها شمس اعمال خیر خود و ستاره اقبال خویش را در نمایشگاه الهی می‌بینند. البته این انوار قبلاً وجود نداشت و خالق آنها در مرتبه‌ای از مراتب، همان فردی است که در اثر تسلیم و رضا و تزکیه اعمال خیر به مقامی رسیده که منصب مشاهده به او اعطاء شده است. آری، در قبال نمایشگاه‌های ظاهری که در عالم ناسوت تشکیل می‌گردد، نمایشگاه با عظمت باطنی وجود دارد. چنان نمایشگاهی که این نمایشگاه‌ها فرعی از فروع آن نمایشگاه اصلی و باطنی است و همه اجزاء اینها مستهلک در جزء الهیه آن نمایشگاه است.

در حقیقت نمایشگاه اصلی، در عالم اعلی برپا و مشهود است. شرکت‌کنندگان در آن، حضرات انبیاء و اوصیاء و ارواح پاک و ملایک هستند که با کمال عشق و علاقه حضور می‌یابند و به سیر و نظاره می‌پردازند. هیچ قدرتی نمی‌تواند به آن نمایشگاه لطمه‌ای بزند، همه انوار و اشعه الهیه از آن نمایشگاه نشأت می‌گیرد و بدون اشعه تابناک صادره از آن، انوار دیگر چندان جلوه‌ای ندارد و به خاموشی می‌گراید، اما چراغی که از ناحیه حق فروزان باشد، هرگز برای آن خاموشی نیست. بار الها، از درگاه رحمت مسئلت این که، توفیق ده تزکیه ما به حدی برسد که اعمال خیر ما علت شود برای اعطاء آن مقام و منصب الهیه که بدان نمایشگاه راه یافته و علاوه بر ستاره و شمس خود، ستاره و شمس دیگران را هم بتوانیم مشاهده نماییم.

الهی، به محبوبین درگاهت، دیدگان قلب افرادی که انوار مقدسه را در حد کمال مشاهده می‌نمایند حفظ فرما و به آنان توبه نصوح عطا فرما که هرگز شکستی برای آن نباشد.

الهی، همه ما را عاقبت به خیر گردان و توفیق ده تا به توبه نصوح موفق شویم، البته نه صرفاً آن توبه‌ای که ما را ببخشایی بلکه توبه‌ای که ما را به تو رساند، زیرا مقصد و مقصود ما نه بهشت و جهنم، که تنها تو هستی.

الهی، علاوه بر درخواست بخشش، از تو مسئلت می‌کنیم که همان مقام رضا و تسلیم محبوبین درگاهت را به ما هم کرامت فرمایی.

الهی، بصیرت دیدگان ما را به حدی برسان که صورت باطنی اعمال خیرمان را مشاهده نماییم. مسلماً هر قدر اعمال الهیه بالاتر باشد، مشاهده دیدگان ما در حد کمال خواهد بود.

الهی، به ما آن توفیق ده که به حضرات سفراء عظام و محبوبین پیشگاهت کرامت نموده‌ای که در اثر اعمال الهی، بصیرت دیدگان‌شان به حد کمال رسیده و در نتیجه صورت زیبای باطنی اعمال الهیه و خیریه را مشاهده می‌نمایند.

وقوف بر موقعیت باطنی انسان‌ها

بر خداوند تبارک و تعالی واجب است که در هر عصری از اعصار، برای ارشاد مردم راهنمایی و برای هدایت قافله بشر حتی بگمارد. این حجت، حضرات انبیاء و اوصیاء است و در غیبت و عدم حضور ایشان، حضرات اولیاء و علمای ربانی است. ولی کامل الهی باید دارای شرایطی باشد تا بتواند قافله بشر را از سرگردانی و بدبختی نجات داده و او را به مرتبه نهایی کمال خود برساند.

ولی کامل الهی از ناحیه خداوند تبارک و تعالی موظف است قبل از ارشاد و هدایت، هویت کامل و مشخصات دقیق و موقعیت اصلی انسان‌ها را در جهان هستی و خواسته‌های درونی آنان را به دست آورد. البته این هویت و مشخصات و موقعیت، نه مربوط به امور ظاهری است و نه مشابه هویت و مشخصات و موقعیت صوری متداول و مرسوم در میان مردم، بلکه مربوط به امور باطنیه است.

شناخت هویت و مشخصات باطنی افراد و آشنایی به موقعیات اصلی آنها، فقط در شأن ولی کامل و جامع‌الشرایط است. چه، اگر این شرایط در او جمع نباشد، نمی‌تواند چنان که شاید و باید به ارشاد مردم مباشرت کند و آنان را از وادی ضلالت رهانیده و به کمال نهایی برساند. چنین شخصیتی باید دارای عقل سلیم و کمالات عالیه باشد زیرا فاقد کمال، معطی کمال نمی‌شود.

ولی کامل باید این حقایق را به دست آورد تا بتواند با راهنمایی‌ها و فنون خاصی، انسان‌ها را به سوی کمالات سوق دهد. بدون کشف این حقایق، اقدام نسبت به این موضوع مهم، بی‌اثر و ثمر است و فعالیت‌ها به جایی نرسد.

ولی کامل باید در پیشگاه الهی دارای مقام بسیار والایی باشد و هر کسی نمی‌تواند مقام رهبری معنوی انسان‌ها را به عهده گیرد. بسیاری از دانشمندان و

فلاسفه به گمان خود خواسته‌اند بشر را از وادی ضلالت برهانند و به کمال نهایی انسانی برسانند، لکن این موفقیت نصیب ایشان نشده؛ او که خود گم است، که را رهبری کند؟! فردی که خود در وادی ضلالت سرگشته و در دست نفس اسیر است، چگونه می‌تواند سبب هدایت دیگران باشد؟

دیر زمانی است که دانشمندان و فلاسفه، هر دسته و گروهی به نوعی در تکاپو برای ارشاد مردم بوده‌اند. کالبدشناسان از نظر تن، روانشناسان از لحاظ روان، علمای ظاهری از لحاظ نفس، فیزیولوژیست‌ها از نظر قوانین همبستگی سلول‌ها، هم‌چنین دانشمندان علم‌الاقتصاد، علم‌الاجتماع، تاریخ و تربیت، هریک در تلاش برای هدایت و راهنمایی مردم زحمت‌ها و رنج‌ها کشیده لکن موفق نشده‌اند، بلکه بر پرده‌ها و تاریکی‌ها افزوده شده است. مساعی مجموعه علوم نیز نتوانسته انسان‌ها را از ضلالت برهاند.

البته با اتکاء به خود و این علوم ظاهری و بدون وابستگی و توجه به مقامات عالی‌ه معنوی، امری دور از انتظار نیست که فلاسفه و دانشمندان نتوانند این موجود اسرارآمیز را بشناسند، زیرا پیچیده‌ترین موجودات عالم هستی، همین انسان است. چنان که رادمرد بزرگ اسلام، حضرت علی^(ع) می‌فرماید: انسان پندارد که موجودی ضعیف و کوچک است، غافل از این که خلاصه و فشرده‌ای از عالم هستی است.

آری، برای اخذ علوم انسانی، میلیاردها سال عمر باید تا متفکرین بتوانند به الفبای این کتاب هستی آشنا شوند. اما خدای تبارک و تعالی نیروهایی در درون انسان به ودیعه نهاده که در صورت رشد و شکوفایی، میلیاردها موجود را پشت سر نهاده، می‌تواند مراحل کمال خود را طی کند و با سرعت عجیبی مرز عالم ماده را بشکند و آن را درنوردد. ولی سایر موجودات، هر سرعتی بیابند نمی‌توانند از مرز ماده پا بیرون نهند، برتری انسان بر دیگر مخلوقات به همین دلیل است.

بنابراین، راهنمایان غیرالهی نمی‌توانند بشر را به کمالات نهایی خود برسانند. طالبین کمال باید رهبر کامل و واجد شرایط را دریابند، وگرنه واماندگانی هستند که در پی مربیان کذایی، سرمایه عمر را از دست نهاده بر مراتب ضلالت و بیچارگی‌شان افزوده گردد و این افسر طاووس زیبای خلقت، راه سعادت و نجات خود را نیافته است.

هیچ راه و قانونی نمی‌تواند انسان را به کمال نهایی خود برساند و قافلهٔ بشر را به مقصد و مقصود نایل گرداند، مگر راهی که به فرمان ناموس خلقت انجام گیرد؛ راهی که فطرت سلیمهٔ نماینده و حجت الهی، راهنمای آن باشد.

حجت الهی به منزله قطب‌نمای افراد جامعه است. باید انسان‌ها از این قطب‌نمای الهی دور نشده و آن را از دست ندهند، وگرنه حتماً راه خود را گم کرده و نجات نخواهند یافت. مانند هواپیمایی که به سوی مقصد به پرواز آمده، اگر در بین راه، قطب‌نما را از دست بدهد یا خلبان به آن بی‌توجه شود، راه را گم کرده و سرانجام سقوط خواهد کرد. یا مانند شناگری که در دریای وسیع و بی‌کران برای نجات خود به هر چیزی متوسل می‌شود، اگر او برخلاف جریان آب حرکت کند، پس از اندک حرکتی نیروی خود را از دست داده و دستخوش امواج خروشان دریا خواهد گردید و این، ناموس خلقت است اما در شنا کردن موافق جریان آب، امید نجات هست.

سالک الهی باید شناگری و طرز حرکت و نیل به مقصد را از رهبر و ولی کامل، از آن غواصان بحر حقیقت فراگیرد که نجات از این دریای موج و خروشان در پیروی از ناموس الهی است. آنانند که می‌توانند بشر را به ساحل نجات رسانند. ناموس خلقت در اصل، حجت‌های الهی هستند.

غلبه بر ناموس خلقت، ممکن نیست. هر نیرویی که با ناموس خلقت مبارزه کند، مغلوبیت او حتمی است، هرچند ظاهراً موفقیت‌هایی نصیب او گردد ولی آن پیروزی‌ها و لذا ید کذایی موقتی است و ناگزیر معدوم و منهدم خواهد گردید. چه، حرکتی که بدون فرمان ناموس الهی انجام گیرد، حرکت قسری است و حرکت قسری در اقلیت بوده دوامی ندارد.

همه موجودات طبیعی از ساده‌ترین موجودات تک سلولی تا عالی‌ترین مراتب انسانی و از ذرات اتمی گرفته تا کهکشان‌ها، همه و همه طبق ناموس خلقت در حرکت و به سوی مقصد رهسپارند. این حرکت نه فقط در أعراض آنها، بلکه در جواهر و ذوات آنها نیز وجود دارد.

زمینی که در آن راه می‌رویم، آسمانی که بر سر ما سایه می‌افکند، ستارگان و ماه و خورشید و نیروی جاذبه در منظومه‌های شمسی و در نتیجه تعادل کرات آسمانی، نیروی الکتریسیته و آثار گوناگون آن در زندگی انسان‌ها، حرکت و ارتباط و بقاء و دوام موجودات، همه و همه بر طبق فرمان ناموس خلقت و تقدیر حکیمانه حق تعالی است «إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ: ماییم که هر چیزی را به اندازه آفریده‌ایم».

نجات از این دریای پرموج و خروشان، تنها در تبعیت از فرمان ناموس الهی است، آنانند که می‌توانند بشر را به ساحل نجات رسانند. اما کسانی که به جای

درک واقعیات، هر لحظه به سرابی متوسل می‌شوند، نمی‌دانند که آن سراب‌ها نه تنها رفع تشنگی آنان را نمی‌کند که بر عطش و سرگردانی آنان می‌افزاید. در حالی که خداوند تبارک و تعالی برای انسان‌ها اتمام حجت فرموده و ریشه‌های معرفت به خیر و شر امور را به او الهام و در سرشت بشر غرس نموده، و حضرات انبیاء و اوصیاء و در غیاب ایشان، اولیاء کامل خود را برگماشته تا مکلفین را عذری نباشد.

آری، نتیجه همه معقولات و موضوعات این است که طالب سعادت ابدی، ناگزیر از پیروی استاد الهی است. کسب کمالات و موفقیت‌های الهی بدون درک محضر استاد و اطاعت از دستورات الهیه او امکان‌پذیر نیست. ایشانند که در اثر مطالعات باطن و اتصال به حق، می‌توانند وظایف و تکالیف هر کس را تعیین نمایند. اگرچه وظایف و تکالیف را کتاب مقدس آسمانی تعیین فرموده، لکن تنها با اتکاء به خود و مطالعه آیات قرآن و کلام بزرگان نمی‌توان بدون تهذیب و تقوی، وظایف و تکالیف خود را چنان که باید از اینها اخذ کرد. از این رو سالک طریق حق ناگزیر است که از استادی مؤید به تأیید الهی که ولی و حجت الهی باشد، پیروی کند. ایشانند که در اثر مطالعات باطن و اتصال به حق، تعالیم عالیه و علوم و معارف حقه را اخذ کرده، سالک را به طریق مستقیم ارشاد و هدایت می‌نمایند.

حضرت مولی^(ع) برترین استاد واصل

بنا به آیات قرآن و کلام بزرگان، همه جمادات و کل کاینات تسبیح‌گوی خدایند و هر شیء از اشیاء حتی جمادات در نوع خود دارای نطق و بیان است، اما نطق و بیان همه آنها یکسان نیست. نطق و بیان جمادات به نوعی است، و نباتات به نوعی دیگر و انسان‌ها به نوعی خاص و مجردات به نوعی ویژه خود. نطق و بیان ظاهر به گونه‌ای است و نطق و بیان باطن به گونه‌ای دیگر.

آری، جمادات ظاهراً به مقام تکلم بر نمی‌آیند، اما باطناً در آنها تکلم وجود دارد. شاهد آن که هر تصویری از کیفیت مهارت نقاش خود حکایت می‌کند و حسن خط به طریقی، کیفیت مهارت خطاط را بیان می‌نماید. هر مصنوعی کیفیت استادی و مهارت صانع خود را توصیف می‌کند، به طوری که می‌توان از مصنوع به میزان مهارت صانع آن پی برد.

گرچه هر تصویر کیفیت استادی و مهارت نقاش خود را حکایت و تصدیق می‌کند، اما هر کسی نمی‌تواند صوت آن تصویر را بشنود و زبان آن را درک نماید. ممکن است اکثریت افراد به محض مشاهده تصویری، صوت آن را شنیده و به

کیفیت هنرمندی او پی ببرند، ولی فردی می‌تواند این صوت را بهتر و رساتر از همه بشنود و معانی آن را عالی‌تر از همه درک نماید که خود تا حدی در این زمینه بصیرت داشته باشد. هرچه بصیرت بیشتر، استماع آن صوت و ادراک جملات و کلمات آن افزون‌تر و عمیق‌تر.

در عالم خلقت نیز هر کسی از مصنوع الهی تا حدی حکایت و جملات و کلمات آن را شنیده و تا اندازه‌ای به قدرت و عظمت صانع ازلی پی می‌برد، اما استماع کسی بیشتر است که بصیرت او بیش از سایرین باشد. انسان مؤمن از هر مشاهده ظاهری و باطنی تعلیمی اخذ می‌کند. البته مقصود نه فقط آن مشاهدات ظاهری است که غالباً به بزرگان اعطا شده، بلکه مؤمن هرچه را مشاهده می‌نماید برای او تعلیم علم باطنی می‌دهد.

عارف الهی و مؤمن حقیقی به محض مشاهده ظاهری یا باطنی هر شیء، نوعی تعلیم بلکه انواع تعلیم عالیه دریافت می‌نماید. این امر نشان می‌دهد که هر یک از اشیاء برای بیداردلان، استاد و بلکه نماینده استاد ازلی یا اثر مؤثری از اوست؛ چه آن اشیاء در ردیف جمادات محسوب شود یا در جرگه نباتات و حیوانات یا انسان‌ها.

برای اخذ تعلیم اشیاء، شرایط متعددی لازم است از جمله وجود استاد الهی، کیفیت قلبی استاد و تعلیمات او و کیفیت قلبی متعلم. به میزان جمع این شرایط، اخذ تعلیم عالیه برای سالک عارف مقدور می‌گردد.

اگر کیفیات قلبی استاد از لحاظ سیر صعودی در حد کمال و تعلیمش عالی باشد، لکن کیفیات قلبی متعلمی پایین باشد، او از آن تعلیم عالیه چندان بهره‌مند نمی‌گردد. بنابراین برای اخذ کمالیه تعلیم باید شرایط الهیه در استاد و متعلم، در حد کمال باشد.

علاوه بر اساتید ظاهری و باطنی، اساتید غیبی هم وجود دارند که تعلیم آنها به نحو دیگری است؛ همه اساتید الهی به امر خدا آن تعلیم را می‌دانند. حضرات انبیاء و اوصیاء هرچند ظاهراً در حال حیات نیستند، ولی حیات و ممات آنان یکی است و همیشه از ایشان به انسان افاضه و اضافت است. ایشان همواره در کنار انسان هستند و حاضر و ناظر بر اویند. آنان قلب عالم هستند و انسان هر جا باشد، آنان آنجا حاضرند.

آری در کاینات، اساتید و متعلم متعدد است و هرکدام به نوعی به بیداردلان و سالکان تعلیم می‌دهند و هریک از آنان به نسبت معرفت خود از آن تعلیم برخوردار می‌گردند. در این میان تعلیم استادی برتر از همه و در حد کمال است که از لحاظ

کیفیات مراتب قلبی در حد کمال باشد. متعلم نیز وقتی می‌تواند در حد کمال از تعالیم استاد واصل استفاده نماید که از لحاظ عقاید و ایمان در حد کمال باشد، هرچند کمالات هم مراتبی دارد.

متعلم ممکن است به طریق مستقیم یا غیر مستقیم از تعالیم عالیه استاد واصل برخوردار گردد، ولی در هر دو حالت، تعالیم عالیه استاد واصل کامل‌تر از تعالیم استادان دیگر است. آیا انسان آگاه و جوینده حقی هست که این آرزو را نداشته باشد که به حضور برترین استاد واصل برسد و از تعالیم و افاضات عالیه او بهره‌مند گردد؟ اصولاً آیا امکان دارد که در کانون قلب هر انسانی این آرزو نباشد؟! هرچند این آرزو هم مراتبی دارد.

در حقیقت استاد همه واصلین، قلب عالم امکان، برگزیده خدا و خاتم اوصیاء، حضرت مولای زمان^(ع) است. برای آن نور خدا دور و نزدیک بالسویه است. آن بزرگوار کلام همه را می‌شنوند و هرچه از دل‌ها خطور می‌کند، می‌دانند. در مکتب ربوبی، منتهای نیاز و آرزوی همه سالکان الهی این است که خداوند آن معرفت و لیاقت را به آنان عطا فرماید که از تعالیم عالیه آن برگزیده خدا در حد اعلی برخوردار شده و بدان عامل گردند.

بنا به کلام بزرگان، ممکن نیست جوینده حقی چنین حاجت و آرزویی از درگاه الهی داشته باشد، ولی از ناحیه مقدس آن بزرگواران تعالیم عالیهای صادر نشده و به او نرسد و او را محروم فرمایند! البته همه شرایط قلبی و معرفتی در آن استاد الهی در حد کمال جمع است و هیچ نقصی در استادی ایشان نیست، اما تعالیم استاد کامل به نسبت مراتب علمیه باطنیه و قلبیه متعلم است.

کسی که در حال انتظار است، از خدا خواهان است که آن بزرگوار ظهور فرماید و دنیا را با نور خود منور کند و عدالت جانشین ظلم گردد. محبوب الهی که در خلوت نشسته نیز آرزویش این است که متعلمی باشد که از کلام استاد، کمال برخورداری را داشته باشد.

خوشا به حال آن متعلمی که از افاضات و تعالیم آن محبوب الهی بهره‌مند باشد و به او لبیک اجابت گوید، و آن بزرگوار نیز به او لبیک گوید که لبیک مولی لبیک خداست، یعنی دعاهاى او مقبول درگاه رحمت الهی است. این لبیک ظاهراً ممکن است برای یک فرد باشد و باطناً برای افراد شایسته‌ای از اهل ایمان که در حکم واحد هستند. یعنی ای عزیزان و محبوبین، آرزوی شما در حد کمال مقبول درگاه الهی است و آن لبیک مولی بر همه شما مبارک است. برای طالبان حق و

حقیقت، حصول چنین موفقیتی، زمینه عقد عهد و پیمانی الهی است برای موفقیت‌های کمالی آینده.

معلم‌ان راستین

حبیب خدا^(ص) به جوامع بشری این پیام را آورد که هرکس دیگری را گمراه کند، گویا عموم مردم را گمراه کرده و هر که فرد دیگری را احیاء و ارشاد نماید، همانند این است که همه انسان‌ها را احیاء نموده است. سالک الهی باید از درگاه خدا بخواهد که بر مراتب شنوایی سمع دل او بیفزاید، تا کلام حق و این پیام مقدس حبیب خدا را به سمع دل بشنود و در حد کمال به مقام عمل برآید.

کسی که سبب گمراهی دیگری شود، قاتل او بلکه قاتل عموم مردم است، چه موت و احیاء قلبی، مهم‌تر و بالاتر از مرگ و حیات ظاهری است. گرچه بسیاری آرزو دارند که به توفیق حق موجب ارشاد دیگران شوند، اما عملاً چه کسی می‌تواند این منصب الهی را دارا شود؟ مسلماً کسی که خواستار ارشاد دیگران است، اول باید خود هدایت یابد؛ فرد گمراه چگونه می‌تواند دیگری را هدایت نماید؟

یکی از آداب تعلیم و تعلّم این است که سالک چون خود را آماده نماید که به سوی محفل علمی و به محضر اهل حق بشتابد، باید کمال اخلاص داشته و در تطهیر ضمیر خود بکوشد، و امر است که بگوید: الهی پناه می‌آورم به تو از این که گمراه شوم یا گمراه کنم، بلغزم یا بلغزانم، ستم کنم یا ستم پذیرم.

کسی می‌تواند هدایت یابد و نیز ارشاد کند که دارای تغذیه معنوی باشد. فراگیری علم توأم با عمل تغذیه جان است، بدون این تغذیه نمی‌توان به حیات ابدی رسید. حضرت صادق^(ع) می‌فرماید: علم و عمل تغذیه جان است، بدون این تغذیه انسان می‌میرد.

علوم و معارف حق را باید از اهلش فراگرفت، از کسی که جز خدا نگوید و در ابلاغ و تعلیم آنچه خدای تبارک و تعالی بر او کرامت فرموده، ضنّت نورزد «وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنّينَ: و او در امر غیب بخیل نیست». پیشوای بزرگ اسلام بر آنچه از علوم و معارف بر او رسید، بخل و ضنّت نورزید. همان مراحل را اوصیاء و اولیاء نیز طی کردند، آنان معلمین حقیقی جوامع بشری هستند.

البته معلم ازلی، خدای تبارک و تعالی است و جز او کسی علم‌آفرین نیست «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ: آنچه را که انسان نمی‌دانست به او آموخت» اما در عالم

امکان، معلمین متعدد هستند. گرچه در بین اهل نظر چنین رایج است که معلم اول، ارسطو و معلم ثانی، فارابی است، لکن اهل تحقیق برآنند که معلم اول بشر، حضرت رسول اکرم^(ص)، معلم ثانی حضرات اوصیاء و معلم ثالث حضرات اولیاء و علمای ربانی می‌باشند.

کسی که می‌خواهد مراحل طریق حق را طی کند، باید به دستور این معلمین الهی رفتار نماید تا به سعادت ابدی نایل آید. این معلمین الهی، پدران روحانی جوامع بشری و امت اسلامی هستند. میراث آنان علم حقیقی الهی است که به وارثین می‌رسد و «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ: عالمان وارثان پیامبرانند» در حق ایشان است. ولی کدام عالم؟ در «علم الوراثة» پیوند و رابطه روحی معتبر است نه اکتساب و ضوابط فکری.

حضرات اولیاء، وارثین حقیقی انبیاء هستند، ایشانند که راه حق را به طالبین نشان می‌دهند. محبت حبیب خدا بدون تبعیت از این علمای ربانی و واصلین امکان‌پذیر نیست. شناختن محبوبین الهی، به محبت است. معلم اول بشر علمی را که به جوامع بشری آموخت، محبت بود، زیرا خود نیز از این رهگذر به مقصد و مقصود رسید. اما باید دانست که برای طی مراحل طریق محبت، تطهیر ضمیر لازم است و این هم نه کاری است آسان.

اولیاء خدا اتصالاً انسان‌ها را به راه حق راهنمایی کرده و از تقلید کورکورانه بر حذر می‌دارند. سال‌های متمادی عالم‌نمایان مردم را دعوت به تقلید کورکورانه و بدون تحقیق نموده، اما حضرات اولیاء و علمای ربانی انسان‌ها را از هرگونه تقلید بی‌تحقیق و ظن و گمان برحذر داشته‌اند. چه، خردمندی به تحقیق و به عزم و حزم و جزم است و این نیز تنها در پرتو دلیل عقلی حاصل می‌گردد. اصولاً هر تقلیدی که به تحقیق ختم نشود، تقلید کورکورانه و باطل است. از این‌رو اتصالاً ترغیب بزرگان به تحقیق و تفکر است.

حضرت صادق^(ع) می‌فرماید: طالب و سالک نباید پی هر عالمی رود، زیرا هر محفل و هر عالم ظاهری سبب ارشاد نمی‌شود. اگر کسی به استناد گروهی غیرمعتبر وارد دین شود، در اندک زمان به وسیله گروه دیگر و یا به وسیله همان گروه از دین خارج می‌گردد. باید دین و معارف و علوم حقه را از محفل بزرگان و حضرات اولیاء فراگرفت. افرادی که از روی اخلاص و با تطهیر ضمیر به سوی ایشان حرکت کنند در دین خود ثابت قدمند، به طوری که کوه‌ها از بین می‌رود، لکن اینها از بین نمی‌روند.

این که معلم اول بشر ما را توصیه به فراگیری علم از رجال می‌فرماید «خُذُوا الْعِلْمَ مِنْ أَفْوَاهِ الرَّجَالِ: علم را از دهان مردان بگیرید» منظور از رجال، آن مردان الهی هستند که همه کارهای آنها از روی تفکر و تعقل است و مدعا را با دلیل عقلی تثبیت می‌کنند.

حضرت صادق^(ع) می‌فرماید: خداوند تبارک و تعالی در قرآن مجید با دو آیه شریفه، افرادی را که در انجام کارها تفکر نمی‌کنند و بدون تحقیق تقلید می‌کنند، مورد سرزنش قرار داده می‌فرماید: امری را که بر آنان روشن نیست درباره آن چیزی نگویند و قضاوت نکنند، و چیزی که برای آنها به مقام اثبات نرسیده، رد نکنند.

بزرگان دین فرموده‌اند: پی علمای ربّانی روید، تعلیم و مسائل علمی و علوم حقه را که از زبان ایشان جاری می‌شود ثبت و ضبط کنید. در آن زمان توصیه اکید بود که علوم و معارف حقه را در پوست بنویسند تا از میان نرود. و نیز فرموده‌اند: علوم حقه را با بیان و قلم به مقام نشر درآورید.

البته غرض تنها اکتفا به ظواهر کلام و توقف در الفاظ نیست، چه الفاظ و کلام راه را نشان می‌دهند. برای نیل به مقصود به توفیق الهی باید به این علایم و نشانه‌ها و واسطه‌ها چنگ زد، که بدون این واسطه‌ها رسیدن به مقصد ممکن نیست. باید دانست که کلام مردان الهی، اثری از آثار علوم شهودی آنان است که به دیگران عرضه داشته‌اند. برای رسیدن به علوم شهودی باید ضمیر خود را تطهیر کرد. علوم حصولی به وسیله خامه لفظی به دست می‌آید ولی علوم شهودی نه به وسیله خامه لفظی، که به خامه تقوی و تزکیه نفس حاصل می‌شود. صاحبان چنان علم شهودی می‌توانند جوامع بشری را ارشاد نمایند.

لوح و سرزمین قلب جوانان به منزله سرزمین موات و بایر است که برای هرگونه کشت و زرع مساعد است. برای این زمین‌های مساعد چگونه باید بذرافشانی کرد؟ اگر بذرافشانی روی منطق حسی یا تخیل و هوی و هوس باشد، شجره‌ای که از این زمین قلب حاصل می‌شود، شجره زقوم است «إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ: آن درختی است که از قعر آتش سوزان می‌روید». اما اگر معلم و راهنما در تطهیر قلب خود بکوشد و از روی منطق عقلی بذرافشانی نماید، شجره‌ای که از آن قلب پاک بیرون می‌آید، شجره طیبه است «كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ: مانند درختی پاک است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است».

مردان الهی، معلمین شایسته و راهنمایان بر حق، تمام کارهای خود را به رضای خدا انجام داده و رضای خلق را کلاً و جزئاً و چه در مقام شرطیت دخالت نمی‌دهند؛ همه امور آنان به رضای حق است، چه اثباتی باشد و چه سلبی. مرد الهی می‌داند که چه ترک کاری برای جلب رضای مردم باشد و چه انجام آن، ریا است لذا آنان از هرگونه شید و زرقی بیرون آمده‌اند.

مردان الهی، کسانی هستند که به مقام شهود رسیده‌اند. نوشته و کلام آنان، آثار و علایم و تجلی علم شهودی آنان است. باید دانست که توقف در الفاظ، انسان را به مقام شهود نمی‌رساند. در این مقام، الفاظ دام‌هایی هستند که افتادن در آن آسان است و بیرون جستن از آن، بسی مشکل. باید به وسیله تقوی از این دام بیرون جست و به بام بلند عالم معنا باریافت.

علم شهودی در کاغذ و کتاب و کتیبه و پوست نمی‌گنجد. علم شهودی حضرات اولیاء و مردان الهی، علمی است که در صحیفه اول است؛ علمی است که راقم الهی در آن رقم می‌زند و نغمه «کَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ» را در لوح دل ایشان می‌نگارد.

دم روح‌پرور اولیاء خدا

نعمت‌های الهی بی‌شمار و لایتناهی است، برای درک و مشاهده آنها دیدگان ظاهری و باطنی باید هر دو نظر کند. نعم ظاهری با حواس ظاهر قابل ادراک است و نعم باطنی با دیدگان قلب قابل مشاهده و درک است. در قبال انوار الهیه نعم باطنی، نعم ظاهری محو است.

خداوند تبارک و تعالی خواسته است که مظاهر رحمت لایتناهی خود را نشان دهد تا عارفان الهی به توفیق او با دیدگان قلب به نظاره آن نعم بپردازند. در بین همه نعم بیکران، نعمتی است باطنی که تخم آن را در ازل به انوار باطنی در قلب انسان به ودیعه نهاده و توجه خاص او بیش از همه به این نعمت است و آن، نعمت تخم طلب است. زیرا کمال انسانیت و همه کمالات در رشد و نمو این تخم و بارور شدن آن به توفیق و توجه خاص الهی است.

تخم طلب در مقام رشد و نمو در مرحله‌ای به مظهري از مظاهر تامه او بیشتر توجه نموده به سوی آن سیر می‌کند و آن مطلوب نیز وی را طلب می‌نماید. مسلماً تخم اصلی در طریق رشد و نمو خدایی می‌داند که به وسیله همان مطلوب، به مطلوب ازلی خواهد رسید.

حرکت تخم طلب بعد از ریشه به سوی مطلوب است و این طالب قطعاً به مطلوب می‌رسد و الا آن رشد، عبث است. بعد از وصال به مطلوب، نعم باطنی دیگری توسط مطلوب به طالبین عطا می‌شود که قبلاً در عالم موجود نبود. البته نعم باطنی شامل حال عموم مردم است و آنان در تقویت و تضعیف آنها صاحب اختیارند.

آری، برای عارفان طریق حق، تخم‌های دیگری از ناحیه حق به وسیله همان مطلوب یا باغبان خدایی به مزرعهٔ قلوب و باطن پاشیده می‌شود؛ عجب زمین مستعدی و عجب باغبانی! به اذن پروردگار متعال این باغبان خدایی مشغول آبیاری و رشد و نمو این تخم‌هاست.

سرانجام آن تخم‌ها به توفیق خاص الهی و مراقبت باغبان واقعی و ارشاد هادیان حق، مثمر ثمر شده و بارور می‌گردد و طالب به اذن پروردگار به مطلوب می‌رسد. اما جز صاحب‌دلان کسی نمی‌تواند از اثمار آن اشجار طویه برخوردار گردد. گرچه حافظ و مراقب اصلی این شجره طویه، آن باغبان خدایی است که آنی از این مراقبت غفلت ندارد، اما از عارف الهی نیز مسئولیت و تکلیف نه تنها ساقط نیست، که بر مراتب آن افزوده می‌گردد.

عرفان واقعی انسان را به فعالیت و شهامت وا می‌دارد و حقیقتاً قابل تقدیس است. اما عرفانی که انسان را از فعالیت و شهامت بازدارد، عرفان حقیقی نیست. هرچه مقام عارف در درگاه الهی بالاتر، مسئولیت و هشیاری، فعالیت، شهامت و محبت به یاری حق، افزون‌تر. برای چنین عارفی هرگز مغلوبیتی نیست، چه او در این مقام مظه‌ری از مظاهر عالی‌ه الهی است و تمام قدرتها در قبال این قدرت الهی، محو و نابود است.

برای برخورداری از این موهبت عظمی، بهترین توصیه بر سالکین طریق حق، این است که داغ معشوق ازلی بر دل نهید. در این راه باید جز عشق محبوب ازلی در دل نباشد. باید این آتش عشق، آتش سایر محبت‌ها را بسوزاند. آتش شوق بر دل و جان زنید.

ای عاشقان جمال! هر آنی در کوی توفیق نشیمن کنید، خویشتن را در معرض نسیم رحمت خدا قرار دهید. این آن نسیمی است که بر جان می‌وزد، نیروهای باطنی انسان را شکوفا می‌سازد و از قوه به مقام فعلیت می‌آورد.

نظر خاص خدا، نسیم رحمت است. تعالیم حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء الهی و تعالیم عالی‌ه ایشان، همه نسیم رحمت است. خود را در معرض نسیم رحمت قرار

دهید، آن نسیم رحمتی که مدام از جانب فیاض مطلق و حکیم علی‌الاطلاق جاری است.

هم‌چنان که نسیم صبحدم پیام خود را به گل‌های کوهستان ارسال می‌دارد، اتصالاً مردان الهی پیام خود را مستقیم و غیرمستقیم به دل‌های مستعد رسانده، با کلام و بیان خود، با مهر و محبت خود، دل‌ها را نوازش می‌دهند و اسرار الهی را در دل‌ها به ودیعت نهاده، تخم معرفت در قلوب می‌نشانند.

کلام بزرگان مانند طلوع خورشید، ابرهای جهالت را می‌شکافد. در حقیقت هیچ عاملی در زندگی برای سعادت ما از این گنجینه‌های الهی صادق‌تر و مفیدتر نیست. باید دامن‌گیر مردان الهی بود، زیرا ایشانند که می‌توانند زورق شکسته ما را از گرداب هلاکت نجات دهند و نیروهای باطنی ما را از قوه به فعل آورند. ایشانند که می‌توانند چراغ امید را در کانون خانه دل روشن کنند. بدون این اعتصام و بدون راهنمایی ایشان، راه هموار نخواهد شد.

هر کسی بر کوی اولیاء گذرد، از تعالیم عالیه برخوردار گردد. هر که با ایشان باشد، عزت یابد. هر کسی نسبت به آنان جانفشانی کند، صدیق اکبر شود، فاروق انور شود. هر کسی در کلام ایشان باشد، جانش معطر گردد. اگر سنگی به پای آنان برخورد نماید، در و گوهر شود. اگر خاکی بر آنها گذر کند، مشک و عنبر شود، این است ذکر خدا. بدون همراهی با آن محبوبین درگاه حق، آرامش و اطمینان در دل حاصل نگردد. پناه بر خدا از وقتی که آن آرامش و اطمینان از سالک سلب شود.

در تحقق ذکر تنها لفظ به کار نیاید، باید از الفاظ خارج شده وارد عالم نور معانی گردید. ذکر حقیقی، اتصال دل با خداست. بدون اتصال به اولیاء خدا، به حضرات انبیاء و اوصیاء، ذکر تحقق نمی‌یابد. ذکر اشاره بر صفاتی از صفات خداست. ذکر وقتی تحقق می‌یابد که آن صفت در انسان محقق گردد و تا حدی مظهر صفات حق باشد؛ راه باز است و منظور از خلقت، این است.

این که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: من گنجی نهان بودم، خواستم آشکار شوم؛ یا انسان را به شکل خود آفریدم؛ یا بنده من اطاعت کن مرا تا ترا مثل خود گردانم، یعنی انسان می‌تواند همه این مراتب را واجد گردد. خداوند تبارک و تعالی تکلیف مالایطاق تعیین نفرموده، محبوبین الهی الگو و نمونه هستند و دیگران موظفند که آن‌طور شوند.

باید اطمینان و آرامش در دل تحقق یابد، این آرامش حقیقتاً بالاترین ثروت است. توانگر کسی است که از این نور برخوردار باشد، بدون این آرامش، زندگی

فایده‌ای ندارد. سالک الهی باید چنان عمل کند که بر مراتب آرامش و اطمینان قلب او افزوده شود؛ آن آرامش هم از ناحیه خداست «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ: اوست آن که در دل‌های مؤمنان آرامش را فرو فرستاد».

سکینه همان آرامش و اطمینان است، نوری است که خدا بر دل‌های دوستان خود می‌فرستد. کسی که از این نور بهره‌مند است، ثقل دنیا نتواند کشید، دنیا در نظر او بهایی ندارد. اگر از راه حلال کسب و تلاش می‌کند و علاوه بر خود، دیگران را بهره‌مند می‌نماید، همه اینها نه به خاطر دنیا و مادیات که برای معنویات است؛ آری، اهل اطمینان، ثقل دنیا نکشند.

ای سالک، از عادات و رسوم خارج شو، که اهل حقیقت به رسوم و عادات اعتنایی ندارند. کسی که از رسوم و عادات درآمد و عاشق جلال و جمال خدا شد، دیگر ناز بهشت نتواند کشید. عاشق، بهشت را چه کند؟! دل عازم سفر به کعبه جانان، دل عاشق حقیقی را بهشت و حور و قصور نتواند صید کند تا چه رسد به دنیای خسیس.

هدف عاشقان جمال حق، لقاء پروردگار است، می‌خواهند به معشوق رسند. عاشق، بهشت را چه کند؟! بهشت، می و شیر و عسل خود را به ایشان عرضه کند، عاشقان هم متاع خود را، آن نعمت‌های والای نهفته در وجود خود را بر او نشان دهند. بهشت، حورا و عینا نشان می‌دهد و عرضه می‌کند، ایشان مُخَدَّرَات معرفت و مشاهدات را نشان می‌دهند، دیگر بهشت خجل می‌گردد!

آری زیباشناسی کار هر کسی نیست، هر فردی نمی‌تواند زیبا را تشخیص دهد، زیبایی ظاهر دیگر است و زیبایی باطن دیگر. عاشقان الهی آن زیبایی را واجدند که بهشت ندارد. آیا دل شکسته‌ای که عرش معلای خداست، بالاتر و برتر است یا بهشت؟ در توصیف دلی که عرش معلای خدا و نشیمنگاه اوست، همین بس که می‌فرماید: جز قلب عارف هیچ جا گنجایش مرا ندارد؛ دل عارف را فرمود نه بهشت! اگر ما واقعاً تسلیم شویم، معشوق آن زیبایی خود را به ما عنایت می‌فرماید، چنان زیبایی که بهشت خجل گشته و برمی‌گردد. آری، عاشقان الهی از آن زیبایی‌ها می‌گذرند تا لقاء محبوب خود را بعینه ببینند؛ می‌گذرند و تا به «فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ: قرارگاه صدق نزد پادشاهی توانا» نرسند، دیده همت و عشق خود را برکسی باز نمی‌کنند.

الهی، ما را در دریای لایتناهی عشق خود بشوی.

الهی، یا ارحم الراحمین، از بارگاه با عظمت مسئلت می‌نماییم که به حق فضل و رحمت و به خاطر محبوبین درگاهت، کمال توفیقت را شامل گردان تا در حد کمال نعمت‌های ترا درک کنیم.

الهی، خود فرموده‌ای تمام حاجات و آرزوهای خود را از من بخواهید، حتی حاجت و آرزوی ناچیز را.

الهی، در پیشگاه تو برآوردن هیچ حاجتی مشکل نیست، ولی برای ما هیچ نیازی ناچیز نیست. قسم به درگاهت آنچه ما مهم نمی‌دانیم، زمانی می‌رسد که ما به آن محتاج شویم و اگر تمام دنیا جمع شوند که ما به آن برسیم، نتوانند.

الهی، موقعی که به حالات و اعمال خود می‌نگریم، می‌بینیم حتی قادر به شکر یکی از نعمت‌های تو نیستیم. اما وقتی به فضل و رحمت و قدرت تو نظر می‌کنیم، مسئلت می‌نماییم که نعمتی عطا فرمایی که سپاسگزار باشیم.

الهی، به مقام شکر برآمدن و ادراک لذت آن، بالاترین نعمت‌ها و ادراک‌هاست. الهی، ادراک ما را به حد کمال رسان تا سپاسگزاری ما در حد کمال باشد. الهی، ما مقرر به ناتوانی و گنهکاری خود هستیم و معترفیم که گناه مانع ادراک است.

الهی، پس رحمت و فضل لایتناهی تو کجاست؟ به درخواست حضرت سجاد(ع)، آن رحمت و فضل بی انتهای خود را به جانب ما بفرست تا ادراک نعمت تو برای ما در حد کمال گردد.

ای خدایی که به هرچیز قادری! ترا به مقربین درگاهت، حاجات شرعی ما و همه سائلین را ألساعه اجابت فرما. الهی، آرزوهای ما زیاد است اما تو می‌دانی که بالاتر از همه، عشق تو و محبوبین درگاهت را طلب می‌کنیم که در حد کمال به قلب ما بیندازی، چه عشق آنان که حقیقتاً راه ترا رفته‌اند، همان عشق و علاقه به توست. کسی می‌تواند در حد کمال عاشق حق گردد که ادراک نعمت نماید، بدون آن نمی‌توان عاشق حق شد.

الهی، از علایم شکرگزاری، اقرار به نعمت‌هاست، اما الهی، کدام نعمت عظامیت را بشماریم و یاد کنیم؟ از جمله نعم عظمی یاد محبوبین درگاه توست. یادی از علم آنان و ذکری از لطف و منقبت آن بزرگواران. الهی، تو دوست داری که صحبت غالباً درباره محبوبین درگاه تو باشد، الهی این نعمت را در حد کمال به ما عطا فرما.

الهی، ما چگونه می‌توانیم شکر نعمت‌های بی‌شمار ترا به جا آوریم؟ الهی، برای نعم ظاهری هرچه شکر لازم آید، برای نعم باطنی شکر بسیار بالاتری لازم است.

الهی، عارفان درگاه تو در برابر شکر نعم تو، علی‌الخصوص نعم باطنی، به مقام اقرار و اعتراف برمی‌آیند که از شکر آنها عاجز و ناتوانند، و لذا به درگاه محبوبین تو متوسل می‌شوند که:

ای محبوبین پیشگاه الهی! ای انوار مقدس، ما از شکر این نعم جزئاً و کلاً عاجزیم و نمی‌دانیم که چگونه به مقام سپاس‌گزاری برآییم. آیا ممکن است عاجزانه از محضر انورتان تمنا کنیم که شما از جانب ما به مقام تشکر برآیید؟

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ: سلام بر شما ای صاحب عصر و زمان» مولی جان، آیا ممکن است از پیشگاه مقدستان استدعا کنیم که شما شکر این همه نعمت را به جا آورید؟ از پیشگاه شما درخواست می‌کنیم آن الفاظ و کلمات ظاهری و باطنی را که شایسته درگاه الهی باشد به قلب ما الهام فرمایید تا شکر و دعای ما به لسان مبارک شما باشد و مقبول حق تعالی گردد، و الاً ما هرگز قادر به شکر این نعم نیستیم.

فصل سوّم

وظایف خاصّ سالک در خدمت استاد الهی

وظایف خاص سالک در خدمت استاد الهی

ضرورت استاد در سلوک

سالکین حقیقی آن پروانه‌های شمع ازلی هستند که کمال آمادگی را برای سوختن در راه شمع ازلی دارند؛ آنان مسافرین طریق کعبه وصالند. آری مرد خدا، خدا خواهد که حسن مطلق است. تنها سوختگان شمع ازلی می‌توانند آن حسن مطلق را مشاهده کنند نه هر کسی. دنیا و عقبی مظهر جمال و جلال اوست. اگر بهشت شیرین است، بهشت آفرین شیرین‌تر است. کسانی می‌توانند آن حسن مطلق را مشاهده کنند که به دیده حق نگرند «الْعَارِفُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ: عارف به نور الهی می‌نگرد». هر ذائقه‌ای نمی‌تواند این شیرینی را درک نماید، تنها عاشقان حسن مطلقند که این شیرینی را به ذائقه باطنی خویش درک نموده‌اند؛ این موفقیت از آن عارفان طریق حق است.

بشر، انسان ظاهری است، خود کلمه بشر بدان دلالت دارد، چه بشره روی آشکار شیء و صورت ظاهر آن است. این که گویند این معنی بر قلب بشر خطور نکرده، یعنی انسان‌های ظاهری از آن بی‌خبرند نه اهل باطن.

روز قیامت، حجاب‌ها برخیزد و معنی واقعی «تُبْلَى السَّرَائِرُ: آن روز که رازها فاش شود» روشن گردد. باطن اینجا، ظاهر آنجاست لذا از اینجا به این حقیقت پی توان برد که سبب شقاوت و سعادت انسان، خود انسان است. آخر الامر مردم به دو قسم تقسیم می‌شوند: قسمی شقی و قسمی سعید «يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِذِيهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ... وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ...: روزی که چون فرا رسد هیچ کس جز به اذن وی سخن نگوید، آنگاه بعضی از آنان بدبختند و برخی خوشبخت. و اما کسانی که بدبخت شده‌اند در آتش فریاد و ناله‌ای دارند... و اما کسانی که خوشبخت شده‌اند در بهشت جاودانند...». جَنَّتْ، مظهر جمالی و دوزخ، مظهر جلالی است. شئون حق هم هدایت و هم ضلالت است؛ هدایت را بالذات و ضلالت را بالعرض.

سالک اگر بخواهد در دنیا و عقبی در ردیف سعدها به شمار آید، نیازمند است که به رهبری کامل اقتدا نماید و از او پیروی کند و الا سقوط برای او حتمی است.

انسان کامل مقتداست و حرکات جزئی و کلی او سرمشق دیگران است. انسان کامل قبله کل در حرکات استکمالی انسان‌ها است، بلکه ثمر شجره طیبه وجودیه و ایجادیه است. عارفانی که برای آنان است حساب یسیر «فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَاباً يَسِيراً: بزودی او را به حسابی آسان محاسبه کنند»

درکات در سقوط و هبوط است «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ: آری منافقان در فروترین درجات دوزخند» این است شأن و مقام آنان که سقوط کردند؛ آنان اهل تفکر نبودند و دوستی بیگانه را بر دوستی حق برگزیدند.

بالاترین دوست انسان، خدای تبارک و تعالی، حضرات انبیاء و اوصیاء هستند. بعد از این دوستان حقیقی، بالاترین دوست انسان، ادراک معقولات است. هیچ دوستی بالاتر از ادراک معقولات برای انسان نیست. بهشت با آن همه نعم و زنجبیل و سلسبیل، جز ادراک معقولات نیست؛ و دوزخ با آن همه عقاب و آغالل، جز عدم ادراک معقولات نیست.

ادراک معقولات، معلول علم الهی است. کسی که فاقد این علم گردد، تفکر الهی و رسیدن به معقولات برای او ممکن نخواهد بود. تحقق آن علم به تقوی و تزکیه است.

آزادی به علم زودتر برخیزد از عمل بدون علم، چه نتیجه عمل بدون علم، جز رسیدن به محسوسات نیست. علم قوت قلب است، حضرت رسول اکرم (ص) فرمود: «قَلِيلُ الْعِلْمِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرِ الْعِبَادَةِ: علم کم، بهتر است از عبادت بسیار» کسانی که درمانده‌اند از عدم علم مانده‌اند.

خودبینی که از صفات ذمیمه است، معلول عدم علم الهی است؛ بزرگان فرموده‌اند که خودبین خدای‌بین نشود. از خود به خود رهایی نتوان یافت. کسی که به این بیماری روحی مبتلا شود، هم در دنیا و هم در عقبی می‌سوزد «كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ: هر چه پوستشان بریان گردد پوست‌های دیگری بر جایش نهیم تا عذاب را بچشند».

مبتلایان به بیماری مالیخولیا از مشاهده صور هولناک در هراسند، مانند نائی که خواب‌های آشفته و هولناک ببیند، که ناشی از قوه متخیله است که در صقع ذات متمثل می‌گردد. او می‌خواهد فرار کند و در گوشه‌ای پنهان شود تا از چنگال این صور هولناک رهایی یابد، چون بدانجا رسد همه را در آنجا جمع ببیند. غافل است از این که او از خود فرار می‌کند، و از خود به خود، رهایی نتوان یافت. سالک

طریق الهی در هر آنی به استادی کامل و عارف نیازمند است، اگر بی استاد کامل و بی دلیل راه رود، به مقصد نخواهد رسید.

از عارفی پرسیدند از کلمات بزرگان، انسان را چه فایده؟ فرمود: قوت دل و ثبات قدم و تجدید عهد را به مقام تحقق درآورد. گفتند بر این مؤکدی از قرآن داری؟ گفت بلی «كُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ: وَ هِرْ يَكْ اَزْ سِرْكَذَشْتَهَائِ پيامبران را كه بر تو حكایت می‌كنیم چیزی است كه دلت را بدان استوار می‌گردانیم» و نیز بزرگان فرموده‌اند «كَلِمَاتُ الْمَشَايِخِ جُنُودُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ: سخنان بزرگان، لشکریان خدا در زمین اویند».

آن گمگشتگان وادی ضلالت «وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ: لیکن دل‌هایی كه در سینه‌هاست كور است» را خبری نیست كه خدا را بندگانی است كه به سبب انقیاد محض، به مقام «قَابَ قَوْسَيْنِ: فناء» رسیده و در سرّ «أَوْ أَدْنَى: بلکه نزدیكتر از آن» از هستی خود گذشته و دیده بصیرت را به كُحْلِ «مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَى: دیده منحرف نگشت و از حد در نگذشت» مَكْحَلْ نموده‌اند؛ نور جمال صمدی، روح ایشان گشته است.

این طریق را بدون دلیل نمی‌توان پیمود، خداوند متعال در قرآن مجید می‌فرماید «قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَيَّ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا: موسی به او گفت آیا تو را به شرط این كه از بینشی كه آموخته شده‌ای به من یاد دهی پیروی كنم». حضرت رسول اكرم(ص) نیز فرمود «الشَّيْخُ فِي قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ: پیر در میان قومش، همانند پیامبر در بین امت خود است». شقی كسی كه این راه را بی دلیل و بدرقه رود «أَوَّلِيَّائِي تَحْتَ قِبَابِي لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي: دوستان من در زیر پوشش من هستند، كسی جز من آنان را نمی‌شناسد».

در سلوك راه دین و وصول به عالم یقین، از شیخ كامل راهبر ره‌شناس، از اولیاء خدا و علمای ربانی، گزیری نیست. حضرت موسی(ع) با آن مقام و منزلت نبوت و درجه رسالت و اولوالعزمی، ابتدا ده سال ملازمت خدمت حضرت شعیب را باید، تا آن شایستگی مطلوب حاصل شود. با این كه پیشوایی دوازده سبط بنی اسرائیل را دریافته بود، بار دیگر در دانشگاه حقیقت، تعلم علم لدنی از حضرت خضر را باید و به جهت التماس ابجد، متابعت او باید كرد.

آن معلم الهی، اول حرف الف و باء «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا» گفت تو هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی» تعلیم داد. مفتون و مغرور، کسی که پندارد می‌تواند با اتکاء به خود و به قدم بشری این راه را طی کند، غافل از این که راه کعبه صورت را بی‌دلیل و بدرقه نتوان رفت، تا چه رسد طی مراحل کعبه وصال را «هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ: وه چه دور است آنچه که وعده داده می‌شوید». حضرات انبیاء و اولیاء این طریق را به قدم دل رفتند، نشان یک قدم ظاهر در این طریق نمایان نیست.

اگرچه در بدایت هدایت نه به پیغمبری حاجت است نه به امامی و شیخی، و آن تخم طلب جز به تأثیر نظر عنایت در زمین دل نیفتد، لیکن هرکجا آن تخم افتاد، در پرورش آن به پیغمبری یا امامی یا شیخی حاجت افتد. سالک اندر این راه، اول نه نظر دارد و نه قدم، چه ابتدا او را از دروازه ظلومی و جهولی بیرون بردند تا هیچ کس از خود لاف بینایی و شناسایی این راه نزند. چنان که طریق ظاهری را سُرَّاق و قُطَّاع‌الطریق بسیار است، زخارف و مقامات دنیا بدون تقوی، هوی و هوس و نفس و شیاطین نیز رهزنان این طریقتند، لذا بی‌بدرقه راهبر واقعی سلوک نتوان کرد. در این راه عقبات بی‌شمار است، چه بسیاری از فلاسفه و دانشمندانی که به علم خود بالیده و تنهاروی را اختیار کردند و دین و ایمان به باد دادند.

سعادت‌مند آنان که در حمایت مشایخ کامل، آن هادیان الهی، سلوک کرده‌اند و بر سر جمله آفات و عقبات رسیده، دانسته‌اند که هر طایفه از اهل هوی و بدعه را از کدام راه به دوزخ می‌برند، و خود به سلامت عبور کرده‌اند. وجه دیگر این که سالک از ابتلا و امتحان گوناگون ناگزیر است. راهنمای راه است که با کلام باطنی خویش، طلب و صدق و ارادت را در ایشان به وجود آورد، و ملالت و فترت را از طبع ایشان بیرون برد و به عبارات و اشارات لطیف، داعیه شوق در دل سالکین پدید آورد، لذا هر لحظه تبعیت سالکین نسبت به شیخ خویش فرض است.

دیگر این که ممکن است رونده را علل و امراضی در نهاد پدید آید و مزاج طلب و ارادت انحراف پذیرد و به طبیب حاذق روحانی حاجت افتد تا ازاله آن امراض به ادویه خاص کند تا استطاعت سلوک امکان‌پذیر گردد، و الا در عقبه‌ای چنان ماند که دیگر سلوک نتواند کرد و مانند عده‌ای از روندگان در مقامی وامانده و به علتی و آفتی معلول گردد. پس شیخ کامل باید که سالک وامانده را رهایی داده و

او را تشویق نماید تا دیگر باره سالک به راه افتد و الا چنان در بند ماند که روی خلاصی نبیند.

دیگر این که ممکن است سالک در این راه به بعضی مقامات روحانی رسد و روح او از کسوت مادیت مجرد شود، انوار صفات حق بدو پیوندد و صفات ذمیمه در زهوق آید و «جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ: بگو حق آمد و باطل نابود شد» محقق گردد و چون آئینه دل صاف شده، انوار الوهیت در آن متجلی گردد. اما به سبب اندک غفلتی نظر عقل ادراک آن نکند، که اگر در این هنگام تصرف ولایت استاد او را دستگیری نکند به سقوط بینجامد. آری نباید غفلت ورزید که به سبب غفلت، هزاران افراد صادق در این راه منقطع شده‌اند.

و نیز ممکن است وقتی رونده‌ای را ظاهراً یا باطناً نمایش‌های غیبی حاصل شود. استادی باید مؤید به تأییدات الهی و عالم به علم غیبی و تأویلات رحمانی، چنان که حضرت یوسف به خدای خویش گفت «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ: پروردگارا تو به من دولت دادی و از تعبیر خوابها به من آموختی» تا کشف حال او کند و معلم و رهبر او شود و الا معرفت مقامات، او را حاصل نخواهد شد.

اگر کسی تمسک به کلام بزرگان کند و نقد واقعه خویش به محک بیان شافی ایشان زند، از این راهزنان در امان خواهد بود. اما کسانی که از تعالیم عالیه بزرگان محروم ماندند راهزنان، راه طلب ایشان زنند.

سالکی که به قدر قوه قدم خویش بی‌دلیل رود، مسافت یک مقام از مقامات را به سال‌ها قطع نتواند کرد. لیکن شیخ بال و پر ولایت بر او بندد و مقامی را که به عمرها نتوانستی رفت، بر شهپر همت هادی الهی به اندک روزگاری قطع کند و در عالمی که طیران نتوانستی کرد، طیران نماید. آری راهبر کامل در واقع عالم معناست و سالکین باید نور معانی را در او جستجو کنند.

ای سالک، اهریمنان در کمین‌اند که موانعی در راه تو ایجاد کنند. استاد الهی را دریاب که در دل تو درخت صفا و معرفت برویاند و نسیم معرفت در مرغزار سینه تو بوزاند؛ راه دور را نزدیک نماید و ترا از قید دنیا و عقبی برهاند.

استاد عام و استاد خاص

یکی از وظایف مهم سالک الی‌الله پیش از هر چیز، مطالعه و بررسی استادی است که می‌خواهد علوم را از ناحیه او بدست آرد، زیرا استادان واجد شرایط در

اقلیت قرار گرفته‌اند. استاد واقعی جانشین حضرت رسول اکرم^(ص) و نایب اوست، لذا هر استادی درخور نباشد که این نیابت را حایز گردد.

بزرگان چنین فرموده‌اند که استاد واقعی دو قسم است: استاد عام و استاد خاص. استاد عام گرچه مأمور به ارشاد تامه و دایمی نیست، لکن به سبب او سالک به سوی استاد خاص ارشاد می‌گردد. اما استاد خاص، مأمور و منصوص به ارشاد دایمی سالک است.

اولیاء خدا و افرادی که به مقام کمال انسانی رسیده‌اند در هر زمانی وجود دارند، و ممکن است تعداد آنان بیش از یکی باشد و هر یک از آنان شایسته ارشاد و هدایت سالکین هستند. اما امام و خلیفه رسول خدا^(ص) و قطب عالم امکان، که دارای ولایت کبری و حافظ شریعت و طریقت بوده و مهیمن بر جمیع عوالم و محیط بر جزئیات و کلیات است، در هر زمان بیش از یکی نیست و تمام اولیاء تحت لواء و شریعت و طریقت اویند؛ چنان که حضرت علی^(ع) فرموده «وَ إِنَّمَا أَنَا قُطْبُ الرَّحَا: در حقیقت تنها من محور آسیای گردش امورم».

این قطبیت در زمان غیبت کبری منحصراً اختصاص دارد به حضرت مولای زمان محمد بن الحسن العسکری سلام الله علیه. سایر اولیاء که به منصب ارشادیت منتصب گشته‌اند، اولاً به تبعیت از این استاد خاص می‌باشد؛ ثانیاً لزوم ارشاد آنان در ظرف عدم تمکن از این استاد خاص است و در زمان تمکن، ارشاد ایشان ضروری نیست مگر به صلاحدید استاد خاص.

بر هر سالکی ضروری است که کمال توجه به این قطب دایره امکان داشته باشد و این توجه، همانا مراققت است و سالک را در هیچ حالی از مراققت چنین استادی گزیری نیست اگرچه به وطن مقصود رسیده باشد. یعنی همان طور که استاد خاص بر سالک سیطره دارد، سالک نیز باید کمال توجه به استاد خاص داشته باشد تا مراققت کامل حاصل آید.

مراد از مراققت، مراققت جنبه‌های روحی و باطنی اوست نه مصاحبت و همراهی ظاهری و جسمی، زیرا واقعیت و حقیقت چنین استادی، نورانیت اوست که بر جهان و جهانیان سلطه دارد. سالک در حال سیر در نورانیت آن استاد سلوک می‌نماید و به هر درجه که صعود کند، استاد او را مؤید دارد و پس از وصول نیز مراققت او لازم است، زیرا آداب کشور لاهوت را آن استاد باید به او بیاموزد.

مراققت سالک با استاد عام نیز ضروری است، زیرا نفحات رحمانیه که از جانب رب العزه بر استاد خاص نازل می‌گردد، توسط استاد عام به سالک می‌رسد. بنابراین

سالک نباید از افاضات قلبیه استاد عام غافل شود و الاّ از استفاضات معنویه استاد خاص محروم خواهد ماند.

افرادی که بدون توجه آن قطب دایره امکان ظاهراً برای خود مقامی قایل شده‌اند، چون در طی طریق از استاد خاص تبعیت نکرده‌اند، از مستضعفین بوده و شایستگی ارشاد را ندارند. اما در صورت تنبه اگر عنایت الهیه یار آنان شود و مقام ولایت حقه از باطن بر ایشان طلوع کند، بدون شک مستبصر شده و تحت لوای استاد خاص در خواهند آمد. ولی اگر مقام خلافت حقه را از باطن واقف نگردند، در همانجا متوقف شده و راه وصول به معرفت الهیه بر آنان مسدود خواهد شد، هرچند ظاهراً ادعای وصول و معرفت کنند و در صورت انکار یا تردید، طی طریق و وصول به مقام کمال بر ایشان ممتنع گردد، زیرا اساس راه وصول، خلوص است نه انکار و ریب و ریا.

اطباء روحی

ارادت دولتی است بزرگ و تخم جمله سعادت‌هاست. ارادت نه از صفات انسانی است، که از پرتو انوار صفت مریدی حق است و تا حق تعالی بر روح بنده‌ای تجلی نکند، عکس نور ارادت در دل او پدید نیاید و مرید نشود. چون این تخم سعادت در زمین دل به موهبت الهی افتاد، باید آن را ضایع نکند و همواره خود را به تصرف و تربیت رهبر واصل تسلیم نماید تا زود به مقصد و مقصود رسد.

اگر کسی خواهد پرورش خود به نظر عقل و علم خویش دهد، هرگز به جایی نرسد و در ورطه هلاکت افتد، و به غرور و پندار و فریب نفس و تسویل شیطان خود را در وادی مهالک این راه بی‌پایان اندازد. اگر کسی را نفس و شیطان فریب دهد که دلیل این راه، پیغمبر و لطف خداوند متعال بس است و قرآن و علم شریعت، جمله بیان راه خداست و چنین اظهار نماید که در ایام غیبت دیگر به رهبر واصل چه حاجت است، او به اشتباه عظیمی افتاده است.

اطباء حاذق آمدند و الهام حق، ایشان را مدد کرد تا به عمرهای دراز رنج‌ها بردند و سعی‌ها نمودند تا انواع امراض و علل بشناختند و از خواص ادویه اطلاعی یافتند و معاجین و اشربه ساختند و در تصنیفات خویش شرح آن دادند. جمعی طالبان از اطباء حاذق، این علم درآموختند و خدمت ایشان ممارست کردند و مباشرت به شغل خویش نمودند.

این طالبان، تجربه‌ها حاصل کردند و به دستور استادان به طبابت مشغول شدند و جمعی دیگر را که استعداد تحصیل این علم داشتند تربیت کردند و به کمال رسانیدند. اگر کسی را در این روزگار مرضی باشد و آرزوی صحت و داعیه معالجت او را پدید آید و به کتب اطباء رجوع کند و در معاین ساختن در داروخانه‌ها به نظر عقل خویش تصرف کند و به اطباء التفاتی ننماید، خود را در ورطه هلاکت اندازد. باید به اطباء حاذق رجوع کند و خود را تسلیم او نماید، و طبیب حاذق معجونی که درآمیزد و شربتی که دهد اگر تلخ است یا شیرین، نوش کند تا صحت یابد و گرنه جان خویش به باد خواهد داد.

بیمار معالجه خویش به نظر عقل نتواند کرد، چون این معنی محقق گشت باید هیچ کس به نظر عقل و علم خویش، خود و دیگران را معالجه نکند، بلکه هر لحظه و آنی مطیع استاد خویش شود. چون تخم سعادت ارادت در زمین دل افتاد، آن را غنیمتی شمارد و او را غذایی مناسب حال دهد. در حقیقت، این غذا به جز در بوستان ولایت رهبران واصل یافت نشود. پس بر سالک است که همواره مطیع استاد خود شود و تمسک در خدمت او ورزد و بداند هرچه در این راه برهم زند و براندازد، نعمت باطنی او افزون‌تر گردد «وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: و مسلماً آنان را به بهترین آنچه انجام می‌دادند پاداش خواهیم داد».

فراگیری علم طب روحی

حضرت صادق (ع) فرموده «كُنْ طَبِيبَ نَفْسِكَ: ای انسان طبیب نفس خود باش». و نیز فرموده: ای انسان تو طبیب خویشتن هستی و دردهایی بر تو بیان شده و برای درمان آن نیز راهنمایی شده‌ای.

البته این امر آن بزرگواران از ناحیه حق تعالی، بدین معنی نیست که هر کسی تنها با اتکاء به خود می‌تواند طبیب نفس خود باشد. برای اطاعت و اجرای این امر موالی خود، باید علم طب روحی را از مکتب بزرگان اخذ کرد. بدون مراجعه به مکتب حضرات انبیاء و اوصیاء و در غیبت ایشان حضرت اولیاء، اکتساب این علم امکان‌پذیر نیست.

بنابراین گرچه ظاهراً حکم بر این است که انسان طبیب نفس خود باشد، ولی در اینجا وظیفه مهم و خطیری برای سالک معین می‌گردد، و آن مراجعه و اخذ علم طبابت روحی از مکتب بزرگان است.

خودشناسی که سرلوحه تعالیم تمام حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء است، بدون حصول علم طب روحانی امکان‌پذیر نیست. خودشناس کسی است که طبیب نفس خود و طبیب نفوس دیگران باشد. تنها در این صورت است که خداشناسی که در اصل همان خودشناسی و طبابت نفس می‌باشد، تحقق می‌یابد.

سالک بدون رجوع به بزرگان و حضرات اولیاء نمی‌تواند دریابد که امراض روحی کدامند؛ بسا که به مرض روحی مبتلا گردد و گمان نماید که صحت روحی است. سالک الهی باید این امور را از اطباء حاذق الهی اخذ نماید، ایشان علاوه بر شناساندن امراض روحی، تعلیم سلامت روحی و راه درمان امراض روحی را نیز برای طالبین می‌آموزند.

پس این که امام صادق^(ع) می‌فرماید «ای انسان تو طبیب نفس خویش هستی و دردهایی برای تو بیان شده و به داروهای آن نیز راهنمایی شده‌ای» بدینسان است که سالک با اخذ این علم از مکتب اولیاء، امراض روحی خود را از بین برده و بر مراتب صحت روحی خود می‌افزاید و با چنین خودشناسی به خداشناسی معرفتی می‌رسد.

قرآن مجید، سراسر عالم خلقت و طبیعت و همه واحدهای آفرینش و جریانات خلقت را علایم و آیات و نشانه‌های وجود پروردگار متعال و درس خداشناسی معرفی می‌نماید: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ: مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز برای خردمندان نشانه‌هایی است» و می‌فرماید «وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ: و روی زمین برای اهل یقین نشانه‌هایی است». در آیه اول آسمان‌ها و زمین را نشان‌دهنده آیات الهی معرفی می‌نماید، ولی در دومی می‌فرماید که در زمین نشانه‌هایی است برای کسانی که بخواهند به مقام یقین برسند.

آیات الهی در روی زمین بسیار است، لکن اشاره مهم به آیاتی است که بدون مراجعه و تفکر در آنها نمی‌توان به وصال خالق متعال نایل آمد و در ردیف اهل یقین محسوب شد. آن آیات عظیمه الهی، در وجود انسان‌ها پدیدار است. در این آیه شریفه و در بسیاری آیات که «فِي أَنْفُسِكُمْ: در درون خودتان» آمده، مراد انسان‌ها است؛ یعنی علاوه بر توجه به سایر آیات الهی، باید کمال توجه را به آیت‌های «فِي أَنْفُسِكُمْ: در نفس خودتان» مبذول داشت.

در آیه شریفه «سُئِرَ بِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ:» به زودی نشانه‌های خود را در افق‌های گوناگون و در درونشان بدیشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او خود حق است» در قبال عالم آفاق و بیرونی، عالم انسانی با عبارت «فِي أَنْفُسِهِمْ:» در نفس خودشان» جداگانه ذکر می‌گردد. بنابراین کمال توجه و تعمق و تفکر باید به آیاتی باشد که در نفس انسان است، زیرا جوهر و چکیده تمام کاینات و همه خلقت در وجود و نفس انسان است.

تنها در اثر مراقبت‌های نفسی است که چشم باطنی انسان باز و بصیرت او به حد کمال می‌رسد. در این مقام است که می‌تواند عالم اعلی را با دیدگان دل مشاهده نماید. این مشاهده باطنی و کمال توجه، نصیب کسی است که طبیب نفس خود باشد. چنین فردی می‌تواند غرایز نفسی و نیروهای عقلی و حرکات صعودی و نزولی باطنی این نیروها را مشاهده نماید و امراض نفس خود را معالجه کند.

آری حرکاتی است ظاهری و باطنی، هرچند عده‌ای به علت عدم ادراک، منکر حرکات باطنی هستند. غافل از این که حرکات ظاهری بسیاری وجود دارد که انسان نمی‌تواند بدون ابزار و وسایلی آنها را مشاهده نماید تا چه رسد که هر فردی بتواند با دیدگان ضعیف دل خود، حرکات صعودی و نزولی باطنی را مشاهده کند.

علم امروز ثابت می‌کند که هیچ چیز در عالم در دو لحظه به یک حالت نیست، ولو به ادراک و احساس کسی درنیاید. زیرا همه حرکات محسوس نبوده و حواس انسان تا حد معینی می‌تواند حرکات ظاهری را احساس نماید. هریک از حواس سامعه و باصره و لامسه بدون ابزار و اسباب، تنها می‌تواند بین دو حد معین آنها را ادراک کند و درک ماوراء یا مادون آن حد برایش امکان‌پذیر نیست.

بنابراین بسیاری از حرکات ظاهری برای بشر قابل ادراک نیست، به طوری که امواج و اصوات زیادی در فضای پیرامون ماست ولی جز با وسایلی مناسب، همانند گیرنده رادیویی نمی‌توان آنها را ادراک کرد. در امواج صوتی، انسان نمی‌تواند فرکانس‌های پایین‌تر از ۱۶۰۰۰ و بالاتر از ۳۲۰۰۰ را بشنود. همچنین حرکت ژن‌ها و اتم‌ها و ذرات تشکیل‌دهنده اتم‌ها و یا حرکت جایگزینی سلول تازه به جای سلول‌های مرده، محسوس و مشهود بشر نیست، هرچند از نظر علمی ثابت گردیده که حالت و وضع کنونی بدن غیر از حالت ساعت قبلی است.

غرایز حیوانی و نیروهای عقلی اتصالاً در حرکت و در حال تضعیف و یا تقویت‌اند ولی محسوس نیستند. حتی امکان دارد بسیاری از حیوانات حرکاتی را احساس کنند که برای بشر امکان‌پذیر نیست، مثلاً موش امواج با فرکانس زیاد

تا ۴۰۰/۰۰۰ را می‌شنود. البته ممکن است به جهت توجه و تعلیم خاصی، انسان همه حرکات جزئی و کلی ظاهری و باطنی را مشاهده و ادراک نماید.

طبیعیان قلوب بعضی اوقات به اذن و اراده خدا حرکات جزئی و کلی ظاهری و باطنی را درک می‌کنند. حضرت سلیمان^(ع) به فرموده قرآن مجید، با جنود خود از محلی می‌گذشت، احساس کرد که مورچه‌ای به مورچگان دیگر فرمان می‌دهد که بروید و در لانه‌های خود مخفی شوید که مبادا جنود سلیمان^(ع) شما را پایمال کنند. خداوند متعال به آن بزرگوار منطق‌الطیر و منطق سایر حیوانات را تعلیم فرموده بود. امروزه علم ثابت می‌کند که شاخک‌های مورچگان همانند فرستنده و گیرنده بوده و بدین وسیله مافی‌الضمیر خود را به همدیگر می‌رسانند.

آری سفرای الهی و بزرگان، حرکات لاهوتی و ناسوتی را مشاهده می‌نمایند. در حقیقت کسی می‌تواند حرکات باطنی را درک کند که تزکیه نفس داشته طبیب نفس خود باشد، و شرافت و عظمت نفس خود را بداند و کرامت الهی و بزرگواری آن را حفظ کند. حضرت هادی^(ع) می‌فرماید: کسی که احساس شرافت معنوی نفس خود را نمی‌نماید، از شر نفس او ایمن مباش. حضرت علی^(ع) فرمود: «کسی که ادراک و احساس بزرگواری و عظمت و شخصیت نفس خود را نمود، برای او مبارزه با نفس آسان است: مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهَوَاتُهُ».

انسان در عین واجد بودن حالات حیوانی، دارای روح الهی و ملکوتی است. خود حقیقی همان نور ملکوتی است نه خود و من حیوانی و از خصوصیات بشر، جدال درونی بین من حیوانی و من عقلی و الهی اوست، که از آن تعبیر به مبارزه نفس و عقل نموده‌اند.

نتیجه غلبه امیال حیوانی بر اراده اخلاقی، احساس شرمندگی و شکست است، و حاصل پیروزی اراده عقلی و اخلاقی، احساس عزت و کرامت انسانی. لذا سالک با مبارزه با نفس نباید بگذارد که میدان به دست نیروی حیوانی افتد و گرنه در اثر حکومت مطلقه نفس، انسان خود حقیقی را فراموش می‌کند.

کسی که بر وجودش جز مشتهیات نفسانی و حیوانی حکومت نکند، او خود الهی را فراموش می‌نماید «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ: و چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و او نیز آنان را دچار خودفراموشی کرد». حضرت علی^(ع) در این زمینه تعبیر جالبی دارد، می‌فرماید: من تعجب می‌کنم از مردمی که وقتی چیزی را گم می‌کنند، سر از پا نمی‌شناسند ولی وقتی خویشان خود را گم می‌کنند، به دنبال آن نیستند!

کسی که طبیب نفس خود باشد، غرایز عقلی و نفسی را شناخته، حرکات آنها را مشاهده می‌کند و می‌داند که این دو، هرگز با یکدیگر موافق نمی‌باشند. غرایز حیوانی همانند کانال‌هایی انسان را به سوی این جهان می‌کشند و کسی که پی غرایز نفسانی رود، نفس خود را گرامی نخواهد داشت. اما افرادی که نفس خود را گرامی می‌دارند، خود واقعی را دریافته، تن به رذالت و پستی و خواری نمی‌دهند، از صفات رذیله مبرّأیند، نه غیبت می‌کنند و نه تکبر و حسد می‌ورزند. آنان به خوبی می‌دانند غیبت ناشی از ناتوانی است و تکبر و حسد از حقارت نفس نشأت می‌گیرد، چنان که امام صادق (ع) می‌فرماید: «مَا مِنْ رَجُلٍ تَكَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلَّا لِدِلَّةٍ وَجَدَهَا فِي نَفْسِهِ: هیچ فردی تکبر نکرد مگر به خاطر احساس حقارتی که در نفس خود نمود».

تکبر با خود واقعی، یعنی با روح الهی و نور ملکوتی سازگار نیست. صاحب خود واقعی از معارف حقه و علم الهی خشنود می‌شود و از این نور ملکوتی که از عالم رحمت است، استقبال می‌نماید و خود صاحب جود و کرم است. در این مقام است که ارزش‌های معنوی و الهیه او معنی پیدا می‌کند، زیرا اخلاق الهی در اسلام بر اساس خودشناسی و محور خداشناسی است.

معنای حقیقی صحت و مرض

تربیت واقعی تنها در مکتب اسلام است. مکاتب دیگر ممکن است تا حدی حواس ظاهری را تقویت نمایند، ولی چنین تربیت نه در ردیف تربیت‌های اصیل که شاید به طریق مجاز، پرورش محسوب گردد. اما تربیت اسلامی علاوه بر تقویت قوای ظاهری انسان، قوای باطنی او را هم تقویت می‌نماید.

تقویت قوای ظاهری یا کمال تخصص در علم و فن، سبب قدم نهادن به کمال مرتبه انسانیت نمی‌شود. بسا صاحبان علم و فنی که از تربیت واقعی اثری در آنان مشاهده نمی‌گردد. با وجود تخصص در پاره‌ای علوم و فنون، در شهوات و نفسانیات گام برداشته و هنوز در دایره خودخواهی‌ها اسیرند. اما تربیت اسلامی سبب رهایی انسان از محدوده خودخواهی‌ها و آزاد شدن قوای روحی و معنوی او می‌گردد.

از نظر اسلام، تربیت آن است که بصیرت قلبی انسان را به کمال رساند تا به وصال نایل گردد. چنین تربیتی انسان را به ایمان حقیقی و واقعی سوق می‌دهد؛ ایمان به خدا و آخرت. ایمان به خدا، اعراض از جاذبه‌های دنیوی و پیوستن به حقیقت ثابت ابدی و داخل شدن در محیط امن الهی است؛ و ایمان به آخرت باز

شدن چشم‌انداز عقل است. شرایع و احکام دینی به مقتضای تکامل عقلی، موجد زمینه و شرایط برای باز شدن چشم‌انداز عقل و تحول نفس است.

در بینش الهی اسلام، ایمان به خدا همانند کشتی است که انسان را از میان امواج پر خوف و خطر نجات داده به ساحل امن می‌رساند. استحکام و دقت بیشتر در صنع موج‌شکن ایمان، سبب حصول اطمینان فزون‌تری است.

چنین ایمانی انوارش از قلب و باطن انسان سرچشمه گرفته و مورد تصدیق عقل سلیم است. در اثر تابش پرتو ایمان به نفس، انسان از تاریکی‌های شرک نجات یافته، عقل او را به سوی افق اعلی می‌کشاند. بدون ایمان واقعی، نفس در ضلالت فرو رفته، قوای باطنی او تضعیف می‌گردد.

احکام و دستورات دینی وسیله‌ای است برای نگاهداری ایمان قلبی و تقویت آن، لذا سالک در مکتب الهی اسلام، علاوه بر آشنا شدن به ظواهر تعالیم و فرامین، باید به باطن آنها نیز پی ببرد و به ظاهر و باطن آنها عامل گردد.

در مکتب مقدس ربوبی، جلوات مفاهیم و معانی کلامی که از لسان عارفان و واصلین جاری می‌گردد، هرگز قابل قیاس نیست با کلام افرادی که بوی حقایق به مشامشان نرسیده، ولو ظاهراً همان کلمات را بیان نمایند.

در افراد عادی به محض استماع کلمه صحت و مرض، چنین به نظر می‌آید که عضوی از اعضاء کسی به درد آمده یا فلان فرد سالم است. اما در طریق حق و عالم ملکوت و لاهوت و در محضر بزرگان، صحت و مرض معنای دیگری دارد.

البته تشخیص صحت از مرض خود بایی است و به این سادگی نیست که مردم گمان کنند که همه می‌توانند آن را تشخیص دهند. این از ظرایف است که انسان دریابد و بداند که دردمند و صاحب درد کیست و مراتب درد و صحت او چیست، چه درد و صحت در این مکتب یک معنا ندارد.

فردی که در عالم مراقبه مراحل و منازل را طی کرده و موفق به درک مکتب استادی شده که از ناحیه حق مأمور به ارشاد مردم است، باید صحت و سقم حقیقی را از او تعلیم گیرد. آن اساتید الهی چنین فرمایند: ای افرادی که تا حال در مکاتب عادی تحصیل کرده و در معانی صحت و درد سیر نموده‌اید، باید در این مکتب همه آنها را در مقام نسیان به فراموشی سپارید که در اینجا معانی ماوراء آنها است.

افرادی که سال‌های متمادی در مراحل تزکیه و تقوی و طریق حق سیر کرده و از کلام حکمیه برخوردار شده‌اند، آنان به نسبت مراتب شئون قلبیه خود تا حدی مراتب صحت و سقم را درک می‌کنند.

در عالم معنا عمده، صحت و سقم روحی مطرح است. چه بسا افرادی که جسماً سالم و ظاهراً شادمان و مسرورند ولی روحاً مریض باشند؛ لذا نمی‌توان آنان را افرادی سالم دانست. هم‌چنین فردی که روحاً سالم بوده لکن مبتلا به امراض جسمانی است، در عالم حقیقت او را مریض نتوان گفت. بدین لحاظ تشخیص درد از صحت در این مکتب، بابتی بزرگ و مهم است.

برای صاحبان روح سالم، امراض جسمی نه تنها بر سلامتی روحی آنان صدمه‌ای وارد نمی‌کند، بلکه آن را تقویت نیز می‌نماید. آنان طلب درد را از روی معرفت خواسته‌اند، دردی که باطناً کمال سلامتی است. از این‌رو عارفان الهی از پیشگاه خداوند تبارک و تعالی مسئلت دارند که آنان را به تمام علوم، عالم فرموده، عالم ربانی گرداند تا آن علم و توفیق را واجد شوند که بتوانند درد و مرض را تشخیص داده، کمال صحت واقعی را از او درخواست نمایند.

بسا طبیبی که نه می‌تواند درد خود را تشخیص دهد و نه درد سایرین را. در صورتی که طبیب واقعی و الهی قادر است درد را تشخیص دهد و آن را علاج کند. کسی که باطناً می‌تواند صحت و درد روحی را تشخیص دهد، ریشه و منشأ آن را نیز می‌داند که از کجا ناشی شده است. چنین فردی قطعاً در صحت روحی خود تلاش می‌کند تا آن را به مرتبه کمال رساند، و در سایه عنایت الهی در رفع مرض دیگران و تأمین صحت روحی آنان به حد کمال می‌کوشد.

چگونه می‌توانیم دریابیم که در حد اعلی از امراض روحی نجات پیدا کرده‌ایم؟ بزرگان فرموده‌اند اگر خود را واقعاً میزان کنید، آنگاه می‌توانید با دیدگان قلب، خویشان را مشاهده نمایید و دریابید. زیرا شخصی که از امراض روحی نجات پیدا کرده و دارای روح سالم است، او را علایمی است که از جمله آنها، علم الهی است. اما علم الهی چیست؟ بزرگان از تشریح پاسخ آن اظهار عجز نموده و فی‌الجمله اشاره فرموده‌اند که علم الهی، کمال معرفت به حقایق و نعمت‌های الهی است.

در حقیقت اگر انسان به نعمت‌هایی که خداوند تبارک و تعالی به او کرامت فرموده، معرفت پیدا کند او عالم ربانی است. سالک در ابتدا هنوز به کمال معرفت نرسیده، ولی امیدوار است که به آن مرتبه نایل گردد.

مسلماً چنان معرفتی ایجاد حال الهی می‌کند، حالی که انبساط و سرور قلب است. بدون تحقق معرفت، کمال انبساط و سرور قلب ایجاد نگردد. وقتی آن علم و حال تحقق یافت، اعمال الهی نیز تحقق می‌یابد. در این مقام است که آدمی دارای

روح سالم شده و از امراض روحی نجات یافته است. پس شخصی روحاً سالم است که علم و حال و عمل الهی در او تحقق یابد.

الهی دردمندیم، خصوصاً دردها و امراض روحی خود را به پیشگاه تو آورده‌ایم و شفای آنها را در حد کمال از تو مسئلت می‌نماییم. الهی ترا به عظمت قرآن و محبوبین درگاهت، توفیق عطا فرما که در قبال خواسته‌هایمان لبیک ترا به سمع دل دریابیم و کامیاب از بارگاه تو شویم.

بارالها، اقرار و اعتراف می‌کنیم به گناهان خود. الهی، اتکاء ما به گناهانمان است نه به طاعتمان، چون طاعت مستلزم اخلاص است. الهی مقرر و معترفیم آن اخلاصی که در محبوبین درگاهت هست، در ما نیست. الهی معصیت مستلزم فضل و رحمت است، آن هم در تو هست و یقین داریم کسی که محبوبین درگاه ترا شفیع بیاورد، دست خالی بر نمی‌گردد.

بارالها، آن علمی که در محبوبین بارگاه تو هست و آن حالی که در حبیب توست، آن عملی که در مقربین درگاهت تحقق یافته، بارالها آن علم و حال و عمل را به حق آن انوار مقدس به ما نیز عطا فرما و ما را از روسیاهی درآر.

الهی، لطف فرما با اعطاء این سه نعمت عظمی، ما را از بیماری‌های روحی نجات ده تا بعد از این با کمال صحت روحی زندگی کرده، هم در دنیا و هم در دار بقاء در حضور تو روسفید باشیم.

آداب احرام در طریقت

شکسته‌دلان طریق حق، خلوت‌گزینان و معتکفان کعبه جمال، آزادمردان طریق وصال، آن عاشقان پر سوز و گداز جمال حقد که با نیت الهی و دلی پاک و شایسته به این وادی مقدس گام نهاده‌اند.

دل شایسته، دل شکسته است. دلی که عرش معلاّی خدا باشد، هر جا رود به ملاقات حق رود، اگر به زیارت فقرای عالم حق، به زیارت اولیاء و علمای ربانی رود، باطناً به ملاقات خدا می‌رود.

عاشقان الهی با توبه و انابه بلکه با توبه نصوح، در حال انقطاع با دلی خالی از اغیار و با کمال اخلاص به ملاقات ولیّ حق روند. آنان مخلصین درگاه خدا و دوستان مقرب اویند. اولیاء مقدس خدا کیفیت قلوب سالکان الهی را مشاهده می‌نمایند که اثری از آثار حب دنیا در آن دل‌ها مشهود نیست. دل‌هایی که کمال توجه آنان به جمال و جلال الهی است و جز جمال حق نمی‌بینند.

سالکین دل شکسته، عاشقان دل سوخته‌ای هستند که در محفل وحدت بهم پیوندند؛ آنان پروانگان دیوانه شمع ازلی هستند. می‌خواهند در این راه پروانه‌وار خود را به شعله آتش آن شمع زنند و جان خود را دربارند «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ: هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار بلکه زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند». می‌خواهند این جان پروانگی را در راه عشق حق دربارند و جان ابدی دیگر را دریافت کنند. آری کسی که نیت خود را الهی کند، در قبال این اخلاص، خدای تبارک و تعالی ابدیت را به او عنایت فرماید. اما طی این راه و حصول مقصود، مستلزم دیدگانی بیناست.

کسی که دیدگان ظاهریش بینا لکن دیدگان باطنیش اعمی است، او حقیقت را نمی‌بیند و نمی‌تواند از مقام «وَبِي يَبْصُرُ: به دیده من» بنگرد. اما کسی که مراتب بصیرتش در حد اعلی است، چنین فردی می‌تواند از مقام «وَبِي يَبْصُرُ» بنگرد و از مقام «فَبِي يَسْمَعُ: به سمع من» بشنود و از مقام «وَبِي يَنْطِقُ: به زبان من» سخن گوید. کسی که از مقام «وَبِي يَبْصُرُ» می‌نگرد، نگرش او نگرش خداست، به دیده خدا می‌بیند، به گوش خدا می‌شنود و به زبان خدا سخن می‌گوید.

ای سالک طریق حق بیا، بیا به سوی کعبه جانان، لکن بدان، رسیدن به آن مقام مستلزم تزکیه نفس است. ای عاشق جمال، باید آن وادی مقدس را که اینک در آن قرار گرفته‌ای بگردی، و با دیدگان بصیرت کوه قاف «قَابُ قَوْسَيْنِ: مقام فناء» را بنگری.

ای سالک، بیا با آن دیده الهی به این کوه قاف بنگر. به دامنه این کوه نگاهی کن و به قله آن بنگر. در دامنه این کوه قاف چه می‌بینی؟ در مسیر آن تا قله چه مشاهده می‌کنی؟ در سر این کوه قاف چه به نظر می‌رسد؟ پایه این کوه، شریعت است؛ مسیر آن تا قله، طریقت است؛ و قله آن «قَابُ قَوْسَيْنِ: مقام فناء»، حقیقت است.

پایه این حرکت، شریعت است اما نباید در مقام شریعت متوقف شوی که به جایی نمی‌رسی و در تیه ضلالت متحیر می‌مانی. بکوش از مقام شریعت بگذری و وارد عالم طریقت شوی.

و نیز بدان که در مکتب ربوبی، استاد الهی هم در عالم طریقت معلم و راهنما است و هم در عالم شریعت، لیکن سعی و تلاش او بر آن است که مبادا سالکین در

ظواهر شرع متوقف شوند، بلکه باید قدم فراتر نهاده به عالم طریقت که باطن شریعت است، وارد شوند.

البته نظر این نیست که چون وارد عالم طریقت شدی، ترا انصراف کامل از شریعت حاصل آید. شریعت پایه است و اگر برداشته شود، این راه به کلی متزلزل گردد. باید شریعت را پایه بدانی ولی دریایی که تا در این عالم متوقفی، به سرمنزل مقصود نخواهی رسید. بیا مراتب تزکیه خویش را به حدّ اعلی رسان، قدم به عالم طریقت نه و مراحل و منازل آن را سیر کن تا به مقصد رسی.

ای سالکین الهی، برای ورود به عالم طریقت باید مُحَرِّم شوید. باید لباس‌های ظاهری خود را، لباس دنیا را از تن برکنید. با لباس الهی، با لباس مولایی احرام بندید و در زمره مُحَرِّمین حقیقی به شمار آید. به سوی کعبه جلال و جمال، به سوی کعبه وصال حرکت کنید که بالاترین سفر انسان، سفر به سوی کعبه جانان است.

ای حجاج حقیقی که توفیق چنین حجّی نصیب شما شده و لباس احرام پوشیده‌اید، آماده باشید و تلبیه را از زبان دل جاری سازید. این لباس احرام را به هر کسی ندهند، این لباس مختص دل شکستگان است، از آن سرمستان جمال حق است. چنان سرمستی که بر آن سرمستان، دیگر هشیاری نیست. چنان باده‌ای که دیگر ایشان را بیداری نیست. هشیاری و بیداری ظاهری به کار ناید و آن را بهایی نباشد. هشیاران این راه هشیاران دیگرند، سرمستان این راه سرمستان دیگرند، بیداران این راه، بیداران دیگرند.

ای مسافران الهی، بدانید اینجا که توقف کرده و محرم شده‌اید، پایگاه دین اسلام، شریعت است، باید حرکت از این میقات انجام گیرد. اما طی این سفر به وسیله ظاهر نیست، این راه را باید به پای دل و با دیده گریان رفت. پای دل بیارایید که به سوی کعبه جانان، به زیارت جمال خدا می‌روید.

آری، کسی که عازم سفر حج حقیقی است باید حرکت کند و در دامنه کوه که شریعت است، متوقف نشود. خویشتن را به کتل‌های این کوه رساند که به منزله مرقّات این راه است، باید پله‌های این مرقّات را طی کند تا خود را به جانان رساند. پس گرچه شریعت پایگاه دین است و نباید قلباً از آن جدا شد، اما توقف در عالم شریعت موجب عدم وصال است.

ای رهروان راه خدا، وارد عالم طریقت شوید و بدانید که در طریقت، راه‌ها بسیار صعب‌العبور است. باید از آن راه‌ها درگذرید، بر زحمات و مشقات و نامایماتی

که پیش می‌آید، صبور و شکیبا باشید. بدانید که آن راه‌های پرپیچ و خم را بدون استاد الهی نمی‌توانید طی کنید. درصدد تجسس و تفحص چنان استاد الهی باشید. موانع را از پیش بردارید، در این راه باید از خودبینی و جاه‌طلبی بیرون آمده و به مقام توبه و انابه درآیید و معاصی گذشته را تلافی و جبران کنید.

لازمه طی طریقت، ریاضت، مجاهدت، عزلت، جوع، صمت و یقین است. باید این مراحل را طی کنی تا به قله این کوه قاف رسی، که مقصد و مقصود آنجاست. بکوش مراتب بصیرت باطنی و نیروی سامعه و ذائقه باطنی خود را به کمال رسانی. تا مراتب ذائقه خود را به کمال نرسانده‌ای و در ذائقه ظاهری متوقف هستی، طعم حقایق را، طعم ثمرات طیبه الهی را نتوانی چشید.

اگر شیرینی و حلاوت مأكولات و مشروبات عالم حقیقت را بچشی، دیگر مأكولات و مشروبات عالم ظاهر برایت واقعی نخواهد داشت. آری باید طعم ثمرات و مأكولات و مشروبات این عالم را بچشی، تا برای تو ثابت گردد آن طعم و شیرینی که در عالم ذائقه ظاهری چشیده بودی، در حکم عدم است.

بیا از این عالم باصره درگذر و به دیده خدا بنگر تا بدانی که زشت کیست و زیبا کدام است. آن زیبایی را که با دیده ظاهری مشاهده کرده‌ای، تنها جزئی از زیبایی است، بلکه جزء هم به شمار نمی‌آید. به خدا اگر به دیدگان بصیرت، زیبای مطلق و حقیقی را بنگری به زیبایی‌های دیگر اعتنائی نخواهی کرد.

ای سالک، بدان مادام که آن زیبایی حقیقت را درک نکنی، دنیا و زیبایی‌های آن در نظر تو جلوه‌گری می‌کند، شیفته و فریفته زیبایی زودگذر شده و خویشان را اسیر آنها خواهی نمود «ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باقٍ: آنچه پیش شماست تمام می‌شود و آنچه پیش خداست پایدار است». تا انسان زیبایی مطلق را نبیند، چگونه می‌تواند از این زیبایی ظاهر درگذرد و چگونه می‌تواند او را مقام انقطاع حاصل آید؟! محال است.

بیا با تقویت حواس باطنی، خویشان را به مقام انقطاع رسان، تا بال و پر آراسته پروازکنان خود را به مقام «أَوْ أَذْنِي: فناء مطلق» رسانی و در «قَابِ قَوْسَيْنِ أَوْ أَذْنِي: مقام فناء و بلکه فناء مطلق» سیر کنی.

ای سالک، طریقت تنها سفر توسست؛ سفری از ظاهر دین به باطن آن، سفری با کوله بار شریعت و به انگیزه یافت حقیقت. چنان که قبلاً هم گذشت، برای هر سالک، طریقت ظهور خاصی دارد، زیرا هر انسانی جدولی از بحر وجود است و

قفل‌ها و گره‌های ویژه به خود دارد. همین تفاوت‌های فردی سبب می‌شود تا سالک سنت خاصی مانند ذکر، زهد، توکل و عطیه عظیم عشق را برگزیند.

از طرف دیگر، طی کردن کتل‌های طریقت جز با پیر راه امکان ندارد. پیر راهی که خرقة شریعت درپوشیده و سراسر وجودش رایحه حقیقت می‌دهد. خضر راهی که مجذوب درگاه صمدی است، جذبه‌ای که بر جان سالک، شرر است. راهنمایی که همواره شراب حضور را در جام وجودش می‌ریزد و مستانه فریاد حقانی سر می‌دهد. چرا باید دست بیعت به پیر راه داد؟ زیرا تنها اوست که آن گره‌ها را می‌شناسد. اوست که بر عین ثابت سالک، مطلع و بر سر سویدای او آگاه است. اوست که کیفیت رمز گشودن قفل وجود سالک را می‌داند.

منظور از پیر راه، شیخ و عارف و استاد الهی، در حقیقت فقهای والامقام شیعه هستند که به فرموده حضرت صادق (ع)، دارای شرایط چهارگانه «صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالِفًا لِهَوَاهُ وَ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ؛ خویشتندار، حافظ دین خود، مخالف هوای نفسش و مطیع مولایشان» می‌باشند. به طوری که اگر شرایط مذکور به حد کمال تحقق یابد، به مقام علمای ربانی و واصلین و مخلصین نایل آیند.

ای سالک، در طریقت باید در مقام سلم و رضا باشی که هرچه از دوست رسد، نوازش است. باید همانند حضرت مولای متقیان از خدا مسئلت نمایی که الهی من عرض نمی‌کنم به علی بلا نازل مکن، اگر وقتی اراده کردی که بر علی بلا رسد، توفیق ده که او در آن بلا شاکر و قدردان تو شود و بداند این بلا هم از نعمت‌های عظمای توست.

ای دردمند، از درد شکایت نکن، هر که از درد دوست نالد، نامرد است و نامردان را به خدا راه نیست. درد را استقبال کن و تفکر نما که این درد از کجا بر تو ظاهر شد. اگر از جهت تنبیه است، باز نعمتی با عظمت است. بسا افرادی که در ردیف ستمکاران به شمار می‌آمدند وقتی به دردی گرفتار شدند، به توفیق حق آن درد موجب تنبّه و دل‌شکستگی آنان گردید و به سعادت جاودانی رسیدند. باید بدانی که این مقام بدون ابتلاء و درد به دست نیاید، لذا درد را استقبال کن.

دردی که مقام امتحان است، انسان خود آن را فراهم نموده، چنان که در مناجات محبوبین الهی می‌بینیم که اظهار می‌نمایند: الهی همه این ناراحتی‌ها را من با دست خود فراهم کرده‌ام. البته هر دردی معلول انحراف و ارتکاب به معصیت نیست. در عالم طریقت خدا درد می‌دهد و امتحاناتی در پیش روی او می‌نهد. از جمله دعا‌های غیر مقبول در پیشگاه الهی، این است که کسی بگوید خدایا مرا

امتحان مفرما، ولی امر است به این که بگوید «رَبَّنَا وَ لَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ: پروردگارا، و آنچه تاب آن نداریم بر ما تحمیل مکن».

بنابراین وقتی دردی عارض شد، سالک باید تفکر کند و از خدا بخواهد تا علت آن را معلوم گرداند که آیا تنبیه است یا امتحان، و یا این که نوازش است؟ بنایم بر دردی که خدا با آن درد انسان را بنوازد.

ای سالک، بدان این که خداوند متعال فرمود حبیب من علت غایی خلقت است و من گنجی بودم نهان، خواستم خود را آشکار نمایم، یعنی باید آن گنج را در اشرف کاینات دید. نظر از بعثت این است که خداوند تبارک و تعالی آن اشرف کاینات، آن گنج نهانی را بر همه بنمایاند تا همه از آن برخوردار گردند، یعنی همه مظهر صفات خدا شوند. چه غرض از ظهور آن گنج، همان وصال به حق است، همان ارتباط با حق و استغراق در او.

آری، راه باز است و انسان می‌تواند در دنیا و عقبی به توفیق حق با تزکیه نفس و کمال اخلاص، در زمره حضرات انبیاء و اوصیاء قرار گیرد. در دار دیگر، عده‌ای در ردیف انبیاء چنان با روی درخشان آیند که همه فکر می‌کنند آنان از انبیاء و معصومین هستند. نمی‌توان منکر شد که بسیاری از افراد الهی که از انبیاء و اوصیاء نبودند، توانستند در ردیف آن بزرگواران قرار بگیرند.

ای سالک، خود را ارزان مفروش که بهای تو نه جنت، که برتر از آن، بهای تو خداست. مگر نشنیدی که خدای تبارک و تعالی فرمود: ای حسین من، ترا خونبها منم! خونبهای عارفان، بهای عارفان، خداست. بیا خویشتن را به مقام انقطاع برسان و مراتب بصیرت خود را به کمال رسان و دیدگان قلب خود را به کحل «مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَى: دیده منحرف نگشت و از حد درنگذشت» مکحل گردان.

خلوت ظاهر و خلوت باطن

بنای راه دین و وصول به مقامات یقین را به خلوت نهاده‌اند. جملگی حضرات انبیاء و اولیاء در بدایت، داد خلوت بداده‌اند.

اول، خلوت و عزلت را بر دل حضرت رسول اکرم (ص) شیرین گردانیدند. حضرت موسی را نیز چون استحقاق استماع کلام بی‌واسطه کرامت می‌کردند، اول او را به خلوت «أَرْيَعِينَ لَيْلَةً: چهل شب» فراخواندند. حضرت رسول اکرم (ص) ظهور

چشمه‌های حکمت از دل بر زبان را به اختصاص اخلاص «أَرْبَعِينَ صَبَاحاً: چهل روز» مشروط فرمود، چه در عدد چهل خاصیتی است در استکمال چیزها. باید دانست خلوت بر دو گونه است: خلوت ظاهری و خلوت باطنی. خلوت ظاهری آن است که انسان محلی پیدا کند به دور از سر و صدا و جماعت. حضرات انبیاء و اولیاء این خلوت‌ها را اختیار کرده‌اند، چنان که حضرت رسول اکرم (ص) قبل از ابلاغ رسالت، از مردم کناره گرفته و در غار حراء مشغول راز و نیاز می‌شد.

اما خلوت باطنی، خلوت دل است که ولو انسان ظاهراً خلوتی هم اختیار نکرده و پیرامون او خالی از سر و صدا و جماعت نباشد، لکن قلبش از اغیار خالی باشد. ظاهراً با جمع است ولی باطناً سیر و جولان قلبی و روحی او در عوالم دیگر است. خلوت ظاهری ممکن است توأم با خلوت باطنی باشد، یعنی خلوت ظاهر ایجاد خلوت باطن کند. چون باطن مقدم بر ظاهر است، بعید نیست خلوت باطن در شرایطی ایجاد خلوت ظاهر کند. انتخاب خلوت ظاهری امکان دارد که خلوت باطنی را تقویت نماید، و آن خلوت نیز ایجاد خلوت‌های دیگر کند تا منجر به خلوت باطن گردد.

در تسویه حساب ظاهر، استخراج جواب وقتی صحیح است که محاسب به راه حل واقف باشد و در خلوت جواب را بیابد و یا بدون اختیار خلوتی، پاسخ بر او آشکار گردد. پس اختیار خلوت، مستلزم خلوتی دیگر است که سالک از ماسوی الله منصرف شود. عارف الهی بدون این انصراف و انقطاع، نمی‌تواند در راز و نیاز با معبود خود موفق به اخذ جواب گردد.

عالی‌ترین نعمت و مقام برای سالک عارف، اظهار نیاز است. سالک در مقام ناز از مرتبه نیاز و طلب خارج شده، در قبال عظمت کبریایی حق تعالی خود را بی‌نیاز می‌بیند، لذا شرایط طلب در او جمع نشده و نمی‌تواند به مراد خود نایل گردد.

البته تا بین سالک و نیاز فراقی هست، او ناراحت است اما وقتی به نیاز رسد و آن را طلب کند، یعنی سائل و گدای کوی حق گردد، راحت می‌شود. این سؤال و گدایی، نعمت عظمایی است که در آن حال سالک در عین نیاز، در کمال موفقیت است.

آری، این نیاز ماوراء سایر نیازها است. این نیاز باطناً حصول نیاز و طلب است، نعمتی است که عاشق واقعی از آن هرگز سیر نشود و خواهد که مدام در این مقام باشد. در آن حال معنوی اگر تمام دنیا و عقبی را به او بدهند، حاضر به قبول و

معاوضه با آن نیست. اما در مقام ناز، سالک از این حال خارج شده و نمی‌تواند آن معنویت را ادراک کند. عاشق واقعی همواره درخواست نیاز دارد، اعم از این که حصول یا فقدانش علت بر اضطراب گردد. نیاز او همواره رضای حق است و اگر ظاهری هم باشد، باطناً معنوی است.

سالک باید در خلوت خود دلش را با دل استاد بدارد و از دل او مدد طلبد، زیرا فتوحات غیبی و نسیم نفحات ربانی ابتدا از دریچه دل استاد به دل سالک می‌رسد. این پیوند ارادت هرچه محکم‌تر شود، بیشتر ادراک حقایق کند.

سالک الهی باید مدام استاد را حاضر و ناظر و همراه خود بداند. هرچند ظاهراً از استاد به دور باشد، اما باطناً خود را در حضور استاد ببیند. چه آنان که مظهر صفات خدایند، دور و نزدیک برایشان یکسان است و تفاوتی ندارد. همچنین سالک همیشه فکر کند که استاد نزد او آمده است، از این‌رو هر آنی باید بر مراتب تقوای خود بیفزاید و مراقب حال خود گردد که مبدا ذره‌ای لغزش از او سر بزند.

از جمله تکالیف مهمه در این طریق، عبدیت است. تا رونده این راه از رِقّ ماسوای حق آزاد نشود، اختصاص عبدیت «مِنْ عِنْدِنَا: از نزد ما» در او به مقام تحقق نخواهد رسید. علامتی از علایم این مقام عظمی، اخلاص است «مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا إِلَّا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَيَّ لِسَانِهِ: هیچ بنده‌ای خود را چهل روز برای خدا خالص نکرد جز این که منابع حکمت از قلبش به زبانش جاری شد»، کمال مرتبه این اخلاص از آن عاشقان است.

در زیر پرده عشق عاشقان، اسراری است بسیار، هر کدام سرّی است بزرگ از اسرار غیب مکنون که این معنی، لایق آن عقل که آلوده هوی است، نشود.

رهایی از شیر شرک

سالک الهی باید بداند که زندگی جز زنده بودن به جانان نیست، و زنده بودن به جانان نیز تنها به عشق تواند بود. عشق خاصیت انسانی است و فرشتگان را بدان راهی نیست. تا از باده عشق سرمست نشوی به کوی جانان راه نبری.

از جان به جانان، راهی است ولی دل تیره به حق راه نیابد و راه یافتن به حق، خاص دل‌های آگاه است. سالکا! بدان که راه تو به حق از دیار دل است، اگر طالب و جویای قرب حق. این سعادت نصیب طالبی است که در مقام تسلیم و رضا و تقوی بوده و در محو منیت خود بکوشد و خودبینی را بزرگ‌ترین مانع و سد راه وصال داند.

تا تویی، در خویشتن مانده و دلریش خواهی بود. پس از خود پاک شو و در بند و قید هیچ یک از حالات و صفات خود مباش و از هستی درگذر تا به سرمنزل مقصود رسی، و بدان هستی ما، بلای جاودانی ماست. تا به سرمنزل بی‌خویشتنی نرسیم و تا ما را از شیر شرک باز نگیرند، به بلوغ توحید نخواهیم رسید. جان ما چون چراغی است افروخته در بیابان، که هستی ما نور آن را در خویشتن محبوس نموده. سالکا، این هستی را بردار و بگذار نور تو سرتاسر بیابان را فراگیرد.

هرکسی به نسبت معرفت خویش این راه را می‌پیماید. سالکا، از هستی بگذر و جامه نیستی پوش و شراب فناء بنوش تا به عالم بقاء راه یابی، و بدان که سلطنت حقیقی در معرفت است. بکوش تا این گنجینه الهیه را به دست آری.

آفتاب معرفت بر هرکس می‌تابد و هر سالکی از آن، درخور استعداد بینا شود و سرّ ذاتش روشن گردد و گلخن جهان به وی گلشن شود، او همواره به درون و حقیقت هر چیز می‌نگرد، او مغز می‌بیند نه پوست، در این حال است که هزاران اسرار در زیر نقاب بر چهره ضمیر او گشوده می‌گردد.

باید دانست که این کامیابی بدون ارشاد و تعلیم عالیه استاد واصل امکان‌پذیر نیست. استادی که آثار کمال از ناصیه احوالش به منصفه ظهور رسیده و ابواب تجلیات و طرق افاضات همواره به روی دل او باز است. استادی که آثار و انوار ولایتیه در او مضمّر و مدغم گشته و آثار مشهوده ناسوتیه او، پرتو اضائه انوار ملکوتی اوست.

سالکا! بضاعت راه وصول به حق، سوز و گداز درد الهی است، ترا سوز جان و درد دل باید تا به آستان قرب حق راه یابی. آهی که از سر دردی برآید، به بارگاه قدس حق خواهد رسید. تو نیز اگر صاحب سوز و درد نباشی در صف مردان حق قرار نگیری و از اثمار شجره طیبه عشق برخوردار نخواهی شد. پس ای طالب حق و حقیقت، خود را برای سوز و درد آماده نما.

دل مقام بس والایی دارد، زیرا که او تجلی‌گاه جمال ازلّی است. بحری است که دنیا و عقبی در آن قرار گرفته‌اند. انعکاس عالم کبیر در عالم صغیر است. طالبان! صدها جان در دل تو پنهان است، هرچه خواهی و آنچه را که آرزو داری همه در دل پدیدار است. پس در این صورت ای انسان با این قدرتی که تراست و چنین نیرویی که در دلت پنهان است، با چشم حقارت بر خویشتن منگر.

دل باید منزّه و مبری از هر آلودگی باشد تا بتواند در مسیر حق سیر کند که گاهی محو تماشای عالم قدس، و زمانی در اشتغال امور عالم خاکی. گاهی در صَحْو

و زمانی در سُکّر باشد، تا در هر دو حال کمال خود دریابد و مالک نفس خویشتن گردد نه مملوک آن.

اگر ترا تجلی جمال ازلی آرزوست، بصیرت دل باید، زیرا توشه این طریق، بصیرت دل است. دل بستن به خدا سبب آزادگی، و دل نهادن به ماسوی موجب رنجوری است. پس طالب! دل بر خدا بند تا از میغ تاریکی جدا شوی و روشنایی حقیقت بر تو بتابد. محک همت عارفان طریق حق، سوز و گداز و درد است و این درد و سوز با شادمانی و تنعم دنیا تناقض دارد.

ای سالک! باید خانه تنگ وجود را ترک گویی و از ما و من بپرهیزی و بر مرکب عشق نشینی، و رخت خویش سوی عالم امکان کشی و با ثبات قدم و دوام مراقبت و تسلیم و رضا، به بارگاه قدس راه یافته و مورد عنایت خاص محبوب خویش واقع گردی.

حقیقت هرچیزی وقتی معلوم می‌گردد که به ابعاد مختلف در او نگری و الا حقیقت و مجازیت بر تو مکتوم خواهد ماند، و این بینش نصیب سالکی است که از هستی بگذرد. پس طالب!، تو نیز از هستی بگذر و در خویشتن فانی شو تا این که احد بینی و اگر در بند خویشتنی، همه عدد خواهی دید نه احد.

آری، کمال جان آنکه ترا حاصل آید که از علایق دنیوی بگذری و خویشتن‌بینی را مانع وصول به یگانگی و وحدت دانی. زوال شخصیت در برابر عظمت کبریایی، راه وصول به وحدت است.

سالکا! گرد صورت مگرد، معنا بطلب و محبوب ابدی را از عالم غیب بجوی که اگر پرده از آن برافتد و جمال ازلی اندکی متجلی گردد، نه دیاری ماند نه دیاری. طالب! اگر در عشق صادق نباشی، عاشق خویشتنی، و علامت عشق آن است که هر ذره از ذرات وجود عاشق، راز معشوق خویش گوید.

در جهان عارفان، وارستگی و آزادگی جز به عشق حق میسر نیست، این است که فرموده‌اند: وارستگی از عالی‌ترین صفات الهیه است. در این وادی، جنت مرده و دوزخ یخ بسته است، این است که دلدادگان جمال ازلی، جان و دل در این طریق می‌بازند و از دنیا می‌گذرند. این صفت الهیه وارستگی در دل آن که خانه گرفت، از آفاق گذشت و به عالم بی‌انتهای رسید.

در راه وصول به مقام ولایت و قرب، صور علم و عمل شرط نیست، بلکه شرط اصلی تقوی و پایداری در برابر هوی و هوس و اتخاذ معنی از علم و سپس تجرد از معناست.

سالکا! پاکباز شو و همت بلند دار و از خودبینی درگذر و بدان آن که هستی درباخت، آسودگی و فراغت دریافت. پس خویشتن‌بینی را پاک بسوزان و بر روی خاکستر آن بنشین که از قید نفس‌رهایی یابی. مرغ دل با گذشتن از هستی و آمل دنیوی به پرواز آید. آرزوهای دنیوی بسیار و عمر اندک است، پس گرانمایه‌ترین چیزها را که عمر است، در راه پست‌ترین چیزها که علایق دنیوی است، مباد.

چنان مباش که خیال کنی رسیده‌ای، و دیگران را به نکوهش و سرزنش وامدار که نور امید از دلشان افول کند. وهم وصال را به دیگران سردادن و ایشان را به فصل خواندن، یکی را رقم سعادت کشیدن و بر دیگری حکم شقاوت راندن، مقصد و مقصود مکتب ربوبی نیست.

به ردّ و قبول و راندن و خواندن، خوش و ناخوش مباش و از قبولی خویش سروری به دل راه مده و از ردّ خویش افسرده دل مباش. اگر توانستی قهر و غضب و نعمت و احسان را یکسان استقبال کنی، عارفی.

اگر شکست و پیروزی و مدح و ذم و دوست و دشمن در تو یکسان اثر کرد، از قید نفسانیت رستی. دریغا که حرف حق نمی‌شنوی و از حوادث روزگار متأثر نمی‌گرددی. خنده و گریه این جهان یکسان است، مرغ دل را برای دانه بی‌ارزشی اسیر قفس منما، در اعتلاء جان بکوش که دنیا مزرعه آخرت است. به خود مشغول مباش، راه عقبی پیش‌گیر و دنیا را برای آخرت دوست دار. کوشا باش تا به حق رسی، که مرد کاهل را به حق راه نبود.

بر پل دنیا تا چند نشینی، برخیز و توشه عقبی فراهم آور و گردنت را به زنجیر و غل آن بند مکن که چون ترا شکست آورد، ایمنی از تو سلب خواهد شد.

سالکا! از ظواهر درگذر و به جان پرداز. اگر طالب دیدار جمال ازلی هستی، باید از علایق دنیوی در تو باقی نماند که اگر ذره‌ای از آن در وجود تو به جای ماند، حجاب عظیمی خواهد بود.

سالکا! از تو و علایق دنیویت درگذر. زیرا راه وصول و شمول به عنایات الهی، خالی بودن از تو و عدم تعلق و وابستگی به ماسوی است، و بدان که تویی تو سبب نامحرمی توست.

سالکا! نخست از جسم و تن درگذر. هم‌چنان که الف در بسم‌الله پنهان است، جسم و تن را در نام او پنهان گردان و به جان خویش پرداز، سپس از جان نیز برآی و در ذات او ناپیدا شو. البته سیر لامکان و لازمان باید تا این سعادت ترا حاصل آید.

فیلسوف پندارد که می‌تواند با عقل و منطق و استدلال اثبات حقایق نماید، غافل از آن که عقل ناقص از اثبات حقایق بسی عاجز است. فلسفی را نرسد که از حدود علل و اسباب تجاوز کند، در حالی که هستی بر اساس بی‌علتی نهاده شده است.

توبه و تجرید از ماسوی

شرطی از شروط سالکین حق، همیشه در حال توبه و انابه بودن است. سالک باید تجدید توبه کند و مستحب است که در نماز علاوه بر اقرار به قصور خود، از امور عادی هم چندین بار به مقام استغفار برآید و درخواست توفیق کند که در ردیف تائبین حقیقی به شمار آید.

بزرگان فرموده‌اند آنان که به مکتب مقدس الهی راه یافته‌اند، مدام در حال توبه‌اند، بلکه قبل از آن که ظاهراً به این طریق مقدس قدم گذارند، از چندین سال پیش این صفت خدایی در آنها وجود دارد. اگر هم جسارتی از آنان سرزده بلافاصله متوسل به توبه شده‌اند، و هرگز شبی را با خیال ارتکاب معصیت به صبح نرسانیده‌اند.

در واقع یکی از شرایط حضور سالک در محفل مقدس محمدی (ص)، توبه است. مجلسی که آنجا حضور حضرات اولیاء و سالکین پاکدلی باشد که همه در ردیف و جرگه توبه‌کاران حقیقی باشند، یقیناً مورد توجه و عنایت محبوبین درگاه الهی است. البته توجه آن بزرگواران به طور اعم به خیلی از جمع‌هاست، ولی نظر و عنایت آنان به چنان جمعی به طور اخص است.

سالک الهی باید بداند چنان نیست که هرکس هفتاد مرتبه «اَسْتَغْفِرُ اللهَ: طلب آمرزش می‌کنم از خداوند» یا سایر اوراد و ادعیه را بخواند، همه گناهانش بخشوده شود. نباید این امور او را از توجه به حقیقت مطلب بازدارد، بلکه باید تصمیم بگیرد که برخلاف فرمان الهی رفتار نکند و سپس استغفار گوید و از خدا یاری بجوید، که تنها تکرار آن کلمات او را به جایی نرساند.

همچنین باید توجه داشته باشد که در لیالی مقدسه قدر، معنای حقیقی بر سر نهادن قرآن، تحت فرمان و لوای حق درآمدن است. اما قرآن را ظاهراً بالای سر قرار دادن و باطناً از آن اعراض نمودن، معنی و مفهومی ندارد. آیات قرآن برای زندگان است و عمل به این قانون الهی است که سعادت انسان‌ها را تضمین می‌کند. تلاوت آیه‌ای و عمل کردن به آن بهتر است از آن ختم قرآن و هزاران اورادی که انسان

بخواند ولی به آن عامل نگردد. دعا بعد از توبه مطلوب است و باید همواره واجبات را مقدم بر نوافل داشت حتی در ليله مقدسه قدر، به طوری که اگر از کسی نماز واجبی فوت شده، به جا آوردن آن مقدم بر تلاوت قرآن و انجام نوافل است. غرض اصلی از انجام همه تکالیف و وظایف، ریاضتها و مجاهدتها و رفع حجابات، رسیدن به منتهای آمال است که همانا وصال محبوب و معشوق ازلی است. سالک طریق حق نه دنیا می‌خواهد نه عقبی، نه جنت نه فردوس عدن، هدف او رسیدن به وصال است.

مسلماً افرادی که مسیر حق را طی می‌کنند تا به مقصد و مقصود و دیار عشق و وصال برسند، آنان عاشقان جمال و جلال و کمالند. در کانون دل عاشق جز معشوق و وصال محبوب ازلی، آرزوی دیگری نیست. این منصب و مقام عشق را به هر کسی عنایت نکنند؛ این عنایت خاص پروردگار متعال است که نصیب می‌شود. اما باید بدانیم که عاشقان جمال، همه دردمندند، بدون درد هیچ فردی نتواند به مسیر حق قدم گذارد. بدون عشق این مراحل قابل طی نیست. بدون عشق سنگلاخها و خارستان‌های این مسیر را نتوان رفت و به سرمنزل مقصد و مقصود نتوان رسید.

آری، عشق سبب می‌شود که سالک در طی مراحل و منازل عشق، احساس خستگی نکند. اما فردی که بی‌درد و بی‌عشق است، او حتی قدرت و توانایی طی یک مرحله را هم ندارد.

مادام که آتش عشق در کانون قلب انسان شعله‌ور نشده، مادام که عاشق دل‌سوخته به سوز و گداز نرسیده، مادام که پروانه‌وار آن شعله ازلی و کعبه جانان را طواف نکرده و بال و پر خود را فدا نکرده، نمی‌تواند به وصال رسد. کسی می‌تواند برسد که جرقه‌ای از عشق الهی به کانون قلبش افتد، البته این هم به عنایت خاصه خود اوست.

بنابراین، بالاتر از این توفیقی نیست که انسان وارد عالم عشق شده به عالم معانی طیران کند، به اعلیٰ علیین رسد و به مرتبه‌ای از مراتب «قَابِ قَوْسَین»: مقام فناء» نایل گردد. لازمه این امر، عروج قلب است و هر قلبی قادر به این طیران و پرواز نخواهد بود. بال و پر این طایر قدسی برای عروج و وصال، جز پر و بال عشق نخواهد بود.

حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء، مُنتهای آمال را که رسیدن به وصال است، درخواست کرده‌اند ما هم از پیشگاه الهی این وصال را برای همه سالکین الهی خواستاریم.

سالکی که عاشق جمال حق است و این مسیر را انتخاب کرده، باید بداند که اهریمنان و راهزنان و قطاع‌الطریق زیادند، آنان ایجاد موانع می‌کنند که مبدا عاشق حق به وصال برسد. بنابراین غفلت‌بردار نیست، لحظه‌ای نباید غافل شد که خصم در کمین است.

سالک باید همواره مراقب بوده و خود را مطالعه و محاسبه نماید و متذکر گردد که بالاترین دشمن او در خودش است «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ: نفس قطعاً به بدی امر می‌کند». عاشقان طریق حق آن نفس اماره را به توفیق الهی به مقام مطمئنه رسانده‌اند، به مقام «إِرْجِعِي إِلَيَّ رَبِّكَ: به سوی پروردگارت بازگرد». چنان که انسان از آن عالم اعلی با براق نفخه قدرت به این عالم آمده است «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي: از روح خویش در آن دمیدم»، برای رفتن از اینجا هم براقی لازم دارد، براق «إِرْجِعِي: بازگرد» که او را به اعلی علین برد و به وصال رساند. این براق همان نفس «لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ: بسیار امرکننده به بدی» است که اگر به حکم عقل و فرمان الهی حرکت کند و واقعاً تطهیر شود - که بالاترین نعمت از حق همان نفس تطهیر شده است - روح را به اعلی علین رساند، از این‌رو بزرگان فرموده‌اند «لَوْلَا الْهُوِيُّ مَاسِلُكَ طَرِيقُ إِلَيَّ اللَّهُ: اگر هوی نبود، انسان به خدا راه نمی‌یافت».

باید بدانیم که کیفیت قلوب یکسان نیست و هر کدام خریداری دارد. حضرت امیر^(ع) به کسانی که سال‌ها در سفر و حضر همراه آن بزرگوار بودند، فرمود اگر چه شما سال‌ها با من بودید و ظاهراً حرف‌های مرا شنیدید، ولی باطناً درک نکردید! اما دل‌هایی هم هست که به محض استماع حق، مشتعل می‌شود. اولیاء خدا توفیق زیارت چنین قلبی را برای خود نعمت بزرگی می‌دانند و بالاترین دعا و هدیه را که وصال حق است، برای آنان خواستارند.

چنان سالکین و عارفین راستین الهی، مسافرتین راه توحیدند. آنان طایرین گلشن قدسند که از دیار خود طیران نموده به جزیره سیمرغ رسند. آنان خادمین حقیقی درگاه خدا و مسافرین کعبه وصالند که عزم طیران به سوی جانان دارند. ای طایرین بارگاه قدس، بال و پر خود بیارایید. با دادن داد تجرید، بر شماست که از صورت بگذرید و حب دنیا را از دل برکنید، و انقطاع از ماسوی را در خوشتن

به مقام تحقق درآورید. هیچ یادی از آن بار امانت می‌کنید؟ بار امانتی که حمل آن بر انسان کامل شایسته است.

بال و پر خود را به زیور عشق بیارایید، تا عشق در حدّ اعلی در شما متجلی نگردیده، حمل این بار امانت بر شما مشکل خواهد بود، و نمی‌توانید این بار سنگین را به مقصد و مقصود برسانید.

ای مسافرین راه خدا! تا داد تجرید صورت ندهید، به مقام تفرید نخواهید رسید و عشق محبوب ازلی در شما متجلی نخواهد شد. بنایم بر آن عاشق که علاوه بر منصب عاشقی به مقام معشوقیت رسیده، هم عاشق است و هم معشوق، هم محب است و هم محبوب.

بالاترین مقام برای انسان آن است که به عالم محبوبیت گام نهد. عاشق بسیار است ولی هرکس نمی‌تواند به عالم محبوبیت گام نهد، یعنی هم عاشق شود و هم معشوق؛ هم محب گردد و هم محبوب.

ای مسافرین راه توحید، می‌دانید که بار ناز معشوقی معشوق، عاشق تواند کشید، و بار ناز عاشقی عاشق، معشوق تواند کشید. الهی این عشق، این مقام عاشقی و معشوقی را، منصب محبی و محبوبی را، از پیشگاه تو محبوب ازلی خواستاریم. الهی تحقق نور تجرید و تفرید را در کانون دل از پیشگاه تو معشوق ازلی خواهانیم. از خدای تبارک و تعالی خواستاریم کمال توفیق خود را شامل حال فرماید، تا با توفیق خودش، کمال معرفت به او رسانیم. در صورت تحقق آن عنایت، باید اکثر اوقات بگوییم «عَرَفْتُ رَبِّي بِرَبِّي وَ لَوْلَا فَضْلُ رَبِّي مَا عَرَفْتُ رَبِّي» پروردگارم را با پروردگارم شناختم، اگر فضل خدا شامل حالم نمی‌شد او را نمی‌شناختم».

قابلیت، شرط بهره‌مندی

سعادت درک محضر اولیاء خدا و علمای ربانی برای سالکین و عارفین الهی، هر بار توأم با بشارت لایتناهی است. این بشارت‌ها هم دلالت بر ایام گذشته دارند و هم بر زمان حال و هم بر زمان آینده. به گذشته از آن جهت که نعمت عظمایی خداوند تبارک و تعالی کرامت فرموده و آن شمول هدایت خاص الهی است؛ به حال از این بابت که خبر از استعداد و اقبال دل برای اخذ فیوضات می‌دهد.

لذا هر کس باید بیش از پیش توجه بر حال و باطن خود کند و به توفیق الهی در تزکیه و تصفیه باطن خویش تلاش نماید، و مراقب خویشتن باشد که مبدا این

مقام و منزلت به خطر افتد. آری این یک تعلیم الهی است زیرا قلب انسان قابل اعتماد نیست، ممکن است روزی در ترقی و زمانی در تنزل باشد. اما نسبت به آینده یک نوع تعلیم باطنی است؛ مزده است به سؤال و انتظار دل و پاسخ آن. چه حاجت و آرزوی نهفته در دل‌ها نوعی سؤال است. همه قلب‌ها مخصوصاً قلوب سالکین طریق حق در حال تماشا و در انتظار پاسخ رحمانی است. تماشا انواع و اقسامی دارد، در محفل مقدس بزرگان و اولیاء، تماشا و سؤالی است. آن آرزوهای الهی و تماشا حتی سکوت و انتظار در آنجا همه نوعی سؤال است. البته در مقابل هر سؤال رحمانی، پاسخی رحمانی است که بلافاصله حاصل می‌شود. همان سؤالی که در شأن آن فرموده‌اند حسن سؤال نصف علم بلکه تمام علم است؛ انصاف نصف دین بلکه تمام دین است. چه سؤال، اساس تمام علوم است و انصاف، اساس دین. تجلی حقیقی چنان سؤال و انصافی در باطن سالکین و عارفین الهی است.

گرچه تذکر مسائل اخلاقی در سازندگی انسان‌ها بسیار مؤثر است «فَإِنَّ الذِّكْرَ يُتَنَفَعُ الْمُؤْمِنِينَ: به درستی که مؤمنین را پند سود می‌دهد»، اما شرط مهم قابلیت است. باید انسان قابلیت و استعداد درک حقایق را داشته باشد، برای بهره‌مندی میزان همین است و بس. چنان که انذار و بشارت حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء در همه افراد مؤثر نبود.

ابلاغ حضرت رسول اکرم^(ص) نسبت به همه افراد یکسان بود و کتاب هم یکی بود، لکن هر کسی به مراتب قابلیت و استعداد از آن بهره‌مند می‌شد. قرآن کریم که «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ: مایه هدایت تقوایندگان است» و «شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ: برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است» است، با استمداد از حق و اجتناب از معاصی می‌توان مراتب درک حقایق از آن را افزایش داد.

قاعده کلی این است که مظروف بیش از ظرفیت و قابلیت ظرف، امکان‌پذیر نیست. طالبان درک حقایق باید ظرفیت و قابلیت خویش را افزایش دهند تا بیشتر بهره‌مند گردند. استاد هم باید فردی خودساخته و وارسته باشد، به طوری که کردارش، گفتارش را تأیید کند و بر دل‌ها نشاند.

وظیفه‌ای از وظایف مهمه سالک در حین مراجعه به محضر استاد الهی برای اخذ تکالیف و وظایف خود، مبارزه با نفس است. لذا غالب تعالیم ایشان درباره مبارزه با نفس و کم و کیف آن است.

طالب حق، بدون غلبه بر نفس اماره و پیروزی بر قوه غضبیه و نفسانیه خود، نمی‌تواند راه سعادت را بییماید. اولیاء الهی محرمات و واجبات و مستحبات و مکروهات و مباحات را نشان داده، و راه اجتناب از محرمات و استقبال از واجبات را می‌آموزند. تشخیص واجب و حرام کار آسانی نیست ولو ظاهراً بسیار آسان به نظر آید. بسا که فردی به گمان خود مباشرت به امری را واجب یا حرام داند، غافل از این که تشخیص او به حق نبوده و در جهت خلاف واقعیت باشد.

اسراری است در دل بزرگان و ودایعی است از ناحیه حق در پیش ایشان که سالکین و سایرین از آن ودایع و اسرار بی‌خبرند، هر فردی نسبت به تزکیه و تقوای خود می‌تواند از این ودایع و اسرار برخوردار گردد. لکن هر سَرّی از اسرار که برای سالک تعلیم می‌فرمایند و از هر ودیعه‌ای از ودایع که او را برخوردار می‌کنند، در حین مطالعه هر کلمه ظاهری و باطنی، باطناً با صدای غرّاً توصیه می‌نمایند: مبارزه با نفس.

قرآن مجید، آیات الهی اتصالاً انسان را توصیه به مبارزه با نفس نموده و کیفیت این مبارزه را نیز می‌آموزد. استادان معظم الهی نیز پیوسته کیفیت مبارزه با نفس را آموزش داده، تکالیف و وظایف سالکین و طالبین و مربیان را تعیین می‌نمایند که با متعلمین چگونه معاشرت و رفتار کنند، تا موفق به اصلاح حرکات افراطی و تفریطی آنان گردند. آنان برای این که بتوانند بار سنگین تعلیم و تربیت و ارشاد را تحمل نموده و سالم به مقصد برسند، ناچارند که تسلیم دستورات الهیه استاد کامل گردند تا در پرتو توجه و مراقبت‌های خاص الهی او به کمال نایل آیند.

باید بدانیم که ارتقاء مقام روح در مراقبت پرورش آن است. چنان که طفل در پرورش خود، احتیاج به شیر پستان مادر یا دایه دارد، و بدون شیر پرورش او ممکن نبوده و هلاک می‌گردد، روح نیز در پرورش خود باید از شیر مادر نبوت و دایه ولایت یا قائم مقام بهره‌مند گردد و الاً هلاکت او حتمی است.

چون پرورش روح به کمال رسید، از تعلقات دنیوی و اخروی آزاد شود و به سر حد فطرت اولی رسد و باز مستحق خطاب «اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟» آیا پروردگار شما نیستم؟ گردد، لکن ادراک معانی او این بار ماوراء ادراک معانی قبل است. چون استحقاق استماع خطاب «اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟» یافت، به پاسخ «قَالُوا بَلٰی: گفتند آری» قیام نماید، در این مقام است که عشق از حجاب‌های عین و شین و قاف آزاد شده، دوگانگی برخیزد و یگانگی پدید آید. عشق در روح آویزد و روح با عشق آمیزد، به جایی رسد که روح هرچه خود را بطلبد نور «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و عشق ببیند، این است وجه خدا «كُلُّ

مَنْ عَلَيْهَا فَإِنَّ وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ: هر چه بر زمین است فانی شونده است و وجه باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی خواهد ماند».

الهی، به مقربین درگاهت آنی توفیقت را از ما کم مفرما. الهی مقربیم که ما را استحقاق این نعم نیست، اما چون تو به کم زیاد عطا می کنی، به استحقاق کم ما که آن را هم خود کرامت فرموده ای، نعمت های بزرگی را که شایستگی نداشتیم عطا نموده ای.

الهی، از پیشگاه تو مسئلت داریم که این استحقاق کم ما را به مرتبه کمال برسانی و آن به آن ترقی دهی؛ خدایا عنایتت را از ما کم مفرما. خدایا، به تو پناه می آوریم از این که مبدا این استحقاق ما رو به نقصان نهد. خدایا ما را از شر شیطان حفظ بفرما.

اقتضاء محفل بزرگان

توفیق حضور در محضر بزرگان، سعادت است که نصیب هر کسی نشود و آن را شکر بی انتها باید. هر محفل و مجلسی تقاضا یا اقتضاء شیئی می نماید. مقصود از شیء نه فقط اشیاء ظاهری است، چه کلّ کاینات فرداً به فرد، همه شیء است، اعم از این که در ردیف اسماء ذوات محسوب گردد یا در ردیف اسماء معانی، ظاهر باشد یا باطن، در زمره مجردات قرار گیرد یا زمره مادیات؛ پس کلیه کاینات چه ظاهر و چه باطن، اشیاء هستند. این که در آیات قرآن مجید ذکر شده که خداوند تبارک و تعالی بر هر چیزی قادر و عالم است، مقصود تمام اشیاء و همه کاینات است. آری، هر مجلس و محفلی اقتضاء شیئی دارد که مشاهده شود، یا آثار و خواصش نمایان گردد، اعم از این که آن شیء ظاهری باشد یا باطنی. محافل و مجالس ظاهری، اقتضای ظواهر می کند، اما محافل مقدس که مربوط به باطن است، همیشه اقتضای باطن می نماید.

بنابراین در محفل بزرگان آنچه ظاهر گشته و مشاهده می شود و آثار و خواصی که ادراک می گردد، همه مربوط به بواطن است. باطناً در چنان محافلی ظواهر راه ندارد و هرچه مشاهده شود و در مقام ادراک و تصرف درآید، همه باطن است. در محفل بزرگان و محبوبین الهی همه قلوب از ظواهر منصرف شده و کمال توجه به بواطن دارند. در چنان محفلی هیچ ظاهری از ظواهر نمی تواند به قلب عارف واقعی راه یابد، مادیات و مجاز نتواند بدانجا حمله ور شود. این است که چنان محفلی مقدس است و هرچه در آنجا هست، باطن است.

در محفل مقدس اولیاء خدا، اولی^۱ این است که سالکین الهی ظواهر و مجاز را به کلی از دل خارج کنند، حتی ظواهر علم را و کمال توجه قلب به معانی و حقایق گردد. نهایت مغبونیت است که در چنان محفلی، ظواهر و مجاز بر دلی راه یابد.

علامتی از علایم پیروزی خصم بر انسان و سالک و عارف، این است که ظواهر به او نفوذ کند و سیرش در ظواهر شود، هرچند در ظواهر علم باشد. سالک الهی همیشه از درگاه الهی خواهان است که کمال قابلیت و لیاقت به او کرامت شود تا همواره از کلام بزرگان در حد کمال فیض یاب شود.

هرگاه از ناحیه اعلی از فردی قدردانی شود و یا بشارت عظیم عنایت گردد، باید تأمل کرد که علت آن چیست. مسلماً کیفیات قلبی و مراتب صفای دل فرد را علت کامله برای حصول نعمت نمی‌توان قرار داد، که این اشتباه بزرگی است. فردی که در اثر ترکیه و تصفیه موفق به حصول نعم باطنی می‌شود، حرکات او می‌تواند علت باشد اما نه علت کامله. حتی حضرات انبیاء و اوصیاء و بزرگان که از لحاظ صفای باطنی به آن مقام رسیده و به نعم بی‌پایان الهی معرفت یافته‌اند، آنان هم عرض می‌کنند که: الهی اعمال ما علت کامله برای حصول این نعم لایتناهی نیست، زیرا این علت را هم تو کرامت فرموده‌ای. مقرر و معترفیم که ما را استحقاق آن نعم نیست، بلکه مطابق اصل «يُعْطِي الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ: بسیاری را در قبال اندکی عطا می‌فرماید» علت ناقصه سبب حصول نعم لایتناهی می‌شود.

در جمع الهی که در مقام وحدت هستند، بین افراد فرقی نیست. اگر فردی صاحب نعم ظاهری یا باطنی شده، در حقیقت این نعم مربوط به همه است و بشارت و مژده برای فردی، شامل حال همه می‌گردد زیرا همه قلباً خواستار چنان لطفی هستند.

الهی، مقام معنوی همه ما را به حد کمال برسان و عاقبت همه ما را خیر گردان.

الهی، ما همه مسافرین طریق تو هستیم. الهی، همه مسافرین معنوی را با کمال موفقیت به وطن خود برسان.

الهی، عارفین طریق حق را که از دنیا رفته‌اند، به حق حضرات انبیاء و اوصیاء و محبوبین الهی، درجانشان را متعالی گردان و با حضرات معصومین^(ع) محشور فرما.

فرا رفتن از عالم صورت

در عظمت مقام و مرتبه انسان همین بس که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید، هیچ جایی گنجایش مرا ندارد مگر قلب مؤمن. گرچه این جمله مقدس بر سر زبان عام و خاص است، لکن هر کسی نمی‌تواند به مفهوم و معنای حقیقی آن پی ببرد. چه لازمه کمال توجه به معانی و مفاهیم کلام الهی، کمال تزکیه و تقوی است. مادام که این امر حاصل نشده، محال است که کسی با تعالیم ظاهری بتواند به معنای واقعی آن پی ببرد.

خداوند تبارک تعالی همه را از نعمت‌های ظاهری و تا حدی از نعمت‌های باطنی بهره‌مند فرموده و هر کسی می‌تواند به توفیق او خویشتن را به سعادت ابدی برساند «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْهَا فَإِنَّهُمَا فَجُورُهَا وَتَقْوِيهَا: سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد سپس پلیدکاری و پرهیزگاری‌اش را به آن الهام کرد»؛ یا برعکس کفران نعمت و نافرمانی نموده شقاوت ابدی را برای خود رقم زند.

بیچاره آدمی که خود را نمی‌شناسد و از وجود خود جز اسمی و جسمی و رسمی نمی‌داند. او نمی‌داند «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ: و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم» چه سرّ دارد. در «خَلَقَكُمُ أَطْوَارًا: و حال آن که شما را مرحله به مرحله خلق کرده است» چه سرّی است، «فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ: براستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم» چه حکمت دارد، «وَصَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ: و شما را صورتگری کرد و صورتهای شما را نیکو نمود» چه بیان است.

نخست در صورت آدمی بنگر که خداوند متعال چه نقش‌های زیبایی در او به وجود آورده، اعضاء متشاکل، اضداد متمائل، هر یکی را به حد خود آفریده نه از حد خود افزون، نه از قدر او کاسته، هر یکی را قوتی داده و از زیبایی خاصی بهره‌مند گردانیده است.

عاقل در نظاره شواهد صنع است، غافل در خواب. چون به دیده ظاهر شواهد صنع نگری، به دیده باطن لطایف حکمت را بنگر تا دلایل محبت و آثار عنایت بینی. آدمیت عالم صورت است و دل عالم صفت، آدمیت صدف دل و دل، صدف نقطه سرّ. آدمیت در صورت دل متحیر، و دل در صورت نقطه سرّ، و نقطه سرّ در حد فناء و بقاء مانده؛ چون در فناء شود همه سوز و گداز است، و چون در بقاء شود همه راز و ناز است.

اما درک زیبایی‌های عوالم درونی و نیل به آن احوال الهی، میسر نگردد مگر با گذشتن از عالم صورت و قدم نهادن به عالم معانی. زیرا زیبایی‌های صور در صورت وجود، همه جزیی و زودگذرند؛ روزی رسد که آنچه در نظر آدمی زیبا جلوه می‌نمود، بسیار زشت می‌نماید. صورت دنیای ظاهر هیچ نیست، ای برادر سیرت زیبا بیار.

انسان تا به عالم معانی نرسیده، شیفته و فریفته زیبایی‌های ظاهری است، نمی‌داند که اگر عالی‌ترین آنها در اختیار او باشد، پس از اندک مدتی تبدیل به زشتی گردد. آن شیرینی‌ها که در ذائقه مادی او جلوه‌گر بود، همه رو به تلخی گراید. آری هر که اولین بود اعمی بود، هر که آخرین چه با معنا بود. عاقل پای‌بند چنین زیبایی‌ها نمی‌گردد.

غالباً آنچه انسان را به انجام امور نفسانی سوق می‌دهد، زیبایی‌های کذایی است که مانند سرابی از دور آب زلالی به نظر رسد ولی چون شخص تشنه خود را به آن رساند، بر عطش او افزوده و به آرامش نرسد؛ یا همانند آب مسمومی که با حرص و ولع از آن بنوشد، لکن سال‌های متمادی آثار سوء آن در وجودش ریشه کرده او را به پرتگاه هلاکت و سقوط اندازد و به شقاوت ابدی مبتلا گردد.

ای سالک، می‌دانی این دنیا چه دنیایی است؟ دنیایی است که صد هزاران تخت و رخت ملوک را به خاک انداخته، کو آن ملوک؟ تختشان کو، رختشان کو؟ صد هزاران تاج تاجداران را به تاراج داده. در هر گوشه‌ای از خدّ عنبرین جوانان خرمنی ساخته، از گیسوی مشکین عروسان خرگاهی ساخته! نباید به این دنیا دل بست و فریب زیبایی‌های زودگذر آن را خورد.

باید بدانی مادام که انسان از این عالم ظاهر و صورت نگذشته، آن زیبایی حقیقی را نخواهد دید. اما وقتی به توفیق حق یکی از آن زیبایی‌های حقیقی را ولو از پشت حجاب بنگرد، به کلی از دنیا و زیبایی‌ها و مقامات ظاهر اعراض می‌کند.

ای سالک، بدان در قبال کلام حق الهی «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا: خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند» هر وظیفه و تکلیفی که برای تو تعیین نموده، در قوه اختیاریه توست که به وسیله آن نیرو با موانع و راهزنان طریق حق و با خصم باطنی مبارزه کنی. اگر می‌خواهی بدانی که بالاترین حجاب تو و یگانه دشمنت کجاست؟ به این سو و آن سو منگر، که حجاب و خصم تو در خود توست. در طریق حق، تو خود دشمن و حجاب خودی، از میان برخیز.

البته این مجاهده و مبارزه مستلزم گرایش به فرمان خداست. نسخه درمان امراض روحی تو در کلام خداست. در زندگی برای تو قوی‌تر از نفس اماره، دشمن دیگری نیست. تفکر کن چه عواملی موجب تقویت آن است، و چه علل و عواملی ترا به سوی سعادت ابدی گرایش می‌دهد. کلام مقدس بزرگان و تعالیم عالیه مربیان الهی که در حقیقت مشاعل راه کاروان بشریت‌اند، به خوبی راه حق را به تو روشن می‌نمایند و طریق وصال را برایت هموار می‌کنند.

ای سالک بدان که اندیشه رکود و عدم تحرک، موجب توقف گشته و امیدت را به نومیدی مبدل می‌گرداند. در این مقام است که بیماری یأس گریبانگیرت شده و از طی مراحل و منازل مسیر حق بازمانی. درحالی که متعلمین الهی هر بابی از ابواب تعالیم عالیه الهی را که تحت مطالعه و مداقه قرار دهند، هیچ رکودی به ساحت مقدس‌شان وارد نمی‌گردد.

سالکا برخیز، سستی و ملالت را به کناری نه، کمر همت بر میان بند و خود را برای مبارزه با دشمنان خویش آماده کن و آنان را محو و نابود نما تا باب سعادت به روی تو گشوده شود، تا چون مرغ محبوس بال و پر زنان خویش را از زندان تاریک و مخوف مادیت رهایی دهی، و با بال و پر عشق و علم الهی به سوی موطن اصلی خود طیران کنی.

ای سالک، بیا تو هم مانند عارفان و عاشقان الهی به این دنیا دل مبنده، که در این مکتب، استاد الهی چنین فرموده که سالک طریق حق باید در این مسیر موانع را از پیش بردارد و بداند اولین مانع و حجابی که او را از طی طریق باز می‌دارد و عایق راه می‌گردد، خود اوست. از زندان خودی بیرون باش، از خودخواهی رها شو، از هستی خود در گذر تا هستی حقیقی را دریابی.

سالکان حقیقی، آن عاشقان جمال، حجاب‌ها را به توفیق خدا یکی پس از دیگری از مسیر خود برداشتند، و خدا هم راه وصال را برای آنان هموار نمود. اگرچه ابتدا افراط‌ها و تفریط‌ها بود، لکن به مقام توبه و انابه و توبه نصوح آمدند. خدای تبارک و تعالی توبه آنان را پذیرفت «الْتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ: توبه‌کننده از گناه همانند شخص بی‌گناه است» و در ردیف سعداء قرار گرفتند.

پرچم اسلام در دست چنان مردان الهی است و این مأموریت را بر آنان عنایت فرموده‌اند. همه حرکات و فعالیت‌های آنان چه جزیی و کلی یا ظاهری و باطنی، همه تعلیم و تعلم الهی است. پاک‌نیتی در آنان تحقق یافته و هر راهی که در ظاهر می‌پیمایند، در معنی به سوی جانان می‌شتابند تا به لقاء دوست برسند.

شرایطی از دعا و نماز

از آنجا که وظایف سالکین الی الله ماوراء وظایف سایرین است، باید در یکایک اعمال و رفتار و گفتار خود تعمق نمایند و توجه داشته باشند که آمادگی برای انجام عمل، غیر از انجام خود عمل است. آن آمادگی یا عدم آن، به نوعی اساس مقبولیت یا عدم مقبولیت است. عارف واصل و مؤمن کاملی که می‌خواهد عملی را انجام دهد، مسلماً قبل از آن در خود ایجاد آمادگی می‌کند. زیرا هر عملی که بدون آمادگی انجام گیرد، مقبول پیشگاه احدیت نیست. از آن جمله است نماز که گرچه شروع آن با تکبیرة الاحرام است اما قبل از آن باید کمال توجه و آمادگی باشد.

یکی از گنجینه‌هایی که خداوند متعال در وجود آدمی قرار داده، عبارت است از خواستن و سؤال کردن از خدا به وسیله دعا «وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ: و هرگاه بندگان من از تو درباره من بپرسند من نزدیکم». حضرت رسول اکرم (ص) فرموده: دعا اسلحه مؤمن است. در حدیث قدسی آمده: من در نزد گمان بنده‌ام هستم و بر طبق گمانی که به من دارد، در حق او رفتار می‌کنم، پس مبدا درباره من جز گمان نیک داشته باشد.

حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمود: دعا قضایی را که محکم و پابرجا شده برمی‌گرداند. امام صادق (ع) به نقل از امام باقر (ع) فرمود: بنده‌ای که دستش را به سوی خدا بگشاید، خدا را شرم آید که آن را تهی برگرداند و هرچه بخواهد از رحمت خود در آن قرار دهد. پس هنگامی که دعا می‌کنید قبل از دعا صلوات بفرستید که دعا پیوسته در حجاب است تا دعاکننده بر حضرت محمد (ص) و آل او درود بفرستد.

در موقع دعا ابتدا نعمت‌های خدا باید یادآوری گردد، پس از آن بر حضرت رسول اکرم (ص) و آل او صلوات فرستاده شود، آنگاه گناهان خود را یادآوری و اقرار نماید و سپس از خداوند متعال درخواست نماید، و توجه داشته باشد که یکی از شرایط خواستن، احساس نیاز است.

گرچه مراعات ظواهر الفاظ و کلمات در نماز به حکم شرع لازم است، ولی اصل توجه نمازگزار و دعاکننده باید به معانی و مفاهیم الهیه نماز و دعا باشد. به طوری که آن ظواهر نیز رنگ الهی و معنوی آن حقایق را به خود گیرد، که از جمله آنها صوت نمازگزار و دعاکننده است.

صوت انواع و اقسامی دارد، در نماز و دعا آن صوتی مطلوب است که در حد اعتدال باشد و حزن‌آور. آن حزن معنوی که بر مراتب شکستگی دل بیفزاید، چنان

هم و غمی که تجلی جلال و کمال الهی در حد اعلی باشد. چنین صوتی یکی از علل تحرک معنوی است و امتیاز الهی محسوب می‌گردد.

در چند جای نماز مستحب است که نمازگزار به مقام استغفار برآید. حضرت رسول اکرم (ص) و حضرات اهل بیت علیهم السلام به مراتب، این امور را رعایت می‌نمودند و در هر نماز استغفار می‌کردند.

به عنوان مثال حضرت سجاد (ع) عرض می‌کردند «إِلَهِی اَلْبَسْتَنِي الْخَطَايَا ثَوْبَ مَذَلَّتِي ... وَ اَمَاتَ قَلْبِي عَظِيمُ جَنَائِي: اَلِی خطایا لباس خواری و مذلت بر من پوشانیده... و جنایت عظیم من دلم را میرانده است».

برطبق روایات وارده، حضرت رسول اکرم (ص) فرموده من روزی هفتاد بار، صد بار بلکه بیشتر به مقام استغفار برمی‌آیم. البته استغفار آن بزرگواران از باب «حَسَنَاتُ الْاَبْرَارِ سَبْعَاتُ الْمُقَرَّرِينَ: کارهای نیک خوبان برای مقربان، زشت بشمار آید» است، ولی در عین حال تعلیمی است برای ما.

واقعاً یکی از گنجینه‌های با عظمت، دعا است. حیف است که ما سیری در ادعیه و اذکار آن بزرگواران نکنیم. آری در جایی که حضرت سجاد چنان اقراری و اشرف کائنات چنان استغفاری کنند، ما چه گوییم؟!

سالک الهی میل به پاک شدن دارد، می‌خواهد سیرش صعودی بوده و مقام معنویش بالاتر از دیروز و مراتب صفای قلبش بالاتر از گذشته باشد. در این اعتلای روحی و ایمانی است که در پیشگاه الهی به جایی می‌رسد که حتی نماز خود را هم گناه می‌بیند و از قصور خود توبه و استغفار می‌نماید.

یکی از جهات آمادگی برای نماز و دعا، خارج کردن عداوت و کینه مؤمنین از دل است. محبوبین الهی در مناجات و راز و نیازهای خود به پیشگاه الهی عرض می‌کنند: الهی افرادی که به من ظلم کرده و من در ذمه آنان حقی دارم به رضای تو از آنها گذشت کردم، تو هم آنان را عفو فرما.

سیری در زندگینامه محبوبین الهی نشان می‌دهد که آنان در مقابل ظلمی که دیده‌اند، همواره با خوبی و بزرگواری رفتار کرده و برایشان دعای خیر نموده‌اند. برای عارف و مؤمن، نقص است که کینه مؤمن را در دل خود نگه دارد، لذا اولی دعا در حق اوست.

برای قبولی دعا در پیشگاه حق تعالی حجابات بسیاری باید برطرف گردد، که بزرگ‌ترین آنها داشتن کینه مؤمن است. بنابراین واجب است به رضای حق عفو کردن و عداوت مؤمن را جزئاً یا کلاً از دل بیرون کردن. کسی که ظلم کرده اگر

شایسته عفو نباشد، فرد گذشت کننده در قبال آن مسئولیتی ندارد و خدای تعالی هرگونه که خود بخواهد با او رفتار می‌کند.

اگر ظلم فردی در ردیف عدم اداء مبلغی است، در صورت عدم امکان پرداخت، شرع مقدس اسلام برای او مهلت و حتی عفو قرار داده است. اگر کسی در غیاب دیگری سخنی گفته مثلاً تهمتی زده یا غیبتی کرده که تنها متوجه اوست و به سایرین و دین الهی ضرری ندارد، اغماض از چنین ظلمی و طلب آمرزش برای او سبب اجر و پاداش است. اما اگر ظلم فردی علاوه بر خود به سایرین هم وارد شده و یا در ردیف گناه و بدعتی است که هزاران سال اثراتش باقی می‌ماند، این باب دیگری بوده و مشمول توصیه مذکور نیست.

دعا برای کسانی که حقی بر گردن ما دارند در مقبولیت آن اثر دارد. دعا حتی‌الامکان باید عام باشد، حتی برای ارشاد کفار باید دعا کرد، مگر افرادی که به مقام توبه نایل نشده در گذشته‌اند، که لعن بر آنان جزو فرایض است.

یکی دیگر از شرایط قبولی دعا، وارد شدن از در دردمندی به بارگاه الهی است. مراد از دردمندی نه تنها دردهای جسمی که در اصل درد عارف و سالک حقیقی، درد وصال است. چون خداوند تبارک و تعالی دوست دارد که بندگان محبوبین او را به شفاعت آورند، لذا دردمندان حقیقی مقربین او را شفیع می‌گیرند تا دعا و درخواستشان در حد اعلی به مقام اجابت رسد.

شرطی از شرایط مهم دعا، کمال یقین به اجابت دعاست. اگر کسی در شک و تردید باشد که آیا دعای او حقیقتاً مقبول درگاه الهی است، این تردید علامت نقص است.

دعای سائل بارگاه حق، وقتی در پیشگاه الهی مقبول است که او با لباس اضطراب ملبس باشد. بدین معنی که از تمام مردم و ماسوی منصرف شده، تنها به باب رحمت او رود.

انسان دردمندی که از کل ماسوی اعراض کرده و تنها چاره خود را او می‌داند، مضطر است. گرچه در پیشگاه الهی انسان باید امیدوار باشد، ولی عظمت مقام الوهیت و نگرانی از قصور و معاصی، انسان را در خوف و رجا می‌اندازد، و خداوند دعای مضطربان را اجابت می‌فرماید «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَا وَ يَكْشِفُ السُّوءَ: کیست آن که درمانده را چون وی را بخواند اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌گرداند».

مقبولیت راز و نیاز و ذکر و دعا وقتی در حد کمال است که به زبان محبوبین درگاه حق باشد؛ با همان ادعیه و مناجاتی که از آن بزرگواران وارد شده است. بسا که در مقام راز و نیاز، تکالیف و وظایفی برای عارف تعیین گردد. چنان که یکی از حضرات معصومین علیهم السلام به درگاه الهی عرض می‌کند: الهی می‌خواهیم با تو به مقام راز و نیاز درآیم، اما از بارگاه عظمت خواستارم که آداب دعا را به من تعلیم فرمایی تا وقتی به مقام راز و نیاز درمی‌آیم، تو آنها را به لطف و کرمیت به قلبم انداخته باشی.

از جمله راز و نیازها و به مقام تکلم برآمدن با خدا، نماز است. آدمی در مقام صحبت با فرد بزرگ کاملاً توجه می‌کند، لذا جا دارد سالک در نماز و مقام راز و نیاز با خداوند متعال از هر جا منصرف گردد، و در واقع تمام اعضاء و جوارح او به مقام بعث درآید، یعنی به گوش خدا بشنود و به زبان خدا سخن گوید.

اگرچه ظاهر نماز یکنواخت است و نمازها در ظاهر با هم فرقی ندارند، اما چون نماز معراج مؤمنین است، در هر عروج، معانی جدیدی برای انسان عاید می‌شود، و حتی ممکن است هر شب و روز یا هر هفته و ماه حقایقی برای سالک روشن گردد. اولی این است که پس از اتمام نماز، بعد از سلام بر حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء، بر شهدای قبرستان بقیع و امامزادگان بر حق و صاحبان کمال و مقام در راه خدا، سلام و درود فرستاده شود، که توجه به آنان توجه به حق است.

اصولاً در آیات و اخبار و احادیث توصیه اکید در مورد توجه به اموات شده است. لذا یکی از فرایض هر فرد مسلمان، کمال توجه به اموات است بالاخص کمال توجه به سفراء الهی، حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء، ابرار و اخیار، خصوصاً افرادی که در ذمه او حقی دارند که مسلماً از جمله ذوی‌الحقوق حضرات انبیاء و اوصیاء هستند. زیرا هر موفقیتی برای اهل ایمان حاصل شود، انبیاء سلف هم در آن سهیم‌اند. چنان که قصور در سایر وظایف سبب ضعف دل و روح شده و در پیشگاه الهی مسئولیت بزرگی دارد، بی‌اعتنایی به اموات نیز یکی از اسباب مهم تضعیف دل و بلکه شقاوت است.

بسا امواتی که مؤمن از دنیا رفته‌اند از جهاتی نومیدند. یکی از بابت غفلت خودشان که وقتی در دار تکلیف بودند و می‌توانستند به کمال سعادت اخروی نایل گردند، در اثر تبعیت از نفس سعادت از آنان سلب گردیده، دیگری چنان که باید و شاید از جانب زندگان توجهی به آنان نمی‌شود. سالک باید بداند که فرد بی‌اعتنا به اموات، مسلماً به سعادت نخواهد رسید.

امید به حق که همه مؤمنین و مؤمنات علاوه بر فیض‌یابی از اعمال و دعای خود، به توفیق الهی از دعای سالکین و عارفین طریق حق نیز تا حدی بهره‌مند گردند. زیرا دعای سالکین طریق و مؤمنین واقعی جنبه عام دارد، آنان برخوردار از نعم باطنی و ظاهری را برای عموم مسئلت می‌نمایند.

هم‌چنین امید است که به جهت توجه اخص و نظر باطنی عارفان و اولیاء خدا و نزول رحمت الهی، حداکثر آثار و بلکه آثار کمالیه ظاهر و آشکار گردد تا علاوه بر زندگان، اسیران خاک و به خصوص روح پر فتوح عارفین فیض‌یاب شوند. بارالها، در دنیا و آخرت ما را با عارفین واقعی و بالخصوص با پیشوای آنان، یعنی با حضرات معصومین علیهم‌السلام محشور گردان و ما را از آن بزرگواران دور مفرما.

خداوندا، بصیرت دیدگان قلبی و ایمان و یقین را به درجه کمال بر ما کرامت فرما. الهی اموات همه را رحمت و درجات آنان را متعالی نما، و به احترام و آبروی محمد و آل محمد(ص) با رحمت و فضل خویش ما و آنها را ببخشا. الهی، بدون توبه و ایمان ما را از دنیا نبر تا وقتی ترا ملاقات می‌نماییم، کمال رضایت را از ما داشته باشی.

ضرورت سیر در معانی باطنی کلام

در کلام مقدس بزرگان، مطالب کثیری وجود دارد و در هر مطلبی از آن، معانی حکمیه و الهیه پنهان است که هر کسی به فراخور حال و به نسبت مراتب معنویه قلبی و شئون الهیه روحی خود از آن فیض‌یاب می‌شود. بسا سالکین و عارفین الهی که در اثر کمال توفیق، مراتب معنویه و باطنیه و الهیه قلبی آنان به حد کمال می‌رسد، به طوری که به محض استماع کلام حکمتی و الهی در حد اعلی از آن برخوردار می‌گردند.

هر کلمه‌ای که در محفل الهی از لسان یا قلم بزرگان جاری می‌شود، مقدس است هرچند در حال عادی و در سایر محافل، آن کلمه و جمله در ردیف کلمات و جملات مقدسه محسوب نگردد. حتی اگر در ضمن کلمات حکمتی اسم فرد ناشایستی ذکر شود، این کلمه در محفل الهی مقدس است چنان که در قرآن مجید اسم ملاعنی ذکر شده است. اگرچه خود آن فرد در زمره ناپاکان و در ردیف خصمان الهی محسوب می‌گردد، لکن چون کلام الهی و کتاب مقدس آسمانی است، باید احترام آن کلمه مراعات شود و کسی بدون وضو نباید در قرآن به اسم آن خصم

الهی دست زند. یعنی همان حکمی که در مورد اسم الله و حضرت محمد(ص) جاری است، در مقام مس دست یا عضوی از اعضاء بدن به اسم یک فرد ناپاک یا آن کلمه و معنایی که در ردیف سافلین محسوب می‌گردد، نیز جاری است. این احترام به آن اسم در همه جا نیست بلکه وقتی کلام از ناحیه خدای رحمان است، تمام سور و آیات و کلمات و حروف و تمام نقطه‌هایش شایسته احترام است. حتی نقطه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بسیار با عظمت و شایسته توقیر و احترام بوده، در صورت عدم جمع شرایط نمی‌توان به آن دست زد. این نقطه و کلمه گرچه در سایر جاها وجود دارد و اینها در قبال دیدگان ظاهری با هم متشابه و متمائل است، اما در قبال دیدگان باطنی نمی‌توانند متشابه و متمائل باشند.

مسلاً کلام الهی نمی‌تواند با کلام مخلوق یکسان باشد، مگر مخلوقی که در اثر تزکیه و تقوی اتصال او به قدری در مرتبه کمال باشد که کلامی که از زبان او جاری می‌شود، در واقع از ناحیه حق جاری گردد؛ چنان که در حدیث قرب نوافل آمده که بنده می‌تواند خود را به آنجا رساند که با زبان من بگوید و با گوش من بشنود.

آری قلبی که در مقام اتصال است، فناء در خود و بقاء در حق دارد، در مقام فناء فی الله هر کلامی که از لسانش جاری شود، کلام حق است. کلام بزرگان همانا کلام حضرات اوصیاء و اولیاء است و اگر سیری در آن شود، این معنا به خوبی روشن می‌گردد.

بنابراین در محفل مقدس عارفان، هر کلمه و حتی هر حرفی که از لسان یا قلم بزرگان جاری می‌شود، مقدس است، ولو آن کلمات توسط دیگران نیز بسیار به کار می‌رود و در قبال دیدگان ظاهری متشابهند، لکن در قبال دیدگان قلبی یکسان نیستند.

در قرآن مجید ظاهراً معانی برخی آیات و سور و موضوعات حاکی از صور برخی امور منفیه و غیر الهی است که از فردی یا عده‌ای سرزده، اما چون کلام خداست به محض توجه از ناحیه حق، اثری از آثار منفیه مشاهده نشده، همه مثبت و الهی است.

اگر اهل حقی نیز متذکر پاره‌ای امور شود که ظاهراً در ردیف منفیه است که از فرد یا افرادی صادر شده، گرچه ذات آن اعمال منفی است لکن ذکر آن از لسان اهل حق، کلامی الهی است. چه در کلام واصلین و کاملین، کلمه غیر الهی وجود ندارد.

آری همان گونه که همه آیات و سور قرآن و مضامین و مفاهیم و موضوعات آن مبارک است، کلام و حرکات اهل حق نیز کلاً مبارک است، ولو قسمتی از کلام اهل حق و اهل الله و مردان الهی احیاناً دلالت بر صدور امری منفی نماید. به محض استماع کلام حق و مقربین الهی، سرور خاصی در انسان پدید می‌آید، هم‌چنین از استماع کلام یک مرد الهی که توأم با حق و حقیقت باشد، نیز چنان آثاری ظاهر می‌گردد. اصولاً در محضر مقدس بزرگان، باید در مراتب صعودی انسان بحث شود.

کلام ملوک معنوی، در حقیقت ملوک کلام است. قرآن مجید تکالیف همه را به صورت عالی تعیین می‌کند، خصوصاً برای کسی که در حد کمال با معانی ظاهری و باطنی، محکمت و متشابهات آن آشنا باشد.

کلام بزرگان نیز یا از محکمت است یا متشابهات. گرچه محکمت و متشابهات ورد زبان عام و خاص است، اما توصیه و تأکید بلکه امر است بر تعقل و تفکر در محکمت و متشابهات، علی‌الخصوص مراتب تفکر و تعقل درباره متشابهات باید بالاتر از محکمت باشد، و این تفکر و تعقل را مراتبی است.

البته هر صنف و گروهی به فراخور حال و به نسبت کیفیات عقلی خویش به مقام تفکر و تعقل برمی‌آیند، ولی کیفیات و کمیات تعقل سالکین طریق حق باید ماوراء سایرین باشد، چه اگر همانند عوام شود مقبول درگاه الهی نیست.

اولی است که سالکین الهی از مراحل عقول ظاهریه درگذرند که چنین تعقل و تفکری در پیشگاه الهی مردود است، مگر برای کسانی که از تعالیم عالیه بی‌بهره‌اند. اما برخورداران از تعالیم عالیه باطنی را نرسد که از طریق عقول ظاهریه به مقام تفکر و تعقل برآیند، زیرا پرواز و طیران عقل ظاهری، پروازی است محدود.

اصولاً تفکر و تعقل در باب محکمت و متشابهات و نیز درباره کلام بزرگان با عقل ظاهری مردود است. لذا طالبان راه حق و محبوبین الهی باید از طریق عقول الهیه به مقام تفکر و تعقل آیند. در این صورت می‌توانند موفق به درک معانی محکمت و متشابهات گردند، اما باید تفکر و تعقل خواص درباره متشابهات، بالاتر از محکمت باشد.

سالکین الی‌الله باید درباره کلمات گهربار الهیه و سفارشات نغز و پرمعنای بزرگان به مقام تعقل و تفکر برآیند که در میان آنها، کدام متشابه و کدامیک محکم است. اگر امروز ما قسمتی از آیات قرآن را محکمت می‌گوییم، نه بدین معناست که معانی آنها کاملاً مفهوم ماست. محکمت وقتی است که معانی آنها در حد کمال

برای ما روشن باشد. حکم عقل الهیه در باب محکمت این است که آنها نیز در مرتبه‌ای متشابهاتند، و متشابهات نیز در مرتبه‌ای محکمت‌اند.

همان طور که قرآن مجید اعجاز است، تعالیم لاهوتیه محبوبین الهی نیز اعجاز و کرامت است و در هر حکم آن هزاران معنا وجود دارد. البته آنگاه که به توفیق حق از محدوده الفاظ بیرون رفته وارد عالم معنا شویم، که حضرت علی^(ع) فرموده: روح در جسم به منزله معنی در لفظ است. چنان که کالبد جسمانی منهدم می‌شود، لکن انهدام به ذات روح راه نمی‌یابد همچنین الفاظ می‌رود اما معانی باقی است. درک اعجاز تعالیم عالیه الهی باب دیگری است که سالکین حقیقی از آن بهره‌مندند و پیوسته خواهان ادراک مراتب بالاتر آیند.

بر طالب است که علاوه بر دریافت کلام و نظریه و عقیده مردان الهی، نظر و عقاید دانشمندان دیگر را نیز ملاحظه کند. هم‌چنان که درباره نور کلام بزرگان و مراتب معانی ایشان تفکر می‌نماید، درباره روحیه و مراتب عقل ظاهری، بینایی دیدگان دل و معانی معنوی آن دانشمندان نیز تفکر کند، تا دریابد که بزرگان به امور و حرکات مردم چگونه می‌نگرند و نگرش آنان با دیگران چه تفاوتی دارد.

گرچه مقامات معنوی افراد متفاوت است، ولی کاملان و واصلان همواره به دیده دل می‌نگرند، و اهل ظاهر به دیده ظاهر. از این‌رو بزرگان فرموده‌اند: زبان بزرگان در دل آنها قرار گرفته و دل جاهلان در زبان ایشان. زبانی که در گرو دل باشد، هرچه از آن جاری شود و یا به مقام تحریر آید، از دل است و بلکه از ناحیه خداست، سخنان ملکوتی و لاهوتی است. اما دیگران که قلب آنها در گرو زبان نشان است، هرچه از زبان و قلمشان جاری می‌گردد، بی‌معناست؛ آنان هنوز معنی آزادی را و آزادی را نفهمیده‌اند.

فردی که آزادی را در تبعیت از اهواء نفسانی می‌داند، آیا زبان او در گرو قلبش است؟ برق هوس، نور بینایی دل او را ربوده، نمی‌داند آزادی چیست و محبوسیت کدام است. بسا زنجیرهایی که به پای دل و روح بسته شده، لکن ظاهرینان از آن بی‌خبرند. بسا محبوسین که خود را در ردیف آزادگان می‌شمارند و افراد آزاده را محبوس می‌پندارند، لکن قرآن مجید می‌فرماید «إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالاً فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ» همانا بر گردن‌های ایشان غل‌ها و زنجیرهایی تا چانه‌هایشان قراردادیم و آنان سر به هوائیند». مسلماً این غل و زنجیرها نه زنجیرهای ظاهری، که زنجیرهایی بر گردن جان و روحشان است و در نتیجه، سر ادراک ایشان رو به هوا بوده و حقیقت امور را نمی‌بینند. گرچه بعضی از مفسرین این آیه شریفه را تمثیل

دانسته‌اند و برخی مربوط به آخرت، لکن این حقیقتی است از حقایق فعلی، که اگر هم اکنون به دیده بصیرت، باطن وجودشان مشاهده گردد، همان غل‌ها و زنجیرها برگردن تبه‌کاران است.

امید به حق این که در اثر مطالعه کلام ملکوتی و لاهوتی بزرگان در این عصر غیبت و در اثر ارشاد و تبلیغات الهی، جامعه بشریت آزادی واقعی را از مجازی تشخیص دهد. چه مردان الهی حقیقت را به جامعه بشریت نشان داده، راه کسب آزادی واقعی و رهایی از زنجیرهای باطنی را به مردم می‌فهمانند. اولیاء الهی با تحمل زحمات طاقت‌فرسای شبانه‌روزی، راه دیار ملکوتی را به مردم ارائه داده و می‌خواهند در اثر تعالیم عالی و ارشاد، روح آنان به مقامی رسد که بال و پر بگشاید و با آزادی حقیقی در فضای عالم لاهوتی و ملکوتی به پرواز آید و در دیار محرمان اسرار، آشیان گیرد.

عطیه عشق و علایم آن

این جهان و آن جهان و هرچه هست قبله ما روی معشوق است و بس
محفل جانان آشیان حقیقی کبوتران زیبای حرم دوست، بارگاه ناز عاشقان، و
محفل راز و نیاز و تشنگان آب وصال است. بر آن کبوتران زیبا و عاشقان جمال
هزاران درود.

درک محضر مقدس اولیاء خدا و علمای ربانی، توفیق بزرگی است و سالک
الهی باید آن ساعات را غنیمت بداند. هر چیز از دست انسان برود، دوباره به دست
می‌آید مگر چنان ساعتی، لذا باید آن را قدر نهد و غنیمت شمرد.
عاشقی که مستغرق و سرمست جمال معشوق شد، به سبب غلبه عشق از خود
و از ماسوی ذاهل است، جز معشوق نمی‌بیند، تنها جمال معشوق را قبله دل
می‌سازد. او آیین دوگانگی، دو قبلگی و شرک را از بین برده است. خوشا بر حال
افرادی که این عطیه با عظمت آسمانی را بر آنان عنایت فرمودند.

عاشق علایمی دارد و هر کسی می‌تواند خود را بیازماید که آیا از آن عاشقان و
فداکاران است یا نه، باید ببیند که آن علایم در او در چه پایه است. یگانه
خواسته عاشق این است که مطیع و منقاد محض فرمان معشوق باشد. کسی که
می‌گوید عاشقم اما از جانم نمی‌گذرد، در راه خدا دیناری از مالش نمی‌گذرد، بلکه
می‌خواهد برای منافع شخصی خود، منافع دیگران را متزلزل سازد، آیا او عاشق
است؟! عاشقم اما نه از دنیا می‌گذرم نه از عقبی، این علایم چه عشقی است!؟

هزاران درود نثار عاشقانی که جان و مال و دنیا و عقبای خود را در قمارخانه خلوت درباختند و به جانان رسیدند.

آری عاشق جمال، عاشق حقیقی از دنیا و عقبی می‌گذرد، در قبال حسن و جمال لایتناهی، دنیا را چه کند، عقبی را چه کند؟ جان را چه کند، مال را چه کند؟

البته هیچ‌گاه غرض، ترک دنیا نیست، از نظر اسلام ترک دنیا حرام است. فردی که ظاهراً به امور مادی اشتغال دارد، اگر به اهل و عیالش وسعت دهد، عالی است ولی باید از فقرا هم دستگیری نماید، اگر امکان باشد. حقوق واجبه خود را بدهد، اگر تعلق گیرد. اما کسی که به طعام یک روزه خود نیازمند است و در آتش فقر می‌سوزد، هرگز به او تکلیفی نیست که از فقرا دستگیری کند یا حقوق واجبه بدهد، این امور تکلیف اغنیاء است. بزرگان نیز بر اساس قرآن همواره تکالیف را بیان می‌فرمایند گرچه تمام کتب آسمانی تحریف شده ولی مصونیت قرآن را خداوند تبارک و تعالی خود ضمانت کرده و ابدی است، لذا احکام قرآن هرگز از بین نخواهد رفت.

حضرت سیدالشهداء جان خود و یارانش را در آن روز مقدس برای احیاء دین و رونق آن، برای نجات آنان که تحت ستم یزید و یزیدیان زیست کرده و در اسارت ایشان بودند، فدا کرد. حضرت اباعبدالله به مقام شهادت رسید تا احکام قرآن رونق یابد، مردم زیر ستم ستمکاران نروند، با هم اتحاد و اتفاق داشته باشند. مسلماً عقب‌ماندگی امروز مسلمین در اثر عدم اتحاد قلبی است. در صورتی که «وَاَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ: چنگ بزنید به ریسمان محکم خدا وَ لَا تَفَرَّقُوا: و پراکنده نشوید»، حکم خدا، حکم معشوق است.

در اثر عدم اتحاد مسلمین، چه توهین‌ها و چه زورگویی‌ها که دشمنان و بیگانگان نموده‌اند! اما در صورت اتحاد مسلمانان، آنان هرگز جرأت جسارت نمی‌یافتند، چنان که تجربه نشان داده که شمه‌ای اتحاد، چه تأثیری گذاشت و اتحاد اسلام چه ربی در دل ایشان انداخت، که با توپ و تفنگ و مواد منفجره قابل قیاس نمی‌باشد.

البته باید دانست که غالبیت و مغلوبیت، عزت و ذلت در دست خداست. آدمی هر چقدر تلاش نماید نمی‌تواند یک عزیز خدا را ذلیل کند، ظاهراً ممکن است مذلت به نظر برسد، در صورتی که در باطن بالاتر از آن عزتی نیست.

ای سالکین طریق حق، عاشق شوید اما بدانید عاشق شدن را به هر کسی ندهند.

سالک باید در تصفیه دل و تزکیه نفس و انقطاع از ماسوی بکوشد، خدا هم به او عشق عطا فرماید. عشق است که انسان را به سوی کمالات می‌کشانند. بالاترین توشه در راه وصال برای رسیدن به لقاء، عشق است. گرچه عشق مراتبی دارد، ولی نظر این است که ما را به لقاء الهی برساند، لذا باید مراتب عشق ما در حد کمال باشد. خدا تکلیف مالایطاق تعیین نفرموده و هر کسی می‌تواند مراتب عشق خود را به کمال برساند.

ای سالک، خدا ناظر به دل‌ها است. این افتخار ترا بس که فرموده «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي: بگو روح از امر پروردگار من است» و «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» از روحم به تو دادم. در اینجا خدا این حقیقت را ثابت می‌کند که ای بشر تو می‌توانی اشرف کائنات شوی، بالاترین عشق در تو تحقق یابد؛ تو می‌توانی با استمداد از خدا خویشتن را به جایی برسانی که تو هم اسماء خدا باشی. آری این است تفسیر حقیقی «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» نه این که ظاهراً آیه قرآن را بخوانی و بگذری، در این آیت بسیار مژده‌هاست که تو می‌توانی به بالاترین سعادت برسی.

می‌دانی که این دنیا و زیبایی‌های آن زودگذر است. غیر از زیبایی حقیقی، که زیبایی درونی و باطنی است، هیچ زیبایی شایسته دلبستگی نیست، این است که باید زیباشناس باشی. خدا تو را از روح خود آفریده «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»، خدا عشق است و ترا از نور عشق خود آفریده و در آغوش آن نور پرورش داده است.

علامت عشق این است که تمام آمال و آرزوها را یکی می‌کند و تنها جمال محبوب را قبله دل می‌سازد. ای سالک انصاف کن، تو که جمعیت خاطر نداری، بین این تشنگی و پراکندگی خاطرت از کجاست؟ علت این است که آرزوها و آمال تو دور و دراز است، لذا سمع دل تو آماده استماع حقایق و بهره‌مندی از آنها نیست. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای یاران بی‌وفای من! کلام مرا شنیدید اما حرفی از آن را نشنیدید! آیا به راستی مخالفان و دشمنان در روز عاشورا کلام حضرت اباعبدالله را شنیدند که فرمود اگر من در نظر شما گنهکارم، این طفل شیرخواره که گناهی ندارد، خودتان او را ببرید و سیراب کنید. آنان آن طفل را سیراب کردند اما با تیر!

امروز حقایقی که به دست ما رسیده و امتیازاتی که نصیب گردیده، در سایه ابلاغ علمای حقیقی، تعالیم عارفان الهی و خون شهیدان است، خاصه خون شهدای کربلا. ای سالک، اینک اگر از خواب غفلت بیدار نگردی، بدان که اعمی شوی و دیگر هیچ چیز را، حقایق را نبینی و نشنوی!

کجایند آن غفلت‌زدگان که اگر در ایشان درد طلب می‌بود، از بیماری کفر و نابینایی «صُمُّ بَكْمُ عُمِّي فَهَمْ لَا يَعْقِلُونَ» کردند، لالند، کورند و در نمی‌یابند» رهایی می‌یافتند.

خوشا بر حال آن بینادلان که در هر عصری از اعصار هستند. محفل اولیاء خدا پر از بینادلان است؛ در میان آنان کسانی هستند که شهیدان زنده‌اند، شهیدان زنده دل. خون شهیدان راه حق، زحمات طاقت‌فرسای حضرات انبیاء، اوصیاء و اولیاء این بینادلان را یادگار گذاشت. آری هر معلول علتی دارد، آن مردان مجاهد و فداکار، از خود یادگار گذاشته‌اند، آثار یادگار آنها بعد از قرن‌ها هنوز دیده می‌شود.

اگر آن خون‌ها جاری نمی‌شد، آن از جان گذشتگی‌ها، از مال گذشتگی‌ها انجام نمی‌یافت، امروز از دین خبری نبود. این است که این بینادلان، عشق را محور عالم و راهنمای زندگی می‌دانند. تاسوعا، عاشورا، ماه محرم، بالاترین سخنرانی‌ها درباره عشق است.

عاشق دنیا، عاشق خدا نمی‌شود، دو عشق در یک جا نمی‌گنجد، یا دنیا یا عقبی. سرور شهیدان، آن از جان گذشتگان، از خون خود گذشتند تا در دل‌ها آتش عشق جمال شعله‌ور شود. اما دنیا و عشق آن برای چه کسی مانده است؟! ای انسان اندکی بیندیش، پدران و مادران و اجداد و خویشان و اقربا چه شدند؟ دوستان کجا رفتند؟ این دنیا، دنیای وفادار نیست.

عشق ریشه سعادت‌ها و سرچشمه همه قدرت‌ها است. مراد خدا از خلقت، عشق بود، مگر نمی‌فرماید من گنجی بودم انسان را آفریدم تا مرا دریابد، پس آن گنج در حقیقت، خود انسان است. نظر از خلقت، عشق و وصال محبوب است.

کاروان بشر از منزل عشق آمده و پس از پیمودن مراحل باز به منزل عشق برخواهد گشت. ارواح پاک‌دلان در مقام تجرید و تفرید می‌روند و پس از اخذ تعالیم برمی‌گردند. آری ارواح پاک پاک‌دلان پس از رهایی از این خاکدان و رسیدن به مقام قرب محبوب و ورود به حرم عزت، آن بارگاه صفا را ترک گفته، دوباره برگشته‌اند تا پرده غفلت را از جلو دیده بصیرت ایشان بردارند و آنان را از جهالت و ضلالت نجات دهند.

دلباختگان وصال، به فرمان معشوق لبیک گفتند و با شهادت از دست دشمن، آن ظرف مهلک را برگرفتند و به سر کشیدند و مردم را از خواب غفلت بیدار نمودند. آنان بر خلاف گمان کوتاه‌نظران، نابود نشدند. هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق، عاشق نمی‌میرد، مرگ برای او یک انتقال است نه نابودی و هلاکت، ثبت است در جریده عالم دوام عاشق. در مکتب مقدس اسلام، یک روز زندگی با عزت و حریت، هزاران بار افضل است از صد سال زندگی با ذلت. وای بر حال آن که عمرش طولانی باشد با اعمال غیر الهی.

عشق، اقیانوسی است مواج و بی‌کران که گوهرهای بسیار درخشان دارد. قوه عقل، روح، اراده، وظیفه‌شناسی، همه اینها امواج آن اقیانوس عشقند؛ محرک همه آنها عشق است. عشق آن مرغ مناعت است که می‌آید، بال و پر می‌گشاید و بدون استثناء همه را زیر بال خود جمع می‌کند، مانند مادری مهربان در آغوش شفقت، شیر محبت می‌دهد.

عشق این است اما کسی که از دریچه عشق نگاهی نکرده، داخل حرم عشق نشده و عاشق بی‌دل نگشته، اگر درباره راز و نیاز و سوز و گداز عاشق، شوریده‌ترین دلباختگان برای او صحبت کنند و سخن گویند، بویی از عشق نبرد و جز یک اثر موقت و زودگذر تأثیری نپذیرد.

آری پروانه‌ای که گوشه‌ای از پر خود را نسوزانده، چگونه می‌تواند عشق را شرح دهد؟ چگونه می‌تواند از عالم بی‌خبری خبر آورد، و چسان می‌تواند حالات اسرار درونی عاشق را شرح دهد؟ عشق را آن پروانه‌ای می‌تواند شرح دهد که در آتش شمع بسوزد. سراج منیر عشق مانند چراغ پرنوری در دل عاشق است که فرسنگ‌ها راه را روشن کرده، این سراج از جمال جمیل مطلق، تابان و فروزان است.

عشق می‌خواهد همه اضداد را آشتی دهد، همه تأثیرات را هماهنگ کند تا از این هماهنگی و کمال اتحاد، در دل آرامش و اطمینان پدید آید. عشق دری است در جان نهان، جان عاشق می‌خواهد در دریای قضا غوص کند، اما عقل در ساحل دریا ایستاده و از خوف نهنگان نمی‌تواند وارد دریا شود. گرچه عقل نعمت بزرگی است اما به پای عشق نمی‌رسد.

همچنان که تن زنده به جان است، جان نیز زنده به جانان است، وقتی انقطاع جان از جانان ممکن است که جانان از او منقطع شود، و آن هم محال است. هرگز جانان از عاشق جدا نمی‌شود، خدا عاشق را، زیبا را دوست دارد. «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ: خدا زیباست، زیبایی را هم دوست می‌دارد»، اما نه زیبایی‌های زودگذر

دنیوی و تجملات فانی آن را. همان که وقتی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به گورستان تشریف بردند، فرمودند: ای اهل قبور رفتید، آنجا که شما می‌نشستید دیگران می‌نشینند، اموال شما را هم فلانی و فلانی خوردند!

ای انسان، اگر آن «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي: و از روح خویش در آن دمیدم» در تو به کمال رسد، در این صورت تو هم محبی و هم محبوب. اگر نور «خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَيَّ صُورَتِهِ: خدا آدم را به صورت خود آفرید» بر تو پیوندد، تو محبوب خدایی، بیا محبوب خدا باش.

اگر دیدگان دل به کحل عشق مکحل باشند، همه جا جمال خدا را می‌بینند، به طوری که حضرت مولی علی^(ع) بسیار می‌فرمود: سوگند به خدا اگر این پرده‌ها از قبال دیده‌ام معدوم گردد، به یقین من نه اضافه می‌شود و نه کم.

چنین دیدگان، در گل نوشکفته بهار جلوه زیبایی جمال محبوب را می‌بینند. در سینه تاریک طوفان، در امواج خروشان دریای بی‌کران، در نیش خارها، در نور ستارگان، در طلوع و غروب آفتاب، جمال محبوب را می‌بینند. آری نفوس کامله کسانی هستند که همواره سرمست شراب طهور وحدتند و در عین سرمستی فریاد می‌کنند: ای نانموده رخ، به هر کجا که نگریستم تو نمودار بودی.

حلال همه مشکلات، عشق است. عشق پستی و بلندی نمی‌شناسد، شاه و گدا نمی‌شناسد، دور و نزدیک و خاور و باختر نمی‌شناسد، همه را زیر بال خود جمع کرده در سینه لایتناهی خود و نواخت الهی پناه می‌دهد و می‌خواهد همه را از تاریکی نجات دهد.

عشق غذای روح و جان است. عشق بر همه نیروها غالب است، حتی قوه تفکر، اراده، وظیفه‌شناسی در قبال این آفتاب آسمان حقیقت هیچ‌اند. عشق یک حقیقت آسمانی است، و آن آسمان‌هایی که اتصالاً در قرآن اشاره به آنها شده، اختصاص به آسمان‌های ظاهری ندارد.

تو که ناخوانده‌ای علم سماوات تو که نابرده‌ای ره در خرابات
تو که سود و زیان خود ندانی به یاران کی رسی هیهات هیهات
آری مقصود حقیقی این آسمان‌هاست.

حس وظیفه‌شناسی در قبال این عشق، بود و نبودی ندارد، در قبال عشق عدم است. حس وظیفه‌شناسی ستاره ضعیفی را می‌ماند که با نور ضعیف خود ممکن است چند قدم زندگی را روشن بکند. اما عشق آفتابی است که همه جای تاریک را روشن می‌نماید.

حس وظیفه‌شناسی امر به خدمت می‌کند، عشق امر به فداکاری می‌نماید. حس وظیفه‌شناسی نیاز به شروط و قیود دارد، اما عشق از همه اینها آزاد است و قید و شرطی ندارد، مانند آفتاب بدون شرط انوار خود را به همه جا می‌پاشد. حس وظیفه‌شناسی دیواره‌های تکالیف را بلند می‌کند، اما عشق همه اینها را از میان برمی‌دارد تا همه به وحدت برسند. حس وظیفه‌شناسی نیازمند به مکافات است، ولی عشق نیازی به مکافات ندارد. حس وظیفه‌شناسی با آب ظاهری غسل می‌دهد، اما عشق با آتش جان‌سپاری.

در زندگی برای حصول این عشق باید از علمای ربانی و از هادیان راه حق، و نه از مرشدین کذایی استمداد و استضاء نمود، این تعلیم و تفسیر قرآن است ولی به شرط توبه.

ای سالک، آیا تو نمی‌خواهی توبه کنی و عاشق بینادل گردی؟ آیا اینک برای توبه آماده هستی؟ هیچ به یاد داری که بارها تصمیم به توبه گرفتی ولی به مقام عمل برنیامدی؟!

اینک هرچه هستی، هر که و هرچه بودی برخیز و توبه کن تا محبوبین الهی ضمانت ترا بنمایند. اگر امروز واقعاً به توبه نصح موفق شوی، خوشا به حالت، چه از بارگاه الهی ندا می‌رسد که ای گنهکاران، ای عاصیان، ای مفلسان، وقتی با افتقار و انکسار پیش من می‌آیید، من شما را می‌پذیرم.

ای گنهکار! می‌دانی که هیچ چیز نداری اما می‌خواهی به در رحمت خدا بروی و بگویی: الهی من ندانستم، الهی من بد کردم، الهی من توبه می‌کنم، الهی هرچه بودم بگذر، الهی قول می‌دهم: بگو الهی، اولیاء تو کلام ترا به ما رسانیدند، ما دست خالی و روسیاه هستیم، مفلس هستیم، در این صورت می‌دانی که چقدر از تو استقبال می‌کنند؟

از بارگاه الهی مژده و بشارت می‌رسد که ای گنهکاران، این درگاه من، درگاه عاصیان و گنهکاران است؛ نمی‌گوید اطاعت‌کنندگان! مستقیماً بیایید پیش من، بی‌پرده است، هیچ مانع و حجابی در میان نیست.

آری، حق تعالی می‌فرماید: ای مردم! نپندارید که این بار گناهان همیشه بر دوش اینان خواهد ماند. وقتی ای بنده من با افتقار و انکسار و افلاس پیش من می‌آیی، من آن بار سنگین را از دوش تو برمی‌دارم. من مفلسان را دوست می‌دارم، این درگاه ما درگاه نومیدی نیست. الحق که این بشارت بزرگی است، و انسان باید حقیقتاً در مقابل این لطف و کرم نامتناهی الهی از خود خجالت بکشد.

باز از درگاه الهی خطاب می‌رسد که ای مطیعان! گرچه شما حامل بار اطاعتتان هستید، ولی با این وضع و حال اگر بیاید مردودید. مگر این که بار اطاعات خود را در کوی افلاس بر زمین فرود آرید، با افلاس و دست‌خالی پیش من آیید.

چه بشارتی عظیم‌تر از این که تا حال هرچه کرده‌ای، توبه کنی و به مقام عمل برآیی و گناهان گذشته را تلافی و جبران نمایی. ممکن است بگویی نمی‌توانم از عهده جبران آن برآیم. اما تا آنجا که می‌توانی انجام ده، وقتی که دیگر نتوانستی و از دنیا رفتی، یقین بدان که دیگر مغبون نیستی، چه تو هرگز تکلیف مالایطاق نداری. اگر کسی انجام کاری را نسبت دهد به غیر شروط، در این صورت جبر پدید آید. و اگر انجام تمام کارها را نسبت دهد به شروط، قدر پدید آید، در حالی که نه جبر است و نه تفویض «بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ: بلکه امری است بین آن دو امر» و کسی تکلیف مالایطاق ندارد.

ای سالک، حضور در محضر علمای ربانی و واصلان همانند رفتن به حمام است. اگر کسی در حمام از جامه‌هایش مجرد نشود، نمی‌تواند از جنابت پاک گردد. از این‌رو بزرگان فرموده‌اند: در پیش عارفان و واصلان، از خودخواهی و خودنمایی بگذرید، وگرنه بر نفستان خیانت کرده‌اید!

در هر عصری از اعصار، راهنمایانی، اوتادی هستند که اصحاب کهف روزگار خویشند. خداوند تبارک و تعالی اینان را برگماشته که به شهرها و مکان‌های دیگر روند و ابلاغ حقایق کنند. ایشان همه کاملند و اگر فرقی هست در صورت ظاهر ایشان است نه در باطن. سالکا، بیا این صور را از میان بردار، خود را و صورت خود را از میان بردار تا به معنی رسی.

ای سالک، اگر به مقام توبه نصوح در دل آمدی و مصمم شدی که به تصفیه و تزکیه اقدام کنی، آنگاه از مرگ نترس که بالاترین عید برای مؤمن، ساعت مرگ است. اگر گوهر صدق در دل تحقق یابد، حقیقت عشق به مرگ از سر جان روشن شود. ساعت مرگ برای او عید گردد، چه وعده‌گاه لقاء آنجاست و هیچ راحتی برای انسان بالاتر از مشاهده لقاء نیست.

برای انسان عزیزترین نعمت‌ها مرگ است، دینداران عالم طریقت و حقیقت را تاج کبریایی و سلامت به دروازه مرگ بر سر نهند. برخورداران عالم حقیقت را دولت حقیقی به در مرگ برده‌ند. برداشتن تهمت از سوابق قسمت، تکیه بر تقدیر حق، از تدبیر خود گذشتن، صراط مستقیم است. مرگ طلّیعه عنایت ازلی است.

دار و گیرها، عنایت و سیاست، تاج و تاراج در دست خداست و به حکم اوست. یکی را در صدر عزت می‌نشانند یکی را در نعال مذلت می‌نشانند، البته به عدل و داد، نه به ظلم و بیداد. یکی را بر بساط نشاط می‌نشانند یکی را در زیر سیاط قهر می‌دارد. آدم خاکی را از خاک کشید و به عزت رسانید، ابلیس مهجور را از عالم اعلیٰ کشانید و در عقابیل عقاب درآویخت. قومی را گوید خوشا بر بیع شما، قومی را گوید وای بر معاملات شما. حضرت موسی وقتی دنبال آتش می‌رفت، شبانی بود با گلیم، چون برمی‌گشت پیغمبری بود کلیم.

پرورش عقل باطنی

یکی از توصیه‌های اکید بر متعلمین مکتب مقدس ربوبی، توصیه است بر تعقل و تفکر و مشاورت و استمداد از نتایج افکار بزرگان و گذشتگان. سیری در آیات قرآن مجید و کلام محبوبین الهی بیانگر ضرورت مبرم تفکر و تعقل و تعمق است، اما نباید تنها بر تفکر و تعقل خویشتن اعتماد کرد، بلکه باید به مقام مشاورت برآمد. طریق حق، طریق عشق است و هر کسی را بدان راه ندهند.

تفکر و تعقل و مشاورت و استمداد از نتایج افکار بزرگان، شعار عاشقان است، اما اکثریت انسان‌ها از آن بی‌بهره‌اند. نگاهی به آیات قرآن و سیری در کلام بزرگان و سرگذشت سلاطین و فرمانروایان و اغنیاء و فقرا، به روشنی نشان می‌دهد که اکثر آنان اهل تفکر و تعقل و مشاورت نبودند و به عقل ظاهری خود متکی شدند. مسلماً آنان با این روش نه تنها نمی‌توانستند دارای عقل سلیم باشند، بلکه در عقل ظاهری هم بسیار ناقص بودند. هرچند در عالم خیال و پندار خود تجارت خوبی کردند، شیفته و فریفته مال و منال دنیا و شهرت و مقام و رفاه چند روزه آن شدند. از این‌رو دست به کارهای شقاوت‌آمیزی زدند، نه تنها منافع دنیوی و اخروی دیگران را متزلزل نمودند، که اول از همه خویشتن را بالآخر از منافع اخروی محروم کردند.

چنین افرادی به گمان خود اولین سیاستمدار روزگار و دنیایند، در حالی که منفورترین انسان‌ها ایشانند. اینان با تنفر اجتماعات بشری و تنفر بشرخواهان و صلح‌طلبان مواجه شده‌اند. این افراد دیوانه خود را صاحب عقل دانسته، چنان پنداشته‌اند که با این روش می‌توانند عقول انسان‌ها را بالا برند و بر ارزش انسان‌ها بیفزایند، غافل از این که به شقاوت ابدی دچار شدند و روسیاه از این عالم

درگذشتند. اگر ایشان تعقل و تفکر کرده و به مقام مشاورت برمی‌آمدند، هرگز این لکه ننگ ابدی بر دامن ایشان نمی‌نشست.

حضرت رسول اکرم (ص) اشرف کاینات، صفوت آدمیان با آن مقامات معنوی در انجام کارها و از جمله در امور مربوط به جنگ مشاورت می‌فرمود، در صورتی که او عقل کل بود و نیازی به مشاورت نداشت. این تأنی و مشاورت از پی تعلیم ماست؛ یعنی ای مردم، ای آیندگان، من که اشرف کایناتم مشاورت می‌کنم، شما هم باید در کارها مشاورت کنید که ندامت دامنگیرتان نگردد تا بتوانید به مقصود نهایی حیات برسید.

بعضی افراد در توضیح این که چرا بعضی امور را تقبّل نموده و برخی را نپذیرفته‌اند، مدعی هستند که به عقل خود مراجعه و به گواهی و فتوای آن عمل نموده‌اند. در حالی که عقل ظاهری را نرسد که در مسائل حیاتی، حکم حقیقی صادر نماید. در صورتی که اینان هنوز به کمال مرتبه عقل ظاهر هم نرسیده‌اند. عقول باطنی نیز همه در مرتبه کمال نیستند، برخی ناقص بوده و نمی‌توانند پاسخگوی مقاصد مورد نظر باشند؛ پاسخ را باید از زبان عقل سلیم شنید. استماع پاسخ حقیقی از زبان عقل، منوط است به ارتباط و هماهنگی با نیروهای دیگر از جمله اراده که از اصیل‌ترین نیروهای حیاتی انسان است.

کسی که نیروی اصیل اراده او با نیروهای درونی دیگرش ارتباط و هماهنگی نداشته باشد، مانند ماشینی است بدون راننده و یا فاقد راننده‌ای توانا، و لذا سقوط آن به دره‌های هولناک نابودی، قطعی است. کسی که می‌خواهد صاحب عقل سلیم گردد، باید اندیشه‌های واقع‌بینانه داشته باشد و الاّ منتج نتایج الهی نخواهد بود. اصولاً از عدم ارتباط و هماهنگی قوا است که صفات رذیله به وجود می‌آید، اما از ارتباط و هماهنگی قوا صفات حمیده پدید می‌آید. به عبارت دیگر صفات رذیله محصول عدم هماهنگی قوا است، و صفات حمیده محصول ارتباط و هماهنگی آنها. ای سالک با خدای خود عهد کن که بدون ارتباط و هماهنگی این نیروها نه اراده کنی و نه تعقل و تفکر، زیرا که نتایج الهی حاصل نخواهد شد.

ای سالک، بیا و عمر خود را به مرور زمان زایل مکن، عمر خود را قطعه قطعه نمما و هر کدام را به برهه‌ای از زمان مسپار. بکوش تا مراتب بصیرت خود را به کمال رسانی، اما بدان انسان نمی‌تواند به خودی خود مراتب بصیرت خویش را به کمال رساند.

امروزه بی‌خردان که اثری از آثار عقل الهی در آنها نیست، خود را اولین دانشمندان و سیاستمداران اهل خرد و تعقل می‌دانند؛ بر خود فخر و مباهات می‌نمایند که دارای ثروت، قدرت و نیروی دفاعیه‌اند. اما در حقیقت آنان که با دیدگان عقل ظاهری به دنیا می‌نگرند، اعمایند. از این‌رو اسلام توصیه بر مراقبه و فراگیری تعلیم عالیه از استاد الهی می‌نماید، چه بدون استاد و رهبر حقیقی سالک درمی‌ماند.

ای سالک! تعقل با ستمکاری سازگار نیست، با عشق به شهرت و مقام، تفکر ممکن نیست، به خطا می‌روی و محصول آن، پندار و تخیل و توهم است نه تعقل. تعقل با ریاکاری، ظاهرینی، خودبینی و خودپرستی سازگار نمی‌باشد. از ظواهر درگذر و وارد عالم معانی شو که معنا با اینها سازگاری ندارد.

این ریاکاری‌ها هر یک لباسی است شفاف که زیر خود را نشان می‌دهد، بترس از این که وقتی این لباس تو واقعیات پشت پرده را نشان دهد، آنگاه هرچه بخواهی روی آن پرده بکشی که دیگران درنیابند نمی‌توانی. به فرموده حضرت اشرف کاینات، هرچه از نیک و بد کنی ولو در درون سنگ خارا باشد، آشکار خواهد گشت. سیری در قرآن و اجتماعات بشری، به روشنی نشان می‌دهد که عاقبت ستمکاران و خیانتکاران چه شد.

از عدم این هماهنگی است که بعضی به دنیا محکم چنگ زده آن را هدف مطلق می‌دانند، غافل از این که دنیا همچو سایه‌ای است که به سرعت برچیده شود، و این را هر فردی در طول عمر خویش مشاهده کرده است. آنان که دنیا را همه چیز می‌دانستند، چیزی نگذشت که بساطشان درهم نوردیده شد.

این دنیا پر از خارستان‌ها و سنگلاخ‌ها و ناهمواری‌ها است، لکن در اثر تابش اشعه روح، هموار و حتی شفاف می‌گردد و ماوراء خود را، عالم ملکوت و ماوراءالطبیعه را نشان می‌دهد. آن طبیعتی که دیده بودی، دیگر آن طبیعت نیست، از طبیعت آن بینی که قبلاً ندیده بودی. نت‌های طبیعت را می‌شنوی اما به سمع دل نه با گوش ظاهر، ندای باطن، ندای حق را می‌شنوی. اما کسی که در اثر بی‌بند و باری، غرق در شهوات شده مگر می‌تواند بشنود؟!

ای سالک، چرا می‌شتابی، به این سرعت به کجا می‌روی؟ اندکی توقف کن و تفکر نما آیا به سوی خدا حرکت می‌کنی؟ آیا قبله تو روی معشوق است و بس؟ در این صورت دیگر مانعی نیست که ترا از فعالیت در دنیا بازدارد. کسی که دنیا را در

مسیر عقبی یعنی در مسیر حق قرار دهد و طبق دستور اسلام عمل کند، آنگاه این دنیا برای او عقبی است نه دنیا.

انسان وقتی به این نیت از خانه خارج شود که در پی کسب حلال باشد تا وسایل آسایش خانواده را فراهم نماید، و هرچه به دستش آید در راه حق بر طبق احکام الهی رفتار کند، اگر حادثه‌ای پیش آید و او با این نیت از دنیا برود، در زمره شهداء به شمار می‌آید.

ای سالک! عجله نکن، تعجیل و شتاب مکر شیطان است «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ: انسان از شتاب آفریده شده است». بدان عجله و شتاب دیگر است و مسارعه دیگر. عجله ناپسندیده و نکوهیده است و از آن نهی شده «فَلَا تَسْتَعْجِلُون: پس به شتاب از من مخواهید» اما مسارعه پسندیده و ستوده است و به آن امر شده «سَارِعُوا: استقبال کنید». عجله شتافتن به انجام کاری است نه در وقت آن؛ مسارعه استقبال انجام کاری است در اول وقت آن. عجله از وسوسه شیطان است و مسارعه، توفیق رحمان «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ: اوست آن کس که در دل‌های مؤمنان آرامش را فرو فرستاد».

همه کارها از کار او، یعنی اگر به آن کار پیوسته شود، الهی است. همه عشق‌ها جز عشق او لغو است. سعادت متعلمین الهی در این است که به احکام استاد یا مربیان الهی عمل کنند که همانا اوامر و احکام خدایی است و از آنان فاصله نگیرند. چه فرار از تعالیم عالی‌ه الهی، در حقیقت گریز از خویشستن و از خودبیگانگی است و بر طبق کلام بزرگان، این از خودگریزی و از خودبیگانگی، یک بیماری روانی است. بی‌خبران می‌کوشند با عوامل گوناگون تخدیری، این بیماری روانی را نادیده بگیرند، غافل از این که عوامل تخدیری به سرعت از میان می‌رود، لکن آثار سوء آن که از خودبیگانگی است، باقی می‌ماند.

ای سالکین طریق حق! بیاییم به مقام توبه و انابه برآییم و با استمداد از محبوبین الهی به عهد خود وفادار باشیم. آیا شنیده‌اید فرشته‌ای در اثر تأخیر در انجام وظایف بال و پرش سوخت و سال‌ها در رنج بود تا به او خبر دادند که ای غافل، می‌دانی اینک وقت تولد حضرت حسین^(ع) است و هر کسی که آن بزرگوار را به درگاه الهی شفیع آورد، دعایش مستجاب است، برو آن حسین را دریاب؛ و او در اثر توسل به آن بزرگوار، بال و پرش بهتر شد و به سوی دوست پرواز نمود.

ای متعلمین گرامی، ما هم دردمندیم، باید همه حضرت حسین^(ع) را دریابیم، چه طبیبی بالاتر از ایشان، مسلماً در محفل جانان، باطناً آن حضرت و همه طبیبان الهی حضور دارند. بیاییم هرچه درد و حاجت داریم از ایشان بخواهیم و قلباً توجهی به حسین بن علی کنیم؛ حسینی که روز عاشورا آن بلای عظیم را قبول کرد و هست و نیست خود را در راه خدا در قمارخانه عشق باخت.

بیاییم به عهد و پیمان خود وفادار باشیم و برای به ثمر رسانیدن نهال‌های عشقی که خدای تبارک و تعالی، آن باغبان ازلی در بوستان دل ما کاشته بکوشیم. عارفان چنین کردند، عارفانی که همای مناعت بودند، در کنج قناعت گنج سعادت یافتند و به سوی آشیان خود، به کوی دوست پرواز نمودند.

بیاییم از خدا دردی بخواهیم که بدون آن درد انسان را ارزشی نیست، درد عشق را بطلبیم تا مراتب شعله عشق ما به سدرۃ المنتهی برسد. دنیا مقام آزمایش است، بیاییم با استمداد از خدا و درخواست توفیق از او، هر بلایی که از دوست می‌رسد با آغوش باز بپذیریم.

بیاییم توبه نصوح کنیم، اما بدانیم که توبه را شرایطی است و کسی که می‌خواهد توبه او مقبول پیشگاه الهی شود، باید دارای سه مقام شود: مقام توحید، مقام تنزیه، مقام اعتراف. تا این هر سه جمع نشود، توبه مقبول پیشگاه حق نگردد.

حضرت یونس^(ع) مردی بود به بلا پالوده، زیر سنگ آسیای محنت فرسوده، تازیانه آتشین بالای سر او فرو رفته «وَذَا الثَّوْنِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» و ذوالنون را یاد کن، آنگاه که خشمگین رفت و گمان کرد که هرگز بر او تنگ نمی‌گیریم، تا در دل تاریکی‌ها ندا درداد که معبودی جز تو نیست. منزهی تو، راستی که من از ستمکاران بودم».

«لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ: معبودی جز تو نیست» در مقام توحید؛ «سُبْحَانَكَ: منزهی تو» در مقام تنزیه؛ «إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ: راستی که من از ستمکاران بودم» در مقام اعتراف. «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ: پس دعای او را برآورده کردیم و او را از اندوه رهانیدیم» دیگر غم و محنت تمام شد. مسلماً این تعلیم مختص به حضرت یونس نیست، زیرا تنها او نبود که به درد و غم مبتلا بود.

ای سالک، بیا تو هم «أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ» را به زبان دل بگو، نترس و ناامید مباش که خدا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ است، مانند قهرمانان طریق حق که هرگز سستی بر ایشان

راه نمی‌یابد. آن قهرمانانی که نمی‌شود و نمی‌توانم و یأس و نومیدی را از قاموس زندگیشان حذف کرده‌اند.

آری، غافل مباش و به او روی بیاور تا به سمع دل این ندا رسد «فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ: و مؤمنان را نیز چنین نجات می‌دهیم» و نجات یابی. البته بسا دردها و هموم و غمومی که برای عاشق از همه چیز شیرین‌تر است. باید ما هم از این شیرینی برخوردار شویم تا کام جان خود و دیگران را شیرین‌تر سازیم.

خدا را دوستانی است که اگر دیگران از بی‌نعمتی غریوناک هستند، آنان از بی‌بلایی فریاد می‌کنند! ای سالک، خدا آن قدرت را در وجود تو آفریده که می‌توانی به آن مقام رسی که از بی‌بلایی فریاد برآری، که این مقام جزو مقامات باطنی و معنوی امام و پیغمبر است.

حضرت حسین بن علی آن قهرمان دنیا بود که بلا را استقبال کرد که «إِلَهِي رِضًا بِقَضَائِكَ وَ تَسْلِيمًا بِأَمْرِكَ: الهی راضیم به حکم تو و تسلیمم به فرمان تو»، عجب معامله‌ای کرد. معامله‌کننده غالباً چیزی می‌خرد و می‌فروشد، یا چیزی می‌خرد و بهایش را می‌دهد. در این میدان هم یکی از دوستان خدا از بی‌بلایی به فریاد آمد که الهی من آماده‌ام در راه تو جان خود و اهل و عیال و همه چیز خود را فدا نمایم. در اینجا فروشنده و مشتری کیست و جنس کدام است؟ فروشنده حسین است، جنس هستی و مشتری یزدان.

حق تعالی مشتاقان را ندا در داد که هر روز عاشورا است و همه جا کربلا. ای مشتاق اگر می‌خواهی به جمع شهداء پیوندی، از همه چیز درگذر تا کمال انقطاع از ماسوی در تو حاصل شود، که متعلمین مکتب ربوبی آنانند که اگر چنان واقع‌ای رخ دهد، اولین افرادی هستند که خود را به میدان می‌رسانند. آنان قلباً در کربلایند، در دلشان نه حب اهل و عیال است و نه حب دنیا و مال و منال، آماده‌اند در راه خدا جان خود و همه چیزشان را فدا کنند. زمزمه آنان این است که الهی ما همه چیز خود را در قمارخانه عشق می‌بازیم، ما را هم در زمره آن عاشقان به شمار آر. الهی ما نه دنیا می‌خواهیم نه عقبی، نه حورا و نه عینا، هیچ نمی‌خواهیم. قبله ما روی معشوق است و بس و آن هم جمال جمیل توست.

ای گنهکار، ناراحت مباش که خدا عاشق تو است. اگر پرده‌ها را بردارند و عشق خدا را نسبت به خود بینی، روح از بدنت خارج می‌شود و تو نیز «إلهی رضاً بِقَضَائِكَ: الهی راضیم به حکم تو» گویی.

آری اولیاء خدا از زبان جان و دل عاشقان سخن گویند. دوستان خدا عاشق بلای خودند و هر روز عاشق‌تر می‌شوند زیرا که ایشان معشوق خدایند. ای دوستان خدا فکر نکنید تنها شما عاشقید، به عشق خالق خود بنگرید، عاشق حقیقی و ازلی اوست و معشوق شمايید.

رضوان با آن همه غلمان، فدای خاک پای اهل بلاست، اما باید مراقب خود باشید. گاه‌گاهی که دچار ناراحتی می‌شوید، شکر کنید که از ناحیه خداست، فکر نکنید که من چه کردم.

عشق حق، غذای جان اسرار اهل بلاست که از آن استقبال می‌نمایند. چه این ناملایمات از طرف عزیزان خود باشد و چه از طرف دیگران، همه از ناحیه خداست. صفات منزّه خدا زاد و توشه اهل بلاست. ذات پاک و منزّه خدا مشهود دل‌های اهل بلاست. «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ: آنان را دوست می‌دارد و آنان نیز او را دوست دارند» از سراپرده غیب، تحفه اهل بلاست. سرانجام و عاقبت «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ: پروردگارشان به آنان می‌نوشاند» از آن اهل بلاست.

وقتی انسان به دردی مبتلا شود و یک دوست صمیمی او بیاید و بگوید ای دوست من حالت چگونه است؟ آن دردمند مشعوف می‌گردد. الهی خرسند شوم بدان که یکبار گویی ای خسته روزگار حالت چون است!

حضور با عشق و اخلاص

به نام آن که عقل را بر او راه نیست مگر عشق را. این بشارتی است سالکین و عارفین را که همه عاشق‌اند که جز عاشق به محفل جانان راه نیابد. خدایی که بر حقیقت جمال او هر کسی راه نیابد جز عارفان.

اگرچه مراتب معرفت مختلف است ولی در محفل جانان، بزرگان و عارفانی هستند. ای سالک به دیدگان ظاهر بنگر، عاشقان را ببین و به دیدگان باطن نگر تا تمام عارفان و محبوبین درگاه خدا را در محفل جانان حاضر بینی. در این صورت به خاطر آنان تو هم در سلک عارفان به شمار می‌آیی و بر حقیقت جمال راه می‌یابی.

کسی که دلش صدف گوهر مکنون عشق باشد، در ردیف صاحبان بصیرت و اولی‌الابصار قرار دارد.

محفل جانان حریم مقدس است و شرافت و قداست مکان به مکین است. شرافت بزرگان و عارفان و سالکان پاکدل، مکان را مقدس می‌کند. اهل بصیرت که به حرم مقدس خدا راه یافته‌اند، در حقیقت به سرچشمه آب حیات راه یافته‌اند و به دیدگان دل، جلال و جمال حق را می‌بینند. آنجاست که منادی حق ندا درمی‌دهد که ای خضر برای تحصیل آب حیات سرگشته و حیران مباش، آب حیات اینجاست. چه آب ظاهر و جماد، دل را احیاء نمی‌کند، آب حیاتی که دل‌ها را احیاء می‌نماید، کلام خداست. طالبان حقیقی خود را آماده کرده‌اند که قلباً در این آب حیات، خضروار غسل کنند.

سالکا! آنگاه که تو به محفل جانان راه یافتی، دیگر به خود به دیده تحقیر منگر، تو در زمره مجرمان اسرار الهی هستی. حرم را به نامحرم نشان نمی‌دهند، به کسی نشان می‌دهند که به مقام توبه نصوح برآید و به زبان دل گوید «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ: طلب آمرزش می‌کنم از خداوندی که پروردگار من است، و به سوی او بازگشت می‌نمایم» و گرد متابعت حضرت سیدالمرسلین را توتیای دیدگان خود کند، متعهد گردد که بعد از این به عهد خود وفادار شود و از غافلین نباشد.

غافل دو قسم است: یکی غافل مذموم، دیگری غافل ممدوح. یکی از دین خود غافل، از طلب صلاح خود بی‌خبر، از شراب غرور دنیا مست است. گرچه او از خود غافل است، اما بزرگان از او نگران هستند. حضرت رسول اکرم (ص) در لحظات آخر حیات خود خیلی ناراحت و گریان بودند. جناب جبرئیل آمد که ای محمد این ناراحتی و گریه از بهر چیست؟ فرمود از گنهکاران امت نگرانم. ای رحمت خدا از گنهکاران نگران هستی؟ جناب جبرئیل پیغام آورد که خدا می‌فرماید: ای حبیب من! آنقدر از امت تو می‌آمرزم که تو راضی باشی، نگران مباش. اگر آنان به توفیق حق، توبه نصوح کنند، برات وصال ابدی را دریافت می‌کنند.

آری، یکی از خود غافل و دیگری از امور دنیا غافل، البته نه آن دنیایی که در مسیر عقبی قرار گیرد. کسی که با امکانات مادی و معنوی خود، با قلم و کلام و قدم خود به رضای حق خدمت می‌کند، او در زمره سعاداء به شمار می‌آید. کسی که به قصد تعلیم و تعلم حرکت کند، اگر بلایی بر او اصابت نماید و از دنیا برود، حتی از بدو حرکت در ردیف شهداء است.

غافل ممدوح کسی است که مست شراب طهور عشق شده، چنان در جمال حق مستهلک گشته که از خویشتن نیز غایب است. اینان کسانی هستند که مراتب اخلاص خود را به کمال رسانیده‌اند. اگر اخلاص به جایی رسد که انقطاع کامل از ماسوی حاصل شود، در این مقام سالک می‌تواند به تعقل و تفکر الهی نایل آید. و اگر اخلاص در تعقل به کمال رسد، همه حقایق مشهود او گردد، این است که باید همه اعمال سالک الهی خالص برای خدا باشد، نه این که نیمی بهر حق باشد و نیمی هوی.

اخلاص از آمیختن حق به باطل جلوگیری می‌کند و مراتب بصیرت را به کمال می‌رساند. اما نابینایان که اثری از آثار بصیرت در ایشان نیست، بینایان را نابینا می‌دانند! خود را عالم و روشنفکر و بلکه اولین داننده جهان می‌پندارند و لذا مغرورانه بدون مشورت و تفکر و تعقل، دست به اقداماتی می‌زنند که میلیون‌ها افراد بی‌گناه کشته می‌شوند. اینان حتی بینایی بینایان را یک نوع مرض تلقی می‌کنند و آماده می‌گردند که آنان را معالجه نمایند و برایشان دارو و درمان تعیین کنند!

ای سالکین راه خدا، بکوشید مراتب اخلاص خود را به کمال برسانید و بدانید که در صورت موفقیت در این امر، در معرض ابتلاء و امتحان قرار می‌گیرید. سیری کنید در احوالات حضرت ایوب و حضرت آدم علیهماالسلام که چسان با انبوهی از ابتلائات روبرو بودند. خود را برای امتحان آماده نمایید. الهی خود را به تو می‌سپاریم، اگر تو نظر نکنی و توفیق تو شامل حال ما نباشد، چگونه از عهده امتحان تو برآییم؟

ای آنان که طالب اخلاص هستید، آیا می‌دانید چه کارهایی باید انجام دهید؟ اگر کمی تفکر کنید به گوش دل این ندا را می‌شنوید: ای طالب اخلاص، از حوض محدود طبیعت بیرون آی تا به آرامش رسی، که سعادت واقعی در آرامش دل است. این همه زحمات و تلاش‌های شبانه‌روزی تو برای آرامش قلب است. اما بدان تا از حوض محدود طبیعت بیرون نیایی، آرامش نداری، بیا این را تبدیل به آرامش کن. از حوض محدود طبیعت بدرآی، حب دنیا را از دل خارج کن، چرا در این حوض شنا می‌کنی؟ وارد اقیانوس لایتناهی بعد روحانی شو و در اقیانوس حقیقت، شنا کن.

به خدا سوگند خواهی دید که لذت حقیقی در انقیاد به فرمان خداست. می‌ترسی که اگر از حوض طبیعت بدرآیی و وارد اقیانوس الهی شوی، دیگر لذت و راحتی از تو سلب شود؟ به خدا قسم اگر وارد اقیانوس بعد روحانی شوی، نه تنها آن

حوض نمی‌خشکد و آن راحتی که در عالم خود پنداری از بین نمی‌رود، بلکه در مسیر آن اقیانوس قرار گرفته و با آن پیوستگی می‌یابد و لذا راحت‌تر و سبک‌تر می‌شوی. درمی‌یابی که این زیبایی‌های دنیا موقتی و زودگذر و فانی است، آنگاه در ردیف مخلصین قرار می‌گیری و به موجب آیه شریفه قرآن مجید، برای مخلصین مغلوبیت نیست، شستشوی مغزی نیست. بر فرد با اخلاص متعلم مکتب الهی، هیچ نیرو و دشمنی نمی‌تواند غالب گردد «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا تُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ: شیطان گفت پس به عزت تو سوگند که همگی را جداً از راه به درمی‌برم مگر آن بندگان خالص شده تو را».

ای طالب اگر به عهد خود وفا کنی، چشمه سارهای درونی تو به موجب آیه شریفه «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید» که منبع علم خداست، لایروبی می‌شود.

بر سالک الهی است که با قلب لایروبی شده در محفل مقدس بزرگان حضور یابد. اگر هم شکی داشته باشد در آن مطب الهی، خدای تبارک و تعالی درد و داروی او معین فرماید. حضرت رسول اکرم (ص) فرمود آیا می‌خواهید خبر دهم که درد شما چیست و داروی شما کدام است؟ درد شما گناهان شماست و داروی شما استغفار؛ حضرت مولی‌الموالی نیز فرمود «دَوَائُكَ مِنْكَ وَ لَا تَشْعُرُ وَ دَائُكَ مِنْكَ وَ لَا تَبْصُرُ: دواي تو از توست ولی حیف که نمی‌دانی، و درد تو از توست ولی نمی‌بینی». متعلمین مکتب الهی باید گوش دل باز کنند و به سمع دل کلام بزرگان را بشنوند، از جمله این که بالاترین اعمال در لیالی مقدسه به خصوص در شب‌های ماه مبارک رمضان، توبه است و صلح با خود و با مؤمنانی که با آنان قهر کرده‌اند. باید به رضای خدا با آنان صلح نمایند، آن هم از صمیم قلب تا از فشارها و آلام رها گردند. بزرگان دین راضی به ناراحتی و تألم دیگران نیستند، آنان مظهر همان محبت و رحمت حضرت خاتم‌الانبیاء (ص) هستند که «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ: رحمت برای جهانیان» بودند. و لذا با جان و دل به خدا سوگند یاد می‌کنند که اگر به هریک از آنان بگویند آیا راضی هستی که همه متعلمین مکتب ربوبی از آتش دوزخ نجات یابند ولی ترا به جای آنان بسوزانند؟ گوید آری به توفیق و یاری حق حاضرم مرا بسوزانید و آنان را نجات دهید!

آری بالاترین اعمال توبه و صلح است، ولی اول باید با خود آشتی کرد. انسان تا آن نیروهایی را که خدا در نهاد او به ودیعه نهاده، شکوفا ننموده و به فعلیت

نرسانیده است، با خود قهر نموده و به خویشتن ظلم کرده است. اولین دشمن جان او، خود اوست، نفس اماره اوست، و اولین تیشه را به ریشه خود زده است. باید به توفیق الهی قیام کند به ترک ظلم و اجرای عدالت در مورد خود و دیگران. سالک باید آن گنجینه‌های نهفته در درون، آن گوهرهای گرانمایه را استخراج نماید، باید نهال عشق را که در بوستان قلبش کاشته شده بارور گرداند و از ثمرات الهیه آن کام خود و دیگران را شیرین کند و الا به مقصود نمی‌رسد. سالک باید مراتب عشق خود را با تزکیه نفس و تصفیه دل به کمال رساند. این عشق عطیه آسمانی است، عشق اسطرلاب اسرار الهی است، عشق بی‌نهایت است، لذا تعریف آن در عبارات نگنجد.

عشق نوری است که ظلمت خار و خس را از دل بیرون و ریشه‌کن می‌کند. حصول نور عشق بعد از تزکیه و تصفیه است، اما گاهی هم به افرادی که واقعاً خواستار آنند ولی شرایط آنها جمع نشده، عطا می‌شود. امتیاز انسان نسبت به فرشتگان به عشق است. سالکین و متعلمین الهی همواره از درگاه الهی خواستار صدق عشقند تا مراتب عشقشان به حد اعلیٰ برسد. صدق عشق، تقصیر عمل را به شرط توبه جبران می‌کند و او را پرواز می‌دهد اما توفیر عمل، تقصیر عشق را جبران نمی‌کند.

وقتی آن فرشتگان معایب انسان را می‌شمردند، خداوند متعال فرمود «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ: آنچه را من می‌دانم شما نمی‌دانید». ای فرشتگان به جفای عمل انسان منگرید، به صفای علم من بنگرید. ای ابلیس به «حَمًّا مَسْنُونٍ: گلی سیاه و بدبو» چه نگری؟ به خلعت ما نگر. و این بشارتی است برای سالکین و عارفین حق که توفیق شرف حضور در محفل مقدس اولیاء خدا را می‌یابند و رحمت خدا شامل حال آنان شده، مقضی المرام می‌گردند.

وقتی از انسان زلّتی سرزد و معاملت نقد او به معصیت مغشوش شد، نادم و پشیمان می‌گردد. مسلماً اگر وقتی خطایی از متعلمین مکتب ربوبی سرزده، آنان رنج برده و با شادی خطا نکرده‌اند، بلکه از خدا و نفس خود حیا کرده‌اند. می‌خواست با خدا معامله نقد کند، اما به معصیت مغشوش شد، او را توبه کرامت می‌نمایند.

اگر قلباً متعهد شود، خدا قلم عفو بر گناهان او می‌کشد، و این هم حکمتی دارد. به لغزش حضرت آدم^(ع) و به ترک اولای حضرت یونس^(ع) بنگر، اگر وقتی زلّتی از انسان سرزد به خود می‌نگرد، افتقار می‌بیند.

الهی، حقیقت این است که ما هیچ وقت با جسارت گناه نکرده‌ایم، بلکه آن قدر از رحمت واسعه تو گفتند که از عظمت و جلال تو غافل گشتیم و الا ما معصیت نمی‌کردیم، ما عاشق تو هستیم.

آری، در زلّت افتقار بیند اما چون به طاعت نگرد افتخار بیند، میان افتقار و افتخار روان، میان خوف و رجاء گردان. در خوف می‌زارد کفاره گناهان را، در رجاء می‌نازد نعیم جاودان را. هر که طوق عشق بر گردن نهد، او را در حُجر فضل و مهد عهد، قبه قربت تعلیم دهند. سزاوار است که مؤمنین بنازند به نعیم جاودانی، و سزاوار است عارفان به امید وصال و تباشیر وصلت، جان و دل فدا کنند.

ای سالک اگر سعادت و وصال ابدی را می‌خواهی، توبه نصوح کن که اینک وقت توبه است. از خدا بخواه که ترا به عهد و توبه خود وفادار فرماید که فرمود «نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتِي: ماییم که مردگان را زنده می‌سازیم» ما در قیامت مردگان را زنده می‌گردانیم. اما در باطن، این آیه را معنای دیگری است: «نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتِي» در نظر عارفان اشارت است بر زنده گردانیدن دل‌های اهل غفلت به نور قربت، و زنده گردانیدن دل‌های اهل شهوت به نسیم مشاهدت.

ای سالک، بدان اگر به محفل جانان رسیدی، به سرچشمه حیات نایل گشته‌ای. آنجا خوان کرم خدای رحمان گسترده است، تناول کن. کلام استاد الهی همان غذای معنوی است. خدای رحمان همه را بالاخص متعلمین مکتب ربوبی را مخاطب قرار داده می‌فرماید «هَلْ مِنْ سَائِلٍ: آیا سائلی، دردمندی هست» که سؤالی از من داشته باشد تا جام اجابت به کام جان او ریزم؟ «هَلْ مِنْ تَائِبٍ: آیا توبه‌کاری هست» که توبه کند تا مرکب قبولی به استقبال او فرستم؟ آیا عاصی هست که بر جریده جرایم او توقیع غفران برکشم؟

می‌فرماید: ای بندگان من، کجا می‌روید؟ طوبی! اینجاست، زلفی! اینجاست، حسنی! اینجاست. طوبی! عنایت بی‌عتاب است؛ زلفی! نعیم بی‌حساب است؛ حسنی! دیدار بی‌حجاب است.

ای رهرو کوی وصال، می‌دانی این سفر را برای چه به تو عنایت فرموده‌اند؟ تو خود نیامده‌ای، ترا آورده‌اند. تو را به دیار عشق و به حرم مقدس جانان برای این آورده‌اند که مظهر صفات خدا شوی. در حقیقت مراحل و منازل این سفر، طی عقبات کثرت است تا به عالم وحدت نایل گردی.

تلاش برای ورود به عوالم معنوی

علم الهی سرمایه جاودانی است، سرمایه‌ای که هم در دنیا هم در عقبی سودهای الهی می‌دهد. علم الهی سرمایه‌ای است که سودهای آن هرگز منقطع نمی‌گردد.

علم الهی را استاد ازلی در اختیار انسان‌ها گذاشته، اما جز متعلمین مکتب اسلام، کیست که به این علم عالم و عامل شود؟ کسی که با وجود داشتن علم در خودپسندی‌ها، خودکامگی‌ها و خودخواهی‌ها غوطه‌ور شده، چنین علم برای او بی‌محتوی است، او چگونه می‌تواند از آن برخوردار شود؟ مانند کسی که روی سنگلاخ‌ها و پرتگاه‌های خطرناک راه رود، و شمعی را که فرا راه او روشن است، خاموش گرداند! چنان فردی به رؤیت و مشاهده نمی‌رسد، به عالم نیستی نتواند گام نهد.

ای متعلمین مکتب ربوبی، متعلم باید موقع تعلیم، کلام و متکلم را مشاهده کند، اما ای بسا که کلام را می‌شنود ولی متکلم را مشاهده نمی‌نماید. یا ممکن است آنچه را که در استماع کلام به تصور آید، مراد متکلم غیر از آن باشد. پس باید کلام را با متکلم مشاهده کرد، بزرگان فرموده‌اند خبر کی می‌تواند همچون معاینه باشد.

فرق مابین انسان و حیوان، علم است، علمی که عمل شود. چه فرق است بین حیوانی که فاقد عقل و شعور و استعدادهای الهی درونی است، با فردی که همه اینها را داراست، لکن طبق علم الهی رفتار نمی‌نماید؟! اگر کسی خواهد از مرز حیوانات عبور کند و پا در قلمرو انسانیت بنهد، باید طبق علم الهی رفتار کند. آیا این است مفهوم کلام بزرگان؟! آیا رواست که با چنین حالی، ملکوت آسمان‌ها و زمین را مشاهده کند؟ این مقام به کسی اهداء و اعطاء می‌گردد که عاشق حقیقی جمال حق، آن کعبه ازلی است.

مانند کعبه صورت، کعبه وصال را هم از هر جهت راهی است «وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ: و از هر کجا بیرون آمدی روی خود را به سمت مسجدالحرام بگردان». باید مراحل طریق حق را پیمود تا به کعبه وصال رسید، و به دیده حق دو عالم امر و خلق را مشاهده کرد «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ: در حقیقت پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید» تا آنجا که می‌فرماید «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ: آگاه باش که عالم خلق و امر از آن اوست».

آنچه مربوط به عالم امر است، ضد اجسام است که قابل انقسام نیست و به اشارت «کُنْ» بی‌توقف به وجود آید. آنچه مربوط به عالم خلق است، اجسام است، لطیف و کثیف، اگرچه به اشارت «کُنْ: باش» به وجود آید، اما به وسایط و امتداد ایام «خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ: آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید». اما امر، هم ملکوت ارواح را فراگیرد و هم ملکوت نفوس را، چنان که فرمود «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي: و درباره روح از تو می‌پرسند بگو روح از امر پروردگار من است» و نیز فرمود «وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ: و خورشید و ماه و ستارگان را که به امر او رام شده‌اند».

مراد از ملکوت آسمان‌ها و زمین، یک پدیده فیزیکی نیست، بلکه آن فروغ تابناک جلالی و جمالی است که بر دل می‌تابد؛ همان که کلام با متکلم مشاهده شود. یعنی موقع استماع کلام الهی، متکلم حقیقی را، آن معشوق ازلی را ببیند، به محض نگرش به نعمت، منعم را مشاهده نماید.

این حالت انکشاف، همه سطوح روانی انسان را فرا می‌گیرد، مانند خورشید بی‌غروب به همه زوایای وجود انسان، به دل و جان او می‌تابد و حیات آدمی را با الگوها و معیارهای پایدار نظم و انسجام می‌بخشد.

ای کاروانیان منزلگه راز، ای متعلمین مکتب اسلام، به راه خود ادامه دهید و خستگی به خود راه ندهید که مقصد و مقصود نزدیک است. وعده‌های خدا حق است، خدای تبارک و تعالی به حبیب خود می‌فرماید «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ: بردبار باش که وعده‌های خدا حق است». در این مقام است که نور الهی تمام دل و جان شما را فرا می‌گیرد و شما هم می‌توانید ابراهیم‌وار ملکوت آسمان‌ها و زمین را مشاهده کنید و در فضای لایتناهی عالم ملکوت و لاهوت به پرواز آید.

ای سالک! وقتی به مجاهده کبری چیره شوی و از چنگ عوایق و خلائق رها گردی، حقیقت را در بر گرفته‌ای، نور خدا چنان ترا احاطه کند که اگر همه اهل دنیا در مقابل تو صف‌آرایی کنند، ترا باکی نیست. تو حقیقت را در بر گرفته‌ای، وارد اسلام اصلی شده‌ای. عالی‌تر از اسلام اصلی، ایمان اصلی است. ایمان اصلی همانا ظهور اسلام اصلی است. در این مقام است که از عالم ملکوت ارتحال کرده و به معاینات عالم جبروت فایز آیی و عبودیت ترا سزااست.

شرط تحقق عبودیت آن است که مراحل و منازل خودسازی را طی نمایی. ابتدا باید مراحل و منازل خودسازی را بیمایی تا تعالیم عالیه استاد بر تو مؤثر شود

و دل وابسته به خدای متعال گردد. در این صورت با نیل به اسرار عبادت، همه پدیده‌های عالم ملکوت را به دست آوری «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ: آیا به ملکوت آسمان‌ها و زمین ننگریستند؟»

خداوند متعال از راه عشق و محبت می‌فرماید: ای بندگان من، ای عزیزان من! چرا به باطن جهان نمی‌نگرید؟ چرا این گنجینه با عظمت را باز نمی‌کنید؟ چرا نمی‌خواهید که بار دیگر متولد شوید؟ تمام حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء، اساتید والا مقام می‌فرمایند که برای انسان در دنیا دو تولد است: اول، تولدی که تحقق آن از قدرت و نیروی اختیاریه انسان خارج است. دوم، تولدی است که قدرت و نیروهای اختیاریه انسان قادر است آن را به مقام تحقق آورد.

بزرگان می‌فرمایند اولی تولد فرعی است، دیگری تولد اصلی. بسا که از تولد دوم محرومند. «يَا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصَارِ يَا مُدَبِّرَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ يَا مُحَوِّلَ الْحَوَالِ وَ الْأَحْوَالِ حَوِّلْ حَالَنَا إِلَيَّ أَحْسَنَ الْحَالِ» مراد از زندگی این است که آن احسن الحال در کانون دل و جان انسان به مقام تحقق درآید. این دعا ظاهراً مربوط به تحویل سال است، اما در تحویل سال امتیازی نیست. زمان که فاقد عقل و شعور است، در آن امتیازی نیست که به مناسبت حلول آن تبریک گفته شود.

عرض تبریک در جایی شایسته است که به انسان مقام و نعمت با عظمت عنایت شود؛ بدون این امتیازات، تبریک نه معنایی دارد و نه بهایی. البته این هم مراتب و مقاماتی دارد: برای عوام، برای خواص، و برای خاص‌الخاص.

در حقیقت تحول عبارت است از تحول دل، نه تحول سال، هرچه مراتب تحول دل بیشتر، تبریک عالی‌تر. این تحول، تحولی است که ذمائم اخلاق انسان، تبدیل به حمائد شود، صفات غیر الهی تبدیل به صفات الهی گردد. از دنیا و عقبی رها شود، از ماسوی بگذرد و به مقام انقطاع رسد و مراتب انقطاع را به کمال رساند.

ای سالک! نگاهی به خویشتن کن، بین اینها در تو تحقق می‌یابد که به تو تبریک گویند؟ متعلمین مکتب ربوبی آنانند که همه این مراتب را در خود به مقام تحقق آورده و موفق به تولد دوم شده‌اند، و یا این توفیق برایشان نزدیک است.

ای سالک! اگر به توفیق الهی این تحول قلبی در تو به مقام تحقق رسد، آن وقت در عالم ملکوت به روی تو باز است. البته این در هر آنی باز است و بسته نمی‌شود، اما رَوَند می‌خواهد. بدون این تحول انسان نمی‌تواند به عالم ملکوت راه یابد «لَنْ يَلِجَ مَلَكُوتَ الرَّبِّ الْأَعْلَى مَنْ لَمْ يُؤَلَدْ مَرَّتَيْنِ: کسی که دوباره متولد نشده، او را

به این جایگاه علوی - ملکوت پروردگار - راه ندهند».

ای سالک! شرط ورود به عالم ملکوت، تزکیه، تخلیه و تصفیه است. باید مراتب تزکیه نفس را به کمال رسانی، وجود خود را، دل خود را از همه رذایل پاک و منزّه نمایی. چنان در تقوی بکوشی و مراتب یقین خود را به حد اعلی ببری که اثری از آثار رذایل و خبایث و آلودگی‌ها در تو باقی نماند.

وقتی این معرفت که در واقع معرفت به خداست در تو تحقق یافت، تو هم در ردیف مخلصین قرار می‌گیری «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ: خدا منزّه است از آنچه در وصف می‌آورند به استثنای بندگان خالص شده خدا». مخلصین، همه حضرات پیشوایان الهی و بزرگان، از دست یک ساقی وحدت از شراب طهور سرمست شدند. آن می طهور چون کوثر سیال در سیره علمی و عملی ایشان موج می‌زند و سرانجام به دریای وحدت می‌ریزد.

حبیب خدا(ص) آن انسان کامل، قبل از تنزل قرآن در قوس صعود از همه مجاری وحی گذر کرد و به حقیقت قرآن رسید. مجاری وحی کجاست؟ ای سالک! این مجاری در دل توست، هرچه به خدا نزدیک‌تر شوی، چندی از آن مجاری را گذر کرده‌ای. اگر تو هم بخواهی به حقیقت قرآن برسی، باید از آن مجاری بگذری. حبیب خدا(ص) قبل از تقسیم قرآن به آیات محکمه و متشابهه به اسرار و تأویل‌های آن آگاه بود، زیرا مراتب طهارت او به حد اعلی رسیده بود. عاشقان جمال، آن کبوتران حرم الهی هر یکی به مراتب عشق خود می‌تواند مراحل و منازل طهارت را طی کند و باطن جهان را بنگرد و آن گنجینه‌های الهی را باز نماید.

عاشقان کامل کسانی هستند که در کوره بلا سوخته‌اند. بدون شداید و مصائب و مجاهدات، انسان نمی‌تواند عاشق شود. با رفاه نمی‌توان به مقصد و مقصود رسید، باید در کوره بلا بسوزی. ای دل بسوز که سوز تو کارها بکند.

عاشقان الهی دردزدگانی هستند که دردهایشان را درمانی نبوده، چه طبیب طبیبان صلاح چنین دیده است. آنان آتش‌دلانی هستند که شررشان را دودی نیست، با این همه دردها آهنگ عشق ایشان در عالم ملکوت افتاده که ای محبوب ما، گوی جان به میدان تو داریم، هرچه خواهی بکن، ما رضای ترا می‌خواهیم.

آن وقت آن معشوق زیبای مطلق، حجاب جلالی و جمالی بردارد و آنان بی‌پرده جمال یار می‌بینند، بی‌واسطه کلام او می‌شنوند که می‌فرماید: ای رضوان بهشت ترا، ای مالک دوزخ ترا، ای کرویایان عرش شما را، ای عاشق دل سوخته، من ترا و تو مرا.

اینان عاشقانی هستند که توجهی به عقل و هوش ظاهر نکردند، در مشاهده شاهدِ قَدَمِ مدهوش شدند و عقل و هوش حقیقی خود را دریافتند. طالبین حقیقی را مورد نوازش خود قرار دادند، با دل و جان ملکوتی و لاهوتی به تأدیب ایشان پرداختند.

ای سالک عاشق، کجایی؟! بکوش تا تصفیه خود را به کمال رسانی. در تصفیه باطن و تزکیه نفس بکوش. هان! اگر به تمام معنی مطیع و منقاد محض فرمان معشوق شوی، به اراده و خواست معشوق، نور معانی آیه شریفه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً: خدا اراده آن را دارد که فقط از شما خاندان پیامبر آلودگی را بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند» در تو هم به مقام تحقق رسد.

ای سالک! تعجب مکن و بدان که طهارت بر دو گونه است: تکوینی و تشریعی. انسان در مقام تشریعی می‌تواند خود را به مقام بزرگان برساند و از طهارت الهی برخوردار گردد. ای سالک خوشا بر حالت آنگاه که این سرود الهی را بر تو خوانند.

این صاحبان یقین را از سقوط باکی نیست، چه آنان چنگ بر عروةالوثقای الهی زده‌اند. عروةالوثقای الهی همانا حضرت حبیب خدا(ص) و اوصیاء و اولیاء اویند، که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید با تمسک به آنان به بارگاه قدس من آیید.

سینه ایشان مخزن اسرار الهی است، در دلشان شمع هدایت فروزان است. شمع و چراغی که معشوق برافروزد، هرگز طوفان‌های حوادث نتوانند آن را خاموش کنند، به طوری که تاکنون هم نتوانسته‌اند و اینک هم آن چراغ در دل عاشقان فروزان است. اینان آن احرار و آزادگانی هستند که هرچه را در دنیا دیدند که رنگ الهی نداشت، به سفره رنگین گذاشتند و گذشتند. خوشا بر حال ایشان که عالی‌ترین معامله را با خدای خویش کردند، به‌به جان فروختند و جمال معشوق خریدند.

عاشقان الهی کسانی هستند که به ایشان علم حکمت دادند. حکمت علمی است اعطایی، که تنها به عاشقانی دهند که مراتب عشق آنان به کمال رسیده است. این مقام و منزلت را به کسی دهند که باغ سینه او بحر عشق بود، دل او در قبضه عزت و جان او در کنف مشاهدت. از خود، از دوئیت برخیزد، از علایق و عوایق بگذرد و معتکف کوی جانان گردد «فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ: در قرارگاه صدق نزد پادشاهی توانا».

ایشان اعلام اسلامند، ارکان دولت حقند، اختران سپهر دعوتند. در بساط

توحید، نخستین صف ایشانند؛ در دفتر تفرید، اولین سطر ایشانند. این اجمالی است از مقامات و احوال آنان. الهی به مقربین درگاهت، تفصیل این اجمال را در دل‌های ما ایجاد بفرما.

اشتیاق به زیارت نور محض

محفل مقدس الهی، جایگاه طالبین حقیقی است و اولیاء خدا و علمای ربانی در اشتیاق زیارت آنان هستند. چه عنایتی بالاتر از این که در مقامی از ناحیه اولیاء خدا به سالک طریق حق، کلمه مقدس طالب خطاب شود. زیرا آنچه در محفل بزرگان بیش از همه دیدگان قلب متوجه آن است و دل‌ها را مجذوب می‌نماید، طالب و نور اوست.

انوار ساطعه الهی گرچه همه جا را فراگرفته لکن از لحاظ تجلی، مراتب و شدت و ضعف دارد و در هر جا به نوعی متجلی است. اما در حد کمال، تجلای این نور به سمتی است که در آنجا برای جذب آن، نیروی مجذوبیت است. همان طور که نیروی جاذبه در عالم ناسوت و ملکوت و لاهوت وجود دارد، در عرش معالی الهی نیز در حد کمال وجود دارد و انواری را جذب می‌نماید.

انوار ساطعه الهی به عبارتی بر دو گونه است: یکی انوار نزولی که در واقع انوار جمالی و کمالیه و صفات خداوند تبارک و تعالی است که به طریق نزولی سیر و حرکت می‌کند. نیروی جاذبه‌ای که این انوار را جذب می‌نماید، چیزی جز قلوب عاشقان حق نمی‌تواند باشد. دیگری انوار صعودی است که مجذوب نیروی جاذبه عرش معلی می‌گردد. این انوار صعودی نمی‌تواند از مبادی دیگری غیر از قلوب عارفان کامل ساطع شود.

مُنتهای آرزوی عارفان الهی این است که این انوار و جاذبیت و مجذوبیت یکی گردد، و میان جاذب و مجذوب و نور، یا میان طالب و مطلوب و طلب، فاصله‌ای نشود.

در محفل مقدس اولیاء خدا، سه طالب یا سه نور مشاهده می‌شود: یکی نور طالبانی که محفل الهی را مزین نموده‌اند. دیگری نور محبوب الهی است که طالب این طالبان می‌باشد. سومی نور آن طالب محض است که طالب همه طالبان است. ظهور این انوار ثلاثه، ناشی از شمول توفیق کمالیه باریتعالی و توجه خاص حضرت مولی^(ع) و تعالیم عالیه بزرگان است. گرچه این طالبان را مراتبی است، لکن در مقامی عنایت خاصه الهی چنان شامل می‌گردد که همه مراتب را از میان

برداشته و همه طالبان را در بر می‌گیرد.

مسلماً طالبان حقیقی در طلب جمال حقیقت یا همان جمال زیبای مطلق هستند. پس طالبان طریق حق را مژده و بشارتی است که در قبال طلب خود، طالبی دارند که او هم طالب آنان است و هر آنی آن نور محض، طالبان را به نزد خود، به بارگاه رحمت خود می‌طلبد.

صاحبان بصیرت مشاهده می‌نمایند که انوار طالبان که در مرتبه اول جداگانه نمایان می‌شود، در مقامی به توفیق و عنایت خاصه حق به هم پیوسته و نور واحدی را تشکیل می‌دهند و طالب آن واحد ازلی می‌گردند.

اولی است که دل‌ها از این سه نور جداگانه ظاهر درگذرند، چه این سه نور به هم پیوسته نور واحدی گشته است. در این مقام معلوم می‌گردد که این انوار همه از یک نور محض ساطع بود که اکنون به سرچشمه خود رسیده، و چه مبارک است این اتصال و پیوستن انوار به نور محض.

عارف الهی در اثر کمال حصول پاکی به مرتبه‌ای مظهر انوار الهی یا آن نور محض می‌شود، به طوری که قلب و سر تا پای وجود او، آن نور می‌گردد. البته این رؤیت با دیدگان قلب پاک صورت می‌گیرد و هر سالکی به نسبت پاکی قلب خود در مرتبه و مقامی موفق به تماشای انوار الهیه می‌شود.

سالک الهی گاهی نوری مشاهده می‌نماید لکن حقیقت آن را به حد کمال نمی‌بیند، شبیه به این که انسان از مسافت بعیده نوری یا اثری از آثار آن را مشاهده نماید، یا از پشت بعضی حجابات نور یا آثارش را مشاهده کند، و این برابر نیست با حالتی که خود آن نور محض را مشاهده نماید.

در این مقام اگرچه دیدگان قلب نوری و یا اثری از آثار آن نور را می‌بیند و می‌داند که این نور بسیار با عظمت و لایتناهی است، لیکن موفق نمی‌شود که خود نور محض را ببیند. مسلماً دل، طالب مشاهده نور محض است، آن نور، حقیقت محض است. لذا از درگاه الهی و محبوبینش خواستار است که با قدرت مطلقیه‌اش حجابات را برطرف کند تا نور محض و حقیقت را در حد کمال مشاهده نماید.

حق تعالی وعده فرموده دعا کنید تا من اجابت نمایم، ولو دعا کننده گناهکار و یا غرق در معاصی بوده و او را لیاقتی نباشد، اما ممکن است به خاطر افراد شایسته و آمین بزرگان، دعا مستجاب گردد و حجابات برطرف شود، که آمین بزرگان با زبان قلب است و در حد اعلی مقبول پیشگاه الهی است.

در محفل مقدس بزرگان سزاوار نیست کسی در اندیشه مادیات و مقامات و

آرزوهای دیگر باشد، بلکه اولی این است که مقامات و معنویات و حاجات دنیوی همه محو گردد و تنها آرزویی که کانون قلب را اشغال نماید، همانا زیارت آن نور محض یا نور حقیقت باشد.

آری، اولی این است که قلوب، تمام اغیار و اهریمن‌ها و وساوس و شیاطین را از خود خارج نمایند. چه مادام که این امور از دل خارج نگردد، حجابات برطرف نشده و سالک نمی‌تواند آن نور محض را مشاهده نماید.

خداوند متعال به انسان قدرتی کرامت فرموده که به وسیله آن می‌تواند اغیار و اهریمنان و تخیلات را از دل بیرون کند، لکن فرموده که از او یاری بخواهید. لذا سالک عارف باید دست بر دامن مقدس خدای رحمان و محبوبین او زند، تا اغیار و اهریمنان را به کلی از قلب او خارج کرده و آن را عرش معلی قرار دهد. در این صورت با برطرف شدن حجابات، بصیرت حاصل شده و سالک نور محض را در حد کمال مشاهده می‌نماید. البته مشاهده آن نور محض نیز مراتبی دارد و مرتبه کمالیه آن وقتی است که ذره‌ای از ذرات تیرگی باقی نماند.

کمال اشتیاق سالکین و عارفین الهی به آن نور محض است، می‌خواهند آن را در حد کمال مشاهده نمایند تا فیضشان از آن در حد اعلی باشد. نور محض یا نور حقیقت، کلام دارد و کلام آن لایتناهی است، حتی هر کلمه‌ای از نور محض ساطع گردد، معنایش لایتناهی است. کلمه‌ای از کلام نور محض، این است که ای مردم به سوی تقوی بشتابید.

لازمه تقوی مراقبت دایمی سالک از خود است که حتی فعل مکروهی از او سرزنند. علاوه بر این که در راه حق طبق تعالیم آسمانی رفتار نماید، حتی الامکان معاصی گذشته را جبران کند تا از خطرات احتمالی آینده از ناحیه معاصی خود یا عملکرد غیر برهد.

یکی از عوامل مؤثر در برطرف شدن آثار معاصی و محفوظ ماندن از خطرات آینده، صدقه است. حضرات پیشوایان الهی فرموده‌اند که صدقه بلیات را از انسان دور می‌کند؛ و نیز فرموده‌اند امراض روحی و جسمی خود را با صدقه مداوا کنید.

خداوند به حکمت بالغه خود در صدقه، برکات و آثار عمیقی قرار داده، ولی بسا صدقات و متبرکاتی که از آنها اثراتی برای انسان عاید نگردد. چه وقتی یک شیء برای انسان متبرک است و می‌توان در حد کمال از آن بهره‌مند شد، که محرک قلب به سوی حق و حقیقت گردد. لذا میزان تبرک شیء برای انسان، به نسبت حرکت دادن قلب او به سوی نور محض و نور حقیقت است. همانطور که آیات الهی برای

برخی موجب ازدیاد امراض قلبی آنان است، ممکن است نه تنها افرادی از یک امر متبرک بهره‌مند نشوند، که حتی موجب شقاوتشان نیز گردد.

هر گناه آثاری دارد و فردی که می‌خواهد از آثار معاصی برهد، باید مبادرت به اعمال خیر کند. توصیه اکید بزرگان بر پرهیز از گناه است و در صورت ابتلاء، بلافاصله توصیه بر پرداختن به انجام امور خیر و از جمله صدقه است، تا بلکه به توفیق حق آثار معاصی و خطرات آینده را دفع نماید. بنا به کلام بزرگان، صدقه و صله ارحام در طول عمر نیز مؤثر بوده و از جمله عوامل زداینده حجابات برای مشاهده نور محض و نور حقیقت است.

مجاهدت برای حفظ مقام معنوی

در لیالی مقدسه و در حرم‌های مقدس محبوبین درگاه الهی، معمولاً نعم اخروی و دنیوی عطاء می‌شود. از جمله مصادیق ازدیاد نعم باطنی، ارتقاء مقام معنوی عموم سالکین و عارفین طریق حق است، که آن را علایمی خدایی است.

یکی از نعم عظمای الهی، حال معنوی است که در موقع نماز یا راز و نیاز و مناجات، اعطاء شود و یا کمال عشق و علاقه به محبوبین درگاه الهی برایش حاصل گردد، که هیچ نعمتی نمی‌تواند در مقابل این نعم ربانی عرض اندام نماید.

اما در قبال حصول نعم، به خصوص نعمت‌های باطنی همیشه دشمن قوی‌پنجه درصدد حمله است تا آن را از او برگیرد. چنان که خداوند تبارک و تعالی در قرآن مجید با کلمه «خَنَاسٍ» از آن یاد نموده، باید همه سالکین طریق حق از شر وسوسه شیاطین و شیطان صفتان به او پناه برند.

بنابراین اگر برای تحصیل مقام معنوی، مجاهدت و ریاضت لازم است، حفاظت آن مستلزم مجاهدت و ریاضتی بالاتر است. چه این دشمن قسم‌خورده انسان، عمده تلاشش این است که شخص مؤمن نتواند به مقام معنوی رسد، و یا بعد از موفقیت، تلاش بسیاری می‌کند که از آن مقام عزل شود. بدین جهت دقت وافر لازم است که هر آن از شر نفس و شیطان به خدا پناهنده گردد، که این دو دشمن قوی‌پنجه آنی غافل شدنی نیستند. چه شخصیت‌های بزرگی را این دشمن اغفال کرده و از آن سلطنت باطنی عزل نموده است.

از دعاهای وارده استفاده شده که قرائت دو سوره مقدسه معوذتین در نمازها به خصوص در رکعت دوم اثرات عمیقی دارد؛ همچنین است قرائت آنها در غیر نماز و بلکه اغلب اوقات شبانه‌روز و گاهی هم قرائت آن دو سوره بدون کلمه مقدسه «قُلْ».

چه تعلیم الهی منحصر به حضرت رسول اکرم^(ص) نبوده، بلکه تعلیمی است به آن بزرگوار و همه انسان‌ها، که همواره از شر انس و جن و بلیات و شر حیوانات به خدا پناهنده شوند. همانطور که حضرت سجاده^(ع) در مناجات خود از انس و جن و تمام بلیات به حق تعالی پناهنده شده، از او مسئلت می‌نماید که از همه این شرور او را حفظ فرماید. و این بالاترین تعلیمی است که برای حفظ نعمت، صادر شده و در عین حال نوعی شکرگزاری است.

سالکین الهی و عارفین همواره از درگاه الهی مسئلت دارند که برای آنان توفیق راز و نیاز عنایت فرماید. بنا به معارف الهیه، توفیق کم بهتر است از عقل کثیر، زیرا اتکاء به عقل و نظر خود، انسان را نه به سعادت که به شقاوت می‌رساند. این است که راهروان طریق الهی مدام از درگاه حق خواستارند آن نعم عظمایی که به آنان کرامت فرموده، آن توفیق عبادت و راز و نیاز را خود برایشان محفوظ دارد. بسا که عمری طاعت و عبادت در آنی غفلت، تباه گردد.

البته درخواست توفیق در کل امور خیر و سپردن آنها به حق تعالی که خیر الحافظین است، بدین معنی نیست که خود انسان در حفظ آن کوتاهی نماید، بلکه موظف است که حتی‌الامکان در طلب امور خیر و حفظ اعمال الهی خود بکوشد. شیطان اگرچه صاحب قدرت است اما خداوند متعال این امکان را به انسان داده که در اثر اتصال به ذات اقدس احدیت، چنان نیروی الهیه‌ای در او ایجاد می‌شود که قدرت شیطان در قبال آن هیچ است و می‌تواند آن نعمت را نگه دارد. همچنین این توانایی در او به ودیعه نهاده شده که هر موقع بخواهد قادر است آن نعمت را مسئلت کند و به او اعطاء شود. بنابراین در جایی که خداوند متعال تمام استعدادهای ترقی را در نهاد انسان گذاشته، مسلماً بی‌اعتنایی به این نعم در حکم ناسپاسی و ناشکری است.

در مورد حفظ ایمان و نعم الهی در آخر الزمان، توصیه بیشتری شده است. نتیجه مهم حاصله از اخبار و احادیث مربوط به ظهور، کسب آمادگی به توفیق الهی است. از برنامه‌های اصلی و دستورات اساسی دین این است که مؤمن همیشه خود را برای مرگ آماده نماید، در حالی باشد که گویا فردا از دنیا خواهد رفت.

با وجود کثرت آیات مربوط به عفو و اغماض و شمول رحمت الهی بر عاصیان و عشق و محبت خاص الهی به مؤمنان، توصیه اکید است که به مقام توبه برآیید، مبدا که مرگ شما را فرا گیرد. این کلام آسمانی را نیازی به اقامه دلیل و برهان نیست، زیرا به رأی‌العين مشاهده می‌شود چه بسیار جوانانی که از لحاظ جسمی در

دیار خود ممتاز بودند، یا افراد دیگری که بدون هیچ عارضه مرضی از دنیا می‌روند. آری از علایم ظهور، وفور مرگ ناگهانی در آن زمان است که افراد کثیری بدون جزیی کسالت و یا بدون تصادف از دنیا می‌روند، لذا تنها علامت مرگ، مرض و پیری نمی‌باشد. بنابراین سالک الهی باید همیشه برای ملاقات با حق آماده باشد که مبدا جزیی‌ترین غفلت سبب بدبختی او گردد. کسی نمی‌داند، شاید امشب مرگ به سراغ او آید، لذا سالک باید مدام خود را مطالعه و بررسی نماید که در پیشگاه الهی در چه حال و موقعیتی است. باید بنگرد به مراتب مراعات واجبات و محرمات و مستحبات و مکروهات و ایثار و فداکاریش، و نیز تفکر و محاسبه شب قبل از خوابش؛ از کیفیت و کمیت این امور می‌تواند وضع و حال خود را دریابد.

سالکین الهی مدام در مقام توبه و پرهیز از وسواس خناس هستند. این توبه و استعاذه جهت حفظ آمادگی برای ظهور با عظمت آن بزرگوار است، چه هر که معتقد به ظهور آن سفینه نجات الهی نباشد، در زمره اشقیاء محسوب می‌گردد.

الهی، از درگاه ربوبیت می‌خواهیم که آنچه از مقامات معنوی کرامت فرموده‌ای، برای ما حفظ فرمایی. هر عمل خیری که به توفیق تو از ما سر زده، خود را و اعمال خیرمان را به تو می‌سپاریم. معبود! اگر عمل خیری از ما سر زده به لطف و حمایت تو موفق به انجام آن شده‌ایم، هر آینه اگر رحمت و فضل تو ما را فرا نمی‌گرفت، ما به آن خیر موفق نمی‌شدیم. چنان که خود، این موفقیت را نصیب ما کردی، خودت هم آن را حفظ فرما.

الهی، هر آن از شر شیطان و نفس و تمام شرور به تو پناه می‌آوریم. الهی، معلوم است که پناهنده به تو ظاهراً و باطناً از همه درها منصرف شده و جز باب رحمت و جمال و کمال تو، دری را نمی‌بیند.

بارالها، ما از این دشمنان فرار کرده و از تمام درها مأیوس شده‌ایم. الهی به یقین این مقام بزرگی است که کسی موفق شود ظاهراً و باطناً سائل در تو باشد، هیچ آرزویی بالاتر و هیچ موفقیتی برتر از این وجود ندارد. مسلماً این مقام بزرگ باطنی به هر کسی اعطا نمی‌شود و سبب آن، محض لطف و کرامت توست.

الهی، اینک در این باب رحمت که توقف کرده‌ایم، قسم به عزت که ما سائل در تو و گدای کوی تو هستیم، و در پیشگاه با عظمت تو اعمال خود را محو می‌بینیم.

الهی، این نشان باطنی و مدال واقعی که بر آن «گدای کوی حق» نوشته شده، توفیق فرما که در عالم آخرت هم در سینه ما باشد، زیرا می‌دانیم که مقامات معنوی

در حد اعلیٰ نصیب کسانی است که گدایان کوی تو باشند.
الهی، آنی توفیق و رحمت خود را از ما دریغ مفرما.

زیارت حضرات معصومین و عنایات الهی

تشرف به مشاهد متبرّکه حضرات معصومین علیهم السلام نعمت عظمایی است. آن بزرگواران در قبال دید عارفان طریق حق، چه از راه دور و چه نزدیک، حاضر و ناظر هستند. هرچند زیارت از نزدیک و حضوراً هم اثراتی دارد، چه شیء متبرک حکایت از حال محبوب و لطف دوست می‌کند و در واقع، مرآتی است که نماینده حالات الهیه محبوب خداست.

توجه به شیء متبرّکه در معنا توجه است به حالات الهیه محبوب خدا. کمال توجه دل باید به کدامیک باشد؟ به شیء متبرّکه یا به حالات الهیه دوست یا به محب ازلی؟ گرچه اشیاء متبرکه ممکن است به ظاهر جسم یا جمادی بیش نباشد، لکن در این مقام، میان کیفیت دید چشمان ظاهری و دیدگان دل بسی تفاوت است.

دیدگان ظاهری این اشیاء را در مقام جسمی و مادی می‌نگرد، لکن از منظر دیدگان دل، این همه از مرتبه جسمیت و جمادیت خارج شده، مرآت می‌گردد. از این‌رو اولی این است که کمال توجه به مشهود آن مرآت باشد، که در این مقام شاهد دیگر است و مشهود دیگر. شاهد قلوب عارفان است و مشهود، حالات محبوب بلکه خود محبوب. البته در این مقام محبّی که جلواتش در بین محبان از همه بالاتر و بلکه لایتناهی است، مسلماً محبّ ازلی است.

پس در حقیقت در شیء متبرک چهار امر جمع است: متبرکات، حالات الهیه، محبوبین الهی و محب ازلی. برای عارف طریق حق، آن بقاع و قباب متبرکه و همه ظواهری که مشرف به آن مقدساتند، تأثیر عمیقی در تحولات قلبی و سیر و عروج روحی او دارند.

بنابراین در زندگی این سعادت بزرگی است که وقتی زائر حقیقی قدم در رکاب می‌گذارد، قدم در راه رضای حق گذارد. در این صورت در بدو حرکت و در برگشت، عوالمی را سیر می‌کند که ماوراء طرق قبلی است. در حرم مقدس لذتی است که بالاتر از آن لذتی وجود ندارد، خصوصاً شب‌های جمعه که قلوب بیدار موفق به سیر در عوالم بالاتری می‌گردند.

زائر حضرات معصومین^(ع) را بشارت بزرگی است که مشمول مراحم ایزدی

شده، بهشت بر او واجب است. هر که زائر واقعی آن بزرگواران را چه قبل از تشرف و چه بعد از تشرف زیارت نماید، از نور و صفای او بهره‌مند می‌گردد. زائر واقعی از هنگامی که حرکت می‌کند، خصوصاً در حرم حضرات اهل بیت عصمت، با استقبال فرشتگان و محبوبین الهی مواجه می‌گردد. اگر بصیرت دل به مرتبه کمال باشد، او این استقبال را مشاهده می‌نماید. چنین لطفی در حقیقت شامل حال عموم سالکین و عارفین الهی است که تحت تعالیم عالیه استاد الهی توانسته‌اند در اثر تسلیم و رضا مورد نظر و عنایت خاص حق تعالی و محبوبین او قرار بگیرند.

خوشا بر حال سالکی که به توفیق حق، زیارت حضرت علی بن موسی الرضا و حضرت سیدالشهداء و محبوبین درگاه الهی نصیب او گردد. البته سایر سالکین الهی که در راه حق بوده و قلباً خواستار چنین زیارتی هستند ولی در اثر اشتغال به انجام وظایف الهیه خود ظاهراً توفیق زیارت نیابند، مسلماً آنان هم در زمره زائرین الهی بوده و با او همسفرند؛ منتها آن زائر به قدم ظاهر و باطن مراحل این راه عشق را طی می‌کند و اینان به توفیق حق، به قدم دل.

باید بدانیم این راه، راه و وادی عشق است، هر کسی را نرسد که مراحل این راه را طی بکند. ظاهراً رونده کثیر است و باطناً قلیل، زیرا مقبولیت و مطرودیت در پیشگاه الهی به نسبت و مراتب کیفیت قلب و نیت است. هر چه مراتب صفا و معنویت قلب بالاتر، زیارت مقبول‌تر.

رهرو طریق عشق باید به این نکته باریک توجه نماید که زیارت او ماوراء زیارت سایرین است، چه او از خاصان بارگاه قدس است. زائری که به تأیید و نظر ولی مقدس خدا رهسپار دیار عشق گردد، او محبوب و مدعو محترم درگاه حق است و دعوت خاصی برای اوست.

چنان زائری را قبل از حرکت، از ناحیه ولی مقدس حق مأموریتی می‌دهند؛ مأموریت الی‌الحق که از افاضات و عنایات خاصه الهی است. یعنی در حقیقت او به سوی خدا حرکت می‌کند و باید حرکت معنوی خلیل خدا را به خاطر آورد که حرکت الی‌الحق بود.

البته این عنایات خاصه از آن دل‌شکستگان وادی عشق است. ای زائر الهی، وقتی ظاهراً وارد حرم مقدس محبوب خدا شدی، امید است که باطناً در ردیف عاشقان جمال و کمال قرار گیری. ای عاشق جمال و جلال خدا، چون به دیار معشوق رسیدی و به آن حرم قداست و صفا وارد گشتی و به زیارت آن کعبه آمال و

کعبه جانان نایل شدی، سلام همه ما را به آن محبوب الهی برسان.
ای زائر، قبل از حرکت و در حین آن، مأموریت تو الی‌الحق بود. اما در آن حرم مقدس باز عنایت خاصی شامل حال تو می‌گردد که آن، عنایت بالحق است که در حقیقت وصال است؛ آن وصال ترا مبارک باد.

چند روز و چند ساعتی در آن حرم مقدس و دور آن کعبه آمال طواف می‌کنی، پس از اتمام طواف برای تو عنایت خاص دیگری است، عنایت عن‌الحق؛ که از حق به سوی انجام وظایف خاصه خود حرکت کنی. در بین این وظایف، مهم‌تر از همه ارشاد و راهنمایی مردم است و این، ماوراء وظایف و راهنمایی‌های قبلی توست. وظایف و تکالیف بالاتر و مهم‌تری است که در حقیقت، مقامی از مقامات نبوت است؛ این سه عنایت خاص بر تو ابدی و مبارک باد.

خدای تبارک و تعالی هر نعمتی را که بر انسان عنایت می‌فرماید؛ باید آثار آن در او نمایان گردد. این توصیه اکید بالاخص برای سالکان و عارفان الهی است که دل شکسته‌اند، چنان بندگان الهی هرکجا باشند مایه خیر و برکت آن دیارند.

بزرگان فرموده‌اند عارف کسی است که وقتی خدای تبارک و تعالی او را نعمتی عنایت فرمود، آثار آن عنایت از او نمایان گردد، که این در حقیقت شکر الهی است. شکر حقیقی تنها به لفظ نیست بلکه در واقع، ظهور آثار نعم الهی به رضای حق و در راه حق، در وجود عارف است. آری بالاترین حمد و سپاس، استعمال نعمت خدا در محلس است؛ چنین شکری سبب افزایش نعمت‌های ظاهری و باطنی است.

ای سالک، بدان علاوه بر جهات فوق، باز نکته باریک دیگری وجود دارد، بدین معنی که گرچه خدای تبارک و تعالی متضمن افزایش نعمت‌ها بالاخص نعم باطنی توست، اما متقابلاً بر مراتب مسئولیت و وظایف و تکالیف تو نیز افزوده می‌گردد. البته همه اینها دلیل بر شایستگی توست که در ردیف ابرار و اخیار عصر به شمار می‌آیی و گرنه توفیق حرکت الی‌الحق نصیب تو نمی‌شد.

ای سالک الهی، محبوبین و مقربین درگاه حق در انتظار پایان این سفر تو هستند که آن نعمت عظمای برات آزادی واقعی، آن مقام باطنی بالحق بالاخص مقام باطنی عن‌الحق به تو عنایت شود. مقامات باطنی را مراتبی است: مقام علم، مقام حال، مقام انکشاف و مقام جمع که منتهای مقامات باطنی الهی است. امید است که به توفیق حق هرچه زودتر در بحر جمع و در دریای بی‌کران توحید شناور گردی.

خلاصه‌ای از وظایف سالک

چون مرید به خدمت رهبر صادق پیوست و علایق و عوایق برانداخت، باید پیوسته این بیست صفت را دارا باشد تا سلوک این راه، او را به کمال شود:

اول - مقام توبه است از جمله مخالفات شریعت، و این اساس محکم نهد که بنای جمله اعمال بر این اصل خواهد بود و اگر در اساس خللی باشد، در نهایت کار خللی ظاهر شود.

دوم - زهد است که باید از دنیا اعراض کند و به قدری که استاد تعیین کند، قانع گردد.

سوم - تجرید است که باید مجرد شود و قطع جمله تعلقات سببی و نسبی کند تا خاطرش بدیشان ننگرد، و هر خدمتی که ایشان را کند به رضای حق کند «إِنَّ مِنْ أَوْلَادِكُمْ وَ أَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ» در حقیقت برخی از همسران شما و فرزندان شما دشمن شمایند از آنان بر حذر باشید».

چهارم - صبر است، سالک باید در تصرف اوامر و نواهی شرع و اشارات استاد، صابر شود و تحمل شداید کند و هرگز ملالت را بر خویشتن راه ندهد «وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ» و خداوند شکیبایان را دوست دارد».

پنجم - باید از بدعت‌ها دور باشد.

ششم - پرهیزکار باشد، لیکن مبالغت ننماید تا به وسوسه نیفتد که این هم مذموم است، به قدر وسع در طهارت کوشد و در آن هم غلو نکند تا به وسوسه نینجامد. به طور کلی سالک باید از هر نوع وسواس اجتناب کند، چه از نظر پاکی و ناپاکی و چه از جهت مطالب علمی و مسائل عملی، که وسواس از دام‌های شیطانی برای ایجاد مانع در طریق حق است. بزرگان فرموده‌اند که در آخرالزمان شرایطی به وجود می‌آید که حتی وسواس نمی‌گذارد مردم از علمای الهی استفاده نمایند.

هفتم - مجاهده، که باید پیوسته توسن نفس را به لجام مجاهده ملزم دارد و با وی رفق نکند مگر به قدر مشروع؛ تا بتواند مراد نفس ندهد که قوت گیرد و او را هلاک کند.

هشتم - شجاعت، که باید مردانه و شجاع باشد تا دفع شیاطین بتواند.

نهم - بذل، که باید در او بذل و ایثار باشد، زیرا بخل قیدی عظیم و حجابی بزرگ است.

دهم - فتوت که باید جوانمرد باشد و به قدر وسع، حق هر کسی به جای

خویش گزارد و حق‌گزاری از کسی نسبت به خود توقع ندارد.
 یازدهم- صدق است که باید بنای کار و معامله خویش بر صدق نهد، و آنچه
 کند برای خدا کند و نظر خود از خلق به کلی منقطع گرداند.
 دوازدهم- علم است که باید به قدری اقلأً علم حاصل کند که از عهده انجام
 فرایض دینی برآید.

سیزدهم- نیاز است که باید در هیچ مقامی نیاز از دست ندهد، و اگر در مقام
 ناز افتد، به تکلف خود را به عالم نیاز درآورد؛ زیرا نیاز مقام خاص عاشق است و ناز
 مقام خاص معشوق.

چهاردهم- به علم لایَنَفَع نپردازد.
 پانزدهم- باید نام و ننگ و مدح و ذمّ و ردّ و قبول خلق در نظر او یکسان
 باشد، و این اضداد را نسبت به خود یکرنگ شمارد.
 شانزدهم- عقل است که باید به تصرف عقل، حرکات او مضبوط باشد.
 هفدهم- ادب است که در هر حال و مقامی رعایت ادب نماید.
 هجدهم- حسن خلق است که باید پیوسته گشاده‌طبع و خوش‌خوی باشد، و از
 تکبر و تفاخر و عجب و طلب جاه دور شود.

نوزدهم- تسلیم است که باید به ظاهر و باطن خود را تسلیم ولایت تصرف
 استاد کند و تصرف خود را محو نماید. هرکاری که در غیبت و حضور می‌کند به
 اندرون از استاد اجازت خواهد، اگر اجازت یابد بکند و گرنه ترک نماید. بر احوال و
 افعال استاد اعتراض نکند و چیزی که در نظر او کژ آید، حواله به نظر خود کند نه
 نقصان استاد. بیاد آرد حدیث حضرت موسی و خضر را که شرط او این بود «فَإِنْ
 اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا: اگر مرا پیروی می‌کنی پس از
 چیزی سؤال مکن تا خود از آن با تو سخن آغاز کنم» تا منجر به «هَذَا فِرَاقُ يُونُسَ وَ
 يُونُسَ: این دیگر وقت جدایی میان من و توست» نشود.

بیستم- تفویض است که سالک چون قدم در راه سلوک نهاد، باید امور خویش
 را به خدا واگذارد و هر چه بدو رسد، روی خود از حق برنگرداند.
 چون سالک بر این شرایط قیام کند، به مراد خویش نایل آید. قاصد به مقصود
 رسد و طالب به مطلوب و عاشق به معشوق «أَلَا مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي: هان بدانید هر
 که مرا بطلبد، مرا بیابد».

فصل چہارم

وظایف مریّان الہی

وظایف مربیان الهی

مقام والای مربیان

سالک الهی در اثر تزکیه نفس، خیرخواهی، صدق و صفای قلبی ممکن است به حدی از محبوبیت برسد که کاملاً مورد وثوق و اطمینان ولیّ مقدس حق قرار گیرد، و رفتار و گفتار و نظراتش مورد تأیید باشد. چنین سالکی آن مرد الهی است که همواره خیر دیگران را بر خیر خود مقدم می‌دارد و آماده است که هستی خود را، جان و مال و عزیزان خود را در راه حق دربارد.

ای سالکین طریق حق، بدانید هیچ‌گاه دنیا از حجت خدا و زعیم خالی نیست؛ اعم از این که آن زعیم نیابتی باشد یا منوبّ عنه. شرایطی است در امام که غیبت‌پذیر و نیابت‌پذیر نیست، مانند مقام شامخ ولایت تکوینی. اما بعضی شئون غیبت‌پذیر و نیابت‌پذیر است، آن شئون در زمره اعمال تشریعی و در امور اعتباری و قراردادی است از جمله تعلیم و تربیت.

امروز بار سنگین تعلیم و تربیت یا پرچم تعلیم و تربیت بر دوش آن مربیان الهی است که از جانب هادیان الهی مورد تأیید قرار گرفته‌اند؛ مقام آنان بسیار اجلّ است. خدای تبارک و تعالی مربیان هر عصری بالاخص مربیان عصر حاضر را در ردیف مبشرین و مندرین به شمار می‌آورد.

امروز بزرگ‌ترین وظیفه آنان علاوه بر راهیابی خود، ارشاد و هدایت جوانان است. آن جوانانی که مادران و پدران جامعه آینده هستند. اگر این جوانان به دست مربیان الهی هدایت نشوند، اگر این تعلیم و تربیت به میان نیاید، اصلاحات عقیم می‌ماند و آنگاه جوانان ما، پدران و مادران جامعه آینده ما در وادی ضلالت به سر خواهند برد.

نکته مهم دیگر این است که گرچه هر مربی الهی در نوبت خود یک مرد الهی است و این جنبش تعلیمی و تربیتی آنان که از کرانه‌های مختلف به وجود می‌آید،

قابل تقدیر است ولی نباید که این جنبش‌ها و فعالیت‌ها کوچک و اندک بماند. باید این جنبش‌های الهی به هم انباشته و فشرده و وسیع‌تر گردد تا موج بزرگی به وجود آورده و تحول عظیمی به راه اندازد. البته در قبال فعالیت‌های الهی، دشمنان و شیاطین در کمین هستند، باید آگاه باشیم که دنیا، این رنگ‌های رؤیایی، ما را فریب ندهد.

خداوند تبارک و تعالی در زمانی چنین رهروانی را به جامعه اسلامی عنایت می‌فرماید که عده‌ای دانشمندنا جامعه را به سوی اهریمنان و ناسپاسی دعوت می‌کنند. مسلماً اجابت دعوت ایشان راه مقصود را بر پوینده می‌بندد و از راه به بیراهه می‌افکند. به خصوص عده‌ای که تلاش می‌کنند خود را در ردیف دانشمندان پاک‌نهاد قرار دهند و مانند سراب مردم را می‌فریبند.

اما مربیان الهی آن سالکین صادقی هستند که راه حضرت اشرف کاینات، راه عشق و محبت را می‌پویند. چه از خارستان‌ها و سنگلاخ‌های این راه پریچ و خم، جز به نیروی عشق نمی‌توان گذشت. از این‌رو مدام بر مراتب عشق خود می‌افزایند، این افزایش به نسبت مراتب انقطاع از ماسوی و پا نهادن روی دو گیتی است.

آنان این تعلیم استاد الهی را نیک دریافته‌اند که ای سالک! از دو گیتی بیزار شو، معشوق ازلی را یگانه شو، یگانه! اگر به توفیق حق از قید دنیا و عقبی آزاد شدی، ترا نیز این نور الهی فرا گیرد و این ندای غیبی را به سمع دل بشنوی «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ: این منم پروردگار تو» و نیز به سمع دل بشنوی که «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ: نعلین خود را درآر»، یعنی پا روی دو گیتی بنه «إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوبَى: به درستی که تو در وادی مقدس طوایی».

آری مربیان الهی آن بندگان خاص خداوند که به وادی مقدس عشق گام نهاده‌اند، امید است که معنی حقیقیه و باطنیه این آیه شریفه بر دل ایشان به مقام تحقق رسد و مقضی‌المرام گردند که فرمود «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ: ترا برگزیدم» «فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحِي: آنچه از عالم اعلی و اسرار بر تو می‌رسد، به سمع دل بشنو» تا ترا نیز فرشتگان ملاً اعلی بشارت دهند به لقاء خدا: «أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَابْشُرُوا بِالْجَنَّةِ: مترسید و غمگین مباشید و مژده باد شما را به بهشت». در این مقام است که مراتب نفوذ کلام آنان به توفیق حق افزایش یافته، دل‌ها را روشن خواهند نمود.

رسم است که عرب آتش افروزد که بدان میهمان گیرد. اینک فروزنده آتش آنان شمع ازلی است، او پروانه‌های سوخته‌دل را به میهمان‌سرای خود دعوت

می‌کند. خوشا بر حال آنان که دچار آتش عشق گشتند. آن آتش خانه افروزد، اما این آتش دل و جان پروانگان شمع ازلی را سوزد. در این مقام است که آنان در مرتبه‌ای از مراتب به خلعت مقام هدایت و ارشاد، مُخَلَّع گردند و هرچه بر مراتب تزکیه نفس و پاکی خود بیفزایند، بر مراتب مقام الهیه ایشان افزوده شود. و در صورت مداومت به جایی رسند که قرین و همنشین حضرات انبیاء و اوصیاء گردند، و مهر جمال و کمال ازلی بر قلوبشان بتابد و ظلمات اختلافات را معدوم سازد و اتحاد و اتفاق قلبی و وحدت کلمه به مقام استقرار درآید. البته مقام و مرتبه همه مربیان الهی یکسان نیست. همچنان که در بین کارگرانی که در فعالیت هستند، عده‌ای قدرت و توانایی کار ندارند لکن لباس خود را خاک‌آلود می‌کنند و خود را به کارگران فعال شبیه می‌نمایند تا به ایشان هم مزدی رسد، در بین سالکین طریق حق نیز عده‌ای اگر چه به طور کامل راه محبوبین الهی را نمی‌روند، ولی خود را شبیه آن بزرگواران می‌کنند تا مورد عنایت قرار گیرند. آنان در تزکیه نفس می‌کوشند و قلباً خواستارند که راه حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء روند، حتی‌الامکان هم می‌روند، ولی الهی تو می‌دانی که آنان به آرزوی خود نرسیدند. الهی ترا به جان محبوبین درگاهت ایشان را هم مقضی المرام فرما، یا ارحم الراحمین.

ضرورت طهارت نفس

یکی از اعظام و ارکان نکات دقیقه و رقیقه که باید دل متوجه آن گردد، تحقق شرایط تعلیم و تربیت در مربی است؛ وگرنه او در ظلمات معاصی و تباهی، پرتو جمال و کمال حق می‌جوید و در این حیرت و سرگردانی، درصدد افاضه نور حقیقت بر محرومین است.

از جمله آن شرایط، پاکی نفس مربی است که تا این معنی یا نور الهی در او تحقق نیابد، حصول نتایج علویه از تعلیم و تربیت بی‌معنا و بی‌محتوی بوده و از امور محالیه به شمار می‌آید. از این‌رو هر مربی باید مدام در افزایش مراتب پاکی دل بکوشد و در تزکیه نفس خویش جدّ بلیغ به عمل آورد. باید کاملاً واقف باشد که اسلام عالی‌ترین دانشگاهی است که بنیاد آن بر طهارت نفس نهاده شده است.

مربیان مکتب اسلام باید این نکته مهم را بدانند، فردی که می‌خواهد جوانان را

هدایت نماید، باید نفس خود را در بوته ریاضت بگذارد و تصفیه کند. مربی باید به واسطه اکسیر عشق و تقوی، مس دل خود را مبدل به طلا کند و الا سزاوار این منصب الهی نخواهد بود.

آری شرط مربی الهی بودن، تنها این نیست که او کتب عالیه بسیار مطالعه کند و به ظواهر علوم حقه و معارف عالیه آشنایی داشته باشد. چه، قاموس علوم در این عصر هزاران نکته حکمی به جامعه بشریت عرضه می‌دارد و تعداد دانشمندان امروزی چندین برابر دانشمندان گذشته است، لکن بدبختی بیش از پیش مردم را احاطه کرده است! زیرا میان علم و عمل فرسنگ‌ها فاصله است، تنها نوشتن کتاب و حفظ مطالب حقه و سخنرانی مؤثر نیست، باید علم به مقام عمل درآید.

علم حقیقی با تفرقه‌اندازی و نفاق‌افکنی سازگار نیست. تا شجره نفاق ریشه‌کن نگردد، تا مربی تخم اتحاد و اتفاق در زمین دل نکارد و آبیاری نکند، درهای معرفت به روی او گشوده نخواهد شد.

کسی که خود را آماده برای تعلیم و تربیت الهی کرده، باید متحمل ریاضات و مجاهدات و شداید و مشقات و ملامت‌ها و افتراها و تهمت‌ها شود و همه اینها را به جان بخرد. بداند که این حق‌شکنی‌ها و تهمت‌ها و افتراها دامن مردان الهی را آلوده نمی‌سازد و پای عزم و اراده الهی طالبین حقیقی را سست نمی‌کند.

یکی از مراتب تزکیه و طهارت نفس، مبارزه با عادات و شکستن سدّ عادت است. چه از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین امراض روحی و روانی، بیماری عادت است، مانند به جا آوردن نماز و روزه و رفتن به مشاهد مقدسه و مجالس الهیه و نیز انجام امور خیر از روی عادت.

فرد مبتلا به بیماری عادت، مسلماً دچار پاره‌ای مشقات و رنج‌هاست، اما چه بدبختی و شقاوتی از این بالاتر که کسی تحمل مشقات و زحمات بسیار کند، لکن سرانجام از رنج و زحمت خود ثمری برندارد! ولی افرادی که نه به منشأ عادت، بلکه از روی اخلاص و به رضای حق به امور الهی می‌پردازند، در پیشگاه خداوند متعال مأجور بوده و مقام معنویشان ارتقاء می‌یابد. این است که بزرگان فرموده‌اند از جمله بزرگ‌ترین بیماری‌های روانی، بیماری عادت است که متأسفانه اکثر مردم به آن مبتلا هستند.

در بین وظایف مهم سالکین و عارفین الهی، مهم‌ترین وظیفه ارشاد است. اما کسی که به بیماری عادت دچار است، او نمی‌تواند این وظیفه مهم را انجام دهد.

بنابراین فردی که می‌خواهد به ارشاد دیگران بپردازد، اول باید خود ارشاد شود و به کلی از مرض عادت - ولو یک عادت جزئی باشد - رهایی یابد.

توفیق مراتب اعلای ارشاد کسی را سزد که به مراحل کمالی تزکیه و تقوی قدم گذارد و به صفای قلب رسد. ظاهراً به محض ذکر کلمه تزکیه و تقوی، به نظر می‌آید که متقی کسی است که از محرمات بپرهیزد و به واجبات عمل کند و از مکروهات اعراض نماید. در حالی که تقوی و تزکیه مراتبی دارد و کسی می‌تواند به مراتب کمالی آنها نایل آید که علاوه بر عامل بودن به احکام و فرامین الهی، با شداید روبرو شود. چه، صفای قلب انسان بدون مواجهه با مشکلات و استقامت در برابر آنها حاصل نمی‌گردد.

بنابراین طالب مراتب اعلای تزکیه و تقوی و صفای دل، باید آماده تحمل مصائب و مشقات طاقت‌فرسا باشد. البته شداید و مصائب هم انواع و اقسامی دارد، پاره‌ای از آنها مورد نظر عام و خاص است مانند نبرد خونین در جبهه‌های جهاد و یا ابتلاء به امراض جسمانی. اما شداید و مشکلاتی وجود دارد که قابل قیاس با اینها نیست و هر کسی نمی‌تواند به آن شداید و مشکلات باطنی پی برد و دریابد که چه کسی بدان مبتلاست.

محال است که فردی با تعلیم ظاهری بتواند به معانی عالیه کلام الهی برسد. اما پس از طی مرحله مصائب و مشکلات، سالک الهی در اثر حصول کمال تقوی و صفای دل می‌تواند کمال توجه به معانی و مفاهیم معارف حقه نموده و به ادراک حقایق برتر نایل آید، و از ثمرات عالیه آن هم خود و هم طالبین الهی را بهره‌مند گرداند.

آری ارشاد یک منصب باطنی است که به هر کسی نرسد. چه سعادت‌ی بالاتر از این که خداوند متعال چنین منصبی را به سالک شایسته‌ای عطا فرماید. اولیاء خدا از مرام سالکینی که در جهت هموار کردن راه بندگان خدا به سوی کعبه جانان، شب و روز در تلاشند، کمال رضایت داشته و از این تلاش آنان محظوظ و مسرورند. چنان سالکینی در حقیقت محرمان راهنم و این مقام، مرتبه‌ای از مراتب نبوت بوده و اتمام حجت است بر مردم که در پرتو چنان مشاعل فروزان الهی، توشه خود را بگیرند تا به مقصود نایل گردند.

چنین سالکین الهی، ستارگان آسمان حقیقت‌اند که از خورشید آن آسمان، استضاء می‌نمایند. آن پیر طریقت گفت: الهی گریستنی بسیار دارم از حسرت و ناز.

انسان در مقام حسرت می‌گیرد گاهی بهر ناز که نتوانستم مورد ناز و نوازش پروردگار خود قرار گیرم.
حال چیست این حکایت ناز؟ این قدر اشاره باید نمود که قصه‌ای است دراز.

تصرف و مالکیت نفس

بزرگان فرموده‌اند که هادی و راهنمای واقعی باید دارای شرایطی باشد تا مردم از او پیروی کنند، از جمله این که باید «حَافِظاً لِدِينِهِ: حافظ دین خود»، «صَائِناً لِنَفْسِهِ: نگهدارنده نفس خود» و «مُخَالِفاً لِهَوَاهُ: مالک نفس خویش و «مُطِيعاً لِأَمْرِ مَوْلَاهُ: مطیع امر مولای خود» باشد.

مربیان الهی نیز که می‌خواهند به ارشاد دیگران پردازند، در مرتبه‌ای از مراتب باید دارای همان شرایط باشند؛ خصوصاً به این نکته بیشتر توجه نمایند که مالک نفس خویشتن باشند.

حضرت رسول اکرم (ص) فرموده مادام که مالی به دست نرسیده، آن را مال خود بدان. البته در این مقام مقصود از به دست رسیدن مال، تصاحب و قدرت تصرف بر آن است. از این کلام آن بزرگوار، اهل علم و معرفت، عارفان و بزرگان معانی کثیره استخراج می‌نمایند.

مربیان الهی نیز باید بدانند که وقتی مالک نفس خویشند که نفس و آفات و مکاید آن را شناخته و یکایک قوای آن را به تصرف درآورده باشند. در این صورت می‌توانند در مقام هدایت و ارشاد، دیگران را یاری کنند و نظم الهی را در وجود آنان به مقام تحقق رسانند.

بزرگان فرموده‌اند کسی را که معرفت بر نفس، کامل باشد، او می‌داند که نفس قابل اعتماد نیست. لذا آدمی هرگز نباید به نفس خود حسن ظن داشته باشد. حضرات معصومین علیهم‌السلام فرموده‌اند «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُمَسِّي وَلَا يُصْبِحُ إِلَّا وَنَفْسُهُ ظَنُّونٌ عِنْدَهُ: به درستی مؤمن صبح و شب نمی‌کند مگر این که نفسش مورد بدگمانی او باشد». چه این نفس مانند همسایه‌ای خائن است، چنان که انسان همیشه مواظب همسایه خائن است، به نفس خود هم نباید حسن ظن داشته و آبی از آن غفلت کند. همه حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء پیش از هر چیز به مبارزه با نفس امر فرموده‌اند و این نکته مهمی است که باید راهنمایان و راهبران بیش از هر چیز به آن توجه کنند.

از سوی دیگر امر است که نفس، البته نفس مکرمه خود را گرامی بدارید «مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهَوَاتُهُ: کسی که نفس خود را گرامی بدارد، مبارزه با نفس مذمومه برای او آسان می‌گردد». چنین فردی هرگز در پی امور نفسانی حرکت نمی‌کند و آن عطیه الهی را گرامی می‌دارد.

از علایم گرامیداشت آن عطیه الهی، محافظت آن از آلودگی‌ها و زشتی‌ها، سوءظن دایمی به نفس مذمومه خود و عدم غفلت از آن است. حضرت مولای متقیان می‌فرماید: من نفس خود را با دنیا و مافیها و تمام کاینات عوض نمی‌کنم، تنها آن را به خدا می‌دهم و در قبالش او را می‌گیرم. آری همه عارفان برای گرامیداشت نفس خود، از تمام لذایذ درگذشتند، عیش دنیا را فروختند و غم او را خریدند.

لازمه چنین اكرامی، مراقبت است که سالک دائماً مراقب حال خویش باشد، چه یکی از مطهرات باطنی مراقبت است. امر است به مراقبه و محاسبه که اقلأ در شبانه‌روز خود را محاسبه کنید، نفس را محاکمه نمایید و به حساب خود رسیدگی کنید که چه کرده‌اید. جهات مثبت و منفی آن را ملاحظه نموده، اگر مثبت است افزایش دهید و اگر منفی است، به مقام جبران درآیید و آن را تبدیل به مثبت نمایید و در افزایش آن بکوشید. با تفکر و مراقبه و محاسبه روشن می‌شود بسا کاری که سالک به آن مشغول است، عبادت با عظمتی است و نباید آن را رها کند.

اگر این مراقبه و محاسبه و جبران آثار منفی و تبدیل آن به مثبت و افزایش جهات مثبت به طور مدام صورت بگیرد، در حقیقت بسیاری از موانع را از بین می‌برد. آنگاه معلوم می‌گردد آنچه را سالک مانع پیشرفت می‌دانست، بیش از هر علت دیگری راه وصال را برای او هموار می‌گرداند.

سالک الهی در جریان این تلاش و کوشش به این نکته پی می‌برد و اقرار و اعتراف دارد که بعضی دستورات را چنان که شاید و باید رعایت ننموده است. این اقرار و اعتراف بر قصور، بالاترین عبادات است. سیری در کلام بزرگان نمایانگر این است که کسانی که به مقصد و مقصود رسیده‌اند، از این راه رسیده‌اند؛ آنان که به وصال ابدی نایل گشته‌اند، همواره مقرر و معترف بر قصور خود بوده‌اند.

البته اقرار و اعترافی که از دل برآید مستلزم توبه و انابه حقیقی است، نه اقرار و اعتراف صوری و زبانی که ولو هزار بار هم انجام گیرد، نتیجه‌ای در بر ندارد. اقرار و اعتراف قلبی در واقع عالی‌ترین گنجینه‌ای است که عنایت شده و توبه نصوح معلول آن است. یعنی تا سالک حقیقتاً به مقام اقرار و اعتراف برنیاید، نمی‌تواند موفق به توبه واقعی گردد و به اصلاح خود پردازد.

محو سلايق در مقام فناء

يکي از موانعي که در طريق وحدت قلوب و افکار جلب توجه مي‌کند، وجود خصوصيات فردي و سلايق شخصي و تفاوت در ادراکات و شناخت‌ها و برداشت‌ها است، که نمي‌گذارد راهروان راه الهي به وحدت رسند.

بايد دانست که محبت و وحدت در مکتب ربوبي اصل است. البته وحدت بدون طی مراحل محبت حاصل نمي‌شود، جمعي که فاقد محبت باشد، افراد آن نمي‌توانند به وحدت نایل آیند. کمبود اعمال را عشق و محبت جبران مي‌کند، اما کمبود عشق و محبت را اعمال نمي‌تواند جبران نمايد. بالاترين مقام سوز و گداز عشق است، خصوصاً سوز و گداز در مقام اتصال که در شأن آن، خداوند متعال به فرشتگان مي‌فرمايد «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»: من چيزي مي‌دانم که شما نمي‌دانيد».

محبت وادار مي‌کند که انسان حرکات معنوي و اعمال الهي ديگران را استقبال کند و به مقام تشويق و تمجيد و تحسين برآيد، تا تشويق او موجب افزايش مراتب حال معنوي آنان گردد. اهل معرفت وقتي در کسي امتيازات معنوي مشاهده مي‌نمايند، علاوه بر استقبال از او، قلباً هم مسرور مي‌شوند.

عارف واقعي به شکرانه برخورداري از امتيازات والاي الهي از علم و عمل و صفات الهي در وجود خويش، بر خود وظيفه مي‌بيند که اين خصوصيات را در طرف مقابل هم ايجاد و کمبودهاي معنوي او را جبران نمايد. چه، الله تعالي هر نعمتي که به کسي عنایت فرموده، دوست دارد که آثار آن در او مشاهده شود. بزرگان فرموده‌اند خوشا به حال کسي که آثار نعم الهي در او نمايان گردد، چه علم و عمل باشد و چه تزکيه نفس و ساير اوصاف حميده.

يک دستور کلي که مي‌تواند عالم را اداره کند، اين است که انسان هر چيزي را که مورد پسندش باشد براي ديگران نيز بپسندد و آنچه را به خود نمي‌پسندد، به ديگران هم نپسندد؛ اين که اهل ايمان با هم برادرند يعني آنان حقيقتاً در مقام وحدت هستند.

حق و باطل با کمي تفکر روشن است، به شرطي که منيت در فرد وجود نداشته باشد. بايد خودي و منيت از بين برود که بالاترين حجاب در مسير وصال، خود انسان است. وقتي آن خود مجازي کنار رفت و انسان به خود حقيقي، يعني به مقام نيستي رسيد، در آن مقام، ديگر سليقه نقشي ندارد.

سالکين الهي علاوه بر پرهيز از محرمات بايد تفکر کنند که چگونه مراتب تزکيه خود را افزايش دهند تا وحدت در بين آنان تحقق يابد، نه اين که از وحدت

تنها نامی در میان باشد. اگر در جمعی و قومی وحدت حقیقتاً محقق گردد، توان گفت که آنان یک روح در چند قالباند و این امر بدون رفع مانع خودی و منیت امکان‌پذیر نیست.

وحدت ظاهر مهم نیست، اگر ظاهراً هزاران نفر دور هم جمع شوند فایده ندارد، وحدت باید قلبی و معنوی باشد. بدون ایجاد محبت الهی در بین افراد، وحدت تحقق نمی‌یابد، باید همه به همدیگر محبت و علاقه داشته باشند و خیر دیگری را مقدم بر خود شمرده و ایثار کنند، در آن صورت وحدت حقیقی به وجود می‌آید. خدای تبارک و تعالی در بسیاری از آیات قرآن مجید ما را به اتحاد دعوت می‌نماید. چه رونق اسلام و برنامه‌های الهی در اتحاد قلوب مؤمنین است. این که پیشوایان عظام الهی فرموده‌اند که تفکر یک ساعت افضل است از عبادت ثقلین، این تفکر علی‌الخصوص باید در امر اتحاد صورت گیرد. بکوشیم مراتب اتحاد قلبی خود را به حد اعلی برسانیم.

شرط اتحاد حقیقی، وجود عقل و قلب سلیم است و آن نیز بدون عشق و محبت الهی حاصل نگردد. بنابراین سالکینی که خود را برای خدمت در راه خدا وقف و آماده نموده‌اند، باید مدام بر مراتب عشق و محبت خود بیفزایند تا به توفیق حق دارای عقل و قلب سلیم گردند. در این مقام است که به اتحاد و وحدت حقیقی نایل آیند.

نکته دیگر در این مقام، مشاورت با یاران خبیر و صادق است، این امر خداست که حتی حضرت رسول اکرم (ص) با مؤمنین در امور مشورت کنند. در مقام مشورت، یقیناً حاکم و فرمانده حقیقی ذات اقدس احدیت است و نتیجه مشورت الهی هرچه باشد، حکم خدایی است. لذا در جمع اهل ایمان در مشاورت، هرچه به قلب و نظر رسد باید اظهار شود که این لطف خدایی است.

یکی از مصادیق مشورت که زمینه وحدت قلوب را نیز بیشتر فراهم می‌نماید، مباحثه اهل ایمان با یکدیگر در زمینه حقایق است، که در ردیف عبادات و طاعات عظیمه به شمار می‌آید. امر است به بحث الهی زیرا بدون آن رونق اسلام و ترویج احکام و معارف الهیه امکان‌پذیر نیست. البته به آن شرط که بحث به رضای خدا و توأم با اخلاص انجام گیرد، که در آن صورت توفیق حق شامل شده و سرانجام حق را از باطل روشن می‌نماید.

واقعاً لحظاتی از عمر انسان که به توفیق خدا در حضور مردان الهی می‌گذرد، بالاترین عبادات است. اولیاء خدا نیز در موقع دعا وقتی نیاز خود را به درگاه خالق

منان می‌برند، سالکینی را که محبوب درگاه حقند، واسطه و شفیع می‌گیرند. به برکت وجود برخی جوانان پاکدل در محافل تعلیم و تربیت الهی، حتی خداوند متعال نعم خود را نازل می‌کند و بلاها را از مردم آن شهر و دیار دور می‌گرداند.

تعقل و مشورت، حلال مشکلات

بر طبق آیات مقدس الهی و احکام قرآنی، هرگاه فردی به ناحق صدمه یا لطمه‌ای از کسی ببیند، در صورت قدرت بر انتقام می‌تواند مقابله به مثل کند و به همان مقدار به طرف مقابل آسیب رساند، هر چند اولی^۱ عفو است. در این حکم الهی معانی کثیری وجود دارد و لذا نباید تنها معنای ظاهر آن را اختیار نمود.

هر آیه‌ای از آیات قرآن مجید، ظاهری دارد و باطنی تا مرتبه هفتم. مرتبه هفتم را نیز دو معناست: یکی این که امکان دارد از لحاظ عدد و شماره، مراتب خاتمه پذیرد، نه از لحاظ تشریح و توجیه معانی. دیگر این که هفت، کنایه از کثرت است و ممکن است بطون دیگر بلکه بطون لایتناهی داشته باشد.

بنابراین گرچه ظاهر حکم، جواز انتقام و مقابله به مثل را می‌دهد، لکن این حکم در همه موارد صادق نیست. مثلاً اگر فردی به کسی دشنام دهد که به او حدّ تعلّق گیرد، در صورت مقابله به مثل صدمه بالاتری به پاسخ‌دهنده رسیده به او هم باید حدّ زده شود و این سزاوار مؤمن نیست. مگر این که فرد خاطی سزاوار ناسزا باشد که طبق شرع اسلام واجب باشد به او ناسزا گفتن.

سالک الهی باید سیری در زندگی اسوه انسانیت، حضرت رسول اکرم (ص) و اهل بیت ایشان بنماید. اگر در سیره آنان چنین حکم و یا حرکاتی صادر شده، در این صورت امر آنان را تبعیت کند.

در آیات قرآنی بیش از هر چیز امر به تعمق و تفکر و مشورت و نهی از عجله و شتاب و مغلوبیت در مقابل احساسات شده است. بنابراین انسان نباید مغلوب احساسات گردد و در قبال ناسزاگویی دیگری، با عجله و شتاب نسنجیده عکس‌العمل نشان دهد. باید به دقت بررسی کند که این ناسزاگویی او چه لطمه‌ای وارد می‌آورد، که لطمه مال غیر از لطمه جان و لطمه جان غیر از لطمه ناموس و دین است و هر کدام مراتبی دارد.

قدر مسلم این است که در اثر تعمق و تفکر و مشاورت، مشکلات بسیاری حل می‌شود. امروزه اگر صفت تعقل و تفکر در مسلمین نه در مرتبه کمال بلکه حتی در مرتبه متوسط هم می‌بود، و هر کلام یا اقدام ظاهری یا باطنی که از ناحیه مسلمین

صادر می‌گشت، سنجیده و از روی تفکر و تعقل و مشورت صورت می‌پذیرفت، بسیاری از مشکلاتی که لاینحل مانده حل می‌شد. زیرا اغلب مشکلات خانوادگی و اجتماعی از ناحیه مغلوبیت در قبال احساسات است. لذا بزرگان دین به حق فرموده‌اند تفکر یک ساعت برتر است از عبادت هزار سال، چه عدم تفکر ممکن است جامعه‌ای را به ورطه بدبختی اندازد و برعکس، لحظه‌ای تفکر و تصمیم خردمندانه افراد را به سعادت برساند.

عدم تفکر و تعقل و مشورت در موضوعی اگر از سوی طرفین باشد، در این صورت نتیجه روشن است زیرا هر دو مغلوب احساسات شده و مسئولند. اما اگر اقدام هر دو طرف از روی تفکر باشد، کار به سازش و اصلاح منتهی می‌گردد. اگر اقدام یک طرف از روی تفکر و سنجیده باشد ولو صدماتی بر او رسد، در پیشگاه الهی مأجور است. ولی با تدبیر و تعمق می‌توان حتی‌الامکان جلو لطمات را گرفت و یا لااقل از ادامه آن جلوگیری نمود. این امر به خصوص باید در مورد دین مقدس اسلام که محبوب‌ترین و شریف‌ترین امور برای اهل ایمان است، مراعات شود؛ هرچند در اینجا جای حسرت و تأسف بسیار است.

مطالعه تاریخچه زندگی محبوبین الهی نمایانگر این است که آنان در صورت جمع شرایط مبارزه علنی کرده‌اند؛ و اگر به زندان افتاده و یا خانه‌نشین شده‌اند، تسلیم نشده حتی‌الامکان اقداماتی نموده‌اند. البته زمانی حتی سکوت و در زندان ماندن آنان نیز مبارزه است، چه امکان دارد موقعی مبارزه سکوت بالاتر از مبارزه علنی باشد.

سیری در مراحل دین و حقایق اسلام گویای این واقعیت است که در هر عصری همواره شخصیت‌های عالی و افراد برجسته و مؤثری وجود دارند که اثرات عمیق معنوی و انوار الهیه آنان می‌تواند میلیاردها انسان را به سعادت برساند، هرچند معمولاً از آنان استفاده‌ای نمی‌شود!

پس گرچه در هر زمانی حمایت از دین اسلام ضروری است، اما نباید کلامی صادر شود یا اقدامی صورت گیرد که سبب گسیختن اتحاد مسلمین و در نتیجه غلبه کفار گردد. از این‌رو امر است که نوعی اقدام و عمل شود که اتفاق و اتحاد مسلمین به هم نخورد و الا فرقی بسیاری در کمین‌اند که با کسب موقعیت به اهداف باطل خود برسند.

هماهنگ نمودن قوای متعلّم

باید بدانیم سعادت انسان در سعادت دیگران است. هر معلم و مربی باید در سعادت خویش و دیگران بکوشد و بداند که منشأ طبایع و استعدادها و تمایلات، سه چیز است: فطری ذاتی، موروثی، اکتسابی.

وظیفه مربی هماهنگ ساختن این قوا و صفات است. بهترین راه برای تعدیل قوا و زدودن صفات منفی، تقویت اضداد آنهاست. مربی باید در تعلیم و تربیت، هدف الهی داشته باشد و گرنه نتیجه مثبتی نخواهد داد، بلکه تمام اقدامات و زحمات فردی و اجتماعی او ناقص و نازا خواهد ماند.

مربی باید در عین حال که مشغول اصلاح یک قوه یا صفت منفی است، مراقب باشد که صفت یا قوه منفی تازه‌ای بر طالب راه نیابد. باید دانست که صفات و قوای منفی از فقدان و نقصان قوا و صفات مثبت است، به طوری که از عدم علم یا سوء استعمال آن، جهل پدید آید.

یک قوه و صفت مثبت می‌تواند با چند صفت و قوه مثبت در انسان جمع شود. اگر همه قوا و صفات مثبت در حد تعادل و توازن در انسان جمع گردد، درجات تکامل او را نشان می‌دهد. و نیز یک قوه و صفت منفی می‌تواند در انسان با چند صفت و قوه منفی جمع شود، چنین افرادی در طرف نقیض و پایین مردان الهی قرار گرفته‌اند و حیوانات بر ایشان برتری دارند، زیرا ضررهای اینان به جامعه بشریت، بیش از حیوانات درنده است.

یک قوه و صفت مثبت می‌تواند با یک صفت و قوه منفی در انسان جمع گردد، مانند علم که با کبر در انسان جمع شود. در این صورت آن صفت یا قوه منفی بر آن صفت یا قوه مثبت غالب آمده، علاوه بر این که آن را مسموم می‌کند، محصولات آن را هم در راه فساد به کار می‌برد مانند مقداری سم که با آب زندگی بخش جمع شود که چنان آبی، مهلک خواهد بود.

مربی باید بداند که هرگز نمی‌تواند یک صفت یا قوه منفی را با قوه و صفت منفی از بین ببرد، بلکه در این صورت بر مراتب قدرت آن صفات و قوای منفی افزوده می‌گردد.

آری ندانستن این حقایق است که جامعه را مسموم و متزلزل ساخته و مردم را به بیماری‌های مافوق تصور دچار می‌کند. تنها تعلیم و تربیت صحیح که مبنی بر این حقایق علوی ملکوتی باشد، می‌تواند جامعه را از خطرات برهاند.

ای مربیان جامعه اسلامی، وظیفه بسیار بزرگی بر عهده شماست؛ به خدا فردا در پیشگاه الهی مسئولید. این سفارش در حقیقت توصیه و سفارش حق تعالی و محبوبین اوست. معلمین و مربیان الهی بزرگ‌ترین وظیفه را برعهده دارند، زیرا سرنوشت و سعادت آینده ملت و جامعه بسته به متانت و فضایل اخلاقی جوانانی است که به دست تعلیم و تربیت ایشان سپرده‌اند.

مربیان باید بدانند که تنها با تعلیم ظواهر علوم و الفاظ به وظیفه خود عمل نکرده‌اند، بلکه وظیفه اصلی آنان ضمن تعلیم علوم و آداب و رسوم، ریشه‌ورساختن نهال‌های فضایل اخلاقی در دل جوانان است.

تخم این فضایل در دل هر کسی اساساً وجود دارد. این یک ودیعه ربانی است که روح انسانی و آن عروس آسمانی با خود به همراه آورده است. وظیفه مربی این است که راه را برای نشو و نمای این تخم‌های الهی باز نماید، سنگ‌ها و خارهای رذایل را از کنار آنها دفع کند و به آب تعلیم عالیه و نور معرفت آبیاری نماید تا این ودایع آسمانی از زیر خاک نفس بیرون آمده و خود را به هوای روشن و نور حقیقت رسانند و سرسبز و شاداب گردند.

هر مربی به وسیله تعلیم عالیه و بیدار کردن و به کار بردن و به جوش و خروش درآوردن و لطیف‌تر کردن رقایق عالیه انسانی، روح را از نفوذ و تأثیر عالم مادی و امور شهوانی محفوظ می‌دارد. در این صورت تموجات درونی او به تدریج، دیار عالم مادی و امور نفسانی را ترک گفته وارد مراحل علوی و ملکوتی می‌گردد. مربی باید با زمزمه این کلام حقه به گوش جان متعلمین، آنان را از خواب غفلت بیدار کند که:

ای سالکین طریق حق، به یاد آرید آن ودایع و نعمت‌هایی را که خدای تبارک و تعالی در اختیار شما گذاشته است؛ به یاد آرید آن مقام محاسبه را.

ای سالک، باش تا این قبه اخضر فروکشایند و این بساط اَغْبَر درنوردند. عقد پروین تباه کنند، چهره ماه و خورشید سیاه کنند تا این وعده خدا نقد شود «يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ: آن روز که لرزنده بلرزد، و از پی آن لرزه‌ای دگر افتد» و این خبر عیان گردد «قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ: در آن روز دل‌هایی سخت هراسانند».

ای سالک، تغافل امروز، تغابن فرداست. غافل مباش که از تو غافل نیستند. خدای تبارک و تعالی هر آنی ناظر دل ماست. چنان باشیم که شایسته نظر جلال او شویم. این حجابات را با استمداد از حق و به توفیق او برطرف کنیم.

تداوی بعد از تشخیص علت

فاصله میان علت و معلول می‌تواند از یک چشم برهم زدن تا ابد امتداد یابد. تأثیر بعضی علت‌ها فوری و آنی است، یعنی در همان آن تأثیر علت ظاهر شده و معلول به وجود می‌آید. اما تأثیر برخی علت‌ها به فاصله چند دقیقه یا چند ساعت یا چند روز و ماه و سال و قرن، بلکه میلیون‌ها سال ظاهر می‌گردد. این موضوع در طب معلوم و ثابت است و در حوادث طبیعت نیز می‌توان شواهد آن را به آسانی مشاهده کرد.

علت برخی امراض مخفی و پنهان است و چون زمینه مساعد رشد و پرورش برای آنها نبوده، بعد از چندین سال تأثیر خود را ظاهر می‌سازند. تکثیر و توالد بعضی حیوانات در چند ثانیه صورت می‌گیرد، یعنی علت و معلول پشت سر هم پدیدار می‌شوند. در مورد بعضی دیگر از حیوانات، تکثیر و توالد آنها به فاصله چند ساعت یا چند روز یا چند ماه واقع می‌گردد.

در نباتات نیز چنین است، یعنی نشو و نمای آنها از قبیل سبز شدن و شکوفه و میوه دادن در اوقات مختلفی از حیث زمان صورت می‌گیرد، تا آنجا که بعضی درختان هر چند سال یکبار گل و میوه می‌دهند.

تأثیر بعضی مواد در بدن انسان فوری است مانند انواع سموم و مکيفات و مشروبات الکلی. اما تأثیر پاره‌ای دیگر از مواد در بدن، به فاصله چند ساعت یا چند روز و یا چند ماه و سال آشکار می‌شود؛ این موضوع در فن طبابت معلوم و محرز است.

موضوع توارث صفات و امراض و طبایع از اجداد نیز در فن طبابت، مخفی ماندن علت‌ها را به فاصله قرن‌ها ثابت می‌کند. علم هیئت ثابت می‌کند که نور بعضی ستارگان پس از قرن‌ها بلکه میلیون‌ها سال به محیط زمین ما می‌رسد و منشأ آثار می‌شود.

قانون فوق در معنویات و معقولات نیز جاری است، به طوری که بعضی افکار تأثیر خود را بعد از سال‌ها ظاهر می‌سازد. آری ممکن است یک مربی به سبب اندک توجهی، تأثیرات الهیه خود را حتی پس از قرن‌ها ظاهر کند، و برعکس اندک غفلت او تأثیراتش را بعد از قرن‌ها آشکار نماید.

پیدا کردن رابطه علت و معلول، یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین مسائل و وظایف مرد متفکر و دانشمند و محقق و مربی است، همان طور که مهم‌ترین وظیفه طبیب، تشخیص علت مرض است. اما باید اقرار و اعتراف نمود که هنوز بشر به چنان تکاملی

دست نیافته و عقل او به آن مقام بلند علمی نرسیده که بتواند کوه قاف حقایق و اسرار را درک و خزاین آن را تصاحب نماید. زیرا عقل او پابسته زنجیر منطق و فلسفه و حواس است، و خدمات اینها توأم با نقص و خطاست و نتایج‌شان قابل اعتماد کامل نیست.

بنابراین برای کشف حقایق و اسرار بزرگ، بشر نیازمند وحی و الهام است. الهام و وحی کوثر فیض الهی که از منبع ازلای جریان می‌یابد، تشنگان آب زلال معرفت و حقیقت را سیراب می‌کند. آنان نیز به نوبه خود قطراتی چند از آن شراب لایزالی را به کام تشنه‌دلان و پیادگان وادی حقیقت می‌ریزند.

یکی از عواملی که تمدن غرب را با وجود این همه کشفیات و اختراعات حیرت‌انگیز، به سرعت به سوی گرداب سیه‌روزی و درماندگی و فنا می‌کشاند، همین عقیده و فلسفه محدود ماده‌پرستی است که مقام بشر را به درجه حیوانی تنزل می‌دهد، و قانون تکامل جاری در سرتاسر عالم را هیچ می‌شمارد.

علوم ظاهری تنها به ظاهر اهمیت می‌دهد، اما مکتب اسلام علاوه بر آن به باطن اهمیت داده است. چه صرف انجام دستورات به صورت ظاهری و عادت، نوعی پرده غرور است که عقل و فطرت را می‌پوشاند. فطرت انسان همانقدر که به خیر و کمال و عدالت مایل است، از ستم و ستمگری نفرت دارد. تجاوز به حقوق دیگران و ستم‌پیشگی از عوارض نفسانی است که باید مانند بیماری‌های جسمانی، علل آن را از خارج جستجو کرد.

مصلح بصیر الهی مانند طبیب حاذق، موجبات و ریشه‌های انحرافی را پیدا کرده، سپس مشغول علاج می‌گردد. همان‌طور که توجه به حق مبدء خیر و کمال است، توجه به غیر حق نیز منشأ نقص و شر و فساد است.

در اینجا نکته مهمی که باید بیشتر مورد توجه قرار گیرد، رابطه باریک میان علت و معلول است. بدین معنا که معلول شکل منبسط شده‌ای از آثار قدرت و خاصیت علت خود است؛ به عبارت دیگر همه معلولات آثار و خواص علت خود را در بر دارند. تشخیص و تمیز رابطه علت و معلول در میدان مبارزه زندگی، نیروهای خفته انسان را بیدار و آنها را برای کار و فعالیت آماده می‌سازد، و انسان را به شاهراه معرفت و حقیقت راهنمایی می‌کند.

هر عاقلی می‌داند که میان علت و معلول تناسب و توازنی است. مثلاً میان جرم و مجازات، تناسب و توازنی وجود دارد که باید بررسی و معلوم گردد. در پیدا کردن

این نسبت و میزان، تنها رعایت عدالت ظاهری کافی نیست، بلکه تناسب جرم و مجازات باید توأم با حکمت باشد.

در اکثر مجازات‌های بشری نه تنها حکمت نایاب است، که حتی عدالت نیز چندان رعایت نمی‌شود. زیرا در اکثر قوانین مجازات بشری، نجات مجرم از چنگال نیروی محرکه و مؤثره جرم، منظور نشده و لذا عدالتی ناقص و خالی از حکمت است. اما قضاوت‌های الهی در مجازات، نجات مجرم را از دست جرم در نظر می‌گیرد؛ به عبارت دیگر قانون مجازات را در حقیقت برای تربیت مجرم مقرر فرموده است.

بنابراین باید اول علت جرم را پیدا کرد، سپس به قضاوت پرداخت، چنان که طبیب باید اول علت مرض را تشخیص دهد و سپس به تداوی و معالجه پردازد. ممکن است یک علت و مرض در بدن او پنهان و مخفی باشد، یا معلوم گردد که آن علت و مرض سبب نافرمانی او می‌شود. ممکن است یک حالت موروثی سبب انحراف او باشد که نمی‌تواند از تحت نفوذ و سلطه آن درآید. بسا که اخلاق و رفتار غیر معقول پدر و مادر در روحیات و عواطف جوانان تأثیر منفی گذاشته و سبب انحراف آنان شود. یا وضع زندگی و تأمین معاش فرد طوری نامنظم باشد که موجب نافرمانی و سستی و تکاهل در او گردد. امکان دارد عدم استعداد و اقتدار سبب طغیان او باشد، یا تکالیف و وظایف محوله بر او مالا یطاق باشد، و یا مطابق ذوق و علاقه او نبوده، در ذهن او مانند غذایی باشد که با کراهت بخورد و یا به اجبار به او بخوراند.

مربیان حقیقی باید بدانند که مجازات حقیقی یک تداوی روحی است، و مربی باید مجازات و ارشاد خود را بر اساس این حقیقت تعیین کند. مجازات باید مبنی بر اصلاح معایب و نواقص شود و آثار مثبت و مفیدی در بر داشته باشد. در غیر این صورت، زشت‌ترین خیالات در مغز او تولد یافته و حالات منفی او را قوی‌تر و صفات مثبتش را ضعیف‌تر می‌کند.

مربی باید با کمال دقت، توجه جوان را به این نکته جلب نماید و این حقیقت را بر او روشن سازد که هر فکر و خیال و عملی که از انسان سر می‌زند، عاقبت آثار و نتایج خود را ظاهر خواهد ساخت، مانند تخمی که سرانجام روییده و آنچه در جوهر و ذات اوست بروز خواهد داد. چنین تربیت معنوی، جوانان متفکر و فداکار به بار آورده و فرزندان رشید و توانایی برای خدمت به جامعه بشریت آماده می‌سازد. اما امروز با وجود گسترش حیرت‌انگیز علوم و فنون و کشفیات و اختراعات در مهد تمدن کنونی، هنوز اذهان و عقول از پذیرفتن حقایق و اسرار و از جمله اشارات مذکور، خودداری می‌کنند.

با وجود تلاش مداوم و فداکاری‌های عارفین الهی و علمای ربانی در ابلاغ و نشر حقایق، هنوز هم برخی پاره‌ای عادات و رسوم را با پاره‌ای عقاید و اوهام و خرافات آمیخته و به نام دین به کام تشنه نفوس حقیقت‌جویان می‌ریزند؛ به جای مغز حقیقت، قشر و پوستی از آن را به نام حقیقت تقدیم جوانان می‌کنند، زیرا که خود نیز با آن تغذیه شده‌اند.

آنان به دین رنگ تجارت و منافع مادی داده، و آن را وسیله رسیدن به مقاصد و منافع مادی و نفس‌پرستی و تسلط بر جان و مال مردم قرار می‌دهند. اما به توفیق الهی، جوانان بیدار دلی که تحت تعالیم عالیه علمای ربانی هستند، هرگز این اوهام و خرافات را نخواهند پذیرفت.

آری مردان خدا، آن شهسواران میدان حقیقت و معرفت‌اند که دیده دل ایشان با نور علم لدنی بینا گشته و از پس پرده غیب، اسرار و حقایق را می‌بینند و می‌شنوند و به مقام عمل برمی‌آیند. آنانند که می‌توانند جوانان را از تعالیم عالیه برخوردار سازند و به کلام «لَوْ كُشِفَ الْغُطَاءُ: اگر پرده‌ها کنار روند» گویا گردند.

شرایط سائل و مسئول

در مقام تعلیم و تربیت هرچه سائل و مسئول از اتحاد قلبی بیشتری برخوردار باشند، به همان میزان بهتر و سریع‌تر به کیفیت قلبی یکدیگر پی برده و پاسخ منطبق بر نیاز و احتیاج می‌شود.

اتحاد قلبی، توافق خواسته‌ها و آمال قلبی است. از جمله عوامل اتحاد قلبی، **حج و محبت و حسن خلق است.** علت عدم اتحاد قلبی، اسارت در صفات غیر الهی است مانند خودخواهی، خودبینی، منیت، حب دنیا و مقام و اشتها.

مسلماً سؤال، نمایاننده کیفیات قلبی سائل است، ولی مراتب این روشنی به نسبت کیفیت قلب هر کس بوده و برای همگان یکسان نیست. هر کسی نمی‌تواند به مراتب کیفیت قلبی سائل پی ببرد، چه این امر مستلزم امتیازات دیگری است. سائل باید واجد شرایط باشد، اما بسا که سائل واجد شرایط نمی‌باشد، غرض او این نیست که جوابی بشنود که موجب افزایش مراتب علمی و کیفیات الهی او شود. در این صورت، چنین سؤال و جوابی ایجاد اتحاد نمی‌کند. پس وقتی سؤال توأم با اخلاص نیست، الهی نبوده ولو سائل، حسن سؤال داشته باشد.

اما مسئول هر چقدر اطلاعات ظاهری و باطنی و کیفیات الهی او بالاتر باشد، مراتب ادراک او نسبت به حال سائل بیشتر است. ابتدا باید کمال توجه به فرد مسئول شود.

اگر مسئول فردی مادی، خودخواه و خودبین نباشد و در او آرزوی اشتها نبوده و واجد شرایط باشد، یعنی فردی بیدار دل و آگاه و دارای علم ظاهری و باطنی باشد، او حتماً به کیفیت سؤال سائل پی برده و می‌تواند به سؤال جواب دهد.

در قبال سؤالات متعلمین الهی، مربی باید با نیت الهی پاسخ دهد و نظرش این نباشد که آنچه را می‌داند به دیگران تحمیل نماید. اگر سؤال کننده در برابر اظهارات معلم و مربی، ادله و براهینی قانع کننده اقامه کند و مسلم گردد که حق با اوست، در این صورت نه تنها باید معلم و مربی آن را بپذیرد، که حتی باید در مقام قدردانی و به رضای حق و نه به قصد خودنمایی، دست او را هم ببوسد.

در مجموع باید عملکرد معلم و مربی چنان باشد که پایان برنامه توأم با هیچگونه ناراحتی نباشد، و موقع جدا شدن با کمال صمیمیت و رضایت و صداقت باشد تا مراتب دوستی و اتحاد شدت یابد. اما اگر بحث و گفتگو منجر به جدل گردد، فایده‌ای بر آن مترتب نیست و نباید فرصت و مجالی برای ایجاد ناراحتی داده شود، تا متعلمین با حال معنوی و بشاشت روحی، محفل الهی را ترک نمایند.

پاسخ باید مورد تأیید عقل الهی و قرآن و بزرگان باشد و توأم با مهر و محبت ارائه شود. چنین سؤال و جوابی ایجاد توافق قلبی می‌کند که از جمله آثار گوناگون آن، اتحاد است.

اگر سائل و مسئول واجد شرایط نباشند، مثلاً اگر مسئول عالم غیر عامل باشد و یا به سؤال طرف دقت نکند، انتظار اتحاد و اتفاق بین این دو محال است. اما در صورت جمع شرایط، امکان دارد که سائل حتی ندیده به توفیق الهی به عده کثیری از اهل ایمان علاقه‌مند گردد، و اتحاد قلبی با آنان هم بوجود آید.

علت عدم اتحاد قلبی و حتی پیدایش کینه، این است که به سؤال پاسخ مطلوب داده نمی‌شود و سؤال کننده نمی‌تواند پاسخ واقعی خود را دریافت نماید؛ یا در مقابل اصرار سائل، مسئول شرایط لازم را ندارد. لکن اگر سؤال و پاسخ با جمع شرایط باشد، نه تنها کینه و تفرقی به وجود نمی‌آید که سبب توافق قلبی نیز می‌شود.

لازم به یادآوری است که به برخی سؤالات، نه حضرات انبیاء و اوصیاء پاسخ داده‌اند و نه حضرات اولیاء، و البته این عدم پاسخ نیز در مقامی خود یک پاسخ الهی است. انسان الهی، سخن او و سؤال و پاسخ او و عدم پاسخ او همه الهی است، و وقتی با نیت و قلب پاک برای احیاء قلوب و سعادت دیگران سؤالی برایش پیش آید، ممکن است از مقام «وَبِي يَنْطِقُ: به زبان من سخن گوید» کلامی صادر شود و بر سمع دل او رسد که مسلماً چنین پاسخ و کلامی، نورانیت عظیمی دارد. این توفیق بدون درک استاد الهی امکان‌پذیر نیست.

برای سالکین و عارفین الهی برنامه و مسیر و قانون الهی را نشان داده‌اند. نیازی به توضیح نیست که هر کسی به استاد نیاز دارد و گرنه بدون اتصال به درگاه الهی، او گمراه خواهد شد و اهریمنان نیز در کمین‌اند که او را گمراه کنند. بدون تبعیت و بدون ارتباط با استاد، سالک نمی‌تواند به اتحاد قلبی برسد.

حتی اگر کسی قرآن را هم اختیار کند، به تنهایی و بدون استاد، نمی‌تواند به مقصد و مقصود رسد، و این امری است عقلی که قرآن به تنهایی کفایت نمی‌کند. روی زمین از حجت الهی و از استادی که استضاءه و استناره او از صاحب ولایت است، خالی نمی‌ماند. لازمه چنین مقامی مظهریت صفات حق و صفات محبوبین درگاه الهی است. همچنان که ائمه اطهار مهربان‌تر از پدر و مادرند، این استادان الهی هم مظهر همان مهر و محبت‌اند و خیر دیگران را مقدم بر خیر خود دارند. وقتی برای سالکی ثابت شد که حقیقتاً استاد الهی بیش از خود به او علاقمند است، در این صورت چنین معرفت و اطمینانی موجب اتحاد قلبی و پیشرفت کمالی می‌گردد.

رعایت استعدادها در تعلیم حقایق

کلام بزرگان در معنایی کلام حضرات انبیاء و اوصیاء علیهم‌السلام است، و یکی از وظایف مهم علمای ربانی و واصلان و صاحب‌دلان، ابلاغ حقایق است. ابلاغ حقایق باید حتی‌الامکان به همگان صورت گیرد، با این تفاوت که به هر کسی به نسبت مراتب ایمان و عقل و علم و کیفیت شئون قلبی او باشد.

متعلمین مبتدی همه از لحاظ سابقه و آشنایی به حقایق و مراتب علمی و حتی مراتب تقوی و تزکیه و تهذیب یکسان نیستند. از این‌رو بزرگان فرموده‌اند هر کسی که می‌خواهد با فردی به مذاکره بپردازد، یا حقایق را به افرادی ابلاغ نماید،

باید مراتب ظاهری و باطنی آنان را در نظر بگیرد که از لحاظ درک معارف عالیّه الهی در چه پایه‌ای هستند.

آیات قرآن مجید را ظاهری و باطنی است که باید در مقام ابلاغ، مراتب مذکور رعایت شود. ممکن است در مرتبه‌ای ابلاغ برخی معانی قرآنی که در ردیف معانی بطونی است، مناسب و صحیح نبوده بلکه جزو محرّمات باشد. از این‌رو بایست برای اهل ظاهر در مرتبه‌ای و برای اهل علم و صاحب‌دلان در مرتبه‌ای دیگر از حقایق ابلاغ گردد.

بنابراین برای افرادی که استحقاق ندارند، ابلاغ معانی قرآن که در ردیف معانی بطن اول یا دوم باشد، جزو محرّمات است. زیرا چنین ابلاغی نه تنها برای آنان مؤثر نشده و سبب گشایش جهت مثبت در صفحه قلب نگردد، بلکه جهت منفی را تقویت نموده و به جای ارشاد، گمراه شود.

بیان حقایق باطنی و معنوی احکام الهی برای آنان که مورد اعتماد بوده و اهل تفکر و تعقل و نظم و ترتیب الهی هستند، اشکالی ندارد زیرا آنان در واقع از محارم اسرار و محرمان بارگاه قدس به شمار می‌روند. برای طالبانی که از اعمالشان روشن می‌گردد که صاحبان اخلاص بوده و تا حدی مورد اعتمادند، نیز این اظهار بلا اشکال است. اما بهتر است از ظاهریینان، از افرادی که کوتاه‌بین بوده و اهل تفکر و تعقل نیستند، کتمان شود.

بنابراین آنچه از حقایق و اسرار به سالکین می‌رسد، دقیقاً باید مورد بررسی و نظر قرار گیرد که به چه کسانی و تا چه حد مجاز به اظهار آن هستند. این اظهار بر دو گونه است: یکی اظهار و فرمان عمومی است و دیگری حکم و پیام خصوصی و سرّی به فرد یا افراد خاص که سایرین نباید بدان واقف شوند مگر در موقع مناسب آن. لازمه رازداری، شهادت و شجاعت الهی است. فرد شجاع حتماً صاحب جمیع صفات خدایی است. زیرا جوهر صفات الهیه شجاعت است، و در فقدان آن در صفات انسان خللی وجود دارد.

از جمله نکاتی که به غیر از محارم اسرار، نباید دیگران به آن وقوف یابند، شمول فضل و رحمت خاص پروردگار به فرد یا جمعی از اهل ایمان است. در این گونه موارد به نحو دیگری به نسبت علم و معرفت و عقل و کیفیت تعلیماتی که ظاهراً و باطناً افراد دیده‌اند، باید ابلاغ حقایق شود زیرا در این مراتب، ابلاغ جزو واجبات است.

عرفان و فلسفه اسلامی گرچه علم بزرگی است، ولی در میان کتب فلسفی و عرفانی مطالبی وجود دارد که موجب گمراهی است. هم‌چنین عموماً مبتدیان به زبان عرفان واقعی آشنا نیستند، لذا برای آنان خسته‌کننده بوده و سودی در بر ندارد و بسا که موجب سستی آنان گردد. پس اولی^۱ این است که در ارائه مطالب عرفانی و فلسفی و حکمی، مراتب عقلی و علمی و تزکیه و تصفیه قلبی متعلمین در نظر گرفته شود و در قالب ساده‌ای بیان گردد. معلم و مربی نیز علاوه بر این که خود باید به حقایق عرفانی عالم و عامل باشد، لازم است که مورد تأیید استاد الهی قرار گیرد.

در انتخاب کتب مورد مطالعه نیز باید دقت بسیار صورت پذیرد. خصوصاً در مورد دانشمندان خارجی که کتاب‌هایی درباره زندگی حضرت رسول اکرم (ص) می‌نویسند، یا راجع به ردّ مطالب باطله طایفه‌ای، کتبی به رشته تحریر درمی‌آورند، باید بذل توجه و دقت بیشتر شود زیرا امکان دارد در لابلاي موضوعات آنها، مطالبی باشد که موجب انحراف عده‌ای گردد، مثلاً معجزات را انکار نماید.

سالکینی که از ناحیه استاد الهی اجازه تعلیم یافته‌اند، باید دقت بسیار نمایند و بدانند که اندکی غفلت، بسا موجب انحراف عده کثیری گردد. آری مربیان الهی آنانند که حقایق را به رضای الهی به متعلمین مکتب ربوبی تعلیم می‌دهند و به توفیق حق و تعالیم عالیّه بزرگان و تزکیه نفس و تصفیه دل، تصریح و تفسیر آیات را از کلام بزرگان استخراج کرده هر علمی که برای آنان حاصل می‌شود، بدان عالم و عامل می‌گردند.

رهنمونی به خدمت استاد

کلام و تعالیم مربی در مرتبه‌ای از مراتب در تعلیم و تربیت و ارشاد مؤثر است. اگر چه ظاهراً این آثار معلول کمیت، بالاخص کیفیت تعلیم است، ولی نکته‌ای که باید مورد نظر باشد این است که هرچه مراتب تشنگی و تزکیه مربی بیشتر شود، تأثیر معنوی تعالیم نیز بالاتر خواهد بود. اما بسا مربیان و متعلمینی که به علت عدم رعایت این نکات به پرتگاه خذلان درافتاده‌اند.

بنابراین فرد مربی باید چنان واجد شرایط باشد که مراتب و میزان حرکات الهی و تزکیه متعلم را دریابد، تا بتواند رافع و دافع موانع و حجابات ابتدایی او شود. در غیر این صورت متعلم از این تعالیم چنان که باید برخوردار نشده بلکه ممکن است مربی موانع و حجابات دیگری را نیز به وجود آورد.

در صورت اول اگر متعلم به وسیله مربی خدمت استاد رهنمون شود، آن مربی حقیقی و استاد کامل به محض ورود آن متعلم را مورد معاینه خود قرار داده، جنبه‌های مثبت و منفی ابتدایی او را تمیز می‌دهد و حتی‌الامکان در رفع آن حجابات می‌کوشد. در این صورت متعلم می‌تواند تشنه‌وار به سوی استاد حرکت کرده و از دست برانگیخته ساقی الهی «وَسَقِيَهُمْ رَبُّهُمْ» و پروردگارشان به آنان می‌نوشاند» با می‌طهور عشق سرمست گردد.

فردی که از برنامه و محفلی اعراض می‌کند و تمایل خود را به حضور در محفل الهی اعلام می‌دارد، بر اساس دستور اسلام باید حرکت او از روی بینّه و علت اعراضش روشن و مستدلّ باشد. ایرادات و اشکالاتی که به نظر او می‌رسد، باید مورد تأیید عقل سلیم بوده و دریابد که آنها مانع طی منازل طریق حق است. اما آنان که می‌خواهند محضر استاد شرفیاب گردند، ایشان را نیز مراتبی است. بعضی هنوز در طریق حق مرحله‌ای از مراحل سیر و سلوک را طی نکرده‌اند و از ترکیه و رعایت ریاضات و مجاهدات ابتدایی بی‌خبرند و حجابات ظلمانی و نورانی را نشناخته‌اند، در این صورت ممکن است نتوانند تعلیم عالیه استاد را تحمل نمایند. زیرا ذوق اکتساب معانی از ایشان برطرف شده، علاوه بر این که نتوانند امور مثبتی را انجام دهند، بسا که خویشتن را به وادی هلاکت اندازند.

همچنین کسی که آماده نیست با جان و دل و با دلیل منطقی و عقلی و نقلی قدم در صراط مستقیم گذارد، بسا که سستی و انحراف او موجب وارد آمدن لطمات و صدمات بسیار و حتی انحراف عده‌ای دیگر شود. چنان افرادی باید ابتدا به رفع موانع پردازند تا شرایط لازم برای برخورداری از تعلیم عالیه برایشان به وجود آید. امر الهی است که همواره قبل از اقدام به هر کاری، با تفکر و تعقل و دقت در پیرامون آن، تحقیقات و مطالعاتی صورت گیرد تا مشتمل بر خیر کثیر گردد و حتی از ضرر یسیر احتمالی نیز جلوگیری شود.

اما راهروانی که پیش از ورود به حوزه مربیان، مستقیم یا غیر مستقیم، ظاهراً یا باطناً در اخذ تعلیم علویّه با اساتید بی‌ارتباط نبوده‌اند، تشرّف بدون واسطه ایشان به خدمت استاد موجب ارشادشان شده و بر مراتب تشنگی آنان می‌افزاید. به طوری که به اندک تعلیم عالیه استاد، سرمست شراب طهور عشق محبوب ازلی شده و می‌توانند به واسطه اخذ چنین تعلیم به جایی رسند که در مقام مشاهدت «بِیْ بَصَرٍ» به دیده من بنگرد» بر همه چیز بنگرند و از مقام «فَبِیْ يَسْمَعُ» به سمع من بشنود» منشور و فرمان الهی را، حقایق را به سمع دل بشنوند.

استقلال حقیقی در شکوفایی معنوی

بعضی کلمات همانند استقلال گرچه ورد زبان عام و خاص شده، اما در معنی و حقیقت، چنان که باید در آن اندیشه نشده است. شخصی می‌تواند مستقل بوده، استقلال خود را حفظ نماید که نسبت به احکام و اوامر و کیفیت سیر و سلوک، تقریباً غنی باشد و به عبارت دیگر، از لحاظ شکوفایی نیروهای باطنی غنی باشد تا مستقل گردد.

اما بدون سیر در تعالیم عالیه و بدون سیر در حکمت و باطن امور، چگونه می‌توان مستقل بود، و چنین استقلال چه نتایج الهی خواهد داد؟! البته استقلال واقعی انسان هم در مرتبه‌ای از مراتب خواهد بود نه به طور کامل. اگر کسی بخواهد با این همه نقص، کاملاً مستقل باشد، قطعاً به خود ظلم کرده است زیرا امر قرآن و اسلام همواره بر این است که «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا: و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید».

سالک طریق حق و مربی الهی باید نقد خود را بر محک استاد زند؛ آنچه را به استقلال به دست آورده، به محک کلام استاد زند تا در صورت لزوم در اصلاح آن بکوشد. سالک باید در خود مطالعه نماید که تا چه حد در کلام بزرگان سیر کرده و بدان عالم و عامل شده است.

ظاهراً بسیاری از مردم دارای استقلال هستند، ولی اگر یافته‌های خود را به محک کلام استاد زنند، بسا که اندکی مقبول و بسیاری مردود باشد. نگهداری امور مردود را نباید که استقلال شمرد و بر آن اصرار ورزیده و در حفظ آن کوشید. اول باید اصالت هر فکر را با محک کلام استاد الهی سنجید و بعد از تابش انوار حقایق بر دل، آنها را حفظ نمود.

اگر نور عشق الهی بر دل بتابد، آنگاه در مرحله‌ای از مراحل، عشق راهنمای انسان می‌گردد. در این مقام است که پاسخ عقل الهی، همان پاسخ عشق و پاسخ قلب سلیم است، و در مقام نیاز می‌توان به آن قلب سلیم مراجعه کرد و از آن پاسخ الهی گرفت.

مربی الهی باید بداند که در طی این طریق، حفاظت حواس ظاهری از آفات ظاهری و حراست آنها از امور ممنوعه و فعلیتشان نسبت به امور مشروع، موجب تحریک قوه متعلقه باطنی است؛ که در صورت تداوم، تقویت یافته موجب شکوفایی نیروهای جزئی عقل باطنی یا عقل الهی می‌گردد. اگر در ابتدا عقل ظاهری نتایج را ارائه می‌داد، اینک ارائه‌دهنده نتایج علویه، عقل باطنی است.

چنان که حفاظت و مراقبت حواس ظاهری از آفات، سبب ترفیع مراتب مقام عقل باطنی است، حفاظت و مراقبت عقل الهی از آفات به وسیله کمال انقیاد از فرمان حق، نیز موجب رشد شجره طیبه عقلیه و انقطاع آن از ماسوای حق است. این انقطاع می‌تواند به مرتبه‌ای رسد که سالک در حد کمال مجذوب محض جاذبه الوهیت شده، از علوم غیبی و لدنی برخوردار گردد. در این مقام است که حجاب‌ها از افق دل نابود شده و خورشید حقیقت بدون عوایق و موانع بر دل سالک تابان گردد.

تحصیل معارف حقه از اهل بیت

یکی از دستورات مهم اسلامی خصوصاً برای مربیان الهی، تحصیل علم است و در بسیاری از آیات قرآن مجید به آن امر شده است. هر یک از حضرات پیشوایان آسمانی نیز برای تحصیل علم، تشویق و ترغیب بسیار نموده‌اند. البته منظور از امر به تحصیل علم در آیات الهی و فرامین حضرات معصومین^(ع)، نه فقط علوم دینی، که در فرع حتی‌الامکان همه علوم را شامل است. گرچه مسلمانان باید همه علوم را فراگیرند، لکن وظیفه اصلی، تحصیل علوم الهیه است، لذا تحصیل علم الهی فریضه‌ای از فرایض است.

چنان که ترک یکی از واجبات مستوجب مسئولیت در پیشگاه الهی است، با وجود امکان تحصیل علم الهی، ترک آن نیز مسئولیت بزرگی در پیشگاه حق تعالی دارد. تحصیل علوم و معارف حقه بر همه افراد واجب است، منتها هر کس به نسبت امکانات و شرایط خود.

علم الهی را در کدام مکتب باید فراگرفت؟ حضرت باقر^(ع) می‌فرماید: اگر به مشرق و مغرب زمین بروید، علم حقیقی را نمی‌یابید مگر از اهل بیت طاهرين. آری اگر کسی بخواهد از علم الهی در حد کمال برخوردار گردد، باید به مکتب ایشان روی آورد و الا نخواهد توانست از علم الهی بهره‌مند شود.

در هر عصری از اعصار و دوری از ادوار، مکتب الهی اهل بیت طاهرين دایر است. طالب حقیقی باید از خدا مسئلت کند که چنین مکتبی را نصیب او گرداند، و بداند که مسلماً دعای او مقبول پیشگاه الهی است. چه خداوند تبارک و تعالی و حضرات ائمه اطهار^(ع) مدام ما را به این مکتب سوق می‌دهند.

ای سالک طریق حق، ای طالب جمال خدا، اگر به توفیق الهی در چنین مکتبی ثبت نام نمودی و به درک فیض یک عالم و استاد ربانی موفق شدی، بر

توست که در حضور آن نور الهی شرایط را مراعات کنی و گرنه نمی‌توانی چنان که باید و شاید از این مکتب برخوردار شوی.

سالکا! طالب! در حضور پرفیض عالم ربانی، باید خاموشی را اختیار کنی. بدین معنا که با کمال اشتیاق و دقت و علاقه به کلام استاد گوش فراداری، هم به سمع ظاهر و هم به سمع باطن. اگر کمال دقت تنها به وسیله سمع ظاهر حاصل شود و نه از ناحیه سمع باطن، نخواهی توانست از تعلیم عالیه آن استاد الهی برخوردار گردی.

البته سمع ظاهری موظف به استماع اصوات ظاهری است و قادر به استماع اصوات باطنی نمی‌باشد. اصوات باطنی را به سمع باطن می‌توان شنید. اما به وسیله سمع ظاهر، اصوات ظاهری را سمع دل نیز می‌شنود. سمع باطنی علاوه بر استماع اصوات باطنی، در بعضی موارد بدون واسطه سمع ظاهری، اصوات ظاهری را نیز می‌شنود. گاهی سمع ظاهری اصوات بسیار خفیف را ممکن است بشنود، لکن سمع باطنی در بعضی موارد اصوات بسیار خفیف را حتی از مسافت بعید نیز می‌شنود.

ای سالک! خوشا بر حال تو که به سمع ظاهر و باطن کلام استاد ربانی را می‌شنوی، که این مرتبه‌ای از مراتب سعادت است. پس از انجام این وظیفه، بر توست که تعلیم عالیه و علوم حقه را که از او فرامی‌گیری حفظ کنی، که یکی از دستورات مهم اسلامی، توصیه و سفارش اکید به حفظ مطالب علمی است.

گرچه حافظ قرآن، خداوند متعال است و او مسبب‌الاسباب می‌باشد، ولی اگر نبود حفظ طالبانی، این کتاب مقدس آسمانی به ما نمی‌رسید. آری سببی از اسباب مهمه، حفظ علوم الهی است، چه ممکن است زمانی مطالب علمی ثبت شده در این کاغذ پاره‌ها و کتب از بین برود و راه برای برخورداری سالکین از آنها مسدود گردد. چنان که تجربه نشان داده، در هر زمانی کتب و ورق‌پاره‌های علمی را از بین برده‌اند.

حکایتی است مشهور در سرگذشت یکی از دانشمندان که برای تحصیل علم عزم سفر نموده و غربت اختیار می‌کند تا در آنجا علوم الهی را فراگیرد. در موقع برگشت، راهزنان همه مایملک او را از چنگش می‌ربایند. او به رئیس راهزنان شکایت نموده و استدعا می‌کند که کتب و نوشته‌هایش را به او برگردانند و بقیه مال ایشان شود، زیرا که در تحصیل آنها متحمل زحمات فراوان شده است. آن راهزن کلام حکمتی بر زبان می‌راند بدون این که به مضامین اصلی آن آشنا باشد، می‌گوید: علمی که با از بین رفتن این کاغذ پاره‌ها از بین برود، عدمش به ز وجود! از این‌رو

امر است که مطالب حقه را که از استاد الهی می‌رسد، حفظ کنید. اینک بر سالک الهی است که خود انصاف نماید که تا چه اندازه حقایقی را که از ناحیه استاد الهی تعلیم شده، حفظ کرده است.

البته کمال دقت به درس استاد و حفظ علوم حقه سعادت است، ولی این سعادت کامل نمی‌شود مگر این که به مقام عمل منتهی شود. حضرت مولای متقیان علی^(ع) فرمود: علم وابسته به عمل است، علمی که توأم با عمل نباشد، علم نیست. و نیز می‌فرماید: علمی که با عمل همراه نگردد، در بی‌تأثیری با جهل یکسان است.

پس از طی مراتب دقت و حفظ و عمل، باید علوم الهیه را بین اهلش منتشر کرد. لازم نیست که این انتشار توسط ورق‌پاره‌ها و کتب انجام گیرد، بلکه ممکن است شفاهاً و یا کتباً باشد. کسی که علمی را فراگرفته و به رضای خدا آن را به دیگران تعلیم دهد، این عمل او انتشار علم است. البته این تعلیم باید برای اهلش صورت بگیرد، چنان که حضرت رسول اکرم^(ص) می‌فرماید: تعلیم علم به نا اهل مانند دادن شمشیر است به دست کافر تا با مسلمانان بجنگد.

حضرت رسول اکرم^(ص) چنین می‌فرماید: چهار چیز با هر زیرک و عاقلی از امت من همراه است:

اول - کمال دقت به تعالیم عالیه استاد.

دوم - حفظ علوم و معارف الهیه.

سوم - عمل.

چهارم - منتشر کردن علوم الهیه بین اهلش.

آری سعید کامروا چنین فردی است. الهی ترا سوگند به ذات اقدس، به مقربین درگاهت، توفیق خود را از ما سلب مفرما. توفیق درک مکتب ربوبی را به ما عطا فرما تا در آن مکتب به تعالیم عالیه استاد الهی کمال دقت را بنماییم. مطالب علمی را چنان که تو خواهی حفظ کرده و علم ما توأم با عمل باشد، و بعد از اخذ علم و عمل به آن، حقایق را بین طالبین حقیقی منتشر سازیم.

الهی! آن توفیق را از تو خواستاریم که ما را در دنیا و عقبی در ردیف علمای الهی و ربانی محسوب داری. آن توفیق ده که علاوه بر هدایت خود، سبب هدایت و ارشاد و سعادت دیگران شویم.

بزرگان چنین فرموده‌اند: اگر کسی چیزی به مردم یاد دهد که موجب ارشاد آنان شود، بر اوست پاداش هر که به آن عمل کند، و کم نشود از پاداش ایشان

چیزی. برعکس کسی که چیزی را یاد بدهد که سبب گمراهی دیگران گردد، بر اوست گناه هر که به آن عمل کند و کم نشود از گناهان ایشان چیزی. اسلام توصیه می‌کند به جستجوی علماء و حکماء و استفاده از محضر آنان، و سپس استفاده رساندن به دیگران. حضرت رسول اکرم (ص) می‌فرماید: ای سالکین طریق حق، ای طالبین سعادت حقه! آنچه را نمی‌دانید از علمای ربانی پرسید، با حکماء مخاطبه کنید و با فقرا همنشین شوید.

این سعادت نصیب هر کسی نمی‌گردد که موفق به درک فیض عالم ربانی و استاد الهی شود که فرموده‌اند: هر که در حضور عالم ربانی و اولیاء خدا بنشیند، مقابل است با هزار سال عبادت؛ و کسی که نظر کند به جمال عالم ربانی و مردان الهی، مانند کسی است که یک سال و بلکه هزار سال معتکف باشد در بیت الله الحرام؛ و نیز زیارت عالم ربانی و اولیاء حق بالاتر است از هفتاد مرتبه طواف به دور خانه خدا، و برابر است با هفتاد حج و عمره مقبول و مبرور.

این که حضرت رسول اکرم (ص) می‌فرماید: علماء را دریابید، با ایشان مخاطبه کنید و با فقرا همنشین شوید، باید دانست که فقرا و ایتام انواع و اقسامی دارند: برخی فقرا فقرشان نسبت به امکانات مالی است و بعضی نسبت به امکانات علمی. از کلام آن بزرگوار معلوم می‌گردد بعد از برخورداری از محضر علماء و حکماء باید از این علم به دیگران استفاده رسانید. یتیم و فقیر حقیقی کسی است که فقر او نسبت به علوم الهیه باشد. ما موظف هستیم که حتی‌الامکان از فقرا دستگیری کنیم، چه از جهت امکانات مادی باشد و چه معنوی.

به سبب علم است که انسان، هم خود به سعادت جاودانی می‌رسد و هم دیگران را به سعادت می‌رساند. علاوه بر آن، علم اثرات الهیه عمیقی در اموات دارد و از علم عالم ربانی در هر آنی بهره‌ای به ایشان می‌رسد.

حضرت رسول اکرم (ص) چنین فرمود: حضرت عیسی (ع) روزی از کنار قبری می‌گذشت، در عالم باطن دید که صاحب قبر را عذاب می‌کنند. پس از یک سال این بزرگوار باز از کنار همان قبر گذشت، لکن دید که دیگر او را عذاب نمی‌کنند. عرض کرد پروردگارا سال پیش که از کنار این قبر می‌گذشتم، صاحب آن را عذاب می‌کردند، لکن امسال می‌بینم که عذاب نمی‌کنند. وحی نازل شد ای عیسی! جوانی از او به وجود آمده که راه را هموار می‌کند، از فقرا دستگیری می‌کند و به آنان جای می‌دهد. آری آنان که بصیرتشان در حد کمال است، اموری را می‌بینند که دیگران ادراک نمی‌کنند.

سالک حقیقی، عالم راستین، راه را برای دیگران هموار می‌کند و فرزندان معنوی می‌پرورد، نه این که موانعی ایجاد کند. حضرت رسول اکرم (ص) فرمود: بالاترین میراث انسان، اولاد صالح است. خوشا به حال کسی که چنین میراثی از خود به یادگار گذارد. سالکینی که تحت تعلیم عالم ربانی واقع شده‌اند و به وسیله تعلیم عالیه هدایت می‌یابند، آنان میراث الهی اویند که از خود به یادگار می‌گذارد.

نعمت عظمای اولاد صالح را هر یک از حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء از پیشگاه خالق رحمان خواستار شده‌اند. حضرت زکریا (ع) عرض می‌کند که الهی «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثْ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» ای خدای رحمان از نزد خود مرا فرزندی هبه فرما که ولی امر دین تو باشد، میراثی باشد برای من و برای آل یعقوب و الهی او را پسندیده بگردان». آن محبوب الهی چنین فرزندی صالحی را از پیشگاه الهی مسئلت می‌کند. کسی که موفق شود چنین میراث‌های الهی از خود به یادگار گذارد، چه سعادت عظمایی نصیب او شده است.

نکاتی برجسته از وظایف مربیان

- ۱- سعی کنید مصداق «وَإِنَّكَ لَعَلِي خُلِقَ عَظِيمٌ: و راستی که تو را خویی والاست» باشید.
- ۲- در اخذ تعلیم عالیه از این آیه شریفه جبروتی بکوشید و بدانید که خلق عظیم، معلول تفکر و تعقل الهی است.
- ۳- دل‌ها را با مهر و محبت صید کنید.
- ۴- در پاسخ سائلین تعجیل ننمایید و بکوشید پاسخی الهی دهید، و قبل از اظهار هر پاسخی آن را به محک قرآن و کلام استاد الهی زنید.
- ۵- بهتر است کلام «قُلْ وَ دَلَّ: کوتاه و رسا» باشد و بسیار امر شده که از طول کلام اجتناب کنید.
- ۶- مطالب خلاصه و گزیده باشد و بار معنوی آن بر بار علمی آن غالب باشد.
- ۷- از تندخویی و خشم بپرهیزید، سخن اندیشیده باید گفت.
- ۸- در حال اعتدال و آرامش دل سخن گویند، و در حال تمایل دل به افراط و تفریط سخن نگویید.
- ۹- در حال انبساط پاسخ دهید و تا می‌توانید در حال انقباض از دادن پاسخ اجتناب ورزید.

- ۱۰- دقت و احتیاط را رعایت نمایید، مبدا در تقریر و تحریر راه افراط یا تفریط رفته پندارید که ارشاد می‌کنید، در حالی که او را بر لبه پرتگاه سوق می‌دهید.
- ۱۱- بکوشید تا خویشتن را از تشتت خاطر برهانید و با جمعیت خاطر سخن گوید.
- ۱۲- هرگز از ارشاد و ملاطفت خسته نشوید، که این خستگی عاقبت وخیمی در بر دارد.
- ۱۳- کمال دقت کنید که آنچه از تقریر و تحریر عرضه می‌دارید، خویشتن بدان عالم و عامل شوید.
- ۱۴- در تعلیم و تعلّم بکوشید تا مراتب زیبایی دل شما به کمال رسد و با حسن مطلق اتصال یابد.
- ۱۵- تنها متکی به علم و افکار خود نباشید، در این مسیر از علم و افکار عارفان استمداد طلبید.
- ۱۶- اگر می‌خواهید مراحل و منازل طریق وصال را طی کنید و دیگران را نیز همراه خویش سازید، باید خود فردی مجاهد و مبارز بوده و با سلاح‌های الهی مسلح شوید، تا دریابید که چگونه با بیگانگان و اهریمنان که مانع راهند، مبارزه کنید و آنان را از بین ببرید.
- ۱۷- در این راه باید صبر و شکیبایی را پیشه خود سازید «فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا: پس صبر کن صبری نیکو»، که پیشوایان ما در قبال آن همه ناملایمات و ناگواری‌ها و شکنجه‌ها صبر کردند.
- حضرت اشرف کاینات، آن مقتدای انسانیت، با خلق عظیم توانست اعراب وحشی و بدوی را به صراط مستقیم هدایت کند؛ به طوری که از میان آنان دانشمندان بزرگی برخاستند و عده کثیری به وسیله آنان ارشاد شدند.

فصل پنجم

مخرفین و بازماندگان

کسین گادهای مهیب دشمن

علل انحراف

آثار شوم انحراف

اولیاء خدا ناظرین بر اعمال

عوامل نجات بخش

ضرورت استمداد از استاد الهی

منحرفین و بازماندگان

الف - کمینگاه‌های مهیب دشمن

نگرانی از عاقبت امر

سفرای الهی، حضرات انبیاء، اوصیاء، اولیاء، عرفاء، حکماء و علماء هر یک سخنی درباره سعادت بیان فرموده‌اند. اگرچه سخنان آنان در این زمینه از لحاظ الفاظ مختلف است، لکن از لحاظ معنی یکسان بوده و جوهر و چکیده آن معانی، عبارت است از خیر عاقبت. یعنی سعادت واقعی برای انسان عاقبت به خیری است، بنابراین مهم‌ترین دعا به درگاه ربوبیت این است که الهی عاقبت ما را خیر گردان. از جمله علومی که در پیشگاه احدیت بوده و بشر به آن آشنایی چندانی ندارد، علم غیب است. قرآن صراحتاً می‌فرماید که علم غیب مختص به خداوند تبارک و تعالی است و کسی غیب نمی‌داند، مگر این که در برخی موارد به مصلحتی خدا بر او معلوم گرداند.

سیری در تاریخچه زندگی و کلام سفرای الهی و حضرات اوصیاء علیهم‌السلام، نمایانگر این است که آن محبوبین الهی در مقام راز و نیاز در مورد عاقبت خویش اظهار عدم اطمینان می‌کنند. حضرت رسول اکرم (ص) و حضرت مولای متقیان با آن عظمت، می‌نالند که الهی اگر ما را گرفتار آتش نمایی، چه کسی ما را نجات خواهد داد؟ همچنین در زندگی‌نامه حضرت زهرا (س) ملاحظه می‌شود که از عاقبت امر خود نگران بوده و می‌فرماید یا علی پس از دفن من، مرا فراموش مکن؛ مناجات‌های حضرت سجاد (ع) نمونه بارز دیگری از این امر است.

البته در مرتبه‌ای از مراتب، این تعالیم عالیه‌ای برای طالبان است. بدین معنی که هیچ کس نباید اعتماد و اطمینان کامل به عاقبت به خیری خود داشته باشد. زیرا خصم بزرگ - شیطان دون و نفس اماره - همواره در کمین بوده می‌خواهد سالک طریق حق را به پرتگاه خذلان بیندازد.

امر است که دیگران را به دیده حقارت ننگرید. اهل وصال و معرفت، خود را برتر نمی‌بینند و می‌فرمایند که به دیگری به دیده حقارت منگرید، نمی‌دانیم پایان کار چه خواهد بود، شاید عاقبت امر او بهتر شود.

شیطان، این خصم بزرگ در حال افراد بسیاری اثر گذاشته است. او چنان قوی است که در حضرت آدم و یونس و زکریا و یعقوب و ایوب و یوسف اثر گذاشته؛ او عابدان و زاهدان با سابقه‌ای را به سوء عاقبت گرفتار کرده است. خود شیطان، هزاران ملائکه را مرشد و راهنما بوده است! انکار نمی‌توان کرد که او در پایه‌ای بلند و والا بوده، حتی خبر می‌آورد که از بین ملائکه یکی رانده خواهد شد. همه ملایک نگران بودند تا این که در نتیجه کبر و غرور و حسد، خود از مردودین گردید.

بسیاری از منحرفین در اثر تفکر، از حسد و خودخواهی‌های یافته، عاقبت به خیر گردیدند. حرّ در واقعه عاشورا اولین کسی بود که راه را بر حضرت سیدالشهداء بست، ولی پس از آن ماجرا تفکری کرد و مصمم شد که جانش را در راه آن بزرگوار فدا کند. حساب انسان پاک باشد، دیگران هرچه می‌خواهند بگویند؛ استقبال مردم و عزت دنیا مهم نیست، چه اینها همگی تمام‌شدنی است.

تفرقه‌افکنی آرزوی خصم بزرگ

حملات شیطان غالباً به افرادی است که مراحل تکامل و طریق حق را طی می‌کنند. افرادی که از طریق حق و تکامل اعراض کرده و منحرف شده‌اند، شیطان به آنان توجهی ندارد. حملات شیطانی غالباً به حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء است. هرچه مراتب معنوی فردی بالاتر باشد، حملات بر او شدیدتر است. اما وقتی تزکیه نفس کسی به اعلی درجه رسد، گرچه شیطان حمله خود را به او قطع نمی‌کند ولی مسلماً نمی‌تواند بر چنین فردی تسلط یابد.

این خصم بزرگ، آرزوها و اهدافش بسیار و مهم‌ترین آن، تلاش برای ایجاد تفرقه در بین مسلمانان و طالبین حق است. چه او می‌داند که سیادت و سعادت و پیروزی نهایی مسلمین و مؤمنین، در اتحاد قلبی است.

آری در اثر تفرقه، سیادت و سعادت مسلمانان از بین رفته و مغلوب دشمن می‌گردند. البته هر اتحاد قلبی نمی‌تواند وسیله موفقیت معنوی باشد. بسا طوایف زیادی که از جاده حقیقت منحرف بوده اما موفق به اتحاد قلبی شوند، چنان که امروزه اباطیل اتحاد قلبی دارند ولی نمی‌توانند به هدف اصلی نایل گردند.

اتحاد قلبی سبب موفقیت می‌شود که دارای ایمان و تزکیه نفس باشند. اگر ما واقعاً خواهان سعادت و سیادت و غلبه بر دشمن هستیم، باید به تزکیه نفس پرداخته و قلباً متحد گردیم. بدین علت، خداوند تبارک و تعالی در قرآن مجید از مؤمنین عهد و پیمان می‌گیرد و آنان هم با خدا عهد و پیمان می‌بندند. اتصالاً خدای تبارک و تعالی در آیات متعددی یادآوری می‌فرماید که به عهد و پیمانی که با خدا بستید وفادار باشید، و بدانید که از این عهد و پیمان سؤال کرده خواهید شد. **بزرگان فرموده‌اند که تمرکز قوای جسمی و روحی، بالاخص به یک نقطه معنوی، نیروی عجیبی ایجاد می‌کند، و تنها با این نیروی الهی می‌توان به کمال موفقیت رسید.** ممکن است زمانی انسان از اتحاد قلبی اعراض نماید و گام در وادی تفرقه نهد و موفقیت ظاهری و کذایی هم به او دست دهد؛ و یا نیروی را ضعیف ببیند و به نیروی قوی متمایل شود و از این طریق عزت و موفقیت مادی او فزونی یابد، اما این‌ها همه اموری بی‌اساس و آرزویی شیطانی است.

پس جز با سپر و سلاح اتحاد و اتفاق معنوی، موفقیت امکان‌پذیر نبوده و نمی‌توان شاهد پیروزی را به دست آورد و به مقام رفیع عظمت رسید. امر است به جمعیت خاطر و اتحاد قلوب، زیرا تششت فکری نه تنها دردی را درمان نمی‌کند، بلکه موجب تشدید وخامت و حتی سقوط است.

از جمله حملات شیطان این است که بذر تفرقه بپاشد و انسان را وادار به تفرقه‌اندازی کند، پذیرش این امر در حکم باز کردن جبهه برای دشمن است. اما دعوت بزرگان همواره به اتحاد قلبی و احتراز از تفرقه است، تذکر و عتاب بزرگان از روی محبت الهی و به جهت جلوگیری از تفرق و تششت است. آری اظهار محبت را باید از ناحیه بزرگان تشخیص داد.

اسلام برای ایجاد توافق و هماهنگی نه تنها مسلمین را برادر و اعضای یک پیکر معرفی فرموده، بلکه بالاتر از آن مؤمنین را چنان تربیت می‌کند که به مقام ایثار رسیده و خیر و منافع دیگران را بر خود مقدم می‌دارند.

موفقیت نهایی و محیرالعقول مسلمین صدر اسلام، که با کمی عده در مدت کوتاهی توانستند قیصره را از سریر امپراطوری ساقط کنند، در اثر اتحاد قلبی بود. این است که اجانب در هر عصر و به خصوص امروزه از هر سو در تلاش‌اند که بین مسلمین تفرقه ایجاد نمایند. فردی که درصدد است بین مؤمنین و سالکین الهی تفرقه بیندازد، در حقیقت او خواهان آن است که دنیا را به تفرقه کشاند!

حضرت رسول اکرم (ص) موقعی که چراغ عمر پرنور و پرحادثه وجود مبارکش می‌خواست به خاموشی گراید - البته عمر بزرگان همواره پرحادثه است - در آن حال توصیه به اتحاد مؤمنین با همدیگر فرمود. حتی در آن روزهای آخر در حال استیلای بیماری و تب، فرمود که مرا به مسجد ببرید. دست مبارک آن بزرگوار را گرفته و به مسجد بردند، در آن حال به منبر تشریف برده و فرمودند: ای مؤمنین با یکدیگر اتحاد داشته باشید که خدا از شما پیمان گرفته است. چه اگر واقعاً اتحاد و اتفاق قلبی باشد و اهل ایمان به آن پیمان الهی وفادار بمانند، موفقیت‌های بزرگی نصیب آنان خواهد شد.

بر یکایک سالکین طریق حق فرض است که مدام به آن عهد و پیمان الهی متذکر شوند و با بررسی دقیق، دریابند که تا چه حد به آن وفادار بوده‌اند. باید به مقام تجدید عهد و پیمان برآیند، زیرا که سعادت خود و دیگران منوط به این امر مهم الهی است.

بدعت، گناه نابخشودنی

مسئولیت هر کسی در پیشگاه الهی به نسبت مراتب عقلی و امکانات تعلیمی و تربیتی اوست. پس فردی که از این مراتب و امکانات بیشتر برخوردار است، در پیشگاه حق مسئولیتش بالاتر است. حضرات انبیاء و اوصیاء مسئولیتشان در پیشگاه الهی از همه بالاتر است، زیرا از مراتب عقلی و امکانات تعلیمی و تربیتی در حد اعلی برخوردار بودند. به طوری که بنا به آیات قرآن، حتی به محض ارتکاب به ترک اولایی، به شدت مورد مؤاخذه پروردگار متعال قرار می‌گرفتند.

افرادی که از مراتب عقلی و امکانات تعلیمی و تربیتی در حداقل بهره‌مندند و به آن معنا شرایط در آنان جمع نیست، مسئولیت آنان در پیشگاه الهی همانند حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء نمی‌باشد.

سالکین الهی موظف و مکلفند که همه اقداماتشان، نه به خاطر کسب امکانات مادی و جلب رضای مردم، که به خاطر حق و رضای او باشد. آنان در مبارزه با بدعت‌ها باید عده کثیری را که تابع ادله منطقیه و براهین حکمیه و عقلیه نبوده و بی‌خبرند، تا حد امکان آگاه نموده و متذکر گردند که مقصود از همه این اقدامات الهی، ارشاد و نجات است اما باید اول ارشاد را از خود شروع کنند و به وظایف و تکالیف خود آشنا گردند، در غیر این صورت چنان که باید و شاید نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود.

واصلین و کاملینی که خیر عاقبت نصیب آنان گشته، مسلماً در قبال برخورداری از مراتب عقلی و امکانات تعلیمی، صاحبان عمل و تقوی بودند و گرنه موفق به سعادت ابدی نمی‌شدند. البته واصلین و کاملین از همان مراتب عقلی و امکانات تعلیمی برخوردار بودند که یک سالک الهی برخوردار است، با این تفاوت که آنان تا پایان عمر ملبس به لباس تقوی شدند و الا تنزل و یا سقوط می‌کردند.

آری، ممکن است مراتب تعلیم و آمادگی سالکی به آنجا رسد که حتی به مقام رهبریت نیز مفتخر شود، ولی در اثر غفلت منحرف و به بیماری شدیدی مبتلا گردد، چنان بیماری که پیغام‌های الهیه در او مؤثر نشده و در بحر نفسانیت مستغرق گردد و همه احکام و قوانین را فراموش کرده و زیر پا نهد!

اگر سالکین طریق حق سیری در تاریخچه زندگی مشاهیر کنند، می‌بینند که خیلی از بزرگانی که سرنگون شده‌اند، هیچ از دلشان خطور نمی‌کرد که روزی ساقط شوند. مقام معنوی خلفا زمانی در اوج بود هرچند پاره‌ای تهمت‌ها و افتراها مطرح شده که آنان از اول این عیب را داشتند ولی در پایان عمر مغلوب نفس اماره و شیاطین شدند، به طوری که تمام تأکیدات و توصیه‌های حضرت نبی اکرم (ص) را زیر پا گذاشتند.

اهل معرفت می‌دانند فردی که بدعت گذاشته، مرتکب گناه بزرگی گشته که علاوه بر جرم خود، گناه افراد دیگری هم که به آن مبتلا می‌شوند در نامه اعمال او ثبت می‌گردد. حتی پس از رفتن او از دنیا هر کسی که گناهی را به واسطه آن بدعت مرتکب شود، شخص بدعت‌گزار در گناهان آنان سهیم است. برعکس، صاحبان عمل خیر و الهی که وسیله ارشاد دیگران می‌شوند، در اعمال خیر آنان سهیم هستند.

خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: افراد گناهکار علاوه بر حمل بار گناهان خود، بار گناهان افرادی را که گمراه کرده‌اند نیز، حمل می‌کنند و چه بد باری است! و نیز می‌فرماید: «وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ: آنچه را از قبل فرستاده و بعد از خود بدعت گذاشته، آثار آن را در نامه عملش ثبت و ضبط می‌کنیم»؛ هرچه آنان گناه کنند، مراتب عذاب او افزایش می‌یابد. «يُنَبِّئُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَآخَرَ: در آن روز به انسان خبر داده می‌شود به آنچه از پیش و پس فرستاده»، چه مثبت باشد و چه منفی.

آری، خداوند متعال هر گناهی را می‌بخشد جز بدعت. بدعت قابل عفو نیست، مخصوصاً برای کسی که از دنیا برود و بدعت او در دنیا باقی بماند! مگر این که به

توفیق الهی در زمان حیاتش آن را ریشه‌کن کند. چه، معاصی انواع و اقسام دارد. پاره‌ای از گناهان مضرات و خساراتش متوجه خود انسان است، و پاره‌ای سبب انحراف دیگران هم می‌شود. از این‌رو فرموده‌اند: گناه نکنید و اگر وقتی مغلوب نفس و شیاطین شدید، اقلأً گناهی را مرتکب شوید که با رفتن شما از دنیا، آن گناه نیز برود و به دیگران سرایت نکند و آنان را به گناه وادار ننماید، و البته این جز با مراقبه و محاسبه ممکن نیست.

از مهمترین وظایف سالک الهی، مراقبه و محاسبه است. اما متأسفانه برخی به این علوم حقه واقعی ننهاده‌اند، در حالی که این حقایق جزو اصول بوده و مادامی که سایر مطالب با این اصول توأم نگردد، نمی‌تواند وسیله ارشاد باشد.

از جمله دعاهایی که در پیشگاه الهی مقبول نیست، این است که کسی از خدا بخواهد که او را امتحان نکند. چه خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ای مردم گمان می‌کنید که شما امتحان نمی‌شوید، و بدون امتحان به سعادت خواهید رسید؟ چه خیال واهی و عشی! همان‌طور که پیشینیان امتحان شدند، آیندگان نیز امتحان خواهند شد. اما باید دانست که امتحان الهی نه فقط در قبال شداید و مصائب، که در قبال نعم مختلف است، حتی با مقامات دنیوی و امکانات و نعمت‌های ظاهری و باطنی.

ای افرادی که در ترمیم و تعمیر و مرمت ساختمان‌ها و قصرهای ظاهری و نظم آنها فعالیت می‌کنید، مدتی هم در آبادی قصرهای باطنی و تعمیر و ترمیم دل‌های شکسته بکوشید، که سعادت جاودانی در انتظار چنین مردان الهی است. اتصالاً قرآن مجید انسان را به تفکر و تعمق دعوت می‌نماید، زیرا در این دنیای پرحادثه، عقل دوراندیش و دیده‌دوربین و گوش شنوا لازم است و انسان بدون تفکر و تعمق به سلامت به هدف نمی‌رسد.

سالک طریق حق باید بداند که اعمال غیر الهی، موجب تضعیف مراتب بصیرت دیده دل و شنوایی گوش دل است و لازمه عبور از طوفان‌های حوادث ظاهری و باطنی و نجات و عاقبت به خیری، تقویت حواس باطنی و قلبی است «اللَّهُمَّ اجْعَلْ عَوَاقِبَ أُمُورِنَا خَيْرًا».

خطر عظیم غلو در مقام

صفحات تاریخ مشحون است از سالکین بسیاری که از صراط مستقیم منحرف شده‌اند. لذا سالک طریق حق باید مدام از شر نفس و شیطان به خدا پناهنده شود، تا او را از شر این دشمنان قوی‌پنجه محفوظ دارد.

بزرگان فرموده‌اند: آیا می‌خواهی بدانی که بزرگ‌ترین دشمن تو کیست؟ آن دشمن قوی‌پنجه در وجود تو به نام نفس اماره پنهان است. بسیاری از سالکین طریق حق بعد از ریاضات و مجاهدات بسیار در اثر اغوای این خصم بزرگ از طریق مستقیم الهی، منحرف گردیده‌اند.

آری، مؤسس یکی از سلسله‌های مشهور باطله، روزی سالک طریق حق بود و از استادی کسب فیض می‌نمود، لکن در اثر اغوای خصم بزرگ، نفس اماره، از صراط مستقیم منحرف گردید. کار به مقامی رسید که مدعی شد که مبشر حضرت مولی است! کم‌کم در اثر اغوای شیطان و حمله نفس اماره به این قناعت ننمود. شیاطین از هر جا سوی او شتافتند که ای مرد پاکدل چرا خود را در پس پرده پنهان می‌داری؟! مقام تو بالاتر از این است، ما مقامات ترا در خواب مشاهده کرده‌ایم، ترا در روضه رضوان و بهشت و ملکوت اعلی و عرش معلی دیده‌ایم، مقام باطنی و حقیقت خود را اظهار نما! آن شقی، فریب این وساوس را خورده اظهار نمود که من تا حال مقام خود را پنهان می‌داشتم، حقیقت این است که من، مولای زمان هستم! اما به این حد هم اکتفا نکرد و سرانجام ادعا کرد که او خالق کاینات است! و در آثار مُضَلَّه‌اش از جمله در دو کتاب کذایی خود صراحتاً ادعای خدایی خود را بیان کرده است. مسلماً او جزو آن عده‌ای است که در اثر اغوای شیطان، در مقام خود غلو کرده و اهل آتش‌اند.

آری، باید نه در مقام خویش غلو کرد و نه در مقام دیگران؛ چنان که عده‌ای در مقام حضرت مولی‌الموالی غلو کرده، مقام آن بزرگوار را بالاتر از مقام حضرت رسول اکرم (ص) دانستند؛ حتی عده‌ای نیز اظهار کردند که علی (ع) خالق کاینات است!

در کتاب مقدس نهج‌البلاغه آمده که وقتی حضرت مولای متقیان وارد شهری شد، عده کثیری به استقبال آن حضرت شتافته در تعظیم ایشان به حد رکوع خم شدند. آن بزرگوار آنان را از این عمل نهی کرده و متذکر شدند که رکوع و سجود مخصوص خداوند متعال است. گرچه وهم و فهم از درک مقام معنوی آن مولی قاصر است، اما با این همه اگر کسی معتقد شود که مقام ایشان بالاتر از مقام حضرت

رسول اکرم (ص) است، یا مقام الوهیت را به آن بزرگوار نسبت دهد، مسلم که او اهل آتش است.

خودپسندی و خودستایی یکی از صفات ذمیمه و نتیجه اغوای نفس و شیطان است، و به ندرت اتفاق افتاده که حضرات انبیاء و اوصیاء برای نشان دادن امتیازات مکتب الهی دین و اتمام حجت، به مقام تعریف از خود برآیند.

غلو و مبالغه در مقام خود و دیگران، علتی است برای توهین و خرد کردن مقام معنوی بزرگان، لکن خداوند متعال حافظ پاکدلان است. ممکن است مقام فرد مقدسی معلوم نگردد، لکن آفتاب درخشان همیشه زیر ابر نمی ماند و سرانجام، روزی ابرهای سیه فام برطرف شده و با نور خود عالمیان را منور خواهد کرد.

یکی از وظایف و تکالیف مهم سالک الهی این است که اگر کسی در مقام او مبالغه نماید، سکوت اختیار نکرده و از مدح او مشعوف نگردد، بلکه باید صراحتاً به مقام اعتراض و احتراز درآید. بنگریم به مناجات حضرت سجاد (ع) که در این مقام از «چندان که مقام معنوی من در پیش مردم بالاتر گردد، همان مقدار مقام خویش را پست تر بینم؛ و بر عزت ظاهری من میفزایم مگر این به همان اندازه مرا در نزد خودم خوار و ذلیل گردانی: وَ لَا تَرْفَعْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً إِلَّا حَطَطْتُني عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا وَ لَا تُحَدِّثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا إِلَّا أَحَدَّثْتَ لِي ذِلَّةً بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بِقَدَرِهَا».

الهی، در دل ما چراغ تقوی و معرفت بیفروز تا به توفیق تو به وسیله آن حق را از باطل تشخیص دهیم، که بدون آن چراغ، دل ما روشن نشده و تشخیص، غیر ممکن است.

الهی، خود در قرآن مجید فرموده‌ای «وَ عَسِي أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسِي أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ: و بسا چیزی را خوش نمی دارید و آن برای شما خوب است و بسا چیزی را دوست می دارید و آن برای شما بد است و خدا می داند و شما نمی دانید».

الهی، توفیق آن معرفت را به ما عطا فرما تا آنچه را که درباره ما تعجیل فرموده‌ای یا به تأخیر افکنده‌ای، آنرا برای خود نابهنگام ندانیم.

الهی، وجود مقدس اولیاء تو نور است و در هر عصری روشن کننده این شموع فروزان تویی، و آن شمعی که تو برافروزی هرگز دیگران نمی توانند آن را خاموش کنند.

افرادی که سالیان متمادی تحت تعالیم عالیه مردان الهی قرار گرفته‌اند و در حد کمال بر آنان اتمام حجت شده، نه امروز هیچ عذر مشروعی در پیشگاه الهی دارند و نه فردا در آن عرصه عظمی. آنان بدانند که تنها حضور ظاهری در محضر استاد الهی شرط نیست، چه اصل، حضور قلب است. بسا افرادی که ظاهراً در محضر اساتید الهی حاضر و باطناً غایب‌اند، زیرا قلب آنها در جای دیگری سیر می‌کند. الهی، در سیره بزرگان دیده‌ایم که آنان به مقام نفرین بر نمی‌آیند و آن را برای خود قصوری می‌دانند. الهی ترا به مقربین درگاهت، همه منحرفان را به صراط مستقیم هدایت نما. الهی معارف آسمانی خود را به سوی ما بفرست و به واسطه آن، تیرگی‌ها را از دل ما بزدای.

فرقه‌سازی و تفرقه‌اندازی

باید بدانیم حملات و صدمات و ضربات خصم بزرگ، متنوع است. امید به حق، که قلوب پاک برای مواجهه با حملات و ضربات گوناگون خصم بزرگ آماده باشند. خصم بزرگ گاهی طریق تفرقه‌افکنی پیش گرفته، تلاش می‌کند که میان مسلمانان تفرقه ایجاد نماید و در این مرام خود موفق نیز شده است. چنان که تحقیقات نشان می‌دهد که تعداد فرقه‌مسلمانان متجاوز از صد است.

طایفه‌ای ادعا می‌کند که متشرع است و خود را بر حق می‌داند و سایر فرق را بر باطل. فرقه‌ای ادعا می‌کند ما شیخی هستیم، حق با ماست و سایر فرق بر باطل‌اند. همچنین طایفه‌ای خود را سنی می‌دانند. طایفه‌ای به نام درویش، حاجی کریم خانی، عرفانی و... این فرقه و چند فرقه‌ای که اجمالاً نام برده شد، خود نیز به چند قسم تقسیم می‌شوند.

به عنوان مثال، طایفه درویشان چندین قسمند: قسمی دراویش هستند با موهای ژولیده و ریش‌های بسیار بلند که ادعا دارند حق با آنهاست و از سایر فرقه‌ها بالاترند. تحقیق دقیق و بررسی کیفیت حالاتشان از نزدیک، نشان می‌دهد که اینان با نظافت و غسل و طهارت کاری ندارند. اسلامیت آنها تنها درازی موی سر و صورت و گاهگاه اشتغال به ذکر است. این گروه نه با احکام فقه سر و کار دارند و نه با قرآن و اهل قرآن. سال‌ها استحمام نمی‌کنند و مدعی هستند که باید قلب انسان پاک باشد و ظاهر مهم نیست؛ مسلماً اینان بویی از اسلام نبرده و در راه باطلند.

قسمی دیگر از دراویش گرچه مانند گروه قبلی نبوده و تا اندازه‌ای نظافت لباس و بدن می‌کنند، اما ترک فرایض مانند نماز و روزه و قرآن کرده‌اند. آنان ادعا

می‌کنند که مراحل شریعت را به اتمام رسانده و به مرحله طریقت قدم گذاشته‌اند، و معتقدند که در عالم طریقت، شریعت و احکام ظاهری محو می‌شود و لذا اعتنایی به شریعت ندارند. گرچه آنان با اسلام فاصله زیادی دارند، لکن خود را حق می‌دانند و سایر فرق را باطل.

قسمی از دراویش ظاهراً نماز و روزه را قبول دارند، لکن چندان مقید و پای‌بند احکام اسلام نمی‌باشند، تنها گاهگاهی مشغول ذکر می‌شوند. اینان نیز گرچه مرام و عملکردشان در مرتبه افراط و یا تفریط است، لکن خود را حق می‌دانند و سایرین را بر باطل.

اصناف و اقسام دراویش را مرشدی است به نام قطب، و شگفت‌انگیز این که اظهار می‌کنند که اقطاب آنان ارتباط با حضرت مولی^(ع) دارند و به وسیله آن حضرت احکام و دستورات به آنان می‌رسد! و حتی مدعی هستند که مثلاً ساعتی قبل با حضرت مولی^(ع) همنشین و هم‌غذا بوده‌اند، و یا شبانگاه حضرت رسول اکرم^(ص) آنان را به عرش معلی برده و مراتبی را سیر نموده‌اند و غذا را نیز در آسمان خورده‌اند!

تردید نیست که تمام این فرق و گروه‌ها، در اثر اغوا و اغفال خصم بزرگ به وجود آمده و به وسیله بیگانگان ضربه بزرگی به اسلام زده و سبب تفرقه مسلمانان شده‌اند، در صورتی که قرآن در آیات بسیاری مسلمانان را دعوت به اتحاد و اتفاق می‌نماید.

آری، خصم بزرگ، مسلمانان را به تفرقه انداخته و می‌خواهد تا قیام قیامت بر اختلاف و تفرقه بیفزاید، و این یکی از مؤثرترین حرب‌های دشمن علیه مسلمانان است. الهی، ما به تو پناه می‌آوریم که از ما حرکتی صادر شود که موجب تفرقه مسلمین گردد، یا بدعتی یا اشاعه باطلی توسط ما بنا نهاده شود.

یکی دیگر از بزرگ‌ترین ضربه‌ها و حمله‌های خصم بزرگ نسبت به مسلمانان، وارد شدن از طریق عبادت است که مسلمانان را اغفال و اغوا نموده و به نام عبادت، عبادت را کشته‌اند. به نام اسلام و قرآن و تقوی، اسلام و قرآن و تقوی را از بین برده‌اند! لذا باید بسیار هوشیار و آگاه بود که مبدا افرادی در قالب فداکاری، مقاصد شوم خود را جامه عمل پوشانند، چنان که افرادی مشغول علوم دینی شده اما بعد مشخص شده که آنان دست‌نشانده بیگانگان بوده و خواسته‌اند از این طریق بین مسلمین تفرقه اندازند.

یکی از علمای ربانی گوید وارد کتابخانه‌ای شدم، دیدم کتابی ظاهراً در ردّ بهائیت بود ولی فی‌الواقع در اثبات آن! آری از راه عبادت و اسلام و قرآن، به اسلام و قرآن ضربه زده‌اند.

همچنین یکی دیگر از ضربه‌ها و حملات مؤثر خصم بزرگ به مسلمانان، از راه ترویج مستحبات و تشویق به افراط و تفریط در آنهاست، در حالی که حضرت علی^(ع) می‌فرماید «لَا قُرْبَةَ بِالْتَّوَافُلِ إِذَا أَضْرَرْتَ بِالْفَرَائِضِ: تقریبی در انجام مستحبات نیست وقتی که به واجبات ضرر رساند». بدا به حال کسی که مستحباتش بر واجباتش صدمه زند.

گرچه در مورد نماز اول وقت تأکید شده، ولی در صورت خستگی و کسالت و فقدان حال معنوی، اولی^۱ تأخیر آن است تا رفع خستگی و بی‌حالی، تا حال معنوی افزایش یابد. یا اگر نمازگزار به فردی مقروض است و امکان پرداخت دین او هست، اولی^۱ پرداخت دین و به تأخیر انداختن نماز است. اصولاً مستحبی که به واجبات صدمه زند، در ردیف مستحبات محسوب نمی‌شود.

در سفر حج، امنیت جانی و مالی شرط شده، اما کمتر به این نکته توجه شده که فقط امنیت جانی و مالی شخص حاجی منظور نیست، بلکه اگر با مسافرت او امکان صدمه و خطر به دیگری هست، باید ترک آن سفر کند. مثلاً اگر کسی بچه شیرخواره دارد، باید فعلاً حج را ترک کند مگر این که او را به دایه بسپارد.

حاصل این که، خصم بزرگ در کمین است که از طریق امور استجابی وارد شده، ضربه بزرگی به واجبات و مهمات مسلمین زند. آیا حملات این خصم بزرگ تنها به افراد عادی است و یا به یک عده بخصوص می‌باشد؟ مسلماً حمله بزرگ او مدام به مردان الهی است، اما به یاری و توفیق الهی و به نظر خاص حضرت مولی علیه‌السلام، حملاتش مؤثر نمی‌گردد.

این خصم بزرگ به حضرات انبیاء و اوصیاء حمله کرده، گرچه نمی‌تواند بر مخلصین غلبه کند اما ممکن است اثری در آنان ایجاد نماید. چنان که در حضرت آدم و یونس و زکریا و یوسف علیهم‌السلام اثر گذاشت ولی نتوانست موفق گردد. به حضرت رسول اکرم^(ص) و حضرات ائمه اطهار^(ع) نیز حملات زیادی کرد و بزرگ‌ترین حمله‌اش آنجا بود که آن بزرگوار می‌خواست به امر الهی، جانشین خود را تعیین فرماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ: ای پیامبر آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای و خدا تو را از گزند مردم نگاه می‌دارد».

این آیه شریفه که در مقام اثبات امامت است، اگر علاوه بر ظاهر آیه، به معانی بطونی آن توجه کرده و به بطن کامله آن برسیم، می‌بینیم که آخرین وظیفه و تکلیف اشرف مخلوقات و حبیب خدا را تعیین می‌فرماید که: ای حبیب من اگر این آخرین وظیفه را انجام ندهی، مثل این است که سایر وظایف را انجام نداده‌ای!

در این آیه و آیه مکمل آن «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا: امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما به عنوان آیین پسندیدم»، علاوه بر تعیین آخرین وظیفه و تکلیف حبیب خدا، انوار محمدی (ص) هم نمایان است.

ای قلب، دیده بگشا و این انوار محمدی (ص) را بنگر که در اینجا انوار کلّ محمدی (ص) نمایان است. البته دیدگان ظاهر قدرت مشاهده این انوار را ندارد، این دیدگان قلب است که می‌تواند این انوار را مشاهده نماید. از آن انوار، نورهایی اعطا شده که به وسیله آن چراغ‌ها، همواره مردان الهی به ارشاد مردم می‌پردازند.

الهی، خصم بزرگ در تلاش است که مشعل فروزان خدایی، آن نور محمدی (ص) را خاموش کند. اما امید است که به یاری تو، نه تنها نتواند صدمه‌ای زند بلکه آن نور تقویت یابد و قلوب همه عالمیان را منور نماید.

الهی، زبان قلب و زبان ظاهری به مقام استغفار برآمده و این دست‌های گنهکار به بارگاه رحمت بلند گردیده، ای خدای مهربان، ترا به این انوار محمدی (ص) ما را از درگاه رحمت نومید مگردان.

ای خدایی که خود را در قرآن مجید با رحمانیت و رحیمیت و رحمت لایتناهی معرفی فرموده‌ای، و به بندگان نوید قبولی توبه نصح داده‌ای. ای خدای مهربان، توفیق و سعادت بر ما کرامت فرما که به توبه نصح موفق گردیم.

الهی، ما مقرر و معترفیم بر گناه خویش، لکن بسیاری از گنهکاران را سراغ داریم که پیشانی قلب خود را به خاک بارگاه تو نهاده‌اند، و با کمال خرسندی و موفقیت پیشانی دل را از این بارگاه رحمت برداشته‌اند. الهی، سعادت بر ما کرامت فرما که پیشانی دل را با کمال موفقیت و خرسندی از خاک بارگاه رحمت برداریم.

الهی، مقرر و معترفیم که اوقات گرانبهای خود را در راه گناه سپری کرده‌ایم، و این گناهان ما را از ادای وظایف و تکالیف محوله و معینه و از انجام مناسک بندگی بازداشته است.

الهی، ترا به این انوار محمدی (ص) آن شایستگی را برای ما کرامت فرما که بندگی و عبودیت ترا به جا آوریم.

ای خدای مهربان! آن چنان که رحمت لایتناهی تو اقتضا می‌کند، ما را به بارگاه رحمت بپذیر. الهی، به استحقاق ما منگر، به رحمت لایتناهی خود بنگر که اگر به استحقاق ما بنگری، از رحمت واسعه تو محروم می‌مانیم. ای خدایی که ابرهای رحمت تو به همه جا سایه افکنده، ای خدایی که بخشش و رحمت تو بر کیفیت پیشی گرفته، ما را بیامرز. الهی، دامن آلوده به گناه و قلب آلوده ما را به مقربین درگاهت، به آب توبه و رحمت تطهیر فرما.

معیار نبودن رؤیا و مشاهده

از جمله اعمال کاینات، مرتبه شهود است، اما هر صنفی از اصناف کاینات دارای نوعی شهود است. مراتب شهودیه کل اصناف یا به عبارت دیگر، شهود کل کاینات یکسان نیست. هر صنفی از اصناف کاینات، خواه در ردیف جمادات محسوب شود یا نباتات یا حیوانات و یا انسان، هر کدام نوعی شهود دارند. آری در جمادات نیز شهود به نوعی صدق می‌کند.

شهود هر یک از اصناف جمادات و نباتات، حیوانات، اجانین، ملایک و انسان، یکسان نبوده و مراتبی دارد. بحث درباره شهود هر یک به طول انجامد و شاید کتب متعدد گنجایش آن را نداشته باشد، لکن شهودی که ماوراء شهود سایر اصناف و کاینات است، عبارت است از شهود انسان.

شهود انسان از لحاظ مراتب صعودیه و کمالیه، از شهود تمام جمادات و نباتات و حیوانات و حتی اجانین و ملایک بالاتر است، به طوری که ملایک نیز از لحاظ شهود قابل مقایسه با انسان نیستند. انسان می‌تواند دو گونه سیر و شهود نماید: شهودی که سیرش نزولی است، و شهودی که سیر آن صعودی است. انسانی که شهودش مراتب نزولی را سیر می‌نماید، امکان دارد به مرتبه‌ای برسد که از نظر مقام باطن به مراتب، پایین‌تر از مقام شهود نباتی و جمادی باشد.

مروری بر صفحات تاریخ نمایانگر این است که انسان‌هایی به وجود آمده‌اند که در اثر بُعدیت از حقیقت، مراتب نزولی را سیر کرده و در نتیجه برابر با انعام و بهایم، بلکه از آنها هم فروتر شده‌اند. در مقابل، انسان‌هایی در اثر نزدیکی و وصال به حقیقت و سیر صعودی کمالیه شهودی، به مقامی رسیده‌اند که بالاتر از آن جز مقام احدیت نیست. در محضر بزرگان، اولی^۱ انصراف از شهود مراتب نزولی است، تا کمال توجه به سیر صعودی و کمالی شهود باشد.

صاحب‌دلان و عارفانی که مراحل صعودی را سیر نموده‌اند، از نتایج معنوی و الهیه حاصله که سبب تقویت کمالات روحی و قلبی و مقامات معنوی است، هم خود بهره‌مند شده‌اند و هم عده کثیری به وسیله آنان ارشاد و هدایت یافته‌اند. در سیر صعودی کمالیه، شهود در چند مرحله انجام می‌گیرد: پاره‌ای مشاهدات در مقام خواب، برخی مشاهدات بین خواب و بیداری و بعضی مشاهدات در مقام بیداری انجام می‌گیرد. پاره‌ای مشاهدات در عالم خیال صورت می‌گیرد و برخی مشاهدات در عالم عقل ظاهری و بعضی مشاهدات در عالم عقل باطنیه واقع می‌شود، که از آن تعبیر به عالم عقول یا عالم ملکوتی و لاهوتی می‌گردد.

سالک طریق حق چون در تصفیه دل کوشد، اسرار غیبی بر او کشف شود به واسطه خواب یا بیداری یا میان خواب و بیداری. خواب بر چند قسم است: یکی اضغاث احلام که نفس با آلت خیالی ادراک آن کند که از وسوسه شیطانی و هواجس نفسانی است؛ این گونه خواب‌ها تعبیر ندارد و خواب آشفته و پریشان است. دیگری خواب صالح است که فرموده‌اند جزیی از اجزاء نبوت است، و بسیاری از حضرات انبیاء را غالباً وحی در خواب بوده است.

خواب صالح بر سه قسم است:

قسم اول - خوابی است که به تأویل و تعبیر نیاز ندارد و بعینه ظاهر شود، مانند خواب حضرت ابراهیم که صریح بود «إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ: من در خواب چنین می‌بینم که تو را سر می‌برم».

قسم دوم - خوابی است که محتاج به تأویل و تعبیر است، مانند خواب ملک مصر و خواب زندانیان.

قسم سوم - خوابی است که بعضی از آن محتاج به تأویل و تعبیر است و قسمتی از آن بعینه ظاهر شود، مانند خواب حضرت یوسف «إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ: من در خواب یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم. دیدم آنها برای من سجده می‌کنند» که یازده ستاره و شمس و قمر محتاج به تأویل بود به یازده برادر و پدر و مادر، ولی سجده بعینه ظاهر شد «وَحَرُّوا لَهُ سُجَّدًا: و همه آنان پیش او به سجده درافتادند».

بنابراین، مشاهداتی که در عالم خواب انجام می‌گیرد، امکان دارد رحمانی و حقیقت باشد، و ممکن است رحمانی نباشد، و یا امکان دارد قسمتی از آن رحمانی باشد و قسمتی از آن غیر رحمانی.

دیدن حضرات پیشوایان معصوم الهی در رؤیای رحمانی بر دو گونه است: یکی این که آن بزرگواران را بی‌اعتنا ببیند، که در این صورت با وجود این که زیارت آنان نعمتی است، اما آن بی‌اعتنایی دالّ است بر ضرورت محاسبه نفس و تزکیه بالاتر. دیگر این که باب لطف و عنایت آن حضرات را مشاهده نماید که این دلیل است بر ارتقاء مقام معنوی او.

مشاهدات رحمانی به نظر خاص الهی است، اما مشاهدات غیر رحمانی ناشی از نظر خاص رحمانی نیست. رؤیایی که رحمانی و صادق نیست، رؤیای کاذب بوده و بر دو گونه است: رؤیای کاذب شیطانی که ناشی از نظر شیطان است و اعتبار ندارد. دیگری رؤیای کاذبی که به مصلحتی مخلوط با رؤیای صادقانه باشد که نظر خاص الهی است.

فردی که برای تعبیر رؤیا اهلیت دارد و صاحب‌دل است، به مراتب بهتر از دیگران می‌تواند رؤیای صادق را از کاذب جدا نماید. حضرت امام صادق (ع) فرموده که اگر تمام رؤیاها صادق بود، در آن صورت فرق آن با رؤیاهای حضرات انبیاء معلوم نمی‌گشت. لذا گاهی به مصلحتی رؤیای صادق با رؤیای کاذب مخلوط می‌شود که در این صورت محتاج به تعبیر است.

رؤیای صادق یا در ردیف محکّمات است و یا در ردیف متشابهات. محکّمات چندان احتیاجی به تعبیر ندارد، اما متشابهات باید در مقام تأویل باشد.

مشاهدات بین عالم خواب و بیداری نیز یا صادق است و یا کاذب. امکان دارد کاذب آن از ناحیه شیطان و یا از ناحیه حق باشد. شخص صاحب مقامات قلبی می‌تواند به توفیق الهی رؤیاهای صادق را از کاذب تشخیص دهد و اگر کاذب است، رحمانی آن را از غیر رحمانی جدا نماید و آن را تعبیر کند.

در عالم بیداری نیز مشاهده یا رحمانی صرف است، یا صرف غیر رحمانی، یا هم رحمانی است و هم کاذب. تشخیص این موارد از ناحیه صاحب‌دلان مقدور است. مشاهده در عالم خیال، هیچ اعتباری ندارد، لکن مشاهده در عالم عقل ظاهری به کلی فاقد اعتبار نیست و با اقامه دلایل، توان گفت که صادق است یا کاذب.

مشاهده‌ای که در عالم عقول باطنیه یا عقل الهیه انجام گیرد، برابر است با همان مشاهده رحمانی که در عالم بیداری به طور صریح واقع شود. مثل این که فردی استاد الهی را که از ناحیه حق مأمور به ارشاد است، در عالم بیداری به طور صریح مشاهده نماید.

گرچه از کلام حضرت امام صادق^(ع) برمی‌آید که امکان دارد مشاهدات عارف مخلوط باشد، اما افرادی که در اثر کمال تزکیه و تصفیه خود را به مقامات عالیه رسانیده‌اند، به ندرت ممکن است رؤیاهای آنان مخلوط گردد، بلکه اغلب مشاهدات آنها صرف رحمانی است هم در خواب، هم در عالم بیداری و هم در عالم عقول.

افرادی که در اثر کمال تقوی به این مقام رسیده‌اند، از منبع فیض رحمانی در اثر مشاهدات عالم خواب، خواب و بیداری یا در عالم بیداری، حقایقی را دریافت می‌کنند که سبب تقویت روحی و قلبی آنان است.

علاوه بر آن، عده‌ای از صاحب‌دلان و عارفان واصل هم، از این مشاهدات در حد کمال استفاده می‌نمایند، و روح آنان به حدی تقویت می‌یابد که امکان دارد دارای آن مقام شوند که در محضر مقدس بزرگان موفق به این مشاهدات شده و حتی در عالم ملکوتی و لاهوتی سیر نمایند، تا آنجا که از عالم ناسوت قطع علاقه کرده و به فیض کامل رسند.

مسئلاً بدون تحمل مشکلات این موفقیت حاصل نمی‌شود. در مقابل تحمل هر مشکل و دردی، موفقیتی است. افرادی که از پیشگاه الهی درد می‌خواهند، آنان یقین کرده‌اند که کلید موفقیت، تحمل ریاضات و مشکلات است.

بنابراین هر فردی نمی‌تواند به وسیله مشاهدات باطنی و رؤیاهایش، درجه روحی و باطنی خود را درک نماید. زیرا تشخیص رحمانی بودن و یا غیر رحمانی بودن آنها کار هر فردی نیست، بسا مشاهده و رؤیایی غیر رحمانی جلوه نماید، اما در معنی رحمانی باشد و برعکس.

زیارت حضرات معصومین علیهم‌السلام در رؤیا و مشاهدات، دلیل قطعی بر کمال روحی انسان نیست، بلکه کیفیت آن زیارات و اجزایش باید مورد بررسی صاحب‌دلی قرار گیرد، و نه تشخیص و قضاوت کسی که بویی از عرفان به مشامش نرسیده است.

حضرت رسول اکرم^(ص) فرموده «لَا يَحْزَنُ أَحَدُكُمْ أَنْ تُرْفَعَ عَنْهُ الرُّؤْيَا فَإِنَّهُ إِذَا رَسَخَ فِي الْعِلْمِ رُفِعَتْ عَنْهُ الرُّؤْيَا: احدی از شما اندوهگین نباشد که رؤیا نمی‌بیند، به درستی زمانی که فردی در علم راسخ گشت، رؤیا از او برطرف می‌گردد».

این فرمایش آن بزرگوار دلالت دارد بر این که دیدن و ندیدن رؤیا، دلیل بر کمال و یا فقدان آن نیست. فردی که از نظر علم و عمل ظاهری و باطنی به کمال رسیده ولی به مشاهدات و رؤیا نایل نگشته، نباید ناراحت شود و آن را حمل بر

فقدان کمال کند، بلکه امکان دارد به مصلحتی او رؤیا نبیند و دیگری مشاهده نماید.

پس در کلام حضرت رسول اکرم (ص) سه معنای مهم نهفته است:

۱- افرادی که به آنان مقام معنوی کرامت شده از خواب ندیدن محزون نگردند، زیرا از لحاظ علم و عمل در مرتبه عالی هستند.

۲- خواب دیدن و ندیدن، دلیل بر کمال انسان نیست. ممکن است کسی در پیشگاه الهی مقامش بالاتر از دیگری باشد، اما به مصلحتی به مشاهده نایل نگردد.

۳- کسی که مشاهدات باطنی خود را نقل می‌نماید، نباید به محض استماع برای او مقامی قائل شد، مگر این که کیفیت روحی و باطنی او کاملاً مشخص شده و مؤید آن باشد.

بنابراین رؤیا و مشاهده، نه دیدن آنها و نه ندیدنشان دلیل و معیار قطعی بر نیل به کمال نیست. آنچه جای نگرانی و بررسی دارد، عمل انسان است که تا چه حد مطابقت با احکام و موازین شرعی و الهی دارد. زیرا احکام مقدس شرع و معارف حقه الهی، نتیجه سیر معصومانه حضرت رسول اکرم (ص) و اهل بیت طاهرین ایشان در عوالم معنوی و وصول به درگاه الهی به عنایت و اراده خاصه حق تعالی است.

بنا به کلام محبوبین الهی، اگر فردی سخنی را که کلام حق تعالی نیست، عمداً آن را به باری تعالی نسبت دهد، مرتکب گناه کبیره‌ای شده است. البته کبایر مراتب دارند و از جمله اشدّ گناهان کبیره، همین گناه مذکور است.

اگر کسی در حال روزه سخنی را نسبت دهد به باری تعالی و آن کلام الهی نباشد، روزه او باطل می‌شود مگر این که به صورت نقل قول باشد، که بگوید در کتابی یا خبر و حدیثی دیده‌ام.

اگر فردی عمداً کلامی را به حضرت رسول اکرم (ص) و یا به حضرات ائمه اطهار (ع) نسبت دهد، در صورتی که کلام آن حضرات نباشد، او هم مرتکب گناه کبیره است و هرگاه در حال روزه‌داری بدان متکلم شود، شرعاً موجب بطلان روزه است. ولو آن مطلب، کلامی حکمی و مفید و آموزنده باشد که انسان آن را در اثر تفکر با تدبیر و مطالعه به دست آورده باشد.

اگر کسی کلامی را به خداوند تبارک و تعالی نسبت دهد بدینسان که مثلاً به من یک ندای آسمانی رسید که این سوره مقدسه را بعد از نماز بخوانید، اگرچه آن کلام الهی باشد و یکی از معارف حقه، اما چون مقدمه کلام صحیح نیست، چنین نسبتی در ردیف گناهان کبیره بوده و در مقام روزه‌داری، موجب بطلان روزه است.

هم‌چنین است نسبت دادن کلامی به حضرت رسول اکرم (ص) و یا یکی از حضرات ائمه اطهار (ع) هرچند کلام آن بزرگواران باشد، لکن بگوید من آن بزرگواران را زیارت کردم و چنین فرمودند، این نیز یکی از گناهان کبیره است و در مقام روزه‌داری موجب بطلان روزه است.

در مسیر حق، مردان و زنان می‌توانند سیر کنند، اما از ناحیه اناث اگر کسی به حدی رسد که بتواند مسائل و احکام شرعی را از قرآن استخراج کند، بنا به مصالحی تقلید از او جایز نیست و او نمی‌تواند مرجع مراجعات جامعه باشد. البته این، کم‌حرمتی نسبت به بانوان نیست، چه حضرات انبیاء نیز که از ناحیه حق مبعوث شده‌اند، همگی از رجال بوده‌اند.

ب - علل انحرافات

غفلت و پراکنده‌دلی

چنان که گذشت، علامتی از علایم پیروزی خصم بر انسان و به خصوص بر سالک و عارف، این است که ظواهر به او راه یابد و سیرش در ظواهر شود، هرچند ظواهر علم باشد. پس اقتضای محفل بزرگان این است که سالک الهی، تمام ظواهر را از دل خارج کرده و کمال توجه او به باطن حقایق باشد و با تمام وجود، آن را به سمع ظاهر و باطن دریافت نماید.

آری شنیدن هم مراتبی دارد و سالک باید به خویشتن بنگرد که مراتب استماع او از لحاظ ظواهر مطالب و ادراک معانی در چه حد است. آیا قبل از استماع کلام، او را هدفی هست و نیز در مقام استماع دارای چه هدفی است؟ آیا این استماع او حقیقی بود یا مجازی؟ آیا قبل از استماع و یا در حین آن، بر این نیت و تصمیم راسخ بود که هم خود از معانی مطالب حکیمانه برخوردار گردد و به مقام عمل برآید و هم دیگران را ارشاد نماید؟

سالکین الهی باید حضورشان در محافل مقدسه، نه از روی عادت که با کمال نشاط معنوی و صفای قلب باشد. آنان باید بدانند که معارف حقه با چه زحماتی به دست آمده و قدردان آن باشند. باید مراتب استقبال و نشاط و مراتب علم و عمل خود را نسبت به آن، مدام ارزیابی نمایند.

علت چیست که عده‌ای در محفل علمی حاضر شده و از حقایق ظاهراً برخوردار گردند، لکن منحرف شوند؟ حضرت امیرالمومنین علی علیه‌السلام می‌فرماید «أَيُّهَا النَّفُوسُ الْمُخْتَلِفَةُ وَ الْقُلُوبُ الْمُتَشَتِّتَةُ الشَّاهِدَةُ أَبْدَانُهُمْ وَ الْغَائِبَةُ عَنْهُمْ عُقُولُهُمْ: اِیْ نَفُوسٌ گوناگون و قلوب پراکنده که کالبدشان حاضر است و لکن عقول ایشان از آن کالبد غایب می‌باشد!». آری وقتی کالبدشان در آن محفل علمی و الهی حاضر باشد، لکن به تعبیر آن بزرگوار عقولشان از آن کالبد غایب باشد، نتیجه چنین می‌شود.

و نیز آن بزرگوار می‌فرماید: ای مردم! فرمان چنین رسیده که همه باید از این سرای فانی کوچ کنند، لکن بیش از هر چیز من بر شما از دو چیز می‌ترسم: پیروی از نفس اماره و طول امل.

ای سالک! از علوم و معارف حقه برخوردار شدی، چه احسان‌های زیادی خداوند تبارک و تعالی در حق تو کرد، چه احترام و عزت که برایت به وجود آورد، لکن حضرت امیرالمومنین علی^(ع) می‌فرماید: چه بسا افرادی که به سبب احسان خداوند تبارک و تعالی و غرور ستر گناهان و استقبال و ستایش مردمان به علت بی‌خبری از ماهیتشان، سرکشی و طغیان آنان به اوج رسید. آری، انسان گناه می‌کند ولی با خود می‌گوید کسی ندانست! غافل از این که سرانجام این کفران و ناسپاسی در قبال نعمت‌های الهی، سبب می‌گردد که روزی این اسرار فاش شود. درود بر تو ای علی که دریای خلقت چون تو گوهری در خود پرورد.

عده‌ای ظاهراً در کلام مردان الهی سیر نموده و خود را طرفدار و دوستدار بلکه دلباخته ایشان معرفی می‌کنند، ولی ادعای صداقت و دوستی علایمی دارد، از جمله این که آیا به آن کلام و معارف عالم و عامل هستند؟ آیا هنگام سیر در کلام بزرگان، سرور و نشاط خاصی در کانون دلشان به وجود می‌آید؟ ممکن است افرادی ظاهراً در کلام اولیاء خدا سیر کنند و حتی برای رساندن آن به دیگران، زحمات بزرگی را هم متحمل شوند، اما خود بسیار افسرده‌دل باشند و نشاط و سروری در کانون دل نداشته باشند! علت این امر آن است که مطالعه و سیر آنان سطحی و قشری است و به سبب ضعف بلکه فقدان تقوی، بدان علم عامل نیستند. طالب حقیقی باید متقی باشد، چه به تصریح قرآن مجید، کلام الهی مایه هدایت برای شخص با تقوی است؛ کلام بزرگان نیز صاحبان تقوی را راه می‌نماید.

متقی کسی است که آتش هوس را در کانون طبیعت خود فرونشاند. فردی که کلام مردان الهی را مطالعه و تبلیغ می‌کند لکن اثری از آثار تقوی در او نیست، او

چگونه می‌تواند متقی باشد؟! اولین دستور مردان الهی به طالبین، این است که همواره در پاکی نفس خود بکوشند. طالبین حقیقی وقتی به هدف می‌رسند که در برابر طوفان شهوت و غضب به نیروی تقوای الهی مقاومت کنند و بر امیال نفسانی غالب آیند.

حضرات اولیاء و علمای ربانی، آن مردان الهی به وظایف خود در حد کمال عمل نمودند و معارف حقه را در اختیار طالبین قرار دادند تا بتوانند در پرتو این مشعل فروزان، مراحل حق را طی نمایند. اما کسی که ظاهراً مطالعه می‌کند لکن هنگام طی مراحل، این مشعل فروزان را کنار می‌گذارد، آیا او بیراهه نمی‌رود؟ خداوند تبارک و تعالی، داننده نهان و آشکار، به امیال درونی همگان آگاه است. باید هر آن از شر نفس و امیال ناهنجار آن به خدا پناه برد، و الا بسا که امیال شیطانی و غیر رحمانی در وجود و درون افرادی به ظاهر طالب، به وجود آید. اگر آن تمایلات شیطانی وجود خارجی پیدا کند و رنگ بی‌رنگ آن، رنگ شقاوت پذیرد، جنایات بزرگی به وجود خواهد آمد.

حضرت مولی علی^(ع) می‌فرماید: ای مردم! علم را فراگیرید برای تفکر و عمل و ارشاد، نه تنها برای نقل کردن زیرا که راویان علم بسیارند و رعایت‌کنندگان اندک. و نیز می‌فرماید: عقول خود را ضایع نکنید، پیرو نفس اماره نشوید و به خاطر مقام‌های ظاهری و موقتی، خود را به عذاب جاودانی مبتلا نسازید که «اَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ» اکثر لغزش‌های عقول، تحت برق مطامع است.

رهبران الهی، آن معلمین و مربیان حقیقی بشر، سرّ تمرّد و انحراف انسان‌ها را چنین بیان می‌فرمایند که پیروی از لذات و شهوات کاذب نفسانی، موجب سرپیچی از پیروی مصلحین و بزرگان دین می‌گردد. هر که تابع هوی‌های نفسانی شود، لذات و شهوات او را به هبوطی می‌کشد که در آن، فروغ فطرت و عقل رو به خاموشی می‌گراید و در آن مهبط، فطرت و فضایل انسانی ساقط می‌شود. آیین خدایی و دینی که پذیرنده آن فطرت و عقل سلیم و باطن است، رو به ضعف و خاموشی رفته و ساقط می‌گردد.

بنا به کلام بزرگان، علتی از علل مهمه برای نیل به کمال و ارتقاء مقام، شرکت در امور خیر و احسان کردن است. احسان به شرط خلوص، علت خدایی است که در آن، قدرتی برای ایجاد تغییراتی در قلوب و عروج ارواح وجود دارد. ظاهراً افراد بسیاری در امور خیر و عام‌المنفعه و ساخت و تعمیر مساجد توفیق می‌یابند، اما باطناً کمتر کار خیر و احسانی است که کاملاً به رضای حق و مقبول

پیشگاه الهی باشد. از این رو قرن‌ها پیش، پیشوایان معصوم آسمانی فرموده‌اند: زمانی می‌رسد که مساجد ظاهراً آباد و باطناً ویران می‌گردد و گرداننده مساجد فاسق‌ها می‌شوند که بدترین مردم زمین هستند، فتنه از آنان صادر می‌شود و نهایتاً به سوی خود آنان برمی‌گردد «مَسَاجِدُهُمْ يُؤْمِنُ عَامِرَةٌ مِنَ الْبَنَاءِ، خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى، سُكَّانُهَا وَ عَمَارُهَا شَرُّ أَهْلِ الْأَرْضِ مِنْهُمْ تَخْرُجُ الْفِتْنَةُ وَ إِلَيْهِمْ تَأْوِي الْخَطِيئَةُ». در اخبار هم چنین آمده که در زمان ظهور اکثر مساجد از بین رفتنی است.

البته شرکت در امور خیر و عام‌المنفعه برای تشویق و عبرت دیگران، باب دیگری است اما نه در هر موردی. زیرا بر طبق آیین و قانون اسلام، احسان مقبول در پیشگاه الهی حد و حدود و شرایطی دارد. در واقع اگر افراد در جهت حق بوده و اخلاص بر قلوب حاکم باشد، دنیا بهشت می‌گردد. چنان که در اخبار و احادیث باب ظهور آمده که در آن زمان، خداوند متعال برکتش را نازل می‌کند، زیرا امور بر محور حق می‌شود.

اما حرکات سالکین منحرف و عالم‌نما، به خاطر خدا نبوده و در واقع نشانی از ایمان و اسلام ندارد. عمل و حرکتی که نه به رضای حق، که برای محبوبیت در پیش ملت و دولت باشد ولو ظاهراً طرفداری از اسلام جلوه کند، در پیشگاه الهی مردود است. ظاهرینان، اعمال ظاهراً نیکوی آنان را حمل بر دیانت و پاکدلی کنند، در صورتی که به علت فقدان قصد قربت، آن اعمال نه تنها آنان را به سعادت نرساند، که حتی بر مراتب شقاوتشان بیفزاید. بزرگان فرموده‌اند: «ایمان، معرفت به قلب است و اقرار به لسان و عمل به ارکان: الْأَيْمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ».

کجایند آن غفلت‌زدگان که اگر در ایشان درد طلب می‌بود، از بیماری کفر و نابینایی «صُمُّ بِكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ: کردند، لالند، کورند پس در نمی‌یابند» رهایی می‌یافتند.

بی‌علاقگی، تردید و ضعف ایمان

نعمت‌هایی که خداوند تبارک و تعالی به کسی کرامت فرموده، نباید چنان تصور شود که حتماً در اثر تزکیه نفس و عبادات و طاعات اوست. اگرچه طاعت، تزکیه و تصفیه در اعطاء نعمت مؤثر است و خداوند تبارک و تعالی قدرت اختیاریه به بشر کرامت فرموده که می‌تواند خود را به مقام اعلیٰ علین

برساند و در آن سیر نماید و یا برعکس تا اسفل السافلین تنزل یابد، اما اعطاء همه نعم را باید از ناحیه حق دانست که از کرامت لایتناهی خود عطا می‌فرماید نه در مقابل عبادات و طاعات او.

محبوبین الهی در مناجات و راز و نیاز خود مقرر و معترفند که آنچه از رحمت به آنان کرامت شده، همه از رحمت و فضل بی‌منتهای حق است و خود را شایسته آن نمی‌دانند. آری باید در پیشگاه الهی خود را در حکم عدم دانست، چنان که محبوبین الهی خود را در درگاه خدا دست خالی دانسته‌اند.

قابل انکار نیست که خداوند تعالی، چه نعمات بزرگی به سالکین طریق حق و عارفین الهی کرامت فرموده است. آنان همگی باید اقرار نمایند که سزاوار این نعمت‌ها نیستند و از درگاه الهی مسئلت کنند که در اثر شمول کمال توفیق، سزاوار این نعمت گردند.

اما در قبال این همه نعمت و کرامت، سستی و بی‌حالی برخی سالکین ناشی از چیست؟ عموماً منشأ اصلی سستی و کاهلی، ضعف و یا فقدان ایمان و شک و تردید است. البته این‌ها قاعدتاً از ساحت سالکین الهی به دور است، اما ممکن است به علت نوسانات قلبی، حالات معنوی انسان تغییر یابد، که ناشی از عدم تفکر و تعقل است.

سالک الهی باید در کلام بزرگان و تعالیم عالیه آنان بسیار تفکر و تعقل کند تا از انواع و اقسام حملات خصم به توفیق حق مصون ماند. پاره‌ای حملات ممکن است انسان را به رنج و مشقت اندازد و برخی دیگر از حملات، لذات کذایی در انسان ایجاد کند. البته مشقات و رنج‌هایی که در اثر حملات به انسان می‌رسد، زودگذر است و باید تحمل کرد، هم‌چنان که لذات آن نیز زودگذر بوده و باید به کلی از آن منصرف شد. در نتیجه بعضی حملات خصم، ممکن است حتی حظ و لذات کذایی به شکل عبادت در نظر آید و انسان با عبادت فریفته شود.

عشق و علاقه سبب می‌شود که انسان احساس خستگی نکند، لذا غالباً سستی، ناشی از عدم عشق و علاقه است. راه ایجاد عشق و علاقه، کنار گذاشتن منیت و خودخواهی و کبر و غرور است. علت دیگر سستی، شک و تردید است. شک و تردید نسبت به حقایق اگر در مقام تحقیق و به جا باشد، قابل تقدیر است و در صورت نابجا بودن، باید آن را معالجه کرد. محبوبین الهی در مقام احتجاج به منکرین می‌فرمودند: تو منکر توحید و معاد هستی و من معتقد به آن، اگر اجل فرا رسد و

حق با تو باشد، من چیزی از دست نداده‌ام. اما اگر آنچه من می‌گویم حق باشد، تو در آن موقع چه می‌کنی؟!

ای سالک، بیا خویشتن را از این وادی حیرت رها ساز، خود را از ورطه هلاکت شک و تردید خارج کن، که شک و تردید هم حد و حدودی دارد. ده‌ها سال وقفه و سکون اختیار کردن، آن هم به خاطر این که در نقطه‌ای شک بر او عارض شده! این مصداق همان بیماری روانی «أَتَأْقَلْتُمْ إِلَيَّ الْأَرْضِ: به سوی زمین گرانبار می‌شوید» است.

چرا در شک فرومانده‌ای، از اهلش بپرس، قرآن را از اهل آن بپرس اما با اخلاص نه با غرور و توهین، که پرسش هم مراتبی دارد. با اخلاص در مقام توبه بپرس تا برای تو جواب گویند، و با ادله و براهین عقلیه و منطقیه و نقلیه، ترا هدایت کنند و از عالم شک درآورند.

آری، حق و باطل روشن است اما ادراک آن بصیرت می‌خواهد. تو سمع باطن نداری، و یا مراتب شنوایی باطنی‌ات بسیار ضعیف است. کسی که در عالم شک به سر می‌برد، از خود اراده و تصمیمی ندارد؛ مانند تخته سنگی است که امواج سهمگین دریا او را از این سو به آن سو می‌برد، او چطور می‌تواند تصمیم بگیرد! سخن و کلامی که از لسان محبوبین الهی و اولیاء خدا جاری می‌شود، ظاهراً کلام آنان و باطناً کلام حق است که از لسان آنان صادر می‌گردد.

در دانشگاه و مکتب ربوبی و عالم حقیقت، نباید هر حکم و امری را بدون دلیل و برهان پذیرفت. آیه صریح قرآن مجید است که «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: اگر واقعاً درست می‌گویید، به صدق گفتارتان دلیل و برهان بیاورید».

اولی^۱ این است که در هر مسئله‌ای شک و تردید رخ داد، سالک آن را پرسش نماید و بدون دلیل و برهان نپذیرد. اما نکته باریک اینجاست که هر مسئله و مطلبی برای خود دلیل و برهانی دارد. ادله و براهین مختلف است و انواع و اقسامی دارد؛ ادله ظاهری و ادله باطنی.

برای اثبات حقانیت مطالب و موضوعات ظاهری، ادله و براهین ظاهری لازم است. اما موضوعات و مطالب باطنیه، مشابه مطالب و موضوعات ظاهریه نیست و در مقام اثبات صحت و عدم سقم، محتاج به ادله و براهین باطنیه است. البته نظر این نیست که در مطالب و موضوعات باطنیه، براهین ظاهریه اقامه نشود، لکن دلایل و براهین ظاهریه بدان معنی قادر به اثبات صدق مطالب و موضوعات باطنیه نمی‌باشد، مگر این که توأم با براهین و دلایل باطنیه گردد.

اگر اقامه ادله و براهین باطنیه به وسیله لسان ظاهری شود، حداکثر در حد اشارات و اجمالات است و نمی‌تواند به تفصیل باشد. لذا افرادی که سیر آنها در مراحل باطنیه نبوده و مراحل تزکیه و تقوی را طی نکرده‌اند، آنان به محض استماع دلایل و براهین ظاهریه قانع نشده و به مقام شک و تردید برمی‌آیند. برای اثبات مطالب باطنیه، دلایل و براهین باطنیه لازم است و افرادی که سیر آنان در معنویات است و مراحل تزکیه و تصفیه و تقوی را پیموده‌اند، به محض اشارات، از ناحیه دیگری به گوش دل موفق به استماع براهین باطنیه می‌گردند، و در مواقعی حتی محتاج به استماع ادله ظاهریه ولو به طریق اجمال هم نیستند. چنین سالکانی هر کدام به توفیق حق، شجره طیبه‌ای هستند با شاخ و برگ و اثمار الهی.

سالک باید مراقب بوستان قلب خود باشد و از اشجار طیبه آن مواظبت نماید. وقتی در شجره طیبه، مختصر ضعفی به برگی از آن رسد، اگر باغبانی کمال تخصص داشته باشد، برای او محال نیست که برگ زرد را تبدیل به برگ سبز نماید. علم ثابت می‌کند که در اثر کمال تخصص، امکان دارد در یک درخت، برگ‌های زرد آن را تبدیل به برگ‌های سبز کرد.

در سایه توجهات محبوبین الهی و بزرگان، در جمع سالکین طریق حق، هر یک از آنان به فنون باغبانی الهی و وظایف و تکالیف آن وارد، و همگی به تکالیف و وظایف خود آشنا هستند و از این لحاظ به تمام معنا به همه اتمام حجت شده است. علاوه بر باغبان‌های الهی، خداوند تبارک و تعالی در نهاد انسان یک باغبان ربانی هم گذاشته، و به او چنان قدرتی داده است که به وسیله آن می‌تواند برگ‌های زرد و ناتوان را تبدیل به برگ‌های سبز کند.

بارالها، قبل از این که ما احتیاجات درون خود و نیازهای جامعه را اظهار کنیم، تو آنها را می‌دانی لکن دوست داری که ما با تو راز و نیاز کنیم و ما نیز دوست داریم که به تو اظهار حاجت نماییم.

الهی، به مقربین درگاهت، باغبانی که در نهاد ما گذاشته‌ای، تخصص او را به کمال مرتبه برسان تا تمام توجهش به اشجار طیبه باشد.

الهی، به تو پناه می‌بریم از اشجار خبیثه. اگر شجره خبیثه‌ای در دل ما هست، آن را ریشه‌کن فرما و اشجار طیبه را ریشه‌ور نما تا تمام اوراق آن سرسبز و مثمر ثمر باشد. اگر در بین برگ‌های آن برگ‌های زردی باشد، به آن باغبان درونی قدرتی ده که در اثر توجه تو برگ‌های زرد را به برگ‌های سبز تبدیل نماید.

اکتفا به نظم و ترتیب‌های ظاهری

چنان که قرآن و همه عبادات و طاعات، ظاهری دارد و باطنی، نظم و مدیریت نیز ظاهری دارد و باطنی. نظم ظاهری تقریباً مشخص است و آن مراعات صورت ظاهری نظم و ترتیب است، اما تنها پرداختن به ظواهر و رونق آن، آدمی را به مقصد و مقصود نمی‌رساند. دیگری رعایت نظم و ترتیب باطنی و الهی است و آن مربوط به باطن است. چشم ظاهر قدرت دید نظم باطن را ندارد، اما دیدگان دل آن را مشاهده می‌نماید. سالک باید درصدد ایجاد نظم باطنی در امور باشد.

فردی که بخواهد ایجاد نظم باطنی کند، باید باطناً خود او اهل نظم باشد. «کسی که نتواند در نفس خود نظم ایجاد کند، او نمی‌تواند در درون عده کثیری موفق به ایجاد نظم گردد: لَيْسَ يَضْبُطُ الْعَدَدَ الْكَثِيرَ مَنْ لَا يَضْبُطُ نَفْسَهُ الْوَاحِدَةَ».

باید کمال توجه به نظم الهی باشد و هر کسی به نوبه خود به فراخور حال، آن نظم الهی را در خویش به مقام تحقق درآورد تا آثار و ثمرات آن عاید مسلمین و جامعه بشریت گردد.

عدم نظم باطن غالباً ناشی از عدم تفکر الهی و نوسان حال است. البته این نیز بایی است که ممکن است شخص خود را اهل تفکر بداند، در حالی که اهل تخیل بوده و به اشتباه نام تخیل را تفکر نهاده است!

برای ایجاد نظم باطنی، شرایط و عللی لازم است که از جمله آنها تفکر و تعقل است. کسی که تفکرش صحیح نباشد، مسلماً قضاوتش هم درست نخواهد بود.

وقتی تفکر الهی نباشد، بسا که اشتباهات و خطاهای بزرگی از انسان سرزند. نوسانات احوال، قضاوت‌های نادرست و ناآرامی‌های درونی، اینها همه نشانه‌های بارزی بر عدم نظم باطنی است. فرد منظم، دچار نوسان حال و سایر عوارض مذکور نمی‌شود.

نوسان حال غالباً معلول شک و تردید است و از عدم اهمیت به تزکیه نفس به وجود می‌آید. سالک باید در تزکیه نفس بکوشد و با دلایل متقن و استوار، عدم نظم ظاهری و باطنی را به نظم محض تبدیل کند. او باید بداند که «خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا»، لذا در اقدام به هر امری بعد از تفکر الهی، مصمم گردد که در انجام هر کاری، حد اعتدال آن را برگزیده و از افراط و تفریط اجتناب ورزد، که در تمام امور، حد اعتدال پسندیده است. پس سالک باید به یاری حق، موفق به ایجاد نظم باطنی گردد تا از نوسان حال و قضاوت‌های غیر الهی رهایی یابد و به ثبات حال رسد.

حضرت مولای متقیان می‌فرماید: «أَخَذَ اللَّهُ بِقُلُوبِنَا وَ قُلُوبِكُمْ إِلَيَّ الْحَقُّ: حق تعالی دل‌های ما و شما را بر حق ثابت بدارد»، «وَأَلْهَمَنَا وَ إِيَّاكُمْ الصَّبْرَ: و به ما و شما صبر عنایت فرماید»، که بدون صبر اخذ حکمت نشده، نمی‌توان از تعالیم عالیه بزرگان برخوردار شد.

بنابراین ایجاد نظم ظاهر بدون ایجاد نظم باطن، چندان اهمیتی ندارد. افراد بسیاری که در مدت کوتاهی متحول شده و در راه حق از همه چیز خود گذشتند و موفق از امتحان الهی درآمدند، مسلماً آنان دارای نظم باطنی هستند. پذیرش مسئولیت در صورتی ارزشمند است که توأم باشد با دستور باطنی برای ایجاد نظم باطن در دل‌ها و به وجود آوردن تحول معنوی به حول و قوه الهی در قلب‌ها. تقبل مسئولیت با این شرط، عبادت و مقام بزرگی است. اما در صورت توجه به ظواهر و غفلت از کیفیت قلوب، تقبل و عدم تقبل چنان مسئولیتی یکسان است.

علل انحراف از مسیر حق و تنزل انسانیت، بسیار است. یکی از آن علل، نظم و ترتیب‌های ظاهری است که اگر توأم با نظم و ترتیب باطنی نگردد، عین بی‌نظمی است. آری، بسا نظم‌های ظاهری که علت ویرانی نظم باطن است! این تعلیم و تربیت‌های حرفه‌ای، این نظم و ترتیب که بگوئیم و عمل نکنیم، علاوه بر این که قادر نیست نهال‌های بوستان قلوب طالبین و متعلمین را بارور کند، آن نهال‌ها و اشجار قلوب را می‌خشکاند و مجالی برای تفکر الهی و دریافت امور عالیه نمی‌دهد؛ چنین معلومات و کار و فعالیتی چه ارزشی دارد؟! سوگند به خدا، این‌گونه کارها و فعالیت‌ها و نظم و ترتیب‌ها، همه از منطقه ارزش‌ها خارج است. این تعلیم و تعلّم‌های حرفه‌ای، هرگز قدرت ایجاد نظم و ترتیب باطنی را ندارد. البته نظم و ترتیب ظاهری توأم با شرایط، ارزشمند بوده و یکی از ارکان بزرگ انسان‌ها و اسلام است.

متأسفانه بعضی تنها قشر و ظاهر را گرفته‌اند. حضرت حسین بن علی، سیدالعاشقین، فداکاری کرد، از هستی خود گذشت اما برخی از مبارزه آن مرد الهی و آن قهرمان فداکار، تنها عزاداری را هدف قرار داده‌اند. در حالی که هدف آن بزرگوار از آن همه فداکاری و از جان‌گذشتگی خود و یارانش، ابقاء دین، ترویج علم و عمل و استقرار عدالت بود. نظم ظاهری و چنین تعلیم و تربیت، وجدان و عقل طالبین را نه تقویت، که تضعیف می‌کند؛ وجدانی که توان گفت قطب‌نمای کشتی زندگی در اقیانوس هستی است.

ای غافلین! آیا می‌دانید چه وظایف مهم فردی و اجتماعی دارید؟ تو که به وظایف خود آشنا نیستی، اقلّاً بیا با مخالفت با نفس، اسلام را یاری کن. ای مردم، بیایید اقلّاً با مخالفت با نفس، اسلام را یاری کنید. سوگند به خدا بدون تفکر علمی، ره به جایی نخواهیم برد. تفوق ما نسبت به غربی‌ها باید به واسطه تفکرات علمی و علم و عمل تحقق پذیرد.

بیایید با معانی الهیه، مرآت دل را جلوه‌گر سازید. پیشوایان الهی دامنه مسئولیت مردم را به تفصیل روشن نموده، وظایف فردی و اجتماعی ما را در حد کمال بیان فرموده‌اند.

بیایید به مقام توبه درآیید، لباسی را بر جان کنید که تار و پودش از تقوی باشد. به خواسته‌های نفس خط بطلان بکشید و خود را از بن‌بست شقاوت‌ها برهانید. سوگند به خدا این لذات دنیا همه می‌گذرد، لکن بدانید که آثار زشت آن علاوه بر دنیا در آخرت نیز باقی می‌ماند.

بیایید در قبال نعمت‌های الهی شاکر شوید. چنین نیست که خدای تبارک و تعالی در شکرگزاری را بگشاید لکن در فزون‌نعمتی را ببرند. چنین نیست که خدای تبارک و تعالی در دعا را بگشاید لکن در اجابت را ببرند. چنین نیست که خدای تبارک و تعالی در توبه را بگشاید و در آمرزش را ببرند.

بیایید دل از محبت و عشق ماسوی برکنید و به خدا عشق ورزید که نجات شما در گرایش به خداست. سوگند به خدا، این عشق و علاقه شما نسبت به ماسوی، حداکثر تا دم مرگ است و در دم مرگ پایان می‌پذیرد.

فرار از عتاب استاد

مراحلی را که سفرای کبار الهی طی نموده‌اند، انسان‌های دیگر نیز می‌توانند طبق دستورات الهی رفتار نموده آن مراحل را بپیمایند و در ردیف مخلصین قرار گیرند. از این‌رو بزرگان فرموده‌اند: ای مردم بکوشید و بارقه الهی را به کمال رسانید تا در ردیف مخلصین به شمار آیید. از امیدهای بی‌مورد اجتناب ورزید و در افزایش مراتب تزکیه نفس بکوشید که رحیل نزدیک است.

سالک اگر بخواهد به هدف اصلی برسد و در دنیا و عقبی در ردیف مخلصین به شمار آید، باید در تزکیه نفس بکوشد که تنها افزایش مراتب علمی به کار نیاید؛ آری در رفع حجب کوش نه در جمع کتب. فرضاً که انسان، تمام کتب مربوطه به فلسفه و عرفان و اصول را مطالعه نماید و علوم و معارف حقه را اخذ کند و اصطلاحات و

الفاظ آنها را فراگیرد و در مجالس و محافل، مردم را شیفته و فریفته آن الفاظ و اصطلاحات کند، اما این علم بدون عمل و تزکیه و بدون تواضع به کار نیاید. غرور علمی اگر به سراغ عالمی بیاید، علمش در حکم عدم گردد. همچنین اگر کسی بدون تزکیه بر مراتب علمی خود بیفزاید، این علم نه موجب کاهش مراتب حجاب‌های او، که سبب افزایش آنهاست.

در کلام بزرگان، بارها اشاره شده که منفورترین و زشت‌ترین مردم در دنیا و عقبی، عالمی است که عامل نیست. در این مورد اخبار و احادیث و روایات بسیار است، از همه بالاتر خدای تبارک و تعالی در قرآن مجید برای بیداری علماء از خواب غفلت، می‌فرماید «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْبَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا: مثل کسانی که تورات بر آنان بار شد و بدان مکلف گردیدند آنگاه آن را به کار نبستند همچون مثل درازگوشی است که کتاب‌هایی را بر پشت می‌کشد». انباشتن علم بدون تزکیه و عمل، هرچند مربوط به اصول باشد، به کار نیاید و بسا که انسان را از گناهان صغیره به گناهان کبیره برساند!

البته غرض، خودداری از تحصیل علوم و فلسفه و اصول و عرفان نیست، بلکه مقصود این است که باید تحصیل با انگیزه الهی باشد نه غیر الهی؛ علم باید توأم با عمل باشد. علم با حب دنیا سازگار نیست، چه حب دنیا انسان را از دیدن و شنیدن واقعی باز می‌دارد. بزرگان فرموده‌اند: محبین دنیا مانند کودکان بی‌خردی هستند که علاقه وافری به ساقه گیاه کوچکی رسانده‌اند که زهر کشنده دارد.

ای کاش افرادی که شیفته و فریفته امور نفسانی و شهوانی شده و دل در گرو تمتعات نفسانی نهاده‌اند، از خواب غفلت بیدار می‌شدند و درمی‌یافتند آب چشمه‌ای که در کنارش نشسته‌اند همیشه کدر است. برخلاف تصور آنان، هرگز با ارضاء امور نفسانی، به کمال نمی‌توان رسید. آن تیرگی از این آب‌نما نخواهد رفت هرچند دورنمایش برای عده‌ای دلفریب است لکن اگر با دیدگان عقل بدان بنگرند، چهره زشت اعمال و افراط و تفریط‌های آنان نمایان خواهد شد.

شیفتگان دنیا، فردا که در دار عقبی پرده از روی کارها برداشته شود، خود را بسی تهیدست و روسیاه ببینند و شرمساری‌ها برند. آن روز، روزی است که بسی عزت‌ها به پستی گراید. البته بسا که در همین دنیا هم پرده از روی اعمال افراد برداشته شود و حقیقت امور بر مردان الهی روشن گردد.

اگر اندکی گوش دل فراداریم، به وضوح هر چه بیشتر هشدار مردان الهی را می‌شنویم که ای غافلان! بیدار شوید و به خود آیید، توبه کنید و بگذارید محبت

پاک و عشق بی‌شائبه الهی، بر امیال منحوس شما مستولی گردد. بگذارید دیو شهوتِ شما، به زنجیر تقوی در بند افتد. بگذارید سراج دل شما از فروغ ابدیت روشنایی گیرد؛ در آن مقام است که شما هم می‌توانید به قلوب طالبین نورافشانی کنید.

امروز وضع دنیا بسیار اسفانگیز است، اثری از آثار نور تقوی مشاهده نمی‌شود، ولی باز جای شکر و سپاس به درگاه الهی است که در کشور مقدس ما، ولو به حداقل، نور تقوی مشاهده می‌شود.

چهارده قرن، قبل حضرت رسول اکرم (ص) فرمود: این نمازخانه‌ها که اکنون مملو از نمازگزاران الهی است، زمانی می‌آید که اثری از آثار نور تقوی در آنها مشاهده نمی‌شود و گردانندگان آنها اهل فسادند. سیر و سفری در کشورهای دیگر، حتی در بلاد اسلامی نمایانگر آن است که «معابد و مساجد آباد دارند، اما از لحاظ باطن و هدایت ویران است، آثار تقوی در آنها مشاهده نمی‌شود: مَسَاجِدُهُمْ يَوْمَئِذٍ عَامِرَةٌ مِنَ الْبِنَاءِ خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى». چنان که ملاحظه می‌شود، فرمایش آن بزرگوار منحصر به جا و نقطه خاصی نیست بلکه عام است و همه جا را در بر می‌گیرد.

در شرایط کنونی که دنیا علیه اسلام قیام کرده، وظیفه چیست؟ همه زحمات حضرات انبیاء و اوصیاء برای رسانیدن ما به هدف است. مادام که ما از حب دنیا خارج نشویم و تزکیه نفس خود را به کمال نرسانیم و به مقام انقطاع و خروج از خود، یا گسستن از غیر و پیوستن به حق نرسیم، به هدف اصلی نایل نخواهیم شد. مسلم است که در راه رسیدن به هدف، با مصائب و شدایدی روبرو خواهیم شد و مورد امتحان خدای تبارک و تعالی قرار خواهیم گرفت که در صورت موفقیت، دیدگان ما با نور الهی منور شده به مقام «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى: نزدیک شدن و سپس آویختن» نایل خواهیم گشت. آری، سرّ نجوای خدای تبارک و تعالی به سمع بنده‌ای رسد که به مقام انقطاع درآید، فطرت خود را زنده نگه دارد.

اسلام دین فطری است و خیرخواهی در انسان فطرتاً موجود است، منتها این ما هستیم که این سرشت خیر، این نیروی خیرخواهی را در خودمان به انحراف می‌کشانیم و تارهای تیره‌بختی به دور خود می‌تنیم. باید دانست که هر یک از اعضای ظاهری و باطنی ما را آفتی بلکه آفاتی است. ما تا از این آفات درنگذریم، حتی نمی‌توانیم به پله اول مرقات سعادت گام نهیم.

الهی، تمام حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء و علمای ربانی، محبوبین درگاهت، حقایق و فرامین ترا به همه مردم ابلاغ فرمودند و چنان که شاید و باید به وظایف

خود عمل نمودند، لکن کو آن گوش شنوا، کو آن چشم بنیا، کو آن زبان گویا؟! «صُمُّ دُؤُوا أَسْمَاعٍ: کرانید گوشدار». ای اهل فساد ظاهراً دارای گوش سالمید، اما گوش‌های دل شما کر شده است. «بُكْمٌ دُؤُوا كَلَامٍ: لال‌هایی هستید سخنگو». «عُمِّي دُؤُوا أَبْصَارٍ: کورانید صاحب چشم». «لَا أَحْرَارُ صِدْقٍ عِنْدَ اللَّقَاءِ: نه آن آزادگان صادق به هنگام دیدار»، «وَلَا إِخْوَانٌ ثِقَّةٍ عِنْدَ الْبَلَاءِ: و نه برادران موثق هستند در هنگام ابتلائات و امتحانات».

ای سالک، نپنداری «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَا عَلَيَّ مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ: تا آن که کسی بگوید دریغا بر آنچه در حضور خدا کوتاهی ورزیدم» که این خواری و زاری تنها کافران راست. بسی از فساق و فجّار که ظاهراً لباس مسلمانی در تن دارند، ولی خرقة‌های معصیت بر آن دوخته و شیفته و فریفته دنیا شده و توبه را به تأخیر انداخته، عمر خویش را به جهالت و غفلت سپری کرده، سود ایمان از دست داده و با بضاعت مزاجه در مانده‌اند.

ای مسکین! اگر سال‌ها باران رحمت ببارد، گردی که از معصیت برانگیخته‌ای، اگر به مقام توبه در نیایی مورد آمرزش خالق متعال قرار نخواهی گرفت. ای سالک! از عتاب استاد الهی و رهبر حقیقی دلگیر مشو، که زمانی رهبر الهی ممکن است به فردی ظاهراً اظهار محبت کند و زمانی عتاب. استاد الهی در مقام عتاب می‌خواهد با ملامتی، او را متوجه اشکال و ایرادش نماید، و چه نعمت و سعادت بالتر از این که سالک متوجه اشکال و عیب خود گردد تا به رفع آن بپردازد.

سالک طریق حق، همان طور که در محبت ظاهری استاد خشنود است، باید از عتابش هم خشنود گردد و دریابد که این عتاب از روی کمال علاقه و محبت است. حتی ممکن است به مصلحتی فردی ظاهراً مورد محبت استاد واقع شود که صلاحیت ندارد یا برعکس ظاهراً مورد عتاب واقع گردد؛ در اینها معانی بی‌شماری نهفته است.

بنابراین، افرادی که این سعادت نصیب آنان شده که تحت تعلیم استاد الهی قرار گیرند، باید بدانند که امکان دارد همیشه مورد نوازش استاد قرار نگیرند. اگر سهو و نسیان و خطایی از کسی سرزند، شاید مورد عتاب استاد قرار گیرد، ولی سالکین و متعلمین نباید ناراحت و دلگیر شوند، چون آن عتاب هم در مرتبه‌ای از مراتب، نوازش و تعلیم است.

تاریخچه زندگی واصلین نشان می‌دهد افرادی که از این عتاب فرار کرده‌اند، این اعراض به سعادت آنان تمام نشده است. خوشا به حال سالکی که از عتاب استاد چنان استقبال نماید که از نوازش او، و در هر حال خدا را شاکر باشد که چنان استادی برای او کرامت فرموده است.

شهرت‌طلبی و عهدشکنی

کلام حضرات معصومین علیهم‌السلام در جایی محکمت است و گاهی محکمت مقرون به متشابهات، و زمانی متشابهات. این اختلاف، ناشی از دخالت زمان و مکان و نیت و کیفیت معلومات است و ممکن است در آن، اختلاف آراء ذی‌دخل باشد.

پاسخ‌های اولیاء خدا و علمای ربانی نیز گاهی به مصلحتی در ردیف محکمت به شمار می‌آید. در این صورت اخذ معانی و تعیین تکالیف و وظایف تقریباً آسان‌تر است. اما برخی از پاسخ‌ها در ردیف متشابهات محسوب می‌گردد. در این حالت برای استخراج معانی، تفکر لازم است و این تفکر حقیقتاً معانی بسیاری را برای انسان القاء می‌کند. پس پاسخ مراتبی دارد و باید در هر کدام تفکر عمیقی صورت گیرد تا مطلوب حاصل آید.

در طریق حق و مکتب حقیقت، معانی الفاظ و کلمات برحسب موارد مختلف هستند و هر کلمه معانی مختلفی دارد. در مجلس عارفان طریق حق، ممکن است کلمه‌ای ذکر شود و برخی معانی درباره آن بیان گردد که ظاهراً برخلاف مجلس قبل باشد، اما هر دو صحیح بوده و در واقع مکمل یکدیگر است. بنابراین، بدون تحقیق بر اولیاء خدا ایراد گرفتن، جایز نیست.

گاه افرادی که بعد از برخورداری از نعمت والای هدایت، راه انحراف در پیش گرفته‌اند، چنین گمان کرده‌اند و یا این گونه وانمود می‌نمایند که سؤالاتی داشته‌اند که بی‌جواب مانده و یا پاسخ اقناع‌کننده‌ای دریافت نکرده‌اند و لذا منجر به تردید و اعراض آنان گشته است. اما آنان بدانند که سؤال الهی هیچ‌گاه منتهی به تردید در مسیر حق و اعراض از حقایق نمی‌گردد و امکان ندارد که امور الهی سبب انحراف و ضلالت آدمی شود.

سؤال و قضاوت باید عادلانه باشد، زیرا در هر امری و از جمله در سؤال و قضاوت، باید همه جهات و ابعاد آن منظور گردد و نه تنها یک بعد و جهت آن. یقیناً

سؤال و قضاوت غیر الهی در محکمه عدل الهی مردود است و سائلین و قضاوت کنندگان در صورت عدم توبه، در ردیف مطرودین به شمار خواهند آمد. حقیقت آن است که چنان افرادی باید به عقل و وجدان الهی خویش مراجعه کنند، زیرا پاسخ برخی سؤالات را باید از زبان دل شنید. البته نه هر زبان قادر به ادای پاسخ آنها است و نه هر دلی می‌تواند جواب الهیه چنان سؤالات را بشنود. ولی در صورت جمع شرایط، هر که درد و نیاز مشروع خود را به پیشگاه الهی عرضه نماید، قطعاً سؤالش بلاجواب نخواهد ماند، زیرا خداوند تبارک و تعالی خود فرموده که ای بندگان من، بخوانید مرا اجابت کنم شما را و نیز فرموده که تنها، سائل و گدای در من باشید.

آری، استماع پاسخ منوط است بر این که سائل سمع دل خود را مهیا کند، زیرا تنها به سمع دل می‌توان پاسخ را شنید. کسانی که موفق به دریافت پاسخ سؤال خود شده‌اند، آن را به سمع دل شنیده‌اند. سالکی می‌تواند سمع دل خود را برای استماع ندای حق مهیا گرداند که دارای صفای دل، پاکی و تزکیه نفس باشد. محبوبین درگاه الهی فرموده‌اند که وحدت کامل یا کمال وحدت در تزکیه است. باید به یاری حق، تزکیه خود را به حد اعلی برسانیم تا وحدت قلبی ما به کمال رسد.

سائل درگاه حق، در نتیجه کمال تزکیه، آرزو و درد و سؤال و نیاز خود را به پیشگاه حق عرضه دارد، و این منصبی است از مناصب الهیه که به هر کسی ندهند. او مراحل را می‌پیماید که آن مراحل را حضرات انبیاء و اوصیاء پیموده‌اند، و در نتیجه کمال تزکیه نفس، موفق به استماع پاسخ حق می‌گردد.

اما کسی که گوش دل را کر کرده و حقیقت را نمی‌بیند، او چگونه می‌تواند ندای حق را بشنود؟! کسانی که غرق در هوی و هوس مادیاتند و آنان که شب و روز در خیال اشتها و ریاستند، هرگز نمی‌توانند از زبان دل خود، پاسخ الهیه سؤالات را بشنوند. کسی قادر به شنیدن پاسخ از زبان دل است که قلبش به نور هدایت منور شود و ضمیرش از فروغ وحدت و اتحاد روشن گردد.

اعمال هر کسی معرف کیفیت حال اوست. انحراف و عهدشکنی، ناشی از شهرت‌طلبی و ریاست‌جویی است. فردی که می‌خواهد تبلیغات دینی کند، او باید به رضای حق قدم بردارد، نه برای افزایش مراتب محبوبیت نزد دولت و ملت. در این طریق باید دلش به نور هدایت منور و از فروغ وحدت و اتحاد روشن شود. اول باید خود را اصلاح و ارشاد کند سپس در صورت موفقیت، موظف است که در وهله اول

جوانان کشور خود، این خواهران و برادران ایمانی خویش را ارشاد نماید و در وهله بعدی سایر افراد را.

کسی که اسیر نفس و شهرت‌طلبی و مادی‌پرستی است، تا به مقام توبه درنیاید و تقوی و تزکیه نفس را پیشه خود نسازد، نمی‌تواند پس پرده را مشاهده نماید. باید بر مراتب شنوایی سمع دل بیفزاید تا شنوایی سمع دل و بصیرت دیدگان قلبش به حد اعلیٰ رسد. آن وقت می‌تواند ندای حق را بشنود و این دنیا و بالآخر باطن آن را به خوبی مطالعه و تماشا کند، و نتایج اعمال گذشتگان را به دقت مورد مطالعه قرار دهد. در این مقام است که دنیا نمی‌تواند او را فریب دهد زیرا که او چنگ بر عروۃ‌الوثقای الهی زده که طوفان حوادث را بر او راهی نیست.

آری، سالک طریق الهی باید لوح دل خود را از هر چه جز خواست الهی است، بشوید تا پاسخ سؤالات خویش را از زبان دل و وجدان بشنود. باید با تلاش در تزکیه نفس، راه خدا را پیش گیرد و به اشتیاق دیدار جمال ازلی، دل خود را از اغیار قطع کند، در این صورت از جاده الهی منحرف نخواهد شد. اما کسی که به مقام توبه برنیامده و تزکیه و تقوی را پیشه خود نساخته و هنوز در امواج سهمگین نفسانیت غوطه‌ور است، همانند فردی است که دست به شاخه باریکی زده و زمام خود را به تندباد مخوفی سپرده که هرچه زودتر به هلاکت رسد.

ای انسان! منادیان الهی اتصالاً همه را به سوی کسب فضایل دعوت می‌کنند. برای گام نهادن به شاهراه سعادت و هدایت باید به ندای این منادیان عالم اعلیٰ پاسخ داد.

ای انسان! با این همه تعالیم عالیّه و مطالعات، خواب غفلت تا کی؟! تا کی از شراب خودخواهی و غرور، مستی؟! از خواب غفلت برخیز و دیده بگشا و به نتایج اعمال گذشتگان بنگر و در عواقب امر خود بیندیش. از نتایج افکار بزرگان برخوردار باش. در این مقام است که تربیت یافتگان تو می‌توانند به آسانی بار مسئولیت را به سرمنزل مقصد و مقصود برسانند.

خداوند تبارک و تعالیٰ بشر را در وادی ضلالت نگذاشته و در هر عصری از اعصار، مردان الهی را با مشعل‌های فروزان هدایت ارسال نموده تا او را به سوی هدف نهایی سوق دهند.

برای سالکین طریق حقی که توفیق درک استادی الهی و تعالیم عالیّه حاصل شده، مسلماً مراتب حجت به اتمام رسیده، دیگر عذری برای آنان باقی نیست. باید در تزکیه نفس و در اتحاد و اتفاق و وحدت قلبی بکوشند و محبت خود را نسبت به

اهل ایمان به حد کمال برسانند. باید از پیروی نفس اماره به درآیند که اگر توسن نفس تقویت یابد، سرمستی آغاز کند و صاحب خویش را به وادی نیستی افکند. ای کسانی که سال‌ها در شهرت‌طلبی و ریاست‌طلبی و تحصیل مادیات تلاش نمودید، اندکی هم در تزکیه نفس و تقوی بکوشید و بدانید که اگر کسی از لحاظ امکانات مادی متضرر گردد او مغبون نیست، اما کسی که گوهر تابناک پاکی دل و ایمان خود را از دست داده او مغبون است.

بیاییم دل خود را به زیور تقوی و حکمت بیاراییم و زنگ دل را از آئینه دل به تقوی بزداییم. از گذشتگان درس عبرت گیریم، از مقام‌طلبانی که وقتی کشتی مقام و منزلت خود را اسیر طوفان سهمگین می‌بینند به خدا پناه می‌برند، لکن پناه بر خدا از آن ساعتی که این سیه‌دلان، کشتی مرام خود را به ساحل رسانند که بر مراتب جور و جفایشان افزوده خواهد شد.

انسان عهدشکن اگر به خود مراجعه نماید و به یاد آورد، درمی‌یابد که خداوند تبارک و تعالی بارها او را به قدرت خویش از هلاکت محفوظ داشته و بارها به مقام توبه برآمده، اما با اندک فاصله‌ای آن توبه را شکسته است! آری، وقتی سیه‌دلان خود را در معرض خطر بینند به مقام توبه برمی‌آیند ولی موقعی که خدای تبارک و تعالی دفع خطر از ایشان می‌کند، توبه خود را می‌شکنند.

کسی که مقام و موقعیت اولیه خود را از دست می‌دهد، بسا که برای حصول آن، برخی را مدح می‌کند. اما زمانی که از رسیدن به آن مقام اولیه مأیوس شد، در کمال وقاحت به ناسزاگویی مشغول می‌گردد. ای انسان، از آنان مباش که از ضعفا و فقرا بیزارند، زیرا مرام خود را در کلبه محقر ایشان نمی‌یابند. آنان نمی‌توانند محرم آن اسرار الهی باشند که در نزد اولیاء خداست، این گنجینه اسرار به سینه شایسته سپرده می‌شود.

در اوایل راه خدا می‌روند، ولی موقعی که جان خود را به گناه آلوده نمودند، از جاده حقیقت منحرف می‌شوند و مراتب قوه غضبیه و شهویه ایشان به منتها درجه می‌رسد، آنگاه به این و آن می‌تازند؛ مسلماً در این مقام نباید نوامیس جوانان به اینان سپرده شود.

آه از این ریاست‌طلبی، از این شهرت‌طلبی، از این مادی‌پرستی! رضای خدا را کنار گذاشته و به خاطر جلب رضای مردم چه‌ها که نمی‌کنند! چنین اعمالی چشم دلشان را کور کرده و پرده سیاه به روی حقایق می‌اندازد که دیگر آن را نمی‌بینند.

بیاییم تقوی را پیشه خود سازیم که رستگاری در تقوی است. تقوی در بلیات و آفات یک سپر الهی است، در جهاد با نفس، حربه‌ای است کارگر، لکن چه قلیل‌اند آنان که اهل تقوایند «أُولَئِكَ الْأَقْلُونَ عَدَدًا وَ هُمْ أَهْلُ صِفَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ: آری پرهیزکاران تعدادشان اندک است و آنان شایسته ستایش خداوند سبحانند».

ای کسانی که شهرت‌طلب هستید و به خاطر شهرت و کسب مقام، ظلم و ستم می‌کنید، بدانید که فردا در محکمه عدل الهی عذر شما پذیرفته نشود «فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعَذِرَتُهُمْ وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ: پس در چنین روزی آنان که ستم کردند، عذرخواهی ایشان سودی ندهد و نه ایشان به آشتی طلبیده می‌شوند». دیگر بس است، بیایید اراده آخرت کنید «تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ»: شما اراده متاع دنیا را می‌کنید، شهرت و مادیّت و ریاست دنیوی را، لکن خدای مهربان برای شما آخرت را اراده می‌کند.

ای برادران گرامی! بیایید نفس خود را ارزان نفروشید، بهای شما پیش خداست. مبدا در اثر تبعیت از هوی و هوس از ارزش خود بکاهید، «بهای شما فردوس اعلی است: لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ».

ای افراد شهرت‌طلب و مادی‌پرست! به خدا سوگند شما وجود خود را ارزان می‌فروشید. شما در این معامله بسیار مغبون هستید. بیایید این شهرت‌طلبی را به کناری نهید، معلوم نیست که فردا برای ما چه حادثه‌ای رخ خواهد داد. بسیاری از جوانان که دیروز از هر حیث سالم و نیرومندتر از ما بودند و اثری از آثار کسالت و نفاقت در ایشان نبود، امروز در زیر خاک سیه‌اند.

مگر حضرت رسول اکرم (ص) نفرمود «الشَّهْرَةُ أَفَّةٌ وَ الْخَمُولُ رَاحَةٌ: شهرت‌طلبی آفت است و گمنامی راحت است»؛ بگذارید مردم شما را نشانند. مگر آن بزرگوار نفرمود «حُبُّ النَّبَاهَةِ رَأْسُ كُلِّ بَلِيَّةٍ: حب شهرت، رأس کل بلیات است». راه خدا روید و طبق احکام و اوامر مقدس الهی رفتار کنید، از نواهی بپرهیزید که پیام مردان الهی، سلام و وحدت است.

برخلاف فرموده خدا رفتار ننمایید و تسلیم خواست او باشید، خوشا به حال کسی که در مقام تسلیم و رضا باشد که بزرگان دین فرموده‌اند «الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ بَابُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ: رضا به قضای الهی باب اعظم الهی است». رحمت همانا تسلیم به خواست الهی است.

مگر حضرت مولای متقیان نفرمود «صَوْمُ النَّفْسِ عَنْ لَذَاتِ الدُّنْيَا أَنْفَعُ الصَّيَامِ: صوم نفس از لذات دنیا، سودمندترین روزه‌داری است» مگر آن بزرگوار نفرمود «أَفْضَلُ الطَّاعَاتِ هِجْرُ اللَّذَاتِ: افضل طاعات گذشتن از لذات دنیوی است». اما بدانید که در پی هر لذت مجازی و دنیوی، تیرگی و اندوه و ملال است. به یقین افرادی که از مادیات و شهرت و ریاست و امور نفسانی لذت می‌برند، در پی این لذاذ مجازی، اندوه فراوانی نصیب آنان می‌گردد. بیایید تقوی را پیشه خود کنید و نعمت‌های علیای الهی را به توفیق او به دست آورید.

علت اصلی انحراف مردم

«فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَادْرُوا آجَالَكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ: ای بندگان خدا برای خدا تقوی بورزید و با اعمال خود به سرانجام حیات دنیوی سبقت بجوید».

این خطبه مقدسه، با دستور به تقوی آغاز شده و سپس مردم را به انقراض حیات دنیوی و به پایان رسیدن عمر و خاموش گشتن شعله فروزان زندگی متوجه می‌سازد. این تنبیه و هشدار تنها برای فرارسیدن پایان عمر نیست، زیرا که وقوع آن بر کسی پوشیده نیست. بلکه مقصود اصلی، آگاه کردن مردم به ضرورت دریافت حقیقت زندگی است که اکثریت آن را به نادانی‌ها و انحرافات، تبدیل به خاکستر می‌کنند. مسلماً آنان عاقبت از کرده خود پشیمان گردند ولی آن ساعت پشیمانی سودی ندهد؛ قبل از وقوع آن باید پشیمان شده و به مقام توبه و انابه برآیند. در عین حال، این خطبه ضرورت اصلاح زندگی را تذکر می‌دهد. چه، مرگ به سراغ انسان آمده او را وارد صحنه ابدیت می‌کند و همه، نتایج اعمال خویش را مشاهده می‌نمایند. لذا باید این زندگی را به عنوان سرمایه‌ای بزرگ تلقی نمود و با بهره برداری از نیروهای باطنی، بالاخص عقل و وجدان، خود را برای زندگی در عالم ابدیت آماده گردانید.

ندای هشدار از زمین و آسمان، از هر نقطه‌ای از بیرون و درون به گوش می‌رسد. اما کسی که شنوایی سمع دل و بصیرت باطنی خود را از دست داده، او چگونه می‌تواند این ندا را بشنود و حقایق را مشاهده کند؟ افرادی که به مرتبه «صُمٌّ بُكْمٌ عُمًی فَهُمْ لَا يَرِجْعُونَ: کرند، لالند، کورند بنابراین به راه نمی‌آیند» رسیده‌اند، این ندا را نمی‌شنوند و حقایق را مشاهده نمی‌نمایند.

ندای هشدار اتصالاً به گوش کسانی می‌رسد که نیروی سامعه باطنی خود را از دست نداده‌اند. هشدار که زندگی به سرعت می‌گذرد و آن لحظاتی که از عمر می‌گذرد، هرگز برای آن احتمال بازگشتی نیست. سالیان عمر بی‌سر و صدا، قدرت‌ها و لذت‌ها و زیبایی‌ها را از ما می‌گیرد و ما را روانه حاشیه طبیعت می‌کند. این نعمت‌های الهی که می‌توان به وسیله آنها خود و سایرین را به سعادت ابدی رسانید، به تدریج از دست ما خارج شده و همگی به خاموشی و نابودی می‌گراید.

سبب انحرافات در اصل کسانی هستند که از تعالیم عالیه اسلامی برخوردار گشته‌اند، لکن دنیاپرستی، خودخواهی و مقام‌طلبی آنان مانع شده که از این تعالیم عالیه، خود و دیگران را بهره‌مند سازند.

اینان کسانی هستند که هر روز برای خود فلسفه‌ای می‌تراشند، هر شب رؤیایی می‌بینند و برای خود احکامی صادر می‌کنند. اینان در فریب دادن مردم، عجب مهارتی دارند! باید آگاه بود و نگذاشت که چنین افراد در بین مسلمین رسوخ کنند و سبب انحراف عده کثیری گردند. ای کاش آن مهارت فریبنده در بیان و ابراز مکنونات درونی ایشان، به خاطر تحصیل دنیا و مقام نباشد. اینان اگر با آن قیافه‌های حق به جانب، برداشت‌های بی‌اساس خود را در معرض افکار ساده‌لوحان قرار دهند، مغز آنها را در خلائی ویرانگر بازی خواهند داد. اینان چنان شیفته و فریفته دنیا گشته‌اند که اصلاً توجهی به انقراض حیات دنیوی ندارند و یا این فاصله را بسیار طولانی می‌دانند «إِنَّهُمْ يَرُؤْنَهُ بَعِيداً وَ نَرِيهِ قَرِيْباً: آنان عذاب را دور می‌بینند و ما نزدیکش می‌بینیم».

انسان‌هایی که خود را در کشش زمان گم کرده‌اند، چنان در کشش آن گرفتارند که گویی خود، جزیی از زمان شده‌اند. آری ایشان وقوع جهان دیگر را بسیار طولانی می‌دانند تا آنجا که گویند «مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً: گمان نمی‌کنم که قیامتی بر پا شود». اما انسان‌های رشد یافته و به تکامل رسیده که از جویبار زمان بیرون آمده و واقعیات را در زنجیر پیوسته علت و معلول و عمل و عکس‌العمل مشاهده می‌کنند، می‌دانند که هرچه زودتر نتایج اعمال خود را خواهند دید.

لحظات عمر بدون کمترین توقفی از آینده می‌آیند و وارد گذشته می‌شوند، اما عده کثیری آن را بسیار طولانی می‌دانند، زیرا در موقعیتی از زمان قرار گرفته‌اند که نمی‌توانند و یا نمی‌خواهند از قید و بند زمان خارج شوند و از دیدگاه بالاتری زمان و گذشت آن را بنگرند. اگر انسان می‌توانست خود را از قید و بند زمان برهاند، برای

او مسلم می‌شد که ارکان سعادت ابدی، او باید در این جهان پی‌ریزی شود، لذا عالی‌ترین محاسبات را انجام می‌داد و خود را به ضلالت نمی‌افکند.

گرچه علل انحرافات و خواب غفلت بسیار است اما چنان که اشاره شد، علت اصلی، همانا دانشمندان و علمایی هستند که به علم خود عامل نیستند. اگر ایشان به علم خود عامل بودند و به ارشاد مردم می‌پرداختند، تاریخ مسیر دیگری در پیش می‌گرفت و این همه تلفات سنگین جسمی و روحی که یک مغز بزرگ از ادراک آن عاجز است، به وجود نمی‌آمد.

بشر با بی‌اعتنایی به نیروهای باطنی، خود را به ضلالت می‌افکند، بالاخص عقل و وجدانی که اتصالاً هشدار می‌دهد. لکن کسانی که به مرتبه «خَتَمَ اللَّهُ عَلَي قُلُوبِهِمْ وَ عَلَي سَمْعِهِمْ وَ عَلَي أَبْصَارِهِمْ غَشاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»: خداوند بر دل‌های آنان و بر شنوایی ایشان مهر نهاده و بر دیدگان‌شان پرده‌ای است و آنان را عذابی دردناک است» رسیده‌اند، چگونه می‌توانند ندای وجدان را بشنوند که: نمی‌دانم در اندرون من خسته دل چیست که من خاموشم و او در فغان و در غوغاست.

آری، این فغان و غوغای عقل و وجدان الهی را هر کسی نمی‌شنود. مگر این فغان و غوغا و صدای پرطنین آن نبوده که انسان‌ها را از عالم ناسوت بلند کرده و در فضای عالم لاهوت و ملکوت به طیران آورده است؟

مسلماً عالم‌نمایان، این فغان و غوغا و صدای پرطنین را نمی‌شنوند، و نمی‌خواهند که این جرس خوش‌آوا و بیدارکننده را به گوش دیگران برسانند و از علم خویش، خود و دیگران را بهره‌مند سازند. اما ایشان در خواب غفلت‌اند و وقتی بیدار شوند که مرگ به سراغ ایشان آید.

این است آن کلمات علوی نورانی که بدون فهم و عمل، انسان نمی‌تواند خویشتن خود را از گرداب ضلالت برهاند. این است نسخه‌ای که بدون آن بشر نمی‌تواند درمان دردش را بیابد. اعراض از این نسخه الهی، اعراض از حکمت و اعراض از آب حیات است.

«رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ حُكْمًا فَوَعِي وَ دُعِيَ إِلَي رِشَادٍ فَدَنَا وَ أَخَذَ بِحُجْرَةِ هَادٍ فَكَبَا: رحمت الهی شامل حال کسی است که سخن حکمتی را شنید و پذیرفت و به مقام عمل آمد و به قربت رسید، و به سوی رشد و کمال دعوت شد و دامن یک مربی شایسته را گرفت و به رستگاری رسید». چنان فردی می‌تواند وجود خویش را تفسیر کند و از استعداد‌های خدادادی، خویشتن و سایرین را بهره‌مند سازد و مشعل

فروزان حکمت را فرا راه کاروانیان گمشده در بیابان‌های فقر و جهل و نادانی قرار دهد و ایشان را به سعادت ابدی رساند.

بدون عمل و تنها به وسیله علم، نمی‌توان به سعادت نایل شد، چه دایره سخنرانی و وصف، بسیار وسیع است، لکن دایره انصاف و عمل تنگ است «وَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاضُّعِ وَأَضْيَقُهَا فِي التَّنَاضُّعِ: حق، وسیع‌ترین امور در توصیف و ضیق‌ترین آنها در مقام عمل و انصاف است».

الهی، به خاطر حبیبیت که به او فرمودی: نگران مباش، به قدری از امت ترا می‌آموزم که تو راضی شوی، همه ما را بیمارز. آری، بنده‌ای که معصیت کند، فرمان رسد که ای فرشتگان، پرده ایمان او را درکشید تا گناهان او مغمور و مغلوب پرده ایمان او گردد. اما چندان معاصی به هم رسیده که فرشتگان گویند الهی پرده ایمان را کشیدیم، لکن گناهان او را نپوشید. فرمان آید پرده رحمت مرا درکشید که رحمت من گناهان را می‌پوشد.

الهی، مقرر و معترفیم که طاعات و عبادات ما قلیل است، ولی امید ما به رحمت و فضل تو کثیر است. الهی، الهی! گناهان ما را به سوی عقوبت می‌کشاند، لکن در مقام نظر به کرم تو، نوید ایمنی از انتقامت می‌دهد.

الهی، آیا ممکن است امروز دست خالی از درگاه تو برگردیم؟ باورکردنی نیست. الهی، ما را در معرض عنایت و کرم و فضل خویش قرار ده. الهی، به اشراق جمالت، به انوار کمالت ما را از مشاهده جمالت برخوردار ساز.

الهی از تو چه طلبیم؟ الهی به هزاران آب ما را شستی برای آشنا کردن دوستی. اما الهی، یک شستنی ماند، به خاطر حبیبیت، الهی، ترا به روح مهتر عالم و وصی او، الهی، ما را از ما بشوی تا از خود برخیزیم و تنها تو مانی.

الهی، کسانی که آینده‌نگر نیستند، توان گفت که مراتب بصیرت ایشان ضعیف است، یا مراتب بصیرت دل را به کلی از دست داده‌اند. ای مربیان الهی، بیایید به خود آییم که این توجه ما به خویشتن، سبب ارشاد هزاران فرد خواهد شد.

بیاییم در اثر تزکیه نفس، خود را به مقام شهود رسانیم تا حقیقت محض را مشاهده نماییم. در این مقام است که دیگر برای ما برهانی نیاز نیست، زیرا بالاترین دلیل برای اثبات شیء، حضور همان شیء است؛ «طَلَبُ الدَّلِيلِ بَعْدَ الْوُصُولِ إِلَى الْمَدْلُولِ قَبِيحٌ: مطالبه دلیل پس از وصول به مدلول غیرمعقول است». اما وقتی ممکن است آن شیء ظاهری یا باطنی یا مدلول در حضور ما باشد، ولی ما را آن بینایی نباشد که آن را در پیش خود مشاهده نماییم!

الهی، مراتب بصیرت دل ما را به حد اعلی برسان، تزکیه ما را به حد کمال رسان. الهی، بگذار ما هم به مقام شهود برسیم و از برهان بی نیاز گردیم.

ج - آثار شوم انحرافات

نفس پرستی و سرکوب عقل و وجدان

همه باید بدانیم که جریان قانون الهی، همان طور که در جهان برونی حکم فرما است، در جهان درونی انسان‌ها نیز حکومت مطلقه دارد. در جهان برونی هر علتی معلولی را به وجود می‌آورد، درون انسان نیز محکوم این قانون است. مثلاً وجدان انسان، آن عامل فعال است که بدون توقف و تأثر از تمایلات نفسانی، وظایف خود را که عبارتست از راهنمایی و داوری و... انجام می‌دهد.

غوطه‌ور شدن در تمایلات حیوانی و خودخواهی‌ها، عللی هستند که سقوط وجدان را به عنوان معلول به دنبال خواهند آورد. سکوت وجدان به جهت سرکوبی آن، حتی سکوت و عدم فعالیت عقل در صورت بی‌اعتنایی بر آن، محرومیت بینایی درونی و برونی از دیدن آیات الهی در اثر تکبر و خودخواهی و خودستایی، مواردی از این قانون علیت‌اند.

این که برخی اشخاص هست را نیست، و نیست را هست، ظلم را قانون، عدالت را ناتوانی، فرو رفتن در صندوق درک‌های انعکاسی محض را جهان‌بینی، شناخت‌های عالی را خیالات، حقیقت‌طلبی را عجز، و لذت‌یابی را موفقیت می‌دانند، علتی جز این ندارد که اینان، بیرون آمدن از خودخواهی و پا گذاشتن روی کبر و نخوت را تحمل نمی‌کنند. می‌ترسند که اگر چشم به بالاتر از دیدگاه خود بیندازند و تصمیم به وصول واقعیات که مافوق لذت است بگیرند، معدوم گردند. آنان نمی‌دانند که گسترش این دیدگاه و تصمیم وصول به واقعیات، آغاز گسترش وجود آنان در قلمرو هستی است.

هنگامی که واقعیات و حقایق به لطف و عنایت پروردگار متعال، به وسیله مردان الهی بر مغزها و روان‌های خاک‌نشینان سرازیر می‌گردد، در حقیقت نور خدا فضای جامعه را به وسیله وصول آن حقایق روشن می‌سازد. ولی بعضی نه تنها از این نور الهی استقبال نمی‌کنند که آن را انکار کرده و تاریکی قلمداد می‌نمایند! در

صورتی که کتمان و پوشاندن این نور الهی، وقیح‌ترین خیانت به انسان‌ها و بی‌شرمانه‌ترین مبارزه با مشیت خداست.

انکار نور الهی و پوشاندن آن، ظلم به مردم است. زیرا دور کردن انسان‌هایی که برای ارتباط با واقعیات آفریده شده‌اند، نوعی اخلاق به حیات الهی آنها و مخالفت با خواسته خداست. ولی این تبهکاران بی‌شرم، حقیقت را پوشانیده و آن را اسطوره و افسانه قلمداد کرده‌اند. آنان بدانند که گناهان مردم ساده‌لوحی را که فریب داده‌اند، در آغاز ابدیت به دوش خواهند کشید.

ایشان در ظاهر به مقام توبه برمی‌آیند، لکن بدانند که خدا از دل‌ها آگاه است و تنها با کلمه استغفار برای آنان نجاتی نیست. کفاره آن گناهان پس از اصلاح درون و بازگشت به سوی خدا، بیان آن واقعیتهایی است که از مردم مخفی داشته بودند. چه این یک گناه شخصی نیست که ظلم متوجه خویشتن باشد، بلکه این ظلم به انسان‌ها است که جبران آن جز مرتفع ساختن حجاب‌هایی که بین مردم و واقعیات انداخته‌اند، نمی‌باشد.

اغفال مردم و کتمان حقایق و واقعیت از آنان، به اصطلاح فقهی، حق‌الناس است. خدای تبارک و تعالی ممکن است از هر گناهی بگذرد جز حق‌الناس، لذا هیچ توبه‌ای جز جبران آن اثری ندارد. اما ایشان آخرت را به دنیا و سعادت ابدی را به ریاست موقتی فروخته‌اند، نمی‌دانند که دیر یا زود این ریاست و مقام از دست آنان خواهد رفت.

در حقیقت، چه معامله پستی است که حقیقتی در قبال سود پیشیزی قرار گیرد! اگر ایشان عظمت و ارزش حقیقت را بدانند، به خدا سوگند می‌فهمند که هیچ یک از امتیازات زندگی دنیوی نمی‌تواند در برابر عظمت و ارزش حقیقت قرار گیرد.

اختلافات وقتی بروز می‌کند که غرض‌ورزی در شناخت‌ها به وجود آید. همان گونه که اشاره گردید، یکی از بزرگ‌ترین علل انحراف، عدم عمل به علم است. منابعی که در اسلام، علم را حجت و برهان معرفی نموده و لزوم عمل به آن را بیان کرده بسیار است. در این منابع، هر دو صورت بی‌اعتنایی به علم مطرح شده که یکی عمل نکردن مطابق علم است و دیگری، عمل کردن برخلاف علم. اما تباهی عمل کردن برخلاف علم، شدیدتر از عمل نکردن مطابق علم است. زیرا صورت اول، بی‌اعتنایی به حجت و برهان خداست لکن صورت دوم، لجاجت و مقاومت با حجت و برهان خداست.

بنابراین، اینان با وجود علمِ حرکاتشان برخلاف حجت و برهان خداست و در حقیقت با خدا به مقام مقابله آمده‌اند. ایشان در اثر حب دنیا و مقام، آگاهی حقیقی خود را از دست داده‌اند. سُکر و ناهشیاری در دنیا، زندگی را دستخوش عوامل طبیعی محیط و هموعان خودمحور نموده، انسان را از محاسبه حیات الهی محروم می‌دارد. آری اینان از دانش بهره‌مندند و از الفاظ و اصطلاحات برخوردارند، ولی به علت عشق و علاقه به دنیا و ریاست و تمایلات نفسانی، هشیاری و آگاهی اصلی خود را از دست داده‌اند. اگرچه ایشان در میان مردمان، خود را از همه فعال‌تر و زیرک‌تر می‌دانند، اما ناتوان‌ترین افراد ایشانند. زیرا ناتوان‌ترین موقعیت انسان، موقعیتی است که آگاهی و هشیاری خود را از دست بدهد و از قدرت محاسبه نفع و ضرر خویش عاجز ماند.

ایشان تصور می‌کنند که بهتر از همه توانسته‌اند از امتیازات جهان برخوردار شوند، غافل از این که بینایی حقیقی خود را از دست داده‌اند. چنان که نابینایی ظاهر، پدیده‌هایی مانند شکل و رنگ و دیگر نمودهای مربوط به چشم سالم را تیره و تار می‌کند، نابینایی درونی نیز همه مبانی حیات انسانی و اصول و قوانین تکاملی را از افق درون می‌زداید، و یا چنان برهم می‌زند که زندگی را به کلی برای او مختل می‌سازد.

اما ایشان چگونه به این نابینایی رضایت داده‌اند؟ رضایت به این نابینایی امر ساده‌ای نیست که اینان تصور کرده‌اند. این رضایت، در حقیقت رضایت بر کور و کر کردن چشم بینا و گوش شنوای خود و دیگران است، بلکه رضایت به سلب حس از تمام عوامل حسی است! اینان غافلند که در از بین بردن این بینایی، نخست نعمت‌های عظمای آگاهی و هشیاری و تعقل و تفکر را به اختیار از دست می‌دهند و سپس، نابینایی و مستی آغاز می‌شود.

اما کسانی که در زندگی‌شان حساب و میزان مطرح است، تغذیه مغزی و روانی را تغذیه حیات دانسته و به خوبی واقفند که نباید این بینایی و شنوایی را از دست داد، لذا در برابر تبهکاران، آگاه و هشیارند.

اگر انسان آنچه را نمی‌داند انکار کند و حتی در صورت قرار گرفتن تحت شرایط معینی، آفتاب و روشنایی آن را انکار نماید، امید است که زمانی جهل او مبدل به علم شود و آن شرایط و موانع انکار، از بین رود؛ ولی نکته مهم و اساسی این است که انسان درصدد انکار خویشتن برآید!

افرادی که آگاهی و هشیاری و بینایی خود را از دست داده‌اند، اینان خود را انکار می‌کنند و با خویشتن به مقاومت و لجajt برمی‌خیزند. اینان تصور می‌کنند مبارزه منفی‌شان تنها با دیگران است، در صورتی که اول از همه با خویش به مقام مبارزه و لجajt برخاسته‌اند. کسی که خود را انکار کند، او هیچ حقیقتی را نمی‌پذیرد زیرا پذیرش هر حقیقتی، فرع شناخت خویش و پذیرش آن است. این محبان دنیا، هر حقیقتی را که ظاهراً به انسان‌ها عرضه می‌دارند، چنان وانمود می‌کنند که این ارمغان آنان به خاطر خیرخواهی است، اما واقعیت آن است که اتکاء بر کار ایشان، تکیه بر سراب آب‌نماست.

محب دنیا و مقام، دروغگو و فریبکار است. او که خود را تباه کرده، چگونه می‌تواند در ارشاد مردم و سازندگی جامعه نقشی داشته باشد؟ بنابراین، اینان ولو ظاهراً امتیازی را به دست آورده و خود را به جامعه، راهنما و مصلح معرفی کنند، باید آن امتیاز را از آنان گرفت، چنان که شمشیر بران را باید از دست دیوانه زورمند به درآورد.

اگر مبارزه این تبهکاران با حامیان حق و حقیقت به طور صحیح مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد، مسلم می‌شود که آثار منفی حرکات و مبارزه ایشان نه تنها متوجه مردم، که مهم‌تر از همه، متوجه آن حق و حقیقت با عظمتی است که خفاش‌صفتان از دیدن و پذیرش نور آن، رنج می‌برند.

آرایش بی‌اساس این محبان دنیا اگر غلبه کند، نیروهای باطنی انسان‌ها را مختل می‌گرداند. اینان به جای این که میان مردم و واقعیات ارتباطی برقرار کنند، حقیقت‌نماهای آراسته و پر زر و زیور را از پیش دیدگان انسان‌ها عبور می‌دهند. فرعون و فرعونیان را به جای حضرت موسی، طغیانگران بنی‌اسرائیل را به جای حضرت عیسی، درهم و دینارپرستان عرب را به جای حضرت محمد(ص)، و معاویه را به جای علی می‌آرایند!

آنان کسانی هستند که «هنگامی که خدا به یادشان آورده می‌شود، قلوب آنان که به آخرت ایمان نیاورده‌اند درهم می‌شود، و هنگامی که غیر خدا به یادشان انداخته شود، ناگهان خوشحال می‌گردند: وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ». اگر به ظاهر هم از یاد خدا شادمان شوند، لکن قلبشان از حقایق درهم می‌گردد.

ممکن است بعید به نظر آید که چگونه می‌تواند یاد خدا موجب ناراحتی شود! اما این حقیقت، نه تنها در مردم دور از شناخت و معرفت وجود دارد، بلکه کسانی

هم که مراحل از دانش‌های حرفه‌ای را پیموده‌اند، نیز از یاد خدا و حقایق و از یاد مردان الهی رنج می‌برند. این همان انحراف علمی است که به جای تقوای علمی، درون بیشتر متفکرانها را فراگرفته است، بالاخص وقتی که افزایشی در مراتب قدرت خود مشاهده کنند.

احساس قدرت در اشکال مختلف آن، حتی در شکل قدری از شناخت‌های گسیخته از هم، سبب فرو رفتن و جست و خیز در سطوح روانی برای انکار آیات الهی شده است. این همان استکبار و طغیان‌گری نسبت به واقعیات است که دامنگیر اکثر مردم حتی در روشن‌ترین حقایق گشته است. این بیماری همواره معلول نارسایی مغزی و اختلال روحی نیست بلکه عوامل اصلی، سهل‌انگاری نسبت به تنظیم برنامه حیات الهی، عدم توجه به ضرورت شکوفایی نیروهای باطنی و غوطه‌ور شدن در لذت‌ها و سرخوشی‌هاست که جریان اصیل محاسبه حیات الهی را مختل می‌سازد.

گروهی به علت انحرافات و خودکامگی‌ها با شیاطین دمساز شده و راه تباهی در پیش گرفته‌اند. ایشان هدایت را در زندگی برای خود طوری تفسیر نموده‌اند که بتوانند آن را مبنای اصلی زندگی خود محاسبه کنند. البته آن هدایتی که برخاسته از مشتهیات نفسانی ایشان است که می‌خواهند با فریفتن خود و دیگران به آرزوهای حیوانی خویش نایل آیند.

این گروه به خروج از مسیر انسانیت اکتفا نکرده می‌خواهند با گمان و پندار بی‌اساس، حرکات ضدانسانی خود را هدایت جلوه دهند و اصول و قوانین الهی را که معیار تشخیص نیک از بد و حق از باطل است، برهم زنند و موجودیت خود را توجیه و تفسیر نمایند «أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ: آنان کسانی‌اند که خدا بر دل‌ها و گوش و دیدگان‌شان مهر نهاده و آنان خود غافلانند». آری، قرآن مجید غفلت را یکی از اوصاف پست انسان به شمار می‌آورد تا آنجا که غافل را پست‌تر از حیوانات گوشزد می‌نماید.

غفلت، آن تاریکی ذهنی است که به سبب بی‌توجهی و اهمیت ندادن به موضوع و عدم تفکر و تعقل در آن حاصل می‌گردد. اما کمال اهمیت و توجه و تفکر نسبت به موضوع، چراغی در ذهن می‌افروزد و انسان را از تاریکی نجات می‌دهد. به سبب غفلت است که قلب از فعالیت‌های اصیل، راکد می‌گردد و چشم، آیات خدا را نمی‌بیند و گوش، حقایق را نمی‌شنود؛ در این مقام است که اعراض از حقیقت و امتیازات آن شروع می‌شود.

البته مراد از رکود قلب و بازماندن چشم و گوش از فعالیت، نه اختلال طبیعی اعضاء، که از دست دادن آگاهی و هشیاری و تعقل و وجدان است که انسان را تا حد حیوانات و پست‌تر از آن تنزل می‌دهد. اگر این نیروهای باطنی شکوفا نشود و در جهت ضد اصول و قوانین انسانی به فعالیت افتد، همه در راه تخریب حیات الهی خود و دیگران استخدام می‌گردد. مثلاً قدرت که یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی است، موجب تخریب خودِ قدرت و دیگر امتیازات می‌شود؛ علم به جای این که برای راهنمایی استخدام گردد، در جهت افزایش مراتب جهالت به کار می‌رود.

آری، غفلت آن پدیده‌ای است که نیروی حسابدگری انسان را فلج می‌کند و هیچ قانونی را برای وی ضروری و مبنای حساب و محاسبه مطرح نمی‌کند. غافل، چون همیشه در خواب است نیروهای انسانی را نیز مرده می‌بیند، او فکر نمی‌کند از خاری که می‌کارد گل نخواهد چید. او همیشه خار را می‌بیند غافل از آن که این خار، کشته خود اوست.

الهی، همه ما را از خواب غفلت بیرون آر، ما را به بیماری غفلت مبتلا مساز. الهی، نهال‌های عشق خود را در دل‌های ما بنشان. ای باغبان ازلی، این نهال‌ها را برای رسیدن به اشجار و ثمرات طیبه، به آب تعالیم عالیه آبیاری فرما. الهی، دل ما را به انوار علم و معرفت در حد اعلیٰ منور فرما. الهی، روز ملاقات، چشم ما را به شهود جمالت روشن فرما.

الهی، عنایت فرما که رکن محکم توحید و معرفت، اقامتگاه ما باشد. بارالها، در این ساعت مقدس نام ما را در صف سعدها به شمار آر. الهی، طاعات ما را در مقام علیین به درجه مقبولیت برسان. پروردگارا، برای ما یقینی عنایت فرما که هر شک و ریب را دافع و رافع شود.

یا مُنْجِیَ الْهَالِکِینَ، ای نجات‌دهنده به هلاکت افتادگان؛
یا مُجِیبَ الْمُضْطَرِّینَ، ای اجابت‌کننده دعای پریشان‌حالان؛ یا کَنْزَ الْمُفْتَقرِینَ، ای گنجینه فقیران، ما سائل و گدا و فقیر در تو هستیم.

یا جابِرَ الْمُنْکَسِرِینَ، ای جبران‌کننده دل‌شکستگان؛ یا مَأْوِیَ الْمُنْقَطِعِینَ، ای مأوای از همه‌بریدگان؛ الهی، ما از همه بریده‌ایم، دل شکسته‌ایم.

یا ناصِرَ الْمُسْتَضعِفِینَ، ای یاری‌کننده ضعیفان؛ الهی ضعیفیم، فقیریم؛ یا مُغِثَ الْمَکْرُوبِینَ، ای فریادرس ستم‌دیدگان؛ یا حِصْنَ الْلاَجِینَ، ای حصار محکم پناه‌آوردگان.

نوسان و تنزل انوار دل

حقیقت انسان یا انسان حقیقی، نور الهی است. انسانی که با طی مراحل تقوی موفق به بهره‌مندی بیشتری از تعالیم عالیّه دینی می‌گردد، به انوار زیورهای الهی مزین می‌شود. در چنین انسانی معانی جلوات «مِنْ رُوحِي: از روح خویش» متجلی و نمایان است. همه انوار از نور محض ساطع و لامع است و هر نوری که مشاهده می‌شود، آیتی از آیات الهیه است.

خداوند تبارک و تعالی نور محض است و صفات او عین ذات او، همه نور محض است، یعنی بین نور صفات و ذات او فرقی نیست. نور الهی گاه‌گاهی به لباس مادی درآمده و به انواع رنگ‌ها و قالب‌ها نمایان می‌شود؛ این‌ها نشانه‌ای از نشانه‌ها و علامتی از علایم طریق اوست.

حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء و اخیار و ابرار و صالحین، همه نور الهی هستند. نور قوی نوری است که از تقوای بیشتری برخوردار باشد. انسانی که مراحل تقوی را طی کرده و در حد اعلی از آیات الهی بهره‌مند است، نور او بسیار قوی است. گرچه در افراد دیگری هم نور خدا مشاهده می‌شود، لکن نورشان ضعیف است. البته همه این انوار از یک نور ساطع است و تعلیم نور «مِنْ رُوحِي: از روح خویش» می‌نماید، اما مشاهده قوت و ضعف این انوار، مراتب تقوی و کمالات افراد را نشان می‌دهد و حتی نوسان بعضی انوار را آشکار می‌نماید.

بشر در اثر توبه و اتصال و کمال توجه، امکان دارد به مرتبه و مقامی برسد که حقیقت او نور قوی باشد. اما بشری که ساعتی قبل دارای نور قوی بود، بسا که نورش به جای تقویت، تضعیف گردد. مسلماً چنین افرادی از تعالیم عالیّه برخوردار بوده و در قبال این تنزل مراتب نوری، مسئولیتشان در پیشگاه الهی بالاتر است از فردی که از ابتدا از تعالیم عالیّه برخوردار نبوده است.

مسئولیت هر کسی در پیشگاه الهی به نسبت برخورداری از تعالیم عالیّه الهی و عقل است. افرادی که سالیان متمادی توفیق برخورداری از تعالیم عالیّه الهی را دارند، مسئولیت آنان بسی بالاتر از سایرین است و محبوبین الهی از آنان انتظار دیگری دارند و از تخلف آنان، متألم و ناراحتند؛ رهروانی که خداوند متعال به آنان علم و بیان داده و برایشان اتمام حجت شده، آنان که شب در اعلی‌علیین‌اند و صبح بر اثر دخالت شیطان در اسفل‌السافلین!

تکلیف و وظیفه سالکین و عارفین الهی، ارشاد افراد است و از جمله ارشاد افرادی که در اثر دخالت شیطان و نفس، مراتب نورانیتشان در نوسان و تنزل است.

بزرگان فرموده‌اند از جمله اموری که قابل اعتماد نیست قلب است، معلوم نیست که عاقبت امر ما چگونه خواهد بود.

الهی، ترا به مقربین درگاهت سوگند، آن مقام و مرتبه و نوری که به هر یک از رهروان طریق حق عطا فرموده‌ای، آن را برایشان ثابت بدار و از نوسان و تنزل محفوظ دار و بر مقام معنوی آنان بیفزای.

الهی از پیشگاه تو درخواست می‌کنیم که ما را عالی‌ترین مراتب تقوی کرامت فرمایی و پس از آن که به توفیق و فضل و رحمت تو قدم به مراتب بالاتر گذاشتیم، الهی، راضی شو که از آن تنزل نماییم.

الهی، خود را به تو می‌سپاریم، ما را از شر نفس و شیطان و از شر «ما خَلَقَ» و «غاسِقَ» و انس و جن حفظ فرما.

شقاوت و قساوت دل

در قرآن مجید آیاتی چند مربوط به عزت و ذلت و هدایت و گمراهی وجود دارد که مفسرین در تفسیر آنها اختلاف کرده‌اند. بعضی گفته‌اند که این آیات شریفه دلالت بر جبر دارد، لذا اختیار را نسبت به عزت و ذلت و هدایت و گمراهی، از انسان نفی کرده‌اند. البته اینان چنان که باید و شاید در این آیات شریفه تعمق و تفکر نکرده‌اند، در صورتی که امر است به تفکر و تدبیر و تعمق در آیات قرآن مجید.

هرگاه کسی به احکام مقدس قرآن بدون تدبیر و تفکر عمل کند، عمل او مفید و مثمر ثمر نیست. اعمال وقتی مقبول پیشگاه الهی است که از روی تفکر و تدبیر باشد.

بعضی در تفسیر مشیت الهی اختلاف کرده و معتقدند که مشیت الهی انسان را به هدایت و سعادت و یا به شقاوت و گمراهی می‌رساند. آری، هر دو امر به مشیت الهی است، ولی باید دانست که جریان مشیت الهی چگونه است.

جریان مشیت الهی نسبت به انسان وقتی است که زمینه آماده باشد. هرگاه در کسی زمینه فراهم شد، مشیت الهی جریان می‌یابد و او را به سوی هدایت و عزت و سعادت سوق می‌دهد؛ و یا جریان مشیت الهی او را به سوی گمراهی و ذلت و شقاوت می‌کشاند.

وقتی انسان در اثر ریاضت و مجاهدت و تفکر و تدبیر و تزکیه نفس و تهذیب اخلاق، نیروهای عقلانی و وجدانی خود را تقویت نمود و از این باب زمینه در او فراهم شد، مشیت الهی جریان می‌یابد و او را به سوی هدایت و عزت و سعادت

می‌کشد. اما اگر کسی نیروهای عقلانی و وجدانی خود را تضعیف کند و فاقد تزکیه نفس و تهذیب اخلاق بوده و از کلام بزرگان اعراض کند و از این باب زمینه در او فراهم گردد، جریان مشیت الهی او را به سوی شقاوت و ذلت و گمراهی می‌برد، لکن این جریان کجا و آن جریان کجا! الهی پناه بر بارگاه قدس تو می‌بریم که مبادا چنان کنیم که جریان مشیت تو ما را به سوی شقاوت و ذلت و گمراهی بکشد.

چه سعادتمندند سالکین مقدس و پاکدلانی که به توفیق حق، از محضر استاد الهی درک فیض می‌کنند. اما کسانی که ظاهراً سخنان آنان آراسته و زیبا، لکن فاقد محتوی است، بسی از چنان سعادتمندان به دور هستند. امروز بسیاری افرادی که ظواهر علم را حفظ نموده‌اند اما اثری از آثار عمل در ایشان مشاهده نمی‌شود. عده کثیری مجذوب الفاظ ظاهری آنان می‌گردند در صورتی که کلماتشان فاقد روح و محتوی است. آنان کسانی هستند که حق را ناحق و ناحق را حق جلوه می‌دهند؛ ظاهراً ابراز علم و نمایش‌های علمی، اما باطناً مردم را از علم و حقیقت دور می‌کنند. الهی، همواره از شر چنین افراد به تو پناه می‌بریم که مبادا شیفته آنان گردیم.

علت همه این انحرافات و ضلالت‌ها، خیره شدن به ظواهر امور دنیوی و شیفتگی به آن است. حضرت مولی‌الموالی علی علیه‌السلام می‌فرماید: «مَا أَصْفَ مِنْ دَارٍ أَوْلَاهَا عَنَاءٌ وَ آخِرُهَا فَنَاءٌ فِي حَلَالِهَا حِسَابٌ وَ فِي حَرَامِهَا عِقَابٌ.... وَ مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرَتُهُ وَ مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتُهُ: چگونه توصیف کنم دنیایی را که اولش مشقت است و آخرش فناء، در حلالش حساب و در حرامش عقاب است... کسی که به دنیا بنگرد و از او بینایی جوید، بینایش سازد و کسی که به او بنگرد و خیره گردد، نابینایش کند».

اگر در جمله مقدسه «مَنْ أَبْصَرَ بِهَا: از او بینایی جوید» و جمله بعدی آن «مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا: کسی که به او بنگرد و خیره گردد» بیندیشیم، معنای شگفت‌انگیز و هدف اعلایی را می‌بینیم که به نهایتش نتوان رسید و عمقش را نتوان یافت. آنان که شیفته و فریفته دنیا شدند و در راه رسیدن به هدف خود انسان‌ها را فریب دادند، به شقاوت ابدی گرفتار شدند.

آری، همان طور که توجه به حق، مبدأ خیر و کمال است، توجه به غیر حق نیز منشأ نقص و شر و فساد است. چه توجه، منشأ و ریشه فکری و خیالی و نفسانی هر خیر و شر است. در مکتب اسلام، حقیقت ایمان و پرستش و توجه، همان تقرب و هم‌سنگ شدن عابد با معبود است.

توجه به حق، کمال ایمان و رستگاری مطلق را به انسان می‌بخشد و از هر قید و بندی آزاد می‌نماید. اما بی‌توجهی به حق، آدمی را محکوم شهوات و هوی‌های نفسانی کرده و قلبش را سخت می‌کند، همان قلبی که رئیس مطلق اعضاء وجود انسان است.

اعراض از حق و معقولات و توجه به محسوسات، سبب تضعیف قلب و سنگدلی است. قرآن مجید در حق آنان می‌فرماید: «فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً» همانند سنگ یا سخت‌تر از آن» این قلوب مانند سنگ هستند یا سخت‌تر از آن، نه مانند خاک نرم که دارای گرایش و کشش به زندگی و نمو و تسلیم به حق است، بدین جهت هیچ گونه امیدی به خرمی و سرسبزی آنها نیست.

از دل تخته‌سنگ‌های کوهستان نهرها جاری می‌شود و یا در اثر تأثیرات عوامل طبیعی، سنگ‌ها شکافته شده و آب جریان می‌یابد. اما این قلب‌ها سخت‌تر از سنگ خارا هستند که نه پذیرای حقند و نه دارای حیات معنوی و کمال عقلی؛ نه از درونشان عواطف و خیر بروز می‌کند و نه پند و حکمت و عبرت از راه چشم و گوش و ضمیر و وجدان خشک و مرده آنها، به درونشان راه پیدا می‌کند. اما این سختی دل از سرشت آنان نیست، بلکه آثار اعمال است که دل‌ها را از قابلیت انداخته است. در اثر همین سنگدلی است که تعالیم و رهنمودهای علماء و دانشمندان در آنان موثر نشده و تسلیم حق نمی‌گردند.

انحراف از صراط مستقیم الهی، نه تنها سبب تبدلات و تغییرات در باطن انسان می‌شود، که در ظواهر بدن حتی در سلول‌های آن هم تغییراتی ایجاد می‌کند. در قبال هر فکر و خیالی، تغییرات شیمیایی در سلول‌ها ظاهر می‌شود. چنان که پا بدون انقباض عضلات حرکت نمی‌کند، انسان نیز بدون پیدایش تغییراتی در سلول‌های قلب و مغز نمی‌تواند فکر و خیال کند. این تغییرات زودگذر نبوده بلکه همیشه باقی است. ممکن است ظاهراً انسان چیزی را فراموش کند ولی بعد از مدت مدیدی تحت تأثیر عواملی مانند انفعالات عصبی و تنویم مغناطیسی و یا علل دیگری آن را به خاطر بیاورد؛ تغییرات این سلول‌ها در باطن نیز اثر می‌گذارد.

خداوند متعال تمام جولان‌های مغز را می‌بیند و از انسان به خود او داناتر است. بشر در معرض نسیان است ولی در ذات الهی نسیانی وجود ندارد. امر است به تفکر و پرهیز از تخیل، چه تفکر قوای باطنی و قلب الهی انسان را تقویت می‌کند. همان قلبی که مبدأ حرکت در سیر مطلق است. بنا بر آیات قرآن، تعقل و تفکر ناشی از

قلب است و عقل از سرچشمه‌ای ظاهر می‌شود که همان قلب است، و سایر اعضا در حس و درک از قلب الهام می‌گیرند.

از نظر اسلام، تربیت آن است که در اثر توجه به حق و معقولات و انقطاع از ماسوی، بصیرت قلبی انسان به کمال رسد تا به وصال نایل آید. اما در اثر اعراض از حق، دل سخت و مسدود گردد و از درک حتی روشن‌ترین حقایق نیز بازماند.

بنا به تعالیم عالیه دینی، اگر فردی بتواند به توفیق حق کلمه‌ای از قرآن بشنود و یا قرائت کند، اجرش در پیشگاه الهی از حیث حساب خارج است. اما افرادی هم هستند که به محض استماع یا قرائت آیات الهی، بر مراتب شقاوت و عذابشان افزوده می‌شود. آری وقتی کلمات حکمتی و آیات قرآنی از لسان فردی جاری شود که فاقد عمل است، سبب تبدیل حسنات او به سیئات می‌گردد. هم‌چنان که برخی معاصی حسنات را نابود می‌کند مانند تندخویی، بعضی حسنات هم سیئات را محو می‌کند مانند خوشخویی. بسا حسناتی که سال‌ها انسان در اکتساب آنها زحمت کشیده، در اثر مغلوبیت در برابر نفس به هدر می‌رود.

بنابراین استماع آیات قرآن و کلام محبوبین الهی و نیز استماع مشاهدات ظاهریه و باطنیه که موجب تقویت معرفت و حصول سعادت و کمال است، آثار آن در همه یکسان نبوده بستگی به مراتب کیفیات قلبی هر کسی دارد. هرچه کیفیات قلبی انسان از لحاظ سیر صعودی بالاتر، برخورداری او از سعادت بیشتر؛ و هرچه کیفیت قلبی او از لحاظ سیر نزولی پایین‌تر، از سعادت دورتر و مراتب شقاوتش افزون‌تر است.

امکان دارد برای برخی افراد نه تنها امور منفی، که حتی آیات الهیه و استماع حقایق نیز سبب تقویت شقاوت آنها گردد. پیشوایان مقدس اسلام، قرن‌ها قبل به این نکته اشاره نموده‌اند که در آخرالزمان افرادی هستند که به محض مشاهده حقایق و مشاهده مؤمنین، بر شقاوتشان افزوده شده حتی آماده می‌گردند که چنان افرادی را از بین ببرند و در از بین بردن مردان خدا فخر و مباهات می‌کنند!

تلاوت آیات قرآن، یا احسان و یا عبادت و اطاعت، در حق اموات نیز مؤثر است. فردی که به رضای حق عبادتی به جا می‌آورد و در اثنای آن، سیر الهی نموده با مبدأ اتصال می‌یابد، مسلماً ظاهراً و باطناً امور خیر از او به ظهور می‌رسد که مردم از آن بهره‌مند می‌شوند. در مرتبه اول، چنین فردی شایسته تعظیم و اکرام و بهره‌مندی است، نه امواتی که این مراحل را طی نکرده و تنها به خاطر آن فرد به اینان هم مزد و پاداشی تعلق می‌گیرد.

افرادی که در موقع تلاوت آیات، علاوه بر محرومیت از اجر و مزد، بر شقاوتشان افزوده می‌گردد، اینان در دار عقبی نیز به محض استماع آیات، بر عقاب و عذابشان افزوده می‌شود. اما برای سالکین و عارفین الهی، استماع مشاهدات ظاهری و باطنی رحمانی، اثرات عمیقی در دل آنها ایجاد می‌کند که به توفیق حق به کمال سعادت دارین منتهی می‌شود.

به‌به، چه محفل مقدسی است آن محفلی که به یاری حق و توجه محبوبین الهی، افراد آن در مکتب ربوبی ثبت نام کرده و سال‌ها ظاهراً و باطناً از تعالیم عالی‌هیه برخوردار باشند. قطعاً صفای قلبی و مراتب ایمانی و کیفیت قلوب آنان در طریق سیر صعودی، در مرتبه کمال است. زیرا هرچه بصیرت دیدگان قلب بالاتر، به همان اندازه برخورداری از حقایق و مشاهدات باطنی عالی‌تر.

الهی، از بارگاه عظمت و رحمت مسئلت داریم که کمال توفیق را شامل گردان و قلب بیدار به ما کرامت فرما تا از حقایق و آیات الهیه و مشاهدات ظاهری و باطنی رحمانی، استقبال نماییم. الهی مبدا به محض استماع حقایق، قساوت قلبی ما فزونی یابد.

الهی، توفیق عطا فرما که بتوانیم معانی و حقایق را از کلام بزرگان استنباط و استخراج کنیم و آن را در وجود خود به مقام فعلیت درآوریم. الهی، ما را از آنان قرار مده که تحت تعالیم عالی‌هیه قرار گرفته لکن در اثر اغوای شیطان منحرف شده و شیفته و فریفته او گشته‌اند. الهی، مبدا ما از افرادی باشیم که با اهل حق مجادله می‌کنند.

الهی، به مقربین درگاهت، کیفیت قلبی ما را به آن مرتبه عالی برسان که از ناپاکی‌ها رسته و به وصال رسد، تا آنچه خواست توست به لسان مقدس اولیائت صادر گردد، که لسان ظاهری آنان نیز به عنایت و توجه تو به تکلم می‌آید.

الهی، بصیرت دیدگان قلب ما را به کمال رسان تا قضاوت ما رحمانی باشد و به مرتبه افراط و تفریط گام ننهیم.

الهی، موقعی که ما به اعمال و حرکات و رفتار خود می‌نگریم، قسم به عزت، هیچ‌گونه شایستگی در خود نمی‌بینیم و انتظار لطف خاصی نداریم. اما تو ای خدای رحمان، به حرکات و رفتار ما نمی‌نگری بلکه بنا به رحمت خود عمل می‌کنی. الهی، ترا قسم می‌دهیم به فضل و رحمت خود، به گناهان ما منکر، به رحمت خود بنگر.

الهی، ای گرداننده دل‌ها، ای نوربخش دیدگان قلوب، ای تحول‌بخش حالات، ما آمده‌ایم حلقه در رحمت ترا می‌گوییم. ای خدای رحمان، در حال اقرار و اعتراف

به گناهان خویش به بارگاه رحمت تو آمده‌ایم که الهی، به معصیت، خانه دل ویران کرده‌ایم.

ای گرداننده قلب‌ها، ای ضیاءبخش دیدگان دل، ای تحول‌بخش حالات، از تو خواهیم که مراتب آبادی ویرانه‌های دل ما را به حد کمال رسانی، ما را به خلعت وصال ملبّس فرمایی.

الهی، آن توفیق عنایت فرما که ندای تبریک ترا به سمع دل بشنویم که می‌فرمایی: کسی را که این تحول و این کمالات و این خلوت وصال نصیب شد، تبریک‌گوی او منم.

بیماری جان‌سوز خودفریبی

زیباترین چهره، مخصوص مردان الهی است. آری، این زیبایی حقیقی از آن کسی است که در راه رسیدن به حقیقت محض، مجاهدات و ریاضات طاقت‌فرسا را متحمل گردد تا به حق و حقیقت رسد.

مرد الهی، خود را به تمام معنا برای آن مجاهدت و ریاضت آماده کند و به توفیق حق و ارشاد باطنی، کمال زیبایی بر چهره دلش نقش گردد. اگرچه در وصول به حق و حقیقت، این زیبایی الهیه عطا می‌شود، لکن هنوز به حد کمال نرسیده، بعد از وصول به حق و حقیقت، اگر بخواهد این زیبایی را به کمال رساند، باید وظایف دیگری را عالم و عامل شود و آن همانا ارشاد سایرین یا رساندن دیگران به همان حق و حقیقت است.

مرد الهی، ریاضات طاقت‌فرسا را تحمل کند و به حقیقت رسد و خواهد که حتی‌الامکان طالبین را نیز به همان حقیقت برساند، و به این مقصود خویش نیز نایل گردد. اگرچه آرزوی او در این مقام به اتمام و اکمال نرسیده، لکن چه کند که خدای تبارک و تعالی تکلیف مالایطاق برای انسان تعیین نفرموده، امید به حق که بر مراتب آن قدرت ظاهریه و باطنیه‌اش بیفزاید. آرزوی او رسیدن همه مردم به هدف نهایی و نیل به کمال زیبایی است.

طالبانی که جوای حق‌اند، در اثر تعلیم عالیه مردان الهی و به توفیق حق و توجه خاص حضرت مولی^(ع)، از آن زیبایی الهیه برخوردار می‌گردند؛ طالبانی که از مسافات بعید با کمال اشتیاق به سوی آن تعلیم عالیه می‌شتابند تا به آن زیبایی حق و حقیقت برسند.

در مقابل زیباترین چهره انسانی که از آن چنان مردان الهی است، باید دید که زشت‌ترین و وقیح‌ترین چهره انسانی کدام است؟ کسانی که در طلب حق و حقیقت نیستند، آنان که بدون تحقیقات و بدون سیر در حالات بزرگان به ایشان توهین و اهانت نموده، افتراها، القاب و نام‌هایی بر آنان می‌گذارند؛ از آن بالاتر کسانی که مدتی تحت تعالیم عالیه مردان الهی بوده و تا حدی واقعیت و حقیقت برای ایشان روشن شده لکن پس از آن درصدد خودفریبی و انکار حقایق برمی‌آیند، دارای زشت‌ترین و وقیح‌ترین چهره‌ها هستند. چنین افراد مرتکب چندین مبارزه و قیاحانه می‌گردند. ستمی بالاتر از این نیست که به مردان الهی توهین کنند و حق آنان را ضایع نمایند. زشت‌ترین چهره‌ها از آن کسانی است که با مردان الهی به مبارزه می‌پردازند.

مبارزه دیگر این غافلین، با خود است. ظاهراً مبارزه آنان با مردان الهی است اما غافلند که اولین مبارزه بی‌شرمانه آنان با نفس خویش است که این نوعی خودکشی تدریجی یا استمراری است. کسانی که پس از روشن شدن حق و حقیقت درصدد انکار برمی‌آیند، آیا مرتکب خودکشی نمی‌شوند و از مراتب الهیه خود نمی‌کاهند؟!

کسی که به سوی مردان الهی می‌شتابد تا حقیقت و واقعیتی برای او روشن گردد، این روشنایی موجب ازدیاد مراتب صفای روح اوست و بر مراتب حیات حقیقی قلب و روح و مغز خود می‌افزاید. اما وقتی چنین فردی درصدد انکار برمی‌آید، آن صفای روحی و حیات قلبی از بین می‌رود، و این کاهش مراتب صفا و حیات حقیقی، در واقع خودکشی است.

قرآن مجید صراحتاً می‌فرماید: «يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ: با خدا و مؤمنان نیرنگ می‌بازند حال آن که نمی‌دانند جز بر خویش نیرنگ نمی‌زنند. در دل‌هایشان مرضی است و خدا بر مرضشان افزود و به سزای آنچه به دروغ می‌گفتند عذابی دردناک خواهند داشت». آنان به گمان خود، خدا و مردان الهی را فریب می‌دهند، غافلند از این که نیرنگ‌بازی و فریبکاری ایشان درباره خویش است؛ نمی‌دانند که خود را می‌فریبند و مبتلا به بیماری جان‌سوز و تباه‌کننده‌ای شده‌اند. قوانین الهی که صحت‌بخش انسان‌هاست، بر مراتب شدت مرض ایشان می‌افزاید.

اما طالبین حق، صفایی که در قلب و روح خود درک و مشاهده می‌کنند، این صفا محصول همان تعلیم عالیه و نیل به حق و حقیقت است. این محصولی است که در ارتباط وجود عینی به آنان دست داده است. مردان الهی در حد کمال آن حقایق را به طالبین نشان می‌دهند، لکن باید دانست که در اثر انکار حقایق و خودفریبی، آن صفا از بین می‌رود و این کاهش صفا و نابودی آن، در حقیقت خودکشی است.

کسانی که پس از روشن شدن حق و حقیقت درصدد انکار برمی‌آیند، آیا آنان برای خود، موجودی را معدوم، و معدومی را موجود تلقی نمی‌کنند؟ اگر آنان را بصیرتی بود، درمی‌یافتند که در قبال در نظر گرفتن سود ناچیز، چه خسارت عظیمی را متحمل می‌گردند که موجودیت حقیقی خود را بر باد داده و معدوم را برای خود موجود تلقی می‌نمایند، یا این دو را با هم مساوی می‌پندارند! چه تیره‌بختی بدتر از این که در قبال استقبال مردم و عزت‌گذاری نزد آنان، آدمی خسارات معنوی بی‌شماری را درک نکند! چنین افراد با اتکاء به حماقت بی‌شرمانه خود، تضاد و مبارزه درونی را می‌پذیرند. این دشمنان جان خویشان، علاوه بر خودکشی، مرتکب قانون‌شکنی نیز می‌گردند. چه، کلامی که از لسان مردان الهی جاری می‌گردد، هم نماینده حق و حقیقت است و هم در مرتبه‌ای از مراتب، قانونی است که طالبین باید طبق آن رفتار کنند تا به سعادت رسند.

کسانی که درصدد انکار کلام بزرگان برمی‌آیند و آنان که بدون تحقیق درباره ایشان قضاوت می‌کنند، خود را فریب می‌دهند. البته این روش در قاموس کاروان ضد حق، قدرت و زیرکی نامیده می‌شود، لکن در قاموس عقلاء و اهل حقیقت، بیماری روانی است!

البته گاه‌گاهی منکران حق و حقیقت به مقام تقبل و پذیرش درمی‌آیند، زیرا ناچیزترین سود دنیوی را در پذیرش آن حقیقت احساس می‌کنند. ظاهراً چنان‌که حقیقت استقبال می‌کنند که گویا تمام نیروهای درونی ایشان برای ثبت و ضبط آن، مشتاق و بی‌تاب است. ای کاش جنایت و خیانت این افراد تنها درباره مردان الهی و خویشان بود و با ارتکاب خیانت به دیگران بر جنایات خویش نمی‌افزودند.

خیانت عبارت است از ممانعت سایرین برای وصول به حق و ادراک واقعیت، نشان دادن غیر واقع و غیر حق به جای حق و واقع. خائنین مانع رسیدن دیگران به حق می‌گردند و آنان را نیز وادار به خیانت می‌کنند. نتیجه این خیانت‌ها و جنایت‌ها، آتش خانمان‌سوزی است که به مردم حمله‌ور شده است. خیانت‌نهایی،

بازنمودن دست قدرتمندان سلطه‌گر، برای بازی با جان مسلمانان و انسان‌ها و ارزش‌های انسانی است.

کفر مراتبی دارد و اولین مرتبه آن، انکار حق و حقیقت است. چه کفر یعنی کتمان و مستور ساختن حق و حقیقت. آری، اهانت به مردان الهی، موجب سقوط دل است. ولی چنین روشی جز تباهی عقل و قلب و فرورفتن در بحر خیالات و پندارها نتیجه‌ای ندارد. آری، باید بدانیم که ابتلائات جوامع اسلامی و استیلای دشمنان دین، از این خیانت‌ها و جنایت‌ها سرچشمه می‌گیرد.

روانشناسی اسلامی، حرکت الهی را که رسیدن به وصال است، عالی‌ترین امتیازات بشر می‌داند. تحقق این امتیاز، در روان‌های سالم و تعلیم‌یافتگان مکتب اولیاء امکان‌پذیر است.

الهی، توفیق ده که من بعد به آینده خویش بیندیشیم و وظایف خود را آن چنان که تو خواهی ایفاء کنیم.

الهی، مگذار که به بیماری‌های روانی مبتلا گردیم، ما را از شر هرچه دل را بیالاید محفوظ دار.

الهی، ما را از شر آنچه جان را از رسیدن به کمال بازدارد محفوظ دار. الهی، در این ساعت مقدس، سایه رحمت بر ما بگستران، بر دل‌های ما نظری کن، ما را بیمارز و با توبه نصوح و متعهد از بارگاہت به راه انداز. الهی، به انوار جمال و کمال، دل‌های ما را منور فرما. الهی، بر همه ما آرامش خاطر و اطمینان قلب کرامت فرما.

ای منتهای آمال عارفان، ای مطلوب نهایی عاشقان، ای بالاترین خواسته بیداردلان، ای گنجینه فقیران، ای فریادرس فریادکنندگان، اکنون در پیشگاه باب رحمت تو ایستاده‌ایم و خویشتن را در معرض نسیم رحمت قرار داده و به رشته محکم تو چنگ زده‌ایم. قافله و راحله دردها و نیازهای خود را به حریم بارگاه رحمت فرود آورده‌ایم. الهی، ترا به مقربین درگاهت همه ما را مقضی‌المرام به راه انداز.

مسخ‌شدگی در اثر بی‌توجهی به فقرا

یکی دیگر از علل اعراض از حق، بی‌اعتنایی به نیازمندان و فقراست که از مصادیق بارز ناسپاسی می‌باشد.

توجه به فقرا نعمت بزرگی است که باید شکرگزار بود. اگر توجه به فقرا نباشد، انسان مست و مسخ می‌شود. افرادی که با وجود امکانات به فقرا توجه ندارند، مست و مسخ هستند و هر آن امکان دارد که بیماری روانی آنان تقویت یافته و سرانجام منجر به هلاکت حقیقی گردد.

هرچه توجه به نیازمندان بیشتر شود، مراتب صفای قلب تقویت می‌یابد و آثار الهیه آن نه تنها عاید فرد توجه‌کننده، که علاوه بر آن متوجه فرد یا افراد مقابل است و این در حقیقت تبلیغ بزرگ حقایق است و مصداقی از «تَعَاوُنُوا عَلَيَّ الْبِرِّ وَ التَّقْوَى: در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید». اما آن تعاونی که اثری از آثار عمل در آن دیده نشود، در پیشگاه الهی بی‌معنا و فاقد ارزش و محتوی است.

اغنیایی که طبق دستورات الهی رفتار نمی‌کنند، در پیشانی آنها خط تیره‌بختی نگاشته شده است. اغنیاء و متکبرینی که با وجود امکان، طبق احکام و فرامین اسلام رفتار نمی‌کنند، بدانند که اگر به مقام توبه درنیابند، بلای بزرگی در کمین آنان است. اما افرادی که امکانات دنیوی را از راه کسب حلال به دست آورده و حقوق واجبه خویش را اداء می‌کنند و به فقرا رسیدگی می‌نمایند، آنان مردان الهی هستند.

بعضی از کوتاه‌نظران گمان کرده‌اند که رسیدگی به نیازمندان تنها به عهده حکومت است و حال آن که، تنها وظیفه حکومت نیست که نیازهای مردم را برطرف کند. باید دولت و ملت دست اتحاد و اتفاق به یکدیگر دهند و موفق به این خدمت الهی گردند.

در قبال خدمات الهی، نیازی به تشکر وجود ندارد و بشر را نسزد که از آن قدردانی نماید، زیرا ندای تشکر حقیقی و باطنی را باید به سمع دل شنید. مسلماً تشکرات عالیه از ناحیه حق تعالی و حجت بالغه الهی در قبال خدمات شایان الهی به سمع دل‌های پاک می‌رسد؛ استماع چنین ندایی موفقیت و سعادت بزرگی است. البته تنها تحمل زحمات فراوان، سبب الهی شدن عمل نمی‌گردد. کار و خدمت الهی را علایم بسیاری است که از جمله آنها، ظهور آثار الهی از آن است، ولی از عمل غیر الهی هرگز آثار الهی ظاهر نمی‌شود.

بزرگان فرموده‌اند دنیا شیرینی‌ها و تلخی‌های مختلفی دارد که برخی از آنها ظاهری و بعضی باطنی است. خوشا به حال افرادی که شیرینی‌های باطنی و معنوی و الهی در ذائقه آنها جلوه‌گر است. از جمله شیرینی‌های باطنی و معنوی، همانا سیر

در کوی فقر است. کوی فقرا، کوی حق و بوستان الهی است؛ خانه فقرا خانه خداست. خوشا به حال سالکینی که به توفیق حق موفق به سیر در کوی فقرا یا بوستان الهی می‌شوند. درک آن صفا و نوش آن عسل مصفی آنان را گوارا باد.

امروزه شهرت و مقام، عده‌ای را و مادیات اکثر مردم را، چنان از خود بی‌خود کرده که اغنیاء و مستکبرین، مست امکانات مادی هستند. در قبال روی آوردن مقامات و امکانات مادی، عزمی راسخ و قلبی آهنین باید که انسان شیفته و فریفته عشو و ناز دنیا نشود و زمام عقل را از دست ندهد. اغنیاء و مستکبرین بدانند که منعم بسیار بصیر است، او بصیر محض است، کوچک‌ترین نعمتی که کرامت فرموده ولو به قدر ذره‌ای، همه محاسبه خواهد شد.

این از خدا بی‌خبران که از مال فقرا و بینوایان و یتیمان برای خود ثروتی به هم زده‌اند، اگر متنبه نشوند بلای الهی به نحوی از انحاء آنها را احاطه کند و کمینگاه‌های مهیب در انتظار آنان است. آنان نمی‌دانند خود را به چه سموم مهلکی مسموم می‌کنند.

علاوه بر سم مهلک باطنی لقمه حرام، سموم باطنی دیگری نیز وجود دارد که یکی از آنها، کلام مسموم است که امکان دارد فردی به وسیله آن، دیگری را مسموم کند. افراد از خدا بی‌خبر، آنان که مغلوب حملات نفس و شیطانند، علاوه بر مسموم کردن خود، بسا که با کلام خود، سایرین را نیز مسموم می‌نمایند.

الهی، به مقربین درگاهت تو خود حافظ ما از کلیه سموم مهلک باش، و توفیق ده تا نه خود را مسموم کنیم و نه دیگران را.

بارالها، سلامت ذائقه باطنی و بصیرت و شنوایی قلب ما را به حد کمال برسان.

تلاش در تفرقه‌اندازی

حضرات اولیاء و علمای ربانی آن مردان الهی هستند که انسان‌ها را به اتحاد و اتفاق و یگانگی دعوت می‌کنند و از نفاق و تفرقه‌اندازی برحذر می‌دارند. اتصالاً انسان‌ها را به صلح و صفا دعوت می‌نمایند و از جنگ و جدل برحذر می‌دارند، چه جنگ غیر الهی یکی از معاصی کبیره است.

اسلام اتصالاً ما را به صلح و صفا فرامی‌خواند مگر این که جنگ، جنگ الهی باشد. جنگ غیر الهی، شعله سوزان خانمان‌ها، دشمن آبادی‌های مادی و معنوی و ناسخ آیین وجدان است. چنین جنگ و جدل چه عنصر آلوده و زشتی است که هزاران سعادت و زیبایی را در چنگال خود نابود می‌کند. این است که اولیاء خدا،

مدام انسان‌ها را به تقوی دعوت می‌کنند تا به سعادت ابدی نایل آیند. اما کسی که مبتلا به امراض روحی و روانی شده، او تقوی و بصیرت دیدگان دل را از دست داده است.

از جمله بیماری‌های روانی، بیماری روحی حسد، تفرقه‌اندازی و نفاق است. حسد یکی از بیماری‌های روانی و از صفات ذمیمه است، لکن غبطه از صفات حمیده الهیه به شمار می‌آید. جای بسی تأسف است که چرا اکثر مردم حسد خود را تبدیل به غبطه، و تفرقه‌اندازی خود را تبدیل به اتحاد و اتفاق نمی‌نمایند و به جای حسد، وسایل عظمت خود را فراهم نمی‌کنند! ظاهراً ادعا دارند که اهل قرآن و اسلامند. مگر اسلام و قرآن اتصالاً به اتحاد و اتفاق دعوت نمی‌کند؟ مگر نمی‌فرماید که حسد یکی از بیماری‌های روانی و از صفات رذیله و ذمیمه است؟ پس چرا اکثر مردم از راه حق و حقیقت منحرفند؟! چرا غبار کینه‌توزی، حسد، عداوت و کبر و غرور را از دامن جانیشان نمی‌زدایند؟ چرا دل خود را با آب زلال الهیه اتحاد و اتفاق نمی‌شویند تا معانی کمالیه بطونیه آیه شریفه «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید» برایشان روشن گردد؟ بدا به حال کسانی که بین مسلمانان نفاق و تفرقه می‌اندازند.

راه سعادت بر همه هموار است و درهای رحمت الهی به روی همه باز، ولی کیست که خود را آماده کند و قدم به این درگاه قدس گذارد. اسلام همه را به تقوی دعوت می‌کند، چه زن باشد و چه مرد. گرامی‌ترین مردم در پیشگاه حق، کسی است که تقوایش بالاتر باشد، خواه زن باشد یا مرد.

اگر ما خواهان سعادت ابدی هستیم، باید با لباس تقوی ملبس شویم و بدانیم که کشتی زندگی، روی دریای پرتلاطمی قرار گرفته که قطب‌نمای آن همانا تقوی است. کسی که دارای تقوی باشد، هرگز در تفرقه مسلمین نمی‌کوشد بلکه در اتحاد و اتفاق مسلمین کوشاست.

اگر فردی بخواهد میان دو برادر مؤمن، میان مسلمین تفرقه اندازد، باید او را به جرگه خود راه ندهند. باید به یکدیگر محبت ورزند که مهر و محبت به مؤمن، مهر و محبت به خداست. کسی که عاشق خداست، او عاشق مردان الهی و مؤمنین است. باید دانست که خوشی دل در رضایت وجدان، و صفای روح در فروزندگی تقوی است. الهی، ما مقرر و معترفیم که گنهکاریم. سوگند به ذات اقدس، اگرچه از دیار خود دور افتاده‌ایم ولی هرکجا برویم، آشیانه خود را فراموش نخواهیم کرد. الهی، بیا

به ما رحم کن. ترا به محبوبین درگاهت، توبه حقیقی به ما کرامت فرما. اتحاد و اتفاق مسلمین را به حد اعلی برسان.

مردان الهی مدام توصیه می‌کنند که ای مردم، ای انسان‌ها، ای کسانی که طالب سعادت ابدی هستید و وسایل آن را در خارج تجسس می‌کنید، بدانید و آگاه باشید که خداوند تبارک و تعالی تمام وسایل سعادت شما را در خود شما به ودیعه نهاده است.

ای انسان‌هایی که از بی‌گذشتی و از بی‌مهری دیگران گله و شکایت دارید، اگر اندکی تفکر کنید برای شما روشن می‌شود که بی‌مهرتر و بی‌گذشت‌تر نسبت به شما، جز شما کس دیگر نیست.

ای انسان، ای آن که اسیر هوی و هوس و گرفتار وسوسه‌های درون خویشتن هستی، از اسب خودسری فرود آی و با تازیانه عقل بر عواطف و نفس حکومت کن. ای انسان، هیچ میدانی که عاقبت کسی که عنان عقل را به دست تمایلات نفسانی سپرده چیست؟

ای سالک! بدان که حرارت لذایذ دنیوی، چشمه‌سار روح آدمی را که به سوی دریای ابدیت در حرکت است، به صورت هوی و هوس بخار کند و به دیار نیستی فرستد. این است که حضرت مولی علی^(ع) آن یگانه مرد الهی می‌فرماید: مَثَلِ دنیاپرستان، مثل کودکانی است که وقتی شعله آتشی می‌بینند، هیجان و ذوق و شوقی در آنها به وجود آمده، به سوی آن آتش حرکت کرده می‌خواهند با آن شعله تماس حاصل کنند، اما نمی‌دانند چه دود و خاکستری این شعله بر جای خواهد گذاشت!

آیا فرد دنیاپرست می‌تواند به مقام یقین و اتحاد توحیدی برسد؟ باید بدانیم خودبینان و دنیاپرستان که تن به ذلت داده و در نتیجه از اتحاد توحیدی بازمانده‌اند، نمی‌توانند این مقام و منصب الهی را دارا شوند. ملتی که اتحاد توحیدی نداشته باشد بر مراد بیگانگان می‌کوشد، ولو ظاهراً شادان و خندان به گمان خود، بر اریکه پیروزی نشسته باشد. اگر اتحاد توحیدی بین مسلمین نباشد، چنان که آن مرد الهی فرمود: مردان آنان طعمه لاشخوران بیابان و زنان و کودکانشان آواره می‌گردند.

دنیاپرستان کسانی هستند که گوهر گرانبهای خود را در راه تحصیل دنیا فروخته‌اند. چه چیزی شرم‌آورتر از این که انسان با خودبینی و خودخواهی و دنیاطلبی و تفرقه‌اندازی و نفاق‌افکنی بین مسلمین، منطقه حیات خود را به روی

بیگانگان باز کند! فردا ما در پیشگاه الهی مسئولیم، این دنیاپرستی و خودبینی و خودخواهی است که نمی‌گذارد ما به اتحاد توحیدی برسیم. شخص بی‌خبر از خدا، آتشی به وجود می‌آورد که علاوه بر این که خود در شعله آن به هلاکت می‌رسد، افرادی را هم که در مجاورت آن قرار گرفته‌اند، بر باد فنا خواهد داد.

ای انسان! مگر نمی‌دانی که مولای ما فرموده «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ: به ریسمان خدا چنگ زنید». مگر این آیه شریفه به گوش دل نرسیده؟ پس تفرقه و تفرقه‌اندازی چرا؟ خصومت و کینه‌توزی چرا؟ ای کاش به جای کینه‌توزی و خصومت و تفرقه‌اندازی، کانون دل ما از نور حکمت منور می‌شد. ای کاش اهریمنان شوم تفرقه‌انداز و سخنگویان کاذب، سایه خود را از سر طالبین و مسلمین برطرف می‌نمودند.

د - اولیاء خدا، ناظرین بر اعمال

ما را چه عذری است؟!

ای سالکین طریق حق! علاوه بر این که باید خویشان را به کمال برسانید، موظفید عدهٔ کثیری را نیز به کمال رسانید. ای مربیان الهی، هیچ می‌دانید که مسئولیت شما در پیشگاه الهی بسیار عظیم است؟

بیاییم خویشان را از این خارستان‌ها و سنگلاخ‌ها نجات دهیم و خود را به آن مدینه فاضله‌ای که تنها در بینش و رؤیای عارفین موج می‌زند، برسانیم. بیاییم از این امواج طوفانی تمایلات شیطانی بگذریم و خویشان را به ساحل نجات برسانیم. آری، در این ساحل نجات است که تمام ابعاد انسانی ما شکوفا می‌گردد. بیاییم به آبادی و ترمیم ویرانه‌های خود پردازیم و گام بر آن عالم الهی نهیم که این همه حضرات انبیاء و اوصیاء در این راه، اوقات گرانمایه عمر خود را سپری کرده‌اند.

ای مربیان الهی! این آگاهی‌ها و این قدرت‌های ظاهری و باطنی، علل و عواملی هستند که خدای تبارک و تعالی برای سعادت خویش و جامعه انسانی به شما عنایت فرموده است. اعطای این نعمت‌های عظیم برای ایفاء تعهد است. اگر کسی

این نعمت‌های الهی را مهمل بگذارد نه تنها کفران نعمت کرده، بلکه این دو عنصر و دو بال الهی را از خود برکنده و با خویشتن به مبارزه پرداخته است.

ای عزیزان! هیچ از سرگذشت عبرت‌انگیز گذشتگان اطلاع دارید؟ مسلم که در حد کمال آگاهید. به یاد آرید آنهایی را که چند صبحی از روی نخوت در روی زمین حرکت کردند، محبوب ایشان دنیا و مقام بود. ایشان گوهر گرانبهای خود را در بازار فریبای دنیا از دست دادند و کالایی جز حسرت نبردند، نوشی بی‌نیش نچشیدند، گل بی‌خار نچیدند. خنده‌هایی که بر لبان ایشان نقش می‌بست اشک‌های اندوه و حسرت، آن نقش‌ها را به هم زد. از این لذاذد زودگذر بگذرید که حرارت آنها، چشمه‌سار روح انسان‌ها را که همواره به سوی دریای بی‌کران تفکر جاری است، بخار کرده و به دیار نیستی می‌فرستد.

آری، مردان الهی مشعل هدایت را فرا راه کاروانیان منزلگه حق و حقیقت برافروختند، لکن حب دنیا و مقام و آرزوهای خام و دور و دراز سبب می‌شود آن علل و عواملی که خدای تبارک و تعالی برای تأمین سعادت خود و دیگران به انسان کرامت فرموده، کم‌کم از دست بدهد؛ آن انرژی‌ها و قدرت‌ها، آن علل و عوامل یا به کلی از دست برود یا از مراتب آنها کاسته شود. در صورتی که آن قدرت‌ها و آن علل و عوامل می‌توانستند در آینده آرمان‌های بس عالی را تحقق بخشند. آرزوهایی که بدون اطلاع ما، حقایق را از سطوح دل ما می‌خراشد و می‌تراشد و در عوض، خیالات مطلوب‌نما و حقیقت‌نما را بر آن می‌چسباند. نور درک و اشتیاق را از افق روح می‌زداید و فرداهای موهومی را جانشین آن انوار الهی می‌کند.

ای مربیان الهی! لحظاتی که در آن هستیم غنیمت شماریم، معلوم نیست که لحظات آینده نصیب ما باشد. آن قدرت‌ها و عواملی که فعلاً در اختیار ماست، معلوم نیست فردا چگونه باشد. بیاییم با استفاده از فرصت‌های الهی، هم خود را نجات دهیم و هم مسلمانان دیگر را. هیچ می‌دانید که بر سر مسلمانان عالم و برادران دینی ما چه بلایی می‌آورند؟

بیاییم آگاهی‌ها و نیروهای باطنی خود را به واسطه تقوی به کمال رسانیم. اگر روزی به توفیق الهی به آن مقام والا برسیم و به خویشتن نگریم، آنگاه برای ما روشن می‌گردد که ما، عالم کبیریم. کسی که در این دریای بی‌کران نور الهی غوطه‌ور است، می‌داند که دویدن به دنبال قطره جزئی، معنایی ندارد.

بیاییم چنگ بر کتاب آسمانی بزنیم و بدانیم که خدای تبارک و تعالی عزیز بِالذَّاتِ است و این کتاب آسمانی، عزیز بِالْعَرَضِ. او حکیم بِالذَّاتِ است و کتاب او

حکیم بِالْعَرَضِ. قرآن کتابی است که انوار مطلقیه الهی در آن متجلی است. هیچ نیرویی نمی‌تواند با این نور مطلقیه مقابله کند، کتابی که هیچ باطلی نمی‌تواند بر آن راه یابد «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ: از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به سویش نمی‌آید». دشمنان و بیگانگان می‌خواهند اسلام را از بین ببرند و نور الهی را خاموش کنند، لکن هرگز آنان را چنان قدرت و توانی نیست، حافظ دین اسلام خود اوست. قرآن خود می‌فرماید: «دشمنان می‌خواهند نور الهی را با فوت دهان خاموش کنند، خدا نور خویش را تمام و کامل کند ولو کافران را خوش نیاید: يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ».

قرآن هر آنی ما را به سوی طاعت و سعادت دعوت می‌کند «وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ: در حالی که پیش از این به سجده دعوت می‌شدند و تندرست بودند». در این آیه شریفه مراد از سلامتی همان سلامتی از امراض و آفات و برخورداری از نعمت‌های الهی است و به عبارت دیگر، استطاعت برای طاعت الهی؛ لکن آنان به مردان الهی اعتنایی نکردند «وَهُمْ سَالِمُونَ: در حالی که قادر بر سجده و اطاعت بودند» و می‌توانستند طبق فرمان الهی رفتار کنند.

ای سالکین طریق حق! ما را چه عذری است؟! آیا عذر ما از ناحیه تعالیم عالیه است، یا از ناحیه امراض جسمی؟! از این رو می‌فرماید «فَدَرَنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ: پس مرا با کسی که این گفتار را تکذیب می‌کند واگذار».

در آیه شریفه فوق، مراد از «هَذَا الْحَدِيثِ: این گفتار» قرآن است. ای حبیب من، ای رسول من، اینها که بدون عذر موجه طغیان کرده و منحرف شدند، ملول مباش، اینان را به من واگذار «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ: به تدریج آنان را به گونه‌ای که در نیابند فرو خواهیم کشید». این آیت دلیل است که خدای تبارک و تعالی هر وقت بخواهد قادر است ایشان را گرفتار سازد، و این تسلیتی است برای حبیب خود. خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: طغیانگران را به من واگذار، زود باشد که آنها را گرفتار استدراج کنیم.

استدراج در اصل، درجه به درجه پایین آوردن است، یعنی بدون این که خودشان بفهمند، ما درجات تقوای ایشان را تنزل می‌دهیم. حق تعالی هرگاه بخواهد با بنده‌ای چنین معامله‌ای کند، پشت سر هم نعمت به او می‌دهد و از امکانات دنیوی غنی می‌سازد تا او سرگرم مال و منال دنیا شود. اما در عوض، هر آن مقام

معنوی او تدریجاً کاهش می‌یابد تا شقاوتش به نهایت رسد، هرچند او این امکانات دنیوی را سعادت پندارد تا این که سرانجام روسیاه به سوی خدا رود «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ: همان که مرگ و زندگی را پدید آورد تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید و اوست ارجمند آمرزنده».

البته حیات به چیزی تعلق می‌گیرد که دارای شعور و اراده باشد، لکن مرگ به چیزی تعلق می‌یابد که دارای شعور و اراده نباشد. حیات، امری وجودی است و مرگ، امری عدمی. انسان چون پس از مرگ نیز فاقد اراده و شعور نمی‌شود، پس در این آیه شریفه مرگ معنای دیگری به خود گرفته و آن همانا انتقال است. آیه شریفه مذکور می‌خواهد بفهماند که خلق موت و حیات برای آزمایش است تا معلوم گردد چه کسی در مقام عمل، بهتر از دیگران است. این آیه شریفه بر سیاق دعوت است و هر آیه‌ای که بر سیاق دعوت آید و این دو نام خدا یعنی «عزیز» و «غفور» در آن ذکر شود، برای تخویف و تطمیع است.

توصیه مؤکد است بر خوف و رجاء. در خوف، انسان جلال حق ببیند و در رجاء جمال حق. جلال الوهیت هزاران جان طالب را بسوخت، جمال صمدیت هزاران جان عاشق را بیفروخت. قومی در قهر جلال از بیم قطیعت بسوزند، و قومی از لطف جمال از امید وصلت بیفروزند. دل بنده، روز و شب در رجاء یا خوف است. موقع خوف، در قبض است و در مقام رجاء در بسط. گاهی در قهر جلال باشد و گاهی در مقام قبض. بگاه قبض، صرصر قهر آید، بنده بسوزد و از در خواش آید؛ لکن بگاه بسط، از نسیم لطف که مژده وصال آرد، شادان گردد. در این مقام است که ساقی وحدت در خلوت «وَهُوَ مَعَكُمْ: و او با شماست» شراب وصال به دوستان رساند، در اینجا است که معنی باطنیه «وَنَحْنُ أَقْرَبُ: و ما نزدیک‌تریم» متجلی گردد.

هشدار اولیاء خدا در قبال انحرافات

خدای تبارک و تعالی در قرآن کریم می‌فرماید «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ: و کلیدهای غیب تنها نزد اوست جز او کسی آن را نمی‌داند» و در چند آیه شریفه این علم غیب را تنها به خود اختصاص داده است. شاید از ظاهر آیه به نظر آید که غیر از خدا محال است که دیگری به غیب آگاه باشد، ولی با توجه به سایر آیات معلوم می‌شود که امکان دارد خداوند تبارک و تعالی، کسی را از این علم آگاه سازد.

به عبارت دیگر، آیات قرآنی نماینده محال بودن برخورداری انسان‌ها از علم غیب نیست، مردان الهی از این علم بهره‌مندند. حتی افرادی که ولو در یک امر شرعی، متحمل ریاضات و مجاهداتی شده‌اند، ممکن است تا حدی از این علم آگاه باشند. حضرات انبیاء و اوصیاء در حد اعلی از علم غیب برخوردارند.

دانشمندان و علمای ربانی و مفسرین الهی درباره غیب بحث‌ها کرده‌اند. غیب معانی بی‌شماری دارد زیرا معانی کلام الهی نامحدود است. در این جا غرض تشریح انواع و اقسام و مراتب غیب نیست، بلکه به طریق اجمال اشاره می‌شود که غیب، یعنی امری که انسان از وقوع آن آگاه نیست و آن هم مراتبی دارد:

اول- امری که به مقام وقوع نپیوسته، حتی آثار و علایم وقوع آن مشهود نبوده، لکن به خواست الهی کسی از امری که در آینده واقع خواهد شد خبر می‌دهد.

دوم- امری که به وقوع پیوسته لکن فرد یا افرادی از آن بی‌اطلاع هستند. مثلاً امری در مسافت بعیده واقع شده که ما مشاهده نکرده‌ایم و حتی آثار و علایمش هم بر ما روشن و نمایان نیست، ولی وقتی خدا بخواهد، کسی به وقوع آن آگاه می‌شود. سوم- امری که هنوز به وقوع نپیوسته لکن آثار و علایم آن نمایان است. فردی به مشیت الهی از روی آن آثار و علایم آگاه می‌شود که در فلان ساعت یا فلان روز، آن امر به مقام وقوع خواهد پیوست.

حضرات انبیاء و اوصیاء، در حد اعلی از علم غیب برخوردارند ولی با این همه تفصیلات، ما قادر نیستیم آن بزرگواران را تعریف نماییم و دقیقاً صفات و خصوصیات آنان را بشناسیم. امام^(ع) قلب عالم است و آنچه از قلب انسان خطور می‌کند بدان واقف است، اما وقتی هم ممکن است از آن آگاه نگردد. اگر خداوند تبارک و تعالی خواست، مقام امامت از وقوع آن آگاه می‌شود و اگر نخواست آگاه نمی‌گردد. از این رو نمی‌توان گفت که حضرت رسول اکرم^(ص) و حضرات ائمه اطهار^(ع) همیشه تمام امور غیبی را می‌دانند.

زمانی فردی به نام شریح به فرمان حضرت مولای متقیان بر مسند قضاوت می‌نشیند. او مدتی طبق دستورات الهی رفتار می‌کند، اما از آنجا که انسان خصوصاً طالبان و جویندگان حق در معرض حملات دشمن هستند، بعد از مدتی منحرف می‌شود.

حضرت مولی‌الموالی زمانی از کارهای او تشویق و تمجید می‌فرمود، ولی روزی رسید که فرمود: ای شریح! معلوم شده خانه‌ای مجلل خریده‌ای به فلان قیمت، تفکر

کن که پول آن از کجا فراهم شده، آیا از طریق حلال به دست آورده‌ای یا از طریق حرام؟ آن خانه را از مال مردم خریده‌ای و قبالتش را هم نوشته‌ای و بر آن گواهان گرفته‌ای.

ای شریح! بدان آن خانه‌ای که خریده‌ای از اموالی است که از مردم به ستم گرفته‌ای. آنها را به صاحبانش برگردان و بدان که اگر به مقام توبه درنیایی، به عذاب الهی گرفتار می‌گرددی.

ای شریح! بدان آن خانه‌ای که خریده‌ای، دارای چهار حدّ است: حدّ اول، برانگیزندهٔ آفت‌ها. حدّ دوم، فراخوانندهٔ مصیبت‌ها. حدّ سوم، هوس‌های جانفرسا. حدّ چهارم، دیو راهزن.

ای شریح! آگاه باش که به زودی کسی به آرامی پیش تو آید و با دل نگرانی ترا از این سرا براند و به عذاب الهی گرفتار سازد.

از مضمون نامهٔ آن بزرگوار چنین استفاده می‌شود که اگر سخنان آن بزرگوار در او مؤثر می‌شد و متنبّه می‌گشت و به مقام توبه درمی‌آمد، در ردیف سعادت بود. چه خدا زودآشتی است و همیشه بندگان خود را به سوی خود دعوت می‌نماید و می‌فرماید که ابواب رحمت من همواره به روی بندگانم باز است.

اینک باید دید که چرا شریح به مقام توبه درنیامد و چرا کلام آن بزرگوار در او مؤثر نشد؟ مسلماً او تفکر و تعقل نکرد و نتایج و عواقب کار را ندید. این است که قرآن مجید اتصالاً توصیه می‌فرماید آیا تفکر نمی‌کنید، آیا تعقل نمی‌کنید؟

کسی که اهل تفکر و تعقل نیست، حقیقتاً خداشناس نیست و غیر خدا را می‌پرستد و هرآنی از مراتب حقیقت او کاسته می‌شود. فردی که برای جلب رضای مردم و رسیدن به دنیا و مقام، خدا را به خشم می‌آورد، او دنیاپرست است نه خداپرست «أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ وَ لَا يَضُرُّكُمْ: آیا غیر از خدا چیزی را می‌پرستید که نه به شما نفعی می‌رساند و نه ضرری؟» سوگند به خدا، آنان نه قادرند نفعی به انسان برسانند و نه ضرری را دفع نمایند. اگر نفعی هم برسانند دروغین و زودگذر است، چه ضررها و منافع دنیوی مهم و پایدار نیست. «أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ: اف بر شما باد و بر آنچه غیر از خدا می‌پرستید، آیا تعقل نمی‌کنید؟»

حضرت مولای متقیان، زمانی که فردی را به انجام اموری مأمور نمود، فرمود: من ترا در امانتداری و همکاری و همگامی شریک خود قرار دادم. بسی جای تعجب است که آن مولی به فردی می‌فرماید من ترا در امانتداری و همکاری و همگامی

شریک خود قرار دادم و مانند پیرهن و محرم راز به خود نزدیک گردانیدم. حتی می‌فرماید: در میان قوم و خویش و اقربا هیچ کس را مانند تو در امانتداری نیافتم! اما مدت زمانی بعد می‌فرماید: اما چه شد که چنین کردی، چه خیانت‌ها که نکردی! آیا از خدا نمی‌ترسی و از روز حساب باک نداری؟ هان! ای کسی که روزی «در نزد ما از صاحب‌دلان بودی: وَ كَانَ عِنْدَنَا مِنْ أُولِي الْأَلْبَابِ»، ترا چه شد که بعد از مدتی از آن مقام سقوط کردی؟

باز آن امام مهربان، آن مظهر والای صفات حق می‌فرماید: اکنون به خود آی، تا مهلت باقی است تفکر کن، پندار که پایان عمرت فرارسیده و در حسابگاه الهی، نامه اعمال را به خودت نشان می‌دهند. آنگاه آرزوی بازگشت به دنیا می‌کنی، اما هیئات که این دعا در پیشگاه الهی اجابت نشود؛ آن روز، روز گریز نیست. حضرت مولای متقیان در نامه‌ای به معاویه، به آن خلیفه ستمکار می‌نویسد: ای معاویه! امروز دنیا خود را با زیورهای کذایی آراسته و با خوشی‌های خود ترا فریب داده است. چه زود باشد که این پرده‌های محبت دنیایی که تو در آنی برافتد، آن وقت چه خواهی کرد؟ دیگر بر اثبات این حقیقت، اقامه برهان لازم نیست. دلیل آنجا به کار رود که عیان نباشد، جایی که عیان است چه نیازی به اقامه دلیل و برهان است.

ای معاویه! دنیا ترا به سوی خود خوانده و تو هم دعوتش را پذیرفتی. البته گذشتن از دنیا و مقام کذایی بدون تفکر و تعقل کار آسانی نیست، لذا آن بزرگوار او را دعوت به تفکر و تعقل می‌نماید که دنیا ترا به سوی خود خواند، تو هم دعوتش را پذیرفتی. فرمان داد، تو هم اطاعت کردی. ای معاویه، دیگر بس است، از این کارهایت دست بردار.

امام، آن مظهر صفات حق، مهربان است و نمی‌خواهد کسی منحرف شود و به عذاب جاودانی مبتلا گردد. لذا به او می‌فرماید که دیگر بس است، آماده روز حساب باش، مهیای آن شو که فردا بر تو خواهد گذشت.

بعد می‌فرماید: ای معاویه! بدین وسیله می‌خواهم ترا از غفلت آگاه سازم، از خواب غفلت بیدار شو. این تجملات، این زر و زیور دنیا، این مقام ترا فریب داده، ترا سرکش نموده، آن دیو در خانه دلت نشسته. آری، به جای این که دل انسان عرش معلای الهی باشد، به سبب عصیان و طغیان، نشیمنگاه شیاطین گردیده؛ دیو در خانه دلت نشسته و به آرزویش رسیده و مانند خون و روح در بدنت گردش می‌کند.

البته غرض این نیست که انسان به کلی از مقامات و امکانات دنیا منصرف شود. «وَأَمْسِكْ مِنَ الْمَالِ بِقَدَرِ ضَرُورَتِكَ وَ قَدِّمِ الْفَضْلَ لِيَوْمِ حَاجَتِكَ: از مال به قدر ضرورت نگه‌دار و زیادی را برای روز نیازت پیش فرست». اگر تحصیل امکانات مادی و مقام به خاطر اسلام و عالم بشریت باشد، نوعی عبادت است و جزو معنویات محسوب می‌گردد، ولی دنیا به خاطر دنیا، امری بی‌ارزش است.

بسا که انسان به سبب دسترسی به نعمتی که در هر حال بدان می‌رسد خوشحال است، لکن به نعمتی که دسترسی ندارد و می‌داند هرگز نصیب او نخواهد شد، اندوهگین است. در حالی که شادمانی انسان باید به سبب نعمتی باشد که در سرای دیگر به آن دست خواهد یافت، و اندوه او به سبب فقدان نعمتی باشد که به آن دست نخواهد یافت.

سعادت انسان در عاقبت به خیری است، لذا توصیه شده که همواره خیر عاقبت را برای خود و همگان از درگاه الهی خواستار شویم. زیرا دشمن قوی است و مدام انسان در معرض خطر انحراف است، نباید آنی غفلت نمود. بسیاری از مردان الهی را این نفس اماره و شیطان بدبخت کرده است.

حضرت مولای متقیان به فردی می‌فرماید: ای فرد، شنیدیم معاویه به تو نامه‌ای نوشته و خواسته در آن نامه عقل ترا منحرف سازد، از او برحذر باش که او دیو است. دیو چون به انسان روی آورد در سراچه بی‌خبری، عقل او را می‌رباید.

مولی علی، این پیشوای اسلام، آن نور الهی است که نه تنها مورد تعریف و توقیر مسلمانان است، بلکه دوست و دشمن همه او را تعریف و تمجید می‌کنند. حتی معاویه، آن دشمن سرسخت، خود اظهار می‌نماید: من گواهی می‌دهم که چون پرده‌های شب برافتاد، علی در نمازگاه خود ایستاد و محاسن به دست گرفته می‌گفت: ای دنیا، ای دنیا، از من دور شو، من خریدار تو نیستم. ای دنیا، مهر ترا در دل من جای نیست. تو خود را با زیورهای کذایی آراسته، می‌خواهی علی را فریب دهی! هیاهات که علی را بر تو نیازی نیست، برو دیگری را بفریب، من ترا سه طلاقه کرده‌ام که دیگر بازگشتی نباشد.

یا علی! اسلام را باید با تو شناخت. آری، اسلام را به اسلام باید شناخت. اسلام را به قرآن باید شناخت. ای علی! تو در پیشگاه الهی چه شأن و مقام و چه تقوایی داشتی که با آن همه عبادات و طاعات و تقوی، عرض می‌کنی الهی علی گناهکار است، علی روسیاه است، علی دست خالی است «أَوْ مِنْ قَلَّةِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ وَ بُعْدِ

السَّفَرِ وَ عِظَمِ الْمَوْرِدِ: آه از کمی توشه، از طول راه، از دوری سفر، از عظمت حسابگاه و از عظمت حساب». یا علی! وقتی تو چنین گویی، ما چه گوییم؟!

ای انسان، اگر حق را به دیده بی‌پیرایه بنگری، از تردید خود سر به خجلت فرو می‌بری. ای انسان، اگر تفکر کنی نور حقیقت را از ورای اوهام مشاهده می‌کنی. اگر به دیده عقل الهی بنگری، سوگند به خدا در همین جهان می‌بینی آنچه را که در سرای دیگر مشاهده خواهی کرد. اما ای انسان، این تویی که نمی‌خواهی از راه راست به منزلگاه مقصود روی. این تو هستی که روح خود را در قفس محبوس کرده‌ای و از اوج پرواز بازداشته‌ای. اما بدان که خدای تبارک و تعالی در وجود تو گوهری به ودیعه نهاده که اگر بخواهی راه حق روی، می‌روی و اگر بخواهی حق را بشنوی، می‌شنوی و آن، قدرت اراده‌ی خدایی توست.

پیشوایان الهی، مدام حقایق را در گوش‌ها طنین‌انداز می‌نمایند و راه را نشان می‌دهند ولی گویا گوش‌ها نمی‌شنوند و بی‌اعتنا می‌گردند. تنها آن عقول الهی که بر امیال نفسانی خود غالب آیند، می‌توانند کلام حق را بشنوند. آنان کسانی هستند که از نور ابدیت، از خورشید ازل‌ی روشنایی می‌گیرند و به دیگران نور می‌افشانند.

ای انسانی که به دنیا و مقام دل بسته‌ای و خاطر خود را در پیش خواسته‌های دنیوی گرو گذاشته‌ای، بدان و آگاه باش که این دنیا فانی است. ای انسان، ای کاش می‌دانستی که این آبگیر همیشه تیره است، این دنیا فریبنده و نیرنگ‌باز است، دیوار آن کهنه است، بر آن دیوار کهنه تکیه مکن. این دیوار از سر خمیده و از زیر شکسته و ویران است و تکیه‌کننده خود را زیر مشتی سنگ و خاک دفن کند. این دنیا پرتو دروغینی است که خاموش شود، سود آخرت را به سود دنیا بفروشد و از یاد آینده که در ابر ابهام پنهان است، غافل نشود.

ای مردم به خود آیید، خداوند تبارک و تعالی درهای علم و حکمت را به روی شما باز کرده است. پیشوایان مقدس اسلام، نوامیس مقدس آسمانی در کنار شما زانو زدند و شما را راهنمایی کردند، ولی نشنیدید. ظاهراً شنیدید ولی این شنیدنی‌ها باید به مقام عمل آید. اگر قدرت ادراک شنوایی تنها به شنیدن اکتفا نماید، سودی برای انسان حاصل نخواهد شد. این شنیدنی‌ها باید با به کار بستن‌ها مقرون گردد و خاطره فناپذیر بر لوح دل نقش بندد.

مولی علی می‌فرماید: ای کسانی که خود را مرد جلوه می‌دهید، اما اثری از آثار مردانگی در شما مشاهده نمی‌شود! سیل زمان هر آن در جریان است، وقتی باز ایستد که دیگر توبه نپذیرند. محبت دنیا را از دل بیرون کنید، محبت حق را در دل

پرورش دهید. عاشق حق شوید، عاشق آشفته را خواب نباشد و سر به بالین استراحت ننهد.

بزرگان مشعل هدایت برافراشتند و با سخنان الهیه خود، پرده از روی اسرار برداشتند ولی کلام ایشان را کسی می‌شنود که به دل خود صفا بخشد. کلام ایشان را به گوش سر نتوان شنید، این گوش دل است که گفتار ایشان را می‌شنود. الهی! خود را، دل خویش را به تو می‌سپاریم. الهی، فقر بلاست و از آن شدیدتر بیماری جسمی است، لکن هیچ یک به سختی و شدت بیماری روحی نمی‌رسد. الهی، ترا سوگند به جان حضرت مولی^(ع) به تمام مرضی^۱ شفا ده، بالاخص به آنان که دچار امراض روحی هستند. الهی، مقرر و معترفیم که ما هم مبتلاییم، ترا به عزت و جلالت به ما شفای کامل کرامت فرما.

الهی، ما را از خواب غفلت بیدار فرما، توفیق ده خویشتن را به فضایل الهیه بیاراییم تا بتوانیم به بارگاه قدس تو راه یابیم. آری، عاشقان الهی در راه دوست از جان و مال می‌گذرند، حضرات انبیاء و اوصیاء عاشقین حق بودند.

ای خدای مهربان که هر آنی بندگان عاصی خود را به بارگاه رحمت خود دعوت می‌کنی. ای خدایی که وقتی بنده‌ای را به درد گرفتار می‌کنی، در آن درد هم او را می‌نوازی. با این که آن بنده مبتلا و دردمند است، با این که در فراق است، لکن در آن شکنجه و زجرها، باز خدای تبارک و تعالی او را می‌نوازد. پدر و مادر مهربان وقتی بچه عزیز آنان مریض می‌شود، در آن شدت مراتب مرض، او را می‌نوازند.

ای خدایی که هزاران مرتبه از پدر و مادر مهربان‌تری، سوگند به ذات اقدس، وقتی که تو ما را به مصلحتی به دردی گرفتار می‌کنی، در آن درد نیز ما را می‌نوازی. «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ: و ذوالنون را یاد کن آنگاه که خشمگین رفت و پنداشت که ما هرگز بر او تنگ نگیریم تا در دل تاریکی‌ها ندا درداد که معبودی جز تو نیست»، حضرت یونس ترک اولی^۱ کرد، بر قوم خود خشمناک شد. در اینجا لازم به تذکر است که مهربانی الهی باید بدانند که توصیه اکید است بر حسن خلق و پرهیز از غیبت و مهربانی با مردم. مبادا خدای نکرده به فردی تهمت و افترا زده شود؛ یا فردی که روزی منحرف بوده اما به توفیق الهی وارد راه حق شده، مبادا از او غیبت شود که غیبت از گناهان کبیره است. باید با یکدیگر به مهربانی رفتار کنیم و با محبت دل‌ها را تصرف نماییم.

آری، آن محبوب خدا بر قوم خود خشناک شد، لکن تصور می‌کرد که ترک اولایی از او سرزده، هیچ فکر نمی‌کرد که مبتلا و گرفتار شود، ولی وقتی که گرفتار شد «فَنَادِي فِي الظُّلُمَاتِ: در دل تاریکی‌ها ندا درداد» در پیشگاه الهی، در خلوتگاه، اقرار کرد.

ای مربیان الهی، بیایید ما هم در پیشگاه الهی به نقایص و اشتباهات و گناهان خود اقرار و اعتراف کنیم و از او طلب آمرزش نماییم.

چنان که گذشت، خدا بنده خود را گرفتار می‌کند و در آن گرفتاری او را می‌نوازد. ظاهراً شکم ماهی زندان و حضرت یونس را بلا بود، اما در معنایی، شکم ماهی برای آن محب و محبوب الهی خلوتگاهی بود. چه، زمانی احترام، وقتی استقبال، گاهی مقام، موقعی علم و حتی آبرو برای انسان حجاب می‌گردد. احترامات مردم، وفور نعمت و غرور ستر گناه، انسان را مغرور و از خود بی‌خود می‌کند. اینها حجاباتی هستند اما در شکم ماهی حجابی نیست، در آنجا دل، تنها متوجه حق است. اگر چه خدا محبوب خود را مبتلا کرده، لکن در خلوتگاه او را می‌نوازد، می‌خواهد که محبوبش بی‌زحمت اغیار با او به راز و نیاز پردازد. بنایم بر این درد و بلا، بر این بی‌آبرویی، البته به شرطی که آن بنده متنبه شود.

زمانی خداوند تبارک و تعالی آتش را برای حضرت ابراهیم، و گاهی غار حرا را برای مهتر عالم خلوتگاه می‌سازد. خلوتگاه یعنی هر علتی که انسان را در حد کمال از اغیار و ماسوی منصرف سازد؛ و اما خلوتگاه مؤمن موحد، قلب اوست.

گنهکاری که از ماسوی منصرف گشته و روی دل تنها متوجه معبود خود ساخته، اگر بنازد، زبید و در طرب آید، شاید، زیرا که در ردیف موحدین و تأئیین است. این کسی است که شجره طیبه ایمان در قلب او به حدّ اعلی رشد کرده و بر آن، مرغ اقبال آشیان دارد. چشمه زلال جلال در آن دل جاری است. وقتی آن شجره طیبه بارور گردد، حارس و باغبان آن خداست.

البته اخلاص هم مراتبی دارد. اخلاص حقیقی آن است که انسان به توفیق الهی در راه حق، از کلّ ماسوی، از جان و مال و مقام خود بگذرد. از حضرت رسول اکرم (ص) معنی اخلاص را پرسیدند، او نیز از پیک خدا پرسید، او از جانب خدا پیام آورد که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: اخلاص گوهری است که آن را از خزانه لایتناهی خود برگزیدم و در صدف دل بنده موحد خویش قرار دادم.

حصول این گوهر گرانباه به وسیله دوستی و محبت است، بدون این عشق و محبت، انسان به جایی نرسد. کسانی که به این مرتبه ایمان نرسیده‌اند، کحل ازلی

به دیده دل ایشان نرسد. محفل بزرگان، محفل عشق است. هر محفلی لباسی دارد که باید با آن لباس وارد شد. در محفل عشق، جز لباس عشق نباید پوشید؛ به عبارت دیگر در محفل عشق، جز لباس بلا نباید پوشید.

آگاه شدن مردان الهی به سقوط سالک

خداوند تبارک و تعالی ناظر اعمال تمام بندگان است. علاوه بر این، مأمورینی تعیین فرموده که آنان نیز ناظر اعمال بندگان الهی باشند. همچنین هر شب و روز دو نفر از مقربین ملائک را مأمور کرده که علاوه بر نظارت بر اعمال انسان، سیئات و حسنات او را هم ثبت و ضبط نمایند.

هر بنده‌ای که به مقام توبه از سیئه خود برآید و توبه او تحقق یابد، یعنی مظاهر آن توبه روشن شود، خداوند تبارک و تعالی آن سیئه را به فضل و رحمت خود برطرف می‌کند. گرچه تنها نظارت خداوند تبارک و تعالی بر اعمال انسان کافی است، ولی به مصلحتی ملائکه مقربین و مأمورین و کاتبین باطنی تعیین فرموده است. علاوه بر همه اینها، حجت هر عصر، ناظر اعمال بندگان الهی است و در عصر کنونی، حضرت مولای زمان سلام‌الله علیه ناظر اعمال بندگان خداست. آن بزرگوار قلب عالم است و انسان هر چه کند ظاهراً و باطناً، آشکارا و پنهانی آن را می‌داند، مگر این که اراده و مشیت الهی تعلق یابد که برخی از گناهان انسان از آن بزرگوار نیز پنهان ماند.

علاوه بر آن، امکان دارد به مصلحتی پاره‌ای اعمال پنهانی برای حضرات اولیاء و مردان الهی نیز روشن شود. همچنین ممکن است به هر کسی به نسبت مراتب تقوی و تزکیه نفس او، این علم کرامت شود. گرچه خداوند متعال ستار العیوب است، لکن وقتی سیئه یا حسنه انسان به مرتبه افراط رسد، امکان دارد که خدا آن را آشکار نماید. حتی ممکن است افرادی که از تقوی بهره‌ای ندارند نیز به معایب و سیئات فردی آگاه گردند.

خداوند تبارک و تعالی بسیاری از اعمال پنهانی را برای سالکین طریق حق روشن نموده، به حدی از علم و یقین به آن می‌رسند که هیچ گونه شک و تردیدی در آن ندارند. آری، برای اکثر روشندان و بیداردلان و طالبین آگاه، بالاخص مجاهدین فی سبیل الله، این امور روشن می‌گردد.

گاه ممکن است در مسیر تعلیم و تربیت، یک مربی از مسیر الهی انحراف یابد. در این صورت بسا که سالکین مشاهده نمایند که شیرازه تعلیم و تربیت، هر روز به

سمت گسیختگی و از هم‌پاشیدگی پیش می‌رود. چه، نظم تنها به امور ظاهری محدود نمی‌شود بلکه هر نظم ظاهری که توأم با نظم باطنی نگردد، عین بی‌نظمی است. در ابتدا بسا که معانی الهیه در قلوب روشن شود اما هر کسی نتواند آن را آشکار نماید و ناچار آن درد باطنی را در دل نگه دارد و گاهی نیز خود را چنین تسکین دهد که شاید او حق باشد و من مطلق نیستم.

اما از آنجا که حیات معنوی بسی مهم‌تر از حیات ظاهری، و امراض روحی بالاتر از امراض جسمی است، از این‌رو حقانیت مکتب الهی ایجاب می‌نماید که وقتی مراتب و شئون حیات معنوی طالبین، بخواهد در اثر انحراف مربی غافل در سرایشب تنزل و سقوط قرار گیرد، غیرت حق آشکار گردد و ناحق را از حریم پاک حق براند. و گرنه بدعت‌ها به فرموده حضرت مولی علی^(ع)، چنان شراره‌های نفسانی ایجاد کند که عنقریب، خرمن ایمان طالبین حق و حقیقت را بسوزاند.

آری، رکنی از ارکان عظیم اسلام، رعایت حال فقرا و اجتماع، آشنایی به وظایف فردی و اجتماعی و مراعات حقوق اجتماع است. توان گفت که سعادت جامعه بشریت در رعایت این اصول است.

مسئلاً افرادی که درصدد حفظ ناموس و عرض مردم نبوده، غرق در خودخواهی باشند و حقوق مستمندان را رعایت ننمایند، در مدت کمی در پرتگاه نیستی، سقوط خواهند کرد. در این موقع است که قهرمانان راه خدا و مجاهدین فی سبیل الله به توفیق حق آگاه شده، خواستار مبارزه با باطل گردند. در مبارزه با باطل، بسا عده‌ای رنجیده خاطر شوند و یا مرتکب اعمال غیر الهی گردند. این قبیل امور در روحیه مبارزین الهی اثر منفی نگذارد و اگر در قبال این مبارزه، با شکنجه‌ها و شدايد روبرو گردند و به آنان توهیناتی شود، ابداً در روح آنان اثرات سوئی به وجود نیاید.

مبارزه مجاهدین فی سبیل‌الله بر اساس تفکر و دلیل و برهان است نه روی تخیل؛ حرکتی است در حد اعتدال و نه افراط و تفریط. آنان حاضرند در قبال رنجیده خاطر شدن عده‌ای کوتاه‌نظر و بی‌خبر، قلب مستمندی ولو به مدت کمی مسرور شود و در مقابل تحمل آن شدايد و حملات، دل خانواده‌ای شاد گردد و عرض و ناموس اجتماع از خطر مصون ماند.

مسئلاً نه هر فردی موظف به امر به معروف و نهی از منکر است، و نه هرکسی لایق تعلیم مسائل اخلاقی. فردی شایسته امر به معروف و نهی از منکر است که خود به فضایل اخلاقی آراسته باشد. فردی که آلوده به منکرات است، وظیفه ندارد

که درباره امر به معروف و نهی از منکر و در باب اخلاق سخن گوید و یا در موضوعات اسلامی بحث نماید.

آنگاه که سالک عارف، مورد احترام و استقبال قرار می‌گیرد و همه پروانه‌وار به دور او می‌گردند، باید بداند که این به خاطر مجاهدات او در راه خدا و تزکیه و تقوی و محبوبیت در پیشگاه الهی و عنایت بزرگان است. او نباید غافل گردد که اگر خود را آلوده نماید و از تقوی و مسیر حق به دور افتد، آنگاه ارادتمندان و استقبال‌کنندگان از او دور شده، او با قلبی آلوده تنها خواهد ماند و با دست انتقام حق مواجه خواهد شد!

مجاهدین فی سبیل الله دشمن سرسخت افرادی هستند که حقوق مردم را ضایع و به عرض و ناموس مردم خیانت می‌کنند. آنان هرگز احکام الهی را زیر پا نگذارند، اقدامات آنها نه برای اشتها و امکانات دنیوی و نه به خاطر مال و منال و جلب رضای فاسدین است. حب و بغض آنان الهی است و در این مسیر، نه خویش شناسند و نه بیگانه. این دستور الهی است، مگر اطلاع نداریم که حضرت مولای متقیان درباره گردن‌بندی با دختر خود چه رفتاری کرد! مگر نشنیده‌ایم که فرمود این شمشیر من به روی افرادی که حقوق مردم را ضایع و به عرض و ناموس مردم خیانت می‌کنند، آهیخته است. اگر حسن و حسین هم از فرمان الهی سرپیچی نمایند، به خدا سوگند با همان شمشیری که بت‌پرستان را سرنگون کردم، آنان را هم سرنگون می‌کنم!

بنابراین، دقت و احتیاط بسیار باید که شیاطین و نفس و دشمن در کمین است. بندگان خدا در ساحل سیل‌گاه و در معرض طوفان‌ها و مخاطرات قرار گرفته‌اند. عقل دوراندیش باید که این خطرات را احساس نماید و با کمال دقت و احتیاط و با استمداد از حق، از آنها نجات یابد.

به فرموده حضرات معصومین^(ع) خداوند تبارک و تعالی دشمن سرسخت فردی است که ظاهراً خود را به لباس هدایت آراسته ولی باطناً پیرو هوای نفس است. ظاهراً در محافل و مجالس از حقایق صحبت می‌نماید، لکن اعمالش با گفتارش وفق نمی‌دهد.

ممکن است برای بعضی گران آید که چگونه فردی می‌تواند زمانی در ردیف ابرار و اخیار بلکه در ردیف اولیاء الهی قرار گیرد و کمال اعتماد بر او شود و سپس ساقط گردد؟!!

پاسخ این است که طریق حق، مسیری حساس و خطیر است. نگاهی به تاریخچه زندگی حضرات ائمه اطهار^(ع) به خوبی گویای این حقیقت است. زمانی حضرت مولی الموالی حاکمی را تعیین نموده و فرمودند: ای مردم، اطاعت از امر این حاکم، اطاعت از امر حق است و سرپیچی از فرمان او، سرپیچی از فرمان ما و سرپیچی از فرمان الهی است؛ لکن وقتی رسید که عکس آن را فرمودند.

آری، ممکن است زمانی با توجه به شایستگی یک مرد الهی، وظیفه سالکین طریق حق این باشد که با کمال حسن نیت و کمال اعتماد در افزایش اشتها و بکوشند، ولی در اثر غفلت و غرور و نخوت و غرق شدن در استقبال و احترامات مردم، از آن مقام منبع الهی ساقط گردد و خطاب رسد که تو جامه جانت را آلوده کردی. چنان که کار به جایی و مقامی منجر شد که حضرت مولی الموالی به حاکمی که اطاعت او اطاعت حق و اطاعت مولی، و سرپیچی از فرمان او سرپیچی از فرمان مولی و حق بود، فرمودند: ای خیانتکار برو، تو به این حکومت شایسته نیستی، خلعت نمایندگی ما به اندام و قامت تو بسیار نارسا و بی تناسب است.

الهی، به مقربین درگاهت، توفیق و عنایت را آنی از ما سلب نفرما. الهی، به مقربین درگاهت ما را از همه امراض روحی و روانی حفظ فرما، بالاخص از کبر و نخوت و خودستایی و حب دنیا و نفس. الهی، حرکت مبارزین و مجاهدین الهی را در حد اعتدال نگهدار و از افراط و تفریط مصون دار. الهی، حرکت معنوی آنان را موجب اعتلای اسلام و جمیع مسلمانان قرار ده.

خطاب به اشاره، شیوه دوستان

به توفیق الهی گاه گاهی اشاراتی از ناحیه اعلی به محبوب خود واصل می گردد. البته اشارات و اجمالات از ناحیه اعلاست و تفصیل آن در پیش محبوب. به عبارت دیگر، اشارات و اجمالات از ناحیه محبوب است و تفصیل در پیش محب. چه، در این عالم محبوب و محب یکی است، عاشق و معشوق یکی.

بنابراین هم چنان که اشارات و اجمالات از ناحیه اعلاست، تفصیل هم از ناحیه اوست، منتها این تفصیل به دست یا لسان مقدس محب جاری است. آری، در این عالم، خطاب به اشاره، شیوه دوستان است. چه اشاره محبوب نسبت به محب چنین نیست که در پرده اجمال و اشاره بماند، تفصیل آن نیز روشن است.

اگر محبّ بخواهد عشقش در حد کمال به مقام تحقق رسد و یقین کند که علاقه او در حد کمال است، باید محبوب آن را امضاء و تصدیق فرماید. این تصدیق و تأیید علایمی دارد که اشاره و اجمال از جمله آن علایم است.

خطاب به اشاره در حقیقت رازی است از دوستی به دوستی، بدون این که رقیبی از آن آگاه باشد. خاصان، هر کدام بسته به مراتب حال معنوی خود تا حدّی این اشارات را درک نموده و از آن آگاه می‌شوند، لکن ادراک کمالیه این اشارات مربوط به محبّ حقیقی است.

این اشارات در حقیقت، صحیفه‌ای است الهی به نام صحیفه دوستی. در صحیفه دوستی، نقش خطّی هست ولی هر کس نتواند آن را ترجمه کند و بخواند و یا آن را تشریح و توجیه نماید. آری، ترجمه نقش خط صحیفه دوستی را جز عاشقان ندانند و نخوانند.

طالبین حقیقی به این اشارات در حد کمال توجه دارند و تفکر می‌نمایند که تا چه حدّ باید از آن برخوردار شوند. این اشارات در مرتبه‌ای از مراتب، خلوت‌خانه‌ای است. اگر اهل دنیا جمع شوند و ظاهراً این اشارات و اجمالات به سمع آنها برسد، توانایی آن را ندارند که از راز این خلوت‌خانه خدا آگاه گردند.

خوشا به حال طالبینی که خود را با کمال عشق و علاقه آماده کنند که راز این خلوت‌خانه را بشنوند. در این خلوت‌خانه دوستی، رازی است که جز عاشقان آن را ندانند. این اشارات و اجمالات، نگارخانه‌ای است که رنگ آن از بی‌رنگی است، و این رنگ الهی را جز والهان و مشتاقان نبینند.

بسا فردی سال‌های متمادی اوقات خود را در تحصیل ظواهر علوم صرف نماید. اگر هزار کلمه به هزار لغت با چنین عالم رفت، در «قَابِ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنٰی: مقام فناء بلکه فنای مطلق» بر بساط انبساط، راز کلمات الهی با عارف رفت. زیرا عارف از حجب درآمد که «الْعَارِفُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ وَ نَزَّهَاتِهَا عَنْ كُلِّ مَا يُبْعَدُهَا».

اگر این کلمات با چنین عالم در حجاب آمد، اما عارف اسرار و رازها را در عیان دید. آری، عالم به طلب نازید که در طلب بود، عارف به دوست نازید که در حضرت بود. گرچه افراد کثیری در پی چنان عالم شتابند اما بیداردلان، عارفان و عاشقان را می‌شناسند و درمی‌یابند. باید از پرده پندار بیرون آمد، زیرا نور الهی یا نور عشق الهی در دل طالبانی است که از پرده پندار گذشته‌اند. آنجاست که عشق، نقاب از چهره محبوب ازلی برمی‌دارد و سالک می‌تواند جمال او را تماشا کند.

البته این عشق را به هر کسی ندهند؛ عشق الهی از آن کسانی است که در امور ظاهری و بالاحص در امور باطنی آنها نظم خاص الهی است. عشق، شمع است افروخته از نور اعظم الهی، آفتابی است که از شرق حقیقت طالع گشته است. اما باید علایق و حجابات از بین برود و الا طلب این نور خطاست، زیرا محبوب ازلی وقتی بی‌پرده جمال خود را به محب می‌نماید که دارالملک ایمان را از غوغا مجرد یابد.

الهی، ترا به محبوبین و مقربین درگاهت، قلوب همه ما را از غوغا مجرد فرما. ای خدای رحمان! خدایی که او را لطف و قهری است بر کمال، جلال و جمالی است بی زوال، خداست که این گنجینه‌ها را نثار کند. یکی را در باغ لطف، تاج بر سر نهد، یکی را در زندان عدل، داغ قهر بر جگر نهد. یکی را در نار جلال بگدازد، یکی را در نور جمال بنوازد. الهی، ما تاب و توانایی عذاب ترا نداریم، ما همه به درگاه رحمت تو آمده‌ایم.

یکی را در نور جمال بنوازد، شمع از دعوت افروخت و فرمود بشارت باد بر پروانگان این شمع «وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ: و خدا به سرای سلامت فرا می‌خواند». هزاران هزار عاشق، خود را به این شمع زدند و سوختند، این چه شمع است که با این همه، ذره‌ای در آن نه نقصان پدید آمد نه زیادت. الهی، آیا این سعادت نصیب ما هم خواهد شد؟ الهی، برگناهان خود اقرار می‌کنیم، مقربیم که آن شایستگی را نداریم. ترا به مقام و منزلت آن شایستگان، آن شایستگی را برای ما نیز کرامت فرما. ای خدای رحمان، تو خود ما را ضعیف خواندی «خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا: انسان ناتوان آفریده شده است». الهی، از ضعیف چه آید جز عجز و خطا؟! تو ما را جاهل خواندی، از جاهل چه آید جز جفا؟ تو خداوندی کریم و لطیف، از کریم چه آید جز بخشش و عطا؟

الهی، ما نتوانستیم شکر این نعمت‌های ترا به جا آوریم. الهی، وظیفه بنده این بود که لطف ترا و نعمت‌های ترا بشناسد و پس از شناخت نعمت‌هایی که بر او کرامت فرموده‌ای، دامن از گونین بچیند، بساط هوس در نوردد، کمر عبودیت بر میان بندد، دیده از نظر به اغیار بدوزد، خرمن اطماع به خلق بسوزد و تنها در انتظار لطف تو بنشیند تا با لطف خویش کار او بسازی و دل او را الهی، در مهد عهد بنوازی. الهی، ما هم از آن منتظرانیم، منتظر شمول الطاف تویم.

الهی، خود فرموده‌ای که سائلان را عطیت است، مطیعان را مثوبت است، عاصیان را اقال است؛ اقال یعنی معامله را برهم زدن. به گنهکار چه دهند؟ الهی، ما گنهکاریم، در قبال این گناه چه مزدی خواهیم گرفت؟ آری، فرموده‌ای که

گنهکاران را اقالت است، یعنی آن معامله را برهم می‌زنی، سیئات ما را به حسنات تبدیل می‌فرمایی.

محبان را کرامت است، درهای رحمت باز، جنات عدن، فرادیس اعلی درها باز نهاده، ارواح مقدس حضرات انبیاء و اوصیاء... در اعلی علیین به طرب آمده، نسیم روح ازلی از جانب قربت به دل دوستان می‌وزد. باد کرم از هوای فردانیت به جان عاشقان می‌وزد. بساط کرم گسترده، گل وصال جانان در باغ راز شکفته، از دوست خطاب می‌آید، آیا سائلی هست تا عطا کنم؟ الهی، اینک ماییم سائل در رحمت تو. از دوست خطاب می‌رسد، آیا مستغفری هست تا بیامرزم؟ الهی، ماییم مستغفر. در این مقام است که پیغام دوست به رمزی باریک و رازی عجیب می‌رسد که «اَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ: آیا برای کسانی که ایمان آورده‌اند هنگام آن نرسیده که دل‌هایشان به یاد خدا نرم و فروتن گردد».

دشمنان حقیقی سفراء الهی

بزرگان دین فرموده‌اند که شرط مهم در یک مربی، پاکی نفس و قلب است. بدون حصول پاکی نفس و قلب، هر چقدر انسان صاحب معلومات هم باشد، جامعه نمی‌تواند از معلومات او برخوردار گردد؛ و اگر هم تا حدی بهره‌مند شود، به منزله شراره‌ای است که هر چه زودتر خاموش گردد.

مروری بر صفحات تاریخ و تجارب شخصی نیز نشان می‌دهد که عدۀ بسیاری از ظواهر علم برخوردار شدند ولی در اثر فقدان پاکی نفس و قلب، جامعه نتوانست از وجود آنان بهره‌مند شود.

بنا به کلام الهی و حضرات انبیاء و اوصیاء، کثرت و طول کلام یا کثرت و طول عمل و عبادت شرط نیست، مقبولیت شرط است. مقبولیت بدون نظم باطنی ممکن نیست، اما تشخیص نظم باطنی یا فقدان آن، بایی است مهم که هر کسی را توان درک آن نیست.

مرد الهی، ولو از علم فراوانی هم برخوردار نباشد، چون دارای پاکی نفس و قلب بوده و به علم خود حتی‌الامکان عامل است، کلام و ابلاغ او در پیشگاه الهی مقبول است، هرچند دارای سلاست و فصاحت و بلاغت هم نباشد. اما متأسفانه اکثریت افراد نمی‌توانند به نظم و عدم نظم باطنی پی ببرند، و غالباً شیفته و طالب شیوایی و سلاست بیان هستند.

پرداختن به صرف و نحو و قواعد علم منطق و یا سایر علوم، بدون پی بردن به حقایق و تشخیص حق و باطل و زشت و زیبای حقیقی و برخورداری از معنویت و روحانیت واقعی، معلّم و متعلّم را چه سودی دهد؟! این است که شرط مهم در درجه اول برای یک مربی، پاکی قلب و نفس است.

گرچه طی مراحل تکامل مورد توجه خاص و عام است، ولی باید دانست که تنها به واسطه علم و بدون عمل نمی‌توان به هدف نایل شد. تکامل، در واقع طی همان مراحل است که حضرات انبیاء و اوصیاء پیموده‌اند. آن سفراء عظام الهی فرموده‌اند حکم الهی است که حفظ امانت کنید. انبیاء و اوصیاء نیامده‌اند مگر برای حفظ امانت الهی. به علماء و رهبران و پیشوایان اسلامی توصیه نشده مگر حفظ امانت.

کسی می‌تواند حفظ امانت نماید که مراحل تکامل را طی کند و به احکام الهی عالم و عامل باشد و علاوه بر خود جامعه را نیز به هدف نهایی تکامل برساند. حضرات انبیاء و اوصیاء^(ع) به وصال رسیدند و علماء و پیشوایان اسلامی و سایرین را هم به طی همان مراحل که خود پیمودند، امر و توصیه نموده‌اند تا جامعه بشریت به سوی کمال نهایی سوق داده شود.

فردی که می‌خواهد به عنوان مربی و هادی الهی خدمت و انجام وظیفه کند، باید خود را برای طی این مراحل آماده نماید و آثار این آمادگی در عمل او نمایان شود. از جمله آن آثار و علایم، پاکی قلب و نفس است و شخصیت هر فرد از علایم و عملش آشکار می‌گردد.

محبوبین الهی اتصالاً به پیشوایان و علمای اسلامی، امر و توصیه به ایجاد اتفاق و اتحاد کرده‌اند، خصوصاً در زمان غیبت. لذا مهم‌ترین وظیفه الهی رهبران و علماء و پیشوایان دین، ایجاد اتحاد و اتفاق و رفع اختلافات مردم با حق و محبت است.

بنابراین مربی حقیقی و راهنمای الهی باید نه تنها خود از ایجاد اختلاف بپرهیزد، که باید زمینه را برای به وجود آمدن کمال اتفاق و اتحاد مابین مسلمین فراهم نماید، و اختلافات را با محبت و دلایل منطقی برطرف سازد و با براهین عقلیه و اعمال الهیه، نشان دهد که سعادت ابدی در انتظار مردان پاک قلب است.

راهنمای حقیقی باید مظهر صفات الهی شود و رفتارش با فقرا و ضعفا همانند حضرات انبیاء و اوصیاء باشد. آنان که از اطعمه و اشربه گوناگون استفاده کرده و در بستر نرم به استراحت می‌پردازند، آیا نمای هولناک زندگی فقرا را یاد می‌کنند؟! آیا می‌دانند که شراره‌های آه یتیمان با آنان چه خواهد کرد؟! پیش از آن که قهر الهی

نازل شود، آنان باید جبران مافات کنند، حقوق مردم و ضعفا را ولو دیناری تأدیه و به تصفیه خود بپردازند.

قلب و روح مردان الهی به شدت متألم از اعمال آلوده و غیر الهی منحرفین است، و این تألم روحی بسی بالاتر از صدمه و آسیب جسمی است که به آنان رسد. در وقعه کربلا ظاهراً تمام بدن حضرت اباعبدالله پر از تیر دشمنان شده بود، یا فرق مبارک حضرت امیرالمومنین^(ع) به ضربت شمشیر آن شقی شکافته شده و به شهادت رسید. صدمه و آسیبی که بر پیکر مقدس سفرای الهی وارد شد، سبب درد جسمانی آنان بود. اما صدمه و آسیب و درد تیرها و شمشیرهای باطنی که به قلب و روح آنان می‌خورد، بسی بالاتر از صدمه ظاهری است که بر پیکر آنها وارد می‌آید. آری، تیرهایی که از ناحیه مردمان فاسق به قلب و روح مبارک آنان می‌خورد، دردناک‌تر از تیرهای ظاهری است. شیاطین و دشمنان در کمین هستند و می‌خواهند آن ارواح مقدس را به درد آورند، لکن افراد شجاع و مبارزی هم هستند که مانع رسیدن آن تیرها به قلب مردان حق می‌گردند. آنان آماده‌اند که با ریاضات و فداکاری جلو این تیرها را سد کنند و بسا که در حین برخورد آن تیرها و خنجرها، احساس ناراحتی نکنند. چه، صدماتی که به انسان می‌رسد، برخی از آنها سبب تضعیف قلب و روح است و برخی موجب تقویت آن. این مجاهدین راه حق معتقدند که تحمل این صدمات و لطامت، موجب تقویت قلب و روح آنان و نیل به سعادت جاودانی است.

افرادی که قلبشان محل وسوسه شیاطین است، آنان در ردیف شیاطین بوده و رفتارشان تیری است به قلب مقدس محبوبین الهی. هر کسی می‌تواند به توفیق الهی جلوی این خنجرها و شمشیرها را به وسیله ریاضات و مجاهدات بگیرد و متعهد گردد که اعمال او تیری به آن قلوب مقدس نباشد.

بنابراین، هر فردی نه تنها موظف است که رفتارش به مثابه تیری نشود که بر قلوب مقدس مردان الهی وارد آید، بلکه مکلف است که جلوی چنان تیرهایی را بگیرد؛ بلکه بالاتر از آن موظف است به ارشاد و اصلاح دیگران پردازد و حتی الامکان آنان را آماده نماید تا با رفتار الهی و اعمال رحمانی خود، سدی در برابر تیرهای زهرآگین دشمنان گردند. این دفاع و مجاهدت نه تنها در زمینه انجام وظایف فردی، که در همه ابعاد وظایف اجتماعی است.

ه - عوامل نجات بخش

پذیرش تغییرات الهی

امواج ظلمات و حملات نفسانی و غلبه آن، به افرادی است که از پاکی قلب چندان بهره‌مند نبوده و یا اصلاً فاقد قلب پاک هستند. چنین افرادی بدان معنا از ایمان برخوردار نبوده و قلوبشان با نور الهی منور نیست. اما قلبی که در اثر پاکی، با نور الهی منور گردد، امواج ظلمت نمی‌تواند آن را تهدید نماید؛ چنین قلبی آینه تمام‌نمای جمال ازلی است.

در فضیلت عارفین کامل همین بس که جمال و کمال ازلی در هیچ آینه‌ای نمی‌تواند نمایان گردد، الا در مرآت قلب عارفین کامل. از این‌رو گفتار عارفین کامل، پرتوی از انوار الهیه قلب آنان است و سعادت ابدی در پیروی از گفتار این مردان الهی است.

عارفین کامل، مأمورین الهی، همانا مجاهدین فی سبیل الله‌اند که در تمام تغییرات الهی برای نجات درماندگان آماده می‌شوند. افرادی که از تغییرات الهی رنجیده خاطرنند، یا بی‌خبرند و یا قدرت شنوایی قلب خود را از دست داده نمی‌توانند به ندای مبارزین الهی پاسخ مثبت دهند.

از خلقت آدم تاکنون، همواره تغییرات الهی وجود داشته، ولی این امر متأسفانه عده‌ای را محزون و اندوهگین کرده که حوصله تحقیق عمیق را ندارند. اما در نظر صاحب‌دلان، این رنجش بی‌مورد بوده و اهمیت و اعتباری ندارد.

آری مجاهدین فی سبیل الله پرتوی از انوار مطلق هستند. در فضیلت مردان الهی همین بس که خداوند تبارک و تعالی مناجات و راز و نیاز و دعای آنان را می‌شنود، انتقامشان را از ستمگران گرفته و ارباب غرور را از مسند غرور می‌اندازد. تردیدی نیست که عاقبت، خداوند تبارک و تعالی ریشه اهل غرور را از بین برده و صاحب‌دلان و مردان الهی را در مسند عدالت می‌نشاند.

حضرت مولای متقیان می‌فرماید: آلا ای بندگان خدا، دیده قلبتان را بگشایید و ببینید که خدای تبارک و تعالی چسان باران رحمت و برکات خیراتش را نازل می‌کند. سعادت‌مند کسی که از این افاضه خیرات بهره‌مند شود، وقت را مغتنم شمارد و قلب خود را برای برخورداری از نعمت‌های الهی مستعد گرداند.

پیروان الهی همیشه در پناه حقند و از ارتکاب معاصی در امن و امان، لذا فناء به آنان راه نمی‌یابد. زیرا قلبی که شمس ازلی بر کانون آن پرتوافشانی نماید، طوفان‌های حوادث را به آن راهی نیست.

در محفلی که مردان الهی در آن جمع هستند، به توفیق و نظر خاص الهی، چشمه‌های معارف و علوم و فضایل به جوش آمده و تشنگان علوم و معارف را سیراب می‌نماید. چنان محافل شورایی سبب می‌شود که استعداد‌های طالبین از قوه به فعلیت درآمده و به کمال رسد و گوهرهای معانی از سینه‌ها ظاهر گردد. الهی، توفیق ده از آن باران خیرات و برکات و فضایل نازلۀ تو برخوردار شویم و با وجود مشعل‌های فروزان هدایت، راه انحراف در پیش نگیریم.

خداوند تبارک و تعالی در هر عصری از اعصار چراغ‌های هدایتش را روشن می‌کند. سعادتمند کسی که به سوی آن مشاعل فروزان حرکت کند و خود را از ضلالت نجات دهد. باران رحمت و برکات الهی همچون رگبارهای بهاری نازل می‌شود.

حضرت مولی^(ع) می‌فرماید: بندگان خدا، مبدا غفلت کنید و نفس شما اسیر دیو شهوت گردد که در آن صورت، گوش دل شما نمی‌شنود و دیدگان قلبتان نمی‌بیند و شمس ازلی بر قلبتان تابش نمی‌کند.

بندگان خدا، دیدگان قلب خود را باز کنید و به سرگذشت گذشتگان بنگرید و درس عبرت بگیرید. ای کاش از دنیا رفتگان غوغا می‌نمودند و می‌گفتند که چه دیدند و چه شنیدند و چه چشیدند!

ابواب سعادت و رحمت الهی همیشه گشوده است و مدام همه را به سوی فضایل و علوم دعوت می‌نماید، چه زیانی بالاتر از این که آدمی به این ندای ملکوت اعلی پاسخ ندهد و در غفلت بماند.

غفلت‌زدگان که در روی زمین حرکت می‌کنند، مرده متحرک بلکه همچون جمادند. در قلب اینان هیچ تمایلی نیست که غمخوار دیگران شوند و گرد غم را از قلوب فقرا و مستمندان بزدایند. اما اهل معرفت و صاحب‌دلان به سبب تابش نور ازلی، دیدنی‌ها را در قلبشان می‌بینند و به اسرار الهی پی می‌برند و ندای حق را می‌شنوند. ای کاش همه به این اسرار پی می‌بردند و انوار الهی را مشاهده می‌نمودند، ولی افسوس که به بارگاه قدس الهی که تجلی‌گاه ازلی و اشراقات الهی است، جز اهل تقوی راه نمی‌یابند.

آری محضر مقدس اولیاء خدا، تجلی‌گاه جمال حق است، منطق و برهان به آنجا راه ندارد زیرا که تمام پرده‌ها از روی اسرار برافتاده است. صاحبان حیات قلبی و بیداردلان می‌توانند این انوار و تجلیات جمال و جلال الهی را مشاهده نمایند. اما آنان که در اثر عصیان، قلبشان را کشته‌اند، نمی‌توانند انوار و تجلیات جمال و جلال الهی را ببینند. آری، در نظر کم‌خردان و بی‌خبران، نه موت قلبی که مرگ بدن ضایعه عظیمی است، لکن در نظر اهل معرفت، مرگ قلب و روح ضایعه‌ای بس عظیم و ناگوار است.

برای نجات از طوفان‌های حوادث، عقل دوراندیشی باید که هم عاقبت دنیا و هم عاقبت عقبی را ببیند. صاحب عقل دوراندیش که بصیرت دیدگان قلبش در حد کمال است، نتایج دنیوی و اخروی اعمال را مشاهده می‌نماید و می‌تواند آثار آنها را ارزیابی نماید.

امید است که به توفیق الهی، بشریت از صاحبان عقول الهیه که در واقع چراغ فروزان هدایت الهی هستند، در حد کمال استضاءه نماید.

هشدارِ گذر زمان

هر لحظه‌ای که از آینده می‌رسد و به گذشته می‌خزد، دنیا گامی از ما دور می‌شود و به مقدار همان لحظه آدمیان را وداع می‌گوید. جریان زمان لحظه به لحظه، آن به آن، رابطه ما را با جهان خارجی و موجودیت خودمان متغیر می‌سازد. این جریان را نه توقّفی است و نه بازگشتی، بلکه گذشتن است و بس.

اگر همه نیروهای جهان هستی دست به دست هم دهند و آدمیان همراه با گذشتگان و آیندگان با جدّی‌ترین اراده بخواهند برای لحظه‌ای جریان زمان را متوقف سازند، امکان‌پذیر نخواهد بود.

خداوند متعال حکمت متعالیه‌ای در ساختمان حواس و ذهن و شکل جهان طبیعت به کار برده تا سریع‌ترین حرکت لاینقطع را به صورت ثابت‌هایی در برابر لمس و دیدگان ما تجسّم بخشد. اگر نمایش این ثابت‌ها در حقایق و رویدادها نبود، ما نمی‌توانستیم حتی لحظه‌ای رابطه خود را با حقایق و رویدادها برقرار کنیم.

هر لحظه زمان که از آینده می‌رسد، سلامی بر ما می‌گوید و در همان لحظه، آخرین وداعش را نیز در بر داشته از ما دور می‌گردد، به طوری که دیگر هرگز با ما رویاروی نخواهد شد.

استمرار حرکت دنیا هر لحظه قطع می‌شود، باید قدر این گوهرهای گرانبه‌ای خود را بدانیم. دنیا قطع شدن لحظات خود را اتصالاً اعلام می‌کند. لحظه‌ای که قطع می‌شود به گذشته می‌خزد، اما حقیقت آن در پشت پرده‌ای است که برای اکثر مردم ناشناخته است.

دنیا به سرعت پشت به بندگان خدا نموده حرکت می‌کند، شیرینی خود را تلخ و صافی خود را تیره می‌سازد. از این‌رو حضرت مولای متقیان می‌فرماید: ای مردم آماده کوچ از این دنیا شوید، آرزوهای بی‌اساس شما را مغلوب نسازد و کشش زمان بر شما طولانی تلقی نگردد.

توجه به فنای زندگی در این دنیا، انسان را از غوطه‌ور شدن در تکاثر برحذر می‌دارد، می‌داند که نصیب او از مال و منال دنیا محدود است، جاه و مقامی که به دست آورده، بالاخره از او سلب خواهد شد.

غرض از توصیه بر آمادگی کوچ از دنیا و نظر به استمرار حرکت بی‌بازگشت آن، بهره‌برداری از واقعیات و حقایق در این جویبار دائم‌الجریان است. در کمال توجه به این حرکت مستمر است که می‌توان برنامه زندگی و اهداف خود را در بین این تحولات تنظیم کرد. این تحولات، نیروهای مغزی و روانی انسان را بیدار و قابل بهره‌برداری می‌کنند.

چه خسارتی زیان‌بارتر از این که انسان در نقطه‌ای از زندگی در ساحل جویبار زمان بنشیند و آن را تماشا کند، ولی این معنی را دریابد که نشستن در ساحل خیالی زمان و تماشا به گذشت آن، کاری جز پاره کردن وحدت شخصیت و سپردن هر جزیی از آن در جویبار زمان نیست.

عامل سازنده انسان، نگرش به واقعیات در جویبار زمان و بهره‌برداری از آن است. زمان هر لحظه که از آینده می‌رسد، پیامی از پایان عمر و آغاز ابدیت می‌آورد. با این وصف، نشستن در زیر درخت پرشاخ و برگ خلقت و تماشای برگ‌های دگرگون شونده آن به چه کار آید؟! مگر این که انسان دریابد که دگرگونی این شاخ و برگ‌ها برای حصول میوه است، و انسان باید با تلاش و کوشش خود شایستگی چیدن آن را داشته باشد.

حضرت امیرالمؤمنین^(ع) در مقام بیان حرکت مستمر زمان و پشت گردانیدن دنیا به بندگان چنین می‌فرماید «أَلَا وَإِنَّ الْيَوْمَ الْمَضْمَارَ وَغَدَاً السَّبَاقَ وَالسَّبَقَةَ الْجَنَّةُ وَالْغَايَةَ النَّارُ؛ آگاه باشید امروز، روز تمرین و آمادگی و فردا روز مسابقه است. جایزه روندگان، بهشت و سرانجام عقب ماندگان، آتش خواهد بود».

عمده‌ترین پدیده فراگیر همه انسان‌ها، حرکت و جنبش است. انسان منهای حرکت تفکر، برابر است با انسان منهای انسانیت؛ این مسئله روشنی است که نیازی به بحث و استدلال ندارد. اما اکثریت، حرکت به معنای طبیعی محض آن را اخذ کرده‌اند و حتی آن را دلیل بر هستی خود می‌آورند که می‌توانند راه بروند، موضع‌گیری خود را تغییر دهند و ارتباط خود را با انسان‌ها و جهان طبیعت متغیر سازند.

خصوصاً در عصر حاضر، این گونه دلایل نسبت به حرکت، به ویژه برای سریع‌ترین حرکات نظیر هزار کیلومتر در ساعت با هواپیماهای مدرن، تقویت شده است. چنین حرکت بدون نیت الهی، همان مقدار دلیل بر موجودیت است که حرکت کهکشان‌ها و الکترون‌ها و حرکت مار و مگس در لجن‌زار، دلیل موجودیت آنهاست.

سرعت حرکت انسان اصولاً قابل مقایسه با سرعت حرکت نور نیست، ولی حرکت نور در برابر حرکت دست انسان که جرعه‌ای شربت به بیماری نیازمند رساند، چه ارزشی دارد؟! حرکت انسان از زمین به کره ماه اگر همراه با یک تحول درونی از پستی به تعالی نباشد، بی‌ارزش است. همچنین است حرکت انسانی که به فرض با سرعت مافوق نور، تمام کهکشان‌ها را درنوردد و برگردد، لکن دو گام به سوی کسی که در آتش می‌سوزد یا در آب غرق می‌شود، برندارد.

افرادی که برای خود، شخصیتی قائل نیستند، سعادت را در حرکات ظاهری می‌پندارند، آنان از حرکات باطنی و معنوی محرومند. ایشان کسانی هستند که برای امور مادی، چه زمانی و مکانی یا ساکن و متحرک، پایان و ساحلی نمی‌دانند لکن برای روح و شخصیت خود، ساحل و پایانی قائل هستند.

اگر آنان امروزه این قانون را پذیرفته‌اند که در عالم، هیچ موجودی معدوم و هیچ معدومی موجود نمی‌شود، پس چرا عالی‌ترین محصول کارگاه خلقت را از این قانون مستثنی می‌دانند؟! این نیست مگر این که حیات و شخصیت خود را با گناهان آلوده‌اند و از شایستگی ورود به حوزه جاذبه کمال که پایانش جاذبیت لقاء الله است، محروم شده‌اند.

آری، این زندگی دنیوی مانند دریایی است که امواجش آرزوها، امیدها، خواسته‌ها، اراده‌ها و اشتیاق‌هاست. برای ایجاد این امواج، چه به نتیجه برسد یا نه، نیروها صرف شده و زندگی مستهلک می‌گردد. اگر این امواج مفید به حال زندگی مادی و معنوی شود، مقدمه‌ای برای عمل مثبت است؛ و اگر بی‌اساس بوده و معلول

تخیلات و توهّمات بی‌پایه باشد، هم نیروهای روانی و مغزی را مختل می‌کند و هم آدمی در پیشگاه الهی دست خالی خواهد شد.

حضرت امیرالمؤمنین^(ع) می‌فرماید «أَلَا فَاعْمَلُوا فِي الرَّغْبَةِ كَمَا تَعْمَلُونَ فِي الرَّهْبَةِ: ای مردم هوشیار شوید، در ایام خوشی و رغبت چنان عمل کنید که در ایام وحشت و ترس عمل می‌نمایید»، اما افسوس که شما در خواب غفلتید.

آنان برای جلوگیری از این غفلت و سقوط، چاره‌ای جز جبران آن تباهی‌ها که بر حیات مردم وارد ساخته‌اند، ندارند باید به مقام توبه و انابه درآیند.

درهای توبهٔ خدای رحمان هر آنی باز است. خوشا به حال آنان که از در توبه وارد این بارگاه رحمت شوند. خدای تبارک و تعالی در بسیاری از آیات قرآن مجید، انسان‌ها را با مهر و محبت به توبه تشویق و ترغیب می‌فرماید «إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ: قطعاً او پذیرنده توبه و مهربان است». «إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ: قطعاً تویی توبه‌پذیر مهربان». «وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ: منم پذیرنده توبه و مهربان».

در بسیاری از آیات قرآن مجید، ذکر کلمهٔ رحیم بعد از تَوَّاب دلالت دارد بر این که خدای تبارک و تعالی با محبت و مهربانی توبهٔ بندگان را می‌پذیرد. ولی در یکی از آیات، بعد از تَوَّاب کلمهٔ حکیم آمده است «وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ: و این که خدا توبه‌پذیر حکیم است». این تنوع برای آن است که گمان نرود که پذیرش توبه با محبت و مهربانی یک وصف ثانوی است، بلکه این مهربانی برای پذیرش توبه بر مبنای حکمت عالیّه الهی است.

الهی، الهی! می‌دانیم خواسته‌های ما در خزانه بی‌پایان تو متوقف است، اما علت عدم وصول چیست؟ آیا صلاح در عدم وصول است یا در تأخیر؟ یا این که گناهان ما مانع وصول آن خواسته‌ها شده است؟

الهی، اگر گناهان ما سبب عدم وصول خواسته‌های ما شده، ترا به جان حبیب دریای رحمت بی‌پایان خود را به جوش و خروش آر تا ما را در بر گیرد. در این مقام است که اثری از آثار گناه در ما باقی نخواهد ماند و ما مقضی المرام از بارگاه تو برمی‌گردیم.

الهی، ما جز در تو در دیگری نمی‌شناسیم، تو خود ما را به این در هدایت فرموده‌ای و الاّ ما این در رحمت را نمی‌شناختیم، این است که باز حلقه در ترا می‌گوییم. الهی، باز این گدایان به در رحمت تو آمده‌اند. الهی، می‌دانیم که اگر در دیگری را بگوئیم، جز اندوه و حسرت نصیب ما نخواهد شد.

الهی، ما از تو سؤال می‌کنیم، اگر از تو سؤال نکنیم از که سؤال کنیم؟! الهی، می‌دانیم که هیچ قدرتی جز قدرت تو شایسته اجابت دعای ما نیست.

الهی، مقرر و معترفیم بر گناهان خود، چه بسیار گناهان و طغیان‌ها که از ما سر زده که اگر رحمت تو بر آنها پرده استتار نمی‌کشید، ما به هلاکت می‌رسیدیم.

الهی، از تو تسلیم و رضا می‌خواهیم، وصال ترا خواهیم. الهی، ما را از آنان قرار ده که خواسته ترا چون عاشق دل‌سوخته پذیرفته‌اند.

الهی، به خواب غفلت رفتیم، دشمنان ما از این غفلت استفاده کردند و به اغوای ما پرداختند، ما هم به امید رحمت واسعه تو دامن به گناه آلودیم.

الهی، می‌دانیم که خودمان این حجاب را بین تو و خود ایجاد کردیم. ترا به محبوبین بارگاہت این حجاب را از میان بردار. توبه نصوح بر ما عنایت فرما، جامه تقوی به ما بپوشان.

الهی، دینی که به تو و دیگران داریم، ما را توان ادای آن نیست، بارالها، دیون ما را از خزانه بی‌پایان خود اداء فرما.

الهی، ما را از آنان قرار ده که به دوستی خود برگزیدی، به لقای مشتاق و به قضایت راضی فرمودی و وصال را نصیب ایشان کردی «یا مَنْ عِنْدَهُ نِیْلُ الطَّلِبَاتِ: ای آن که توفیق رسیدن به خواسته‌ها از توست»، «یا مُنِی قُلُوبِ الْمُشْتَاقِینَ، یا غَايَةَ آمَالِ الْمُحِبِّینَ: ای آرزوی قلوب مشتاقان، ای منتهای آمال عاشقان».

شکستن طلسم معاصی

سالکا، در خود فرو رفته‌ای، از خویشتن بیرون آی و قدمی چند فراتر نه تا راه بر تو روشن‌تر شود. چون به توفیق حق گام در طریق وصال نهادی، به آیات کبرای خداوندی بنگر و خویشتن را در معرض نسیم رحمت او قرار ده که در عصر حاضر این آیات عظمی در حد اعلی درخشانند. اما دریغا که در قبال این شمس فروزان، راه گم کرده‌ای.

ای سالک، چنان که اشاره گردید، از خویشتن در آی، قدم فراتر نه تا طریق وصال مشهود تو گردد و راه از بی‌راهه شناخته شود. اما سالکا گفتن این حقیقت چه سود که فاقد بصیرتی، چون آن فرد اعمی که حقیقت را نمی‌بیند! مگر این که از فرمان ولی الهی پیروی کنی و حرکات ظاهری و باطنی و آمال دنیوی و اخروی و حتی سخن خود را بر محک الهی آن استاد زنی، تا زشت و زیبا و صحت و سقم بر تو نمایان گردد.

«أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ: آیا دو چشمش نداده‌ایم و زبانی و دو لب و هر دو راه خیر و شر را بدو نمودیم». خدای تبارک و تعالی در این آیت به دو دیده ظاهر و باطن و به دو لب باطن و ظاهر و لسان ظاهر و باطن اشاره فرموده است. اگر چه وقتی لفظ در ردیف ظواهر به شمار آید، لکن لفظ آیات عظمای الهی چنان است که اگر در باطن و حقیقت آن تفکر کنیم، رنگ باطن به خود می‌گیرد.

خدای تبارک و تعالی زشت و زیبا و خیر و شر را به انسان معلوم می‌نماید و هر کسی به نسبت مراتب تقوی و تزکیه نفس، از باطن برخوردار می‌گردد «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى: اما آن که حق خدا را داد و پروا داشت». در این مقام اگر این معنی حقیقه در حد کمال تحقق یابد، خدای تبارک و تعالی مشکلات را آسان گرداند «فَسُيِّرْهُ لِيُسْرَى: بزودی راه آسانی پیش پای او خواهیم گذاشت».

درود بر آن سالکین زیبادل که از استاد و ولی الهی پیروی کردند و بدین وسیله مراتب بصیرت خود و مراتب نیروی ذائقه و شامه خود را به کمال رسانیدند، در تزکیه نفس کوشیدند و محفل الهی را با حضور خویش بیاراستند، و در هنگام استماع و مطالعه تعالیم عالیه گوش دل فراداشتند و از جان و دل استقبال نموده، به مضامین و مفاهیم آن عالم و عامل شدند.

اما آنان که به دیده نفس بر آن نگریستند و آن تعالیم عالیه و معانی باهره را تحقیر نمودند، همچو افرادی که قرآن را جز افسانه‌های قدما ندانستند، در ورطه هلاکت افتاده و در وادی ضلالت متحیر و سرگردان شدند و نتوانستند به عالم نور گام نهند «وَ إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ: چون آیات ما بر او خوانده شود گوید افسانه‌های پیشینیان است»، غافل از این که این کتاب آسمانی «تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ: وحیی است از جانب پروردگار جهانیان».

ای سالک، باز هم نومید مباش، ابواب رحمت خدا هر آنی گشاده است و هرگز بسته نمی‌شود. قبل از اقدام به هر امر خیری، کلید باب نجات و سعادت را به دست گیر و آن طلسم معاصی را درهم شکن و وارد عالم توبه نصوح شو، که کلید و شرط ورود به عالم قدس، توبه و انابه است.

در قبال ناملایمات و ناگواری‌ها و شداید صبور باش و در رفع موانع این راه، کمر همت بر میان بند و با استمداد از خدا و نیز استمداد از انفاس اساتید الهی،

منازل و مراحل این راه را طی کن. بدان، منازل طریق قدس را به سه منزل توانی پیمود:

اولی نمایش است، که خلیل خدا را گفتند «نُري اِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ: و این گونه ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نمایانديم».

دومی روش است، حضرت موسی را گفتند «إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ: همانا پروردگارم با من است و به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد» و اشرف کاینات را «أَسْرِي بِعَبْدِهِ: بنده‌اش را سیر داد».

سومی کشش است «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى: سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد تا فاصله‌اش به قدر دو کمان یا نزدیکتر شد».

ای سالک، در این آیات خدا تفکر الهی کن. نتایجی را که این تفکر الهی ارائه می‌دهد، در حقیقت اوامر و احکام خداست، به آن اوامر و احکام عالم و عامل باش. در این مقام است که منشور و طغرای سعادت و وصال ترا نصیب آید. ای سالک، در این موفقیت صبر جمیل باید «فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا: پس صبر کن صبری نیکو».

توبه، قبل از فوت مهلت

اگر ظواهر برای بواطن و مادیات به خاطر معنویات باشد، خود در ردیف معنویات و بواطن محسوب می‌گردد. عارفان الهی پیوسته از خداوند تبارک و تعالی خواستارند در قبال نعمت‌هایی که ظاهراً و باطناً به آنان کرامت فرموده، کمال لیاقت و سپاسگزاری را هم به آنان عطا فرماید.

البته در مقابل نعمت‌های بی‌شمار الهی، کسی نمی‌تواند ادعا نماید که شاکر بوده است، حتی سفرای الهی هم‌چنین ادعایی ننموده‌اند. مروری بر زندگانی محبوبین الهی نشان می‌دهد که حتی یک مورد نمی‌توان یافت که آن بزرگواران اظهار کرده باشند که به تمام معنا شکر نعمت‌های الهی را به جا آورده‌اند، بلکه همواره در قبال نعم الهی مفرّد که پروردگارا ما نتوانسته‌ایم چنان که شاید، شکر نعمت‌های ترا به جا آوریم و به عجز و قصور خود اعتراف داریم.

در جمع مردان الهی نیز آن که مقام معنویت از همه بالاتر است، او بیش از دیگران در قبال نعم معنوی در خود احساس نقص می‌کند و خود را از لحاظ تقوی و سپاسگزاری و علم و دانش و بینش و بلکه از تمام جهات، ناقص و نیازمند می‌داند. اما علت چیست که عارف الهی با این همه تفصیلات و مشاهده نواقص، خود را

مستغرق در دریای نعمت الهی می‌بیند؟ مسلماً حق تعالی به خاطر بزرگان درگاهش، حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء، به گناهکاران هم نظری می‌نماید و از رحمت لایتناهی و فضل بی‌کران او، گناهکاران هم از این خوان گسترده نعم، برخوردار می‌شوند.

در اینجا نکته دقیقی است، زمانی نعمت مادی در اثر زحمات طاقت‌فرسا و فشارها و مشقات بسیار به دست انسان می‌رسد و وقتی به آسانی، در فرد بیداردل، حصول آسان نعمت مادی نیز آثار عمیق روحی و معنوی در او می‌گذارد، اما در قلوب خفته، نه تنها اثرات معنوی ایجاد نمی‌کند، که امکان دارد سبب شقاوت او گردد. اما افرادی که با زحمات فراوان نعمت برایشان حاصل شده، قدر آن را می‌دانند. انسان وقتی غرق در نعمت است نمی‌تواند شکرش را به جا آورد، اما به هنگام محرومیت از آن و یا از دست دادن نعمت، فوق‌العاده ناراحت و نادم می‌شود ولی بسا که پشیمانی سودی ندهد. لذا امر است تا آدمی از نعمت برخوردار است، شکرگزار آن باشد.

وقتی انسان به نعمتی به خصوص نعم باطنی شاکر نشد و آن را از دست داد، از ته دل نادم می‌شود و ندامت حقیقی مساوی با توبه است. در این حال امکان دارد در اثر فضل و رحمت لایتناهی الهی، باز هم نعمت شامل حال او گردد. اما ممکن است ندامت در ساعتی برسد که بهره ندهد؛ پناه بر خدا از چنان ندامتی! بنابراین تا مهلت باقی است انسان باید شاکر و تائب گردد.

آری ندامت، فضیلت بزرگی است و احراز این منصب عظمی، نه به این است که انسان گاهگاهی آن را در خود احساس نماید. عارف باید در اکثر اوقات از قصور خود نادم باشد و سعی کند که امروزش بهتر از دیروز باشد. فردی که آماده می‌شود امروزش بهتر از دیروزش گردد، او آماده است که بعد از این طبق دستورات الهی رفتار نماید تا قبل از آن که نعمت از دست برود، به لسان قال و حال از خداوند توفیق کمال بهره‌مندی از آن را مسئلت کند، که بزرگان فرموده‌اند تا کسی به درد تشنگی مبتلا نشده، قدر آب نداند.

اما بدا به حال کسی که دیروز و امروزش مساوی باشد و بدتر از آن، کسی که راه تنزل پیماید و دیروزش بهتر از امروزش باشد. با این همه، پیشگاه الهی بارگاه رحمت است و منحرفان تا وقت باقی است، باید راه توبه و جبران در پیش گیرند.

همان طور که خداوند تبارک و تعالی مهربان است، حضرات اوصیاء و اولیاء نیز از پدر و مادر به انسان مهربان ترند و عشق و علاقه و محبت عمیق قلبی آنان، مظهر محبت خداست؛ آنان حتی گناهکاران و مطرودین را هم دعا می کنند.

اگر سیری در نامه های حضرت مولی الموحدین به حکام ایشان بنماییم، از مفاهیم و مضامین بعضی نامه ها معلوم می شود که نسبت به حاکمی، حکم الهی «خَتَمَ اللَّهُ عَلَي قُلُوبِهِمْ: خدا بر دل هایشان مهر نهاد» قطعیت یافته و به مقامی منجر گردیده که ابواب سعادت و رحمت به روی او بسته شده است. ولی در برخی از آن نامه های مقدس ملاحظه می شود، برای برخی از حکام که مورد عتاب حضرت واقع شده اند، هنوز وقت باقی و امکان تنبّه و توبه و انابه وجود داشته، به مرتبه ختم قلب نرسیده است.

سالکین طریق الهی، همه باید در حد خود متنبّه گردند و بدانند که بزرگان، مظهر صفات الهی اند، اگر به ولی حق روشن شود که فردی واقعاً موفق به توبه گشته، به ذات اقدس احدیت سوگند که بیش از پیش از او استقبال می کنند. اما باید از عواقب پیمان شکنی ترسید که «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ: همانانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می شکنند و آنچه را خداوند به پیوستنش امر فرموده می گسلند» کار به مقامی منجر نشود که «أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ: آنانند که زیانکارانند» شامل حال گردد.

مرد الهی و طالب حقیقی، باید همیشه خیرخواه مردم باشد و سعادت را نه تنها برای خود که برای همگان بخواهد. کسانی که تنها سعادت خود یا عده ای را می خواهند و آن را در شقاوت دیگران می جویند، شقی هستند.

مرد الهی می خواهد ریشه شقاوت برکنده شود و همه سعادت مند گردند. آن مسلمانی که تنها خواهان سعادت خود و عده ای از مسلمانان است، او در ظواهر دین به سر برده و به حقیقت آن پی نبرده است. طالبان حقیقی همیشه از یک ناحیه می ترسند، آن هم از عمل خودشان است.

آری، مردان الهی از یک جهت مهموم و مغمومند، آن هم از ناحیه عمل خود است. افرادی که جز عمل از ناحیه دیگر می ترسند، چنین ترس و نگرانی علت ایجاد شقاوت است؛ اما ترس و نگرانی از عمل، سعادت است. مؤمن حقیقی به خدا پناه می برد از این که ترس بی جا را به خود راه دهد و همواره مسئلت دارد که حق تعالی دیدگان او را گریان بدارد، زیرا گریه و زاری امروز، نشانه شادی و خنده آینده است.

از این‌رو بزرگان فرموده‌اند: زمانی که خدا خواهد به مؤمنی خیر رساند، او را بر عیوب خویش بصیر می‌گرداند.

این بشارتی است که هر کس به قصور خود پی برد و توفیق توبه یابد، از صفا و آرامش قلبی نقداً برخوردار گردد، در حالی که این صفا با احراز همه مقامات ظاهری برای او حاصل‌شدنی نیست.

صفا، در مقام اتصال قلب به حق است، در مقام توبه و انابه است، بلکه خود، بالاترین توبه است. اعراض از حق در اثر خیالات است و از علایم بارز آن اضطراب قلبی و ناآرامی است، اما طی مسیر حق توأم با آرامش و صفای قلبی است. فردی که غیر از مسیر حق مراحل دیگری را طی می‌نماید، می‌تواند خود قضاوت و انصاف نماید که آیا مراتب صفا و آرامش قلبی او افزایش یافته یا کاهش؟ این افزایش و کاهش، مظاهر و علایمی دارد و بالاترین دلیل بر جهت حرکت انسان است.

آری، بر سر دو راهی اختیار مسیر حق و یا اتکاء بر خود، سالک در دو وضعیت کاملاً متفاوت قرار می‌گیرد. در انتخاب مسیر الهی، صفا و آرامش قلب و روح وجود دارد و مدام افزایش می‌یابد؛ و در طریق اتکاء بر خود، با کاهش مداوم صفا و افزایش اضطراب و ناآرامی و حتی خوف روبرو است.

البته درهای رحمت الهی باز است و خداوند تبارک و تعالی منتظر توبه و بازگشت بندگان خود می‌باشد. او خود را «سریع‌الرضا: زودآشتی» نامیده و در صورت تحول قلبی، همان مقامی را که اعطاء کرده بود، بلکه بالاتر از آن را و حتی در مقامی بالاترین منصب را اعطاء می‌نماید.

از مناجات محبوبین درگاه الهی چنین مستفاد می‌گردد توبه‌ای که به مقام فعلیت درآید، اساس سعادت و بزرگ‌ترین مقام و منصب خدایی است، و این بدون طلب یاری و استعانت الهی میسر نیست. از این‌رو یکی از بزرگان عرض می‌کند: الهی بدون یاری و نظر خاص تو، من نمی‌توانم در توبه ثابت قدم باشم.

الهی، ترا قسم به ذات اقدس و به مقربین و دل‌شکستگان درگاهت، به ما و به آنانی که بعداً روی به درگاه تو خواهند آورد، توبه واقعی و نصوح کرامت فرما. الهی، با فضل و رحمت ما را ببخش. الهی، به مقربین درگاهت توفیق ده گناهان گذشته را با توبه و ندامت تلافی و جبران نمایم. الهی، به مقربین درگاهت به ما منصب و رتبه ندامت و توبه دائم کرامت فرما.

ای خدای رحمان، می‌دانیم که اکثر اوقات ما را حاجات و دردهایی بوده که از تو نخواستیم و قبل از درخواست، تو آنها را اجابت نموده‌ای و رفع بلا کرده‌ای. اینک چگونه ممکن است که از درگاه تو درخواست کنیم و تو اعتنا نکنی! الهی، توفیق ده بر طبق احکام مقدس تو رفتار کرده و برخلاف فرمانت اقدامی نکنیم. الهی، عاقبت ما را به خیر کن و قبل از این که نعمت‌هایت از دست ما برود، ما را شکرگزار آنها قرار ده. الهی، نعمت‌هایی که در اثر کفران و ناسپاسی از دست ما رفته، بعد از ندامت، ما را ببخش و آن نعمت‌ها را باز هم به ما کرامت فرما. الهی، آن نعمت‌هایی که به بزرگان کرامت فرموده‌ای به ما هم عطا فرما و لیاقت حفظ آنها را به ما کرامت نما.

الهی، به حق حضرت سیدالشهداء^(ع) در پیشگاهت، حاجات همه ما را برآور. الهی، بزرگان فرموده‌اند هر که حضرت سیدالشهداء^(ع) را به درگاه تو شفیع آورد، دعایش مستجاب می‌گردد و محال است که به حاجتش نرسد. زیرا او بزرگواری است که در راه تو از همه چیز خود، از هستی و اهل و عیالش گذشت. گرچه بسیاری از حضرات انبیاء و اوصیاء در راه خدا از خود گذشته‌اند، اما از خودگذشتگی و فداکاری آنان زیاد آشکار نشد و بدین مرتبه از شدت و ظهور نرسید. لذا به جاست که تو بفرمایی: ای حسین من که در راه من از هست و نیست خود گذشتی، پس من هم هر که ترا به درگاهم شفیع آورد، دعایش را مستجاب می‌گردانم.

پرهیز از رذایل، شرط قبولی توبه

از شرایط ماندن در طریق حق، توبه است و یکی از عوامل مؤثر در قبولی توبه، تشرف به آستان محبوبین درگاه الهی و توسل به آن بزرگواران است. اگر سالک عاصی، برای درک مقام توبه بخواهد به آستان یکی از محبوبین و مقربین درگاه الهی مشرف گردد، باید بداند که این سفر قابل قیاس با مسافرت‌های دیگر نیست. چنان سفری باید با توبه نصوص آغاز گردد، یعنی از تمام معاصی تائب شود و با اخلاص درصدد جبران و تلافی مافات برآید. چنان سفر معنوی در حقیقت، عزم رفتن به ملاقات حق است، لذا بایست با کمال تزکیه نفس و پاکی دل گام بر این طریق نهاد. تا دل سالک از آلائش خواهش‌های نفسانی پاک نگردد، این مسافرت بر او جایز نیست؛ همچنین است در صورت عدم فراهم نمودن سایر شرایط معقولیه.

باید از خودپرستی، خودنمایی و ریاست‌طلبی به کلی اجتناب کند، که این صفات رذیله او را جز بدبختی و سوء عاقبت سودی ندهد. در پیشگاه حق، بر قصور و معاصی خود مقرر و معترف شود، چه اقرار و اعترافی که توأم با ندامت قلبی باشد، از اعظم عبادات است.

باید به خود متذکر گردد که ما در زندگی، چه در رفتار و روش و چه در امور تحریریه و تقریریه، عاری از خطا و اشتباه نیستیم. اگر کسی خواهد ما را به عیوبمان متوجه سازد، باید با جان و دل و با اشتیاق و محبت از او استقبال کنیم و در رفع آن عیوب تلاش نموده و خدا را سپاسگزار باشیم.

باید به شدت از تفرقه‌اندازی برحذر بود و اتحاد قلبی را به کمال رساند که اطاعت از این امر خدای تعالی، موجب پیروزی مسلمین و عدم پیروی از آن، سبب خذلان و شکست آنان است. در این طریق باید به اخلاص گام نهاد، به طوری که تمام اعمال و افعال به رضای حق باشد.

اگر اهل حق کسی را بستانید، دلیل این نیست که او هم خود را بستانید، بلکه باید از خودستانی اجتناب کند. مبدا کسی در باب مضرات خودخواهی و خودستایی سخن گوید و خود در بحر آن مستغرق شود. نه از مدح کسی مسرور شود و نه از قدح او مغموم، که اگر به مدح در پیشگاه الهی سزاوار است، به قدح دیگری از مقام معنوی او چیزی کاسته نشود؛ و اگر به قدح سزاوار است، به مدح دیگری بر معنویت او نیفزاید.

سالکا! بدان و آگاه باش که این مسیر، طریق خداست و طی آن سالکانی را سزااست که به صفات حق متصف باشند، نه ناپاکان را. مراقب اعمال ظاهری و باطنی خویش باش و به عهد خود وفا کن و از لهویات و لغویات اجتناب نما که «وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» و آنان که از امور بیهوده رویگردانند». از خنده بی‌مورد و بسیار و صدادر بیرهیز که هر یک از این بی‌مبالاتی‌ها، از مراتب معنوی می‌کاهد و بر مراتب تیرگی دل می‌افزاید. آنجا بارگاه قدس الهی است و در آنجا حق تعالی و مقربین درگاهش، بیش از سایر امکانه ناظر اعمالند؛ مراقب باش که با روسپیدی از آنجا خارج شوی نه با سیه‌روبی.

کلام حق نوری است که طالبین در پرتو آن طی مراحل تکامل کنند، و غفلت‌زدگان از بیراهه به طریق حق باز آیند. ای سالک! جمال کلام الهی اهل حق را در پشت پرده سیاست غیر الهی، مستور مساز. بدان که استضائه از نور شمس ولایت، به نسبت مراتب تسلیم و رضا و تقوی و پیروی از کلام اهل حق است.

با جبران خطایا و معاصی، بر مراتب تقوی بیفزای تا مراتب استضاءه بیشتر گردد که آن بزرگوار چنین فرموده «وَأَمَّا وَجْهُ الْإِنْتِفَاعِ بِي فِي غَيْبِي كَالْإِنْتِفَاعِ بِالشَّمْسِ إِذْ غَيَّبَهَا عَنِ الْأَبْصَارِ السَّحَابُ: مَنْ فِي دَوْرَانِ غَيْبِ هَمَّ بِحُجْرَةِ خُورْشِيدِ نَهَانِ، دَرِ پِشْتِ اِبْرَهّا هِسْتَم وَ هَمَّ چنان می‌درخشم و به نسبت قابلیت، بر دل کسانی که به فیض لقاء نرسیده‌اند، نور می‌افشانم».

گرچه امر است که انسان، خود و کارهایش را به خدا واگذارد، ولی این بدان معنی نیست که غافل گردد و به نیروهای اختیاریش توجه ننماید. بلکه باید مدام به بررسی نیروهای باطنی خود پردازد که مبدا تضعیف شود و یا انحرافی از طریق مستقیم برایش رخ دهد. چه به گواهی تاریخ، افراد بزرگی در اثر عدم توجه به این امر، از جاده حقیقت منحرف شده‌اند.

ای سالک، در تزکیه نفس بکوش و در تصفیه دل جدّ بلیغ‌دار تا مراتب حسن ظن و معرفت و عصمت و تقوی و مطالعة نظر تو به حدّ اعلی رسد. هر آنی آگاه باش که قوه غضبیه بر تو غالب نیاید و نیز کمر همت بر میان بند تا با امور نفسانی مبارزه کنی. چنان که اگر اندکی از نفس غفلت ورزی و در رفع خشم غیر الهی جد بلیغ ننمایی، دشمنان باطنی بر تو پیروز آیند و نادم شوی.

دل از خدا منقطع منما و اگر خواهی که به سعادت ابدی رسی، صبر و حلم را در خویشتن به مقام تحقق درآور. آنی از حمله نفس غافل مباش که اگر بر تو چیره گردد، عاقبت وخیمی در بر خواهد داشت. به مقام توبه و انابه برآی تا نیروهای باطنی تو شکوفا گردند.

مگر نشنیده‌ای که حضرت حبیب خدا فرمود که شربتی شیرین‌تر از شربت غلبه بر قوه غضبیه نیافتم چون خشم خود فرونشاندم؛ چنان شربتی که حلاوتش الهی بود که در جنت نیز همچو شربتی مشهود نیست.

چنان که اشاره شد، به توبه نصوح نیروهای باطنی خود را شکوفا گردان و از ثمرات آن اشجار طیبه، علاوه بر خود دیگران را نیز بهره‌مند ساز. در این مقام است که فرمود «وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا لِّبَيْنِ يَدَيْ رَحْمَتِهِ: وَ اوست آن کس که بادهای را نویدی پیشاپیش رحمت خویش فرستاد»، این بادهای که نسیم رحمت الهی‌اند، بر دل‌های شایستگان وزند و گرد و غبار عصیان را از صفحه دل بزدایند، پس به زیورهای الهی آراسته گردی و خورشید آسمان حقیقت بر دلت تابان شود. بند مذلت از پایت بکشایند، آن بادهای رحمت چنان دل ترا پاک و منزّه دارند و به جاروب تفرید و تنزیه بربوند که مظهر صفات الهی گردی و بلکه کلّ کمال و جمله

جمال شوی «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ: آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است».

ای سالک، امید است که به نور صبر و شکیبایی و حلم، از هم اکنون خشم و غضب غیر الهی از تو ریشه کن شود، و مراتب مقام معنویت به حدّ اعلی رسد و از افق تجلی، آفتاب آسمان حقیقت بر دلت بتابد و سعادت و وصال ابدی نصیب گردد.

خداوند تکلیف مالایطاق تعیین نکرده، به هرچه امر کرده، آن قدرت را به انسان داده که اگر بخواهد می تواند انجام دهد. حضرت سجاد علیه السلام در مناجات خود عرض می نماید: الهی، من توبه کرده ام، ولی خدایا تو خودت حافظ توبه من باش. اگر تو حافظ نباشی، من متکی به توبه خود شوم و در این صورت زود باشد که توبه ام بشکند، پس باید خود و توبه خود را به خدا سپرد.

وظیفه ای از وظایف مهم، دعاست نه تنها برای مؤمنین و صالحین، که حتی برای هدایت منحرفین. در توبه بارگاه الهی، در رحمت، همیشه به روی تائبان حقیقی گشوده است. حتی ملاعنی که مطرود و مردود شدند و حق حضرت مولای متقیان را ضایع کردند، آن بزرگوار فرمود که هرگاه آنان به مقام توبه برآیند، باز هم خدای تبارک و تعالی توبه آنها را می پذیرد.

خوشا به حال فردی که به مقام توبه برآید و به اتحاد و اتفاق پردازد. الهی، به مقربین درگاہت در این ساعت، همه ما را به توبه نصوح موفق فرما.

الهی، دردمندیم، نیازمندیم، گنهکاریم، روسیاهیم، اما خود را در معرض نسیم رحمت لایتناهیت قرار داده ایم.

الهی، ترا به عاشقان جمالت، باران جود و کرمّت را بر همه ما بباران. ما را بیامرز و به ما توبه نصوح عنایت فرما.

الهی، با بار سنگین گناهان و روسیاه به بارگاه رحمت تو آمده ایم. از تو به سوی تو گریخته ایم. ترا به درگاه خود شفیع آورده ایم، الهی، از ما درگذر. الهی، با ما آن کن که شایسته آنی نه آنچه شایسته آنیم.

الهی، اینک حلقه در رحمت را می کویم، دست سؤال پیش تو گشوده و برای وصول نعمت های دامن نیاز گسترده ایم. الهی حاجات ما را اجابت فرما، در مقام توحیدت ما را از شک و تردید پاک و منزّه ساز.

الهی، درهای رحمت تو باز است، حجابی و حایلی در آنها مشهود نیست. الهی، پرده های جهل و ظلمت را از چشم بصیرت ما برانداز.

الهی، ما را از آن بندگانی قرار ده که از سرچشمه می عشقت سرمستشان گردانیدی.
الهی، جمالت مطلوب ماست، وصال منتهای آمال ماست. ترا به اشراق کمال،
ما را از مشاهده لقای بهره‌مند گردان.

تفکر استقلالی، نه تفکر اتکایی

علل و عواملی سبب شده که بزرگان از ناحیه حق به چنان منصب عالیّه نایل شده‌اند. اگر درباره حالات محبوبین حق و کیفیت حرکت آنان تفکر و تعقل نماییم، بر ما معلوم می‌گردد که واصلین و عارفین در حد کمال، تمام احکام الهی را با آغوش باز استقبال نموده و دستورات مقدس الهی را با جان و دل پذیرفته‌اند. یکی از دستورات و احکام کتاب مقدس آسمانی، تفکر است. بزرگان قبل از انجام هر امری تعقل و تفکر را به خوبی انجام داده‌اند، زیرا به توفیق حق می‌دانستند که منشأ و مبدأ همه فیوضات الهی و سعادت جاودانی، تعقل و تفکر است. این محبوبین الهی، مراحل طریق تفکر را به تمام معنا به قدوم دل پیمودند، همان تفکری که یک ساعت آن افضل از عبادات ثقلین است.

مردان الهی آنانند که دارای روح الهی‌اند، در حد کمال از تفکر استقلالی برخوردارند. البته تفکر استقلالی نه به معنای بی‌اعتنایی به تفکرات دیگران، که به مفهوم عدم دنباله‌روی از تفکرات اتکایی است. تفکر اتکایی در واقع مجازاً تفکر است و باطناً تخیل. حصول سعادت و کامیابی معنوی، بدون تفکر و تعقل امکان‌پذیر نیست.

مشکلات و ناراحتی‌های نامطلوبی که در طی مسیر حق به وجود می‌آید، همه ناشی از عدم تفکر است. برای برخورداری از تفکرات و تعلقات الهیه به حد کمال، باید دارای عقل الهیه کامل بود و لازمه کمال عقل، همانا تزکیه نفس است. مادام که سالک با تزکیه نفس، از درون خود را نسازد، واجد عقل سلیم یا عقل الهی و باطنی نخواهد شد. سالکین طریق حق باید با پیشه کردن تفکر و تعقل، از خطر گرایش به افراط و تفریط مصونیت یابند.

همه دردها و مشکلات جامعه، ناشی از عدم تفکر و تعقل و تزکیه و فقدان روح الهی و عدم استقلال فکری و دنباله‌روی از تفکرات اتکایی است. حرکتی که ناشی از تخیل خود و یا تخیلات دیگران باشد، تقلیدی که بدون تفکر صورت گیرد، پیروی کورکورانه‌ای است که هرگز طالب و سالک را به مقصد نمی‌رساند.

اما خداوند تبارک و تعالی برای اتمام حجت به بندگان خود، مردان الهی را برمی‌گزیند تا ایشان را به سوی تفکر و تعقل دعوت کنند. ملتی که دارای روح الهی نشود و از استقلال فکری برخوردار نگردد، جامعه‌ای که از نتایج تفکرات بزرگان بهره‌مند نشود و دنباله‌رو تخیلات دیگران گردد، موفقیت‌های معنوی نصیبش نخواهد شد.

به سبب غفلت و نیز ضعف تفکر و تعقل، عده‌ای از جوانان، شیفته و فریفته ظواهر گردیده‌اند. در اثر پندار نادرست و تبلیغات فریبنده دشمن، گمان کرده‌اند که سعادت واقعی در بی‌بند و باری و فرو رفتن در عالم تخیل و گسستن علایق مذهبی و پیوندهای اخلاقی است. آنان در مواجهه با پیشرفت و ترقی علوم ظاهری و صنایع غرب، به جای تفکر در کیفیت حصول آنها، گمان می‌کنند که سبب همه این موفقیت‌ها، بی‌بند و باری و محافل وحشیانه و غیر عاقلانه آنان است! و با این پندار نادرست، در خود احساس حقارت نموده و برای جبران آن، راه همرنگی در ظواهر را در پیش گرفته، از لباس و کلاه و ژست و آرایش و تخیلات ایشان تقلید می‌کنند، و بدینسان به بدبختی جاودانه مبتلا می‌گردند.

آری، علت عمده ناکامی‌ها عدم تفکر و تعقل است. اما اهل تفکر موجبات ارشاد خود را به درستی درمی‌یابند و اگر در اثر غفلت مدتی ترک تعقل نمایند، خداوند به لطف و رحمت لایتناهی خود، شخص واجد شرایطی را برمی‌گزیند که ایشان را امر به تفکر نماید، تا آن سری که برای آنان مکتوم و مسئله‌ای که برایشان لاینحل بود، به برکت وجود مقدس آن مرد الهی، پرده از روی آن اسرار مکتوم برداشته شده، کمیت و کیفیت مسائل و مشکلات لاینحل آنان آشکار گردد، باشد که سبب تفکر و تعقل الهی در آنان گردد.

امروز عده کثیری از نسل جوان، به جای تفکر و تعقل و قطع ایادی استعمارگران و حرکت با چراغ فروزان عقل و علم، برای روشن کردن مسیر زندگی، متأسفانه از بیگانگان تبعیت می‌کنند، غافل از این که اگر جامعه‌ای فاقد سازمان فرهنگی و اقتصادی و سیاسی صحیح باشد، نمی‌تواند نقش حقیقی خود را ایفاء کند. لازمه حیات و پویندگی جامعه، تبعیت از فردی شایسته است که واجد شرایط بوده و دل او متصل به علم الهی باشد.

جامعه‌ای که دارای تفکر نبوده و فاقد استقلال فکری و مرجع الهی باشد، گله گوسفندی را ماند که بزی آنها را هدایت نماید. باید آگاه بود که خصم و شیطان و

شیطان صفتان همواره در کمین‌اند. بسیاری از سالکین در اثر عدم تفکر از راه حق منحرف شده‌اند.

فرزندان حضرت ابراهیم پرچمدار و پایه‌گذار مکتب توحید، در اثر تقلیدی کورکورانه صدها سال مردم موحد را گرفتار بت‌های چوبی و فلزی کردند. بدینسان که یکی از فرزندان او چون به مقام ریاست رسید، سفری به خارج از حجاز نمود و در آنجا اوضاع بت‌پرستان موجب اعجاب او گردیده بتی با خود به همراه آورد، و آن مردم در اثر عدم تفکر منحرف شدند و تنها کسانی سالم ماندند که اهل تعقل و تفکر بودند.

غرض از اعراض از دنباله‌روی، نهی از پیروی‌های نسنجیده و بدون تفکر است و الاً مسلماً نادان از دانا، غیر وارد از خبره و دانشمند، و سالک از استاد کامل باید اطاعت کند؛ مریض جسمی باید به طبیب حاذق رجوع نماید و مریض روحی به طبیب روحانی.

در امر به تفکر و تعقل نیز مقصود، تنها متکی شدن به نتایج تفکر خود نیست، بلکه علاوه بر نتایج تفکر خود، باید از نتایج تفکر بزرگان استفاده نمود. سیر در تعقل و تفکرات بزرگان سبب اصلاح کیفیت تعقل شده، ما را به مشاوره سوق می‌دهد. حضرت رسول اکرم (ص) در بسیاری از موارد به مقام مشورت برمی‌آمد، هرچند خود بدان احتیاجی نداشت.

از اصطکاک دو سیم مثبت و منفی برق می‌جهد، تقابل و مشاوره دو فکر نیز به تفکر فروغ می‌بخشد. اما اگر انسان متکی به تفکر خود باشد، بسا که تفکر او پیش پایش را هم روشن ننماید. سالک باید از نتایج تفکر و تعقل مردان الهی که در کلام آنان متجلی است، استفاده نماید تا با این سراج الهی، افق وسیعی بر او روشن و آشکار گردد و از وقفه مصون ماند.

علل وقفه بسیار است، از جمله آن علل، تکلم بدون تفکر است، ظاهری باشد یا باطنی. سفارش اکید است بر تفکر الهی و سپس به مقام تکلم برآمدن، البته کلامی که ناشی از تفکر الهی باشد. ظاهراً تکلم آسان است اما در واقع امر سهل و ساده‌ای نیست.

ممکن است کلمه‌ای از لسان مبلّغ جاری شود یا در خلوت با دیگری سخنی گوید ناسنجیده و ظاهراً مهم به نظر نیاید، ولی سبب اغفال هزاران فرد گردد! این است که در هر کاری مشاوره لازم است که از جمله احکام قرآن، مشاوره است.

کسی که به کاری اقدام می‌کند، هرچند به نظر خود به صحت آن یقین دارد ولی اگر با اهلش صحبت نماید، بسا معلوم می‌شود که خطا رفته است! او باید به مقام مشاورت برآید. ممکن است خواسته او تحقق نیابد و مدت‌ها ناراحت باشد، اما اگر با اهلش مشاوره کند، مسلماً برای او پاسخ حکیمانه داده و علت را برای او تشریح می‌کنند.

فردی که در مشورت با اهلش تعلل ورزد یا امتناع کند، علاوه بر خود، در دیگران هم ایجاد وقفه می‌کند و در واقع سبب پراکندگی و تفرقه قلوب است. از این‌رو توصیه اکید به مشاورت و تفکر قبل از تکلم است؛ اکثر آیات قرآن درباره توصیه به تفکر است.

مشاوره باید با اهلش صورت گیرد. مراد از مشاوره، خود را در اختیار دیگران قرار دادن نیست. چه، این نوعی خودکشی است که انسان قوای عقلی و استعدادهای خود را راکد گذارده و نابود کند. مراد از مشاوره با اهل آن، برخورداری از آثار و نتایج تفکرات عالیه بزرگان و شکوفایی و ترفیع استعدادهای عالیه انسان است.

حضرت رسول اکرم (ص) در جنگ احزاب، محفل شورای جنگی تشکیل داد. یکی از افسران دلاور ایرانی، سلمان فارسی، پیشنهاد حفر خندقی کرد در نقاط آسیب‌پذیر شهر به عرض سه متر و به عمق دو متر، و در اطراف آن از هر صد متری ایجاد پاسگاه‌ها و برج‌های مراقبت و گماشتن سربازان نیرومند برای محافظت خندق، تا متجاوزین را با پرتاب سنگ و تیر عقب رانند. پیشنهاد این افسر، مورد تصدیق قرار گرفت و در عرض بیست و پنج روز، کار خندق پایان یافت و در نتیجه، دشمن پس از یک ماه با دادن تلفات عقب‌نشینی کرد.

با عنایت به آثار زیان‌بار اکتفا به تفکر خود و متقابلاً آثار و نتایج برجسته مشاوره با اهل آن، خداوند متعال در قرآن مجید خطاب به حبیب خود می‌فرماید «و شاورهم فی الامر» یعنی ای محمد (ص) در بسیاری از کارها با یاران و دوستان مشورت نما.

سالک الهی باید تفکر و تعقل و مشورت با اهلش، بالخصوص با مردان الهی را یکی از وظایف مهم خود بداند، وگرنه حرکت او بدون صلاحدید صورت گرفته او را به سعادت نمی‌رساند. بزرگان اموری را می‌بینند و اسراری را می‌دانند که او نمی‌داند. ممکن است کاری برای سالک خیر جلوه کند، لکن در نظر بزرگان شر باشد و برعکس. شناخت شکست‌ها و موفقیت‌های واقعی با نظر الهی بزرگان است، چنین حرکتی سبب مصونیت سالک از گمراهی و نیل او به سعادت جاودانی است.

اساتید ربانی، آن طبیبان حاذق روحانی می‌دانند که در سختی‌ها و مشکلات چه معانی نهفته است. بسا مشکلات که روح‌پرور و قلب‌پرور است، سالک نباید از آنها ناراحت شود زیرا بالاترین مشکلات را حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء داشته‌اند. مشکلات سبب شکوفایی قوای عقلیه و استعدادهای باطنی است. تا طوفان‌های مشکلات پیش نیاید، قوای عقلیه و استعدادهای باطنی به مقام فعلیت نمی‌رسند. مشکلات به منزله معلم سختگیر است که سرانجام میوه شیرین در بر دارد. آری موفقیت حقیقی، موفقیت باطنی و نهایی است نه ظاهری و موقتی. اما مادیون را توان ادراک این معانی نیست، زیرا آنان به عالم به چشم دیگری می‌نگرند و بر اهل ایمان معترض هستند که اگر خداوند رؤف و رحیم است، پس چرا انسان را در آغوش بلا آفریده است؟ آنان از این نکته بی‌خبرند که در مشکلات، اسرار و رموزی نهفته است که می‌تواند سبب سعادت جاودانی انسان‌ها گردد، و عارفین و واصلین به توفیق حق پرده از روی آن اسرار برداشته‌اند.

خود را ارزان مفروش

توصیه اکید حق تعالی و همه حضرات انبیاء و اوصیاء و بزرگان این است که ای رهروان طریق حق، از دنیا بترسید و از آن حذر کنید، حب دنیا را از دل برکنید و محب آن نشوید. البته چنان که مکرر بیان شده، نظر اعراض کلی از دنیا نیست، چه دنیا را در عین مذمت، مهد تکامل انسان معرفی کرده‌اند که می‌تواند در آن خدمات شایسته‌ای انجام دهد، چنان که فرموده‌اند دنیا مزرعه آخرت است. وقتی فردی می‌کوشد به رضای حق به دین خدا و جامعه بشریت خدمت کند، این حب دنیا نیست.

متعلم مکتب الهی باید از موطن حب باطل خارج شود و به موطن حب حق قدم نهد. زیرا حب دنیا، حب باطل با حب حق سازگار نیست. عشق دنیا با عشق حق نمی‌سازد. حب دنیا نمی‌گذارد نور حق بر تو بتابد، حب باطل جلو دیدگان عقل را می‌پوشاند. تو ظاهر دنیا را می‌نگری و از باطن دنیا که عقباست بی‌خبری و آن را مشاهده ننموده‌ای.

آری، علت این که بعضی محب دنیا شده‌اند آن است که باطن دنیا را که عقبی است، مشاهده نمی‌کنند «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ: از زندگی دنیا ظاهری را می‌شناسند و حال آن که از آخرت غافلند». آنهایی که در غفلت‌اند فقط به ظاهر می‌نگرند. همه حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء و خدای تبارک

و تعالی می‌فرمایند که حب دنیا رأس کلّ خطیئات و رأس همه گناهان و ریشه و مایه هر فساد است.

ای سالک، تو بهای خود را نمی‌دانی، بهای تو در پیشگاه الهی فوق‌العاده اجلّ است. حیف است، خود را ارزان بفروش. بهای تو بی‌انتهاست؛ حداقل بهای تو بهشت است. خدای تبارک و تعالی فرمود: ای حسین من، خون‌بهای تو منم. ای سالک اگر به وصال رسی، بهای تو خداست.

ای عزیز! دنیا پلی است گذشتنی، پدران و مادران ما کجا رفتند، اجداد ما کجا رفتند؟ حضرات انبیاء و اوصیاء کجا رفتند، حبیب خدا(ص) کجا رفت؟! سیده‌النساء العالمین کجا رفت؟!

آنان که شیفته و فریفته دنیای چند روزه شدند، از مکتب ربوبی بازماندند. خوشا بر حال آن متعلمین الهی که دل‌های آنان برای خدا می‌تپد و متوجه به اوست.

ای سالک، ای متعلم مکتب حق، بدان که مردم در اصل دو گروهند: گروهی خود را فروختند و به هلاکت رسیدند. اما گروهی خود را خریدند و آزاد گشتند.

ای سالک، خویشتن را به متاع دنیا، مقام ظاهر مفروش، به لذّت موقت زودگذر عشق نورز. بنگر چه شدند آنان که در مرتبه بالا از نعم دنیا بهره‌مند می‌شدند! هر کسی می‌تواند به نسبت سن و سال خود، سرنوشت آنان را در نظر آورد.

سالک بیا و به خواست خدا از این پل بلوا به سلامت بگذر، بدان که نفس و شیطان، دشمنان باطنی در کمین‌اند. غالباً حمله این دشمنان باطل به محبان دنیاست. مطالعه و مرور حقایق شرط نیست، عمل شرط است.

اگر شیر گرسنه به گلهٔ گوسفندان حمله کند، آن نکند که این دشمنان باطنی کنند. مراقب حال خویشتن شو و از این دشمنان غافل مشو؛ غافل مباش که از تو غافل نیستند. این دنیا بالاترین ساحرهاست، انسان را مسحور نموده و می‌فریبد. این است که حضرت ختمی مرتبت(ص) فرمود: «اتَّقُوا الدُّنْيَا فَإِنَّ الدُّنْيَا لَا سَحَرُ مِنْ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ: از دنیا حذر کنید، سوگند به خدایی که نفس من در دست قدرت اوست، دنیا هر آینه از هاروت و ماروت سحرتر است». البته اگر انسان مطیع و منقاد فرمان خدا باشد، او قدرت‌الله است و در این صورت سحر دنیا هر اندازه قوی هم باشد، در قبال قدرت چنین انسانی عدم است.

ای سالک تردید مکن، راه باز است، مربیان و اساتید الهی حاضرند، حجج الهی در حیات‌اند، حضرات پیشوایان معصوم آسمانی، ممات و حیات آنان یکی است. چه باید کرد تا این حجابات به کلی برطرف شود؟

ای سالک بدان، علت این سستی از توست. طبیبان الهی حاضرند و نسخه‌های تو آماده است. خود را به طبیب حاذق الهی رسان، نسخه خود را دریافت کن و خویشتن را مداوا نما.

قرآن از جانب خداست، این نسخه شفابخش الهی می‌فرماید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَالَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتِلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ». این حکم خداست و تا انقراض عالم جز این حکمی نداریم: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شما را چه شده، زمانی که گفته می‌شود در راه خدا بیرون روید، به سوی زمین ثقیل و سنگین‌بار می‌شوید؟! چرا شما را زمین جذب می‌کند و مجذوب عالم ناسوت می‌گردید؟

حتماً در اینجا نیروی جاذبیت و مجذوبیت است. سنخیتی بین شما و عالم ناسوت است، چه بدون وجود سنخیت، نه جاذبی است و نه مجذوبی. اگر جهت الهی اختیار کنی، مراتب سنخیت الهی ترا به کمال رساند، اما با اتکاء به خود نمی‌شود، تنها با خواندن کتب و حتی با مطالعه قرآن نمی‌توانی، مگر این که قرآن را از اهلش بیاموزی. مادام که مراتب سنخیت الهی تو به کمال نرسد، مجذوب جانان نخواهی شد.

گرچه زمین، اشیاء بسیاری را به خود جذب می‌کند، اما هر شیء مجذوب زمین نمی‌شود، هر انسانی مجذوب زمین نمی‌گردد. چنان که سالکین حقیقی و عارفین الهی مجذوب عالم ناسوت نشدند. کدام نیرو آنان را به محفل جانان رساند؟ آیا این نیرو چیزی جز سنخیت آنان با جانان است؟

آری، نه هر دلی مجذوب عالم ملکوت می‌گردد و نه هر روحی مجذوب عالم جبروت و لاهوت. هر کسی مسافر راه وصال و طریق لقاء نمی‌شود. طالبی که آرزوی این مجذوبیت الهی را دارد، باید شرایط در او جمع شود و الا او مجذوب عالم ناسوت است.

عده‌ای گویند ما حق را نمی‌بینیم! آری، تو حق داری که نبینی زیرا دیدگان تو اعمی است. باید مراتب بصیرت به کمال رسد تا انسان حقیقت را مشاهده کند. باید حجابات کنار برود تا انسان مجذوب جمال و جلال الهی شود. در این صورت وقتی به رضای حق، پی تعلیم و تعلم رود و به توفیق خدا به احیاء قلوب پردازد، او در ردیف شهداء محسوب می‌گردد.

دروود بر شهدای اسلام، اینان کجا و شیفتگان دنیا کجا؟ آنان که «أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ: آیا راضی شدید به دنیا، و نعم آن را بر نعم آخرت ترجیح دادید؟» در حالی که نعمت‌های دنیا در قبال نعم عقبی بس قلیل و اندک است و اساساً قابل مقایسه نیست. پس چرا آنان عاشق دنیا شدند؟ زیرا در اثر عدم تفکر الهی از مشاهده حقیقت محروم شدند و حقیقت را ندیدند. از این‌رو امر است بر تفکر الهی و به عبارتی، قرآن از اول تا آخر، توصیه بر تفکر و مشاورت است، تا انسان بدون تفکر و خودسر به امری اقدام نکند.

اول باید دانست که چگونه امر به معروف و نهی از منکر کرد و سپس بدان اقدام نمود. ظاهراً ممکن است امری ساده به نظر رسد، اما تشخیص منکر از معروف، خود بابتی از ابواب معرفت است. بسا کسی به گمان خود امر به معروف کند، غافل از این که امر به منکر می‌نماید؛ و یا نهی از منکر می‌کند غافل از این که نهی از معروف می‌نماید! زیرا او حقیقت را مشاهده نکرده است.

ای سالک، تو چرا حقیقت را مشاهده ننمودی، عذر تو چیست؟ مگر در این سواد اعظم، هیچ طبیب الهی نیست؟ چرا رجوع نمی‌کنی و نمی‌پرسی تا ترا راهنمایی کنند! چرا تفکر نمی‌کنی؟ بعضی تخیل می‌کنند ولی می‌پندارند که تفکر کرده‌اند! در حالی که تفکر، سیر در عالم معقولات است و تخیل، سیر در عالم محسوسات.

چرا درباره گذشتگان و معاصرین تفکر نمی‌کنی؟ چه شدند آنان که اهل تفکر و صاحب مشورت بودند؟! و چه شدند آنان که تفکر و مشاورت نمی‌کردند؟! اول‌بین بودند نه آخرین، اعمی بودند. یکی تأمل کن در کار قارون، ثروتی از آن بالاتر؟! دیدی که شیطان و نفس چگونه دست به هم دادند و او را از دین خارج کردند!

بترس از دنیا و حب آن که دنیا دشمن دوست‌نماست، به همه فریفته مشو، نه همه را دوست خود بدان و نه همه را دشمن خود پندار. زود قضاوت مکن و به هر که از در دوستی درآمد مطمئن مشو، که سالک نباید زود تصدیق یا تکذیب کند، باید در همه امور تفکر و مشاورت نماید و به خود متکی نگردد.

دنیا دشمن دوست‌نماست. از اینجاست که بزرگان گفته‌اند گریزگاه دنیا هلاکت است و پناهگاهش بلا، به کجا می‌گریزی؟ باید به خدا پناه بری. ای سالک، به دیده غرور منگر، از راه «من» بیرون شو، من چه کاره است؟! «مُحَوِّلُ الْحَوْلِ وَالْأَحْوَالِ: دگرگون‌کننده اوقات و حال‌ها» خداست.

به خود منگر که کسی از راه غرور و از راه من، سودی نبرد، و اگر ظاهراً هم سودی بُرد، در مقابل مضراتش عدم بود. این غرور یک بیماری روانی است، مراجعه به طبیب حاذق کن و از او دور مباش، بلکه شفای کامل ترا حاصل آید تا از تحت این قیود رهایی یابی.

بیا از این جاذبه ناسوتی بیرون شو، با تفکر الهی و مشاورت و اخذ تعالیم عالیه، بیرون شو. البته خروج از جاذبه دنیا که همان عبور از سد موانع و آرزوهاست، امر سهل و ساده‌ای نیست و نیاز به نیروی باطنی دارد. کدام نیروی باطنی؟ سینه تو سرشار از معادن گوهرهای پربهاء است، تو کدام را مکشوف کرده‌ای؟ ریاضت و مجاهدت، تعلیم و تعلم لازم است.

باید در مکتب تعلیم و تربیت الهی حاضر شوی و به تقویت نیروهای الهی خود پردازی. در آنجا دستورات قرآن را به شما می‌رسانند، زیرا ما جز دستور قرآن، امر و فرمان دیگری نداریم. آنگاه می‌توانی با نیروهای الهی، این زنجیرهای دنیا را، زنجیرهای امور نفسانی را پاره کنی و نیروهای درونی را شکوفا سازی و به مقام فعلیت درآوری. این نیروهای الهی ترا از عالم مادی به عالم ملکوت و لاهوت پرتاب می‌کنند و در فضای آن به طیران می‌آورند؛ حرکت به سوی زمین و سقوط در زمین تا کی؟!

جان فدای آن متعلمینی که مقام باطنی آنان هزاران مرتبه از فرشتگان بالاتر است. اما باید مراقب حال خود باشند و از شیاطین و نفس اماره غافل نگردند. چه، نگهداشتن قلب الهی مشکل‌تر است از نگهداشتن آن نعمت‌ها! وقتی که آن دل الهی نزول کرد، نعمت‌ها چه فایده‌ای دارد؟!

ای ملأ اعلی، ای فرشتگان، هزاران سال به آواز تقدیس، پاکی ما یاد نمودید، اما لذت وصال و عشق مرا نمی‌دانید و از آن بی‌خبرید. اما متعلمین مکتب الهی لذت عشق را می‌دانند و لذت وصال را هم چشیده‌اند. ای سالک، ذره‌ای سوز عشق تو در پیشگاه ما از هزاران سال عبادت فرشتگان بالاتر است. اینک بنگر که مقام تو برتر است یا فرشتگان؟

از زمین و آسمان، از دنیا و عقبی، از هرجهت، مدام این ندا بلند است «اُدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ» بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را»، بخواه هر چه می‌خواهی بخواه.

الهی، تو خود فرموده‌ای اگر گوش دارید از همه جا این ندا را می‌شنوید «اُدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ». درهای رحمت من باز است. ای مردم، ای گدایان، ای

عاصیان، ای روسیاهان، ای دردمندان، ای پا به گل فرورفتگان، ای دوستان، ای دشمنان بیایید ولی به شرط توبه، توبه کنید و بیایید که خدا اَرْحَمُ الرَّاحِمِین است. ای سالک، بدان اگر پرده‌ها و حجابات برطرف شود، برای تو معلوم گردد که خدا عاشق توست. اگر عشق او بر تو آشکار شود، روح از بدن جدا می‌گردد. اتصالاً می‌فرماید: «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ: بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را» ای دشمنان به سوی درِ رحمت من بیایید، اگر توبه کنید شما را می‌آمزم. به جای دیگر نروید، دورِ درِ من پرواز کنید، کجا می‌روید؟ من که به شما از همه نزدیک‌ترم «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ: و ما از رگ دل او به او نزدیک‌تریم» از خود شما به شما نزدیک‌ترم.

البته تقرب، یکی از ناحیه بنده است به حق، که در آن اشارات و عبارات روان است، و آن خلوت دل است با خدا، از مردم حتی از خود پنهان. استغراق در راز و نیاز و مناجات با حق. چه، کسی که متوجه جمال معشوق است خود را نمی‌بیند. اما دربارهٔ عشق و قرب حق به بنده، عبارات و اشارات بدان راه ندارد مگر این که خود بگوید «فَإِنِّي قَرِيبٌ: من به تو نزدیکم».

آری، در محفل جانان اگر پرده را بردارند، آنگاه مشاهده می‌شود چه کسانی در آنجا حضور دارند! الهی، اگر برای ما بفرمایی «فَإِنِّي قَرِيبٌ» ما توانگریم. توانگران دو گونه‌اند: توانگران مال و توانگران حال. توانگری است که به مال می‌نازد و توانگران حال، به حال نازند.

توانگران حال به «نَحْنُ قَسَمْنَا: ما معاش آنان را میانشان تقسیم کرده‌ایم» می‌نازند، اینان نیز بر دو قسمند: گروهی دیدهٔ آنان بر قسمت قَسَم افتد، هرچه دادند راضی شوند. گروه دیگر توانگرانی هستند که دیدهٔ‌شان بر «نَحْنُ: ما» افتاد، هر دو کون را بر ایشان عرضه کردند اما آنان سیرت حضرت رسول اکرم (ص) را اختیار نمودند که «مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَى: دیده منحرف نگشت و از حد درنگذشت». درود بی‌نهایت بر این توانگران حال.

«بِحَيَاتِي وَ مَوَدَّتِي لِأَوْلِيَائِي لَا شَيْءَ أَحَبُّ عَلَيَّ أَجَبَّائِي مِنْ لِقَائِي: سوگند به حیاتم و علاقه‌ام به اولیائم، چیزی محبوب‌تر از لقایم برای دوستانم نیست»، سالکین و عارفین الهی که به محفل جانان رسیدند، در واقع همه توانگران حال‌اند که لقاء معشوق در انتظار آنان است. آنان این ندا را به سمع دل می‌شنوند که: ای عاشقان، کم مانده است که شب هجران به پایان رسد و نسیم صبای معرفت از مشرق قربت

وزد. الهی، تو خود می‌فرمایی «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم»، الهی ما نه دنیا می‌خواهیم نه عقبی. الهی، ما ترا می‌خواهیم.

ای سالک طریق حق، ای عاشق جمال و کمال، نه در جسم قدم نه، نه در جان، نه در دنیا نه در عقبی، قدم از هر دو بیرون کن، نه آنجا باش نه اینجا. الهی آرزویمان یکی است، ما زیاد نمی‌خواهیم تنها ترا می‌خواهیم.

الهی، وصال ابدی خود را بر ما نصیب فرما. الهی، بر ما خلوت دل عنایت فرما. الهی، کسی را که خلوت دل نیست، چگونه ذکر تو گوید؟ آن که از ذکر تو بازماند، درد و حلاوت عشق چه داند؟ عاشقان دل‌سوخته باید تا حدیث درد عشق به تو گویند. آنان که جان و دل در راه حق گداخته‌اند، دل در بحر غیب افکنده و در حق فانی شده‌اند. در آن مقام است که زبان در زیارت دل است، دل به زیارت جان رفته و جان به خدا گریخته است.

الهی، معصیت‌کاریم، رحمت لایتناهی تو کجاست؟ مگر صفت ترا مظه‌ری نیست؟ رحمت لایتناهی تو کجا مشهود است تا همه ما را با آن بیامرزی؟ الهی، اگر در خدمت ما فترتی است، کرم تو کجاست؟ الهی، تا این آب و گل به حقیقت رسد، نور تو کجاست؟ البته ندای حق در سمع دل‌های شنوا طنین‌انداز است که رحمت لایتناهی من همه شما را احاطه نموده است.

سالکا، بدان وقت حجاب، معشوق روی خود را از تو بپوشد، آنجاست که صفات تو، غم و شادی، محبت و محنت است؛ در محبت مسرور و مشغوفی، در محنت محزون. اما سالکا، اگر به مقصد رسی جز رضای خدا نبینی، جز جمال حق مشاهده ننمایی.

ای سالک، بگو الهی به درد می‌نازم، به باقی می‌سازم، به امید این که اگر از درد بگذازم، جز عشق تو، جز جمال تو، به هیچ یک نپردازم.

ضرورت حفظ تعهد الهی

چنان که قبلاً هم گذشت، انسان حقیقی نمی‌گذارد که آرزوهای دور و دراز بی‌اساس، توهم خیالات ذهنی را جانشین رشد حقیقی او کند. رشد حقیقی، نتیجه حرکت معنوی و الهی به سوی جاذبه حق است. مسلماً این حرکت معلول تقوی و تقوی نیز معلول صبر و شکیبایی الهی است. این است که بزرگان دین فرموده‌اند: بهترین مرکب در دریای پرموج و تلاطم زندگی برای حرکت به سوی مقصد، پس از

تحقق ایمان، صبر و شکیبایی در انجام وظایف و تکالیف است. زیرا توسعه ظرفیت روانی و تحقق تقوی، بدون صبر و شکیبایی امکان پذیر نیست.

آری، به وسیله تقوی می توان به سوی جاذبه حق حرکت کرد. تقوی است که سالک را از سنگلاخ ها و لغزشها و پرتگاه ها و خارستان های راه های منحرف، نجات داده و موجب رستگاری می شود. اگر ما بخواهیم به درجه اعلای تقوی برسیم و به توسعه ظرفیت روانی موفق شویم و سایرین را از تعلیم عالی بهر خوردار سازیم، باید فرهنگ های سازنده ای داشته باشیم. اما بیگانگان، دشمنان می کوشند که فرهنگ های سازنده ما را از بین ببرند. دگرگون کردن فرهنگ های سازنده بشر و بی پایه تلقی کردن ارزش های اخلاقی که بر مبنای قوانین عقلانی و وجدانی استوار است، ناشی از مهار نکردن غرایز حیوانی است. مسلم ایشان کسانی هستند که مغلوب نفس اماره شده و از طریق مستقیم منحرف گشته و ساختمان شخصیت خود را ویران نموده اند.

غرایز حیوانی همانند مواد کوه آتشفشانی، فرهنگ های سازنده بشر و ارزش های اخلاقی را می سوزاند و یا تخریب می کند. تا انسان مجذوب جاذبه الهی نشود و تا کششی برای او از نظاره و تعلیم و تربیت الهی نباشد، مغلوب دشمنان بیرونی، بالآخر درونی شده و در نتیجه از مقام شامخ انسانیت سقوط می کند.

آری، وقاحت و پلیدی انسان حد و مرزی نمی شناسد، چنان که شرافت و طهارت و عظمت او حد و مرزی ندارد. یک بعد اصلی از ابعاد انسانی، تقوی است. به واسطه تقوی است که نور پرفروغ حق بر دل انسان می تابد. تقوی برای انسان یک اصل سازنده است. به واسطه تقوی، انسان درون خود را از خواسته ها و لذایذ و آمال و آرزوهای بی اساس تخلیه می کند و از حیات طبیعی محض که در متن طبیعت محبوب او بود، رها شده و دیگر جز حق، خواسته ای در دلش وجود ندارد. هنگامی که انسان به این صفا و اخلاص رسید، ترقی و اعتلای روحی او به حد کمال می رسد. دیگر دشمنان داخلی نمی توانند بر او غالب شوند. چنین فردی دشمنی را که کوشش می کرد گل های جان های حامیان حق را درو کند، از پای درمی آورد. چنین شخصیت با عظمت، از همه قله های هستی بالاتر رفته و در پیشگاه خدای تبارک و تعالی با روح شکوفا می ایستد و می داند که جز اسلام، هیچ عاملی وسیله سعادت نیست.

با در نظر گرفتن همه ابعاد مادی و معنوی بشر، مسلم می شود که هیچ مکتبی مانند دین اسلام گشاینده گره ها و معماهای پیچیده بشری نیست. اما بی خبران، از

زندگی تنها به بعد طبیعی آن قناعت کرده‌اند، این است که خود و دیگران را در زندان تمایلات حیوانی محبوس نموده و نام آن را حیات انسانی گذاشته‌اند. در صورتی که حضرت رسول اکرم (ص)، آن محبوب الهی سایر ابعاد اصلی زندگی را روشن فرموده است.

برای درک ابعاد اصیل زندگی، اولی^۱ این است که سیری در صفات آن محبوب الهی نماییم و حتی‌الامکان خود را با صفات آن برگزیده خدا متصف کنیم. آن محبوب خدا، آن حامل امانت رسالت، بدون دخالت دادن کوچکترین هوی و هوس، تعلیم و تربیت خود را به کمال رسانید. آیات قرآنی که توصیه اکید بر انجام امور خیر می‌نماید، نخست قلب مقدس آن محبوب الهی را تحریک می‌کرد.

ای سالکین الهی، ما نیز باید همان مراحل را که این محبوب خدا پیموده، حتی‌الامکان طی کنیم. ما باید راه معلم اوّل بشر را بپیماییم، معلمی که هرگز سستی و چشم دوختن به فرداهای ناپیدا نتوانست او را از مسیر حق منحرف سازد. آن معلم الهی، اراده کننده و تصمیم گیرنده‌ای بود که سستی و تردید بر تصمیمش راه نیافت. زیرا سستی و تردید بر تصمیمی راه می‌یابد که یا خود آن تصمیم ضعیف باشد و یا صاحب آن روحاً ضعیف باشد، اما تصمیم آن محبوب الهی، آن روح بلند همیشه بیدار و از همه چیز آگاه، معلول انگیزه‌های زودگذر و خیالات بی‌اساس نبود که امروز تصمیم بگیرد و فردا آن را بشکند، امروز اراده کند و فردا برهم زند. اما بسا افرادی که تصمیم گرفتند، اراده نمودند و بالاخره تصمیم و اراده و عهد و پیمان خود را شکستند. خداوند تبارک و تعالی درباره عهدشکنان چه می‌فرماید؟! بیاییم در تصمیم و اراده خود ثابت قدم شویم.

آن برگزیده خدا، دارنده چنان قلب پاک و نورانی بود که شایستگی گیرندگی وحی الهی را داشت. آری، برای چنین مقام والایی قلبی می‌خواهد که از همه هستی‌ها بالاتر رفته و روشن‌تر از همه انواری باشد که بر هستی می‌تابد. نگهداری تعهد ربانی از شاخص‌ترین صفات آن برگزیده خدا بود، زیرا در بین اصول سازنده، اصلی بالاتر از تعهد الهی نیست. به سبب این تعهد الهی بود که آن روز قریش بت‌پرست، بسیاری از امکانات دنیوی را به حضور آن بزرگوار عرضه کردند، ولی فرمود: سوگند به خدا اگر تمام امکانات دنیا را در اختیار من بگذارید، از تعهد خود دست بر نخواهم داشت.

آن منتشرکننده انوار الهی، جویندگان انوار خدا و کمالات را به مقصدشان رهسپار ساخت و راه را برای حرکت به منزلگه جانان هموار نمود. او بر جهانیان ثابت

کرد که سعادت حقیقی در آرامش دل است، و این آرامش بدون آن تعهد ربانی، بدون وفا به عهد و اتصال دل به خدا، به مقام تحقق نمی‌رسد.

به واسطه این تعهد ربانی است که هر یک از انسان‌ها در حال اعتدال قلبی دارای شخصیتی است. شخصیت انسان مانند ساختمان است که از مصالح استعدادها و نیروهای درونی ساخته شده و مهندس و معمار آن، عقل الهی می‌باشد که از فطرت اصلی سر زده است. اما غرایز درونی مانند مواد گداخته کوه آتشفشانی می‌کوشند تا خود را برهانند، و اگر روزنه‌ای پیدا کردند به مقدار همان روزنه خود را به بیرون می‌زنند.

واجب‌ترین وظایف و تکالیف ما، نگهداری این تعهد است. اگر کسی تمام فعالیت خود را در تحکیم و تنظیم ساختمان شخصیت به کار برد، اما با فکر صحیح و الهی، غرایز درونی را مهار ننماید، نه تنها درباره نیمی از انسان نیندیشیده، بلکه همه معارف خود را از دست داده است.

پس، آنان که عهد کردند و پیمان الهی را شکستند، غافلند از این که همه معارف خود را از دست داده‌اند. ساختمان هرچند مجلل و محکم باشد، در قله‌ها و دامنه‌های کوه آتشفشان، همواره در معرض ویرانی و سوختن و خاکستر شدن است. برای ساختن ساختمان شخصیت باید به هر نحو ممکن، آن غرایز را که هر آنی شخصیت ما را تهدید می‌کند، مهار کنیم و از روی منطق صحیح از آنها بهره‌برداری کنیم. در چنین صورت، غرایز نه تنها محکوم به نابودی نیستند بلکه توان گفت زیربنای ساختمان شخصیت انسانند.

کدام مکتب و کدامین متفکر انسان‌شناس می‌تواند حیاتی بودن غرایز را انکار کند؟ تا انسان این غرایز را مهار نکند، به هدف اعلای حیات نخواهد رسید. همه حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء، هماهنگ و هم‌صدا با فطرت اولیه فریاد می‌زنند که باید هدف اعلای انسان چیزی مافوق موجودیت او باشد. کدام نیرو می‌تواند موجودیت او را به سوی رشد و کمال سوق دهد؟ جز ذات اقدس احدیت، کدام محبوب و کدام نیروی محض است که بتواند انسانی که موجودیت خود را در راه وصول به مزایا و محبوب خود مستهلک ساخته، جبران کند و امتیازات عالی‌ه را به او بخشد؟ این است که آنچه را انسان در راه وصول به شعاع رحمت خدا ظاهراً از دست می‌دهد، در واقع چیزی از دست نداده بلکه به تمام امتیازات توفیق یافته است.

آری، واجب‌ترین وظیفه و تکلیف برای انسان، نگهداری تعهد ربانی است و از مظاهر بارز آن، وحدت و اتحاد است. اتحاد در بین انسان‌ها وقتی برقرار می‌شود که اتحاد در هدف اعلای حیات داشته باشند. آنجا که اتحادی در آن هدف نیست، بین انسان‌ها اتحاد برقرار نخواهد شد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: اتحاد وقتی بین مسلمین برقرار می‌شود که اتحاد در هدف اعلای حیات داشته باشند. آنگاه آن بزرگوار به تبیین هدف اعلای خود و هدف منافقین پرداخته و فرمود: هدف اعلای من کاملاً روشن و بی‌ابهام است و آن، عبارت است از حرکت به سوی جاذبه الهی.

ای منافقین! منظور من شرکت دادن شما در این حرکت تکاملی است. از این‌رو در همه شئون و مراتب زندگی، خود را مانند نگهبان مسئول می‌دانم، لکن هدف من دیگر است و هدف شما دیگری، و این دو هدف متضاد، ما را از یکدیگر جدا می‌سازد.

کسانی که علت‌های بی‌اساس آنان را فریب داد و عهد و پیمان خود را شکستند، یکی از وظایف و تکالیف مهم آنان نگهداری تعهد ربانی بود. اما هرگز گستاخی خفاشان جوامع، از فروغ نور حیات‌بخش نخواهد کاست.

دروغ بر سالکینی که در عهد و پیمان خود ثابت قدم شدند و به اعتلای روحی و قلبی موفق گشتند. البته این اعتلای روحی و قلبی، چنان فضیلتی نیست که قالب‌های عقل نظری و اراده‌های مربوط به امور طبیعی آنها را محدود سازد. حضرت رسول اکرم (ص) و حضرت مولی علی (ع) بیش از هر چیز ما را به نگهداری تعهد ربانی توصیه فرموده‌اند.

حضرت امیرالمؤمنین (ع) در آخرین نفس‌های خود، مردم را به نگهداری تعهد ربانی توصیه می‌فرمود. یک اصل بسیار با عظمت که روشنگر عالی‌ترین نمود روحی انسان کامل است، و هزاران مشکل و ابهام را در راه رهروان کوی کمالات حل و فصل می‌کند، این است که آن بزرگواران فرموده‌اند: اسلام را غایتی است، بکشید خود را به آن غایت برسانید. پیامبر گرامی اسلام (ص) نیز فرمود: حصول آن غایت بدون حفظ تعهد ربانی امکان‌پذیر نیست.

حضرت مولی‌الموالی چنین فرمود: پیامبر خدا آخرین نفس‌های خود را در روی سینه من به سر آورد، و جان خود را که یک ودیعه الهی در دنیا بود، روی دست‌های من به جان آفرین تسلیم نمود. آن محبوب الهی در آخرین نفس‌های خود، نگهداری تعهد را توصیه می‌فرمود. فرمود: من اولین کسی هستم که به او ایمان آوردم و

آخرین کسی هستم که پرواز آن طایر قدسی را مشاهده کردم. من در این آغاز و انجام، آنی از تعلیم او دور نیفتاده‌ام؛ بالاترین توصیه او نگهداری تعهد ربانی و وفا به عهد بود.

ای منافقین! من به سوی جاذبه الهی حرکت می‌کنم، من راه خود را می‌روم، شما هم راه خود را طی می‌کنید. اما علاماتی در راه من نصب شده که با کمال وضوح غایت راه را نشان می‌دهد، و علاماتی در راه شما نصب شده که نشانگر لغزش‌های شماست. اما هوی‌های نفسانی شما نمی‌گذارد عواقب وخیم راهی را که اختیار کرده‌اید، ببینید.

آری منافقین و محبین دنیا، بی‌خبران، حسن را در ظواهر مشاهده می‌کنند. آنان از باطن بی‌خبرند، زیرا برای دیدن بواطن بصیرت لازم است. سوگند به خدا، معاویه از من هشیارتر و سیاسی‌تر نیست. او حيله‌گری می‌کند، به خدا اگر حيله‌گری منفور و مبعوض نبود، سیاسی‌ترین مردم من بودم.

ای پیامبر گرامی! تو توصیه فرمودی بر نگهداری تعهد، ولی بعد از تو آن عهد و پیمان را شکستند. درود بر تو ای محبوب خدا از من و از دخترت، که به همسایگی تو فرود آمد و با شتاب به تو ملحق گشت.

ای پیامبر گرامی! یادگاری بس گرانبایه از تو داشتم که چراغ شب‌های تارم بود و پاک‌کننده چشم‌های اشکبارم بود. فراق این پاره تن تو و فراق وجود نازنین تو بر من سخت اثر کرد، فقط این جمله مقدس آسمانی مرا تسلی می‌دهد «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»: ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم».

حضرت رسول اکرم (ص) چنین فرمود: در نگهداری تعهد ربانی بکوشید، که شخصیت شما در گرو تعهد شماست. کسی که به تعهد خود خائن است، بر شخصیت خود خائن است. مسلمینی که به این تعهد ربانی بی‌اعتنا باشند، در اندک زمانی از هم متلاشی خواهند شد. مگر خداوند تبارک و تعالی نفرموده «أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا: و به پیمان خود وفا کنید زیرا که از پیمان پرسش خواهد شد» و نیز «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ: ای کسانی که ایمان آورده‌اید به قراردادهای خود وفا کنید». مگر خداوند متعال در قرآن مجید نفرموده: «أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ: به عهدی که با من بسته‌اید وفا کنید تا به عهدی که با شما بسته‌ام وفا کنم».

البته نگهداری تعهد ربانی در جامعه، مستلزم تعلیم و تربیت صحیح است. مادام که فرهنگ‌های سازنده برای تفکیک حق از باطل به وجود نیاید؛ مادام که

گردانندگان امور، عناصر پاک و شایسته را در متن حوزه تعلیم و تربیت قرار ندهند، همه کوشش‌ها عقیم و بی‌نتیجه خواهد ماند و هر روزی که از تاریخ بشری می‌گذرد، دردهای پیچیده‌تری بر روی دردها افزوده خواهد شد.

باید بدانیم که حرکت به سوی معلمین شایسته، حرکت به سوی جاذبه خداست. انسان‌های رشدیافته که به مقام پیشوایی حقیقی نایل آمده‌اند، پیشروان کاروان پرتلاش انسان‌ها هستند. انسان هم از ناحیه ابعاد مثبت تا بی‌نهایت بالا می‌رود، و هم از ناحیه ابعاد منفی تا بی‌نهایت به پستی سقوط می‌کند.

مولای متقیان حضرت علی^(ع) فرمود: ای منافقین و ملحدین! راه من حق است و راه شما باطل، من خود را از نردبان کلمات شما که پله‌های آن از من و ما ساخته شده بالا نخواهم برد، زیرا این خطرناک‌ترین نردبانی است که انسان را از متن حیات انسانی بر کنار و ساقط می‌کند.

ای منافقین! بیاید به عهد خود وفا کنید. کسی که عهد خود را می‌شکند، در ادعای انسانیت دروغ صریح گفته است. کسانی که تعهد ربانی را نگهداری نمی‌کنند، سوگند به خدا سعادت را حتی در خواب و رؤیا نیز نخواهند دید.

مسلماً اکثر منافقین و منحرفین، محب دنیا و ریاست‌اند. آیا منافقین گمان می‌کنند تصدیق فرمان نیرومندی که زندگانی خود را بر ویرانه‌های نعمت‌های خدادادی ناتوانان استوار کرده‌اند، تصدیقی الهی است؟!

بیاید به عهد خود وفا کنید و به واسطه نگهداری تعهد ربانی، ودایع درونی را به ثمر رسانید. در این مقام است که از ماده و مادیات آزاد گشته و به عالم اعلی نایل خواهید شد.

عهد الهی، حرکت به سوی اولیاء

درود بر راهروان طریق حق، راهروانی که با نور «یا مُحَوِّلَ الْحَوَالِ وَ الْأَحْوَالِ» در محفل الهی حضور به هم رسانند. حضرت رسول اکرم^(ص) آن شمع انور و شمس اظهر فرمود: در عهد اول، خالق لَمْ یَزَلْ چنین فرموده و قلم بر لوح چنین رفته که چهار چیز، به چهار چیز مقابل و معارض است، این است و جز این نیست. یاران رسول خدا، مجاوران درگاه نبوت گفتند: ای رسول خدا، این سخن را چه معنی است و آن چهار چیز چیست؟ فرمود:

اول - از آدمیان هیچ گروهی نیست که با خالق یا خلق، ایشان را عهد و پیمانی بود و آن عهد و پیمان را بشکنند و به مقام توبه درنیایند، و دشمن بر آنان غالب

نشود و آفات و بلیات از هر جانب آنان را احاطه نکند، تا به جزاء آن نقض عهد و پیمان خویش رسند.

دوم- هیچ گروهی نیست که با یکدیگر برخلاف آیات مُنزَل و دستورات مقدس شرع حکم کنند، و دچار فقر و فاقه نگردند. همان فقری که حضرت رسول اکرم (ص) از آن به خدا پناه می‌برد «أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفَقْرِ وَالْكَفْرِ: به تو پناه می‌برم از فقر و کفر». البته گمان نرود که فقر، همه در ناکامی دنیاست؛ صعب‌ترین فقرها، فقر دل است که تعظیم شرع از دل ببرد و به جای علم و حکمت و اخلاص، آز و حرص و شهوت نهد. چون قوم صالح، ایشان روی از صلاح بگردانند و چون فرعون غرق دریای طغیان گردند و چون قارون قرین هلاک شوند.

سوم- از آدمیان هیچ گروهی نیست که انواع فواحش در میان ایشان ظاهر شود و ترک امر به معروف و نهی از منکر کنند، مگر این که به بیماری طاعون و سایر بیماری‌های شدید دچار نشوند و مرگ ناگهانی روی بدیشان نهد.

چهارم- هیچ گروهی نیست که در معاملات از پیمان‌ها بکاهند، و خدای تبارک و تعالی برکت را از ایشان نبرد و قحطی و نیاز بر ایشان نگمارد. این است در دنیا عذاب ایشان، و خدای تبارک و تعالی ایشان را در آخرت وعید فرموده است «أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ: مگر آنان گمان نمی‌دارند که برانگیخته خواهند شد در روزی بزرگ».

عهد و پیمان الهی جز حرکت به سوی واصلان و عارفان حقیقت و علمای ربانی نیست. عهد و پیمان الهی، چیزی جز ایمان و پرهیزکاری و تبعیت از کشش الهی نیست. کشش الهی همان فطرت است که انسان را به حرکت به سوی خدا سوق می‌دهد، لکن عوارض دنیوی، حجاب فطرت اکثر مردم است. اما آنان که به توفیق الهی و عنایت خاص حضرت مولی (ع) و تعالیم عالیه بزرگان، عهد و پیمان الهی را به ثمن قلیل نفروختند، عوارض دنیوی حجاب فطرت ایشان نشد.

ظاهراً افراد بسیاری حرکت می‌کنند، اما باطناً فواصل و مراتب آنها بسیار است. کسی که تنها سود دنیوی را منظور می‌کند، از آثار و نتایج اجتماعی و اخروی آن غافل است. او که عهد الهی را به ثمن قلیل می‌فروشد، غافل است که چه زیان‌های بزرگی متوجه اوست، و نه هر شب و روز که هر آنی مرض روحی او شدت می‌یابد. زمانی که پاداش اعمال و آثار وجودی و باقی او ارزیابی گردد، آنگاه می‌بیند که با چه خسارات عظیمی مواجه است، خساراتی که مسبب آن خود اوست. آری، چه خسارتی بالاتر از این که انسان به دست خود به خویشتن وارد نماید.

یکی از نصیحت‌طلبان به جناب ابوذر نامه‌ای نوشت، بدین مضمون که مرا نصیحت فرما. آن بزرگوار در جواب نوشت: به عزیزترین دوستان ستم مکن. آن شخص بار دیگر نامه‌ای فرستاد که این یک امر مسلم و روشنی است که انسان به دوست عزیزش ستم نمی‌کند، من از تو درخواست کردم که مرا نصیحتی فرما.

جناب ابوذر نامه‌ای دیگر مرقوم فرمود بدین مضمون که در بین افراد مردم، هیچ کس نزدیک‌تر و عزیزتر به انسان غیر از خود او نیست. هر گناهی را که انسان مرتکب می‌شود، در حقیقت خود را زیر فشار سختی قرار می‌دهد.

تحصیل علم بدون تفکر و تعقل سودی ندهد؛ حتی تلاوت قرآن بدون تفکر و تعقل برای انسان سود چندانی نخواهد داد. حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام به عده‌ای از یاران خود فرمود: اکنون سخنانی مطرح است که شایسته نیست شما به آن سخنان گوش ندهید. آری، به وسیله این سخنان مرده‌ها زنده می‌شوند، بکشید تا اوعیه علم و دانش شوید. آنچه را که سودمند نیست به دل راه ندهید. نه تنها اوعیه علم و دانش شوید، بلکه چراغ‌ها و مصباح‌ها گردید. عالم بشوید که راه را ببینید، مصباح شوید تا راه را به دیگران نشان دهید. عالم مؤمن، هم خود مراحل طریق حق را طی می‌کند و هم دیگران را به همراه خود می‌برد. غیر عالم راه را نمی‌بیند، عالم غیر مؤمن راه را می‌بیند ولی راهنما نیست.

علمای ربانی انوار الهی هستند، چون در بین مردم حرکت کنند نورافشانی می‌کنند «وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ: و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن در میان مردم راه برود». وجود ایشان در میان مردم خیر و برکت است. نظر ایشان، نظر توحیدی است. ایشانند که از حوادث روزگار عبرت می‌گیرند. عبرت گرفتن، یعنی از صفات زشت به صفات نیک عبور کردن. کسانی که از حوادث روزگار عبرت نمی‌گیرند، کسانی که صاحب تعقل و تفکر نیستند، آنان همیشه در وادی ضلالت سرگردانند.

حضرت علی علیه‌السلام درباره‌ی ایشان فرمود: کسی که در تاریکی فرو رفته، او هرگز با روشنی برق جهنده به مقصد نمی‌رسد. مسافری که راه گم کرده و در شب تاریک سرگردان است، هنگام رعد و برق که لحظه‌ای به اندازه یک قدم جلو پای او روشن شده و فوراً خاموش می‌گردد، به مقصد نمی‌رسد.

خوشا به حال طالبانی که گوهر ذات وجود خود را به ثمن قلیل نمی‌فروشند و سیر در طریق معنویات می‌نمایند. آنان که به فرمان الهی «وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا: عهد و پیمان خدا را به ثمن ناچیز نفروشید»، به خوبی دانستند «إِنَّ مَا عِنْدَ اللَّهِ

هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ: آنچه نزد خداست، همان بهتر است برای شما اگر دریابید».

ای سالکین طریق حق، خویشتن را از رنگ تعلقات آزاد نمایید، و مرغ دل خود را در فضای لایتناهی عالم لاهوت به پرواز درآورید. اگر سنگی را یکبار به سوی نشیب آن حرکت دهیم، دیگر لازم نیست دوباره آن را به حرکت درآوریم، موافق طبع خود حرکت کرده در جایی سقوط می‌کند. اگر بخواهیم آن سنگ را به مکان اولیه‌اش انتقال دهیم، با رنج و تلاش بسیار مواجه خواهیم بود، زیرا چنین حرکت موافق طبع سنگ نیست. اما روح انسان، حرکتی که موافق طبع اوست، حرکت صعودی است و این حرکتی است فوق مثال سنگ که در آن نیازی به زمان و مکان ندارد. اگر روح انسان از تعلقات مادی رهایی یابد، به سیر صعودی و تکاملی خود ادامه داده به وصال می‌رسد.

ای راهروان طریق حق! خناسِ تشّت خاطر، خویشتن را برای وسواس در قلوب شما آماده کرده، آگاه باشید که دل‌های خود را برای پذیرش وسواس نافذ او مستعد نسازید. با تعهد الهی خویشتن را برای دفاع در برابر وسواس وی آماده گردانید و به یاد آرید آن تعهدات الهی را.

با استمداد از حق، تعهد الهی را به مقام تحقق درآورید و از پرتو آن نور الهی، به ریاض قلوب رونق و طراوت دیگر بخشید، و مزارع علم و معرفت را به آب زلال آن تعهد، آبیاری نموده و از تابش انوار لطایف محبوبین درگاهش بارور سازید.

باطن خویشتن را به واسطه کمال مراقبه در تثبیت تعهد، مزین و متجلی گردانید. با تحقق تعهد الهی، دل خویشتن را چون در مکنون در صدف سینۀ مخزون، محل اسرار و بدایع حکمت کنید. اگر به توفیق حق چنین شود، به سمع دل از لسان محبوبین الهی می‌شنوید که ای مردان خدا، این برات سعادت، شما را مبارک باد.

ای رهروان الهی، با تعهد الهی، خود و دیگران را از امراض روحانی و هواجس نفسانی برهانید، و با بال و پر خدایی در فضای عالم قدس به پرواز آیید؛ و بدانید که سرمستی از شراب ظهور توحید از آن متعهدین است.

و - ضرورت استمداد از استاد

عالم ربّانی، سلاح مؤثر الهی

مبارزه با نفس اماره کار آسانی نیست، این است که بزرگان فرموده‌اند: برای هر

انسانی، نفس اماره به منزله یک زندانی قوی‌پنجه است. ای انسان، تو زندانبان نفس خود باش. چه، گاهی به سبب غفلت و عدم شایستگی، زندانی قوی در را بشکند و زندانبان را به هلاکت رساند و خود از زندان خارج شود و هرچه خواهد بکند، لذا لازم است این زندانبان مراتب شایستگی خود را به کمال رساند.

تصور نشود که کسی با اخذ ظواهر علوم می‌تواند مقام بلندی را در پیشگاه الهی دارا شود. علم وقتی تحقق می‌یابد که به مقام عمل آید. دانستن را در فضای دانستن خلاصه کردن و به مقام عمل برنیامدن، نادرست است. این زندانبان باید در تقویت مراتب علمی و عملی و عشقی خود بکوشد، تا مراتب شایستگی خود را به کمال رساند. اگر آرزوی وصال، که در حقیقت کوب درخشانی در سمای حقیقت است، ندرخشد و نسیم عشق جمال ازلی مشام جان را معطر نسازد، دنیا برای این شخص ظلمت‌کده‌ای بیش نیست.

ای سالکین طریق حق! اینک وقت آن است که خود را آماده مبارزه با مشکلات نموده، موانع را از پیش برداریم تا برایمان یقین حاصل شود. باید شرایط عهد و پیمان بستن با خدا را در خود ایجاد کنیم وگرنه عهد و پیمان ما با خدا تحقق نخواهد یافت، که بزرگان فرموده‌اند: «الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ: اسلام همان تسلیم است».

«اسلام واقعی انسان را به تسلیم، و تسلیم به تصدیق، و تصدیق به یقین، و یقین به اقرار، و اقرار به عمل و عمل به ادای حق سوق می‌دهد: الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ وَ التَّسْلِيمُ هُوَ التَّصَدِيقُ وَ التَّصَدِيقُ هُوَ الْيَقِينُ وَ الْيَقِينُ هُوَ الْإِقْرَارُ وَ الْإِقْرَارُ هُوَ الْعَمَلُ وَ الْعَمَلُ هُوَ الْأَدَاءُ».

انصاف دهیم، آیا بدون عمل، یقین و اسلامیت ما تحقق می‌یابد؟ ای کاش منحرفان از مسیر حق، تا مهلت باقی است از خواب غفلت بیدار گردند و خود را فریب ندهند، بلکه عملاً مراتب تسلیم خود را به اسلام نشان دهند که «الْإِسْلَامُ هُوَ الْعَمَلُ: اسلام همان عمل است».

در این عصر قاموس علوم، هزاران نکته حکمی بر جامعه بشریت عرضه داشته و تعداد نویسندگان و علمای عصر کنونی چندین برابر تعداد نویسندگان و علمای اعصار گذشته است، لکن امروز بدبختی بیش از پیش مردم را احاطه نموده، زیرا میان علم و عمل فرسنگ‌ها فاصله است.

امروزه دنیا چنان در آتش بی‌دینی شعله‌ور شده که نمی‌توان از اسلام حقیقی صحبت کرد. در اکثر ممالک نمی‌توان رسالت حضرت رسول اکرم (ص) را پیاده کرد. در اکثر نقاط دنیا راه‌های تعلیم و تربیت مسدود شده است؛ آیا در چنین شرایط، وظیفه ما سکوت و خودفریبی است؟! این است معنی «الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ» و «الْإِسْلَامُ هُوَ الْعَمَلُ»؟! بیاییم تا مهلت باقی است به مقام توبه برآییم.

ای رهروان راه خدا، هیچ می‌دانید مسئولیت شما در پیشگاه الهی چه عظیم است؟ شما علاوه بر این که موظفید خود را اصلاح کنید و در علم و عمل به حد کمال رسید، باید عده‌ی کثیری از جوانان نیز به وسیله شما نه تنها در این کشور، بلکه در کشورهای دیگر هدایت و ارشاد شوند.

ای سالکینی که اتمام حجت درباره‌ی شما به حد کمال رسیده، شما فردا در پیشگاه الهی هیچ عذری ندارید. شما جوانان الهی این کشورید، شما جوانان مبارز و الهی روی زمین هستید، اما بدانید این جوانی شما وقتی تحقق یابد که به علم و عمل الهی آراسته شوید. در عالم حقیقت، زیبایی و جوانی به دل است نه به تن. هر که را در این عالم مراتب علمی و عملی و عشقی بیشتر، او جوان‌تر و زیباتر است؛ شما شایسته‌اید اگر راست بگویید.

نباید رشته‌ی تعلیم و تربیت در دست کسانی قرار گیرد که خود در اشتباهند، برای جوانان راه‌هایی ارائه می‌دهند غافل از این که خود بیراهه می‌روند، هرچند خود را بندگان خاص خدا پندارند.

اهل باطل شب و روز می‌کوشند تا مراتب اتحاد و اتفاق خود را به کمال رسانند، لکن ما در خواب غفلت هستیم. آن مراتب اتحاد و اتفاقی که در بین اهل باطل است، در بین ما مسلمین نیست. بیاییم قبل از انجام هر کاری به مقام تفکر برآییم. مگر نمی‌دانیم که خداوند تبارک و تعالی بیش از هر چیز ما مسلمانان را به تفکر و تدبیر امر فرموده است! مگر نفرموده‌اند که اندیشیدن در ملکوت آسمان‌ها عبادت مخلصین است؟ مگر حضرت امام حسن عسکری (ع) نمی‌فرماید: عبادت به کثرت صوم و صلوة نیست، بلکه تفکر در امر الهی است.

قرآن مجید می‌فرماید «وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا: و به خانه‌ها از در ورودی آنها درآیید» و «قُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا: و بگو پروردگارا مرا در هر کاری از ره صدق داخل کن و از در صدق خارج ساز و از جانب خود برای من تسلطی یاری‌بخش قرار ده». در این آیات شریفه،

امر است که از روی صدق وارد شوید. آیا این ورود و دخول توأم با صدق، منحصر است به یک سالن یا خانه؟ آیا مربوط به حل مسائل انفرادی و اجتماعی نیست؟ آیا مربوط نیست به حل مسائل زندگی حقیقی و از جمله مسئله تعلیم و تربیت، که چگونه وارد آن شویم؟ مسلماً یکی از سفارش‌های مهم حضرات انبیاء و اوصیاء، سفارش به تعلیم و تربیت و زنده کردن فطرت اصیل جوانان است.

در این شرایط که بیگانگان از هر طرف هجوم آورده و یگانه آرزویشان تفرقه‌اندازی بین مسلمین است، به جای سعی و کوشش در اتحاد و اتفاق، چه جای تفرقه است؟! آیا این صحیح است که ما سال‌های متمادی تحصیل علوم و معارف حقه کنیم، اما امروز نه خود از آن برخوردار شویم و نه دیگران؟!

اگر ما جوانان پاک‌قلب و طالبین حقیقی را رها کنیم، عناصر پلید و کثیف بسیاری در کمین‌اند که طهارت و پاکیزگی ایشان را در معرض آلودگی قرار دهند. در این میان، آیا وظیفه مربیان این است که جوانان را تنها با الفاظ و کلمات علوم حقه آشنا سازند؟! امروز بالاترین وظیفه مربیان الهی این است که عالم و عامل به حقایق گردند و علاوه بر آن به ارشاد جوانان پردازند، فطرت اصیل ایشان را زنده سازند، تخم‌های معرفتی را که به دست باغبان ازلی در ضمیر دل آنان کاشته شده بارور سازند. چنین تعلیم و تربیت الهی، جوانان را از انحراف برحذر داشته و از بیراهه باز می‌دارد و برای ایشان بن‌بستی نمی‌گذارد.

ای منحرفان! در این میان کسی که می‌خواهد پرده غرور و کبر و خودخواهی و غفلت را از دل شما بزداید، و زبونی شما را به قدرت مبدل سازد و از تاریکی به روشنایی آورد، آیا وظیفه این است که او را با صفای روحی استقبال کنیم یا برعکس؟! باید بدانیم که بدون هادی حقیقی، جامعه بشری یک مزبله کثیف، قتلگاه فجیع و دارالمجانین بزرگی خواهد بود، که هیچ نظم و نظام و قانون منظمی بر آن حکم‌فرما نخواهد بود. این اتحاد و اتفاق به منزله حرارت در بدن است، اگر حرارت از بدن به کلی زایل شود، انسان به هلاکت رسد. بیاییم این اتحاد و اتفاق خود را حفظ کنیم و گرنه بدانیم که بلاهای عظیمی دام‌گیر ما خواهد شد. بیاییم تا مهلت باقی است، هم خود را اصلاح کنیم و هم جوانان کشور را ارشاد نماییم.

تعلیم و تربیت الهی، جوانان را از بیراهه و ستم‌پیشگی باز می‌دارد و به اعتدال و عدالت می‌رساند. البته نه آن عدالتی که معلول اجبار باشد، زیرا او طعم و حلاوت و شیرینی عدالت را چشیده است. چنین جوانی خود را جزو جامعه، و جامعه را کل خود خواهد دانست، یعنی رابطه روحی خود را با جامعه بشریت درک خواهد کرد.

چنین جوانی آزادی واقعی خواهد یافت، نه آن آزادی که به خاطر منافع خود، منافع جامعه را متزلزل سازد و خواستار این باشد که بدون موانع، تمام آرزوهایش اشباع گردد.

نباید چنان شود که ما روی خواسته‌ها و امور موهوم، به یکدیگر نزدیک یا از همدیگر دور شویم. بیاییم اتحاد و اتفاق خود را حفظ کنیم. اگر وقتی کسی خواست حقیقت را بگوید، ناراحت نشویم. سالک حقیقی کسی است که به نقایص خود پی برد، خود را فریب ندهد، هر قدمی که در راه حق برمی‌دارد و هر سخن حقی که می‌شنود، بر مراتب مقامات معنوی خود بیفزاید.

باید از فرصت آزادی قلم و بیان ولو در هر مرتبه‌ای باشد، در جهت نشر حقایق استفاده کنیم که برترین آزادی‌ها، آزادی قلم و بیان است. در آنجا که آزادی قلم و بیان نباشد، توان گفت مردم در تاریکی جهالت به سر می‌برند.

امروز کشورها چشمشان را به ثروت‌هایی از قبیل معادن نفت و امثال آن دوخته‌اند، چشم به اسلحه‌های ظاهر دارند، لکن غافلند که در قبال معادن ظاهری و اسلحه‌های ظاهری، معادن و اسلحه‌های باطنی وجود دارد. سالک حقیقی باید علاوه بر این که آن معادن باطنی را در خود استخراج کند و امتیازاتی را که خدای تبارک و تعالی به او کرامت فرموده در اختیار جامعه بگذارد، با تعلیم و تربیت الهی، دیگران را هم یاری نماید تا آنان نیز معادن باطنی را در خود استخراج کنند، که معادن باطنی دست نخورده‌تر و ناشناخته‌تر از معادن ظاهری است.

سوگند به خدا، عالم ربانی برای جامعه مسلمین یک اسلحه مؤثری است، در تفکر او قدرتی است که اسلحه‌های ظاهری در قبال آن در حکم عدم است. اما عالمی که عامل نباشد، ولو ظاهراً از علوم و معارف حقه برخوردار گردد و تألیفات بسیار هم داشته باشد، در رسانه‌های گروهی، در مجالس و محافل صحبت کند، به کشورهای خارجی برود و حقایق را منتشر نماید، لکن در قبال اینها راه نفسانیت را در پیش گیرد، آیا چنین عالمی هم، حربه مؤثری است در دست مسلمین؟! به خدا سوگند او حربه مؤثری است در دست کفار! مگر حضرات معصومین^(ع) نفرموده‌اند عالمی که فاسد باشد، عالمی را فاسد می‌کند؟! امروزه در اکثر نقاط دنیا چنین علمایی بسیارند، بر سالکین طریق الهی است که در قبال علمای فاسد و بی‌عمل، به مقام مبارزه برآیند.

پیروی از استاد، راه نیل به آمال

سنت الهی این است که حق بر باطل پیروز است و خدای تبارک و تعالی به دست حق، باطل را محو می‌گرداند. اما نکته دقیق و باریک این است که اهل ایمان وقتی در حد کمال بر کفر و باطل غالب خواهند شد که به توفیق و حمایت الهی، مراتب حقانیت خود را به درجه کمال برسانند.

باید دانست که حمله شیطان و یارانش همیشه به سوی اهل حق است، می‌خواهد از مراتب حقانیت و نورانیت آنان کاسته شود تا کفر و باطل بر آنها غلبه کند. چه مغلوبیت اهل حق، همانا در کاسته شدن حقیقت و ایمان و اتحاد قلبی آنان است.

اگر ما طالب غلبه بر کفر و باطل هستیم، باید واجد شرایط شویم. آیه شریفه «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ: همان توبه‌کنندگان، پرستندگان، ستایشگران، روزه‌داران، رکوع‌کنندگان، سجده‌کنندگان، وادارندگان به کارهای پسندیده، بازدارندگان از کارهای ناپسند، و پاسداران مقررات خدایند و مؤمنان را بشارت ده» در عین دادن مژده و بشارت به مردان طریق حق، وظایف و تکالیف آنان را معین می‌نماید، که مراتب حقانیت و ایمان خود را به کمال رسانند که در آن صورت، پیروزی حتمی است.

در دل هر کس آرزوهایی نهفته است که همیشه خواهان نیل به آن است. اما در بین آنها، او را آرزویی است که میل و رغبتش به آن بیش از همه آرزوهاست. به عبارت دیگر، آن آرزو منتها و بلکه جامع آرزوهای اوست، به طوری که هرگاه به این آرزو موفق گردد، گویا به تمام آرزوهایش رسیده است.

تحقق هر آرزو راهی دارد، کسی که می‌خواهد به آن موفق گردد باید وارد آن عالم شود، و پس از ورود باید بداند که چگونه در این عالم راه رود و مراحل طریق آن را بییماید. در آرزوهای مادی، گاهی ممکن است کسی با اتکاء به فکر و عقل خود، راه تحقق آرزوهایش را دریابد و تا حدی آن را طی کند. ولی طریق آرزوهای معنوی و عوالم آن چنین نیست که کسی بتواند تنها با اتکاء به عقل و فکر خود، مراحل آن راه را بشناسد و طی نماید. افرادی که می‌خواهند به آرزوهای معنوی خویش نایل گردند، باید بدانند که گرچه با اتکاء به تفکر و تعقل خود می‌توان وارد این راه شد، ولی مثمر ثمر نشده به مقصد و مقصود نخواهند رسید.

صاحبان آمال و آرزوهای عالیه معنوی، باید فرد کاملی را دریابند که او نیز این آرزو را در سر داشته و وارد این عالم شده و مراحل آن را پیموده است. چنان فردی می‌داند که از مراحل این عالم چگونه باید عبور کند، کدام علل موجب تقویت او در طی این راه می‌شود و کدام علل سبب تضعیف نیروی او می‌گردد. او واقف است که کدام علل، موانع و مشکلات در بین راه ایجاد می‌کند و چگونه می‌توان آن را از میان برداشت. چه بسا افرادی که تنها به فکر و عقل خود متکی شدند، ولی دوران جوانی‌شان سپری گشت و دوران پیری فرارسید، لکن به کوچکترین آرزوی معنوی خود نایل نشدند.

آری، خیر عاقبت نصیب هر کسی نگردد. اگر سیری در کلام بزرگان نماییم، مسلم می‌گردد که مولی علی^(ع) و همه بزرگان از عاقبت امر خود نگران بودند. مرد عاقل همیشه آینده‌نگر است، اما فرد کوتاه‌بین به اول می‌نگرد. زمانی جوانانی وارد این عالم شده و مراحل را هم طی نمودند، لکن در نیمه راه مانده و یا منحرف شدند، و گاه بعضی برخلاف انتظار به بیش از آنچه انتظار داشتند موفق گردیدند. به طور مسلم، شکست آن یکی و موفقیت این دیگری عللی دارد، باید آن علل را در کانون دل ایشان جستجو کرد. فرد موفق و پیروز، راهی و استادی و برنامه‌ای اختیار کرده که سعادت و موفقیت او را تضمین نموده است؛ لکن عدم موفقیت دیگری به سبب اشتباهات، خطاها، اعراض و پیروی از نفس اماره و اختیار راه‌های نادرستی است که به پای خود پیموده است.

چه باید کرد تا عاقبت به خیر گردید؟ رهرو حقیقی ناگزیر است که به یک استاد و فرد کامل و واصل و عالم ربانی متمسک شود و طبق دستور او عمل کند. اصولاً در حد اعتدال بودن مشکل است، مادام که اتکاء رهرو به هادی واقعی نبوده و به خود باشد، کارها یا در حد افراط است و یا تفریط و لذا مشکل است که سالک عاقبت به خیر گردد.

هادی الهی است که می‌تواند چنین سالکی را ارشاد کند و وجودش را معتدل نماید. عده‌ای به عالمی ربانی اظهار نمودند که می‌خواهیم مرکزی برای نیکوکاری و دستگیری از نیازمندان تأسیس کنیم، تا سه مرتبه گفتند، جوابی داده نشد. سرانجام آن عالم فرمود: مخالف هستم، چون در بین شما افراد عالم به وظایف و احکام موجود نیست، عمل شما یا در حد افراط است یا تفریط، تعاون واقعی باید در حد اعتدال صورت گیرد.

راهنمای واقعی می‌خواهد ارکان اربعه الهیه را در سالک ایجاد کند:

باشد، چگونه در اثر عدم عمل، به عالم سفلی^۱ «كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ: آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند» سقوط می‌کند.

اسفانگیزتر از همه این که چنین اشخاصی برای رسیدن به آرزوهای نفسانی خود با افراد فاسد همکاری می‌کنند، آیا این است اسلام و مسلمانی؟! حال آن که فرهنگ غنی اسلام اتصالاً انسان‌ها را به تزکیه و تصفیه و تقوی دعوت می‌کند. فرهنگی که به ما می‌گوید از گهواره تا گور دانش طلب کنید، ولی اگر این علم و دانش توأم با عمل نشود، ارزشی ندارد. فرهنگی که به ما می‌گوید چون صبح از خانه بیرون شدی، تا حد امکان باید درصدد حل مشکلات انسان‌ها شوی، آیا این است حل مشکلات انسان‌ها؟!

متأسفانه در غالب جوامع اسلامی راهنمایان کذایی و عالم‌نمایان آنها، اگر چه ظاهراً به نام اسلام سخن گویند ولی اثری از آثار عمل اسلامی در آنها مشاهده نمی‌شود. اینان عموماً به ظواهر، خویشتن را دلخوش می‌سازند، در حالی که فعالیت‌های تبلیغی، مادام که با عمل توأم نباشد، حرکت الهی نیست و هرگز نمی‌توان از حرکات غیر الهی بهره‌مند شد.

با رعایت ظواهر و بی‌خبری از باطن، آیا شایسته است که جوامع اسلامی خود را برتر از غربی‌ها بدانند؟! در صورتی که ایشان تفوق خود را نسبت به ما، به واسطه تحقیقات علمی و تکنولوژی خویش می‌دانند.

آری رژیم گذشته به شدت از تفکر خلاق جامعه ایرانی جلوگیری می‌کرد و به شدت وابسته به سیاستها و منافع بیگانگان بود؛ می‌خواست که جامعه ایرانی سال‌های متمادی ریزه‌خوار بیگانگان باشد. حقیقت این است که اگر امروز هزاران سخنرانی ظاهراً مربوط به اسلام بنماییم و هزاران کتاب درباره توحید و معارف اسلامی بنویسیم، تا عمل به میان نیامده این حرکات چندان سودی نخواهد داد.

اگر تمام کتب و جراید را پر از لعن و نفرین بر رژیم گذشته و غربی‌ها کنیم، برای اسلام سودی نخواهد داشت. مانند این است که دزدی شبانگاه اموال خانه‌ای را به سرقت برد و صبح با لب خندان ناله و ضجه صاحبخانه را تماشا کند! امروز بالاترین وظیفه ما مسلمین این است که به مسائل و احکام الهی اسلام عالم و عامل شویم و کمال توجه به خودکفایی داشته باشیم. باید کمال توجه به تحقیقات علمی نماییم و بکوشیم تا رشته تحقیقات علمی و اوضاع اجتماعی و اقتصادی ما، در دست بیگانگان نیفتد.

خداوند تبارک و تعالی به وسیله نیروی الهیه برای همه اتمام حجت فرموده است. واقعاً چه عظمتی است در اسلام که اتصالاً ما را به سوی مقصد و مقصود حقیقی، به راه حق سوق می‌دهد! اسلام اتصالاً به ما ندا می‌دهد که ای انسان، تو حقی، خالق تو حق است، نفس اماره تو حق است، نفس مطمئنه تو حق است، دنیا و عقبی حق است، برنامه آسمانی که راه روشن زندگی را برای تو تعلیم می‌دهد، حق است

«وَأَمْنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ: و به آنچه بر محمد (ص) نازل آمده، گرویده‌اند که آن خود حق و از جانب پروردگارشان است». این برنامه مقدس آسمانی از ناحیه یک فیلسوف و دانشمند نیست که پس از ارزیابی‌ها، اشتباهات و خطاها و اغلاط آن روشن گردد و نیاز به تجدید نظر داشته باشد. این برنامه مقدس آسمانی از ناحیه خداست و حق است «وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ».

در اینجا ما موظف هستیم که از یک راهنمای حقیقی پیروی کنیم، چه استنباط این راه و دقایق آن و شناختن امراض نفسانی و معالجه آنها کار هر کسی نیست، کسی لازم است که دارای نفس ملکوتی و قدسیه باشد. چنین فردی می‌تواند رشته امور تربیت را به دست گیرد و با شراب طهور اسرار الهی، طالبین را سرمست سازد. آنانند که اسرار الهی را در دل‌ها به ودیعت نهند و تخم معرفت در قلوب بکارند.

آنگاه که رهبری الهی آید، انسانی را که به زنجیرهای نفسانی کشیده شده و اسیر حب شهوات و گرفتار قیود دنیاست، او را از همه این قیود آزاد ساخته به سوی مقصد و مقصود برد. ولی باید دانست که این کلام بزرگان نماینده آن نیست که چون خداوند تبارک و تعالی راهنمایی برای انسان نصیب فرموده، دیگر مسئولیت به تمام معنا از او سلب شده است. بلکه او وظایف و تکالیفی دارد که اگر به آنها عمل نکند، نمی‌تواند از وجود چنان رهبر الهی برخوردار گردد.

وقتی انسان به تمام تکالیف و وظایف معینه خویش عمل نمود، آنگاه بدون مانع پیش می‌رود. زیرا چنین فردی در نتیجه طاعت به فرمان آن مرد الهی، به سبب انقیاد از دستورات خدایی، دیگر از جاذبه حب دنیا گذشته، لذا بدون مانع پیش می‌رود.

اما چون قیود انسان در عالم مادی بسیار است، گذشتن از جاذبه حب دنیا، عبور از جو آرزوهای نفسانی کار آسانی نیست، نیروی الهی لازم است که بتواند به وسیله آن نیرو یا نور الهی، زنجیرهای حب دنیا و نفس را پاره کند. آری این نور

الهی است که انسان را از این عالم مادی به اوج فضای عالم ملکوت اعلی پرتاب کرده به طیران درمی آورد.

حصول این نور یا نیروی الهی، بدون تقوی و تزکیه نفس ممکن نیست. باید در تزکیه نفس کوشید و به لباس الهیه تقوی ملبس شد. بدون تقوی و تزکیه نفس، بدون طاعت و انقیاد و تسلیم به فرمان مولی، این موفقیت امکان پذیر نمی باشد.

آری، این حق است که انسان کامل، جانشین خدا در زمین و اشرف مخلوقات است، لکن حصول این مقام الهی بدون عمل و تبعیت از رهبر و راهنمای کامل امکان پذیر نخواهد بود. به وسیله تعالیم عالیه چنان معلم الهی است که بذر ارزش های ذاتی او رشد می کند و سالک طریق الهی و طالب حق و حقیقت می تواند مراحل شداید و مصائب را طی نموده، در هر مرحله انوار این ریاضت و مجاهدت خود را که همانا نور جمال و کمال الهی است، مشاهده کند. به واسطه این معلم الهی است که مراتب عقل الهیه انسان به کمال رسد. اگر این عقل الهیه را کشتی زندگی انسان بدانیم، تعالیم عالیه ایشان، قطب نمای این کشتی است.

ای انسان! فردا در پیشگاه الهی ترا عذری نخواهد بود، زیرا محبوبین الهی سراج منیری در پیش راه تفکر تو نهادند تا گمراه نشوی. آگاه باش که مبدا افرادی ظاهراً در لباس اسلام، ولی باطناً در لباس اهریمن راهنمایی ترا بر عهده گیرند، که استاد این راه باید واجد شرایط باشد.

از سوی دیگر، افرادی که ظاهراً از اسلام دم می زنند و به آثار و اعمال و اقدامات خود افتخار می کنند و ظاهراً خود را یک مسلمان حقیقی به جامعه نشان می دهند، سوگند به خدا بدانند اگر هزاران پرده ضخیم بر روی اعمال غیر الهی خود بکشند، عاقبت، خداوند تبارک و تعالی آن را آشکار خواهد کرد. لذا باید این افراد را شناخت و از آنان جداً اجتناب کرد؛ افرادی که ظاهراً امین، باطناً خائن، ظاهراً دوست، باطناً خصم، ظاهراً دوست، باطناً نیرنگ باز. سرانجام خداوند تبارک و تعالی آن پرده های ضخیم را از روی کار برداشته، حقیقت هر چیز نمایان گردد، که خدا حق را تثبیت و باطل را نابود می سازد «لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْبَاطِلَ: تا حق را ثابت و باطل را نابود گرداند».

امروزه بالاترین وظیفه ما این است که به برنامه مقدس آسمانی چنگ بزنیم و بدانیم که تفسیر این برنامه مقدس را می توان در کلام محبوبین الهی و حضرات اوصیاء و اولیاء و علمای ربانی مشاهده کرد. آری، مهر تابان کلام عارفین با انعکاس

فروغ جاودانی، ابرهای تیره جهالت و غفلت را از قلوب طالبین می‌زداید. کلام عارفین و علمای ربانی از زلال جام هستی‌بخش، طالبین حقیقت را سیراب و از باده کوثر لاهوتی سرمست می‌سازد. موفقیت‌هایی که در بسیط زمان نصیب انسان‌ها گشته، معلول کلام آن عارفین کامل است. کلام عارفین، آن پدیده آسمانی، داروی شفا بخش آلام روحی، تسکین‌دهنده مراتب مصائب و شداید و مشکلات طالبین، نماینده این است که آن مردان الهی چه اسرار پنهانی را با خود دارند.

غم و اندوه مردان الهی

محل، غالباً به جایی اطلاق می‌شود که در آن داد و ستد زیاد صورت گیرد، اعم از آن که این داد و ستد الهی باشد یا غیر الهی. بدون شهود آثار داد و ستد، محل نمی‌تواند وجود داشته باشد. اما زیباترین مکان و محل کجاست؟ در حقیقت، زیباترین محل آنجاست که عاشق را با معشوق داد و ستد باشد؛ هر قدر آن عشق شدیدتر و افزون‌تر، مراتب زیبایی آن محل، بیشتر. حال آیا چنین محلی وجود دارد و شاهی بر آن هست؟

آری، شاهد صادق بر آن، وجود عاشق و عشق است. اگر عشق نباشد، باید زیبایی نیز وجود نداشته باشد؛ و هرگاه زیبایی نباشد، عاشقی هم نخواهد بود. پس اگر عاشق هست، زیبا هم هست؛ و اگر زیبا هست، عاشق هم هست.

جمیل علی‌الاطلاق، زیبای زیبایان، ذات اقدس الهی است. بعد از او، زیبای زیبایان عاشقان الهی هستند، آنان که جان و مال و اولاد و همه چیز خود را فدای او کنند.

پس زیباترین محل، آنجاست که انسان عاشق با خدا داد و ستد کند. اما خداوند تبارک و تعالی، ازلی و ابدی است و منزّه از جا و محل، و چگونه می‌توان زیباترین محل را به او نسبت داد؟ توان گفت آنجایی که این ملاقات و داد و ستد انجام می‌گیرد، محلی است که حق تعالی عالی‌ترین ظهور و حضور را دارد. آن جایگاه وسیع و با عظمت، نه آسمان و زمین و عرش که قلب عارف واصل و دل عالم ربانی است.

آری زیباترین نقطه آفرینش، آنجاست که عاشق با معشوق ازلی خود به راز و نیاز مشغول است. عاشق از چه چیز صحبت می‌نماید؟ از آن چیزی که دل شکستگی آورده، همه را دل شکسته کند. کلام عاشق، همان کلام زیبای زیبایان است و

بالاترین کلام او آن است که آثارش اظهار عشق باشد؛ و آن رازی است بین محب و محبوب.

مردان الهی عاشقان آن زیبایی مطلقاند. در محضر مردان الهی نباید به کوچکی ظاهر محل نگریست. آنجا درگاه با عظمت الهی است. اگر سالک از روی صدق دل به مقام توبه درآید و تسلیم صرف فرمان حق گردد، به او هم عطیه والای عشق کرامت فرمایند، آنگاه می‌تواند تا حدی آن نقطه زیبای آفرینش را مشاهده نماید. اگرچه مشاهده باطنی مراتبی دارد، لکن به توفیق حق، طالبین و سالکین، کیفیت قلب مردان الهی را با دیدگان دل مشاهده می‌نمایند.

در قلب پاک مردان الهی، انوار الهی متجلی است. نوری از آن انوار الهی، نور دل‌شکستگی است که بیش از همه در قلبی متجلی است که مراتب انکسارش از سایر قلوب بالاتر باشد. وقتی یک مرد الهی پس از سالیان متمادی زحمات طاقت‌فرسا، بلکه تحمل آلام و مصائب در تربیت انسان‌ها، می‌بیند که برخی از مسیر مستقیم هدایت اعراض کرده و طریق ضلالت و نفسانیت در پیش گرفته‌اند، او دل‌شکسته می‌شود.

آرزوها و دردهای مرد الهی چه صفایی به دل او می‌بخشد. این آرزوها و دردها قابل قیاس با آرزوها و دردهای مادی نیست، هر یک از آنها در مرتبه خود، عبادتی عظیم است. اینها ماوراء آن طول املی است که از علایم اشقیاء معرفی شده است. فاصله آن آرزوها با آرزوهای مقدس مردان الهی، فاصله ناسوت با لاهوت است.

هر یک از آمال و آلام حضرت امیرمؤمنان، تجلی نور الهی، تجلی جمال حق بود. هر یک از آنها در حقیقت مرآت تمام‌نمای جمال الهی بود و عجب صفایی داشت. حضرت علی بن موسی‌الرضا نیز این هم و غم را داشت، چنان که در زیارت آن بزرگوار آمده «الْسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الْمَهْمُومُ: سلام بر تو ای امام محزون» و «الْسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الْمَغْمُومُ: سلام بر تو ای امام مغموم».

هم و غم عارفان کامل عبادتی است که عبادات و طاعات ثقلین در قبال آن محو است. این غم از سنخ آن هموم و غمومی نیست که اهل دنیا به آن مبتلایند؛ آنچه بر مرد ننگ است، هم و غم دنیاست. از درد و هم و غم عارف حقیقی، جز خدا و تا حدودی محرمان اسرار، کسی آگاه نیست.

برای مرد خدا سعادت است که در خلوت به مولای خود اظهار درد نماید و پاسخ لاهوتی را به سمع دل بشنود. هر کسی درد دل خود را به طبیب ازلی اظهار نماید، نسخه درمانش را از او دریافت کند. مسلماً اظهار درد مرد الهی، اظهار درد

جامعه و مسلمین است.

اگر چه امر است که انسان آرزو و درد دل خود را تنها به خدا اظهار نماید و عارف کامل هم و غم و آرزوی خود را به خدا اظهار می‌کند، لکن از آنجا که درد و نیاز او، همه الهی است، گاهی دوست می‌دارد که آن را به اهلش نیز اظهار کند. خوشا به حال فردی که دارای آن اهلیت باشد که عارف کامل، درد خود را به او اظهار نماید، که اظهار درد عارف به او نیز صفایی دارد.

حضرت مولی علی^(ع) آرزوها و دردها و هموم و غموم خود را به خدای خویش اظهار می‌کرد، ولی گاه‌گاهی آن که را اهل و مورد اعتماد می‌یافت، به او نیز اظهار می‌فرمود. چه سعادتی که انسان اظهار درد چنین عارفی را بشنود!

از جمله اصحاب که مورد اعتماد حضرت مولی علی^(ع) بود و آن اهلیت را داشت، کمیل بن زیاد بود. مولی علی در حالی که نور آن دردها و هم‌ها و غم‌ها از چهره زیبایش ظاهر بود، فرمود: ای کمیل! اشتیاق دارم که با تو به صحرا رویم، چون از شهر خارج شدند، فرمود:

ای کمیل! این دل‌ها ظرفهایند، بهترین آنها نگاهدارترین آنهاست. ای کمیل، بدان که مردم سه دسته‌اند: دسته اول که عده آنها بسیار قلیل و معدود است، همانا علمای ربانی، عارفان کاملند. دسته دوم دانشجویان راه نجاتند. اما موقع بیان دسته سوم آهی کشید مانند آه اندوه رسیده‌ای و فرمود: دسته‌ای از مردم مانند مگس‌ان کوچکند که هر آوازی را پیروی می‌کنند، بدون تحقیق و تفکر با هر بادی حرکت می‌نمایند.

فرد متفکر همیشه تفکر او مقدم بر تکلم و قضاوت اوست. بدا به حال افرادی که بدون تفکر فتوی دهند و قضاوت کنند. عده‌ای برای حفظ ریاست و مقام خود، به ستمگران یاری می‌کنند و به داد مظلومان نمی‌رسند، به هر بادی حرکت می‌کنند. عده‌ای نور از علم الهی نطلبیده، روشنی نیافته و به رکن محکمی پناهنده نشده‌اند که نجات یابند. آنان افراد مادی و دنیوی هستند، نمی‌دانند که علم الهی پاسبان انسان است و انسان پاسبان مال، و مال و منال نمی‌تواند انسان را حفاظت کند. بدان آنها که پرورده مال و منال، مقام و ریاست دنیا هستند، چون آن مال و منال و ریاست از دست آنها برود، هلاک می‌گردند.

ای کمیل! بدان آنهایی که فریفته مال و منال دنیا هستند، نابودند اگر چه به ظاهر زنده‌اند، لکن عارفان کامل تا روزگار به جاست زنده‌اند. ایشان به سعادت جاودانی رسیده‌اند، اگر چه به ظاهر ناپایدارند، لکن صورت‌های زیبا و مهر و محبت

آنها در دل طالبین باقی است.

عالم ربانی آماده است از آن گنجینه علم و حکمتی که خداوند تبارک و تعالی بر او کرامت فرموده، همه را برخوردار سازد. آرزوی او این است که همه از این گنجینه برخوردار باشند. درد او دردی است الهی و آن به سعادت رساندن دیگران است. آری، بزرگان سعادت خود را در سعادت دیگران می‌دانند.

آن مولی اشاره به سینه خود نموده فرمود: ای کمیل، اینجا علم فراوان است، لکن طالبین اخذ این علم بسیار کم هستند. افرادی که اهلیت داشته باشند، نمی‌یابم. ای کاش افرادی را می‌یافتم که شایستگی اخذ آن را داشتند و آنها را از این گنجینه بهره‌مند می‌ساختم.

آن بزرگوار از این که مردم از حقایق استقبال نمی‌کنند، محزون است. تنها عدهٔ خیلی بزرگان را استقبال نموده و توانسته‌اند تا حدی از گنجینهٔ الهی بزرگان استفاده کنند.

آن حضرت فرمود: می‌یابم تیزفهمی را که دین و علم الهی را، ابزاری برای مقام و ریاست و تحصیل دنیا می‌کند. طالب علم است و تیزفهم، لکن راه نفسانیت می‌رود، درصدد اندوختن مال و منال و کسب مقام است. و نیز می‌یابم طالب علمی را که با اولین شبهه که برایش رخ دهد، شک و تردید در دلش جا گرفته، آتش شک در سینه‌اش شعله‌ور می‌گردد. بدان که نه این مقلد بی‌بصیرت قابل اعتماد است و نه آن تیزفهم...

اما نور علی و نور نبی را می‌توان در چهرهٔ عالم ربانی و عارف کامل مشاهده نمود، منتها بصیرت باید. خوشا به حال افرادی که در پیشگاه محبوبین الهی مقرب بودند، از مقربین حضرات انبیاء و اوصیاء به شمار می‌آمدند. بنا به کلام محبوبین الهی، مقربین حضرات اوصیاء، همانا عارفان کامل و علمای ربانی هستند. مسلماً کسی به آن بزرگواران نزدیک و مقرب است که خدا را اطاعت کند و از دستورات خدایی ایشان پیروی نماید. این است که حضرت امیرالمؤمنین علی^(ع) فرمود: مقرب‌ترین و شایسته‌ترین مردم در پیش حضرات انبیاء و اوصیاء کسانی هستند که خدا را اطاعت کنند و از دستورات ایشان پیروی نمایند. بعد آن بزرگوار این آیه شریفه را تلاوت فرمود: «إِنَّ أَوَّلِي النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» سزاوارترین مردم نسبت به حضرت ابراهیم، کسانی هستند که تابع اویند و نیز نزدیک‌ترین مردم آنان هستند که از دین محمد^(ص) پیروی کنند و خدا ولی و سرپرست اهل ایمان است». دوست محمد^(ص) کسی است که به خدا عبادت و

اطاعت ورزد، اگرچه خویشاوندی‌اش از او دور باشد و دشمن محمد(ص) کسی است که از خدا اطاعت نکند، ولو خویشاوندی‌اش به او بسیار نزدیک باشد. محبوب‌ترین افراد در پیشگاه حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء کسانی هستند که از لحاظ تقوی، وحدت و تزکیه در حد اعلی باشند؛ این بزرگواران مابین افراد فرق نمی‌نهند مگر به لحاظ تقوی و پاکی قلوب.

درود بر تو ای تقوی، ای تقوی، تو در آسمان حقیقت، مهر تابانی. استیلائی عقل الهی و مقهور ساختن نفس و ظهور شعله‌های آتش عشق، همه معلولات تو هستند. آن مردان الهی که مراتب تقوای خود را به کمال رسانده‌اند، در حقیقت مهر تابان آسمان ولایت‌اند. کدام دیده می‌تواند این مهرهای تابان آسمان ولایت را مشاهده نماید؟

مسئلاً هر کسی قادر به مشاهده این مهرهای تابان نیست، تنها کسانی که بصیرت چشمانشان در حد اعلی است، توانایی این مشاهده را دارند. البته احساس و ادراک و کیفیت مشاهده هر کسی به نسبت مراتب تقوی یا به نسبت مراتب بصیرت چشمان دل اوست. ممکن است برای عده‌ای که مراتب بصیرتشان ضعیف است، جلوه مردان الهی بسیار ضعیف به نظر رسد. این امر به سبب آن است که محیط مردان الهی از محیط این بی‌خبران بسی دور است و ایشان را توان آن مشاهده نیست، زیرا اینان به جای تقوی، نفس اماره را تقویت کرده‌اند و به بیماری‌های روانی مبتلا شده‌اند.

دعوت مردان الهی به خیرخواهی

حضرت رسول اکرم(ص) چنین می‌فرماید: نیکی را برای دیگران خواه تا نصیب تو گردد. بزرگان نیز فرموده‌اند: خوشا به حال کسی که سعادت خویش را در سعادت اجتماع بداند. از این رو امر فرموده‌اند که سعادتخواه دیگران باشید. کسی که سعادت دیگران را خواهد و خیر آنان را بر خیر خویش مقدم شمارد، او علاوه بر خویشتن سایرین را نیز از ورطه هلاکت و جهالت و ضلالت نجات می‌بخشد، و در برابر طوفان‌های حوادث درهم نمی‌شکند. بنابراین کسی که علاوه بر سعادت خود، سعادت اجتماع را بخواهد، هیچ شکستی برای او نخواهد بود.

کسی که سعادتخواه اجتماع باشد، همواره خود را آماده رفع نیاز اجتماع می‌کند. از این رو بزرگان فرموده‌اند: تا می‌توانید نیاز مادی و معنوی مستمندان را مرتفع سازید. مردان الهی، یکایک کارهای خود را به رضای خدا انجام می‌دهند. چه،

کسی که خود را به رضای حق آماده کرده که نیاز معنوی و مادی مستمندان را مرتفع سازد، او به فقر نفس مبتلا نخواهد شد.

یکی از بلیات عظیم، همانا فقر نفس و فقر قلب است، این است که بزرگان فرموده‌اند «لَيْسَ الْغِنَى مِنْ كَثْرَةِ الْعُرْضِ وَلَكِنَّ الْغِنَى غِنَى النَّفْسِ: غنی کسی است که از لحاظ نفس غنی باشد، نه به لحاظ مال و منال».

دین مقدس الهی برنامه ما را تنظیم نموده، کسی که خواهان این است که در زندگی شکستی برای او عارض نشود و از فقر نفس ایمن بماند، او باید سعادت خود را در سعادت اجتماع بداند و حتی‌الامکان نیاز مادی و معنوی نیازمندان را به رضای حق برطرف سازد و علاوه بر نجات خود، در نجات دیگران بکوشد. چنین فردی از گزند آفات و عاهات و فقر نفس و قلب، ایمن خواهد بود و در مقابل بیماری‌های روانی، بالاخص بیماری خودخواهی و جاه‌طلبی، مصونیت خواهد داشت.

آیا افراد خودخواه و جاه‌طلب درصدد رفع نیاز مردم و سعادت اجتماع‌اند؟ آیا اقدامات چنین افرادی توأم با رضای حق است؟ هرگز چنین سعادت‌ی نصیبشان نمی‌شود و آنان خود را برای اتحاد و اتفاق قلبی آماده نمی‌کنند. افرادی که می‌خواهند بین مسلمین تفرقه اندازند، سخت به بیماری خودخواهی و جاه‌طلبی مبتلا شده‌اند. ما باید خود را از این بیماری‌های خطرناک مصون بداریم و نگذاریم که روح و قلب ما به آن مبتلا گردد. بزرگان مدام هشدار می‌دهند که: ای مسلمانان، در اتحاد و اتفاق و وحدت قلبی کوشا باشید، از خودخواهی و جاه‌طلبی و مقام‌پرستی دوری کنید؛ در این مقام است که ضامن سعادت ابدی شما خداست. موفقیت ما مسلماً در اتحاد و اتفاق و وحدت قلبی است و بدون آن، موفقیت محال و ناممکن بوده و انتظارش بیهوده است. مردان الهی هرگز شیفته و فریفته مقامات دنیوی نمی‌شوند و تیره‌دلان، بی‌خبران و منافقین نمی‌توانند آنان را از مسیر حق منحرف سازند.

منافقین هرگز نمی‌توانند بر مردان الهی غالب شوند اگر چه دارای یاران کثیر باشند، اما مردان الهی چه تنها باشند و چه دارای یاران یسیر، همیشه پیروزند. مردان الهی تابع هوی و هوس نمی‌شوند و از بی‌خبران تبعیت نمی‌کنند. پس بر مسلمانان است که از افراد جاه‌طلب و دنیاطلب طرفداری و پیروی نکنند و به تحریک ایشان از مردان الهی اجتناب ننمایند، بلکه باید با حفظ وحدت و اتحاد قلبی تا می‌توانند تفرقه‌اندازان را سرکوب کنند، وگرنه باید منتظر آفت عظیمی باشند که به طور ناگهانی فرود آید و خرمن سعادتشان را بسوزاند.

مردان الهی اتصالاً انسان‌ها را از جاه‌طلبی و تفرقه‌اندازی و عواقب سوء آن برحذر داشته، می‌فرمایند: ای انسان، از جاه‌طلبی و مقام‌طلبی و خودخواهی دل بردار و به سوی آمال غیر الهی خود، مشتتاب. یقین بدان هرچه در تفرقه بکوشی و بر مراتب جاه‌طلبی و خودخواهی خود بیفزایی، این مرام جز خستگی و فرسودگی و شقاوت، ترا سودی نخواهد داد.

ای تشنهٔ مقام، ای تشنهٔ متاع دنیا، ای تشنهٔ شهرت و ریاست، یقین بدان که حرارت و آتش تشنگی تو خاموش نشود و به کام خود نخواهی رسید.

ای آن که از جادهٔ حق و حقیقت منحرف شده‌ای، از خواب غفلت بیدار شو، به خود آی و به عواقب وخیم آن بیندیش. تفکر کن و بدان که در این بی‌خبری گوهر گرانبهایی را گم کرده‌ای، در بی‌نظیری را از دست داده‌ای، از این خواب غفلت برخیز، بیا خود را برای تحصیل آن گوهرهای از دست رفته آماده کن.

ای انسان خودخواه و جاه‌طلب که از رضای حق مُعرض و در پی جلب رضای مردم کوشا هستی! هیچ می‌دانی که نتیجه این اعمال غیر رحمانی و شیطانی تو چه خواهد بود؟ بدان که در این مقام برق هوی و هوس، بصیرت دیدگان ترا ضعیف گرداند که دیگر حقایق را نبینی و به شقاوت ابدی دچار گردی. مگر نمی‌دانی که حضرت مولای متقیان به خدای خویش عرض می‌کند که: الهی، روا مدار در پیش مردم زیبا جلوه کنم، لکن در محرم‌خانهٔ دل، زشت نمایم.

ای آنان که روزگاری در افزایش مراتب تقوی می‌کوشیدید و اتحاد و اتفاق و وحدت قلبی داشتید. روزگاری بود که متاع دنیا و شهرت و ریاست آن در نظر شما بسیار ناچیز جلوه می‌نمود، برای شما چه شد و آن اتحاد و اتفاق و وحدت و صفای قلبی شما کجا رفت؟! شما گوهرهای فروزان خویشان را در وادی ظلمت گم کرده‌اید، اما بدانید که به وسیله چراغ هدایت مردان الهی می‌توانید بار دیگر آن گوهرهای فروزان را به دست آورید، بیایید خود را برای تحصیل مجدد آنها آماده سازید.

ای برادران گرامی، مبدا به خواب غفلت فرو روید و به بیماری روانی خودخواهی و جاه‌طلبی و عدم تفکر مبتلا گردید. مبدا عشق دنیا را از دل ریشه‌کن نسازید و عشق خدا را در دل نپرورانید، که در این مقام آفتی عظیم فرود آید و به طور ناگهانی شما را به هلاکت رساند. مبدا توبه را به تأخیر اندازید، بیایید از بند خواسته‌های دنیوی خود بیرون آیید، زیرا راهی که در پیش است بسیار دور است، و باید مقرر و معترف شویم که توشهٔ ما اندک است.

به یاد آرید ایّامی را که اثری از آثار حب دنیا در دل شما نبود و به نور حب الهی دل‌های شما منور بود. اما امروز انصاف کنید و به دقت بنگرید که چسان تیرگی و خودخواهی و مقام‌طلبی، کانون دل شما را احاطه کرده است. بدانید که جاه‌طلبان را نه دیده بیناست که حقایق را مشاهده کنند، و نه دارای عقل سلیم‌اند که راه را از چاه بازشناسند.

یقیناً دلسوزی و تذکر مردان الهی صرفاً از روی علاقه و محبت الهی است، ولی این نگرانی توأم با نومیدی و یأس نیست. سوگند به خدا شما به سبب توبه می‌توانید به کمال موفقیت رسید. آری به شرط توبه، منادیان اعلیٰ علین آینده درخشانی را برای شما بشارت می‌دهند.

شما می‌توانید مرغ دل را به سبب توبه در فضای عالم لاهوتی به پرواز درآرید. بیایید همه از جاه‌طلبی و دنیا‌طلبی و خودخواهی اجتناب کنیم، از خدا توفیق مسئلت نماییم که ما را به این بیماری‌های روانی مبتلا نسازد. بیایید در اتحاد و اتفاق و وحدت قلبی بین مسلمین بکوشیم و نگذاریم که منافقین و دشمنان دین، زمزمه تفرقه بر گوش ما فروخوانند و سرمه بیگانه‌پرستی را در چشم ما درکشند.

به یاد آرید آن محکمه عدل الهی را، آن روز حساب را: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» روزی که مال و منال و اولاد و متاع دنیا برای کسی سودی ندهد و تنها نجات‌بخش او قلب سلیم باشد.

از حضرت صادق^(ع) سؤال کردند که قلب سلیم کدام است؟ آن بزرگوار فرمود «الْسَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَ لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ» قلب سلیم، قلبی است که خدای خویش را ملاقات نماید در حالی که غیر از خدا در آن دل چیزی نباشد.

بیایید از امور نفسانی بپرهیزیم که حضرت مولای متقیان فرمود «مَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ غَضَبُهُ وَ شَهْوَتُهُ فَهُوَ فِي حَيِّزِ الْبَهَائِمِ» کسی که قوه غضبیه و شهویه‌اش بر او غلبه کند، در جرگه حیوانات و بهایم محسوب می‌شود.

ای عهدشکنان! هیچ می‌دانید که شما دُرّ گرانبهای را از دست داده‌اید که از جمله آنها گوهر گرانبهای نفس شماست! بیایید آن نفس گرانبهای گم‌شده خود را دریابید. حضرت امیرالمؤمنین^(ع) می‌فرماید «عَجِبْتُ لِمَنْ يُنْشِدُ ضَالَّتَهُ وَ قَدْ أَضَلَّ نَفْسَهُ فَلَا يَطْلُبُهَا» تعجب می‌کنم وقتی چیزی از متاع دنیا را کسی گم کند، شب و روز در تلاش پیدا کردن آن است، اما وقتی نفس خود را گم کرده، آن را جستجو نمی‌کند. و اینک شما را چه شده که در طلب آن گوهر گرانبها نیستید؟!

الهی، از پیشگاه تو مسئلت این که به حق محبوبین درگاهت مقام معنوی آنان را که مورد تصدیق بزرگانند بالاتر ببر، تو خود شکر نعمت را بر ما تعلیم فرما که نتیجه کفران نعمت، معلوم است.

الهی، ما را در مقام شک و تردید مگذار و آن را از دل ما بیرون کن. الهی، اهل حق را در حد کمال به ما بشناسان و پس از شناختن آنان، توفیق عطا فرما که به کلام آنان عامل شویم، که کلامشان همان کلام حضرات اوصیاء بلکه کلام الهی است.

بار الها، نعمی را که به ما کرامت فرموده‌ای کمال لیاقت را برای حفظ آنها نیز عطا فرما، و آن نعمی را که در اثر قصور و خطا از دست داده‌ایم، دوباره آنها را توأم با لیاقت کرامت فرما. الهی، ما را ببخش و پس از عفو، از رحمت خود در دنیا و عقبی از هر نعمتی که محرومیم، آن را به ما کرامت فرما. الهی، سایه بزرگان را از سر ما کوتاه نفرما.

الهی، این آرزویی است مشروع که ما هم در ردیف واصلین قرار گیریم. پس به مقربین درگاهت به خاطر اهل بیت عصمت علیهم‌السلام این توفیق را شامل حال ما بگردان که ما نیز در ردیف عارفان و واصلان قرار بگیریم.

راز ماندن در طریق حق

سالک عاشق، اولی^۱ این است که خلوتی اختیار نموده و سیری در زندگینامه، ادعیه و مناجات‌های محبوبین الهی کند، از جمله درباره خلیل خدا و ذبیح خدا تفکری نماید.

آری خلیل خدا به فرزندش علاقه‌ای خاص داشت و یگانه دلخواهش در دنیا او بود. پس تأمل نماید که آن پدر چگونه خوابی دید، حال فرزند گرامیش چگونه بود، صبح چگونه به راه افتادند. آنگاه که این پدر و فرزند به راه افتادند، از دل آن دو چه‌ها گذشت و چه‌ها به یکدیگر گفتند تا رسیدند به مقصد، تا کار منجر شد به این که خلیل خدا در راه خدا از یگانه دلخواهش گذشت.

ای سالک! این است معنی زندگی، بنگر تا چه مرتبه این معنی در تو تحقق یافته است. ای آن که می‌خواهی در زمره رهروان حقیقی راه خدا به شمار آیی، بدان که مقصود از زندگی طی این مراحل است تا به کعبه جانان رسی. بزرگان تا حدی پرده از روی جمال حقیقت بردارند، ولو این امر به مذاق کوتاه‌نظران و ظاهرینان خوش نیاید.

ای سالک! در این سیر اگر آن معنا که در سینه و دل آن پدر و پسر تحقق یافت، در دل تو هم محقق گردد و در راه خدا از همه چیز بگذری و به تمام معنا موفق به ذبح نفس اماره خود گردی، در این صورت زندگی با همه ابعاد آن بر تو مبارک است. اما کسی که فاقد این تفکر و این انقطاع و از خودگذشتگی است، او هنوز در قید آب و گل است.

آبی و خاکی را شاید که این معنی را درک نماید، مگر این که استاد ازلی شراب طهور عشق را در جام «الْقَيْْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّتًا مِّنِّي: و مهری از خودم بر تو افکندم» بریزد و او را سرمست گرداند. استادان الهی از آن شراب سرمست شده‌اند و متعلمین الهی را نیز به فراخور حال، و به مراتب عشقشان سرمست نموده‌اند. اما عده‌ای از متعلمین، شایسته صرف آن شراب طهور عشق نشدند، دیدند استاد الهی را ولی ندیدند! گفتار او را شنیدند لکن در واقع نشنیدند! آری آبی و خاکی را با حدیث قدّم چه کار؟! کسانی گرد دام محبت پرواز کنند و دانه محبت چینند که خود را به کلی تصفیه نمایند.

بسیاری برای رفتن به مقصد و مقصود آماده شدند ولی نتوانستند حب دنیا را از دل برکنند، هنوز قدمی نارفته بازگشتند. ظاهراً آماده شده بودند که پروانه‌وار خود را به شمع ازلی رسانند، لکن بال و پر سوختند و از راه بازماندند. آن علم و مدارک و مدارج ایشان، به آن بارگاه راه نیافت، دست رد بر سینه ایشان زدند.

یک بلای عظیم همانا غرور است، سجده ما نه برای قبله و کعبه که برای صاحب بیت است، اما ابلیس صاحب بیت را نمی‌دید. پناه بر خدا از این که به سبب غرور در کوری دیدگان حقیقت‌بین خود بکوشیم. آنان که به وصال رسیدند، مراتب دید چشمان حقیقت‌بین ایشان در حد اعلی بود «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى: سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد تا فاصله‌اش به قدر دو کمان یا نزدیکتر شد» و خدای تبارک و تعالی فرمود «وَ أَنَّ إِلَی رَبِّكَ الْمُنْتَهَى: و این که پایان به سوی پروردگار توست». با هستی مجازی کسی نتواند به وصال رسد، مراتب هستی حقیقی انسان به نسبت کاسته شدن مراتب هستی مجازی اوست.

آنانی که به توفیق حق موفق شدند که از آن شراب طهور سرمست گردند، آشنایان، دوستان، عاشقان و عارفان بودند.

آشنایان را گوشه‌ای فرود آوردند، مقام ایشان «فِي جَنَاتٍ وَ نَهَرٍ: در میان باغ‌ها و نهرها» بود. عاشقان را فرود آوردند، مقام ایشان «عِنْدَيْت: پیشگاه الهی» بود. مسلم

است هر که عاشق شد، عارف شد. جایگاه عارفان عاشق «فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ» در قرارگاه صدق نزد پادشاهی توانا است. ای سالکین طریق حق بکوشید تا از آن شراب طهور محروم نمانید که همه تلاش‌ها برای سرمستی از آن است. آری، گرچه پیک مقدس الهی مدام ندا می‌کند «أُجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ: دعای دعاکننده را اجابت می‌کنم»: ای گدایان به سوی من آیید، اما باید دانست که به خدا رسیدن کار آسانی نیست. بسا ظاهراً صورت‌ها با مرد الهی است، لکن قلب‌ها را با او هزاران فرسنگ فاصله است.

بیاییم از خدا یاری و طلب توفیق خواهیم و خود را باطناً به او رسانیم. گاهی افرادی که موفق نشدند حضرات اولیاء را زیارت کنند، باطناً عاشق آنان شدند مانند جناب او ایس قرنی که ظاهراً موفق نشد معشوق خود را زیارت نماید و تنها توانست بر سر قبر او رود. موقعی که با تنی چند از یاران حضرت رسول اکرم (ص) از سر قبر آن بزرگوار برمی‌گشت و تأسف می‌خورد که نتوانست آن حضرت را زیارت نماید، صحابه او را سرزنش کردند و گفتند شنیدیم آمده بودی به زیارت حضرت اما موفق نشدی، بر تو واجب بود که تأخیر می‌کردی تا موفق به زیارت آن بزرگوار می‌شدی. او عذرش را گفت که به مادرم قول داده بودم زود برگردم. گفتند ما در راه آن بزرگوار از جان و مال و همه چیزمان گذشتیم، مادر چه ارزشی دارد؟!

او ایس قرنی، آن محبوب الهی فرمود: ای یاران پیغمبر، آیا می‌توانید نشانه‌ای از محبوبم به من بگویید؟ گفتند آری، قامتش، چشمش و... چنین و چنان بود. فرمود از آن نشانه‌ها نمی‌گویم، هر چه گفتند او ردّ کرد. گفتند تو اگر نشانه‌ای از او داری بگو. در این حال تغییرات خاصی در چهره الهی آن مرد بزرگوار ظاهر شد و اشک دیدگان به رخسارش جاری گشت. آیا این عاشق رسول خدا نشانه‌ای گفت؟ البته گفت، رنگ چهره و اشک دیدگان او از دلش حکایت می‌کرد، چه حکایتی! لکن هر گوشی و هر کسی نمی‌تواند آن حکایت را بشنود، به طوری که بیهوش افتاد و هفده نفر دیگر را نیز بیهوش نمود. آنان وقتی به هوش آمدند، گفتند حقّاً که تو آن بزرگوار را شناخته‌ای. ما سال‌ها در سفر و حضر با آن حضرت بودیم، لکن آن بزرگوار را نشناختیم.

آری ظاهراً صحابه مسلمان بودند و از کفر نجات یافتند، لکن چنین نیست که هر که از کفر برست به حق پیوست. کسی می‌تواند به خدا رسد که از خود برست. کسی که از کفر رهایی می‌یابد، تا حدّی به آشنایی می‌رسد، لکن وقتی در این مسیر از خود برهد به دوست می‌رسد؛ میان آشنا و دوست هزاران فرسنگ فاصله است.

هر که حلقه کلام عارفان را آویزه گوش فرمان خود نمود، و یعقوب‌وار در خانه عشق نشست و از علایق اجتناب نمود، به خدا رسید. این چه سودایی است؟ کسی که در خود نشانی از بندگی و اخلاص مشاهده نمی‌کند، چگونه درباره خدا احتجاج نموده و از سوز و درد صحبت می‌کند!

کسانی که دیده خود را به ناوک درد دوخته‌اند، آنان می‌دانند چون عود را در مجمر نهند، مادامی که آتش نزنند بوی عود از آن برنخیزد. کسی که خدا را می‌خواند، تا آتش اخلاص بر جان و دل نزند، بوی توحید از او نیاید.

بنگریم به اخلاص آن خلیل و دوست خدا که او را به آتش آن ملعون انداختند، ندا رسید ای آتش بر خلیل و دوست ما سرد باش. حضرت ابراهیم^(ع) گریست، جناب جبرائیل پرسید چرا گریه می‌کنی؟ فرمود ای جبرائیل! اگر هزار بار هم بسوختی و در هر بار این ندا را بشنیدمی، برای من خوشتر بود. گریه من نه از برای رخت برستن از دنیاست، بلکه از لطیفه‌های نداهای حق است؛ اما این ندا را هر گویی نمی‌شنود. خداوند تبارک و تعالی به فرشتگان مقرب خود فرمود: این دوست ما نمی‌خواهد بی‌سوز و گداز به ما پردازد. این بود که او را لباس خلّت در بر و کسوت دوستی بر قامتش استوار نمودیم.

این حزن و دردی برای بزرگان و اولیاء خدا است که سالیان متمادی تعلیم حیات‌بخش الهی را به گوش انسان‌ها برسانند، ولی استقبال نشود. راه را نشان دهند ولی مؤثر واقع نگردد و آن همه جواهرات نفیس و احیاگر قلوب، در زیر گرد و غبار غفلت مدفون بماند. تا آن که بنا به سنت الهی که پیروزی حق بر باطل است، در هر دوری از ادوار عده‌ای از پاکدلان برخیزند و آن جواهر مخزون را آشکار نموده و در معرض بهره‌برداری طالبان قرار دهند.

آری، رسم زمانه این است که همیشه در مقابل اهل حق، مخالفان و دشمنانی هستند. نگاهی به زندگینامه محبوبین الهی، بالاخص اشرف کاینات، بیانگر این است که آن بزرگواران چه زجرها کشیدند؛ امام و حجت بالغه خدا را با چه وضعی پیش آن ستمگران می‌بردند!

اما مردان الهی چشم از جاه و مال و منال و مقام دنیا پوشیده‌اند، از شماتت اعداء و جسارت بی‌خبران نهراهند، آلام و مصائب و شداید را به جان خریدارند. عارفین الهی کسانی هستند که اهریمنان از چهره جان ایشان می‌ترسند، از وقار و متانت روحی آنان، فرسنگها می‌گریزند. آنان اعتنایی به دنیا ندارند و اگر وقتی ظاهراً اعتنایی به دنیا شود، به خاطر خدا و معنویات است. زیرا کسی در قبال دنیا و

ریاست و مقام به تحسین می‌ایستد که معشوق ندارد، اما معشوق آنان خداست.

این دنیا، این زیبایی‌ها، این رنگ‌های رؤیایی که ظاهراً خود را جمیل و جذاب نشان می‌دهند، به مرور ایام از مراتب صفا و زیبایی و رنگ و طراوت آنها کاسته می‌شود. این زیبایی‌ها اگر گل است، سوز خزان و زهر زمستان را خواهد چشید. اگر سبزه است، بر خس و خاشاک فرو می‌ریزد و در زیر پای حوادث نابود می‌گردد، لکن زیبایی دل عاشقان، هر آن فزونی می‌یابد. آنان می‌دانند دلی که به زیور عشق آراسته نشود، کشتی بی‌سکانی است که دستخوش طوفان حوادث و گرفتار امواج کوه‌شکن دریا می‌گردد. آری، نه کشتی بی‌ناخدا و سکان به هدف رسد و نه باغ بی‌باغبان. باید پیشوایان و رهبران شایسته‌ای داشته باشیم، تا بتوانیم مراحل تکامل فردی و اجتماعی را بپیماییم.

کسانی که عارفین الهی را شناختند، می‌دانند که کلام ایشان در صورت عمل، همچون جوشن الهی است که تیرهای زهرآلود اهریمنان هرگز از آن نمی‌گذرد. ای سالکین طریق حق! نعمت گرانبهایی که خداوند تبارک و تعالی به شما کرامت فرموده، جوانی و کمال صحت جسمی است، مخصوصاً که همراه با سلامت روحی باشد. بدانید این جوانی و دوران محدود عمر، به قیمت آب حیات است، لکن این جوانی فرّار و سیّال است، از هر جا که گذشت دیگر به همان‌جا بازنگردد. بیاپید قدر جوانی خود را بدانید که تا چشم برهم زنید، می‌بینید که مراحل جوانی سپری شده و چنان که شاید و باید از خود رضایت ندارید. آنگاه با حسرت تمنا کنید که ای جوانی، بیا از این روزنه تاریک عمر، یک بار دیگر چهره خود را بنما، شاید در پرتو آن، گوهری را که گم کرده‌ام جستجو کنم. ای طالبین حقیقی، بیاپید چنگ بزنید به کلام مردان الهی که همان «حَبْلُ الْمَتِين» الهی است.

بدانید که کلام عارفین، آن پدیده آسمانی است که از دل تابناک ایشان سرچشمه می‌گیرد و اسیران خاک را با محرمان عالم پاک مربوط می‌سازد. الهی، مراتب تقوای سالکین و عارفین را به جایی رسان که آنان نیز هر کدام همانند حضرت اشرف کاینات به زبان دل گویند «لَيْسَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ حِجَابٌ إِلَّا حِجَابُ مَنْ يَأْقُوتَةُ يَمْضَاءُ فِي رَوْضَةِ خَضْرَاءٍ: میان من و او حجابی نیست جز حجابی از یاقوت سپید در باغی سرسبز» یعنی «نُكْتُةُ الْوَاحِدَةِ بَيْنَ قَوْسِي الْوَاحِدِيَّةِ وَالْأَحَدِيَّةِ: نقطه واحدی بین دو قوس احدیت و واحدیت».

فصل ششم

احوال جوانان الهی در آخر الزمان

احوال جوانان الهی در آخرالزمان

دل‌های مستعد فیوضات

اشتعال چیزی از آتش به سبب قابلیت است، در صورت عدم قابلیت این اشتعال تحقق نخواهد یافت. این یک قاعده کلی است که هم در ظواهر صادق است و هم در بواطن. در کانون دل سالکین طریق الهی، شعله آتش عشق زبانه می‌کشد و حکایت از مراتب قابلیت آنان می‌کند.

زمینی که مستعد نیست، باغبان هر چه کوشا باشد و زحمات و مشقات مافوق تصویری را متحمل گردد، نتیجه مثبت حاصل نخواهد شد، و بذرهایی که پاشیده و نهال‌هایی که کاشته از بین خواهد رفت. مگر این که باغبان ماهر به واسطه شخم با دقت و استعمال اجزایی و کمال مراقبت و تحمل مشقات و زحمات، قابلیت در آن ایجاد کند، تا آن زمین مستعد گردد و مراتب قابلیتش به حد نصاب رسد. آنگاه آن بذرها و نهال‌ها به ثمر رسیده دیگران نیز از ثمرات آن بهره‌مند خواهند شد. اما اگر مراتب قابلیت به حد نصاب نرسد، باز هم نتایج مثبتی ارائه نخواهد داد.

در زمینه قلبی و معنوی نیز چنین است. قلبی که مستعد نبوده و فاقد قابلیت باشد، چگونه می‌تواند از تعالیم استاد الهی بهره‌مند گردد؟ دل را قابلیت و استعداد باید.

در بین جوانان پاک‌نهاد، دل‌شکستگان بسیارند؛ آنان طالبان حقیقی بوده می‌خواهند خویشتن را به سرچشمه آب معرفت و عشق رسانند. در میان آنان قلوب مستعدی هستند که با اندک جرقه‌ای، آتش دلشان شعله‌ور می‌گردد اما غریب مانده‌اند.

در حقیقت غریب کسی نیست که از دیار خود و دوستان و اقوام خویش دور افتاده باشد. کسی که با درد و عشق الهی مدام در تب و تاب است، او در معنی غریب است و کسی از سر او آگاه نیست. حضرات اولیاء از کیفیت اکثر دل‌ها باخبرند، منتها افشاء راز نمی‌کنند، حد معرفت و درجات افراد و مراتب انکسار قلوب و آرزوی دل‌ها را به لطف پروردگار متعال می‌دانند.

ای آن که صاحب درد حق هستی، بدان این درد هم برای تو نعمتی است، ولو گاهی عوارض و ناراحتی‌هایی هم به همراه داشته باشد، اما این هم از لطف اوست. زیرا مقام هر کسی در پیشگاه الهی به مراتب دردمندی و انکسار قلبی اوست. هر چیزی در اثر شکستگی از ارزش آن کاسته می‌شود الاّ دل که هرچه شکسته‌تر قیمت آن افزون‌تر.

امید است به توفیق حق، شرایط تعلیم و تربیت الهی، آن ارتزاق حقیقی، چنان فراهم گردد که همه دل‌های مشتاق از مکتب مقدس اسلام کمال برخورداری حاصل کنند و به سعادت جاودانی برسند.

سالک الی‌الله باید بداند که رزق ظاهر دیگر است و رزق باطن دیگر. رزق ظاهر مطعوماتند برای حیات فانی، رزق باطن همانا ارتزاق تعالیم عالیّه مربیان و اساتید الهی است برای حیات باقی، تا رهروان الهی را از عالم حیرت و سرگستگی به عالم نور انتقال دهند. یعنی با فراگیری علوم و معارف الهی بتوانند در آینده در ردیف سعادت و ابرار و آزادگان قرار گیرند.

البته ارتزاق ظاهر هم باید از طریق مشروع باشد. کسی که ارتزاق ظاهری او به این نیت است که بدنش تقویت یافته دارای صحت شود تا آن را در عبادات و طاعات خدا به کار گیرد، در این شرایط ارتزاق مادی او کم‌کم رنگ خود را تغییر داده مبدّل به ارتزاق معنوی می‌گردد.

همچنین فردی که به رضای خدا پی کسب خود می‌رود، او در جهاد است و اگر در این مسیر خطری بیند و یا از دنیا برود، به شهادت رسیده است. البته این نه برای همگان، بلکه برای کسی است که با بینش الهی می‌خواهد از این حرکت، خدمات شایانی به جامعه و عالم بشریت انجام دهد؛ برای او هم ارتزاق مادی تبدیل به ارتزاق معنوی می‌شود.

و نیز فردی که به رضای حق تلاش می‌کند که اگر امکانات مادی به دست آورد، آن را در راه خدا صرف کند، از فقر دستگیری نماید و به بینوایان یاری رساند و در راه ترویج حقایق به کار برد، ارتزاق او هم معنوی است. اگر ارتزاق ظاهری و باطنی بهم پیوندد و به کمال رسد، سیر در آیات آفاقی و انفسی و مکاشفات پدید آید و از جمله مکاشفات، دیدار دل با حق است.

خوشا بر حال جوانان رشید اسلام که به توفیق حق موفق به ارتزاق معنوی گشتند. آنان که با دلی پاک و پر از عشق و نور ایمان و خالی از اغیار عزم محفل جانان کرده‌اند، می‌خواهند در راه خدا و احیاء دین از هرگونه فداکاری دریغ ننمایند.

راستی دل‌های آنان از کدام نور چنان قابلیت یافته است؟ مسلماً آنان علاوه بر اخذ تعالیم عالیه از مربیان الهی، باطناً نیز مورد توجه و تعلیم آن نیر اعظم خورشید آسمان حقیقت قرار گرفته‌اند. آری مراتب قابلیت دل باید به حد نصاب خود رسد تا از عنایات آن استاد اعظم الهی برخوردار گردد، و الاً حجابات و موانع افق دل را گرفته نمی‌گذارند که آن خورشید حقیقت بر دل بتابد و آن را از موت و هلاکت نجات داده احیاء کند.

هلاکت در اصل، هلاکت قلب است نه موت ظاهر «أَمَاتَ قَلْبِي عَظِيمُ جِنَائَتِي». موت ظاهر مهم نیست، حتی ممکن است انسان به واسطه موت ظاهر به سعادت ابدی نایل گردد. این که قرآن می‌فرماید کسی که فردی را احیاء کند، گویا همه مردم را احیاء کرده، مسلماً این احیاء و هدایت قلب است نه احیاء ظاهری. جوانان رشید اسلام، آن گوهرهای تابناک خدا، باید بدانند که دیدگان اولیاء مقدس خدا در انتظار آنان است. اولیاء خدا بسا که سال‌های متمادی در انتظار پیوستن یک رهرو الهی به جمع راهیان کعبه جانان هستند. وقتی این عنایت خاص خدا شامل حال او می‌گردد، این ندا به سمع او می‌رسد که ای رهرو طریق حق! ای انسان الهی چه کردی که شراب طهور زدست ساقی وحدت «وَسَقِيَهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» و پروردگارشان باده‌ای پاک به آنان می‌نوشاند» از جام جمال به کام تو ریختند، که سرمست از آن به محفل جانان رسیدی؟! این سرمستی، این موفقیت ترا ابدی باد.

چنان عاشقانی به توفیق حق، نظر خاص و تعالیم عالیه استاد الهی، مراتب مقام معنویشان هر آن ارتقاء می‌یابد. آینده آنان درخشان است لذا باید خویشان را آماده کنند. آنان علماً و عملاً موظفند که هم خود از تعالیم عالیه الهی برخوردار گردند و هم دیگران را بهره‌مند سازند. این فرمان در مورد آنان صادر است که اصل شغل آنان، شغل انبیاء است، باید دل‌ها را احیاء کنند.

آن رهروان صدیق راه خدا، اگر در خویشتن تأملی نمایند درمی‌یابند که خود زمانی در وادی ضلالت و هلاکت بودند، اما به لطف پروردگار متعال، آن نقطه نورانی ایمان هنوز در قلبشان خاموش نشده بود و تا حدی به آن خورشید حقیقت راهی داشت. گرچه حجابات فراوانی در میان بود و دل‌های آنان در حد اعلی از آن آفتاب معنوی استضاءه و استفاضه نمی‌نمود، اما به حداقل بهره‌مند بود. تا این که ندای مقدس آسمانی به سمع دل رسید که ای بندگان درمانده من «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» مرا بخوانید تا اجابت نمایم شما را». نسیم رحمت لایتناهی الهی وزید و آنان را بر

سر راه برد، به مکتب مقدس ربوبی برد تا در زمره متعلمین الهی از تعالیم عالیّه اسلام برخوردار گردند.

امید است چنان جوانان الهی هر چه زودتر مراحل مبتدیان را طی نموده، گام بر عالم منتهمان نهند و به زیورهای الهی خویشتن را بیارایند، به سوی لقاء طیران کنند و دیگران را نیز به طیران آورند. این مقام بر صاحبان آن مبارک باد و خداوند آنی توفیق خود را از آنان سلب نفرماید.

راهیان دشت نینوا

بهای هر حرکتی از حرکات انسان، ظاهری باشد یا باطنی، به نسبت کیفیت نیت اوست. اگر نیت پاک باشد مقبول پیشگاه الهی است و به نسبت کیفیت آن، بر مراتب قداست او می‌افزاید و مقام و منزلتش را نزد خدا بالاتر می‌برد. اما وقتی نیت انسان آلوده باشد، ولو ظاهراً کارهای الهی کند و امور خیر کثیر هم از او صادر گردد، همه آنها در درگاه الهی مردود است.

نیت سالکین الهی پاک بوده و اثری از آثار آلودگی در آن نمایان نیست، لذا هر عمل جزئی و کلی آن مردان الهی، مقبول درگاه احدیت است. آن جوانمردان دلاور اسلام، همانند آن سربازان رشیدی هستند که مراحل و منازل را پیمودند و خویشتن را به سرزمین مقدس نینوا رسانیدند.

درود بر سالکین حقیقی، آن شهیدان زنده که از منزل خود به نیت الهی برمی‌خیزند و به سوی جانان می‌شتابند. آنان ندای اولیاء خدا و علمای ربانی را به سمع جان می‌شنوند که ای شهیدان زنده! امروز مهلت تمام است، فردا عاشوراست، خود را در پیشگاه الهی معرفی کنید، لباس رزمی خود را بیوشید، مسلح شوید، خیمه خود را به دشت نینوا آورید، به یاران حضرت اباعبدالله ملحق شوید، دست بیعت دهید و به مقام استغفار برآید. چنان استغفار کنید که هر ذره‌ای از ذرات وجودتان بگوید «اَسْتَغْفِرُ اللهَ رَبِّي وَ اَتُوبُ اِلَيْهِ: طلب آمرزش می‌کنم از خداوندی که پروردگار من است، و به سوی او بازگشت می‌نمایم». دست از این جهان بشوید و خویشتن را برای مبارزه با ستمکاران آماده سازید.

مسلماناً از اهل و عیال خود حلیت خواسته‌اید، از ایشان خداحافظی نموده‌اید، به طفلان خود به دیده محبت نگریسته‌اید، فرزندان خود را در آغوش کشیده بر سر و صورتشان بوسه زده‌اید. لکن در این میدان، حب خدا و عشق او بر همه عشق‌ها

غالب آمده، از دنیا و عقبی گذشته‌اید، از اهل و عیال گذشته‌اید با سری پر از عشق و با دلی مملو از سرور معنوی و با شهامت به راه افتاده‌اید.

بیایید مقدمات مبارک، تمام فرشتگان و همه حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء به استقبال شما می‌شتابند، شهادت منتهای آمال شماست. خوشا بر حال شما که در ردیف شهیدان کربلا به شمار می‌آیید، دیگر به حرّ بن ریاحی، به حبیب بن مظاهر غبطه نخورید، شما نیز ملحق به ایشان شده‌اید.

ندای «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ: آیا یاری‌کننده‌ای هست؟» را به گوش جان شنیدید، لبیک گفتید تا به آن دشت نینوا رسیدید. خون شما همانند خون شهیدان پاک است و بدن شما از آدناس منزّه می‌باشد. آن نقطه سفید چنان بر دل شما چیره گشته که اکنون در ردیف انصار حضرات انبیاء به شمار می‌آیید.

درود بر شهداء کربلا، درود بر تو ای حرّ بن ریاحی. به سعادت نگر که دیروز او اولین فردی بود که خاندان نبوت و امامت را به وحشت درآورد، می‌گفت آمده تا بیعت برای آن ستمکار بگیرد، لکن توفیق حق شامل حالش گردید. این حرّ، دیگر آن حرّ دیروزی نیست، دیروز چنان بود و امروز چنین. آری کار خدا چنین است، به گناه خویش منگر به لطف و کرم او بنگر.

آن حرّی که دیروز در ردیف اهل عناد و ملاعن به شمار می‌رفت، امروز حضرت مولی^(ع) می‌فرماید «الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُرُّ بْنُ يَزِيدَ الرِّيَّاحِيِّ يَا بَنِي أَنْتَ وَ أُمِّي: سلام بر تو ای حرّ بن ریاحی، پدر و مادرم فدای تو باد!» آری امام به رعیت می‌گوید پدر و مادرم فدای تو باد! درود بر شهداء کربلا، خوشا بر حال آنان که در زمره سعدها به شمار آمدند.

غفلت‌زدگان باید همچون آن بیداردلان به پای دل، خویشتن را به صحرای کربلا بیندازند. اما افسوس آنان غافلند که کشنده‌ترین سموم در دنیا، همانا سم گناه است و خویشتن را با آن آلوده‌اند. علم بشری گرچه در سم‌شناسی پیشرفت‌هایی داشته، اما متأسفانه هنوز تخصص بشر به این پایه نرسیده که دریابد بدترین سموم، سمّ معصیت است.

سم‌های ظاهری ولو ظاهراً کشنده باشد، اما ممکن است باطناً انسان را احیاء کند و به سعادت ابدی رساند. لکن سم گناه چنین نیست، انسان را به هلاکت رساند و به شقاوت ابدی دچار کند. ای کاش آرمیدگان در خواب غفلت، بیدار گردند تا مبادا مراتب آن سم تقویت یابد و راه نجات مسدود شود. علاج سم گناه به توبه و انابه است. انسان می‌تواند به سبب توبه و انابه، بالاخص در ایام و لیالی مقدسه، خود

را به دشت نینوا اندازد و آماده شهادت گردد.

جوانمردان عاشورا اگر در آن برهه تاریخی، آماده شهادت بودند، بدون هیچ تردیدی سالکین حقیقی نیز ذره‌ای از شهادت باک نداشته آن را استقبال می‌نمایند. تعجبی ندارد اگر آنان نیز به جان و دل بشنوند که امام بر آنها سلام گوید و آنچه را که بر شهداء و حرّ بن ریاحی گفته، به گوش جانشان رساند که جان من و جان پدر و مادر و عزیزانم فدای شما باد.

البته شهادت که مقام والای شهود و رسیدن به خداست، مراتبی دارد چنان که در احادیث و روایات کثیره فرموده‌اند که مداد علماء، قلم فضلاء از خون شهیدان افضل است.

مردان الهی، آن عاشقان راستین الهی که خود را برای شهادت آماده نموده و با جان و دل در راه تعلیم و تربیت و نشر حقایق می‌کوشند، مداد و کلام آنان از خون سایر شهیدان بالاتر است.

آری مکتب مقدس اسلام، پیوسته شاگردان برجسته، مبارزان و مجاهدان و عاشقانی تحویل داده و می‌دهد که آثار عشق آنان و تأثیر تعلیم و تربیت ایشان هرگز از بین نرفته تا ابد باقی است.

الهی! ترا به مقربین درگاهت، مردان الهی، آن سالکان پاک‌باخته خود را مقضی‌المرام فرما، آنان را در دنیا و عقبی با شهیدان کربلا، با حضرات معصومین^(ع) محشور فرما.

الهی! حافظ آن شهیدان زنده، آن شهیدان والامقام تو باش، آنی نظر و توفیق حمایت خود را از آنان سلب مفرما.

الهی! یا سریع‌الرضا، ما هرچه بودیم اینک به بارگاه رحمت تو آمده‌ایم. الهی ترا به خون شهیدان کربلا، ترا به مقربین درگاهت، به همه ما توبه نصوح عنایت فرما. ما را هم در زمره یاران حقیقی حضرت سیدالشهداء قرار بده.

برتری امت محمدی(ص) بر سایر امام

درود بر حبیب خدا^(ص) که در شب یا روز تولّد او، اموری چون خشک شدن دریاچه ساوه یا فرو ریختن طاق کسری و یا خاموش شدن آتشکده فارس اتفاق افتاد. البته ظاهر این امور امتیاز خاصی ندارد، مهم معنای باطنی و معنوی آن است که در قبال وجود اشرف کاینات، در قبال نور محمدی^(ص)، دیگر این اباطیل از رونق

افتاد. دیگر خلافت و سلطنت هیچ خلیفه و سلطانی رونق ندارد، همه آنها نابود و سرنگون است؛ خلافت و سلطنت حقیقی شایسته مرد الهی است.

درود بر حضرت اشرف کاینات که مقام آخر را در ظاهر و مقام اول را در باطن از خدای تبارک و تعالی دریافت. درود بر تو ای خاتم الانبیاء، درود بر تو ای اول انبیاء؛ هزاران درود بر تو ای اول، هزاران درود بر تو ای آخر.

بشارت باد بر عارفان امت محمدی در این عصر، که چنان که آن بزرگوار اول بود و آخر، آنان هم در مرتبه اول قرار گرفته‌اند. چه خدای تبارک و تعالی، اول انوار مقربین درگاهش را خلق فرمود و بلافاصله انوار امت اشرف کاینات را.

خوشا بر حال آن سالکان عارف که در ردیف امت خاص و بعضی از آنان در ردیف خاص‌الخاصین قرار گرفته‌اند؛ درود لایتناهی بر آنان باد. هر یک از آن مردان والامقام الهی، رکن اسلامند و مایه افتخار اولیاء مقدس خدا. امروز بار امانت الهی بر دوش آنان می‌باشد، امید است که به لطف پروردگار متعال بتوانند این بار گران را به سرمنزل مقصد و مقصود برسانند؛ توجه آنان مدام به محفل جانان است.

محفل جانان کجاست؟ محفل جانان، آن جایگاهی است که سالکین طریق حق، علمای ربانی، عارفان و بزرگان در آن حاضر گردند و کلام جاری در آن، کلام الهی و سخن بزرگان دین باشد. محفلی که ذکر نام حق و نام محبوبین الهی و تعالیم عالیه شریعت اسلام در آن باشد. قطعاً محبوبین درگاه الهی در چنان محفلی حضور معنوی دارند و آنجا مورد توجه و عنایت خاص مقربین خداست. در حقیقت، چنان محفلی، جایگاه مقدسی است که خداوند تبارک و تعالی تمام نعم عظمایش را بر آن شامل نموده و نقصی از لحاظ نعم ظاهری و باطنی در آن مشهود نیست، به خصوص که در ایام و لیالی مقدسه باشد.

عارفان الهی وقتی به محفل جانان رهسپار می‌گردند، انگیزه آنان در این حرکت الهی و معنوی، دیدار جمال حق است، محرکشان عشق خدا، عشق اشرف کاینات و عشق اوصیاء مقدس اوست. در واقع آنان به زیارت حبیب خدا و اوصیاء او، به زیارت سفینه نجات الهی، به زیارت حضرات انبیاء و اوصیاء و اصفیاء، به زیارت خدا می‌روند و می‌همان اویند.

به به، چه محفل بی‌نظیری است محفلی که میزبان آن، در حقیقت حبیب خدا و خاتم‌الوصیاء است و میهمانان آن، عارفان و عاشقان باشند. در چنان محفلی، حزن جایی ندارد و ممکن نیست کسی از آن مقضی المرام برنگردد.

البته چنان مردان الهی، چشم طمع ندارند، به توفیق خدا خویشتن را از قید

دنیا و عقبی رهنیده‌اند، نه دنیا می‌خواهند نه عقبی، پس چه می‌خواهند؟ یا مولی^(ع) تو قلب عالمی، می‌دانی چه انتظاری دارند، می‌خواهند خادم درگاه تو باشند. می‌گویند کی به وصال مولایمان خواهیم رسید، انتظار تا کی؟

یا مولی^(ع)! تو بر اسرار دل‌ها واقفی، می‌دانی که زبان حال و قالشان این است که ما همه وصال ترا می‌خواهیم. ای خدا وصال ترا می‌طلبیم، دنیا و عقبی چه خواهیم! یا مولی، بهشت ما تویی، ای خدا! بالاترین آمال ما، وصال ابدی توست. آمده‌ایم از تو ترا می‌خواهیم.

الهی! چنان عارفانی رجال عصر خویشند، حافظ ایشان تو باش. مردانی که زبان باطنی آنان با زبان ظاهریشان برابر است. یکدل و یک‌زبانند، اما هر کسی را چنین اعتباری نیست.

ای سالک، زبان تو هنگام دعوی به صدر دارالملک دین واقعی ندارد. بهاء از آن دل است، دلی که از او بوی ازلیت، بوی عشق آید. برو تعالیم عالیه را از زبان چنان عارفانی اخذ کن.

بی‌خبران را نرسد که افتخار کنند، چه دعوی آنان الهی نیست. آنان باید رخت بربندند و بروند که از آنان بوی عشق نمی‌آید. البته رایحه عشق الهی با شامه ظاهری قابل دریافت نیست. استشمام چنان رایحه‌ای با شامه باطنی امکان‌پذیر است.

غافلین باید به تقویت شامه باطنی خود پردازند، در ظواهر شریعت متوقف نشوند، به باطن آن که عالم طریقت است، گام نهند. البته آنان حق دارند که رایحه حقیقت را دریابند، زیرا قوه شامه معنویشان ضعیف است و یا اثری از آثار آن قوه در آنان نیست، این است که از باطن بی‌خبرند.

حضرت یعقوب^(ع) که بوی پیراهن یوسف را از فرسنگ‌ها فاصله استشمام نمود، این ادراک نه مربوط به شامه ظاهری بود و نه آن پیراهن جمادی، باطنی داشت. آن کدام پیراهن است که رنگ و بوی الهی دارد و کدامین شامه است که آن را ادراک می‌نماید؟ مسلماً آن بوی حقیقت، بوی ولایت حضرت یوسف سلام‌الله علیه بود، و پیامبر خدا دارای شامه باطن بسیار قوی بود که از فرسنگ‌ها راه آن را استشمام کرد.

مخفی نماند که علت گریه‌های حضرت یعقوب و به کلی از بین رفتن دید ظاهری ایشان در اثر آن، برای دوری و فراق از فرزند نبود، چون خود آن بزرگواران ما را امر به صبر و شکیبایی کرده‌اند. بلی اکثر جهات هم و غم آن بزرگوار از این بود

که پس از ایشان، جانشین شایسته‌ای باشد که ابلاغ حقایق و احیاء قلوب کند و هزاران انسان را به سعادت ابدی رساند؛ نگرانی از این محرومیت او را متأثر می‌کرد. آری قرآن را ظاهری است و باطنی، این است معنی حقیقی و باطنی حزن و اندوه آن بزرگوار.

بنابراین مردان الهی، اولیاء خدا بوی حقیقت را از مسافات بعیده استشمام می‌کنند و حقایق را می‌بینند؛ عارفان الهی نیز در مرتبه‌ای آن را درک می‌کنند. عده‌ای حیرت‌زده می‌گویند چگونه برخی افراد در اندک مدت از آشنایی با حقایق، طیران می‌کنند ولی ما سال‌هاست که نمی‌بینیم و نمی‌شنویم و احساس نمی‌کنیم؟! پاسخ این است که چون تو هنوز در زندان خود مجازی محبوسی و از آن رها نشده‌ای. آئینه قلب تو، عکس رخ یار را نشان نمی‌دهد. آئینه دل تو، آئینه‌ای زنگ‌زده و مکدر است که قابل انعکاس نیست، نشان نمی‌دهد مگر لیلی مجازی را. آن آئینه‌ای که لیلی حقیقی را، معشوق ازلی را می‌نماید، خود حقیقی است نه خود مجازی.

هان! از این زندان خود مجازی بیرون شو، هستی مجازی را در باز تا هستی حقیقی را به دست آری. این دیدگان ظاهری تو نمی‌تواند حقیقت را ببیند، بصیرت می‌خواهد. باید بصیرت دیده باطنی را به کمال رسانی، آن وقت حقیقت را می‌بینی «لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» در حقیقت چشم‌ها کور نیست لیکن دل‌هایی که در سینه‌هاست کور است».

الهی! ای عزیزی که خواسته عاشقان بر سر کوی طلب، جمال توست. در دریای عشق، سباحه توسن جویندگان توست. در میدان بلا، تاختن شیفتگان توست. این شیفتگان و عاشقان تو هستند که به دیده بصیرت می‌بینند، به جایی می‌رسند که می‌فرمایی به دیده من بنگرید، به گوش من بشنوید، به زبان من بگویید.

ای جمالی که عاشقان، مدح و ثنای تو را در دفتر بی‌نیازی به خون حیرت نوشتند، به جایی رسیدند که دل ایشان را عرش معلای خویش قرار دادی «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» در این مطلب ذکر است برای کسی که صاحب‌دل باشد».

الهی به مقربین در گاهت به همه ما توبه نصوح عطا فرما و آن قلب را برای همه ما عنایت فرما.

الهی ما اقرار می‌کنیم که نمی‌توانیم در قبال جانفشانی‌های عاشقان و عارفان

درگاهت، از عهده شکر آن برآییم.

الهی، ای میزبان حقیقی محفل جانان، تمنای دلدادگانت این است که تو آنان را بنوازی و توفیق شکرگزاری عطا فرمایی. الهی ترا به حبیب و به همه محبوبین درگاهت و به خون شهیدان راه حق، عاشقانت را مقضی المرام فرما، کمال رضایت را از آنان ابلاغ فرما و حافظ ایشان تو باش.

برخورداری از حکمت و حیات طیبه

متعلمین مکتب اسلام، آن جوانان پاک و زیبادلی هستند که از راه دور به راه افتاده تا به دیار حق پیوندند. البته این راه نه راه ظاهری که راه باطنی است؛ هجرت باطنی است نه هجرت ظاهری. آنان جوانان آگاهدلی هستند که با قلبی شکسته و سوزان، با لباس احرام و به پای دل به دیار حق و کعبه جانان قدم نهند. خداوند تبارک و تعالی آنان را از نور معرفت منور فرموده و حیات طیبه عطا نماید.

در حقیقت، معرفت همان حیات طیبه است. این معرفت با کمال توجه به حق و اعراض از غیر حق، تحقق می‌یابد و در اثر آن، مراتب بهای دل به حد اعلی می‌رسد. این بهاء از آن جوانان رشید اسلام و مجاهدین فی سبیل الله است. کسی را که این توجه و این اعراض نباشد، دلش بی‌بهاء است.

چنان جوانانی با استمداد از حق و طلب توفیق و مراقبت و رعایت احتیاط، هر آنی بر مراتب معرفت خویش بیفزایند؛ در یک مقام الهی توقف ننموده، در تلاشند تا بالاتر از آن نصیبشان گردد. اگر زمانی احیاناً تا حدی احساس ضعف علم و عمل کنند، در این مقام وظیفه اصلی آنان این است که بر مراتب علم و عمل خود بیفزایند. اما رکود به معنی توقف و عدم حرکت، به متعلمین الهی راه نمی‌یابد.

عاشقان جمال حق، مادام که به توفیق او همه در ارتقاء دو بال علم و عمل می‌کوشند تا به هدف نهایی نایل گردند، هرگز چنان حرکت معنوی نمی‌تواند رکود یا عدم تحرک ترجمه گردد، به خصوص که رضایت اولیاء خدا شامل حالشان باشد.

بالاترین شاهد صادق برای دل‌های شکسته متعلمین حقیقی، احوال معنوی ایشان است. افرادی که به محض استماع کلمه حق بر مراتب شکستگی و سوزشان افزوده شده چنان تحول الهی می‌یابند که در صورت تداوم، بعید نیست که روح از کالبدشان خارج گردد. با آن حال انکسار و خاکساری آماده جان‌نثاری بی‌قید دنیا و

عقبی به جانان هستند، چنان حال ملکوتی و جبروتی کجا و رکود کجا؟! امید است که حق تعالی آنان را با سفراء الهی محشور فرماید.

آری آنان مبتلایان به درد عشقند، به پای دل به استقبال حقایق شتابند و معرفت خود را به جایی رسانند که کانون قلبشان تجلی گاه صفات جمال خدا گردد. البته این مقام، مقام جمالی یا تلوین است؛ تلوین مقامی از مقامات مخلصین است. آنان باید بکوشند مراتب تزکیه و اخلاص خود را به کمال رسانند، تا خدای تبارک و تعالی با صفات جلالی خود در جانشان تجلی کند، که این مقام تمکین است. تمکین مقامی است بزرگ که انحراف از آن امکان پذیر نیست. دورانی که سالک در ردیف مخلصین به شمار می آید، احتمال انحراف دارد، لکن چون گام بر عالم نور تمکین نهد و در ردیف مخلصین قرار گیرد، دیگر انحرافی بر او نیست.

جوانان مکتب ربوبی باید بکوشند به تزکیه نفس و تقوی همه حجابات را از خویشتن بزایند تا کمال تجلی صفات جلالی را در خود مشاهده نمایند. در این مقام است که عاشق جمال به وادی مقدس گام نهاده و در آن تجلی، مراد حق را می داند. او با خدای خویش در مقام راز و نیاز و مناجات است، فرمان حق را می شنود و استقبال خدا را با دیدگان باطن می بیند، این است مقام استقبال. این که اشاره شد جوانان مکتب اسلام از راه دور آیند، منظور این است که از دیار استدبار به دیار استقبال آیند؛ و راستی استدبار را با استقبال چه مناسبت و چه سنخیت؟!

جوانان الهی، انصار حقیقی دین خدا، کسانی هستند که مدام مراقب خویشتن باشند، هر روز و شب خویشتن را به مقام محاسبه درآورند و اعمال مثبت و منفی خویش را بررسی کنند. بر مراتب اعمال مثبت بیفزایند و اعمال منفی را جبران نمایند تا مبادا به سبب غفلت و عدم مراقبت از سوی استقبال به سوی استدبار بگرایند. آنان خود را به خدا سپارند تا در اثر تجلی جلالی و جمال حق، مظهر صفات خدا گردند و صفات کمالی حق را در دل خود مشاهده نمایند. امید است این معرفت و تجلی در آنان به جایی رسد که در آن تجلی، مراد حق را نسبت به دیگران نیز بدانند و دریابند که دارای چه وظایف و تکالیفی هستند.

تحقق مراتب مذکور وقتی صورت پذیرد که سالک طریق حق، خویشتن را از عالم زمان و مکان خارج نموده در عالم لامکان و لازمان قرار گیرد، در حالی که نور توبه نصوح همه وجود او را فراگرفته باشد و مراتب تصفیه دل و تزکیه خود را به کمال رسانده باشد.

بسا افرادی که ظاهراً شب و روز قرائت قرآن کنند و نمازها گزارند، اما همچنان در دایره خود مجازی اسیر باشند و قدمی به سوی حق برندارند. خوشا بر حال جوانان روضه رضوان که دانستند تا هستی مجازی خود را نابود نکنند، به هستی حقیقی نرسند. لذا علیه خود قیام کردند و با تفکر و عمل الهی، از زندان خودی رها گشتند و به دریافت حکمت نایل شدند.

تفکر الهی انسان را به حکمت می‌رساند «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ: و به راستی لقمان را حکمت دادیم». این حکمت را به همه انبیاء ندادند، اما چه لطف خاصی است که از امت حضرت رسول اکرم (ص) جوانانی برمی‌خیزند که آنها مستعد اعطاء حکمت هستند!

آری جوانان اهل بهشت آناند که در ردیف اهل تفکر قرار گرفته از خواب غفلت بیدار شدند، و این بیداری آنان را به مکتب ربوبی سوق داد. آنان دریافتند که در نهادشان بصیری است، برهان‌ها و نیروهایی است که بعضی مکشوف شده و برخی هنوز نامکشوف مانده، لذا خواهان آنند که با استمداد از حق آن گنجینه‌ها را کشف و استخراج کنند؛ آنان عاشق جمال حق و اهل حکمت‌اند.

هر دقیقه و نکته‌ای که از لسان بزرگان جاری گردد، چه به طریق اجمال باشد و چه به طریق تفصیل، افراد عادی تا حدی می‌توانند از آن برخوردار گردند. اما طالبان واقعی به محض استماع علاوه بر استفاده از آن کلمه یا کلمات حکیمانه، ابواب علوم دیگر به رویشان گشوده می‌شود. بلی تحصیل عارفان و عاشقان غیر از تحصیل سایرین است. آنان را ولو ظاهراً استادی هم نباشد که در ادراک معانی یاریشان کند، به توفیق و عنایت خاص الهی ابوابی به رویشان باز می‌گردد.

چنان جوانانی به سبب ریاضت و مجاهدت و سلم و رضا، هر آنی مقام معنویشان رو به تزاید رود. در این مقام است که همه شبهات و شکوک از دل آنان برخیزد و به بحر ازل آمیزد، نور حق‌الیقین سراسر وجودشان را منور گرداند. آنگاه نورانیت آنان به جایی رسد که وحدت را در کثرت و کثرت را در وحدت مشاهده نمایند، که کمال معرفت، مشاهده معلوم مجمل در صور تفصیل است.

یا مولی! ای سفینه نجات الهی، ای کعبه جانان، تو قلب عالمی و می‌دانی که چنان پاکدلان و مشتاقانی درخواستشان چیست. آنان از تو درخواست می‌نمایند که از خدا بخواهی همه شکوک و شبهات از دلشان ریشه‌کن گردد، از خود برخیزند و به بحر ازل آمیزند. تقاضای دیگرشان این است که نام آنان را در ردیف یاران و انصار خاص خود ثبت فرمایی.

ای مظهر تامّ و اکمل صفات خدا که معنی «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم» در تو متجلی است، امکان ندارد که از تو بخواهند و به مقام اجابت نرسد.

الهی چنان جوانانی نه از پی حشمت و جاه ظاهر، که تنها به امیدی به درگاه تو رو کرده‌اند. یگانه هدفشان این است که اسم آنان را در ردیف یاران خاص دین خود، ثبت فرمایی و ضمانت نمایی که مراحل و منازل شهادت را یکی پس از دیگری طی کنند؛ جان خود را در راه تو فدا سازند.

الهی ترا به محبوبین درگاهت قسم، ترا به دل‌های شکسته، ترا به جان عاشقان، ترا به شعله‌های آتش عاشقان جمال و جلالت قسم، درخواست‌های پاک و الهی آنان را در حد اعلی اجابت فرما.

جوانان آخرالزمان، مردان دریایی

درود بر ساکنان عالم قدس و مسبّحان عالم جبروت که به توفیق حق به محفل مقدس اولیاء خدا و علمای ربانی راه یافتند. درود لایتناهی بر رهروان طریق وصال که به دیار جانان رسیدند.

یکی از امتیازات بس عظیم الهی، انقطاع از ماسوی است. درود بر منقطعین الهی که با انقطاع از ماسوی، به پای دل رهسپار کوی جانان شدند. آری فردی که کمال انقطاع او را حاصل شده، در معنی او در عالم لامکان و لازمان قرار گرفته است.

خوشا بر حال یاران خاص حضرت مولی^(ع)، آن شهیدان زنده که کمال انقطاع آنان را حاصل گردیده که یکبارگی به طاعت مولای ازلی پردازند و به او عشق ورزند. آنان عاشقان جمال خدایند که با دل سوزان به حرم باطنی خدا روند؛ هر یک از آنان جمال و کمال خدایند.

درود بر آن صاحبان جمال و کمال خدا، که حجابات را برطرف و دل را از اغیار خالی کردند. مُحرم حقیقی کعبه جانان گشتند، دانستند که احرام باطنی ماوراء احرام ظاهری است. لباس احرام حقیقی، لباسی است که جان در تن می‌کند؛ تا جان به آن لباس محرم نشده به جانان نرسد که حج ظاهر نشانی است برای دریافت یار. آن احرام باطنی از آن دل‌شکستگان و صاحب‌جمالان است.

سالکین حقیقی راه خدا، آن یاران و یاوران اهل بیت عصمت، دردمندان و تشنگانی هستند که با سینه سوزان و دیدگان گریان به سوی کعبه جانان شتابند.

جوانان پاکدلی که با لباس شهادت ملبس شده، در معنا به میدان نینوا وارد گردند که «كُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَا وَ كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورًا» هر زمینی کربلاست و هر روزی عاشورا است. بیدار دلانی که به توفیق حق از راه خدا به پای دل به دیار ولایت و موطن حقیقت آیند. سعادت ابدی یار و قرین چنان جوانان زیبا دل.

همه جا پر از یوسف دلبر است، یعقوب دلشده می‌خواهد. جوانان دلاور الهی، آن عاشقان جمال و جلال، اینک یعقوب دلشده آن صاحب جمال و جلال‌اند. خدای تبارک و تعالی مراتب بصیرت چنان راهروانی را در اندک مدت به کمال رساند. واقعاً احوال آنان محیرالعقول است، این چه عالمی است که جوانان آخرالزمان در اندک مدت، دارای عشق الهی می‌شوند! آنان به دیدگان باطن، به بصیرتی که عنایت شده، ادله و براهین مسیر حق را مشاهده می‌نمایند و رایحه جانبخش حقایق را استشمام می‌کنند، و گرنه آنان را به محفل جانان راهی نمی‌بود.

محفل جانان، جای دردمندان است، جایگاه جوانان زیبادلی است که حب دنیا و عقبی را از دل برکنند و عشق خدا را در اعماق جان پرورش دادند. مسلماً جانان به چنان یاران و یاوران دین خدا توجه و عنایت فرموده آنان را مقضی‌المرام فرماید؛ آنان را به اعزاز و اکرام پیش سلطان عزت برند «فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ» در قرارگاه صدق نزد پادشاهی توانا.

جوانان الهی آخرالزمان، آن جویندگان حقی هستند که در خود سنخیتی با این دنیا نیافته و در این غربتکده دلشاد نیستند. به دنبال موطن حقیقی خود در تکاپویند، هر چند در خود شایستگی بازگشت به وطن ندیده، احساس شرمندگی می‌کنند.

آنان واقفند که وطن اصلی، استغراق در ذات ذوالجلال و استغراق در محبوب ازلی است. لذا هر که در عشق ساکن است در خدا ساکن است. عارف واصل که ساکن در نزد خداست، گرچه در غربت نیست، اما ساکن در آن عالم نمی‌تواند خالی از درد باشد. بنایم بر این درد، حقیقتاً از نعمت‌های با عظمت الهی، درد طلب، درد عشق است. چنین دردی عالی‌ترین محرک الهی برای رسیدن به وصال محبوب ازلی است.

عارفی دردمند خیلی ناله و گریه می‌کرد، به او گفتند چرا گریان و نالانی، عارف که از درد ناله نمی‌کند؟ فرمود من نه از درد که از زوال درد ناله می‌کنم، که اگر این درد طلب رفع شود، چه کنم! رفع این درد، علت وقفه و رکود است. بدون درد و نیاز، محال است که سالک بتواند مسیر حق را طی کند. بالاترین وسیله و با

عظمت‌ترین براق برای عروج و معراج انسان، همان براق نیاز و درد عشق است. طوبی به آن راهروان دردمندی که قلبشان متمایل به چنان مطلوبی است که هم دوری و هجران آن، و هم وصالش همه موفقیت است و ایجاد انکسار می‌نماید. هر چه مراتب انکسار دل بالاتر، مراتب عرشیّت آن افزون‌تر. کدام دل است که اثری از آثار انکسار در آن نباشد و در حد کمال نشیمنگاه حق باشد؟! قلبی نشیمنگاه الهی است و تخت سلطنت خالق رحمان در آن نهاده شده، که شکستگی آن در مرتبه کمال باشد.

مسلماً دل‌ها خواستار وصال است، پس این هجران چیست؟ این قانون قطعی است، مادام که درد و مشکلات نباشد و دل شکستگی حاصل نگردد، وصال تحقق نمی‌یابد. هیچ تردیدی در این قانون نیست، موفقیت بدون حصول مشکل و بدون درد و گرفتاری حاصل‌شدنی نیست. افرادی که بدون استقبال مشکلات و شدايد در جستجوی وصالند، سخت در اشتباه‌اند.

خوشا بر حال جوانان زیبادلی که دارای درد عشقند و در این دنیا احساس غربت می‌کنند، امید است که در زمره احرار و آزادگان قرار گیرند. این که سالک احساس نماید که نه در این غربت دلش شاد است و نه رویی در وطن دارد، حقیقتاً از گنجینه‌های غیبی حق است، اهل غیب این را درک می‌کنند. اهل غیب ندای غیبی را به سمع دل می‌شنوند و ندای حق را به زبان حق جاری می‌کنند.

بنابراین بر این غربت که از مقامات محبوبین الهی است «الْإِسْلَامُ عَلَيْكَ يَا غَرِيبَ الْغُرَبَاءِ: سلام بر تو ای غریب‌ترین غریبان». چنین غربت از آن کسی است که کمال انقطاع از ماسوی او را حاصل شده و فقط ساکن در عالم عشق است.

آری بالاترین وسیله برای رساندن سالک به مقصد و مقصود، عالی‌ترین مرکب الهی که انسان با آن مراحل و طرق ظلمات بشریت و انسانیت را طی کرده و خود را به سرچشمه بقاء برساند، عشق است؛ اعطاکننده این سوز و درد عشق نیز خود اوست.

ای کارنده تخم پشیمانی در دل‌های دوستان و آشنایان، ای عاشق جوانان زیبا دل، تو آن تخم را در دل‌های پاک آنان کاشتی تا به مقام توبه و انابه درآیند و با اخلاص وارد دیار حق گردند. ای افکننده سوز در دل‌های تائبان، ای پذیرنده معترفان، ما همه مقرر و معترفیم که «مَا عَبْدُنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَ مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ: ترا نپرستیدیم چنان که سزاوار پرستش تو بود، و ترا نشناختیم چنان که شایسته شناخت تو بود». الهی هر آنی دست ما گیر که جز تو ما را دستگیری

نیست، هر آنی ما را دریاب که جز تو پناهی نیست.
 به به! حال جوانان پاکدل اسلام بسی حیرت‌انگیز است که در اندک مدت،
 چگونه ارتزاق معنوی می‌کنند و چسان راه بر آنان هموار می‌گردد. باید دانست در
 طول تاریخ، عصر حاضر یکی از اعصار درخشان است و این صرفاً به عنایت خاص
 خداست. غفلت‌زدگان باید از چنان جوانان مقدسی تعلیم گیرند و به مقام توبه و
 انابه برآیند که خدا توبه‌پذیر و مهربان است «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ: خداوند
 توبه‌کاران را دوست می‌دارد».

جوانان الهی اسلام بدین علت به دریای وحدت راه می‌یابند و در زمره مردان
 الهی قرار می‌گیرند که شایسته‌اند، و این شایستگی و قابلیت را خدا بر آنان عنایت
 فرموده، و این یک معنا از معانی عصر درخشان است.
 اما غفلت‌زدگان گویند چرا ما سال‌ها کوشیدیم و نرسیدیم؟ پاسخ آنان را باید
 از حضرت مولی‌الموالی شنید که فرمود: ای مردم شما سال‌ها با من همراه شدید،
 ظاهراً حرف‌های مرا شنیدید اما به سمع دل نشنیدید.
 آری غفلت‌زدگان را شاید سالک طریق وصال گفت. ایشان مرد دریایی
 نیستند، بلکه باید گفت تو هستی مرد صحرایی، چه بشتابی سوی دریا! آنان که
 رسیدند از طریق توفیق و حمایت حق و تعالیم اساتید الهی با توبه و انابه نایل
 گشتند؛ صبح ازل ایشان راست.

از بارگاه الهی خطاب آید که ای متعلم الهی که شهادت را استقبال می‌کنی،
 ای بنده فداکار من، در این مقام اگر دیدگان خود را از دست دهی، محزون مباش
 که لطف من دیدگان توست؛ بصیر حقیقی تویی. کور بینا بهتر است از بینای کور؛
 برتر است از کسی که چشم‌های ظاهرش سالم اما دیدگان باطنش کور است و از
 تشخیص زشت و زیبای حقیقی، عاجز و ناتوان می‌باشد «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ:
 پس ای صاحبان بصیرت عبرت گیرید». اگر سمع خود را از دست دهی، فضل من
 سمع تو، به دیده من بینی و به گوش من شنوی، کرم من چراغ راه تو.

جوانان پاک‌نهاد و با اخلاصی که به توفیق حق در زمره متعلمین مکتب ربوبی
 وارد می‌شوند، امید است روزی رسد که معلم و مربی عصر خویش شوند و سعادت
 خود را در سعادت جامعه بینند. یکی از توصیه‌های الهی در تعلیم و تعلم این است
 که سالک باید از خلق بشریت خارج شود و پا به عالم حقیقت نهد.

ای سالک تا می‌توانی این خلق بشریت را از خود ریشه‌کن ساز تا همانند معلم
 اول بشر، نور «إِنَّكَ لَعَلِّي خُلِقْتَ عَظِيمٍ: و راستی که تو را خویی والاست» در دل تو

متجلی شود و ترا به زیورهای «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ: و از سر هوس سخن نمی گوید» بیارایند که بالاترین مقام، تحقق این نور در دل و جان است. وقتی که ترا به این زیورهای الهی آراستند می دانی چه مقامی را دارا خواهی شد؟ این طراز وفا بر کسوه صفای تو کشند «مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى: دیده منحرف نگشت و از حد درنگذشت».

فرزندان والا مقام اشرف کاینات

درود بر رادمردانی که توفیق آن را یافتند که اتصالاً مورد نوازش حق قرار گیرند. چنان جوانان رشید الهی، فرزندان گرامی حضرت اشرف کاینات اند، چه نسب حقیقی، نسب روحی است نه نسب جسمی. نسب جسمی بدون نسبت روحی بهایی ندارد. ممکن است کسی ظاهراً منتسب به یک مرد الهی باشد، لکن اگر نسب روحی نداشته باشد، آن نسبت بی ارزش و بی بهاست. بهاء واقعی به سبب انتساب روحی است که خدای تبارک و تعالی به کسی عنایت فرماید.

چه محفل باشکوه و با عظمت و با صفا و منوری است آنجا که چنان یاران راه حق و فرزندان والامقامی گرد هم آیند، چه صفا و شرافت هر مکان به مکین اوست. آنان را بشارت الهی است که مربیان عصر آینده اند، آن هم آینده نزدیک نه بسیار دور، که هم خود از علوم و معارف و تعلیم حقه اساتید الهی بهره مند شوند و هم دیگران را برخوردار سازند.

چنان سالکینی، دلبران زیبادل مکتب اسلامند که همگی حتی خردسالان آنان دارای دل های پر نور و سوزانند. آنان برگزیده جوانان و خردسالان عصر خویشند، به همه آنان باید به دیده عظمت نگریست. امید است سفینه نجات الهی که درود نامتناهی حق بر او باد، به چشم عنایت به آن یاران خود نظر فرماید. می دانیم در عالم معنا هر محفلی که نسبت داشته باشد به محبوبین و مقربین حق، آن بزرگواران درگاه الهی در آنجا حاضرند، و افتخار اهل ایمان به نظر خدایی آن عزیزان پیشگاه حق است.

هزاران درود بر فرزندان رشید حضرت مولی، و هزاران درود بر مادر روحانی آنان، حضرت زهرا (س). چنان انصار الهی را نه دنیا مسرور کند و نه عقبی «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ: خدا ما را بس است و نیکو حمایتگری است»، «نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ: چه نیکو سرور و چه نیکو یآوری است». آنان را خدا بس است، آنان عاشقان خدا و عاشقان محبوبین درگاه اویند.

آری مربیان والامقام مکتب الهی آنانند که متعلمین را چنان پرورش دهند که به کلی حب دنیا را از دلشان خارج کنند، حب دنیایی که رأس کل خطیئات است. هدف همه حضرات انبیاء، اوصیاء، اولیاء، علمای ربانی، اساتید و مربیان الهی این است که سالکین را در معرض نسیم رحمت خدا قرار دهند تا به لقاء و وصال نایل آیند. بالاترین نسیم رحمت حق همانا تعالیم عالیه اساتید و مربیان الهی است تا راه وصال یعنی مراحل و منازل طریق حق را پیموده، بتوانند بار گران امانت را به سرمنزل مقصد و مقصود برسانند.

آنان می‌خواهند با استمداد از نظر خدا، عشق الهی را در کانون دل متعلمین به مقام تحقق درآورند. البته این عشق عطیه الهی است، آن را به هر کسی ندهند، لکن متعلمین مکتب اسلام همگی عاشقان جمال حقند. بدون عشق نمی‌توان مراحل این سفر را طی نمود، برترین توشه در این راه خطرناک، عشق است. عاشق خستگی‌ناپذیر است، او خستگی نمی‌شناسد و حاضر است در راه معشوق خود، صدها بار جان خویش را فدا کند.

ای سالک با یک جان مادرزاد نمی‌توان عاشق شد، در راه رسیدن به معشوق باید صدها جان داد. ترا با جان مادرزاد نبود ره به این دریا، کسی این بحر را شاید که او را صد جان دگر باشد. بارور شدن انسان بدون ورود به صحنه گرفتاری‌ها ممکن نیست. هرگز نمی‌توان از راه رفاه به سعادت ابدی نایل شد، باید از این پل صراط گذر کرد.

عاشق آماده است در راه رسیدن به جانان از جان و مال و مقام و فرزندان بگذرد، زیرا عشق خدا با عشق دنیا سازگار نیست. متعلمین مکتب ربوبی را رحمت و فضل الهی بس است و به آن شادمان شوند «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا: بگو به فضل و رحمت خداست که باید شاد شوند». آنان جز رحمت خدا و فضل او به هیچ قدرت و عملی متکی نباشند «هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ: و این از هر چه گرد می‌آورند بهتر است» که این اتکاء، بسی بهتر است از آنچه اندوخته‌اند.

الهی ما هم از تو ترا می‌خواهیم. الهی سؤال ما را جز تو جوابی نیست. درد ما را جز تو درمانی نیست، درمان ما تویی. الهی سائل در تو و گدای کوی تو هستیم، ما را این افتخار بس که خادم راه تو و درگاه تو باشیم.

الهی هر کس به کسی نازد، ما هم به تو می‌نازیم «حَسْبِيَ اللَّهُ: خدا مرا بس است» و مأیوس و نومید هم نیستیم. صد هزاران بحر بر دریای رحمت قطره نیست، نیستیم. نومید با یک دریا گناه آمده‌ایم.

الهی تو خود فرمودی ای کسانی که بر نفس خود ظلم کردید، هرچه بودید به مقام استغفار برآید «لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً» از رحمت خدا نومید مشوید در حقیقت خدا همه گناهان را می‌آمرزد». تو خود فرمودی بندگان من در دنیا نومید نشوید که نومیدی از رحمت من از گناهان کبیره و همسان مرگ است.

بزرگان فرموده‌اند نومیدی یک بیماری روانی است و از جمله شرایط دعا، امید است. متعلمین الهی، فرزندان گرامی اسلام که مدام اتکائشان بر فضل و رحمت خداست، هرگز نومید نمی‌گردند.

سالکین الهی واقف هستند که باید در تمام کارهای خود نظم و ترتیب داشته باشند، هم رعایت نظم و ترتیب ظاهری بنمایند و هم رعایت نظم و ترتیب باطنی. آن عاشقان زیبادل و هشیار می‌دانند که باید تا آخرین نفس طلب علم کنند. چه بر طبق آیات قرآن و کلام بزرگان، کسب علم بالاخص تحصیل علم الهی از فرایض مهمه است، و این تحصیل علم باید در مکتب ربوبی باشد.

خوشا به حال سالکینی که به توفیق حق به مکتب ربوبی راه یافتند، تحت تعالیم اساتید الهی قرار گرفته موفق به ارتزاق معنوی شدند و به عالم نور منتقل گشتند.

اگر این ارتزاق معنوی ارتقاء یافته و به کمال رسد، دل در ذکر مستهلک شود، سرّ از نظر مستغرق گردد، جان در حق فانی شود و دوئیّت از میان برود. چه در مقام استغراق، «فاصله‌ای مابین محب و حبيب نیست: لَا فَرْقَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ حَبِيبِهِمْ».

صبح یگانگی بدمد، آفتاب حقیقت بتابد. آن صبح نه صبحی است که هر روز می‌دمد، و نه آفتابی است که هر روز طلوع می‌کند. این آفتاب و هزاران آفتابی که در آسمان باشد، عالم دنیا و خانه را روشن می‌نماید، اما آن قدرت و توانایی را ندارد که دل و جان را روشن کند. آن آفتاب معنوی، آفتابی دیگر است. در پرتو تابش خورشید حقیقت بر دل، حقایق بر انسان عیان گردد و ظلمت حیرت رخت ببرند.

سالکینی که به توفیق الهی به محفل جانان راه می‌یابند، اگر کیفیت فعلی قلب خود را با آن حال و کیفیت قلبی که در عالم حیرت بودند، مقایسه کنند درمی‌یابند آن کجا و این کجا! آن ظلمت بود و این نور؛ این نور، تابش همان خورشید حقیقت است بر دل.

از خورشید وجود، وجد در واجد فانی شود؛ واجد در وجود محوی شود. در این مقام دوگانگی از بین رود. از دل نماند مگر نشانی زیرا که به خدا پیوسته، قطره به

دریا رسیده است. از سرّ نماند مگر بیانی، از جان نماند مگر عیانی. خدا بس است «حَسْبُنَا اللَّهُ: خدا ما را بس است». تو از آن منی، من از آن تو. آری مراد از خلقت این است که انسان‌ها به خدا رسند.

ای سالکین الهی بدانید اگر به رضای حق راه خدا روید، حافظ شما خود اوست. او شما را از تمام بلیات و آفات و عاهات حفظ می‌کند «إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا: قطعاً خداوند از کسانی که ایمان آورده‌اند دفاع می‌کند». اوست که از اهل ایمان نزغات شیطان، خطرات عصیان و طواریق نسیان را دفع و برطرف می‌کند.

ای سالک دل‌سوخته! نفس تو چون نمرود است و هوای نفس چون آتش، و دل چون خلیل، نفس آتش هوی برافروخته و دل را با سلاسل مکر و اغلال شهوت در منجنیق معاصی نهاده و به آتش افکنده است. هنوز قدمی نرفته که عقل چون شیفتگان برمی‌آید که ای دل، آیا ترا بر من حاجتی هست؟ دل گوید مرا حاجتی هست لکن بر تو نه! فرمان آید: ای آتش هوی، بر دل سرد باش که او سوخته عشق ماست، سوخته را بار دیگر نسوزانند.

از غیرت الوهیت است که بندگان خود را حفظ می‌نماید، چنان که خداوند تبارک و تعالی نظر می‌کند به غیب خود، نظر می‌نماید به سرّ خود، این را از بهر آن می‌دارد و آن را از بهر این می‌پرورد. روزی رسد که پرده از میان برداشته شود، غیب به سرّ می‌نگرد و سرّ به غیب می‌نگرد. ای جوانمرد! در آن وقت نعیم بهشت، حورا و عینا به چه کار آید! آنگاه که عاشق، معشوق ازلی را می‌بیند، با مشاهده جمال او حورا را چه کند؟! نعیم بهشت را چه کند؟!

آری اگر مردم بر سنن صواب روند، به دیگران خیانت نکنند و آنچه را برای خود می‌پسندند برای دیگران هم بپسندند، مطیع و منقاد فرمان حق شوند، خداوند از فضل و رحمت خود باران رحمت بر ایشان می‌باراند، از بوستان دل‌ها گل‌های رنگارنگ می‌رویاند، فتنه‌ها و بلاها از ایشان می‌گرداند، چنان که برای متعلمین مکتب ربوبی کرد. غارتگر دل‌های آنان سلطان سلاطین است و هر که دل او غارتیده سلطان عشق باشد، او را پروای هیچ غیر نماند.

کسی که از عشق خدا سوخته باشد، دل سوخته او با امکانات رنگارنگ مادی، با مرغ بریان نیاساید. جانی که به حق زنده گشت، با غیر نیارامد.

سربازان رشید و دلاور الهی

سالکین طریق خدا، فداکاران و از جان گذشتگان منای عشق، جوانانی هستند

که چنان در اصلاح خود بکوشند که اغیار دل را به دیار عدم رهسپار گردانند. زنگار معاصی را از مرآت دل بزدایند و خانه دل را به جاروب تفرید و تجرید پاک و منزّه دارند. در تصفیه و تزکیه دل چنان تلاش نمایند که اثری از آثار خس و خاشاک معاصی باقی نماند.

در این مقام است که دل آنان شایسته تجلیات عالیّه الهیه گردد، به قدری مجذوب درگاه الهی گردند که در راه وصال او از هر بلایی با کمال اشتیاق، استقبال کنند. آنان جوانان رشید اسلام، انصار حضرت اباعبدالله و انصار حضرت مولی هستند.

اولیاء خدا و علمای ربانی مشتاق سیمای پرنور چنان متعلمین گرامی‌اند، و دل‌های شیفته آن یاران و یاوران حضرت سیدالعاشقین را مشاهده می‌نمایند. آنان ظاهراً به حرم مقدس اولیاء خدا پا می‌نهند، ولی در معنی با چنان دل و جان به حرم حضرت اباعبدالله وارد شده و ندای «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ: آیا یاری‌کننده‌ای هست؟» آن بزرگوار به گوششان می‌رسد. گویا در روز عاشورا و در میدان نبرد شهیدان حقیقی قرار گرفته‌اند، از جان و مال و اولاد و دنیا و عقبی و از هستی خود گذشته‌اند، می‌خواهند به وصال جانان برسند.

هر روز عاشورا و هر جای زمین کربلاست، لسان ظاهر و باطن سالکین حقیقی این است که آه، ای کاش یا اباعبدالله آن روز در کربلا بودم و جان خود را فدای تو می‌کردم، از جان و مال و دنیا و عقبی و هستی می‌گذشتم و همه را قربان تو می‌کردم.

آری مقام انصار حضرت مولی^(ع) از مقام انصار همه حضرات معصومین علیهم‌السلام بالاتر است. آنان امتیازات دیگری دارند، حال آنان شبیه حالات انصار حضرت اباعبدالله است. یاران حضرت اباعبدالله، آن عاشقان الهی روز تاسوعا در التهاب عجیبی به سر می‌بردند. آن عده قلیل چند روز است که خود را برای مبارزه مجهز کرده‌اند، عطش لایتناهی دارند که جان خود را فدای سرور شهیدان کنند، برای حریت و آزادگی.

روز عاشورا شهدای کربلا از یکدیگر تقاضا می‌کردند که فلانی مگر تو نمی‌گویی من ترا دوست دارم؟ پس اجازه بده قبل از تو من به میدان بروم! آنان بسی شادمان و مسرور بودند که این سعادت شامل حالشان شده که جان خود را فدای خدا سازند؛ آنان عاشقان حقیقی جلال و جمال حق بودند.

هم‌چنین است ماجرای فداکاری حضرت ابراهیم و اسماعیل و اثبات عشق آنان

در راه محبوب ازلی. «خداوند متعال که بر همه چیز واقف و بر اسرار و ضمائر قلوب آگاه است: إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» می‌فرماید: ای ابراهیم خلیل، مگر تو با ما دعوی دوستی نکردی؟ پس چرا از راه ارادت نیامدی، مگر تو متعهد نشدی؟ تو دل از اغیار گسستی، اما آن عشق و محبتی که وقف جمال و جلال ما بود، به او پرداختی، مهر مهر بر او نهادی، این که تعهد نیست! آری زمانی ممکن است حملات باطنی بر حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء شود.

اکنون برخیز، او را قربان کن. قربان تو ای خلیل خدا، ای ذابح، قربان تو ای مذبوح. ابراهیم خلیل برخاست که فرزندم بیا، من می‌خواهم تو را در راه خدا قربان کنم. فرزند شاد و مسرور شد که این سعادت به او رسید. اما ای پدر! موقعی که مرا ذبح می‌کنی، چشم‌های مرا ببند. پدر پرسید فرزندم چرا؟ پدر! ممکن است چشمهایت به چشمان من افتد و آن مهر پدری بجوش آید و در امر و فرمان خدا تأخیر کنی! به به! قربان تو، قربان تو.

این اولین وصیت من به تو، فرزندم آیا وصیت دیگری هم داری؟ بله پدر! دست‌ها و پاهای مرا ببند، ممکن است وقتی تو می‌خواهی این ذبح را انجام دهی، من حرکت کنم و تو به زحمت افتی، الله اکبر!

به به، به به! فروشنده خلیل خدا؛ کالا و متاع، اسماعیل؛ مشتری یزدان. بنایم بر این فروشنده و متاع و مشتری. بیا کالا ببین، بایع نگه کن، مشتری بنگر.

بلی بارور شدن انسان بدون ورود به صحنه گرفتاری‌ها ممکن نیست. سالک الهی هرگز نمی‌تواند از راه رفاه به سعادت ابدی رسد، باید از این پل صراط بگذرد. جوانان رشید الهی خود را برای عبور از این گذرگاه به رضای حق آماده کنند و کمر همت بر میان بندند؛ آنان به حقیقت عاشقان جمال حق هستند.

عاشقان جمال حق، ستارگان آسمان حقیقت‌اند که دیار خود را نورباران کرده‌اند. آنان به هر دیاری که وارد شوند، با خود خیرات و برکات به همراه آورند. آن ستاره‌های فروزان از خورشید آسمان حقیقت استضاء نموده و به متعلمین و طالبین و سالکین افاضه و اضافت می‌کنند.

خوشا بر حال آن مردان الهی، آن سالکین طریق وصال که هر آنی سرمست شراب طهور عشقند، و تشنگان بادیه طلب را سیراب می‌نمایند. چنان سالکین پاکدل را ساقی وحدت از شراب طهور سرمست نموده و تعلیم عشق کند و بر ایشان توصیف نماید که ساقی شما منم، و اینک بر شماست که ساقی دیگران شوید و از دست ساقی وحدت، دیگران را نیز از آن شراب طهور سرمست گردانید.

درود بر یاران حضرت مولی، خوشا بر حال آنان که در صف یاران خاص آن بزرگوار به شمار آیند. سلام و تبریک مقربین خدا بر آن برادران الهی است که به آن مقام با عظمت مفتخر شوند. این مقام از آنجا نصیب می‌گردد که انسان به ساخته و پرداخته خود ننگرد. از این‌رو بزرگان فرموده‌اند که ای سالکین طریق وصال، به ساخته و پرداخته خویش منگرید، به توفیق و ارادت حق بنگرید. کسانی موفق شدند که نعمت را ندیدند، برتر از آن، مُنعم را دیدند. در نعمت، منعم را مشاهده نمودند و شاکر گشتند.

درود بر آن مأموران الهی، عجب مقامی بر آنان عنایت فرمودند، مأموریتشان این است که به یاد حق از جای برخیزند و با قلبی پر از سرور و شعف و دلی پاک رهسپار دیار حق گردند. مسلماً آن مردان الهی را باطناً استقبال می‌کنند و این پیام حق را به گوش دلشان می‌رسانند که: ای سالکین طریق حق، ای مردان شجاع الهی و قهرمانان لشکر اسلام، چرا نشسته‌اید؟ پرچم اسلام برگیرید، خویشتن را آماده کارزار کنید، کمر همت بر میان بندید، با مخالفان راه حق به مبارزه پردازید که فتح نزدیک است، صبح ازلی نزدیک است، طلوع آفتاب آسمان حقیقت نزدیک است.

آری سربازان رشید حجت خدا، آنانند که در عالم باطن اثبات کرده‌اند که حقیقتاً سربازند. یعنی به توفیق حق آماده شده‌اند که جان خود را فدای مولای خویش کنند؛ چون پروانه دیوانه خویشتن را فدای شمع ازلی نمایند.

آنان برای تجدید عهد و پیمان عالم الست، به دیدار مردان الهی شتابند تا معنی کمالیه «قَالُوا بَلَى: گفتند آری» را در خود به مقام تحقق رسانند. با دلی پرشور و انقیاد و اذعان، تعهد کنند که مطیع و منقاد محض فرمان خدا گردند؛ این مقام سربازی آنان را مبارک باد. این سربازی، معنی لاهوتی دیگری دارد. سرباز رشید یعنی آن مرد الهی که هر آنی آماده است خود را فدای مولای خود نماید تا نامش در جریده شهدای حقیقی به شمار آید؛ آنان شهیدان زنده‌اند.

سلام بر شهیدان زنده، سلام بر آن عاشقان جمال که زندگی و حیات ابدی و غیر مختوم یافته‌اند و در ردیف سعءاء قرار گرفته و به اعلیٰ علیین پرواز نموده‌اند. این حیات جاودانی، این حیات طیبه الهی بر آنان مبارک و ابدی باد.

سالکا! خدا و محبوبین الهی در هر زمان ناظر عاشقان حضرت حسین(ع) هستند. در محفلی که از عشق خدا، از عشق حضرت اباعبدالله، از عشق حضرت زهرا و از عشق عاشقان مولای زمان گویند، حضرت زهرا سلام الله علیها در باطن، از مَکَمَن غیب می‌آید و در آستانه در می‌نشیند؛ آری میزبان و صاحب محفل اولیاء

مقدس خدا، حضرت زهراست.

هر کس حضرت فاطمه زهرا را نشناخته، از این کلام حضرت مولای زمان^(ع) می‌تواند بشناسد. آن بزرگوار وقت ظهور اول می‌فرماید: کجاست مادرم زهرا؟ کجاست دختر رسول خدا؟ الله اکبر!

سپس می‌فرماید «فِي ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ لِي أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ: الْكَوَى مِنْ امْرُوزِ حَضْرَتِ زَهْرَا، دَخْتَرِ رَسُولِ خُدَايَسْت.» و نیز می‌فرماید «نَحْنُ حُجَّةٌ عَلَى الْخَلْقِ وَ فَاطِمَةُ حُجَّةٌ عَلَيْنَا: مَا حُجَّتْ بِرِ خَلْقِ هَسْتِيمِ وَ فَاطِمَةُ حُجَّتْ بِرِ مَاسْت.» یا زهرا، جان دو عالم، جان عالمیان فدای تو.

الهی، الهی! ترا به عصمت زهرا، ترا به عصمت زهرا، ترا به عصمت زهرا، ما را امروز به توبه نصوح موفق فرما. الهی ما همه خود را به تو می‌سپاریم، تو خود حافظ ما باش.

تجدید عهد عاشقان در شب قدر

یکی از عالی‌ترین مقامات این است که کسی میهمان حق باشد. میهمان حقی که از ناحیه میزبان خدایی دعوت شده باشد. چنین میهمانی برای عارف، یک منصب الهیه است و نصیب هر کسی نگردد. البته خیلی نادر است که در محفلی، فردی هم میهمان باشد و هم میزبان.

محفل مقدس اولیاء خدا و علمای ربانی میهمان‌سرای الهی است و میزبان اصلی خود اوست. خداوند تبارک و تعالی مقام میهمانی و میزبانی را که عالی‌ترین مقامات الهیه است، در محضر اولیاء به سالکین و عارفین طریق حق، به آن مردان الهی که در تعلیم و تربیت و ارشاد جامعه می‌کوشند، کرامت می‌فرماید. در حقیقت در آن مقام، میزبان اصلی خود اوست و جلوات میهمانی افزون‌تر است.

ماه مبارک رمضان، ماه ضیافت الهی و میهمان‌سرای اوست. هر جا میهمانی معنوی است، سایه آن میهمان‌سرای الهی است. ماهی که اشرف ماه‌هاست و شب‌هایش اشرف شب‌ها و روزها و ساعاتش، اشرف روزها و ساعات. طوبی بر آنان که ماه مقدس رمضان را در حد اعلی ادراک و آن میهمان‌سرای خدا را با بصیرت کامل مشاهده می‌نمایند.

اشرفیت ماه مبارک رمضان به خاطر امتیازات خاصی است که در آن قرار داده شده و در سایر ماه‌ها نیست. شرافت آن به خاطر زمان و مکان نیست، زمان و مکان

اگر شرافت یافته به خاطر حضرت اشرف کائنات، به خاطر انسان کامل، آن قرآن ناطق است.

درک ماه مبارک رمضان و شب قدر، از آن کسانی است که در تزکیه نفس کوشیده‌اند. فعل مضارع در آیه «تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ: در آن شب فرشتگان با روح به فرمان پروردگارشان برای هر کاری فرود آیند» دال بر تجدید و استقبال و استمرار است. هر شب قدر برای صاحبان تزکیه، برای سالکین و عارفین راستین از هزار ماه بهتر است «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ: شب قدر از هزار ماه ارجمندتر است». این فضیلت و امتیاز چنان که اشاره شد، به جهت تقدم ذاتی است که خداوند تبارک و تعالی در مقام امتنان از حضرت خاتم الانبیاء نسبت به معرفت شب قدر نموده است «وَمَا أَدْرِیکَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ: و از شب قدر چه آگاهت کرد».

در ماه مقدس رمضان، درهای رحمت خدا به روی بندگان گشوده است. منادی غیبی شب و روز ندا درمی‌دهد: ای بندگان، ای جوانان بهشت، سلام خدا را بر شما می‌رسانیم. آیا دردمندی هست که درد خویش را اظهار کند؟ خدای تبارک و تعالی خود بعد از سلام می‌فرماید: آیا در میان شما دردمندی هست که او را درمان کنم؟ نیازمندی هست که نیاز او را برطرف سازم؟ حاجتمندی هست که حاجت او را اجابت نمایم؟

ماه مبارک رمضان و به خصوص شب قدر، اعمال بیشتری دارد که در کتب ادعیه، بزرگان آن را شرح داده‌اند. اما بالاترین اعمال در آن ماه مقدس این است که انسان کینه برادران دینی خود را از دل بیرون کند، دل از ماسوی بپردازد و موفق به توبه نصوح و خالص گردد.

در عظمت شب قدر گرچه تعالیم فراوانی وارد شده است، اما زیباترین و پرعظمت‌ترین شب قدر، شبی است که انسان با قدر و منزلت خویش آشنا گردد؛ آشنایی و معرفت به خویشتن خویش و حقیر دیدن خود، و دریافتن عظمت و بزرگی پیغام اساتید الهی.

عنایت خدا و یاری الهی در معرفت و صعود روحانی، زمانی است که انسان خود درصدد معرفت و تصعید برآید و اراده جدی در این راه نشان دهد، و الا شب با عظمت قدر را نیز همچون شب‌ها و روزهای عمر خویش به دست فراموشی خواهد سپرد.

اگر خود انسان اراده برای حرکت الهی را در پیش گیرد، اراده خداوندی آن را

به ثمر می‌رساند. از این‌رو سالک الهی باید با خود تجدید عهد و پیمان نموده و با خدا و اولیاء او تجدید بیعت کند و الاً صرف خواستن وصال، او را به جایی نبرد. سالک عاشق باید قدر خویش بیش از پیش بشناسد، و بداند که این عمر به پایان خواهد رسید. او باید حقیقتاً در اشتیاق لقاء حق باشد، یعنی در عمل با او باشد نه در لفظ؛ جان و دلش نه آب و گلش.

ای سالکی که می‌خواهی راه وصال بپیمایی، بدان اگر خود را واپس‌ترین همه عوالم ندانی، این راه را نشایی. مبدا غافل شوی و نعمت و عافیت ترا بفریبد، که صبر بر بلا و شدت کار آسانی است، صعب‌تر آن که بر نعمت و عافیت صبر کنی، که مبدا این همه نعمت و عافیت که بر تو ارزانی داشتند، سبب انحراف تو از راه حق گردد.

از عارفی پرسیدند راه از کدام جانب است؟ فرمود از جانب تو نیست، چون از تو درگذشت، از همه جانب‌ها راه هست. ای بی‌خبر که تا امروز از در نفس آمدی، اکنون از در دل درآی تا به خدا رسی.

ای سالک اگر در شب مقدس قدر توفیق الهی ترا یار شد که به محفل جانان رسی، در آن شب مقدس، بار دیگر ترا با قدر و منزلت حقیقیات آشنا کنند و مرتفع‌ترین قله‌های معرفت و والاترین راه وصول به حیات طیبه را که در پهنه زیباترین لحظات رحمت حق است، بر تو به نمایش گذارند و نمودی از حقانیت و عظمت مکتب اسلام را در آن شب سرشار از عنایت و رحمت، بر تو نشان دهند. هرگونه یأس و نومیدی را از زوایای حیاتت برکنده و نور امید به رحمت الهی را در دلت بیفروزند، تا اتمام حجتی دیگر بر اهل درد و طلب شود که اگر حقیقتاً طالب گوهر حقیقتی، بیا و خود را دریاب.

شگفتا! چه شب با عظمتی که همه حجابات از دیدگانت درهم نوردند و ترا با خودت آشتی دهند، تا از در صلح و آشتی به صحن مقدس حرم الهی وارد گردی، که اینک اذن دخول تو آشتی با خدا و اولیاء خداست. نجات و سعادت در تحقق توبه نصوح، در رهایی از هستی مجازی خود است. همچنان که بزرگان از در صلح و آشتی با تو درمی‌آیند، تو نیز متعهد شو که با آنها آشتی کنی تا آن شب، شب آشتی با خدا در دفتر حیات تو ثبت گردد.

مبدا غافل شوی که از تو غافل نیستند. در آن مقام همه شکوک و اوهام از دلت زدوده به نور یقین درآمیزند. مبدا این یقین را در اثر غفلت دوباره به شک و تردید مبدل سازی.

تو نه به اراده خویش آیی که ترا به آن میهمان‌سرای الهی فرا خوانند، تا مگر ویرانه‌های دل به تعهد و توبه آباد سازی که چون باران جود و کرم او باریدن گیرد، به بوستان و کویر نمی‌نگرد، همه را درهم آمیزد. شاید به خود آیی و مظهري از مظاهر رحمت و رأفت را دریابی که چگونه نومی‌دی را به امید و رحمت، مبدل سازند و دست نوازش بر شکسته‌دلان همی‌برکشند.

آن جرعه‌ای از محبت که در محضر اولیاء خدا دریابی، جذبه الهی است که راه وصول را بر تو آسان سازد. در آن جذبه الهی مسافت همه عمر را از تو باز برند، اما اگر دمی غفلت کنی، بار دیگر مغلوب نفس و شیطان شوی. در آن جذبه، ویرانه‌های دل را به یک نظر آباد کنند، مبادا خانه دل دوباره ویران کنی. پس در محفل مقدس جانان، آفتاب درخشان هدایت بر دلت تابیدن گیرد و همه زوایای حیات ترا نورافشانی نماید و تاریکی و ظلمات فکری گذشته را به نور مبدل سازد.

آن شب، شبی است که زیبایی‌های معنوی را بر دلت آشکار کنند. پس چه زیباست که همچون عاشقان، عهد و پیمان خویش با خدا و اولیاء او تازه کنی تا بار سنگین گناهان از دوش تو بردارند، خود را در معرض نسیم رحمت خدا قرار دهی.

آن جامه زیبایی که بر قامت متعهدین الهی دوخته‌اند، ایشان را نشاید که آن عهد بشکنند، مگر آنان که حدیث دوست نشیندند. مگر تو را به انعقاد عهد الهی به آن میهمانی خدا در چنان شب مبارکی دعوت نکردند؟! پناه بر خدا که پیغام حق فراموش کنی که «أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» و به پیمان خود وفا کنید زیرا که از پیمان پرشش خواهد شد». سال‌هاست که عهد خود می‌شکنی، اما چسان به یک نظر از غفلت‌های درمی‌گذرند، آن چنان باش که شایسته‌ای، پرده‌های جهل و ظلمت را از دیدگانت کنار زنند تا هستی حقیقی خود را زیباتر از قبل دریابی.

چه زیباست که بیش از همه به تزکیه و اصلاح خویشتن همت گماری و از تفحص و تجسس در احوال دیگران به شدت اجتناب ورزی، که مبادا این رحمت و رأفت و نوازش حق، ترا از خود غافل گرداند. متعلمین حقیقی مکتب الهی هرگز به چنین حرکت غیر الهی نمی‌اندیشند، آنان بیش از دیگران خویشتن را به وعظ و اندرز دعوت می‌کنند.

در آن شب نسیمی بر دل‌ها می‌دمد، آفتابی از مشرق ازل بر محفل جانان طلوع می‌نماید، به سینه عاشقان در سعادت و کرامت می‌گشایند؛ چون پای عشقشان در راه است، بر پیشانی آنان نشان اقبال است.

ای سالک! اگر چنان توفیق ترا یار گشته، به یاد آر چنان شب قدری را که

عظمتش، حقارت و کوچکی هر کس را به خود نمایان ساخت. آب مشاهدت در جوی ملاطفت بر دل‌ها روان شد و روح امید را در آنان زنده کرد تا دل و جان کی به شیفتگی آید و شوق به لقاء حق، در جان‌ش پرورش یابد و در زمره واله‌ان وصال به شمار آید.

بدان که تا عهد ازلی دامن تو نگیرد، دل تو این معنی نپذیرد، مگر نغمه معشوق به سمع دل نشنیدی که اندوه مدارید و هیچ غم مخورید، عهد من دارید، به یاد من نازید. در بند آن مباش که ترا بنام خوانند. مریدی صادق و عاشقی وفادار به او باش تا بر سرزمین بی‌نامی ترا فراخوانند، که بحری بی‌پایان و آتشی سوزان، فارغ از اسم و رسم دارد. در این مقام است که عزم خود حجاب دانی، همه از لطف او بینی. سالکا! اگر در شب قدر در جاذبه عشق الهی قرار گرفتی، در آن جاذبه اسرار بسیاری بر تو آموختند تا اتمام حجتی دیگر بر تو گردد، که متعهد شوی ایام عمر خود را در راه او سپری کنی.

منتظرین حقیقی عصر درخشان

ایام و لیالی میلاد محبوبین الهی، اوقات مقدسی است که در آنها خیر و برکت کثیری نهفته است. آن ایام و لیالی در حقیقت عید با شکوه و با عظمتی است که خداوند تبارک و تعالی در آنها به محبوبین درگاه خود، به صاحب‌دلان و سالکین عیدینه کرامت می‌فرماید و دوست دارد که آنان نیز از پیشگاه او عیدینه مسئلت کنند.

در آن اوقات مقدس یک مبشر الهی، یک هاتف غیبی، یک مأمور از ناحیه حق به محضر حضرت رسول اکرم (ص) و آن بزرگواران بشارت می‌دهد بر حصول خیری که شامل حال تمام طالبان و عاشقان است و آن، همانا مولود مقدس و محبوب الهی است. مسلماً این بشارت به قلوب پاک تمام سالکین و عارفین الهی که به محضر مقدس اولیاء خدا نایل شده‌اند، می‌رسد و در حد کمال بر آنان مبارک است. زیرا تبریک نسبت به امری تحقق می‌یابد که دارای عظمت‌های الهی باشد.

از جمله این لیالی و اسراری که عارفین و مؤمنین را به آن توجه داده‌اند، شب نیمه شعبان، شب تولد با سعادت آن نیر اعظم الهی است که برابر است با شب قدر «وَمَا أَذْرِيكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ: و از شب قدر چه آگاهت کرد». تبریک آن شب و نیز سایر اوقات مقدسه، درباره کسی تحقق می‌یابد که عظمت آن را درک کند. معنی تبریکی هم که از لسان بزرگان جاری می‌شود، این است که کمال درک عظمت آن امر

مقدس و تحقق معانی آن در حد اعلیٰ نصیب قلوب مستعده گردد. و اما تبریک حقیقی و باطنی در کدام دل متجلی است؟ مسلماً عالی‌ترین تجلی آن در قلوب اهل محبت است، خوشا بر حال آنان که راه محبت پویند. عارفین الهی، مجذوبین بارگاه خدا، آنانند که مراحل طریق محبت را پیمودند. آنان محبان خدا و محبوبین درگاه اویند، عالی‌ترین مراتب تجلی تبریک در دل‌های متعلمین والامقام مکتب ربوبی است.

از جمله لیالی و ایام مقدسه دیگر، شب و روز جمعه است. روز جمعه بر سایر ایام هفته فضیلت دارد و سیدالایام است و برای آن آداب و اعمال و ادعیه خاصی است. یکی از نعم و الطاف بزرگ الهی که در سایه فضل و رحمت بی‌پایان خود، آن را نصیب اهل ایمان نموده، درک روز مقدس جمعه است. جمعه برای فرد مؤمن و عارف، عیدی سعید و نعمتی عظاماست؛ حتی از جمله لذات و حظوظ معنوی، ادراک کیفیات آن روز است.

عموم مردم در وفور نعمت چندان به مقام سپاسگزاری برنمی‌آیند، چه سپاسگزاری هر کس به نسبت ادراک نعمت و بهره‌مندی حقیقی از آن است. بدون درک نعمت، شکرگزاری ظاهری است نه باطنی و از دل برآمده.

ادراک روز جمعه نه بدین معناست که انسان پس از گذشت شش روز، وارد روز جمعه گردد. بسا افرادی که در طول عمر خود ظاهراً صدها و هزاران جمعه بر آنها بگذرد، لکن حتی یکبار هم موفق به درک آن نگردند. البته باید به پیشگاه الهی اقرار و اعتراف نماییم که ما نه تنها روز جمعه، بلکه نعمت‌های بی‌شمار او را چنان که شاید و باید درک نکرده‌ایم.

گرچه بزرگان فرموده‌اند اگر کسی بیدار دل باشد و قدر خود را بداند، هر شب برای او شب قدر است و هر روز که مؤمن حقیقی از مولای خود اطاعت کرده و از فرمانش سرپیچی ننموده برای او سیدالایام و عید عظمی است، لکن این روز مقدس از جهات گوناگونی دارای عظمت است که علم بر کمیت و کیفیت آن در پیشگاه الهی است.

از دلایل عظمت روز مقدس جمعه، انتساب آن به حضرت مولای زمان سلام الله علیه است «هَذَا يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَ هُوَ يَوْمُكَ: این روز جمعه است و آن روز توست»، و این که آن بزرگوار در چنین روزی ظهور خواهند فرمود «الْمُتَوَقَّعُ فِيهِ ظُهُورُكَ: که در آن انتظار ظهور توست». و نیز این حقیقت با عظمت که آن حضرت در روز جمعه مأموریت ضیافت و پناهندگی به منتظرین و مشتاقان خود را دارند «وَ أَنَا يَا مُؤَلَايَ فِيهِ

صَيْفُكَ وَ جَائِزَكَ وَ أَنْتَ يَا مَوْلَايَ كَرِيمٌ مِنْ أَوْلَادِ الْكِرَامِ وَ مَأْمُورٌ بِالضِّيَافَةِ وَ الْإِحَارَةِ فَاضْفَنْنِي وَ أَجِرْنِي: و من ای مولایم در آن روز میهمان تو و پناهنده به تو هستم، و تو ای مولایم، کریمی از خاندان کرم هستی و مأمور به میهمانی و پناه دادنی، پس مرا میهمان فرما و پناه ده». آری روز جمعه، در حقیقت روز تکریم اهل ایمان و قَرَجِ منتظرین واقعی است.

از جمله بشارت‌های وارده این است که هر کس منتظر ظهور باشد، انتظار او افضل از تمام عبادات و طاعات است. حضرت آدم(ع) و همه حضرات انبیاء علیهم‌السلام آرزوی دیدار آن حکومت درخشان را داشته‌اند. از این‌رو گروه‌های بسیاری نام خود را انتظاریون نهاده و مجالسی بر پا کرده و افتخار به آن محافل می‌نمایند.

اما در واقع انتظاری در ردیف حقایق و عبادات محسوب می‌گردد که سالک منتظر، روز به روز بلکه آن به آن در اصلاح و تزکیه قلب و تخلیه از رذایل و تحلیه به فضایل تلاش نماید. عارفین کامل و واصلین خود را در ردیف ناصحین و واعظین قرار نمی‌دهند، بلکه همواره خویشتن را دست‌خالی دیده در پیشگاه الهی اقرار و اعتراف به گناه و روسیاهی می‌کنند.

منتظر حقیقی هر آن در وجودش، در قلب و روح او تغییراتی به وجود می‌آید، لذا مدام خود را مطالعه و بررسی می‌نماید که در چه پایه‌ای از تغییرات و تحولات تکاملی است. گرچه برای هیچ فردی تکلیف ملایطاق نشده، ولی لازمه ظهور ارزشهای انسانی و حصول مقامات الهی، مجاهدت و تحمل زحمات و مشقات است؛ چه این ابتلائات و مشقات از ناحیه اولاد و خانواده باشد و چه از ناحیه دیگران. تحمل افتراها و ناراحتی‌ها و مشقاتی که برای عارف الهی فراهم می‌شود، اینها همه برای او عبادت و عین نعمت است و او را برای دیدار و زیارت محبوب خدا آماده می‌کند.

منتظرین حقیقی در اصل سالکین مکتب ربوبی، آن عاشقان جمال و رهروان طریق وصالند که در همه احوال در رؤیا و بیداری حتی در حین انجام کارهای روزمره، محفل مقدس بزرگان را فراموش ننموده و در هر قدم و نفس به یاد حضرت مولی سلام الله علیه باشند.

رهروان طریق حق، منتظرین آن روز درخشان، اگر دیده بصیرت بگشایند، نمونه‌ای از آن ایام درخشان را می‌بینند. اگر سمع دل فرا دارند، ندای آن منادی جبروتی و کلام لاهوتی را می‌شنوند و آن نور ایام درخشان را مشاهده می‌نمایند.

البته آن درخشانی در بیرون قابل شهود نیست، بلکه در قلوب عاشقان مشهود است؛ سرمستی مستان شراب طهور عشق، از آثار لاهوتی و آیات انفسی آن است. عاشقان جمال حق، اگر به دیده جان نگرند، درمی یابند که کل شرایط سعادت و رسیدن به وصال آنان را احاطه کرده، که این امر برای اولی الابصار ظاهرتر است. امدادهای غیبی و علوم لاریبی به آنان روی آورده و نعمت‌های باطنی همه در اختیارشان است. آنان باید از این امتیازات الهی طبق دستورات مقدس برخوردار شوند، قبل از این که از اختیارشان خارج شود و به این سراج‌های منیر دسترسی نداشته باشند، یا عمر به پایان رسد و گرفتار حسرت دایمی گردند.

منتظرین حقیقی باید در انقیاد به فرمان حق بکوشند تا از هجوم اهریمنان ملحد و منافق در امان باشند و معنی «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ: و می‌گویند سپاس خدایی را که اندوه را از ما بزدود» در دل و جان‌شان تحقق یابد. از ابتلائات و شدایدی که گاه و بیگاه بر آنان روی می‌آورد، محزون نشوند و بدانند که اکثر این شداید نعمت‌های با عظمتی هستند که سعادت و وصال جاودانی معلول آنهاست. آنچه از خدا می‌رسد استقبال کنند صحت باشد یا سقم، سرور باشد یا حزن.

آری قدر شعله شمع پروانه داند، آن که مبتلا نشده قدر این شداید چه داند. دل شکسته و غم خورده‌ای باید تا قدر آن نواخت و عزّ «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ» را بداند. باش تا آن فرد شداید دیده را در حظیره قدس بر سریر سرور بنشانند، پیش تخت او سماتین بر کشند، شب محنت به پایان رسد، خورشید سعادت از افق کرامت برآید.

ای سالک این دنیا عالم مجاز است، در عالم مجاز از حقایق چه کشف توان کرد؟ بر پر پشه‌ای چه نقش توان زد؟ تو حقیقت دنیا را اختیار کن از مجاز آن بگریز، در چنین صورت می‌توانی مراحل تکامل را طی نمایی و خویش را به جانان رسانی. خوشا بر آن مستان شراب جمال که بحر بحر شراب طهور عشق بر سرکشند، باز هم نعره «هَلْ مِنْ مَزِيدٍ: آیا باز هم هست؟» زنند.

ای کریمی که آرامش دل سوختگان، جز از حضرت جمال و لطف تو نیست. ای عزیزی که عربده مستان عشق، جز از شراب جام تو نیست. الهی دیده دل ما را از دیدن حق نابینا مساز. الهی دست همت ما را از دامن عروۃ الوثقای عصر کوتاه مفرما. الهی ما را توفیق مناجات عنایت فرما که این مناجات، در حقیقت نامه عاشق به معشوق است. آری قدر نامه عاشق، معشوق داند. در این مقام است که صبح سعادت ابدی از مطلع آزادی سرزند.

الهی به ذات اقدس از ما بگذر، به مقربین درگاهت ما را بیمارز که ما بر گناهان خود معترفیم. الهی ای خدای مهربان، اگر آن پاکی مطلقیه تو نبود، ما جسارت به معصیت نمی کردیم.

خوشا آنان که در ردیف محبوبین درگاهت قرار گرفته اند. آنان کسانی هستند که پیش از برطرف شدن حجاب، خود را ساخته اند، و آنگاه که آن پنهانی آشکار شود، خویش را از خلائق پرداخته اند و دامن حقایق از دست علایق گرفته اند «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ: و چون قول بر ایشان واجب گردد، جنبنده ای را از زمین برای آنان بیرون می آوریم».

بیاییم پیش از آن که آن دابّه به مقام ظهور آید، به مقام توبه و انابه و محاسبه برآییم و بدانیم که در آن روز، دوست از دشمن، و آشنا از بیگانه جدا شود. عده ای را قهر جلال فرا گیرد و داغ نومیدی بر پیشانی آنان نهند. عده ای را لطف جمال فراگیرد و نقطه نور در پیشانی ایشان به وجود آید، سر تا پایشان نور شود، از خزانه رسالت خلعتی بدانان دهند «لِبَاسِ التَّقْوَىٰ ذَلِكَ خَيْرٌ: و بهترین جامه لباس تقوا است» نعلین صبر در پایشان کنند، طیلسان محبت بر دوششان افکنند، هر چه از اقبال و افضال بود، پیش آنان فرستند.

استقبال کنندگان صبح صادق

درود بر جوانان روضه رضوان، آن پاکدلانی که از سر صدق به پای دل به مکتب ربوبی قدم می نهند. محبوبین الهی و اولیاء خدا و علمای ربانی از صمیم دل به آنان خوشامد گویند و به لبان دل بوسه بر آن دل های مشتاق زنند، بلکه معتقدند که حتی خاک پای متعلمین الهی نیز بوسیدنی است.

سالکین طریق الی الله، باید بدانند که طلوع صبح ازل نزدیک است، دیدار نزدیک است. باید خویشتن را آماده کنند که سلطان سلاطین به خانه دل می آید. اما باید دریابند که قبل از ورود آن معشوق ازلی چه باید کرد.

برای استقبال از صبح صادق، جمع شرایطی لازم است. در استقبال افراد عادی، ابتدا در جمع شرایط استقبال می کوشند و سپس به استقبال می شتابند. البته هر مثالی که از ظاهر زده شود، از آنجا که هر چیزی یک وجود سفلی دارد و یک وجود علوی، باید وجود علوی آن در نظر گرفته شود، که اصل وجود هم آن است.

در حکمت الهیه مقرر است که وجودی جز حق تعالی نیست و منظور از هستی و وجود، ظهور خیرات و برکات است؛ هر چه مراتب خیرات و برکات بالاتر، مراتب هستی

و وجود بیشتر. چیزی که دارای خیرات و برکات نیست، وجود نیست. خدای تبارک و تعالی وجود محض است، یعنی خیرات و برکات او به تمام معنی در حدّ اعلی است.

برای استقبال از صبح صادق، توصیه اکید بزرگان بر این است که نیروهای باطنی خود را شکوفا سازند. مسلماً هر چه مراتب انقیاد بالاتر باشد، مراتب شکوفایی نیروهای باطنی افزونتر خواهد بود. چنان که هر یک از اعضاء جسمانی وظایف خاصی دارد، اعضاء باطنی را نیز وظایف مخصوصی است که باید طبق دستور الهی به آن عالم و عامل شوند، تا معنی انقیاد به مقام تحقق رسد.

دل انسان که یکی از اعضاء باطنی است، وظایف خاصی دارد که اگر به آن عامل شود، شکوفا می‌گردد. عاشق باید دل خود را از آلودگی‌ها مبری دارد و خانه دل را از بیگانگان و اغیار خالی کند تا نشیمنگاه حق گردد. در این صورت هر چه بر مراتب انقیاد و شکوفایی خود بیفزاید، مراتب شکستگی دل و ظهور خیرات و برکاتش افزایش می‌یابد.

ای طالب! اگر می‌خواهی حقیقتاً به استقبال صبح صادق روی، بگذار گل‌های بوستان دل شکفته شود، بدین معنی که مراتب انکسار دل فزونی یابد. چون گل در باغ و بوستان بشکفتد، بلبل عاشق اوست، دل نیز وقتی شکسته گردید، خدا عاشق اوست. در این مقام است که سالک آماده استقبال است. درود بر شکسته‌دلان، هزاران درود بر استقبال‌کنندگان.

ای عاشق دل‌سوخته، تو خواهان آنی که مراتب شکستگی دل و سوز و گداز آن را به کمال رسانی، تا مراتب استقبال دل به حد اعلی رسد، هزاران درود بر تو. ترا بشارت باد ای آن که می‌کنی درّ نایاب جستجو، در توی خانه‌ای منما باب جستجو.

رمز این که عده‌ای در مدت کم به پیشرفت‌های فوق‌العاده معنوی نایل می‌گردند، این است که آنان به سرعت راه و رسم عاشقی را دریافتند. رسم عاشق این است که از دنیا و عقبی می‌گذرد، آن که پای بند عقبی است هنوز در عشق ناقص است. عاشق عقبی را چه کند، عاشق خود را چه کند، عاشق مال و منال دنیا را چه کند، او جز جمال نمی‌بیند.

آنان که در اندک مدت ره صد ساله پیمودند، آنان هم دنیا را رها کردند و هم عقبی را. البته ظاهراً رها کردن دنیا مشروع نیست، باید حب دنیا را از دل بیرون کرد. آنان اگر یک امر مادی را انجام دهند، ظاهرش مادی است و باطنش معنوی. آنان حب ماسوی را از دل بیرون کردند و به کمال انقطاع رسیدند.

اما افرادی که سالیان دراز و متمادی هنوز در تعیین کمّ و کیف حقوق واجبه خود درمانده‌اند و دیناری هم تأدیه نکرده‌اند، آنان چگونه می‌توانند عشق الهی را در خود بیابند و به پیشرفت‌های معنوی نایل آیند؟! حال این افراد چگونه می‌تواند قابل مقایسه باشد با حال کسی که خانه و کاشانه و تمام مال و اموالش را حاضر است دو دستی تقدیم و همه را وقف راه خدا کند؟ آری هیچ عجبی ندارد که با این نیت و حرکت، به او شهید زنده خطاب شود. زیرا نیت او هیچ تفاوتی با نیت سرباز رشید حضرت اباعبدالله ندارد؛ او کاملاً آماده شهادت است. با این همه، استقبال‌کننده واقعی امتیازات خود را مشاهده نمی‌کند، و در قدرت لایتناهی خداست که هر آنی بر مقام معنوی او بیفزاید.

مسلم است که بدون مشاهده جمال حق با دیدگان بصیرت، نمی‌توان عاشق شد. زیرا طلب پس از یافتن است، قبل از یافتن طلب نیست. به حضرت مولی‌الموالی عرض شد که آیا خدا را می‌بینی؟ فرمود من خدایی را که ندیده‌ام چگونه عبادت کنم! من خدا را به خدا شناختم.

آری طلب از یافت خیزد نه یافت از طلب، چنان که اطاعت از اخلاص خیزد نه اخلاص از طاعت. سالک باید هر روز مراتب اخلاص خود را بالاتر برد و هر کاری را فقط به خاطر خدا انجام دهد، و انقطاع از ماسوی را به کمال رساند تا در ردیف مخلصین قرار گیرد. این جوهر و چکیده زندگی و تکالیف و وظایف است.

سالک را در این طریق دو سفر است، چنان که بزرگان دو سفر داشتند: یکی سفر در طلب که آن را لیلۃ النار گویند «آتَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا: آتشی را از دور در کنار طور مشاهده کرد». دیگری سفر در طرب «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا: و چون موسی به میعاد ما آمد». البته این اسفار کسی را سزااست که با انقطاع از ماسوی عاشق شمع ازلی گشته، می‌خواهد هستی خود را دربارزد تا به هستی حقیقی رسد.

ای سالک، اگر در این مسیر به حکم قِدَم، گام بر عالم ریاض ریاضت نهادی، اندوه و ملال بر دل راه مده. اگر در این راه همه چیز خود را درباختی، ملول و غمگین مباش که فضل و کرم او ترا بس.

در این مقام است که عِلْم سعادت و رایت اقبال بر درگاه سینه تو زنند، و مفاتیح کنوز خیرات و خزاین طاعات بر کف تو نهند، و این حائط به دور روزگار تو کشند «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ: در حقیقت ای شیطان تو را بر بندگان من تسلطی نیست» که صولت غوغای شیطاین نتواند بر ساحت اقدس دل تو راه یابد. در این موفقیت است که تو، کلّ کمالی و جمله جمال.

عاشقان دیدار ساقی

دروود بر سرمستان محفل الهی. سرمستانی هستند از شراب، سرمستانی هستند از شراب دیدار ساقی. سرمستان مکتب الهی از دیدار ساقی مستند. مسلماً این سرمستی بدون تزکیه نفس امکان پذیر نیست. درود بر سرمستان شراب دیدار ساقی، این سرمستی آنان را مبارک و ابدی باد.

محفل مقدس بزرگان، کعبه آمال، منزلگه جانان و میکده عشق است. سالکین و عارفین حقیقی با دل شکسته و دیدگان گریان به آن کعبه آمال قدم گذارند. عاشقان جمال و کمال، آن سرمستان میکده عشقند که با دلی سوزان به میهمان سرای الهی حاضر گردند. میزبان آن میهمان سرا در حقیقت، حبیب خداست. الهی! چنان سالکان و عاشقانی، میهمانان دردمند و دل شکسته تو هستند. در آن میکده عشق الهی، ساقی شراب طهور عشق را پیش آن سرمستان می نهد. اما عاشقان جمال با آن که شراب طهور عشق در پیش و ساقی وحدت برای خدمت آماده است، سکوت اختیار کرده و خیره خیره می نگرد، چرا در تحیرند؟ مگر آنان برای شراب طهور الهی به میخانه عشق نیامده اند؟ آیا آنان را درد و نیاز دیگری است؟

هان! ساقی الهی که واقف به اسرار و ضمائر دل هاست، او را معلوم گردد که درد آنان شراب طهور نیست، شراب دیگری را خواهند. آنان خواستار خود ساقی هستند؛ از او، او را می خواهند «حَسْبُنَا اللَّهُ: خدا ما را بس است».

آری زبان حال و قال عاشقان کمال این است که، الهی ما دردمندیم و به این مطب الهی آمده ایم. درد ما طیب است، خود طیب را خواهیم. ای عاشق جمال و کمال، ای ساقی، شراب طهور ما تویی. ای جمال کل، ای جلال کل، شراب ما تویی، بالاترین شراب طهور تویی، ما جز تو نخواهیم.

به به، خوشا بر حال چنان سرمستان از شراب عشق جمال که با سوز دل به میخانه عشق راه می یابند. عجب میخانه ای، عجب شرابی، عجب سوز و گدازی در آنان ایجاد می کند. آن شیران مست در میکده عشق می خواهند مراتب عشق و سوزشان به حد اعلی برسد تا آن خانه را خوش بسوزند.

مقام معنوی هر کس در پیشگاه خدا به مراتب سوز و عشق اوست، باید گداخته شود. زیرا معلم ازلی چنین فرموده خوش بسوز این خانه را ای شیر مست، که خانه عاشق چنین اولی است. معلم و استاد ازلی، عاشق و معشوق ازلی چنین حکم و اراده کرده است.

«إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى شَرَاباً لِأَوْلِيَائِهِ إِذَا شَرِبُوا سَكِرُوا: خدای تعالی را شرابی است برای اولیائش که چون بنوشند مست گردند» آری، عاشقی که از این شراب بر سرکشد، سرمست شود و دیگر من بعد او را هشیاری و بیداری نیست. اما بنایم بر این عدم هوش، بر این سرمستی.

عاشقی که به وسیله این شراب سرمست شد، آن باده خورده است که بیدار و هشیار نخواهد شد. آن بیداری قبلی، بیداری مجازی بود، به واسطه این شراب آن بیداری و هوش مجازی رفت، بیدار و هشیار حقیقی شد. آری تا آن بیداری و هشیاری معدوم نگردد و آن خود مجازی به دیار عدم رهسپار نشود، هستی حقیقی به وجود نخواهد آمد.

«وَ إِذَا سَكِرُوا طَرِبُوا: و چون سرمست گردند به طرب آیند» این شراب است که انسان را به طرب اندازد و جز آن دیگر وسیله طرب نیست. «وَ إِذَا طَرِبُوا طَابُوا وَ إِذَا طَابُوا ذَابُوا: و چون به طرب آیند، پاک شوند و چون پاک گردند گداخته شوند»، آری دل عاشق گداخته می‌شود «وَ إِذَا ذَابُوا طَلَبُوا وَ إِذَا طَلَبُوا وَجَدُوا وَ إِذَا وَجَدُوا وَصَلُوا: و چون گداخته شوند، به طلب درآیند و چون به طلب برآمدند او را بیابند، و چون یافتند پیوندند» این مراحل را می‌گذرانند تا به وصال می‌رسد «وَ إِذَا وَصَلُوا اتَّصَلُوا لَا فَرْقَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ حَبِيبِهِمْ: و چون پیوستند به وصال رسند و دیگر فرقی بین آنان و محبوبشان نباشد».

سرمستان از شراب دیدار ساقی اینک می‌توانند مفهوم حقیقی قدر را دریابند، که حقیقت شب قدر، درک انسان کامل است. می‌دانیم شرافت مکان به مکین است و شرافت زمان به تقارن آن با امری شریف و مقدس. در خود شب یا روز، کمالی نیست و این دو عقلاً فاقد کمال و شعورند، اگر تقدس یافته‌اند به وسیله انسان کامل است. به واسطه نزول کلام خدا بر قلب مبارک اشرف کاینات است. هم چنین است ایام دیگری چون روز بعثت آن بزرگوار که کمتر از روز قدر نباشد، بلکه بالاترین قدرهاست. چه اگر در شب قدر قرآن صامت نازل شد، در شب بعثت محبوب خدا، قرآن ناطق نازل گشت.

ای عاشق دل‌سوخته و سرمست از شراب دیدار ساقی، اگر تاکنون با خود می‌اندیشیدی که چرا من شب و روز قدر را درک نکرده‌ام، اینک درک کن تا مقضی المرام از درگاه حق رهسپار گردی.

در شب و روز قدر، درهای آسمان باز است، هر چه می‌خواهی بخواه، حتی اگر

خواستی دنیا نیز بخواه، چه دنیایی که در راه خدا صرف شود، دنیا نیست. اما درباره معانی تفکر کن که حق تعالی فرماید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ: ما در تعظیم شب قدر، قرآن را نازل کردیم» و عالمیان را از خیرات و برکات و منزلت آن خبر دادیم.

در شب قدر، جنات عدن و فرادیس اعلی درها باز گذاشته و ساکنانش بر کنگره‌ها نشسته و هر کدام دیده انتظار بر راه معشوق خود دوخته، به محفل اولیاء به دل‌های عاشق سالکین الهی می‌نگرند. ارواح حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء در علین فراطرب آمده، ای سالک بین در کجایی!

نسیم رحمت از جانب قربت به دل دوستان می‌دمد، و باد کرامت از هوای فردانیت به جان عاشقان می‌وزد. از دوست خطاب آید: آیا دردمندی هست که درد او را درمان کنم؟ «أَيُّنَ الْمُسْتَغْفِرِينَ: کجایند استغفارکنندگان و توبه‌کاران؟» کجایند آنان که در مواصلت ما و در راه عشق ما مطیع و منقاد محض فرمان ما شده شربت بلا نوشیدند. ایشان کجایند تا خستگی آنان را مرهم نهیم و در این شب، با قدر و منزلت بلند بازگردانیم. امشب شب نواخت بندگان است. هنگام قبول توبه عاصیان است، موسم و میعاد آشتی‌جویان است. هنگام ناز عاشقان و راز محبان است؛ محبان را کرامت است.

ای داعیان ناراحت و محزون نباشید که خواسته‌هایتان به مقام اجابت می‌رسد. ندا می‌رسد که ای سائلان در رحمت من، ای گدایان کوی من! به به، چه منصبی بالاتر از این که تو گدای کوی حق باشی، دیگر چه می‌خواهی؟ به خدا که این گدایی ندهم به پادشاهی. جا دارد که به تمام سلاطین عالم فخر و مباهات کنی، که مقام گدایان کوی حق از مقام همه سلاطین بالاتر است. از بارگاه الهی این ندا به گوش دل می‌رسد که ای سائلین این هم عطیت شما، آنچه می‌خواستید دادم «كُنْ فَيَكُونُ: باش پس بی‌درنگ موجود می‌شود».

و اما عاصیان را اقلت است. ای عاصیان و گنهکاران، شما هم محزون نباشید «لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ: از رحمت خدا نومید مشوید» معامله را برهم زنم، از هر چه کرده‌اید درمی‌گذرم «الذَّنْبُ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ: توبه‌کننده از گناه همانند شخص بی‌گناه است».

الهی، الهی! چون یادت کنم که در منزلگه جانان، چنان لطف و رحمت تو نازل است که من خود یادم.

الهی از دنیا و عقبی گذشتیم، الهی از همه چیز گذشتیم. سوگند به جمال و جلالت، به حبیبیت ما تنها ترا می‌خواهیم، نعیم جنت به چه کار آید! الهی پدر و مادر و اولادمان، همه چیزمان فدای تو. ما خرمن هستی خود را فرا باد نهادیم و سوزاندیم، مقام چه خواهیم «حَسْبِيَ اللَّهُ: خدا مرا بس است».

الهی هر کاری که به رضای تو انجام می‌دهیم، معنی آن تویی. الهی تو معنی دعوی صادقانی، فروزنده دل‌های عاشقانی. دلا بسوز که سوز تو کارها بکند. الهی تو امان دل‌های غریبانی، ما جز تو کسی نداریم. اگر نظر تو شامل حال ما نباشد، ما همه غریبیم.

الهی تو در جان مایی، از بی‌دلی گوئیم الهی کجایی. جان را زندگی می‌باید، تو آنی، خود به خود ترجمانی. الهی ترا به جان حبیبیت ما را در سایه غرور ننشانی، وصال ابدی خود را بر ما کرامت فرمایی.

الهی به حق خدایت، الهی به حق محبوبین درگاهت آن تخم عشقی که در زمین دل ما کاشتی و به توفیق خود رویانیدی و به ثمر رسانیدی، الهی سَموم قهر از آن بازداری. الهی ترا به جان حضرت زهرا، باد عدل بر آن نَوَزانی و این عشق را از ما نگیری.

رسم عاشقی در مکتب اهل بیت

سالکین الهی، آن عاشقان جمال و جلال، راه و رسم عشق‌ورزی را از محبوبین الهی، به خصوص از حضرت اشرف کاینات و اهل بیت طاهرین ایشان می‌آموزند و اسوه و الگوشان، آن مجذوبان و فانیان درگاه حق هستند. سیری در زندگینامه آن بزرگواران، نمایانگر این است که عاشقان خدا همواره از شدايد و ابتلائات استقبال می‌کردند. و چه با عظمت است احوالات حضرت اشرف کاینات، آن محبوب و معشوق خدا.

نه عرش بود و نه فرش، نه شب تاریک نه روز روشن. صنع الهی، حبیب خود را از مستودع علم ازل به مستقر مجد ابد آورد، و در روضه رضا و مقام مشاهده جلوه کرد. هرچه به عقل الهی درآید بر فرق ذات و صفات او نثار کرد، آنگه او را به قالب آدم صفی آورد تا از مدارج تلوین و مناهج تمکین گذر کند.

گویي بازی بود که از دست فضل آموخته و در روضه الفت و قربت پرورش یافته، از جمعیت مشاهده به تفرقه دعوت آورد تا دل‌های انسان‌ها را صید کند و در برابر مهر و قهر او بدارد. چون مهتر عالم قدم در میدان دعوت نهاد و عده‌ای از

عزیزان آن حضرت اجابت کردند، طلّیعه بلا از هر سو سر برآورد، راه عشق این است. آسمان فترت، باران محنت بارید. خدای تبارک و تعالی این قصه را در قرآن مجید خبر داده است «وَلْتَبْلُوْنَكُمْ بِشَیْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ: و قطعاً شما را به چیزی از قبیل ترس و گرسنگی می‌آزماییم».

آری رسم عاشقی این است، خدا سعادت ابدی و وصال سرمدی انسان‌ها را به بلا بیمه کرده است؛ مکتب الهی عاشق‌پرور است. متعلمین مکتب الهی، آن جوانمردان راه حق بدانند آن که خیمه در کوی عشق زند، از دیدن جفاها و بلاها فارغ نخواهد شد. او را به زنجیر ضحرت از در حلقه بی‌نیازی، حلق نیازش را بیاویزند؛ بگذار بیاویزند، الهی جان فدای تو باد. اما آن که قدم در بساط دنیا نهاد، عاشق دنیا شد.

الهی ما عشق دنیا را نمی‌خواهیم، ترا به جان حبیبیت عشق دنیا را، حب دنیا را از دل ما ریشه کن فرما. بگذار آتش عشق ما هر آنی شعله‌ورتر گردد. همه بلاها و جفاها را ما از جان و دل خریداریم. این بلاها در ذائقه باطن ما از هر چیز شیرین‌تر است، ما تنها ترا می‌خواهیم. الهی ترا به جان حبیبیت، دستان برگیر، باید خود یاری کنی که جز تو دستاویزی نداریم.

ای سالک، اگر مرد عیاری، عاشق وفاداری، در قبال آفات و بلیات ندای «هَلْ مِنْ مَزِیدٍ: آیا باز هم هست؟» می‌زنی، که الهی باز هم آماده‌ام، هر چه خواهی بکن، من گوی و میدان و چوگان توأم.

دل‌های متعلمین مکتب ربوبی چنین است، آنان را بشارت است که اندوهگین مباشید، هموم و غموم از دل بردارید، به دیده حقارت در خود منگرید که در پیشگاه الهی مقام شما بس والاست.

یا محمد! ای حبیب من به یارانت بگو آن که خواهد حلاوت حلوی وصال را بچشد، باید تلخی حنظل فراق را بچشد. ابتلائاتی که به هرگونه به سالکین الهی می‌رسد، همه بشارتی است برای سعادت آینده آنان. آن پیر چنین گفت: الهی به امید وصل تو چنان اشک باریدم که به آب چشم خود، تخم درد در دل بکاریدم.

طوبی به حال عاشقان جمال که عزم سفر به دیار عشق نمودند، آنان را به حضور دوست برگماشتند. وه چه سفر زیبا و با عظمتی است، آن سفری که عاشقان حق با قلبی سرشار از عشق، سرمست به محفل جانان رسند. چنان سرمستی که حتی از خود هم غایب گردند، تا جز یاد او یاد دیگر نکنند.

رایحه بحر عشق خدا، جانشان را عطرآگین نماید و همه مزین به توبه نصوح

گردند. آنان را از نامحرمان جدا کردند، نامحرمانی که نابینا آمدند و نابینا رفتند. از مرارت فراق، عاشقان را نایره وصال نشان دادند تا به شوق و عشق وصال آیند و نفحات آسمانی، آن نسیم جان‌پرور از مشرق جان عاشقان دل‌سوخته وزیدن گیرد تا معطر شود جان و دل آنان هر سحری، تا به لطف حق در زمره اهل معرفت به شمار آیند؛ درود لایتناهی حق نثار آنان باد.

عارفی را پرسیدند از معرفت «مَا الْمَعْرِفَةُ؟ قَالَ حَيَاتُ الْقَلْبِ بِالْمَحْيِي: معرفت چیست؟ فرمود: معرفت زندگی دل است به واسطه زندگی‌بخش حقیقی». چنان دل‌هایی حیات طبیعی قبلی را از دست داده، دارای حیات الهی شوند. اگرچه محیی در اصل خود اوست، ولی آنان به توفیق حق تحت تعلیم عالیه افراد شایسته قرار گیرند تا این حیات نصیبشان گردد، این است معرفت خدا «مَعْرِفَةُ الْحَقِّ مَعَ فَقْدَانِ رُؤْيَا مَا سِوَايَ اللَّهِ: معرفت حق توأم باشد با فقدان رؤیت ماسوای خدا».

گوهر یقین که در حُجُب بود، آن پرده‌ها و حجاب‌ها برطرف شده و این یقین بر آنان مکشوف گردید، جز عشق خدا عشق دیگر در دل نماند.

آری آن که خواهد به سرای دوست آید، مفتاح باب این سرا عشق است. آن که خواهد از مدارج صور به مناهج معانی رسد، به واسطه عشق است. آن که خواهد از حجره آداب و رسوم، عواطف و احساسات افراطی هجرت کند، به واسطه عشق است. اوراق احکام آدم، صحف ابراهیم، تورات موسی، انجیل عیسی، زبور داوود، فرقان حبیب خدا همه گویای عشق است. آدم صفی که در صدر دولت بر تخت بخت نشست و مسجود فرشتگان شد، به واسطه عشق بود. ادریس که از وهده خاک به عالم پاک رسید، به واسطه عشق بود. ابراهیم که آتشگاه دشمن بر او روضه رضوان گشت، به واسطه عشق بود. نوح شکور که در سفینه نجات، سلامت و کرامت یافت به واسطه عشق بود. موسی که از زحمت و مجاورت فرعون برست، به واسطه عشق بود. حبیب خدا تا بود در مطاف این شمع ازلی بود، مراتب عشق خود را به جایی رسانید که او را به خلوت «أَوْ أَدْنَى: فَنَاءِ كَامِل» دعوت کردند.

فرمان آمد یا محمد! این کتاب سمت راست تو، تیغ سیاست سمت چپ تو، محو و اثبات به دولت و صولت تو؛ دولت با کتاب، صولت با تیغ؛ کتاب با اثبات، تیغ با محو.

یا محمد! هر که تحت ولایت تو زندگی کند، این تیغ، یعنی نظر خدا پاسبان حرم دل او باشد و گرنه آن دل، آن خانه خراب است؛ در خانه خراب پاسبان نشانند

معقول نیست. البته این عشق را به هر کسی ندهند، ایمان و یقین باید؛ ایمان و یقین را اقسام بسیاری است.

کسی که خواهد از علم‌الیقین به عین‌الیقین رسد، او را سه چیز باید: علم الهی، تعظیم امر، تبعیت به سنت. کسی که خواهد از عین‌الیقین به حق‌الیقین رسد، باید از تدبیر خود بگذرد. اندکی توفیق، افضل است از عقل کثیر.

بارالها! خود را به تو سپرده‌ایم، یار و یاور ما در هر مرحله تو باش. سالکا! خود نرو، ترا به خدا بر خود اتکاء نکن. اگر به خود اتکاء کنی از رفتن راه باز مانی. هر که خود رفت او را به خود واگذاشتند، هر که به فضل و رحمت او آویخت به «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ: قرارگاه صدق نزد پادشاهی توانا» رسانیدند «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ: قطعاً در این ذکر برای هر صاحب‌دل است».

ای سالک، دلت را به او بسپار. اگر هزاران بار روی در خاک مالی و عالم بر فرق سر بپیمایی، تا دل از اغیار خالی نشده بر همه قلم نیستی درکشند. خوشا به آن دلهایی که در اثر توبه از اغیار خالی شده است. کسی که از قید اغیار آزاد گشت و مر او را یکتا شد، دیگر رنگ رباء مخلوق ندارد و گرد غرور بر چهره او نمی‌نشیند.

وحی آمد یا داوود! زبانت دلالتی است در سر بازار دعوی، در دارالملک دین او را محلی نیست، محلی که هست دل راست. بدون زبان دل، هرچه گویی هوی است. شرط آن است که به زبان دل و جان گویی، محلی که هست دل راست که از او بوی ازلیت و ابدیت می‌آید. آن عزیز مصر به برادرانش فرمود: برخیزید و به وطن خود برگردید که از شما بوی یوسفی نمی‌آید.

آیا بدون خروج اغیار، نور تقوی در دل تحقق می‌یابد؟ مسلماً بدون تقوی انسان به مقامی نمی‌رسد. تقوی است که انسان را از حسیض حیوانیت به ذروه انسانیت می‌رساند.

اگر کسی مراتب تقوای خود را به کمال رساند، محب عالم حقیقت شود، از عالم مجاز اعراض کند، رفته رفته مراتب عشقش بالاتر شده، نور عشق «أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ: بیشترین محبتشان به خداست» در کانون دلش متجلی گردد.

کسی که مراتب تقوایش را به کمال رسانید، انقطاع در او حاصل می‌شود و سه چیز در سه چیز، محو و نابود می‌گردد: جُستن در یافته، شناختن در شناخته، محب در محبوب. آری تمام آرزو و سعی و تلاش حضرات اولیاء این است که سالکین و متعلمین آنان به مقامی رسند که در محبوب ازلی مستهلک شوند.

بزرگان فرموده‌اند هر کسی دارای این مقام باشد، از سه خطر مهم در امان شود: یکی از شبهات دنیا، امید است که اثری از آثار شبهات در دل مقدس سالکین طریق حق نباشد. دیگری از سكرات موت، خوشا بر حال آن که از سكرات موت در امان باشد، به ملاقات معشوق خود رود که روز موت برای مؤمن روز عید عظمی است؛ و بالاخره از هول قیامت.

علامتی از علایم انقطاع و تقوی، توکل است. «خدا متوکلین را دوست می‌دارد: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» اما توکل چیست؟ حبیب خدا از پیک وحی معنی توکل را سؤال کرد. چنین پاسخ داد: علم بر این که مخلوق نتواند به دیگری نفع رساند، نه سودی و نه ضرری، نه بر او عطا کند و نه از او دریغ بدارد، یأس از مخلوق... البته ما می‌بینیم که بسیاری افراد به دیگران نفع می‌رسانند! قطعاً امر خدا است، اگر اراده او نباشد، نمی‌توانند نفعی برسانند.

حصول این مقام مستلزم مجاهدت و ریاضت مافوق تصور است. عاشق باید به همه شداید و ناملایمات صبر کند. تقوی است که تلخی این شداید را در کام عاشق، شیرین‌تر از هر چیزی می‌کند. تقوی است که سالکان و دل‌خستگان را مورد نوازش خود قرار می‌دهد، بر جراحات ایشان مرهم می‌گذارد و درس عشق می‌آموزد.

صبر و تقوی بالاترین سرمایه‌ها است و بالاترین مقام سالک؛ انقطاع است «وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبْتَئِلْ اِلَيْهِ تَبْتِيلاً» و نام پروردگار خود را یاد کن و تنها به او بپرداز. ای سالک منقطع شو منقطع، که انقطاع یکی از مقامات عالی‌ه سالک است. صابر شو، بر مصائب صابر باش.

یا محمد! بر شداید و مصائب و ناملایمات و ناگواری‌ها صابر باش «فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلاً» پس صبر کن صبری نیکو. آری صبر بود که یعقوب را از بیت‌الاحزان آزاد ساخت. ای سالک دل‌سوخته، ناراحت نشو که بالاخره تو هم از بیت‌الاحزان آزاد می‌شوی.

صبر بود که داروی شفا بر مذاق ایوب ریخت «إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا» ما او را شکوبا یافتیم. در آن بیماری، در آن شداید به او رسید «نِعْمَ الْعَبْدُ» چه نیکو بنده‌ای. گفت: الهی تا حال بار درد و بلا را به دوش می‌کشیدم، حال که «نِعْمَ الْعَبْدُ» فرمودی، بعد از این بار بلا را به جان و دل می‌کشم.

صبر بود که نداء فدا به گوش اسماعیل رسانید «سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنْ الصَّابِرِينَ» به خواست خدا مرا از شکیبایان خواهی یافت. صبر است که انسان را از

بلوا به جنت مأوی رسانده و به گوش می‌رساند «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ: مژده ده شکیبایان را». آری به فرد صبور دو خلعت می‌دهند: یکی امروز، یکی فردا. امروز منشور محبت «وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ: و خداوند شکیبایان را دوست دارد» و فردا خلعت «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ: درود بر شما به پاداش آنچه صبر کردید، راستی چه نیکوست فرجام آن سرای».

البته باید همیشه با نفس مبارزه کرد، تا نفس مغلوب نشود این امتیازات حاصل نخواهد شد. باید از این نفس ترسید که نه تنها انسان را به معصیت وادار می‌کند که به کفر هم می‌کشاند. حضرت یوسف بلای بسیار دید از جمله افتادن به چاه، به زندان و بلاهای دیگر، اما از هیچ یک به ناله در نیامد الا نفس، این بود که اتصالاً می‌گفت «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي: نفس قطعاً به بدی امر می‌کند مگر آن که پروردگارم رحم کند».

آتش نفس را به تقوی بنشان، هر که در دنیا به آتش نفس بسوخت، به آتش عقبی رسید. هر کسی که به ریاضت و مجاهدت، آتش نفس نشانید، فردا به لطف و رحمت خدا آتش عقبی بنشاند.

مراقب خویش باش که از توصیه‌های مهم مراقبت از خویش است و الا به هلاکت می‌رسی. مراقبه معانی مختلفی دارد و بالاترین معنای آن، کشیک کشیدن نفس است؛ نگهبان حرم دل بودن. ای سالک خدا را فراموش مکن «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ: و چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و او نیز آنان را دچار خودفراموشی کرد».

ای سالک، ای راهرو طریق حق، اگر خواهی با کُحل «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ: در آن روز صورت‌هایی شاداب و مسرور است» دیدگان دل را مکحل سازی، اگر خواهی با گرد سُم براق اسلام دیدگان عقل را مکحل نمایی، پای از قید اسلام درمکش. اگر خواهی حقایق را بر تو آشکار کنند، خود را به زینت تقوی بیارای.

فرشته سعادت در پرده عنایت متواری است، تا کی بدر آید و دست بر دوش که نهد؟ بر دوش سالک محبوب خدا، بر دوش کسی که در زمره سعداء به شمار آید، بر دوش عاشق جمال حق.

علامت عشق این است که چون عاشق خواهد به وصف معشوق آید، دل از دیگران بپردازد، همه ذکر و ثنای او گوید، در مقام مناجات و راز و نیاز به حاجت

خویش نپردازد. زبان در ذکر آویخته، دل در مشاهده آمیخته و مراتب سرّ به مواصلت رسیده، از خود در خود فانی و در حق باقی شده.

الهی ذکر تو عیش است و عشق تو سور، صحبت تو رَوْح روح است، قرب تو نور، جوینده تو کشته بی جان است، یافت تو رستخیز بی صور.

ای عاشقان! محفل جانان، محفل راز و نیاز محبان است، محفل سرمستان است، بارگاه ناز عاشقان است. بنزای عاشق که بارگاه ناز عاشقان است «و نَحْنُ أَقْرَبُ: و ما نزدیکتریم» در خلوت «و هُوَ مَعَكُمْ: و او با شماست» سرّاً به سرّ، شراب «أَنَا جَالِسٌ مَنْ ذَكَرَنِي: من همنشین کسی هستم که مرا یاد کند» پی در پی بر تو می‌رسد.

آری سالک مکتب ربوبی، تحت تعلیم عالیه محبوب خداست و باطناً تعلیم‌دهنده اوست. آن استادی که هر حرفی از او ظرفی است شراب رحیق را، هر کلمه‌ای از او صدفی است دُرّ تحقیق را، هر نقطه‌ای از او کوکی است آسمان هدایت را.

اما ای سالک، معلومات خود را در پیشگاه مولی بینداز که هرچه داری از اوست. خاطر خود را از آنچه دانسته‌ای بپرداز و بدان فهمیدن کلام استاد الهی و عارف الهی و اسرار و رموز ایشان، در غایت صعوبت است برای کسانی که نه سوزی در دل دارند و نه درد طلبی.

ای راهرو طریق وصال، چون صدف دهان قابلیت بازکن. از قطره باران معرفت، در صدف دل بگیر، با ریاح انفاس مردان الهی و آتش عشق پرورش ده، تا دُرّ معانی بر تو ظاهر شود و جواهر حکمت بر تو عیان گردد. آنگاه ای سالک، ای عاشق جمال حق، آن بشارتی که به حبیب خدا رسید، به تو رسد، ببین معشوق ترا چه گوید؟

آری آن معشوق ازلی به تو گوید: ای معشوق، ای محبوب من پیش از آن که مرا خواهی، مَنّت خواسته‌ام. ای محبوب من، تو محبوب و معشوق منی، همه عالم و فردوس برین و رضوان خود را بهر تو آراسته‌ام. ای محبوب من در دهر مرا عاشق بسیار بود، تو شاد بزی که من ترا خواسته‌ام.

فهرست آیات

متن آیه	سوره/آیه	صفحه
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ	حمد/۱	۱۸۶
ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ	بقره/۲	۱۷۴
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ...	بقره/۶	۱۰۸
خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ...	بقره/۷	۲۹۶، ۳۴۸
فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ...	بقره/۱۰	۳۱۱
صُمُّ بَكْمٌ عُمَىٰ فِهِمْ لَا يَرْجِعُونَ	بقره/۱۸	۲۹۴
الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ... أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ	بقره/۲۷	۳۴۸
وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ... إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ	بقره/۳۰	۲۰۵ و ۲۳۴
وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...	بقره/۳۱	۸۱
فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ... إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ	بقره/۳۷	۳۴۳
يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا... وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ	بقره/۴۷	۳۶۹
وَ إِذْ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً...	بقره/۵۱	۱۶۴
وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ... قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ	بقره/۶۰	۸۲
ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً...	بقره/۷۴	۳۰۷
مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا...	بقره/۱۰۶	۱۱۰
رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ... إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ	بقره/۱۲۸	۳۴۳
وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ...	بقره/۱۴۹	۲۰۹

متن آیه	سوره/آیه	صفحه
وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ... وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ	بقره/١٥٥	٤٣٧
الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ مُّصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ	بقره/١٥٦	٣٦٩
إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا...وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ	بقره/١٦٠	٣٤٣
وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ...وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ	بقره/١٦٥	٤٣٩
وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ...صُمٌّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ	بقره/١٧١	١٥ و ١٩١ و ٢٧٩
وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ...	بقره/١٨٦	١٨١ و ٣٦٣ و ٣٩٤
يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَلْهَةِ...وَأَتُوا النُّبُوتَ مِن آبَائِهِمْ..	بقره/١٨٩	٣٧٥
كَانَ النَّاسُ أُمَّةً...فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ	بقره/٢١٣	١٢٢
كُتِبَ عَلَيْكُمْ...وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ...	بقره/٢١٦	٢٦٦
وَيَسْأَلُونَكَ عَن...إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ	بقره/٢٢٢	٧٦ و ١١٤
لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا... رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ		
لَنَا بِهِ...	بقره/٢٨٦	١٦٣ و ١٧٩
هُوَ الَّذِي...وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...	آل عمران/٧	٢١
شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ...	آل عمران/١٨	٢١
قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي...فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ	آل عمران/٤٧	٩٢ و ٤٣٥
إِنَّ أَوَّلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا...	آل عمران/٦٨	٣٨٧
وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...	آل عمران/١٠٣	١٩٠ و ٢٤٩
وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ...	آل عمران/١٣٣	٢٠٠
وَكَايِن مِّن نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ...وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ	آل عمران/١٤٦	٤٤١
فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ... وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ... إِنَّ		
اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ	آل عمران/١٥٩	٣٥٧ و ٤٤٠
وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ...	آل عمران/١٦٩	١٥٩
الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ...وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ	آل عمران/١٧٣	٤١٥ و ٤١٨ و ٤٣٣
إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ...لَايَاتٍ لَّأُولِي الْأَلْبَابِ	آل عمران/١٩٠	١٥٣
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا...	نساء/٥٦	١٤٦
إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ...	نساء/١٤٥	١٤٦
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ...	مائده/١	٣٦٩
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ...	مائده/٢	٣١٤

متن آیه	سوره/آیه	صفحه
حَرَمْتُ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...	مائده/۳	۲۷۰
وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ... إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ	مائده/۷	۴۲۰
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا... يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ...	مائده/۵۴	۲۰۳
يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...	مائده/۶۷	۲۶۹
قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ...	مائده/۱۰۰	۲۱
وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ	انعام/۹	۷۲
وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ... وَلَا يَأْسُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ	انعام/۵۹	۳۲۱ و ۹۴
وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ... يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ	انعام/۷۳	۴۳۵ و ۹۲
وَكَذَلِكَ نُرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...	انعام/۷۵	۳۴۶
أَوْ مَنْ كَانَ مِنِّي فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ...	انعام/۱۲۲	۳۷۲
يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا... وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ...	اعراف/۲۶	۴۳۰
إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ... وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ	اعراف/۵۴	۲۰۹
مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ...		
وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ... فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ		
جَعَلَهُ دَكَاةً وَكَانَ تَوَاسُطًا... صَعِقًا...	اعراف/۱۴۳	۴۳۲ و ۷۴
وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ... إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ...	اعراف/۱۵۵	۱۰۴
فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ... أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ...	اعراف/۱۶۹	۶۶
وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ... أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى...	اعراف/۱۷۲	۴۲۱ و ۱۷۵
أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ...	اعراف/۱۸۵	۲۱۰
لِيَحِقَّ الْحَقُّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ	انفال/۸	۳۸۳
فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ... وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى...	انفال/۱۷	۷۳
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا...	انفال/۲۹	۹۴
وَإِنْ تَوَلَّوْا فَأَعْلَمُوا... نِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ	انفال/۴۰	۴۱۵
ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكْ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ...	انفال/۵۳	۱۰۸
مَا كَانَ لِنَبِيٍّ... تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ...	انفال/۶۷	۲۹۳
يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ يَأْبَى اللَّهُ...	توبه/۳۲	۳۲۰
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ	توبه/۳۸	۳۶۰ و ۲۸۱
اللَّهِ اتَّأَقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا...	توبه/۱۱۱	۱۱۴
إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ...	توبه/۱۱۲	۳۷۸
التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ...		

متن آیه	سوره/آیه	صفحه
فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ...	توبه/١٢٩	٤٣٦ و ٤٣٧
إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا... وَ أَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ...	توبه/١٦٠	٣٤٣
وَ اللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ...	يونس/٢٥	٣٣٤
بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ...	يونس/٣٩	٦٦
قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ... فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ	يونس/٥٨	٤١٦
أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ	يونس/٦٢	٩١
فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضٌ... إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ...	هود/١٢	١٢٢
يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ	هود/١٠٥	١٤٥
فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ	هود/١٠٦	١٤٥
وَأَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا...	هود/١٠٨	١٤٥
وَكَلا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنَشِئُ بِهِ فُؤَادَكَ...	هود/١٢٠	١٤٧
إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ...	يوسف/٤	٢٧٢
وَ مَا أَبْرَأُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا...	يوسف/٥٣	١٧٢ و ١٧٣
وَلَمَّا فَصَلَ الْعَيْرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ...	يوسف/٩٤	٨٩
وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا...	يوسف/١٠٠	٢٧٢
رَبِّ قَدْ آتَيْنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ...	يوسف/١٠١	١٤٩
لَهُ مُعَقِّبَاتٌ... إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَهُ حَتَّى يَغْيُرُوا مَا...	رعد/١١	١٠٨
جَنَّاتٍ عَدْنٍ... وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ	رعد/٢٣	١١٦
سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ	رعد/٢٤	١١٦ و ١١٧
وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا...	رعد/٤٣	٢١
أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ... أَصْلُهَا	ابراهيم/٢٤	١٠٢ و ١٣٦
ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ	حجر/٩	٦٧
إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ	حجر/٢٦	٢٠٧
وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ	حجر/٢٩	١٩١ و ١٩٣ و ٣٠٤
فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ	نحل/٩٥	٣٧٢
وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ	نحل/٩٦	١٦٢
مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ...		
مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَنِي... وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ	نحل/٩٧	١٢٣ و ١٥٢
بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ	نحل/١٠٨	٣٠٢
أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ... أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ		

متن آیه	سوره/آیه	صفحه
أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ...	نحل/۱۲۵	۸۷و۸۲و۵۷
سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا...	اسراء/۱	۳۴۶
وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ... وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا	اسراء/۳۴	۳۶۹
إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا	اسراء/۶۵	۴۳۲
وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ...	اسراء/۷۰	۱۷۸
وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجًا...	اسراء/۸۰	۳۷۵
وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا	اسراء/۸۱	۱۴۹
وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ...	اسراء/۸۲	۱۷۴
وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي...	اسراء/۸۵	۲۰۹و۱۹۰
فَيَمَّا لَيُنْذِر... يَبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ		
لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا	كهف/۲	۱۰۸و۱۰۵
وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي...	كهف/۳۶	۲۹۵
وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ...	كهف/۵۶	۱۲۲
فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا... وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا	كهف/۶۵	۸۷
قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ اتَّبَعَكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا...	كهف/۶۶	۱۴۷و۴۵و۴۴
قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا	كهف/۶۷	۱۴۷
قَالَ فَإِنْ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ...	كهف/۷۰	۲۲۴
قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ...	كهف/۷۸	۲۲۴
الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ...	كهف/۱۰۴	۸۸
وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ... فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا	مريم/۵	۲۵۴
يَرْثُنِي وَيَرْثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا	مريم/۶	۲۵۴
يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا	مريم/۱۲	۴۲
إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى	طه/۱۲	۲۲۸
وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى	طه/۱۳	۲۲۸
أَنْ أَقْدِفِيهِ فِي التَّابُوتِ... وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي	طه/۳۹	۳۹۳
خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَجَلٍ سَأَرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ	انبیاء/۳۷	۲۰۰
قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا...	انبیاء/۶۶	۳۲۳
أَفَلَا تَعْقِلُونَ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ	انبیاء/۶۷	۳۲۳
وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا... فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ		
سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ	انبیاء/۸۷	۳۲۷و۲۰۱

متن آیه	سوره/آیه	صفحه
فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ	انبیاء/ ٨٨	٢٠١
وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ	انبیاء/ ١٠٧	٢٠٦
وَهْدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهْدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ	حج/ ٢٤	١١٤
إِنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ...	حج/ ٣٨	٤١٨
أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ... وَلَكِنْ تَعْمَى	حج/ ٤٦	١١٠ و ١٤٧ و ٤٠٧
الْقُلُوبِ الَّتِي فِي الصُّدُورِ	حج/ ٤٩	١٢٢
قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ	مومنون/ ٣	٣٥١
وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ	مؤمنون/ ١٤	٣٥٢
ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ	مومنون/ ٣٦	١٤٨
هَيَّاهُتَ هَيَّاهُتَ لِمَا تُوْعَدُونَ	نور/ ١٠	٣٤٣
وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ	نور/ ٥٥	٧٥
وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ... لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ...	فرقان/ ٤٤	٣٨٠
أَمْ تَحْسَبُ... إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا	فرقان/ ٤٨	٣٥٢
وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ...	شعراء/ ٦٢	٣٤٦
قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ	شعراء/ ٨٨	٣٩١
يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ	شعراء/ ٨٩	٣٩١
إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ	شعراء/ ٢١٥	٣١
وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ	نمل/ ٦٢	١٨٣
أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ...	نمل/ ٦٤	٢٨١ و ٥٧
أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ... قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ	نمل/ ٨٠	١٠٨
فَإِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ...	نمل/ ٨٢	٤٣٠
وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ...	قصص/ ١٤	٤٣
وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا...	قصص/ ٢٩	٤٣٢
فَلَمَّا قَضَى مُوسَى... أَنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا	عنكبوت/ ٤٦	٥٧
وَلَا تَجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...	عنكبوت/ ٥٧	٧٦
كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ	روم/ ٧	٣٥٨
يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ	روم/ ٥٧	٢٩٣
فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ	لقمان/ ١٢	٤١٠
وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ...		
وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ		

متن آیه	سوره/آیه	صفحه
الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا	احزاب/۳۳	۲۱۲
تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا	احزاب/۴۴	۱۱۶
وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا	احزاب/۴۷	۱۱۶ و ۱۰۵
الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا... مَنْ كَانَ...إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ	فاطر/۱	۷۸
وَمِنَ النَّاسِ وَ...إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ...	فاطر/۲۸	۸۰
وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ...	فاطر/۳۴	۴۲۹
لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ	یس/۶	۱۰۷
إِنَّا جَعَلْنَا فِيْ أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ...	یس/۸	۱۸۸
إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ...	یس/۱۲	۲۰۷
سَلَامٌ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ	یس/۵۸	۱۱۴ و ۷۶
وَأَمَّا زُورُ الْيَوْمِ أَتْيَاهَا الْمُجْرِمُونَ	یس/۵۹	۱۱۵
وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ	یس/۶۱	۱۰۶
يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ	صافات/۴۵	۷۱
إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ	صافات/۶۴	۱۳۶
فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعَى قَالَ يَا بَنِيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي	صافات/۱۰۲	۴۴۰ و ۲۷۲
أَذْهَبُ... قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ	صافات/۱۵۹ و ۱۶۰	۲۱۱
سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ	ص/۴۴	۴۴۰
وَ خُذْ بِيَدِكَ... إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ	ص/۸۲ و ۸۳	۲۰۵
قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ	زمر/۴۵	۳۰۱
وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ...	زمر/۵۳	۴۳۵ و ۴۱۷
قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا...	زمر/۵۶	۲۸۸
أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي ...	زمر/۵۶	۲۸۸
فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ...	غافر/۵۵	۲۱۰
وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ...	غافر/۶۰	۴۱۱ و ۴۰۱ و ۳۶۲
إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا...تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا...	فصلت/۳۰	۲۲۸ و ۱۰۸
لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ...	فصلت/۴۲	۳۲۰
سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى...	فصلت/۵۳	۱۵۳ و ۸۵
وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ...	شورى/۵۱	۷۷
أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ...	زخرف/۳۲	۳۶۳

متن آیه	سوره/آیه	صفحه
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ...	محمد/٢	٣٨٢
فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ...	محمد/١٩	١٧٥
هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ...	فتح/٤	٢٠٠ و ١٣٩
إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا	فتح/٨	١٢٢
إِنَّ الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ...	فتح/١٠	٧٤
يَا أَيُّهَا النَّاسُ... إِنَّا أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقِيكُمْ...	حجرات/١٣	١٠٤
وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ... وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ	ق/١٦	٣٦٣ و ٤٤٢
يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتَ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ	ق/٣٠	٤٣٧
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ...	ق/٣٧	٤٣٩
وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ	ذاريات/٢٠ و ٢١	١٥٣
وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ	ذاريات/٥٥	١٧٤
وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى	نجم/٣	٤١٥
ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى	نجم/٨	٢٨٧ و ٣٤٦ و ٣٩٣
فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى	نجم/٩	١١ و ١٤٧ و ١٦٠ و ١٦٢ و ١٧١ و ٣٤٦ و ٣٩٣
مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى	نجم/١٧	١٤٧ و ١٦٤ و ٣٤٣
وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَى	نجم/٤٢	٣٩٣
إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ	قمر/٤٩	١٣٠
إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ	قمر/٥٤	٣٩٣
فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ	قمر/٥٥	٤٠ و ١٣ و ٣٩٤ و ١٢ و ٤٣٩
كُلٌّ مِنْ عَلَيْهَا فَإِنَّ وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ	رحمان/٢٦ و ٢٧	١٧٥
وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ	واقعه/١٠	١٢٤
بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ	واقعه/١٨	١٤
هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ... وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ...	حديد/٤	٤٤٢
أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ...	حديد/١٦	٣٣٥
لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ... أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ...	مجادله/٢٢	١٤ و ١٣٧
هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا... فَاغْتَبَرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ	حشر/٢	٤١٤
وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ...	حشر/١٩	١٥٥ و ٤٤١

متن آیه	سوره/آیه	صفحه
هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...	جمعه/۲	۱۰۲ و ۱۰۱
مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ... خَلَقَ السَّمَاوَاتِ... وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ...	جمعه/۵	۲۸۶ و ۸۰
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا... الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا...	تغابن/۳	۱۷۸
ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ	تغابن/۱۴	۲۲۳
إِذَا تَنَتَلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ... وَ قَدْ كَانُوا يَدْعُونَ إِلَى السُّجُودِ وَ هُمْ سَالِمُونَ قَدَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ...	ملك/۲	۳۲۱
تَنْزِيلٍ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا	قلم/۱	۸۶
إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَنَرَاهُ قَرِيبًا وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا	قلم/۴	۲۵۴
وَإِذْ كَرَّمْنَا نَارًا وَتَبَتَّلَ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ	قلم/۱۵	۳۴۵
يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ	قلم/۴۳	۳۲۰
وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ وَ سَفَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا	حاقة/۴۳	۳۴۵
يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ	معارج/۵	۴۴۰ و ۳۴۶
وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ	معارج/۶ و ۷	۲۹۵
كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ	نوح/۱۴	۱۷۸
عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا	مذمل/۸	۴۴۰
	مدثر/۱ و ۲	۱۲۲
	قيامت/۱۳	۲۶۳
	قيامت/۱۴	۸۸
	قيامت/۱۵	۸۸
	قيامت/۲۲	۴۴۱
	انسان/۲۱	۴۰۱ و ۸۲
	نازعات/۶ و ۷	۲۳۹
	نازعات/۸	۲۳۹
	تكوير/۲۴	۱۳۴
	مطففين/۴ و ۵	۳۷۱
	مطففين/۱۸	۷۰ و ۱۳
	مطففين/۲۰ و ۲۱	۷۰ و ۱۳
	مطففين/۲۸	۷۱ و ۱۳
	انشقاق/۸	۱۴۶

متن آیه	سوره/آیه	صفحه
يَوْمَ تَبْلَى السَّرائِرُ	طارق/٩	١٤٥
وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى	اعلى/٨	٣٤٥
ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً	فجر/٢٨	١٧٢
أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ	بلد/٨	٣٤٥
وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ	بلد/٩ و ١٠	٣٤٥
وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا	شمس/٧ و ٨	١٧٨
فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ	ليل/٥	٣٤٥
لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ	تين/٤	١٧٨
اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ	علق/١	١٩
خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ	علق/٢	١٩
اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ	علق/٣	١٩
الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ	علق/٤	١٩
عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ	علق/٥	١٢
إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ	قدر/١	٤٣٥
وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ	قدر/٢	٤٢٣
لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ	قدر/٣	٤٢٣
تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ	قدر/٤	٤٢٣
ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ	تكاثر/٧	٩٤
وَالْعَصْرِ	عصر/١	٨٣
مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ	ناس/٤	٢١٧

فهرست احاديث

متن حديث	صفحه
أَه مِنْ قَلَّةِ الزَّادِ، وَ طُولِ الطَّرِيقِ، وَ بَعْدِ السَّفَرِ...	۳۲۵
أَنْتَ وَلَيْسَ حَقًّا	۷۷
أَلَا وَ إِنَّ الْيَوْمَ الْمَضْمَارَ وَ عَدَا السَّبَاقِ وَ السَّيْقَةِ...	۳۴۱
أَلَا فَاعْمَلُوا فِي الرَّغْبَةِ كَمَا تَعْمَلُونَ فِي الرَّهْبَةِ...	۳۴۳
أَلَا مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي...	۲۲۴
اتَّقُوا الدُّنْيَا فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ فَإِنَّ الدُّنْيَا لَأَسْحَرُ مِنْ...	۳۵۹
اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ...	۸۵
أَخَذَ اللَّهُ بِقُلُوبِنَا وَ قُلُوبِكُمْ إِلَى الْحَقِّ وَ الْهَمْنَا وَ إِيَّاكُمْ الصَّبْرَ	۲۸۴
أَلَا خُلَاصَ سِرٍّ مِنْ أَسْرَارِي اسْتَوْدَعْتُهُ قَلْبَ مَنْ أَحَبَبْتُ...	۲۸
أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ	۴۰۲ و ۲۰۴
أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفَقْرِ وَ الْكُفْرِ	۳۷۱
أَفْضَلُ الطَّاعَاتِ هَجْرُ اللَّذَاتِ	۲۹۴
أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بَرُوقِ الْمَطَامِعِ	۲۷۸
أَللَّهُمَّ اجْعَلْ عَوَاقِبَ أُمُورِنَا خَيْرًا	۲۶۴
إِلَهِي الْبَسْتَنِي الْخَطَايَا ثَوْبَ مَذَلَّتِي وَ جَلَلَنِي... أَمَاتَ قَلْبِي عَظِيمُ جِنَايَتِي...	۴۰۱ و ۱۸۲
إِلَهِي رَضًا بِقَضَائِكَ	۲۰۲
أَنَا جَلِيسٌ مِنْ ذَكَرَنِي	۴۴۲
إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ	۷۲
إِنَّ الْإِسْلَامَ هُوَ التَّسْلِيمُ وَ التَّسْلِيمُ هُوَ التَّصَدِيقُ وَ...	۳۷۴
إِنَّ اللَّهَ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ وَ...	۶۶
إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى شَرَابًا لِلْأَوْلِيَاءِ... وَ إِذَا سَكَرُوا طَرَبُوا... لَا فَرْقَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ حَبِيبِهِمْ	۴۳۴ و ۴۱۷
إِنَّ اللَّهَ عِبَادًا لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ يَعْطِيهِمُ النَّبِيُّونَ	۷۷
إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ	۱۹۳

صفحه	متن حدیث
٢٣٢	إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُمَسِّي وَلَا يُصْبِحُ إِلَّا وَنَفْسُهُ...
٨٤	إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَشَدِيدُ اتِّصَالاً بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ...
٢٧	أَنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَأَنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى...
٢٩٣	أَنَّهُ لَيْسَ لِنَفْسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ
٧٦	أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي
٢٩٣	أُولَئِكَ الْأَقْلُونَ عَدَدًا وَهُمْ أَهْلُ صِفَةِ اللَّهِ...
٨٤	أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ رُوحِي
٨٤	أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ
٨٤	أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمُ
١٤٧	أَوْلِيَانِي تَحْتَ قَبَابِي لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي
٢٧٩	الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَإِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ...
٤٣٥	أَيُّنَ الْمُسْتَغْفِرِينَ
٧٦	أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي
٢٧٧	أَيُّهَا النَّفُوسُ الْمُخْتَلِفَةُ وَالْقُلُوبُ الْمُتَشَتِّتَةُ...
٣٤٣	بِحَيَاتِي وَمَوَدَّتِي لِلْأَوْلِيَانِي لَا شَيْءَ عَلَيَّ أَحِبَّائِي...
١٩٦	بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ
٤٣٥ و ١٨٠	التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ
٢٩٣	حُبُّ النَّبَاهَةِ رَأْسُ كُلِّ بَلِيَّةٍ
١٨٢	حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ
٢٩٧	الْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ وَأَضْيَقُهَا فِي...
٨٩	الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَحَيْثُ وَجَدَهَا فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا
٨٩	الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَاطْلُبُوهَا وَ لَوْ عِنْدَ الْمُشْرِكِ
١٢٣	الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ يَأْخُذْهَا حَيْثُ وَجَدَهَا
١٣٥	خُذُوا الْعِلْمَ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ
٢٨٣	خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا
١٩٣	خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ
٢٠٦	دَوَائِكَ مِنْكَ وَلَا تَشْعُرُ وَ دَائِكَ مِنْكَ...
٢٢	رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ...
٢٩٣	الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ بَابُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ
٢٩٦	رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ حُكْمًا قَوْعِي وَ دَعِيَ إِلَي...
١١٠	رِوَاةُ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَ رِعَاةُ الْعِلْمِ قَلِيلٌ
١١٥	السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا

صفحه	متن حدیث
۴۱۳	اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا غَرِيبَ الْغُرَبَاءِ
۳۸۵	اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اِمَامَ الْمَعْمُومِ
۳۸۵	اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا الْاِمَامُ الْمَهْمُومِ
۱۴۲	اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مَوْلَایَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ
۴۰۳	اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حُرَّ بْنَ یَزِیدِ الرِّیَاحِیِّ بِأَبِی... اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حُرَّ بْنَ یَزِیدِ الرِّیَاحِیِّ بِأَبِی...
۳۹۱	اَلشَّیْخُ فِی قَوْمِهِ کَالنَّبِیِّ فِی اُمَّتِهِ
۱۴۷ و ۶۷	اَلشَّهْرَةُ اَفْقَةٌ وَ الْخُمُولُ رَاحَةٌ
۲۹۳	صَمٌّ ذَوُو اَسْمَاعٍ، وَ بَکْمٌ ذَوُو کَلَامٍ، وَ عَمٰی ذَوُو اَبْصَارٍ، لَا اَحْرَارُ صِدْقٍ عِنْدَ الْاَلْقَاءِ
۲۸۸	وَ لَا اِخْوَانُ ثَقَّةٌ عِنْدَ الْبَلَاءِ
۲۹۴	صَوْمَ النَّفْسِ عَنِ اللَّذَاتِ الدُّنْیَا اَنْفَعُ الصَّیَامِ
۳۳۳	اَلْعَارِفُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ وَ زَهَّهَا عَنْ کُلِّ مَا یُبْعِدُهَا
۳۹۱	عَجِبْتُ لِمَنْ یُنْشِدُ ضَالَّتَهُ وَ قَدْ اَضَلَّ نَفْسَهُ...
۱۷۳	عَرَفْتُ رَبِّی بِرَبِّی وَ لَوْلَا فَضْلُ رَبِّی مَا عَرَفْتُ...
۶۷ و ۱۳	اَلْعَقْلُ یَعْرِفُ بِهِ الصَّادِقُ عَلٰی اللّٰهِ فِیَصْدَقُهُ وَ...
۸۰	عُلَمَاءُ اُمَّتِی کَانَبِیَاءُ بَنِیْ اِسْرَآئِیلَ
۶۸	اَلْعِلْمُ مَخْزُونٌ عِنْدَ اَهْلِهِ
۶۸	عِنْدَ ذِکْرِ الصَّالِحِیْنَ یَنْزِلُ الرَّحْمَةُ
۲۹۴	فَاتَّقُوا اللّٰهَ عِبَادَ اللّٰهِ وَ بَادِرُوا اَجَالَکُمْ بِاَعْمَالِکُمْ
۱۶۳ و ۶۸ و ۱۳	وَ اَمَّا مَنْ کَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِئًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا...
۸۷	اَلْفَقْرُ فَخْرٌ
۲۰۸	فَیَنَادِیْ هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَاَعْطِیْهِ هَلْ مِنْ تَائِبٍ...
۴۲۲	فِی ابْنِ رَسُوْلِ اللّٰهِ لِیْ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ
۷۱	قَالَ عَلٰی الْمِنْبَرِ سَلُوْنِیْ قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُوْنِیْ
۸۰	قَدْ اَخْلَصَ لِلّٰهِ فَاَسْتَخْلَصَهُ، فَهُوَ مِنْ مَّعَادِنِ دِیْنِهِ وَ اَوْتَادِ اَرْضِهِ...
۸۱	اَلْقَضَاءُ ثَلَاثٌ قَاضِیَانِ فِی النَّارِ وَ قَاضٍ فِی الْجَنَّةِ
۱۴۶	قَلِیلُ الْعِلْمِ خَیْرٌ مِنْ کَثِیْرِ الْعِبَادَةِ
۳۲۴	کَانَ عِنْدَنَا مِنْ اُولٰی الْاَلْبَابِ...
۴۱۲	کُلُّ اَرْضٍ کَرْبَلَا وَ کُلُّ یَوْمٍ عَاشُورَا
۱۵۲	کُنْ طَیِّبٌ نَفْسِکَ
۷۷	کُنْتُ کَنْزًا مَخْفِیًّا فَاحْبَبْتُ اَنْ اُعْرِفَ فَخَلَقْتُ...

متن حديث	صفحه
كُنْتُ لَهُ سَمْعًا وَبَصَرًا وَلِسَانًا وَيَدَيَّ قَبِي يَسْمَعُ وَبِي يَبْصُرُ وَبِي يَنْطِقُ...	١٦٠ و ١٠٢ و ٧٤
لا تَرْفَعْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً إِلَّا حَطَطْتَنِي عِنْدَ...	٢٤٨
لا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي قَائِمِينَ عَلَى الْحَقِّ	٢٤٦
لا قُرْبَةَ بِالتَّوْفَلِ إِذَا أَضْرَبَ بِالْفَرَائِضِ	٧٦
لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ	٢٤٩
لا يَحْزَنُ أَحَدُكُمْ أَنْ تَرْفَعَ عَنْهُ الرُّؤْيَا...	٣٣
لِكُلِّ شَيْءٍ مَعْدِنٌ وَ مَعْدِنُ التَّقْوَى قُلُوبُ الْعَارِفِينَ	٢٧٤
لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا أَزْدَدْتُ يَقِينًا	١٣ و ٦٨
لَنْ يَلِجَ مَلَكَوتُ الرَّبِّ الْأَعْلَى مَنْ لَمْ يُولَدْ مَرَّتَيْنِ	٢٤٣
لَيْسَ الْغِنَى مِنْ كَثْرَةِ الْعَرَضِ وَ لَكِنَّ الْغِنَى...	٢١١
لَيْسَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ حِجَابٌ إِلَّا حِجَابٌ مِنْ يَاقُوتَةٍ بَيْضَاءَ...	٣٨٩
لَيْسَ يَضْبِطُ الْعَدَدَ الْكَثِيرَ مَنْ لَا يَضْبِطُ...	٣٩٦
لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسْعُنِي مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ...	٢٨٣
مَا عَبْدُ نَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَ مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ...	٨١
مَا مِنْ رَجُلٍ تَكَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلَّا لَذَلَّهُ وَجَدَهَا فِي نَفْسِهِ	٩٦ و ٤١٣
مَا اخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا...	١٥٦
مَا أَصِفُ مِنْ دَارٍ أَوَّلُهَا عَنَاءٌ وَ آخِرُهَا فَنَاءٌ...	١٦٤ و ١٦٦
مَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ	٣٠٦
مَسَاجِدُهُمْ يَوْمَئِذٍ عَامِرَةٌ مِنَ الْبَنَاءِ، خَرَابٌ...	٨٤
مَنْ تَعَلَّمَ لِلَّهِ وَ عَمِلَ لِلَّهِ دَعَى فِي مَلَكَوتٍ...	٢٧٩ و ٢٨٧
مَثَلُ الَّذِي يَعْلَمُ النَّاسَ الْخَيْرَ وَ يُنْسِي نَفْسَهُ...	١٢١
مَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ غَضَبُهُ وَ شَهْوَتُهُ فَهُوَ فِي حَيْرٍ...	٢٨
مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهْوَاتُهُ	٣٩١
نَحْنُ حُجَّةٌ عَلَى الْخَلْقِ وَ فَاطِمَةُ حُجَّةٌ عَلَيْنَا	١٥٥ و ٢٣٣
وَ أَمَّا وَجْهُ الْإِنْتِفَاعِ بِي فِي غَيْبِي فَكَالْإِنْتِفَاعِ...	٤٢٢
وَأَمْسِكْ مِنَ الْأَمَالِ بِقَدَرِ ضَرُورَتِكَ وَ قَدِّمِ الْفَضْلَ...	٣٥١
وَ إِنَّمَا أَنَا قُطْبُ الرَّحَا...	٣٢٥
هَذَا يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَ هُوَ يَوْمُكَ الْمَتَوَقَّعُ فِيهِ... وَ أَنَا يَا مَوْلَايَ فِيهِ ضَيْفُكَ...	١٥٠
هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ وَ بَاشَرُوا...	٤٢٧
هَلْ مِنْ تَائِبٍ	٦٩
هَلْ مِنْ سَائِلٍ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ	٢٠٨

متن حدیث	صفحه
هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي	۴۰۳
يَا أُنَيْسَ مَنْ لَا أُنَيْسَ لَهُ	۷۱
يَا سَرِيعَ الرِّضَا	۴۰۴
يَا عَلِيُّ أَنْتَ فَارُوقُ الَّذِي يُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ...	۶۹
يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصَارِ... حَالِنَا إِلَى أَحْسَنِ الْحَالِ	۲۱۰ و ۳۶۱ و ۳۷۰
يَا مَنْ عِنْدَهُ نَيْلُ الطَّلِبَاتِ	۳۴۴
يَا مَنْ يُعْطِي الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ	۱۷۷
يَا مُنَى قُلُوبِ الْمُشْتَاقِينَ وَ يَا غَايَةَ آمَالِ الْمُحِبِّينَ	۳۴۴

فهرست راهنما

آ

- آب حیات، ۸۴، ۲۰۴، ۲۹۶، ۳۹۶
 آتشکده فارس، ۴۰۴
 آخرالزمان، ۲۱۸، ۲۲۳، ۳۰۸، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۱۱، ۴۱۲
 آدم^(ع)، ۱۹، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۶۰، ۴۲۸
 آزادی قلم و بیان، ۳۷۷
 آسمان حقیقت، ۹۴، ۹۶، ۱۰۰، ۱۱۴، ۱۹۴، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۸۸، ۴۰۱، ۴۲۰، ۴۲۱
 آفتاب حقیقت، ۴۱۷
 آل یعقوب، ۲۵۴
- ا
 ائمه اطهار^(ع)، ۲۹، ۷۹، ۸۱، ۲۴۵، ۲۵۰، ۲۶۹، ۲۷۵، ۲۷۶، ۳۲۲، ۳۳۲
 اباعبدالله^(ع)، ۱۹۰، ۱۹۱، ۳۳۷، ۴۰۲، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۳۲
 ابدال، ۷۹
 ابرار، ۳۰۴
 ابراهیم^(ع)، ۲۱۰، ۲۷۲، ۳۲۸، ۳۴۶، ۳۵۶، ۳۸۷، ۳۹۵، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۳۸
 ابلیس، ۱۹۶، ۲۰۷، ۳۹۳
 ابوذر، ۳۷۲
- ابوطالب، ۸۳
 اتحاد قلبی، ۶۰، ۱۹۰، ۲۳۵، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۶۰، ۳۵۱، ۳۷۸، ۳۸۹
 اتم‌ها، ۱۵۴
 اجانین، ۲۷۱
 احرام باطنی، ۴۱۱
 احرام ظاهری، ۴۱۱
 احمدی^(ص)، ۱۴، ۸۴
 ادريس^(ع)، ۴۳۸
 ادعای خدایی، ۲۶۵
 ادله باطنی، ۲۸۱
 ادله ظاهری، ۲۸۱
 اراده اخلاقی، ۱۵۵
 اراده عقلی، ۱۵۵
 ارتزاق ظاهری، ۴۰۰
 ارتزاق معنوی، ۴۰۰، ۴۱۴، ۴۱۷
 ارسطو، ۱۲، ۱۳۴
 اساتید الهی، ۱۳۲، ۱۵۷، ۲۶۷، ۳۴۵، ۳۵۹
 ۴۰۰، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۲۳
 اساتید ربانی، ۶۳، ۳۵۷
 اساتید غیبی، ۱۳۲
 استاد الهی، ۱۳، ۵۸، ۶۲، ۸۵، ۱۳۰، ۱۳۲
 ۱۳۳، ۱۴۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۷۴، ۱۸۰، ۱۹۸، ۲۰۸، ۲۲۰، ۲۲۸، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۹

- ٢٨٨، ٢٧٣، ٢٤٧، ٢٥٤، ٢٥٣، ٢٥٢، ٢٥١
 ٤٤٢، ٤٠١، ٣٩٩، ٣٩٣، ٣٠٦
 استاد خاص، ١٥١، ١٥٠، ١٤٩
 استاد ربانی، ٢٥١، ٢٥٠، ٨٦، ٤٤، ٤٢، ٢٤
 استاد عام، ١٥٠، ١٤٩
 استاد کامل، ٢٤٨، ١٧٥، ١٤٧، ١٣٣، ٦٠
 استاد واصل، ١٦٧، ١٣٢، ١٣١
 استادان الهی، ٣٩٣، ٢٤٥، ٨٦، ٨٢، ٤٤
 استدرج، ٣٢٠
 استعدادهای باطنی، ٣٥٨، ٤٤، ٥٩
 اسطوره، ٢٩٩
 اسفل السافلین، ٣٠٤، ٢٨٠
 اسلحه‌های باطنی، ٣٧٧
 اسلحه‌های ظاهری، ٣٧٧
 اسماعیل^(ع)، ٤٤٠، ٤٢٠، ٤١٩
 اصحاب کهف، ١٩٦
 اضغاث احلام، ٢٧٢
 اطباء حاذق، ١٥٣، ١٥٢، ١٥١
 اعلیٰ علیین، ٣٩١، ٣٣٥، ٢٧٩، ١٧٢، ١٧١
 ٤٢١
 اکسیر عشق، ١٥
 الکترون‌ها، ٣٤٢
 امپراطوری، ٢٤١
 امتحان الهی، ٢٨٤، ٢٤٤
 اموات، ٣٠٨، ٢٥٣، ١٨٥، ١٨٤، ١١٩
 امیرالمؤمنین^(ع)، ١٩١، ٤٩، ٥٩، ٥٠، ٢٥، ٢٤
 ١٩٣، ٣٩١، ٣٨٧، ٣٦٨، ٣٣٧، ٣٤٣، ٣٤١
 اناثیت و ذکوریت، ١٢٣
 انبیاء^(ع)، ٧٤، ٧٢، ٦٨، ٦٧، ٦٥، ٦٤، ٦٢، ١١
 ٧٥، ٧٦، ٧٧، ٧٨، ٧٩، ٨٠، ٨١، ٨٤، ٨٧
 ٩٠، ٩٤، ٩٥، ١٠١، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٧، ١٠٨
 ١١١، ١١٢، ١١٣، ١١٤، ١١٥، ١١٦، ١١٩
 ١٢٢، ١٢٦، ١٢٧، ١٢٨، ١٣٠، ١٣٢، ١٣٥
- ١٣٨، ١٣٩، ١٤٦، ١٤٨، ١٥٢، ١٤٤، ١٧١
 ١٧٤، ١٧٧، ١٨٤، ١٩٢، ٢١٠، ٢٢٩، ٢٣٢
 ٢٤٥، ٢٥٩، ٢٥٤، ٢٦٠، ٢٦٢، ٢٦٦
 ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٦، ٢٨٧، ٢٩٠، ٣٠٤، ٣١٨
 ٣٢٢، ٣٢٧، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٤٧، ٣٥٠، ٣٥٧
 ٣٥٨، ٣٥٩، ٣٦٧، ٣٧٦، ٣٨٧، ٤٠١، ٤٠٣
 ٤٠٥، ٤١٠، ٤١٦، ٤٢٠، ٤٢٨، ٤٣٥
 انحراف علمی، ٣٠٢
 انس و جن، ٢١٧، ٣٠٥
 انسان کامل، ٧٨، ٩٤، ١٠٠، ١١٣، ١٤٦، ١٧٢
 ٢١١، ٣٦٨، ٣٨٣، ٤٢٣، ٤٣٤
 انصار الهی، ٤١٥
 انصار حضرت اباعبدالله^(ع)، ٤١٩
 انصار حضرت مولی^(ع)، ٤١٩
 انقطاع، ١١، ٨٣، ١٠١، ١٥٩، ١٦٢، ١٦٤، ١٦٥
 ١٧٢، ١٩٠، ١٩٣، ٢٠٢، ٢٠٤، ٢١١، ٢٢٨
 ٢٥٠، ٢٨٧، ٣٠٨، ٣٩٣، ٤١١، ٤١٣، ٤٣١
 ٤٣٢، ٤٣٩، ٤٤٠
 انوار اقبال، ١٢٦
 انوار صعودی، ٢١٤
 انوار محبوبین الهی، ١٢٦
 انوار نزولی، ٢١٤
 اهریمنان، ١٤٩، ١٧٢، ٢١٥، ٢٢٨، ٢٤٥، ٢٥٥
 ٣١٨، ٣٩٥، ٣٩٦، ٤٢٩
 اهل بصیرت، ٧٠، ١١٨، ٢٠٣
 اهل بلا، ٢٠٢، ٢٠٣
 اهل بیت طاهرین، ٢٥٠، ٢٧٥، ٤٣٦
 اهل تفرقه، ٧٣
 اهل حق، ١٥، ٦٥، ٧٩، ١٣٤، ١٨٦، ٣٠٩، ٣٥١
 ٣٧٨، ٣٩٢، ٣٩٥
 اهل ذکر، ٩٤
 اهل معرفت، ١٦، ٢٣٤، ٢٦٣، ٣٣٩، ٣٤٠، ٤٣٨
 اهل وصال، ١٠٤، ٢٦٠

- اوامر و نواهی شرع، ۲۲۳
 اوتاد، ۸۰
 اوصیاء^(ع)، ۱۲، ۶۲، ۶۴، ۶۸، ۶۹، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۹۴، ۹۵، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۲، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۵۴، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۸۷، ۲۹۰، ۳۰۴، ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۲۷، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۷، ۳۷۶، ۳۸۳، ۳۸۷، ۳۹۲، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۱۶، ۴۲۰، ۴۳۵
 اولوالالباب، ۹۶، ۹۷، ۹۸
 اولیاء الهی، ۱۳، ۸۵، ۱۰۹، ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۷۴، ۱۸۹، ۳۳۱
 اولیاء حق، ۹۴، ۱۰۵، ۱۲۵، ۲۵۳
 اولیاء خدا، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۹، ۸۵، ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۲، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۵۳، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۹، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۴۰، ۳۴۵، ۳۹۵، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۱۹، ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۳۰
 اویس قرنی، ۳۹۴
 ایوب^(ع)، ۲۰۵، ۲۶۰، ۴۴۰
- باغبان خدایی، ۱۳۷، ۱۳۸
 باقر^(ع)، ۳۹، ۱۸۱، ۲۵۰
 بال و پر ولایت، ۱۴۹
 بت پرستان، ۳۳۱، ۳۵۶
 براق نفخه قدرت، ۱۷۲
 براهین باطنیه، ۲۸۱، ۲۸۲
 بصیرت باطنی، ۱۴، ۸۶، ۱۶۲، ۲۹۴
 بلوغ توحید، ۱۶۶
 بنی اسرائیل، ۸۰، ۱۴۷، ۳۰۱
 بهشت، ۱۴، ۲۲، ۸۱، ۸۷، ۹۱، ۱۱۴، ۱۲۷، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۶، ۲۱۲، ۲۲۰، ۲۶۵، ۲۷۹، ۳۴۱، ۳۵۹، ۴۰۶، ۴۱۰، ۴۱۸، ۴۲۳
 بوته آزمایش، ۹۹
 بوته ریاضت، ۱۴، ۲۳۰
 بوستان قلب، ۲۸۲
 بیت الله الحرام، ۵۰، ۲۵۳
- پ
 پای پر آبله، ۱۲، ۵۰
 پروانگان شمع ازلی، ۲۲۹
 پروانه دل، ۱۲، ۴۹
 پیر راه، ۱۳، ۱۶۲، ۱۶۳
 پیر طریقت، ۲۳۱
 پیشوایان الهی^(ع)، ۲۴، ۵۷، ۷۲، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۸۵، ۳۲۶
 پیشوایان معصوم^(ع)، ۲۷۳، ۲۷۹، ۳۵۹
 پیمان الهی، ۲۶۲، ۳۶۷، ۳۷۱

ت

- تاریکی ذهنی، ۳۰۲
 تازی، ۱۲۱
 تاسوعا، ۱۹۲، ۴۱۹

ب

- بادیه طلب، ۴۲۰
 باطن اعمال، ۶۵، ۱۲۵
 باطن شریعت، ۱۶۰

- تجلّی الوهیت، ٧٤
تجلّی ربوبیت، ٧٤
تجمل پرستی، ٣٨٠
تداوی روحی، ٢٤٢
تشابه روحی، ٧٩، ٨٠
تشت خاطر، ٢٥٥، ٣٧٣
تصفیه باطن، ٢٧، ١٧٣، ٢١٢
تعاون واقعی، ٣٧٩
تعهد ربانی، ٣٦٦، ٣٦٨، ٣٦٩، ٣٧٠
تفکرات اتکایی، ٣٥٤
تلیس، ٧٢، ٧٣
تلوین، ٤٠٩
تمدن غرب، ٢٤١
توانگران حال، ٣٦٣
توانگران مال، ٣٦٣
توبه نصوح، ١٦، ١٢٧، ٢٧٠، ٣٥٣
توبه نصوح، ٦٦، ٧٧، ١٢٧، ١٥٩، ١٨٠، ١٩٥
١٩٦، ٢٠١، ٢٠٤، ٢٠٧، ٢٣٣، ٢٧٠، ٣١٣
٣٤٥، ٣٤٦، ٣٥٢، ٤٠٤، ٤٠٧، ٤٠٩
٤٢٢، ٤٢٣، ٤٢٤، ٤٣٧
تورّم خیالات، ٣٦٤
تولد اصلی، ٢١٠
تولد فرعی، ٢١٠
تیه ضلالت، ١٦٠
- ج
جبرائیل، ٢٨، ٣٩٥
جزیره سیمرغ، ١٧٢
جمعیت خاطر، ١٩١، ٢٥٥، ٢٦١
جمیل علی الاطلاق، ٣٨٤
جنات عدن، ٣٣٥، ٤٣٥
جنت، ١٢، ١٤، ٨٧، ١٤٥، ٣٥٢
- جنگ احزاب، ٣٥٧
جنگ غیر الهی، ٣١٥
جنود عقل، ٥٥
جهان بینی، ٢٩٨
جوانان الهی، ٣٧٥، ٤٠٢، ٤٠٩، ٤١٢، ٤١٤
- چ
چشم باطنی، ١٥٤
چشمه سارهای درونی، ٢٠٥
- ح
حاجی کریم خانی، ٢٦٧
حاکم شرع، ٥٩، ١١٢
حبیب بن مظاهر، ٤٠٣
حبیب خدا(ص)، ٦٥، ٦٩، ٧٦، ٧٨، ٩٤، ١٣٣
١٣٤، ١٣٥، ٢١١، ٢١٢، ٢١٣، ٢٧٠، ٣٥٢
٣٥٩، ٤٠٤، ٤٠٥، ٤٣٨، ٤٤٠، ٤٤٢
حجت الهی، ١٢٩، ١٣١، ٢٤٥
حجت عیان، ٦٦
حجت نهان، ٦٧
حجج الهی، ١٠٣، ٣٥٩
حدیث قدسی، ١٨١
حدیث قرب نوافل، ١٨٦
حرّ بن ریاحی، ٤٠٣، ٤٠٤
حسن وظیفه شناسی، ١٩٤
حسن عسکری^(ع)، ١٢٠، ٣٧٥
حسن مجتبی^(ع)، ١١١، ٣٧٢
حسن مطلق، ١٤٥، ٢٥٥
حسنی، ٢٠٨
حسین بن علی^(ع)، ١١٣، ١٦٤، ٢٠٠، ٢٠٢
٢٨٤، ٣٥٠، ٣٥٩، ٤٢١

- حضرت اشرف کاینات(ص)، ۹۴، ۹۶، ۱۹۹، ۲۲۸، ۲۵۵، ۴۰۵، ۴۲۳، ۴۳۶
- حضرت قائم(ع)، ۱۰۳
- حق الله، ۶۶
- حق الناس، ۶۶، ۲۹۹
- حق النفس، ۶۶
- حقوق واجبه، ۱۱۲، ۱۹۰، ۳۱۴، ۴۳۲
- حکماء، ۸۷، ۲۵۳، ۲۵۹
- حکمت عملی، ۸۸، ۸۹
- حکمت نظری، ۸۸، ۸۹
- حکیمان حقیقی، ۸۷
- حواس باطنی، ۱۶۲، ۲۶۴
- حور و قصور، ۱۴۰
- حورا و عینا، ۱۴۰، ۴۱۸
- حوض طبیعت، ۲۰۵
- حیات طیبه، ۴۰۸، ۴۲۱، ۴۲۴
- خ**
- خاتم الانبیاء(ص)، ۲۰۶، ۴۰۵، ۴۲۳
- خاتم الاوصیاء(ع)، ۴۰۵
- ختمی مرتبت(ص)، ۸۳، ۳۵۹
- خضر(ع)، ۴۴، ۴۵، ۱۴۷، ۱۶۲، ۲۰۳، ۲۲۴
- خلفا، ۲۶۳
- خُلُق بشریت، ۴۱۴
- خلوت باطنی، ۱۶۴، ۱۶۵
- خلوت ظاهری، ۱۶۴، ۱۶۵
- خلوتگاه، ۳۲۸
- خلیل خدا(ع)، ۲۲۱، ۳۴۶، ۳۹۲، ۴۲۰
- خمسة النجباء(ع)، ۱۶
- خواب صالح، ۲۷۲
- خودستایی، ۲۶۶، ۲۹۸، ۳۳۲، ۳۵۱
- خودشناسی، ۶۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶
- خودفربیی، ۳۱۱، ۳۷۵
- خونیهای عارفان، ۱۶۴
- خیر عاقبت، ۱۵، ۲۵۹، ۲۶۳، ۳۲۵، ۳۷۹
- د**
- دارالمجانین، ۳۷۶
- دامهای شیطانی، ۲۲۳
- دانشجو(دانشجویان)، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳
- ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۳۸۶
- دانشگاه حکمت الهی، ۸۸
- دانشمندان، ۲۰، ۲۱، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۹، ۴۰
- ۴۳، ۶۱، ۶۲، ۸۷، ۱۰۱، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۲۹
- ۱۸۸، ۱۹۸، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۵
- ۲۹۶، ۳۰۷، ۳۲۲
- دانشمندان، ۲۲۸
- داوود(ع)، ۴۳۸، ۴۳۹
- دایه ولایت، ۱۷۵
- دروازه ظلومی، ۱۴۸
- دریاچه ساوه، ۴۰۴
- دریای وحدت، ۲۱۱، ۴۱۴
- دشت نینوا، ۴۰۳، ۴۰۴
- دوران پیری، ۳۷۹
- دوران جوانی، ۳۷۹
- دوزخ، ۵۴، ۹۱، ۱۲۰، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۶۸
- ۲۰۶، ۲۱۲
- دیار عشق، ۱۶، ۱۷۱، ۲۰۸، ۲۲۱، ۴۳۷
- دینارپرستان عرب، ۳۰۱
- ذ**
- ذائقه باطنی، ۱۴۵، ۱۶۲، ۳۱۵
- ذکر حقیقی، ۱۳۹

ر

راسخون در علم، ۹۵، ۱۰۶
 راهبر ره شناس، ۱۴۷
 راهبران کامل، ۱۶
 راهنمای واقعی، ۲۳۲، ۳۷۹
 رزق باطن، ۴۰۰
 رزق ظاهر، ۴۰۰
 رژیم گذشته، ۳۸۱
 رسم عاشقی، ۴۳۱، ۴۳۷
 رسول اکرم (ص)، ۱۹، ۲۲، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۶، ۳۸، ۵۱، ۵۳، ۵۵، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۷، ۸۸، ۹۴، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۶۴، ۱۷۴، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۷، ۲۹۳، ۳۲۲، ۳۲۸، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۸۸، ۴۱۰، ۴۲۶، ۴۴۵
 رسول باطنی، ۹۷
 رسولان ظاهری، ۹۷
 رضا (ع)، ۱۳، ۶۶، ۶۷، ۷۵، ۱۱۵
 رضوان، ۲۱۲
 رهبر کامل، ۱۲۹
 رهبر واصل، ۱۵۱
 روانشناسان، ۱۲۸
 روح الهی، ۸۴، ۸۵، ۱۵۵، ۱۵۶، ۳۵۴
 روز محشر، ۷۹، ۱۲۴
 روضه رضوان، ۲۶۵، ۴۱۰، ۴۳۰، ۴۳۸
 رؤیای رحمانی، ۲۷۳
 رؤیای صادق، ۲۷۳
 رؤیای کاذب، ۲۷۳
 ریاست طلبی، ۲۹۲، ۳۵۰

ز

زائر، ۲۲۰، ۲۲۱
 زائر واقعی، ۲۲۰
 زر ناب، ۴۳
 زعیم، ۲۲۷
 زکریا (ع)، ۲۵۴
 زلفی، ۲۰۸
 زندان خودی، ۱۸۰، ۴۱۰
 زهرا (س)، ۲۵۹، ۴۱۵
 زیباترین چهره، ۳۱۰، ۳۱۱

ژ

ژن‌ها، ۱۵۴

س

ساحر، ۳۵۹
 ساقی الهی، ۲۴۸، ۴۳۳
 ساقی وحدت، ۲۱۱، ۳۲۱، ۴۰۱، ۴۲۰، ۴۳۳
 سامعه باطنی، ۲۹۵
 ستاره اقبال، ۱۲۶
 ستاره زهره، ۱۱۴
 ستاره درخشان، ۱۰۰
 سجاد (ع)، ۲۳، ۴۴، ۵۲، ۱۴۱، ۱۸۲، ۲۱۷، ۲۵۹، ۲۶۶، ۳۵۳، ۴۴۴، ۴۴۵
 سحر دنیا، ۳۵۹
 سدره المنتهی، ۲۰۱
 سرّ تمرّد، ۱۵، ۲۷۸
 سرباز رشید، ۴۲۱، ۴۳۲
 سرزمین بی‌نامی، ۴۲۶
 سفره سیاه، ۱۴، ۸۴
 سكرات موت، ۴۴۰

- سلطان عزّت، ۴۱۲
 سلمان فارسی، ۳۵۷
 سلیمان^(ع)، ۱۵۴
 سم گناه، ۴۰۳
 سموم باطنی، ۳۱۵
 سیدالشهداء^(ع)، ۱۱۱، ۱۹۰، ۲۲۱، ۲۶۰، ۳۵۰، ۴۰۴
 سیدالعاشرین^(ع)، ۲۸۴، ۴۱۹
 سید المرسلین^(ص)، ۲۰۴
- ش
- شامه معنوی، ۱۵
 شامه باطنی، ۸۹، ۴۰۶
 شامه ظاهری، ۸۰، ۴۰۶
 شب قدر، ۶۹، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۴، ۴۳۵
 شب نیمه شعبان، ۴۲۶
 شبهات دنیا، ۴۴۰
 شجره زقوم، ۱۳۶
 شراب طهور، ۱۳، ۷۱، ۷۶، ۱۱۴، ۱۹۴، ۲۰۴، ۲۱۱، ۳۴۸، ۳۷۳، ۳۸۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۰۱، ۴۲۰، ۴۲۹، ۴۳۳
 شراب وصال، ۷۶، ۳۲۱
 شربت بلا، ۴۳۵
 شریح، ۳۲۲، ۳۳۳
 شریعت اسلام، ۴۰۵
 شعیب^(ع)، ۱۴۷
 شمع ازلی، ۱۴۵، ۱۵۹، ۲۲۸، ۳۹۳، ۴۲۱، ۴۳۲، ۴۳۸
 شهداء، ۲۵، ۵۰، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۴، ۳۶۰، ۴۰۴
 شهداء (شهیدان) کربلا، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۱۹
 شهرت طلبی، ۲۹۱، ۲۹۲
- شهیدان زنده، ۱۹۲، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۱۱، ۴۲۱
 شیء متبرکه، ۲۲۰
 شیخ کامل، ۱۴۷، ۱۴۸
 شیخ و عارف، ۱۳، ۱۶۳
 شیخی (فرقه)، ۲۶۷
 شیر شرک، ۱۶۶
 شیر مادر نبوت، ۱۷۵
 شیطان، ۱۵۱، ۱۷۶، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۳
 ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۲۵، ۳۵۵، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۷۸، ۴۱۸، ۴۲۵
 شیعه، ۷۵
 شیوه اهل فقر، ۸۷
 شیوه اهل نظر، ۸۷
 شیوه دوستان، ۳۳۲
- ص
- صادق^(ع)، ۱۳، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۴۰، ۴۴، ۵۰، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۶۴، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۸۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۳۹۱
 صبح صادق، ۴۳۰، ۴۳۱
 صبح یگانگی، ۴۱۷
 صحابه، ۸۱، ۳۹۴
 صحیفه دوستی، ۳۳۳
 صحیفه اول، ۱۴، ۱۳۷
 صرف و نحو، ۳۳۶
 صعقه، ۷۴
 صوامع قدس، ۱۳، ۷۰
 صورت باطنی اعمال، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷

ط

عالم خلق، ۲۰۹
عالم ربانی، ۱۲، ۱۴، ۲۴، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳،
۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۵، ۶۷، ۷۵، ۸۲،
۱۲۴، ۱۵۸، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴، ۳۷۷، ۳۷۹،
۳۸۴، ۳۸۷
عالم شریعت، ۱۶۰، ۱۶۱
عالم طریقت، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۹۶، ۲۶۸،
۴۰۶
عالم عقل باطنیه، ۲۷۲
عالم لاهوت، ۲۹۶، ۳۷۳، ۳۸۰
عالم ملکوت، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۸۳
عالم ملکوت، ۹۶، ۱۲۴، ۱۵۷، ۱۹۹، ۲۱۰،
۲۱۱، ۲۱۲
عالم ناسوت، ۹۶، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۲۱۴، ۲۷۴،
۲۹۶، ۳۶۰
عبدالعظیم حسنی، ۷۷
عتاب استاد، ۶۴، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۸۹
عرب، ۲۲۸
عرش معلی، ۱۲، ۵۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۶۵، ۲۶۸،
۴۰۷
عرفان حقیقی، ۸۶، ۱۳۸
عرفان واقعی، ۱۳۸، ۲۴۷
عروۃالوثقای الهی، ۹۸، ۲۱۳، ۲۹۱
عروس آسمانی، ۲۳۹
عزرائیل، ۵۵
عزیز مصر، ۴۳۹
عصر درخشان، ۸۳، ۴۱۴، ۴۲۶
عطر باطنی، ۸۹
عقبات کثرت، ۲۰۸
عقد پروین، ۲۳۹
عقل الهی، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۹۸،
۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۰، ۳۲۶، ۳۵۴، ۳۶۷، ۳۸۸،
۴۳۶

طاعون، ۳۷۱
طاق کسری، ۴۰۴
طایر قدسی، ۱۷۱، ۳۶۸
طبابت نفس، ۱۵۲
طهارت تشریعی، ۷۷
طهارت تکوینی، ۷۷
طهارت محض، ۹۴
طوارق نسیان، ۴۱۸
طوبی، ۲۰۸
طور سینا، ۱۲، ۵۲
طوس، ۷۵
طوفان‌های مشکلات، ۳۵۸
طول امل، ۲۷۷

ع

عارف الهی، ۱۴، ۸۲، ۸۴، ۸۶، ۹۱، ۹۳، ۱۱۶،
۱۳۲، ۱۳۷، ۱۵۸، ۱۹۱، ۲۱۴، ۲۲۲، ۳۴۶،
۴۰۵، ۴۰۷، ۴۲۸، ۴۴۲
عارف واصل، ۱۲، ۵۲، ۱۱۸، ۱۸۰، ۳۸۴، ۴۱۲
عارف(عارفان) کامل، ۵۲، ۶۲، ۹۲، ۱۱۳، ۱۱۷،
۲۱۴، ۳۳۸، ۳۸۴
عاشقان الهی، ۱۳، ۵۱، ۱۴۰، ۱۵۹، ۱۸۰، ۲۱۲،
۲۱۳، ۳۲۷، ۳۸۴، ۴۱۹
عاشقان واصل، ۱۶
عاشورا، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۶۰، ۴۰۴،
۴۱۹، ۴۱۲
عالم آخرت، ۷۹، ۲۱۹
عالم اعلی، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۵۴، ۱۷۲، ۱۹۶، ۲۲۸،
۲۹۱، ۳۷۰، ۳۸۰
عالم امر، ۲۰۹
عالم جبروت، ۲۱۰، ۳۶۰، ۴۱۱

عیسی^(ع)، ۵۲، ۱۰۷، ۲۵۳، ۳۰۱، ۴۳۸

عین ثابت، ۱۶۳

عین‌الیقین، ۹۴، ۴۳۹

غ

غار حرا، ۳۲۸

غافل الهی، ۸۳

غافل مذموم، ۲۰۴

غافل ممدوح، ۲۰۴

غلو و مبالغه، ۲۶۶

ف

فازابی، ۱۲، ۱۳۴

فاطمه زهرا^(ع)، ۴۲۲

فتوحات غیبی، ۱۶۶

فرادیس اعلیٰ، ۳۳۵، ۴۳۵

فرزندان معنوی، ۲۵۴

فرشتگان، ۱۹، ۲۱، ۴۴، ۷۸، ۱۶۶، ۲۰۶، ۲۰۷،

۲۲۰، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۹۷، ۳۶۲، ۳۹۵، ۴۰۳،

۴۲۳، ۴۳۸

فرعون، ۳۰۱، ۳۷۱، ۴۳۸

فرهنگ‌های سازنده، ۳۶۵

فقر قلب، ۳۸۹

فقه‌اء(فقیهان)، ۱۳، ۶۸، ۷۵، ۸۲

فقه‌اء والامقام شیعه، ۱۳، ۱۶۳

فلاسفه، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۸

فلسفه اسلامی، ۸۷، ۲۴۷

فن طبابت، ۲۴۰

فنون باغبانی الهی، ۲۸۲

فیلسوف، ۱۶۹، ۳۸۲

عقل باطنی(باطنیه)، ۵۸، ۹۶، ۹۷، ۲۴۹، ۲۵۰،

۳۷۹، ۳۸۰

عقل سلیم، ۱۳، ۵۹، ۶۷، ۸۴، ۹۱، ۱۲۸، ۱۵۷،

۱۹۷، ۱۹۸، ۲۴۸، ۲۷۸، ۳۵۴، ۳۷۹

عقول الهیه، ۸۵، ۱۸۷، ۳۴۰

عقیل، ۱۱۲

علت غایی خلقت، ۱۶۴

علت کامله، ۱۷۷

علت ناقصه، ۱۷۷

علم اصول فقه، ۲۰

علم شهودی، ۱۴، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۶، ۱۳۷،

علم منطق، ۳۳۶

علم هیئت، ۲۴۰

علم‌الیقین، ۴۳۹

علمای ربانی، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۲۳، ۴۹، ۵۰، ۵۷،

۶۰، ۶۱، ۶۴، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۸۲، ۱۱۹،

۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶،

۱۴۷، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۷۳، ۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۶،

۲۱۳، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۵۳، ۲۶۹، ۲۷۸، ۲۸۷،

۲۸۹، ۳۱۵، ۳۲۲، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۸۳، ۳۸۴،

۳۸۶، ۳۸۷، ۴۰۲، ۴۰۵، ۴۱۱، ۴۱۶، ۴۱۹،

۴۲۲، ۴۳۰

علوم باطنی، ۸۱

علوم شهودی، ۱۳۶

علوم طبیعی و ریاضی، ۶۱، ۱۲۳

علوم لدنی، ۸۱، ۸۲، ۸۹

علی بن موسی‌الرضا^(ع)، ۷۲، ۱۲۱، ۲۲۱، ۳۸۵علی^(ع)، ۲۲، ۳۹، ۴۴، ۵۸، ۵۰، ۶۴، ۶۵، ۶۹،

۸۰، ۹۳، ۱۱۱، ۱۲۹، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۸۷،

۱۹۴، ۲۷۷، ۳۰۶، ۳۱۷، ۳۳۰، ۳۶۸، ۳۷۰،

۳۷۲، ۳۷۹، ۳۸۶، ۴۴۴

عهد اول، ۳۷۰

عوامل ارثی، ۵۹، ۶۰

ق

قابض الارواح، ٥٥
قارون، ٣٦١، ٣٧١
قبرستان بقیع، ١٨٤
قرآن ناطق، ٩٣، ٩٤، ٤٢٣، ٤٣٤
قریش، ٣٦٦
قضات، ٨١
قطب دایره امکان، ١٥٠، ١٥١
قطب عالم امکان، ١٥٠
قطب‌نمای الهی، ١٢٩
قلب سلیم، ٢٣٥، ٢٤٩، ٣٩١
قلم الهی، ٨٥
قمارخانه عشق، ٢٠٠، ٢٠٢
قهر جلال، ٣٢١، ٤٣٠
قوه اختیاریه، ٧٩
قوه عاقله، ٨٥
قوه متفکره، ٨٥
قوس صعود، ٩٤، ٢١١
قوم صالح، ٣٧١
قوه غضبیه، ٧٣، ١٧٤، ٢٩٢
قوه متخیله، ١٤٦
قیاصره، ٢٦١
قیام سیفی، ١١٣

ک

کربلا، ٣٣٧
کلام مسموم، ٣١٥
کمیل، ٣٨٦، ٣٨٧
کپکشان‌ها، ٣٤٢
کوته‌نظران، ٣١٤، ٣٩٢
کوثر آرامش، ١٤
کوثر لاهوتی، ٣٨٤

کوی عشق، ١٥
کوی فقرا، ٣١٥

ک

کاملان، ١٨٨
کانون دل، ٩٧، ١٧١، ١٧٣، ٢١٠، ٢٧٧، ٣٩٩
٤١٦
کانون عقل، ٩٧
کتاب (کتاب آسمانی، ١٩، ٩٤، ١٩٠
کتب فلسفی و عرفانی، ٢٤٧
کتل‌های طریقت، ١٦٢
کربلا، ٦٥، ١٩١، ٢٠٢، ٤٠٣، ٤١٢، ٤١٩
کروبیان، ٢١٢
کعبه جانان، ٣، ٧٦، ١١٤، ١٤٠، ١٦٠، ١٦١
١٧١، ٢٢١، ٢٣١، ٤٠١، ٤٠٨، ٤١٠، ٤١١
کعبه وصال، ١٤٨، ١٦١، ٢٠٩
کلام بسیطیه، ٩١
کمال نهایی، ١٢٨، ١٢٩
کمیل، ٢٢
کنز مخفی، ٩٥
کوثر آرامش، ٨٤
کوه قاف، ١٦٠، ١٦١، ٢٤١
کوی اولیاء، ١٣٩
کوی جانان، ١٦٦، ٢١٣، ٤١١
کیمیاگری، ٧٣

گ

گناهان کبیره، ٥٦، ٦٥، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٨٦، ٤١٧
گنج نهانی، ١٦٤
گورستان، ١٩٣

ل

محفل جانان، ۱۶، ۶۹، ۱۸۹، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۸،
 ۳۶۰، ۳۶۳، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۵، ۴۰۸، ۴۱۲،
 ۴۱۷، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۳۷، ۴۴۲
 محکّمات و متشابهات، ۱۸۷
 محمد باقر^(ع)، ۳۹
 محمد بن الحسن العسكري^(ع)، ۱۵۰
 محمد^(ص)، ۱۱، ۵۲، ۷۴، ۱۸۱، ۱۸۵، ۳۰۱،
 ۳۵۷، ۳۸۲، ۳۸۷
 مخلصین، ۱۳، ۶۹، ۹۱، ۱۶۳، ۲۰۵، ۲۱۱،
 ۲۶۹، ۳۷۵، ۳۷۵، ۴۰۹، ۴۳۲
 مدارج تلوین، ۴۳۶
 مدینه، ۷۵، ۳۱۸
 مذکران، ۸۱، ۸۲
 مربیان آسمانی، ۷۸
 مربیان الهی، ۱۷۹، ۲۰۰، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹،
 ۲۳۲، ۲۳۹، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۹۷، ۳۱۸، ۳۱۹،
 ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۷۶، ۴۰۱، ۴۱۶
 مرد دریایی، ۴۱۴
 مرد صحرائی، ۴۱۴
 مرگ سرخ، ۶۵
 مرگ ناگهانی، ۲۱۸، ۳۷۱
 مزرعه قلوب، ۱۳۷
 مسیح^(ع)، ۶۵
 مشاهدات باطنی، ۷۸، ۹۴، ۲۷۴، ۲۷۵، ۳۰۹
 مشاهدات رحمانی، ۲۷۳
 مشایخ، ۶۷، ۱۴۸
 مشعل‌های فروزان الهی، ۹۰، ۹۸، ۹۹
 مصر، ۸۹
 مظهر جلالی، ۱۴۵
 مظهر جمالی، ۱۴۵
 معادن باطنی، ۳۷۷
 معادن ظاهری، ۳۷۷
 معادن نفت، ۳۷۷

م

لباس اضطرار، ۱۸۳
 لباس مولایی، ۱۶۱
 لذت وصال، ۳۶۲
 لطایف شهودی، ۱۱
 لطف جمال، ۳۲۱، ۴۳۰
 لقمه حرام، ۳۱۵
 لوح دل، ۱۴، ۷۳، ۱۳۷، ۲۹۱، ۳۲۶
 لیالی مقدسه قدر، ۱۷۰
 لیلی دنیا، ۱۵
 لیلی مجازی، ۱۴، ۴۰۷
 ماده‌پرستی، ۲۴۱
 مالک (دوزخ)، ۲۱۲
 مالیخولیا، ۱۴۶
 مأموریت باطنی، ۱۰۳، ۱۱۹
 ماه محرم، ۱۹۲
 مباحثه اهل ایمان، ۲۳۵
 مبارزه سکوت، ۲۳۷
 مبارزه علنی، ۲۳۷
 مبتدیان، ۲۴۷، ۴۰۲
 متعلمین الهی، ۱۸۰، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۴۴، ۳۵۹
 ۳۹۳، ۴۰۲، ۴۰۸، ۴۱۷، ۴۳۰
 مجاری وحی، ۹۳، ۹۴، ۲۱۱
 مجازات حقیقی، ۲۴۲
 مجامع انس، ۱۳، ۷۰
 مجنون‌های جوامع، ۱۵
 محبوبیت معلم، ۲۸
 مُحرم حقیقی، ۴۱۱
 محفل الهی، ۱۱۷، ۱۸۵، ۲۱۴، ۲۴۴، ۲۴۸
 ۳۴۵، ۳۷۰، ۴۳۳

معارف حقه، ١٤، ٥٢، ٧٥، ١٠٩، ١٢٣، ١٢٤،	مَلِك مصر، ٢٧٢
١٣١، ١٣٤، ١٣٦، ١٥٦، ٢٣١، ٢٥٠، ٢٧٥،	ملکوت اعلى، ٢٥، ٢٦٥
٢٧٦، ٢٧٧، ٢٧٨، ٢٨٥، ٣٧٦، ٣٧٧، ٣٨٠	ملوک معنوی، ١٨٧
معاویه، ١١١، ٣٠١، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٦٩	منتظرین حقیقی، ٤٢٨، ٤٢٩
معصومین ^(ع) ، ٦٩، ٧٧، ٩٠، ١٠٥، ١١١، ١٧٧،	منتهبان، ٩٥، ٤٠٢
١٨٥، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٥٠، ٢٧٤، ٢٨٩، ٣٣١،	منزلگه جانان، ١١، ٣٦٦، ٤٣٣، ٤٣٥
٣٧٧، ٤٠٤	منصب باطنی، ٢٣١
معلم ازلی، ١٢، ١٣٤، ٤٣٣	منطق الطیر، ١٥٥
معلم اول، ١١، ١٢، ٣١، ٧٧، ١٣٤، ١٣٥، ٣٦٦،	مهد تکامل، ٣٥٨
٤١٤	موسی ^(ع) ، ٤٣، ٤٤، ٤٥، ٥٢، ٧٤، ١٠٤، ١٢١،
معلم ثالث، ١٢، ١٣٤	١٤٧، ١٦٤، ١٩٧، ٢٢٤، ٣٠١، ٣٤٦، ٤٣٢،
معلم ثانی، ١٢، ١٣٤	٤٣٨
معلمین شایسته، ٢٥، ١٣٦، ٣٧٠	موسی بن جعفر ^(ع) ، ٧٢
مفتیان، ٨١	مولا(ی زمان) ^(ع) ، ١٢، ٦٤، ٦٧، ٨٣، ١٠٤، ١٢٠،
مفسرین، ١٠٧، ١٨٨، ٣٠٥، ٣٢٢	١٣٣، ١٥٠، ٢١٤، ٢٦٥، ٢٦٨، ٣١٠، ٣٢٧،
مقام اتصال، ١٨٦، ٢٣٤، ٣٤٩	٣٢٩، ٣٧١، ٣١٠، ٤٠٦، ٤١١،
مقام انکشاف، ٢٢٢	٤٢١، ٤٢٢، ٤٢٧
مقام تماثل، ٨٠	مولای متقیان ^(ع) ، ٢٢، ٢٣، ٨٨، ٨٩، ١٦٣، ٢٣٣،
مقام تمکین، ٤٠٩	٢٥٢، ٢٥٩، ٢٦٥، ٢٨٤، ٢٩٤، ٣٢٢، ٣٢٣،
مقام جمع، ٩١، ٢٢٢	٣٢٤، ٣٢٥، ٣٣١، ٣٣٨، ٣٤١، ٣٥٣، ٣٧٠،
مقام شهود، ١٤، ١٣٦، ٢٧١، ٢٩٧، ٢٩٨	٣٩٠، ٣٩١
مقام مطمئنگی، ٧٣	مولی الموالی ^(ع) ، ٢٠٦، ٢٦٥، ٣٠٦، ٣٢٢، ٣٣٢،
مقام ناز، ١٦٥، ٢٢٣	٣٦٨، ٤١٤، ٤٣٢
مقام وحدت، ٨٠، ١٧٧، ٢٣٤	میهمانسرای الهی، ٤٢٢، ٤٢٥، ٤٣٣
مقامات باطنی، ٢٠٢، ٢٢٢	
مقبولیت معلم، ٢٨	
مکتب ربوبی، ١٣، ٧١، ١٣٣، ١٦٠، ١٦٩، ٢٠٢،	ن
٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢١١، ٢٣٤، ٢٤٧، ٢٥٢،	ناآرامی های درونی، ٢٨٣
٢٨١، ٣٠٩، ٤٠٩، ٤١٠، ٤١٤، ٤١٦، ٤١٧،	ناموس الهی، ١٣٠
٤١٨، ٤٢٧، ٤٢٨، ٤٣٠، ٤٣٧، ٤٤٢	ناموس خلقت، ١٢٩، ١٣٠
ملایک(ملائکه)، ٢١، ١٠٨، ١١٦، ١٢٧، ٢٦٠،	نبی اکرم(ص)، ٢٦٣
٢٧١	نجباء، ٨٠
	نسب جسمی، ٤١٥

- نسب روحی، ۴۱۵
نسخه الهی، ۲۹۶
نشیمنگاه حق تعالی، ۹۷
نظم باطنی، ۲۸۳، ۲۸۴، ۳۳۰، ۳۳۵
نظم ظاهری، ۲۸۳، ۲۸۴، ۳۳۰
نعم باطنی، ۱۱۸، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۷۷، ۱۸۴، ۲۱۷، ۲۲۲، ۳۴۷
نفحات ربانی، ۱۶۶
نفس اماره، ۷۳، ۹۸، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۹، ۲۰۶، ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۹۲، ۳۲۵، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۷۴، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۸
نفس مذمومه، ۲۳۳
نفس مکرّمه، ۲۳۳
نفوس کامله، ۱۳، ۶۷، ۱۹۴
نمرود، ۴۱۸
نهج البلاغه، ۱۱۲، ۲۶۵، ۴۴۴
نوامیس مقدس، ۱۰۵، ۳۲۶
نوح^(ع)، ۵۵، ۴۳۸
نور محمدی^(ص)، ۷۶، ۴۰۴
نوسان حال، ۲۸۳
نینوا، ۴۰۲، ۴۱۲
- ه
هادی الهی، ۱۴۹، ۳۳۶، ۳۷۹
هادی حقیقی، ۳۷۶
هادی^(ع)، ۱۵۵
هادیان الهی، ۸۲، ۱۴۸، ۲۲۷
هادیان حق، ۱۳۸
هاروت و ماروت، ۳۵۹
هجرت باطنی، ۴۰۸
هجرت ظاهری، ۴۰۸
هلاکت قلب، ۴۰۱
- هول قیامت، ۴۴۰
- و
وادی حیرت، ۸۳، ۸۴، ۲۸۱
وادی رحمت، ۱۴
وادی ضلالت، ۱۳، ۷۱، ۱۲۸، ۱۴۷، ۲۲۷، ۲۹۱، ۳۴۵، ۳۷۲، ۴۰۱
وادی مقدس عشق، ۲۲۸
واصلین، ۱۳، ۶۸، ۸۳، ۱۱۹، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۸۸، ۱۸۸، ۱۹۶، ۲۶۳، ۲۸۹، ۳۵۴
۳۵۸، ۳۷۱، ۳۹۲، ۴۲۸
وجدان، ۲۹۸
وحدت قلبی، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱
ودایع آسمانی، ۲۳۹
ورثه انبیاء، ۷۴
وسواس خناس، ۲۱۹
وطن، ۷۱، ۷۵، ۱۵۰، ۱۷۷، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۳۹
وطن اصلی، ۴۱۲
وقیح‌ترین چهره‌ها، ۳۱۱
ولایت تکوینی، ۲۲۷
ولایت کلیه، ۶۹
ولی کامل، ۱۲۸، ۱۳۰
- ی
یعقوب^(ع)، ۸۹، ۲۵۴، ۲۶۰، ۴۰۶، ۴۱۲، ۴۴۰، ۴۴۳
یهودیان، ۶۵
یوسف^(ع)، ۸۹، ۱۴۹، ۲۶۰، ۲۶۹، ۲۷۲، ۴۰۶، ۴۱۲، ۴۴۱
یونس^(ع)، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۶۰، ۲۶۹، ۳۲۷، ۳۲۸

گزیده منابع و مأخذ

- | | |
|-------------------------------|----------------------------|
| ۱- قرآن | محمد باقر حجتی |
| ۲- آداب تعلیم و تعلم در اسلام | خواجه نصیر الدین طوسی با |
| ۳- آغاز و انجام | |
| تعلیقات علامه حسن زاده آملی | |
| ۴- ارشاد | شیخ مفید |
| ۵- از نی نامه | عبد الحسین زرین کوب |
| ۶- اسرار عبادات | آیت الله جوادی آملی |
| ۷- اصول اساسی روانشناسی | کاظم زاده ایرانشهر |
| ۸- اصول کافی | محمد بن یعقوب کلینی |
| ۹- انسان و قرآن | علامه حسن زاده آملی |
| ۱۰- اقبال الاعمال | رضی الدین علی بن طاووس |
| ۱۱- امالی | شیخ صدوق |
| ۱۲- بحار الانوار | علامه محمدباقر مجلسی |
| ۱۳- بیست گفتار | استاد مرتضی مطهری |
| ۱۴- پرنس دالگورکی | مرتضی. احمد. آ |
| ۱۵- تاریخ جامع بهائیت | بهرام افراسیابی |
| ۱۶- تفسیر اطیب البیان | آیت الله سید عبدالحسین طیب |
| ۱۷- تحف العقول | ابن شعبه حرّانی |
| ۱۸- تفسیر پرتوی از قرآن | آیت الله محمود طالقانی |

- ۱۹- تفسیر تسنیم
 ۲۰- تفسیر کشف الاسرار
 ۲۱- تفسیر المیزان
 ۲۲- خاطرات همفر انگلیسی
 ۲۳- در کوی بی نشانها
 ۲۴- دیوان الامام علی^(ع)
 ۲۵- رازگشا
 ۲۶- راه تحصیل علم حصولی و شهودی
 ۲۷- رسائل
 ۲۸- رساله حقوق
 ۲۹- رساله سیر و سلوک بحرالعلوم
 ۳۰- رمز پیروزی مردان بزرگ
 ۳۱- ریاض السالکین
 ۳۲- ریاضت سالکین
 ۳۳- زاد المعاد، مفتاح الجنان
 ۳۴- سخنان علی از نهج البلاغه
 ۳۵- سلوک معنوی
 ۳۶- شرح اصول کافی
 ۳۷- شرح حدیث مخافه
 ۳۸- شرح غررالحکم و درر الکلم
 ۳۹- شرح فارسی شهاب الاخبار
 ۴۰- شرح نهج البلاغه
 ۴۱- شرح نهج البلاغه
 ۴۲- صحیفه سجادیه
 ۴۳- صحیفه نور
 ۴۴- عارف و عارف نمایان
 ۴۵- الغارات
 ۴۶- غرر الحکم و درر الکلم
 ۴۷- غزالی نامه
 ۴۸- غیبت طوسی
 ۴۹- فتوحات مکیه
 آیت الله جوادی آملی
 رشید الدین میبدی
 علامه طباطبایی
 مترجم محسن مؤیدی
 مصطفی کرمی نژاد
 منسوب به امام علی^(ع)
 عباسعلی کیوان قزوینی
 آیت الله جوادی آملی
 خواجه عبدالله انصاری
 امام سجاد^(ع)
 با تعلیقات علامه حسینی تهرانی
 آیت الله جعفر سبحانی
 سید علی خان مدنی
 علی فضلی
 علامه محمدباقر مجلسی
 جواد فاضل
 اکبر اسدی
 ملا صدرا
 آیت الله جوادی آملی
 آقا جمال انصاری
 قاضی قضاعی
 ابن ابی الحدید
 علامه جعفری
 امام سجاد^(ع)
 امام خمینی
 ملاصدرا ترجمه بیدارفر
 ابن هلال ثقفی
 التمیمی الآمدی
 جلال الدین همایی
 محمد بن حسن طوسی
 محیی الدین ابن عربی

- ۵۰- فصوص الحکم
 ۵۱- کلمات مکنونه
 ۵۲- کمال الدین و تمام النعمه
 ۵۳- مجموعه آثار
 ۵۴- مردان علم در میدان عمل
 ۵۵- مرصاد العباد
 ۵۶- مقامات معنوی
 ۵۷- مناجات خمس عشر
 ۵۸- منطق الطیر
 ۵۹- منهج النجاح
 ۶۰- منیه المرید
 ۶۱- نهج البلاغه
 ۶۲- نهج الفصاحه
 ۶۳- وحی و رهبری
 ۶۴- وسائل الشیعه
 ۶۵- وهابیت، مبانی فکری و عملی
- محیی الدین ابن عربی
 ملا محسن فیض کاشانی
 شیخ صدوق
 استاد مرتضی مطهری
 سید نعمت الله حسینی
 نجم الدین رازی
 محسن بینا
 امام سجاد(ع)
 فرید الدین عطار
 علی بن طیفور بسطامی
 شهید ثانی
 امام علی(ع)
 حضرت رسول اکرم(ص)
 آیت الله جوادی آملی
 شیخ حرّ عاملی
 آیت الله جعفر سبحانی

